تاریخ
تمدّن اسلام

جُرجی زیدان

ترجمه و نگارش علی جواهرکلام

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

بها : ۱۰۵۰ ریال

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی : ۱۴۶۹ - ۳۶/۹/۸

تاریخ تمدن اسلام

تألیف :

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

دورهٔ کامل پنج جلدی در یک مجلد

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

چاپ اول ۱۳۳۳
چاپ دوم ۱۳۳۶
چاپ سوم ۱۳۴۵
چاپ چهارم ۱۳۵۲
چاپ پنجم ۲۵۳۶

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

چاپ و صحافی، چاپخانهٔ سپهر، تهران، ۲۵۳۶

برندهٔ جایزهٔ پادشاهی
سال ۱۳۳۵

با تاییدات خداوند متعال

ما

محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران

بموجب این فرمان علی جواهر کلام مترجم کتاب تاریخ تمدن اسلام

را که در سال ۱۳۳۳ برنده جایزه شاهنشاهی بهترین کتاب تشخیص داده شد

مورد تقدیر و عنایت خاص قرار میدهیم تا با فتخارات آن سرافراز

و از پاداش آن برخوردار گردد اول فروردین ماه ۱۳۳۵

972
908
570

1950

971
302
773

مقدمهٔ مترجم

بنام خدای دانا وتوانا

درقرن گذشته نویسندهٔ محقق ودانشمندی ازمیان مردم عرب زبان برخاست، کمتر از شصت‌سال عمر کرد وبیش‌از صدتألیف علمی وادبی وتاریخی وسیاسی و یك مجلهٔ آبرومند از خود باقی گـذارد؛ این نویسندهٔ نابغه جرجی‌زیدان مؤسس مجلهٔالهلال و مؤلف داستانهای تاریخی اسلامی وچندین کتاب‌علمی دیگراست. هموطنان‌عزیز ما این‌مردرا بخوبی‌میشناسند. چون بسیاری از آثار او بفارسی ترجمه‌شده ومورد‌پسند واقع گشته‌است .

جرجی‌زیدان بااینکه مسیحی بـوده بیش از اغلب دانشمندان اسلام باوضاع و احوال اجتماعی مسلمانان علاقه‌منـدبوده واکثر تألیفات او مـربوط باسلام و مسلمانان میباشد. او نخستین نویسنده‌ای است‌که وقایع مهم عالم اسلام رابصورت رمان (داستان) درآورده وبدان وسیله مسلمانان را بحوادث عمدهٔ تاریخ اسلام آشناساخته است .

یکی از تألیفات نفیس جرجی‌زیدان‌کتاب تاریخ تمدن اسلام میباشدکه در پنج‌مجلد منتشر نموده است. البته بسیاری از دانشمندان شرق وغرب مطالبی دربارهٔ اسلام وموضوع‌های تاریخی اسلام‌انتشار داده‌اند، اما مزیت تاریخ‌تمدن جرجی‌زیدان از آن جهت‌است‌که:

۱ـ کسی تاکنون مثل اومطالب اساسی تمدن اسلام‌را طبقه‌بندی نکرده است .

۲ـ چون جرجی‌زیدان عرب زبان بوده‌بنحواکمل ازمنابع عربی استفاده‌کرده‌است.

۳ـ و چون بزبانهای انگلیسی وفرانسه آشنائی داشته از منابع اروپائی نیز بهره‌مند شده است .

۴ـ جرجی‌زیدان اهل‌قلم بوده وتوانسته است مشکل‌ترین مطالب علمی‌را بصورت‌سهل وساده بنگارد .

۵ـ به‌تصدیق تمام‌کسانی‌که آثار اورا خوانده‌اند، این مرد مسیحی باکمال انصـاف مطالب تاریخی‌را بیان‌کرده وبیش‌از آنچه ازیك‌فرد مسیحی انتظار میرفته محسنات غیرقابل انکار تعالیم مقدس‌اسلام را توصیف نموده است.

تاریخ تمدن اسلام توسط پرفسور مارگلیوث استاد عربی اکسفورد بانگلیسی و توسط پرفسور افوکاتواسحق درتونس بفرانسه ودرامرتسرهند توسط شیخ غلام محمد مدیر روزنامهٔ وکیل بزبان اردو وتوسط استاد زکی‌بك مفاخر دراستامبول بترکی ترجمه شده است.

واما ترجمهٔ فارسی جرجی‌زیدان درمقدمهٔ جلد دوم تاریخ تمدن مینویسد که فروغی‌خان ذکاءالملك (مقصود مرحوم میرزا محمدحسین‌ذکاءالملك است) ترجمهٔ جلد اول را درمجلهٔ تربیت‌شروع نموده ولی ظاهراً آن‌ترجمه باتمام نرسیده است.

تاآنکه در ۱۳۲۹ هجری قمری (چهل‌وچندسال پیش) ترجمهٔ جلد اول تاریخ مزبور توسط مرحوم عبدالحسین قاجار در ۱۹۲ صفحه‌بقطع بزرگ درچاپخانهٔ حبل‌المتین‌تهران بطبع رسید وپس‌از آن درسال ۱۳۴۳ هجری قمری (۱۳۰۴ شمسی) ترجمهٔ جلد دوم‌توسط مرحوم میرزا ابراهیم قمی از نمایندگان اسبق مجلس شورای ملی انتشار یافت واز ترجمه وانتشار بقیهٔ مجلدات خبری نشد. خداوند روان هردو مترجم را شاد بدارد که درسی چهل سال پیش بافقدان وسایل این‌خدمت فرهنگی راعهده‌دار گشتند.

ترجمهٔ کنونی **در اواخر سال‌گذشته‌آقای عبدالرحیم جعفری مدیر مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر که عشق وافری به‌نشرآثار مفیددارندازمن‌خواستند(البته‌در** برابر پرداخت حق‌الزحمه) که این‌اثر سودمند یعنی تمام پنج جلد تاریخ تمدن اسلام‌را ازعربی بفارسی ترجمه‌کنم. من این‌کتاب را از آغاز تاپایان خوانده بودم واهمیت آنرا بخوبی‌میدانستم ودرضمن بردشواری ترجمهٔ صحیح و افزودن توضیحات وحواشی‌لازم‌آگاه‌بودم، لذا دراجرای این‌پیشنهاد تأمل داشتم‌وسرانجام اصرارملاطفت‌آمیز آقای جعفری مرا تکان‌داد وباین عمل خطیر دست زدم.

اهل اطلاع بخوبی میدانندکه شهر تهران و محیط آن برای انجام خدمات فرهنگی هیچ نوع وسیله واستعداد ندارد ، اولیای سازمانهای فرهنگی بین‌المللی میگویند تهران از نظر پیشرفت فرهنگی نسبت به‌جمعیت خود بعد ازکابل فقیرترین و تاریکترین پایتخت‌های دنیا محسوب میشود، وچرا چنین نباشد تهران بیش‌از یك میلیون جمعیت‌دارد و دارای هیچ قرائت‌خانه ودوکتابخانهٔ عمومی وبیش‌ازچهل هزار اماکن تفریحی؟ (مانندقهوه‌خانه‌ـنوشابه فروشی ـ رستوران ـ شیره‌کش‌خانه وغیره وغیره) میباشد!

آری من در چنین محیط ظلماتی بچنین‌کار خطیری دست‌زدم وبیش از ۱۵۰ حاشیه و تعلیق وتوضیح برمطالب مؤلف نگاشتم، نیت من وناشر محترم این بوده‌که از طریق انتشار ترجمهٔ این‌پنج مجلد تاریخ تمدن اسلام خدمت صادقانه‌ای بعموم فارسی زبانان انجام‌دهیم، اگر موفق شده‌ایم زهی افتخار برای ماحاصل شده است واگر درانجام این خدمت قصوری شده امید عفو واغماض داریم.

ذکر این نکته هم لازم است که اصل عربی کتاب بیش از ده پانزده تصویر نداشت برای اینکه ترجمهٔ فارسی آن ازهرجهت کامل و آراسته باشد درصدد برآمدیم تصویرهائی از آثار گذشته وحال ممالك وملل اسلامی در ترجمه بگنجانیم وبفکر افتادیم که ازسفارتخانه‌های ممالك اسلامی وشرقی‌مقیم تهران استمدادکنیم؛ لذا مؤسسهٔ‌مطبوعاتی امیرکبیر طی نامهٔ‌شمارهٔ ۵۳مورخ ۱۷ خردادسال جاری‌شرحی‌بسفارتخانه‌های مصر- ترکیه - عراق - ماوراءاردن- عربستان سعودی - افغانستان - لبنان - اندونزی وهند وپاکستان‌نوشته تقاضا نمودکه‌دربرابر دریافت قیمت هرقدرمیسر است تصویرهائی ازآثار اسلامی ممالك متبوعهٔ خود برای چاپ و نشر درتاریخ تمدن اسلام بدین مؤسسه بفرستند.

جای بسی تأسف است که جز سفارت کبرای پاکستان هیچ یك ازسفارت‌های فوق توجهی باین موضوع نکردند واین‌خود میرساند که‌کلیهٔ ممالك شرقی واسلامی درحال‌حاضر باموردمعارفی بی‌علاقه هستند ودرموقعی‌که نمایندگان دولت‌های‌غیراسلامی مبالغ هنگفتی‌برای معرفی آثار ممالك خویش مصرف میکنند مأمورین دول اسلامی حتی‌حاضرنیستند پول‌بگیرند وتصویریك مسجد یایك شاهکارمهم مسلمانان را دردسترس مطبوعات بگذارند.

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر خوشبختانه از این پیش‌آمد دلسردنگشت وبا صرف مبالغ هنگفت عکسهای مرغوب ومناسب ونقشه‌های مهم‌را ازخارج وداخل تهیه‌نمود وچنانکه خوانندگان محترم مشاهده میفرمایند ترجمهٔ فارسی‌کتاب دارای این‌مزیت‌هم میباشد.

بهرحال برادران وخواهران مسلمان من (چه ایرانی وچه‌غیرایرانی) نباید از این اوضاع درهم وبرهم فعلی جهان اسلام نومید باشند.چراغ عالمتاب اسلام خاموش‌شدنی‌نیست. مسلمانان بعدازحملهٔ مغول بروزهای سخت‌تری دچارشدند وخدای بزرگ اسلام‌مجدد ترقی وتعالی اسلام را تأیید فرمود وفتوحات اسلامی تامرکز اروپا امتداد یافت.

این مسلم است که بشروجامعهٔ بشریت بدون مذهب نبوده و هیچوقت هم بی‌نیاز ازآن نمیباشد واین‌هم قطعی است‌که تعالیم مقدسهٔ اسلام حد وسط سوسیالیزم افراطی و امپریالیزم تفریطی است وبقانون بقای اصلح، اسلام تا ابد پایدارخواهدماند وعالمگیرخواهد شد.

انانحن‌نزلناالذکر وانااله لحافظون

تا قیامت میکند قرآن ندا — حافظ من هست الطاف خدا

بامید آیندهٔ درخشان اسلام ومسلمانان

علی جواهرکلام - شهریور۱۳۳۳

مقدمه مترجم برچاپ دوم

بنام خدا

سه‌سال قبل بنا بتقاضای آقای عبدالرحیم جعفری مدیر و مؤسس بنگاه مطبوعاتی امیر کبیر این بنده مجلدات تاریخ تمدن اسلام تألیف مرحوم جرجی‌زیدان را ازعربی بفارسی ترجمه کردم و به‌همت آقای جعفری درچند هزار نسخه بچاپ رسید ودرمدت بالنسبهً کوتاهی تمام‌آن مجلدات فروخته شد واکنون بازهم باهتمام ومساعی‌آن‌مرد خیرخواه چاپ‌دوم کتاب باتمام رسیده ودر دسترس علاقه‌مندان قرار میگیرد.

ازمزایای چاپ دوم یکی‌اینکه بااقدامات ناشر کلیهٔ سفارتخانه‌های اسلامی مقیم تهران عکس‌های جالبی از ابنیه وآثار اسلامی در نقاط مختلف جهان برای‌طبع در مجلدات این کتاب فرستاده‌اند البته مساعی این‌نمایندگان کشورهای مسلمان شایان سپاسگزاری میباشد که‌تادرجه‌ای برای ایجاد رابطه وشناسائی‌برادران مسلمان‌ماعامل مؤثری خواهدبود،مزیت دیگراینکه خود این‌بنده مندرجات هرپنج جلد را بامراجعهٔ باصل‌عربی مرور نموده وآنچه بنظرم رسیده دراصلاح عبارات وتعبیرمعانی وجرح وتعدیل پاورقی‌ها کوشش‌نموده‌ام، ازحیث کاغذ وچاپ وتهیهٔ فهرست اماکن واعلام برای‌هرجلد نیز تاحدود امکان‌سعی‌شده که ازچاپ اول کاملتر باشد واینك این‌هدیهٔ نفیس‌بعموم‌برادران وخواهران دینی بلکه‌بکلیهٔ حقیقت‌جویان وعلاقمندان بتاریخ اسلام اهداء میگردد.

البته خدمات مؤلف ومترجم وناشر درمقابل عظمت اسلام بسیارناچیز بشمارمیآیدچون وصف وشرح نهضت بزرگی‌که **مؤسس آن مربی عالم امکان و پشتیبان آن خدای جهانیان بوده** ازعهدهٔ بندگان ناتوان ساخته‌نیست ولی بازهم‌خدارا شکر که چنین‌توفیقی عنایت فرمود وبنام نامی‌اسلام حقایقی بزبان‌فارسی انتشاریافت و مورد قبول هموطنان عزیز قرارگرفت وامیداست‌که درپرتو تعالیم مقدس اسلامی نه‌تنها عالم‌اسلام بلکه سراسر جهان‌از این‌بلایا ورزایا رهائی‌یابد وهمانطور که خدای متعال وعده فرموده‌اسلام ومسلمانان‌را درظل عنایات‌خاص خود معزز ومحترم بدارد وچه‌خوب میفرماید مولانا:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق
گر بمیری تو نمیرد این سبق

رونقت را روز روز افزون کنم
نام تو بر زرو بر نقره زنم

چاکرانت شهرها گیرند و جاه
دین تو گیرد ز ماهی تا بماه

تا قیامت باقیش داریم ما
تو مترس از نسخ دین ای مصطفی

وعدالله حق ومن اصدق من‌الله قیلا

تهران بهمن ماه ۱۳۳۶

علی جواهر کلام

بسم الله الرحمن الرحیم

مصطفی را وعــده داد الطاف حق گر بمیری تو نمیــرد این سبق

در سال ۱۳۳۳ با همت و ارشاد جناب آقای جعفری مدیر محتــرم مؤسسه انتشارات امیر کبیر موفق شدم پنج جلد تاریخ تمدن اسلام تألیف شادروان جرجی زیدان را ازعــربی بفارسی ترجمه‌کنم ترجمه نامبرده با مساعی شایان تحسین آقای جعفری بطرز مطلوبی طبع شد ومورد پسند خاص وعام قرار گرفت ودرنتیجه بهترین وبالاترین پاداش نصیب من گردید باین‌معنی که مجلدات مذکور **درپیشگاه مقدس شاهنشاه آریامهر اسلام پناه مقبول واقع گشت وازنظر تعظیم شعایر اسلامی‌که همواره مورد توجه خاص شاهنشاه آریامهر میباشد** درفروردین ماه سال ۱۳۳۵ این بنده را باعطای جایزهٔ سلطنتی بهترین‌کتاب سال وفرمان شاهانه مفتخر ومباهی فرمودند بمصداق **ماثورةالناس علی دین ملوکهم** حسن توجه شاهنشاه آریامهر موجب استقبال عموم گردید بقسمی‌که هم‌اکنون بازهم بکوشش آقای جعفری چاپ سوم تاریخ تمدن اسلام بامزایا ومحسنات بیشتر دردسترس علاقه‌مندان قرارمیگیرد ازخدای متعال مسئلت دارم‌که عموم هم میهنان را بیش‌ازپیش بدرك حقایق اسلامی موفق بدارد .

شهریورماه ۱۳۴۵ **علی جواهرکلام**

قسمتی از نظریات جراید و مجلات دربارهٔ انتشار این کتاب

روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۳۴۶۱

سه‌شنبه ۳۰ آذر ۱۳۳۳

یك اثر بزرگ و مفید
یا
تاریخ تمدن اسلام

امروز وقتی باداره آمدم چندجلد کتاب بایك نامه بدستم دادند، مجلدات کتاب، تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی‌زیدان و نامهٔ مکتوبی بودکه مترجم فاضل وخوش قریحه وشیرین قلم آن آقای جواهرکلام مرقوم داشته بود.

در آنروزهائی که اشعهٔ تمدن فرنگ از طریق مصر بایران میرسید قبل از رستاخیز فرهنگی واجتماعی رضاشاه که محصلین ایرانی بفرنگ نرفته بودند و معلمین فرنگی بایران کمتر آمده بودند واین همه مدرسه تأسیس نشده بود و ایرانیها کمتر میتوانستند مستقیماً از سرچشمهٔ خورشید جهان‌افروز علم ودانش وتمدن فرنگ بهره‌ور شوند و عربی دانان بوسیلهٔ مطبوعات مصر بایران میرساندند جرجی‌زیدان وایران بسیار شهرت واهمیت داشت.

ولی امروز دیگر کمتر نام جرجی‌زیدان در دهنها میگردد ، لیکن نسل جدید باید بدانندکه جرجی‌زیدان در تألیف وتلفیق وتنوع کتب ابتکار زیادی داشته وکتبی تألیف‌کرده که‌قبل از وی درمشرق زمین سابقه نداشته وازجمله همین تاریخ تمدن اسلام‌است‌که هنوز هم درباب‌خود بی‌نظیر است وآقای‌جواهرکلام باترجمهٔ آن‌خدمت بزرگی بزبان فارسی واسلام کرده است .

جرجی‌زیدان همانطوریکه ازحیث تنوع درتألیف وابتکار بی‌نظیر بود ازحیث شیرینی قلم وساده‌نویسی درعین بلاغت وفصاحت کم‌نظیر بود.

اتفاقاً آقای جواهرکلام نیزدر این‌هنر اخیر یعنی‌شیرینی بیان وروانی قلم وفصاحت و بلاغت سخن دارای همان صفت است واگر بتوان راجع باو اظهار تأسفی کرد اینست که

نکبت فضل وادب از این‌دونفر نصیب اوشده است، یعنی‌هرچه‌آن ازقلم وفضل‌خودکام دید این ناکامی دیده است.

ولی ما امید داریم ترجمهٔ ایـن کتاب کلیدی برای فتح باب سعادت و کامیابی بروی ایشان باشد.

نویسندگان فاضل وخوش قریحهٔ ما اغلب عمرخودرا بابحث درجریان روزمیگذرانند وکاری‌که هم برای مملکت ونسلهای بعد مفید باشد وهم‌ایشان را جاویدان بگذارد نمیکنند. این کتاب ازآن آثاری است‌که آدم را جاوید میگذارد وما خوشوقتیم‌که آقای جواهرکلام بااینکه قدرت داشتند کتاب مستقلی دراین‌باب تألیف‌کنند یك‌کتاب مهم موجودی را ترجمه کرده‌اند. ایران هنوز تا مدت زیادی احتیاج بترجمه دارد وهرکس یك‌کتاب خوب ومهمی را ترجمه‌کند بهتراز اینست‌که‌کتابی را مستقل درآن باب تألیف‌کند، زیرا آن‌کتاب نتیجهٔ یکعمر مطالعه وبحث وتحقیق ویادداشت است وآن‌شهرت طلبی‌که میخواهد بگوید من خودم تألیف‌کرده‌ام و ترجمه نیست‌مطالبی از کتب متفرق ترجمه میکند و بطور ناجور وپرت از یکدیگر بهم‌تلفیق میدهد وانسان بعداز اینکه برای فهم آن‌خودرا خسته‌کردکتاب راکه‌بهم گذاشت میبیند چیزی ازآن نفهمیده است.

من یکوقتی عشقم گرفت‌که سه فیلسوف بزرگ یونان سقراط وافلاطون و ارسطـو را بدقت مطالعه‌کنم و شبهای دراز با مطالعهٔ کتبی‌که از تألیفات، امروز دوستم بودگذراندم و چیزی‌که عاقبت فهمیدم این بودکه سقراط مرد بدترکیبی بوده، ارسطو جثهٔ لاغری داشته و افلاطون یك‌درویش فرنگی بوده‌که وقت‌خود ومردم‌را بشطحیات‌العرفا تلف میکرده‌است.

آنچه از اینها خواندم همه متناقض ویا نامفهوم بودبرای اینکه هریك از این مؤلفین مقداری ازمطالب‌راکه فهمیده ترجمه‌کرده وآنچه نفهمیده انداخته ویابدون فهم‌عبارت الفاظ ترجمه‌کرده ومعنی‌را بباد هوا سپرده است.

ولی این‌کتابی‌راکه آقای جواهرکلام ترجمه‌کرده‌کتابی است بسیار جامع ومفید و چون مترجم مطلع برزبان عربی ومقتدر درانشای فارسی و عالم باصل موضوع بوده درست وروشن ترجمه‌کرده وهرکس آنرا داشته باشد کتاب‌مهم‌ومفید ولازمی‌را دارد وهرکس‌نداشته باشد کتابخانه‌اش ازکتاب مهمی خالی است.

سپید وسیاه شمارهٔ ۳۰
سال دوم ۳۳/۱۲/۸

تاریخ تمدن اسلام

تألیف جرجی‌زیدان
ترجمهٔ علی‌جواهر کلام

تمدن عظیم‌اسلام نسبت به‌تمدن کلیهٔ ملل‌عالم چه‌قدیم وچه جدید در نوع خود بی‌نظیر میباشد زیرا هیچ‌تمدنی مانند تمدن اسلام نتوانست درمدتی کمتر ازیك قرن برتمدن وفرهنگ ملت‌های بزرگی مثل‌یونان وروم، مصر، ایران، کلده وآشور وغیره فایق‌آمده وبازهم درمدت بالنسبهٔ کوتاهی‌تمدن جدیدی بوجودآورد که نخبه وزبدهٔ همان تمدن‌های کهنسال بوده‌است. اگر قرن اول هجری راقرن فتوحات اسلامی در نظر بگیریم قرن دوم آغاز بنیان‌گزاری تمدن اسلامی محسوب میشود ودرقرن سوم هجری ازماوراء جبال قفقاز تاکرانهٔ دریای‌چین وانتهای جبل‌طارق ازپرتوتمدن اسلامی بهره‌مندبوده‌است، فیلسوف، حکیم، مهندس، ستاره‌شناس، جراح، صنعتگر، نویسنده، شاعر، معماروخلاصه آنچه برای‌ادارهٔ امور آن‌امپراطوری‌پهناوراسلامی ضرورت داشت درمدت‌کوتاهی ازمیان خود مسلمانان برخاست وهمه‌نوع‌لیاقت ونبوغ ازخود بروز دادوکدام‌تمدنی است‌که‌بتواند بااین سرعت تأسیس‌وانتشاریابد. شرح‌تأسیس وپیدایش و انتشار تمدن عظیم اسلام تقریباً در نیم قرن پیش توسط یك محقق‌و نویسندهٔ غیرمسلمان عرب یعنی جرجی‌زیدان درپنج‌جلد بااسلوب جالب‌توجهی تنظیم وتدوین شده بود و اخیراً باهمت آقای تقی جعفری مدیر مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر توسط آقای علی جواهرکلام نویسندهٔ دانشمند معروف ازعربی‌بفارسی ترجمه شده‌وبطبع رسیده‌است. ناشر ومترجم‌حتی‌الامکان سعی کرده‌اندکه ترجمه ازحیث تصاویر زیادی‌که در اصل عربی موجود نبوده و همچنین بوسیلهٔ افزودن بعضی حواشی برای رفع ابهام وتوضیح به‌نشریهٔ مزبور رونق وجلوه خاصی بدهند والحق‌که تاحدزیادی توفیق یافته‌اند ومیتوان گفت‌که تألیف و نشریهٔ مزبوریکی از بهترین نشریه‌های ایام اخیرمیباشد. اهمیت‌اصل مطلب شیرینی وروانی انشای‌ترجمهٔ‌فارسی، جلد وصحافی مطبوع، گراورها و نقشه‌هائیکه علاوه برعکسهای معدود اصل‌کتاب برترجمه اضافه‌شده ومزایای مهم دیگر تاریخ تمدن‌اسلام‌را بصورت جالب ودلپسندی درآورده است و امید است‌که اهل‌ذوق ومعرفت ازمطالب مفید آن‌حداکثر استفاده را بنمایند.

روزنامهٔ اطلاعات

دوشنبه ۶ دیماه ۱۳۳۳

تاریخ تمدن اسلام

جرجی زیدان درایران معروفیت تام دارد وبااینکه قریب نیم قرن‌ازمرگ اومیگذرد هنوز مردم ایران نام اورا بیاد دارند و نوشته هایش را بعربی و فارسی مطالعه می‌کننـد. زیرا جرجی زیدان نویسندهٔ محققی بوده ، قلمی شیوا داشته و بیطرفانه مسائل تاریخی را تجزیه و تحلیل میکرده است . جرجی زیدان نخستین نویسندهٔ شرقی است‌که موضوع های تاریخی اسـلامی را بصورت داستان در آورده و از این راه برای آشنا ساختن مسلمانان بحقایق تاریخی خدمت مهمی انجام داده‌است جرجی زیدان خود میگوید‌که مطالب تاریخی اسلام را بصورت رمان منتشر کردم تا ذهن خوانندگان را برای مطالعهٔ تاریخ تمدن اسلام آماده سازم .

تاریخ تمدن اسلام در ۵ جلد تألیف شده است، جلد اول‌آن از تاریخ پیدایش‌آئـین مقدس اسلام تا پایان خلافت عباسیان وشرح مؤسسات لشکری و کشوری دورهٔ تمدن اسـلام صحبت میدارد .

در جلد دوم ازثروت دولت ها وجامعه های اسلامی گفتگومیکند .

در جلد سوم ازعلوم وادبیات تمدن اسلام بحث شده .

در جلد چهارم موضوع سیاست دولتهای اسلامی مطرح شده ودرجلد پنجم مجالس‌بزم خلفا، تشریفات درباری، وضع حرمسرا، مشغولیات وتفریحات وطرز زندگی وخوشگذرانی‌های مسلمانان در دورهٔ تمدن اسلامی شرح داده شده است. جلد اول ودوم این‌کتاب قریب چهل سال قبل توسط مرحوم میرزا ابراهیم قمی نمایندهٔ اسبق مجلس شورای ملی ترجمه و منتشر شده بود واینك تمام پنج جلد بطرز مطبوعی باانشای روان ساده بوسیلهٔ **آقای علی جواهرکلام** بفارسی ترجمه **وبوسیلهٔ مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر** در ۱۵۰۰صفحه با ۲۲۰ تصویر منتشرشده است.

انتشار تألیف مزبورکه مشتمل برذکر مفاخر بزرگان اسلام و ایران بزبان فارسی میباشد ازاقدامات ستوده‌ای است‌که البته مترجم وناشرآن مورد تقدیرجامعه خواهند بـود.

مجلهٔ فردوسی
شمارهٔ ۱۷۹ تاریخ ۱۳۳۳/۱۲/۱۰

تاریخ تمدن اسلام

تألیف جرجی زیدان **ترجمهٔ علی جواهر کلام**

از انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر

مؤلف این کتاب (جرجی زیدان) از نویسندگان و تاریخ نویسان معروف و مؤسس مجلهٔ الهلال میباشد.

تاریخ تمدن اسلام مشتمل برپنج مجلد ومتجاوز ازهزاروپانصد صفحه ودارای گراورها ونقشه های متعدد و متنوع میباشد و هرجلدکتاب از روی سلیقهٔ خاصی به مبحث مخصوصی اختصاص داده شده است ازاینقرار:

جلد اول: راجع به پیدایش دولت اسلام ـ وسعت ممالك اسلامی ـ ادارات لشکری وکشوری.

جلد دوم: راجع بثروت دولتهای‌اسلام ـ ثروت عمومی مسلمانان علل وفورونقصان‌آن.

جلد سوم: راجع بانتشار علوم وادبیات درمیان مسلمانان وطرز انتقال‌آن.

جلد چهارم: راجع بسیاست فرمانروایان اسلامی اززمان رسول اکرم تاسقوط بغداد به تفصیل.

جلد پنجم: راجع بوضع زندگی فردی واجتماعی مسلمانان وعادات ورسوم‌آنان. در دورهٔ تمدن‌اسلام‌کلیشه ونقشه‌های بسیاری برمحسنات‌کتاب افزوده‌است، مطالب‌کتاب باسلوب تألیفات محققین غرب بفصلهای مستقل وجداگانه تقسیم یافته است.

مندرجات جلداول وسوم وچهارم بیشترازحسن سیاست فرمانروایان اسلامی ومزایای اجتماعی واخلاقی وسیاسی تعالیم مقدس اسلام صحبت میدارد و باذکر شواهد و مدارك ثابت میکند که اساس برعدالت اجتماعی و سوسیالیسم معتدل حقیقی استوار میباشد و مادام‌که مسلمانان ازآن تعالیم پیروی داشتند فرمانروای حقیقی دنیای‌آنروز بوده‌اند، مندرجات جلد سوم ازنظر ذکرمفاخر ومآثر ایرانیان بسیار اهمیت دارد زیرا مؤلف درطی این مجلد با دلیل وبرهان ثابت‌کرده‌که پایه‌گراران تمدن عظیم اسلام اکثراً ایرانی بوده‌اند ومعارف و علوم وادبیات اسلام ازهرجهت مرهون نبوغ‌ایرانیان می‌باشد. درجلد دوم پس ازذکرارقام

ومبالغ ثروت دولتهای اسلامی مقایسه‌ای میان ثروت دولتهای اسلام ودولتهای بزرگ امروز (آمریکا - انگلیس - فرانسه) بعمل آمده و بارقم وعدد ثابت شده که دولتهای اسلامی آن ایام بواسطهٔ تعمیم آزادی وعدالت نسبت بدولتهای امروز ثروتمند بوده‌اند و احتیاجی بوام گرفتن ازداخل وخارج پیدانمیکردند. جلد پنجم مخصوص بشرح عادات ورسوم زندگانی اجتماعی وفردی مسلمانان دردورهٔ تمدن اسلامی میباشد بقسمی که خواننده هنگام مطالعهٔ این مجلد بمجالس عروسی - مهمانی - بزم های شبانه - حرمسراها - دربارها - جشنهای مذهبی ورسمی وارد میشود وخودرا دربهترین کاخها وزیباترین باغها ووسیع‌ترین بازارهای دمشق وبغداد وطوس وری وبلخ وبخارا و غرناطه و قاهرهٔ آنروز تصور میکند و تمام مناظر دلکش آن تمدن عظیم درپیش چشمش مجسم می گردد. این کتاب دارای فهرست الاعلام وفهرست مطالب جامعی میباشد بقسمی که خواننده میتواند عنوان هرمطلب ونام هرجا یاهرکس راکه در این پنج مجلد ذکرشده بآسانی دریابد. معذلك تألیف مزبور مختصر نقایصی هم داردکه امید است درچاپهای بعدی مرتفع گردد ازآن جمله اینکه برای کتاب غلطنامه تهیه نشده‌است وپاره‌ای ازعکسها درمحل مناسب خود قرارندارند. دیگرآنکه مترجم برای رفع ابهام از خواننده بعضی ازمطالب کتاب را درپای صفحه توضیح داده والبته این خود یکی ازمحسنات کتاب شده است اماچون مترجم شیعی مذهب است وکتاب مزبور درمحیط اهل تسنن تألیف یافته‌ازپارهٔ توضیحات وپاورقیهای مترجم چنین استنباط میشودکه نویسنده تحت تأثیرتعصبات مذهبی خود رفته باشد.

روزنامه پارس شیراز

۱۸ تیر ۱۳۳۴

تاریخ تمدن اسلام

خوانندگان پارس، لامحاله «جرجی زیدان» را میشناسند وبآثار جاویدان او آشنا هستند. این نویسندهٔ نامی، سالها مجلهٔ کهنسال « الهلال » را در مصر انتشار میداد و این مجله در زمان خود، از بهترین و سودمندترین مطبوعات شرق بشمار می رفت. جرجی زیدان ، اولین نویسندهٔ مسیحی عرب زبان است که حقایق تمدن اسلام را با کمال امانت و درستی و انصاف برشتهٔ تحریر درآورده و پرده‌های ابهام را از چهرهٔ تابناك تاریخ اسلامی بیك سو زده‌است .

جرجی زیدان درمقدمهٔ کتاب خود نوشته است : من ازمدتها پیش تصمیم گرفتم در بارهٔ تاریخ تمدن اسلام مقالاتی درالهلال بنویسم وچون دریافتم که علوم وفلسفه و تاریخ در مصرهنوز دورهٔ صباوت وایام کودکی را طی میکند وبحد رشد نرسیده ، ناچار شدم حقایق تاریخی را بصورت داستان بنگارم، تا خشکی‌آن را با لطف داستانسرائی جبران نموده و خوانندگان را بمطالعهٔ‌آن، دلبسته‌تر ومشتاق‌تر سازم .

بهمین جهت داستانهای شیرین وتاریخی جرجی زیدان، همه خواندنی ومفیدودرنوع خودکم نظیر میباشد. جرجی زیدان باخامهٔ دلپذیر وشیرین خود، بمدد دانش بسیار، کتب مهمی نگاشته‌که بنظرما ازهمه مهمتر، همان تاریخ تمدن اسلام است‌که اخیراً درپنج جلد بفارسی یکدست ترجمه شده وازطرف‌کتابخانهٔ امیرکبیر انتشاریافته است.

این‌خود خدمتی است‌که هیچگاه درعالم فرهنگ‌فراموش شدنی نیست. مترجم‌دانشمند این‌کتاب، یعنی‌آقای جواهرکلام نیزکه‌ازفضلاء بنام‌کشورند، الحق بخوبی ازعهدهٔ ترجمه برآمده وحق نویسندهٔ بزرگ را اداء کرده‌اند.

خواندن این‌کتاب برای همهٔ مسلمان ها لازم است. زیرا این‌کتاب بقلم یك نویسندهٔ مسیحی نگاشته شده و درآن ، ظن طرفداری و تعصب خشك وبی مورد برده نمیشود واز آن گذشته چون نویسنده در ادبیات عربی نیرومند بوده وبزبان انگلیسی و فرانسه تسلط داشته موفق شده است‌که از تمام منابع عربی وانگلیسی و فرانسوی؛ اطلاعات عمیق کسب کرده و بمدد استعداد و استنباط شخصی خود کتابی تألیف نماید که از هرجهت موثق و مورد اعتماد باشد .

امیدواریم صاحبان فضل وارباب قلم، بیش ازپیش بلزوم تألیف وترجمهٔ کتب سودمند توجه نموده وباآثاری ازاین قبیل، گنجینهٔ فرهنگ پارسی را غنی وثروتمند سازند.

خدمات آقای عبدالرحیم جعفری مدیر مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر که بابذل مال وصرف وقت پیوسته فضلاء را بنوشتن و ترجمه‌کردن ترغیب و تشویق میکنند، درخور کمال تقدیر است وکاش که دیگران ازاین شیوهٔ ستوده پیروی نموده وسرمشق میگرفتند.

ماشادی روان نویسنده ومؤلف این کتاب «جرجی زیدان» را ازخداوند مسئلت نموده و توفیق ادامهٔ خدمت را برای آقای جعفری مدیر مؤسسهٔ امیرکبیر ومترجم محترم ازخداوند خواستاریم.

روزنامهٔ روئین-رشت

بقلم مرشد - ۲۰ آذر ۱۳۳۳

تاریخ تمدن اسلام

کسانی‌که با تاریخ وقصص اسلامی سروکار دارند جرجی زیدان را بخوبی میشناسند وازاندازهٔ همت وپشتکار این مرد درشناساندن مفاخر اسلام باخبرند.

جرجی زیدان نزدیك به یك قرن پیش دریك خانوادهٔ مسیحی در بیروت پا بدنیای هستی گذاشت و سیل حوادث و تحولاتی‌که در مشرق زمین ایجاد شده بود اورا دوش بدوش آزادیخواهانی‌که برای برانداختن حکومت پوسیدهٔ آل عثمان قیام‌کرده بودند قرار داده و باخود بمصر کشانید. درمصر جرجی زیدان پس ازشرکت دریك سلسله حوادث که تذکارآن ازحوصلهٔ این مختصر خارج‌است پس ازهمکاری بامجلهٔ معروف المقطف خود بتأسیس وایجاد مجلهٔ معروف الهلال که هنوز هم توسط فرزندانش در مصر منتشر میشود و یکی از مجلات آبرومند وقدیمی مشرق زمین بشمار میرود همت گماشت. جرجی زیدان علاوه برخدماتی‌که توسط مجلهٔ الهلال انجام میداد مبادرت به تألیف یك سلسله داستانها ازحوادث ورویدادهای اسلامی نمودکه اکثرآن داستانها که بسیارشیرین وجذاب است ومتضمن حقایق بسیاری از تاریخ اسلامی است بزبان پارسی ترجمه شده است و خود جرجی زیدان معتقد است که خواندن این داستانها خواننده را برای قبول وهضم یك دوره تاریخ علمی وادبی مهمتری‌از اسلام آماده خواهد ساخت و آن تاریخی که نویسندهٔ عالیقدر بخوانندگان خود وعده داده بود همین‌کتاب مورد بحث یعنی تاریخ تمدن اسلام است که از هرحیث‌کم نظیر بوده و حتی بمناسباتی‌که احاطهٔ مؤلف واهلیت خود ویرا بایستی جزءآن دانست براقران و امثال خود مزیت وبرتری خاصی را دارا میباشد.

کتاب حاضر که در ۵ جلد تألیف یافته است توسط نویسندهٔ دانشمند ومحترم آقای علی جواهر کلام‌که خوانندگان ما باآثارقلمی ایشان در روزنامهٔ هور وسایرجرایدکشور آشنائی دارند ترجمه شده است. درمقدمهٔ جلد اول کتاب ذکرخیری نیز توسط مترجم محترم از افرادی‌که درسی چهل سال پیش اقدام به ترجمهٔ فارسی مجلد اول و دوم کتاب مورد بحث نموده بودند (یعنی مرحومین ذکاءالملك فروغی وعبدالحسین قاجارکه مجلد اول را ترجمه کرده‌اند ومیرزا ابراهیم قمی‌که مجلد دوم را بپارسی برگردانده) رفته است‌که بایستی‌آنرا ازلحاظ اینکه این قدردانی ایشان ازخدمات و زحمات‌کسانی‌که درهمین راه‌گام برداشته و

بفحوای الفضل للمتقدم حقاًشایستهٔ این تذکر وتمجید بوده‌اند ومتأسفانه درمیان نویسندگان ومترجمین ما کمترسابقه داشته است قدم تازه‌ای درراه شهامت اخلاقی دانست. شهدالله که مترجم دانشمند با این تذکار خود درسی بزرگ وسرمشقی نیکوبجوانان دانشمند ونویسندهٔ ماداده‌اند، همانطوری که قبلا متذکرشدیم کتاب حاضر- بسلیقه مؤلف دانشمند در پنج قسمت تدوین یافته که جلد اول آن ازتمدن واوضاع مردم عرب پیش ازاسلام تاظهوراسلام و جریان فتوحات اسلامی وخلفای اموی وعباسی واندلس وفاطمی بحث میکند. درمجلد دوم ثروت و تمدن ممالك اسلامی ووضع کاخها ودربارخلفا وپذیرائی‌ها ومجالس آنان تشریح شده‌است. در جلد سوم ازعلم وادب وصنعت وشعر درشام وعراق پیش ازاسلام وترقی آن، در جلد چهارم حلاجی اوضاع وعادات اجتماعی عصردرخشان اسلام مطمح نظرنویسندهٔ دانشمندبوده ودرجلد پنجم یعنی آخرین مجلدکتاب درارتباط تمدن اسلام باتمدن غرب صحبت شده است. بهرحال نویسندهٔ فقید برای بوجودآوردن این اثرعالی متحمل زحمات بسیاری شده و مطالب کتاب را با استفادهٔ قریب به دویست جلدکتاب عربی واروپائی و فرهنگها وانسکلوپدیها واز همه مهمتر از مطالعهٔ عمیق و خاطرات خود از آداب و عادات و فرهنگ اسلامی تألیف کرده است واگر ترجمهٔ روان وفاضلانهٔ مترجم محترم را نیز برآن اضافه کنیم بایستی تصدیق نمائیم که اثری سودمند و پربهادر دسترس طالبان و عاشقان کتاب خوب قرار گرفته است وازخداوند توفیق و تأیید مترجم دانشمند را برای بوجود آوردن آثار گرانبهاتری مسئلت میمائیم.

شرح حال جرجی زیدان

مؤلف تاریخ تمدن اسلام ومؤسس مجلةالهلال

جرجی‌زیدان درماه تشرین‌الاول (اکتبر) ۱۸۶۱ میلادی دریك خاندان مسیحی عرب درشهر بیروت بدنیا آمد، درایام کودکی به نقاشی علاقه داشت و چندی نقاشی آموخت وقدری بزبان‌انگلیسی آشناشد سپس‌واردمدرسهٔ داروسازی‌بیروت گشته‌به‌تحصیل‌آن علم‌پرداخت وچون لازمهٔ فراگرفتن‌داروسازی‌آموختن زبان لاتین‌بودآن زبان‌رانیز بحدکامل فراگرفت.

جرجی‌زیدان درهمان هنگام‌که داروسازی میآموخت بنوشتن وخواندن مقاله های سیاسی علاقه داشت ودرنتیجه توجه بمطبوعات مورد بی‌مهری مأمورین حکومت دیکتاتوری عثمانی واقع شد تا آنجاکه ماندن دربیروت برای وی دشوارگشت وخواه ناخواه بمصرآمد درآن روزها اساس سیاست‌های استعماری فرانسه وانگلیس برآن بودکه تا اندازه‌ای مصررا بافرهنگ‌دنیای جدید آشناسازد وبرحکومت پوسیدهٔ آل عثمان مسلط‌کند لذا آزادیخواهان ممالك اسلامی ازگوشه وکنار بمصر میآمدند. جرجی‌زیدان ابتداء میخواست درمدرسهٔ عالی طب قاهره مشغول تحصیل شود اما بآن کارموفق نگشت ودرسال ۱۸۸۴ که ژنـرال گردون حاکم انگلیسی سودان بخرطوم میرفت بعنوان مترجم عربی و انگلیسی باوی بسودان رفت ودرجنگهای احمد مهدی سودانی حضوریافت، پس‌ازآنکه‌آشوب مهدی سودانی‌پایان‌پذیرفت جرجی‌زیدان سفری بلندن نمود و بعداز بازگشت بقاهره بامجلهٔ مشهور **المقتطف** که از مجله‌های مهم آنروز مصر بود همکاری نمود ولی بزودی ازآن کارکنار رفته درسال ۱۸۸۹ کتابی بنام تاریخ‌الماسونیةالعام (تاریخ فراماسون‌ها) انتشارداد و ضمناً درمدرسهٔ داروسازی قبطی‌های قاهره هم دارو سازی تدریس میکرد.

سرانجام درسال ۱۸۹۲ مجلهٔ ماهانهٔ **الهلال** را منتشرنمودکه‌تاکنون‌آن مجله توسط فرزندانش (شکری‌زیدان—امیل‌زیدان) منتشرمیشود وقدیمی‌ترین نشریات شرق بشمارمیآید.

جرجی زیدان نخستین نویسندهٔ عرب است‌که بسبك‌نویسندگان فرنگ مطالب‌علمی وتاریخی اسلامی را بصورت رمان (داستان) انتشارداد، داستانهای تاریخی جرجی‌زیدان‌به

بیشتر زبانها مخصوصاً فارسی ترجمه شده ومورد پسند بوده‌است، جرجی‌زیدان‌خود میگوید
داستانهای تـاریخی اسلام را برای آن نوشتم‌که خوانندگـان را برای مطـالعهٔ یك دورهٔ



جرجی زیدان (۱۹۱۴ - ۱۸۶۱)

تاریخی علمی ادبی مهم آماده‌سازم وآن ۵ جلد تاریخ تمدن اسلام بودکه ترجمهٔ فارسی‌آن توسط مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر به‌پیوست این‌شرح حال انتشار میابد.

راست‌است‌که پیش‌ازجرجی‌زیدان و بعداز جرجی‌زیدان مسیحیان ومسلمانان کتابهائی

راجع بتاریخ تمدن اسلام ویا اسلام واوضاع اسلام منتشر نموده اند اما کتاب تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان سه مزیت بر کتابهای مشابه دارد و آن اینکه اولا تاکنون کسی مانند جرجی زیدان تاریخ تمدن اسلام را ازحیث علم وادب ـ سیاست ـ ارتش ـ ثروت ـ آداب ورسوم طبقه‌بندی نکرده‌است واین امتیاز فعلا مخصوص ومنحصر به‌جرجی زیدان میباشد.

ثانیاً جرجی زیدان احاطهٔ کاملی بزبان وادبیات عرب داشته ودرمحیط عرب بار آمده ومطالب را ازمنبع اصلی بدون واسطه اقتباس کرده است.

ثالثاً جرجی‌زیدان نویسندهٔ زبردستی‌بوده وتألیفات اوعموماً (واین تألیف‌بخصوص) ازحیث جمله وعبارت یکنوع شاهکار محسوب میشود. دیگر ازتألیفات مهم جرجی زیدان کتاب تاریخ آداب‌اللغةالعربیه‌است که بفارسی ترجمه‌نشده‌است. جرجی‌زیدان ده‌ها کتاب و رسالهٔ تاریخی وعلمی وادبی وصدها مقاله بزبان عربی دربارهٔ اسلام ومسلمانان منتشرنموده است وبه‌تصدیق دانشمندان مسلمان باآنکه خود مسیحی‌بوده ذره‌ای ازشرح محسنات تعالیم مقدسهٔ اسلام فروگذار نکرده است.

جرجی زیدان درسال ۱۹۱۴ میلادی دراثرکثرت مطالعات وتحریردچار سکتهٔ دماغی شده درقاهره وفات‌کرد.

منابع ومآخذ

صورت اسامی کتابهائی که مطالب پنج جلد تاریخ تمدن اسلام از آن اقتباس شده (بترتیب حروف هجاء) باذکر نام مؤلف ومحل چاپ وسال چاپ بقرارزیراست:

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۱ـ الآثارالباقیه عن‌القرون‌الحالیه	البیرونی	لایپزیك ۱۸۷۸ م
۲ـ الآداب‌السلطانیه (الفخری)	ابن‌الطقطقی	مصر ۱۳۱۷ هجری قمری
۳ـ ابجدالعلوم سه جلد	الصدیق القنوجی	هند ۱۲۹۶ » »
۴ـ ابن‌الاثیر	به الکامل رجوع شود	
۵ـ ابن‌الجوزی	به‌کتاب‌الاذکیاء رجوع شود	
۶ـ ابن‌حوقل	به‌المسالك والممالك رجوع شود	
۷ـ ابن خردادبه	» » » »	
۸ـ ابن خلدون	به‌العبر والمبتداء والخبر »	
۹ـ ابن خلکان	به وفیات‌الاعیان رجوع شود	
۱۰ـ ابن‌الساعی	به مختصراخبارالخلفاء رجوع شود	
۱۱ـ ابن عساکر	بتاریخ دمشق رجوع شود	
۱۲ـ ابن‌الفقیه	بکتاب‌البلدان رجوع شود	
۱۳ـ ابن هشام	به‌السیرةالنبویه رجوع شود	
۱۴ـ ابوالفرج‌الملطی	به مختصرالدول رجوع شود	
۱۵ـ ابوالمحاسن	به‌النجوم‌الزاهره رجوع شود	
۱۶ـ الاتلیدی	به‌اعلام الناس رجوع شود	
۱۷ـ احسن‌التقاسیم‌فی‌معرفةالاقالیم	المقدسی	لیدن ۱۸۷۶ م
۱۸ـ الاحکام السلطانیه	الماوردی	مصر ۱۲۹۸ هجری قمری
۱۹ـ اخبارالدول وآثارالاول	القرمانی	بغداد ۱۲۸۲ »

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۲۰ـ ادب الدنیا والدین	الماوردی	به‌هامش الکشکول رجوع شود
۲۱ـ الاستقصاء فی المغرب الاقصی ۴ جلد	السلاوی	مصر ۱۳۱۲ هجری قمری
۲۲ـ اسد الغابه فی اخبار الصحابه ۵ جلد	ابن الاثیر	مصر ۱۲۸۶ »
۲۳ـ اعلام الناس	اتلیدی	مصر ۱۳۱۸ »
۲۴ـ الاغانی بیست جلد	ابوالفرج اصفهانی	بولاق ۱۲۸۵ »
۲۵ـ الافادة والاعتبار	عبداللطیف بغدادی	مصر ۱۲۸۶ »
۲۶ـ القباء دوجلد	یوسف البلوی	مصر ۱۲۸۷ »
۲۷ـ البخاری	(به صحیح البخاری رجوع شود)	
۲۸ـ بقیة الطالبین فی علوم وعوائد العربین	احمدبك كمال	بولاق ۱۳۰۹ هجری قمری
۲۹ـ البلاذری	(بفتوح البلدان رجوع شود)	
۳۰ـ بلوغ الارب فی احوال العرب ۳ جلد	آلوسی	بغداد ۱۸۹۸ م
۳۱ـ البیان والتبیین دوجلد	الجاحظ	مصر ۱۳۱۳ هجری قمری
۳۲ـ البیرونی	(به الآثار الباقیه رجوع شود)	
۳۳ـ تاریخ ابوالفداء چهار جلد	الملك المؤید	استامبول ۱۲۸۶
۳۴ـ تاریخ الامم والملوك یازده جلد	طبری	لیدن ۱۸۸۵ میلادی
۳۵ـ تاریخ دمشق	ابن عساکر	خطی
۳۶ـ تاریخ المشارقه	صلیبا بن یوحنا	خطی
۳۷ـ تاریخ الوزراء	الهلال الصابی	بیروت ۱۹۰۴ میلادی
۳۸ـ تحذیر المسلمین	محمدظاهر	مصر ۱۹۰۴ میلادی
۳۹ـ تراجم الحکماء	ابن القفطی	خطی
۴۰ـ ترتیب الدول	حسن بن عبدالله	بولاق ۱۲۹۵ هجری قمری
۴۱ـ تزیین الاسواق	داود الانطاکی	مصر ۱۳۰۸ »
۴۲ـ تهذیب الاسماء	النووی	گوتنگن ۱۸۳۲ میلادی
۴۳ـ الجبرتی	(به‌عجایب الآثار مراجعه شود)	
۴۴ـ حسن المحاضره فی مصر والقاهره دوجلد	السیوطی	مصر ۱۲۹۹ هجری قمری
۴۵ـ حلبت الکمیت	شمس الدین النواجی	» » »
۴۶ـ حیاة الحیوان الکبری ۲ جلد	الدمیری	مصر ۱۳۰۹ »
۴۷ـ الخراج ـ کتاب	ابویوسف	بولاق ۱۳۰۲ »
۴۸ـ » ـ »	قدامة بن جعفر	لیدن ۲۳۰۶ »
۴۹ـ الخطط التوفیقیه ۲۰ جلد	علی پاشا مبارك	بولاق ۱۳۰۶ »

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۵۰- خطط مصر دوجلد	المقریزی	بولاق ۱۲۷۰ »
۵۱- الخمس دوجلد	دیاربکری	مصر ۱۳۰۲ »
۵۲- الدمیری -	(به‌حیوة‌الحیوان رجوع شود)	
۵۳- دیوان ابی‌نواس	حسن بن‌هانی	مصر ۱۸۹۸ م
۵۴- رحلهٔ‌ابن بطوطه دوجلد	ابن‌بطوطه	مصر ۱۲۸۷ هجری قمری
۵۵- رحلهٔ‌ابن‌جبیر	ابن‌جبیر	لیدن ۱۸۵۲ م
۵۶- رسائل‌الخوارزمی	ابوبکر خوارزمی	استامبول ۱۲۹۷ »
۵۷- سراج‌الملوک	طرطوشی	حاشیه برمقدمهٔ ابن‌خلدون چاپ مصر ۱۳۱۱ هجری‌قمری
۵۸- سلسله‌التواریخ	سلیمان وابوزید	پاریس ۱۸۱۱ م
۵۹- السیرة‌الحلبیه سه‌جلد	ابن برهان‌الدین	مصر ۱۳۰۲ هجری‌قمری
۶۰- سیرة‌الملوک	عبدالرحمن‌الاربلی	بیروت ۱۸۸۵ م
۶۱- السیرة‌النبویه سه‌جلد	ابن‌هشام	بولاق ۱۲۹۵ هجری قمری
۶۲- السیوطی	(به‌حسن‌المحاضره رجوع شود)	
۶۳- شعراء‌السریان	القرداحی	رم ۱۸۷۵ م
۶۴- الشعر والشعراء	ابن‌قتیبه	لیدن ۱۹۰۲ م
۶۵- الشقایق‌النعمانیه‌فی‌علماء‌الدولة‌العثمانیه	طاش‌کوپری‌زاده	حاشیه برابن‌خلکان
۶۶- الشهرستانی	(به‌الملل والنحل رجوع شود)	
۶۷- صحیح‌البخاری چهارجلد	الامام‌البخاری	مصر ۱۳۰۴ هجری قمری
۶۸- طبقات‌الاطباء دوجلد	ابن‌ابی‌اصیبعة	مصر ۱۸۸۲ م
۶۹- طبقات‌الادباء	عبدالرحمن‌الانباری	مصر ۱۲۹۴ هجری قمری
۷۰- طبقات ابن‌سعد	ابن‌سعد	خطی
۷۱- طغربردی	(به‌النجوم‌الزاهره رجوع شود)	
۷۲- العبروالمبتداء والخبر ۷جلد	ابن‌خلدون	بولاق ۱۲۸۴ هجری‌قمری
۷۳- عجایب‌الآثار سه‌جلد	الجبرتی	حاشیه برابن‌الاثیر
۷۴- عجایب‌المخلوقات	القزوینی	حاشیه‌بردمیری
۷۵- العقدالفرید سه‌جلد	ابن‌عبدربه	مصر ۱۳۰۵ هجری قمری
۷۶- العقدالفرید	الملک‌السعید	مصر ۱۲۸۳ »
۷۷- فتوح‌البلدان	البلاذری	لیدن ۱۸۶۶ م
۷۸- الفخری	(بآداب‌السلطانیه رجوع‌شود)	

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۷۹ـ الفرج بعدالشده دوجلد	اتنوخی	مصر ۱۹۰۳ م
۸۰ـ الفلاحةالنبطیه	ابن‌وحشیه	خطی
۸۱ـ الفهرست	ابن‌الندیم	لایپزیك ۱۸۷۲ م
۸۲ـ فوات‌الوفیات دوجلد	ابن‌شاکرالکتبی	مصر ۱۲۸۲ هجری قمری
۸۳ـ قاموس‌الادارة والقضاء ۷جلد	فیلیپ جلاد	مصر ۱۸۹۰ م
۸۴ـ القانون	ابن‌سینا	رم ۱۹۵۳
۸۵ـ القبةالزرقاء	دکتر فاندیك	بیروت ۱۸۹۳ م
۸۶ـ قدامه	(به‌کتاب‌الخراج رجوع شود)	
۸۷ـ القرمانی	(باخبارالدول رجوع شود)	
۸۸ـ القزوینی	(به‌عجایب‌المخلوقات رجوع شود)	
۸۹ـ القوانین‌العقاریه	الحکومةالمصریه	مصر ۱۸۹۴ م
۹۰ـ الکامل دوازده جلد	ابن‌الاثیر	مصر ۱۳۰۲ هجری قمری
۹۱ـ کتاب‌الاذکیاء	ابن‌الجوزی	مصر ۱۳۰۶ «
۹۲ـ کتاب‌الاعتبار	ابن‌منقذ	لیدن ۱۸۴۴ م
۹۳ـ کتاب‌الجلاء	الجاحظ	مصر ۱۳۲۴ هجری قمری
۹۴ـ کتاب‌البلدان	ابن‌الفقیه‌الهمدانی	لیدن ۱۸۸۵ م
۹۵ـ « «	الیعقوبی	« « «
۹۶ـ کتاب‌الحیوان سه‌جلد	الجاحظ	مصر ۱۳۲۴ هجری قمری
۹۷ـ کشف‌الظنون دوجلد	کاتب‌چلپی	استامبول ۱۳۱۱ « «
۹۸ـ الکشکول	العاملی	مصر ۱۳۰۵ هجری قمری
۹۹ـ لطائف‌المعارف	الثعالبی	لیدن ۱۸۶۷ م
۱۰۰ـ اللمعةفی‌الشمیته‌فی‌اللغةالسریانیه	یوسف‌داود المطران	موصل ۱۸۷۹ م
۱۰۱ـ الماوردی	(باحکام‌السلطانیه رجوع شود)	
۱۰۲ـ مجمع‌الامثال دوجلد	المیدانی	بیروت ۱۳۱۲ هجری قمری
۱۰۳ـ مختصراخبارالخلفاء	ابن‌الساعی	بولاق ۱۳۰۹ « «
۱۰۴ـ مختصرالدول	ابوالفرج‌الملطی	بیروت ۱۸۹۰ م
۱۰۵ـ مروج‌الذهب دوجلد	المسعودی	مصر ۱۳۰۴ هجری قمری
۱۰۶ـ المزمهر دوجلد	السیوطی	بولاق ۱۲۸۲ « «
۱۰۷ـ المسالك والممالك	ابن‌حوقل	لیدن ۱۸۷۳ میلادی

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۱۰۸- « «	ابن‌خردادبه	« ۱۳۰۶ هجری قمری
۱۰۹- « «	استخری	« ۱۸۷۰ م
۱۱۰- المستظرف دوجلد	الاشبهی	مصر ۱۳۱۱ هجری قمری
۱۱۱- المسعودی	(به‌مروج‌الذهب رجوع شود)	
۱۱۲- مشکاة‌المصابیح	ولی‌الدین‌العمری	دهلی ۱۳۱۰ هجری قمری
۱۱۳- المعارف	ابن‌قتیبه	مصر ۱۳۰۰ هجری قمری
۱۱۴- معجم‌البلدان ۶جلد	یاقوت‌الحموی	لایپزیك ۱۸۷۰ م
۱۱۵- مفتاح‌السعاده	طاش‌کوپری‌زاده	خطی
۱۱۶- المقدسی	(به‌احسن‌التقاسیم رجوع شود)	
۱۱۷- المقری	(به‌نفح‌الطیب‌رجوع شود)	
۱۱۸- المقریزی	(به‌خطط مصر رجوع شود)	
۱۱۹- الملل والنحل دوجلد	شهرستانی	لندن ۱۸۴۲ م
۱۲۰- الموطاء	الامام‌مالك	خطی
۱۲۱- المیدانی	(به‌مجمع‌الامثال رجوع شود)	
۱۲۲- منزانیه(بودجه)مصرسال۱۹۰۲	الحکومة‌المصریه	بولاق ۱۹۰۳ م
۱۲۳- النجوم‌الزاهرة دوجلد	ابوالمحاسن	لیدن ۱۸۵۱ م
۱۲۴- نفح‌الطیب ۴جلد	المقری	بولاق ۱۲۹۷ م
۱۲۵- نهایة‌الارب فی‌قبایل‌العرب	القلقشندی	خطی
۱۲۶- الهدایه	برهان‌الدین‌الفرغانی	لکنهو ۱۳۱۴ هجری‌قمری
۱۲۷- الهمذانی	(بکتاب‌البلدان رجوع شود)	
۱۲۸- وفیات‌الاعیان سه‌جلد	ابن‌خلکان	مصر ۱۳۱۰ هجری قمری
۱۲۹- الیعقوبی	(بکتاب‌البلدان رجوع شود)	

۱۳۰- رساله‌های شبلی نعمانی بزبان‌اردو چاپ علیکده (هند) ۱۸۹۸ م

منابع و مآخذ آلمانی و انگلیسی و فرانسه

Gibboni's Roman Empire.	London	,,
Bretschneider's Knowledge Possessed by ancient chinese of the Arabs	,,	
Poter's Constitutional History of turkey.	Ms.	
Lane Poole's Mohammadan Dyna ties.	London	1894
Statesman's Year book	,,	1904
William's Sanskri Crammar.	Oxford	1876
Brownes Literary History of Persia.	London	1902
Frazer's ,, ,, ,, India.	,,	1898
Rawlinson's Ancient Monarchies, 4 Vol.	,,	1862
Whitaker's Almanack.	,,	1901
Browne's Translation of lbn Isfandiyar's. History of Tabaristan.	Leyden	1905
Library of Universal History, 8 Vol,	Now York	1897
Clot Bey, Aperçu sur l, Egypte, 2 Vol.	Paris	1840
Labourt, Christianisme dans l' Empire Perse	,,	1904
Revue Archéolgique		
Van Vloten, La Domination Arabe etc. sous le khalifat des Omayades.	Amsterdam	1894
Von Kremer, Einnahmebudjet des abbass	Wien	1887
Culturgeschichte des Orients, 2 Vol.	Wien	1875

علاوه بر کتب مذکور فوق از فرهنگ‌های (قاموسهای) تاریخی و جغرافیائی و ادبی السنهٔ عربی، آلمانی، انگلیسی، فرانسه، نیز مطالبی اقتباس شده است.

فهرست مندرجات

جلد اول

تمدن عرب پیش‌از اسلام ـ ظهور اسلام ـ انتشار اسلام ـ پیدایش دولت اسلامی ـ ادارات و مؤسسات وارتش و بیت‌المال ممالك اسلامی

جلد دوم

ثروت دولتهای اسلامی ـ ثروت رجال دولتی وخلفای اسلام ـ موجبات پیدایش‌آن ثروتها و ازدست رفتن‌آن ـ ثروت اهالی شهرها و ده‌ها

جلد سوم

علوم وادبیات عرب وعلوم وادبیات اسلامی ـ علوم وادبیات بیگانه ـ پزشکی، ستاره شناسی، ریاضیات، طبیعیات و غیره ـ مدرسه‌ها و کتابخانه‌های اسلامی

جلد چهارم

سیاست دولتهای اسلامی ـ وضع حکومت خلفای راشدین، امویان، عباسیان، امویان اندلس، فاطمیان وسیاست هریك دراستحکام مبانی فرمانروائی ورفتارآنان بامردم

جلد پنجم

نظامات اجتماعی وطبقات مردم و عادات و رسوم اجتماعی وزندگی خانوادگی وتمدن وتجمل و آثار عمران درممالك وشهرها و دستگاه فرمانروایان اسلامی

فهرست تصاویر

جلد اول

جلد دوم

جلد سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

شکی نیست که تاریخ اسلام یکی ازمهمترین تواریخ عمومی جهان میباشد. زیرا تاریخ مزبور عبارت ازتاریخ تمدن سراسرجهان درقرون وسطی است و یا بهتر بگوئیم تاریخ اسلام مانند حلقه‌ای است که تاریخ دنیای قدیم را بتاریخ جدید وصل میکند. ازتاریخ اسلام، تمدن جدید سرزده وتمدن دنیای قدیم بآن پایان یافته است. سالها بودکه ما بمطالعهٔ تاریخ اسلام مشغول بودیم وهمینکه ازامور مجلهٔ الهلال فارغ میشدیم بتاریخ اسلام میپرداختیم وبرحقایق تاریخی اسلام تعلیق وحاشیه مینگاشتیم ویادداشت میکردیم باین امیدکه تاریخ مفصلی درآن باره بنویسیم. مکرر درمکررنیت خودرا درآن خصوص اعلام داشتیم وهنوزهم بایاری خداوند بهمان عزم ونیت هستیم .

ما معتقد بوده و هستیم که خوانندگان عرب زبان (مسلك ومذهبشان هرچه باشد) بمطالعه وانتشار تاریخ اسلام نیازمند میباشند زیرا تاریخ اسلام عبارت ازتاریخ زبان وملت و ممالك آنان میباشد بلکه تاریخ اسلام چیزی جز تاریخ تمدن وآداب وعادات ملل عرب زبان نمیباشد ونظر بهمان عقیده ، هرموقع که فرصتی بدست میآمد مطالبی ازتاریخ اسلام با تناسب موقع وزمان منتشرمیساختیم واذهان عمومی‌را بادرنظر گرفتن اختلاف طبقاتی وتفاوت مراتب علم وفهم آنها برای شنیدن‌وخواندن تاریخ اسلام‌آماده میکردیم. نشریات مزبور عبارت از داستانهائی بودکه ازتاریخ اسلام ساخته وپرداخته ما بود وضمیمهٔ مجلهٔ الهلال انتشار مییافت مخصوصاً ماحقایق تاریخی اسلام را بصورت داستان منتشر میکردیم تامطالعهٔ آن‌آسان باشد چون برای عامهٔ مردم مطالعهٔ حقایق تاریخی خستگی‌آورمیباشد، بخصوص درممالك عربی‌که علم وتمدن دوران‌کودکی خودرا طی میکنند پس ناچارباید تدبیری بکار برد ومردم را وادار بمطالعه‌کرد والبته بهترین وسیله همان انتشارحقایق تاریخی بصورت داستان می‌باشد.

تا کنون شش داستان از مهمترین وقایع تاریخ اسلام منتشر کرده‌ایم‌که مربوط بآغاز تمدن اسلامی تا واقعهٔ قتل ابن زبیر و انتقال خلافت بعبدالملك مروان میباشد خوشبختانه

خوانندگان باین نشریات توجه خاصی پیدا کردند وبرای درك حقایق تمدن اسلام، اشتیاق بسیار نشان دادند بعلاوه نویسندگان دانشمند عرب زبان ارتباط تمدن اسلام را با تمدن جدید غرب متوجه شدند ومتوالیاً دراین موضوع با مامکاتبه‌کرده نظرمارا خواستند ازآنرو درصدد برآمدیم که ضمیمهٔ سال دهم الهلال راکتابی ترتیب دهیم که ازتاریخ اسلام وارتباط‌آن باتمدن جدید غرب درآن بحث شود.

مسلم است که تاریخ یك ملتی تاریخ جنگها و پیروزیها وشکستهای‌آن ملت نیست، بلکه تاریخ یك ملت، عبارت ازتاریخ تمدن وفرهنگ آن ملت میباشد. متأسفاً مورخین عرب در صدد برنیامده‌اند که علل وقایع وارتباط علت ومعلول را ذکر کنند وفقط جریان واقعه را نگاشته‌اند ازآنرو خواننده نمیتواند بامطالعهٔ‌آن‌مطالب‌حقیقت‌تمدن‌ملل اسلامی‌را درنظر بگیرد وعلل وموجبات‌وقایع را درك کند ولی باید‌نویسندگان‌ومورخین عرب را معذورداشت‌زیرا‌ذکر علل تاریخی‌مستلزم‌آنست که مورخ ازیکطرف‌جانبداری کند، تا بتواند‌حقیقت‌قضیه‌را شرح‌دهد و مورخین مزبور نمیخواستند خودرادچار طرفداری بکنند وشاید عذرهای‌دیگرهم داشته‌اند.

ولی اکنون، آن موانع برطرف شده ومورخ بیطرف میتواند علل و موجبات‌وقایع را تشریح‌کند. بسیاری ازخاورشناسان ازمدتها پیش‌بفکرآن بودند که مجموعه‌ای ازتاریخ‌تمدن اسلام تألیف‌کنند، امابقدری حقایق اسلامی را پراکنده وازهم گسیخته دیدند که خواه‌ناخواه ازآن اقدام منصرف شدند وبهمان نظر موقعی که ماتصمیم خودرا درآن باره منتشر کردیم، خاورشناسان ازاین اقدام دشوارمادرشگفت ماندند. براستی موقعی که ماتصمیم خودرا دربارهٔ تألیف تاریخ تمدن اسلام منتشر کردیم، انتظارنداشتیم که بیش از (۱۶۰) صفحه مطالب مهم مربوط بدست‌آوریم، ولی باکوشش بسیارموفق شدیم مطلب زیادی درکتب خطی وچاپی،علمی وادبی وسیاسی وتاریخی اسلام بدست‌آوریم.

قسمتی ازکتابهائی‌که بدان مراجعه نموده‌ایم عبارت است از :

۱ـ قسمت تاریخی :

تألیفات ابن‌اثیر‌ـ‌ابن‌خلدون ـ ابن‌خلکان‌ـ مقریزی ـ بلاذری‌ـ ابوالفداء ـ خمیس‌ـ مسعودی ـ مقری ـ فخری ـ سیوطی ـ ابن‌خرداذبه ـ یاقوت ـ اصطخری وغیره .

۲ـ قسمت ادبی :

اغانی ـ عقدالفرید ـ ابن عبدربه ـ کشکول ـ مستطرف ـ سراج الملوك و غیره .

۳ـ قسمت تفسیر و فقه وحدیث :

تفسیر رازی ـ تفسیر زمخشری ـ صحیح بخاری ـ مشکاةالمصابیح ـ هدایه وغیره .

۴ـ قسمت اداری وسیاسی:

کتاب الخراج ابویوسف ـ کتاب الخراج وصنعة‌الکتابه تألیف قدامة‌بن‌جعفر، احکام السلطانیه ماوردی ـ عقدالفرید ملك سعید ـ مقدمهٔ ابن‌خلدون.

علاوه برمطالعهٔ کتب مزبور کتابهای دیگری را مطالعه کردیم که شاید بسیاری ازمردم مطالب آنرا مربوط بموضوع مانمیدانند ولی ماتوانستیم حقایق مهمی از آن کتب بدست آوریم ـ کتب مزبور عبارت است‌از :

حیوة‌الحیوان دمیری ـ عجایب المخلوقات قزوینی ـ وغیره .

همچنین‌از کتب لغت وفهرستها، مانندکشف‌الظنون ـ کلیات ابی‌البقاء ـ کشاف اصطلاحات فنون تألیف تهانوی وغیره مطالب مفیدی‌اقتباس کردیم.

باید یادآورشد که تمام تألیفات مزبوربزبان عربی بوده واما تألیفات دانشمندان‌غرب که مورد توجه ومطالعهٔ مابوده عبارت است از :

۱ـ کتاب تمدن العرب تألیف دکتر گوستاولوبون بزبان فرانسه

La Civilisation des Arabes, Par Dr. Gustave Le Bon

۲ـ تاریخ مملکت روم شرقی تألیف لبو بفرانسه

Hist. de Bas_Emqire, qar Lebeau 30 vols.

۳ـ دورهٔ مجلهٔ آسیائی بفرانسه Journal Asiatique, Series

۴ـ تمدن وفرهنگ شرق دردورهٔ خلفاء تألیف فون کرمر بالمانی

Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, von A. von Kremer.

۵ـ تاریخ اسلام تألیف مولر آلمانی

Der Islam im Morgen _ und Abendland, von Dr. Müller.

۶ـ دولتهای اسلام تألیف ستانلی‌لین پول بانگلیسی

The Mohammadan Dynasties, by S. Lane _ PooI.

۷ـ تاریخ امپراتوری روم تألیف گیبون بانگلیسی

Roman EmPire, by Gibbon, 2 vols

و غیره و غیره .

خلاصه اینکه برای تألیف تاریخ تمدن اسلام ، بیش از دویست کتاب بعربی و زبانهای اروپائی مطالعه کردیم. بعلاوه بفرهنگها وانسیکلوپدیهای متعددی مراجعه نمودیم وخود نیز ازسابق مطالعاتی‌دربارهٔ تاریخ شرق داشتیم وپس ازانجام‌این مطالعات مبسوط ومفصل ناگهان متوجه شدیم که خلاصهٔ مطالعات ما ازنظر سیاسی واداری وعلمی‌وادبی واخلاقی، دربارهٔ تاریخ شگفت‌آورتمدن اسلام، خیلی بیش ازآن است که دریك کتاب جمع‌آوری گردد ، لذا نتیجهٔ

مطالعات خودرا بچند قسمت تقسیم کردیم واینك قسمت اول آنرا منتشرمیسازیم و امیدواریم که قسمت‌های دیگر آنرا نیز هرساله بعنوان ضمیمهٔ الهلال منتشر سازیم، انشاءالله.

اینك قسمت اول را شروع میکنیم. این قسمت‌اساس وپایهٔ قسمت های دیگراست. قسمت مزبور مشتمل برمقدمات زیرمیباشد:

تمدن واوضاع مردم عرب پیش ازاسلام تاظهور اسلام وکمی قبل‌ازآن‌ـحکومت عرب در دورهٔ‌جاهلیت‌ـ اوضاع کعبه وقریش تاظهور اسلام‌ـ چگونگی دعوت اسلام ـ انتشاراسلام‌ـ فتوحات اسلامی ـ خلفای اموی ـ خلفای عباسی ـ خلفای اندلس (اسپانی) خلفای فاطمی وغیره. نگارش ما دربارهٔ مطالب فوق،کاملا ازنظرانتقادی وتحقیقی بوده است وکلیهٔ وقایع‌مهم را باذکر مدارك واسناد علت وقوع‌آن ونتایج حاصلهٔ ازآن واقعه وارتباط‌آن واقعه با وقایع بعدی را به‌تفصیل‌ذکر کرده‌ایم مخصوصاً علل پیشرفت وپیروزی‌اعراب را برایرانیان وروسی‌ها کاملا شرح داده‌ایم، که چگونه باکمی عده وناچیزی وسایل توانستند دو امپراتوری بزرگ روم‌وایران را ازمیان بردارند. تاآنجاکه‌خود میدانیم‌کسی تاکنون‌غیرازما این مبحث عالی فلسفی را به‌هیچ‌یك از زبانهامتعرض نشده است،فقط بعضی‌از دانشمندان غرب،مختصری‌دراین باب نگاشته‌اند که‌نمیتوان‌ازآن‌استفادهٔ‌کامل برد. البته‌دانشمندان‌غرب برای‌کوتاه‌آمدن‌درتحریر تاریخ تمدن اسلام، مورد ملامت نیستند چه که‌تمدن‌اسلام‌بادین‌واخلاق و تاریخ وآداب ورسوم آنان چندان‌ارتباطی نداردواگرهم‌مربوط‌باشد ارتباط‌آن مختصراست ودرهرحال اگرکسی باید ملامت بشود بیش از همه خودما(عربها) بایدمورد ملامت‌باشیم، که‌آنقدر بزبان و تاریخ‌و آداب‌واخلاق‌ورسوم‌خود بی‌علاقه‌ماندیم‌تاغربی‌ها پیشدستی کرده‌دراین‌موردهم‌ازماجلوافتادند.

پس‌ازذکراین‌مقدمات‌بشرح‌اوضاع‌ممالك‌اسلامی‌دردورهٔ‌عظمت وترقی‌آن‌پرداختیم‌ویکایك آن‌ممالك‌را بتفصیل‌نگاشتیم،سپس‌حکومتهای‌اسلامی‌ودستگاههای‌دولتی‌آنرامانندخلافت، وزارت استانداری، خزانه‌داری، ارتش وسایرمؤسسات‌را شرح‌دادیم وتاریخ تأسیس‌این‌دوائر وشعب‌و ملحقات وچگونگی‌پیدایش‌آنرا ذکرکردیم وبرای‌پیداکردن‌ودریافتن‌حقایق‌مربوطه‌دشواری‌ـ های‌بسیاری متحمل‌شدیم چه‌بساکه تمام‌یك‌کتاب ضخیم را برای‌دریافت یك یادوحقیقت‌تاریخی مطالعه‌کردیم وگاه‌هم میشدکه برای‌کشف یك‌حقیقت مجبوربمطالعهٔ دویاسه جلدکتاب‌میشدیم.

منباب مثال میگوئیم، بعد از اینکه مطالب مربوط به قضاة واستانداران را جمع‌آوری کردیم درصدد برآمدیم حقوق قضاة واستانداران را درزمان خلفای راشدین تعیین نمائیم، ناچاربچندین کتاب مراجعه‌کردیم، درفتوحات‌البلدان بلاذری این مطلب رایافتیم.

« عمربن خطاب عمار یاسر را مأمور آرتش‌کوفه کرد همین قسم امامت نماز را باو واگذارد وعبدالله مسعودرا مأمور دارائی ودادگستری‌کرد وعثمان بن حنیف را برای تعیین حدود اراضی گماشت... »

ازاین چندجمله سمت مأمورین زمان عمرتعیین میشد ولی مقدار حقوق‌آنهامعین‌نبود.

سپس در کتاب سراج الملوك طرطوشی درقسمت مربوط برفتار پادشاهان درمورد انفاق مال و رفتار حکام این مطالب را بدست آوردیم :

« خلیفهٔ دوم موقعی که عمار یاسر را بکوفه فرستاد، حقوق اووسایرمأمورین را تعیین کرد وتا آنزمان حقوق مأمورین‌تعیین نشده بود عمر ماهی ششصد درهم برای عمارتعیین کرد که هم بابت حقوق خودش باشد وهم ازمبلغ مزبور حقوق اذان گوها ومنشی‌ها و فرمانداران زیر دست خود را بپردازد وماهی صد درهم برای عبدالله بن مسعود مقررداشت ...»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف سراج الملوك سمت و منصب عمار ومسعودرا تعیین نکرده فقط آنهارا گفته ومؤلف فتوح البلدان تنهاسمت را گفته وازحقوق نام نبرده است. ولی مابعد ازمطالعهٔهردو کتاب دریافتیم که درزمان عمر حقوق استاندار، ماهی ششصد درهم وحقوق‌قاضی ومأمور دارائی ماهی صد درهم میشده است وهمین قسم ازقرائن دریافتیم که هر کس سرپرست آرتش وامام جماعت بوده بنام عامل (استانداریافرماندار) خوانده میشده است.

بهرحال درجلد دوم تاریخ تمدن اسلام، مطالب ذیل مورد بحث خواهد بود :

ثروت مملکت اسلامی - ثروت اهالی - تمدن وفرهنگ اهالی[1] - روابط دولتهای‌اسلامی بادولتهای معاصر ومجاور- اوضاع واحوال خلفاء - مجالس آنان - تفریحات آنان - توجه آنان بعلم وعلما - بشعر وشعراء وترتیب آمد وشد آنان نزدخلیفه - کاخ‌های خلفاء - چگونگی‌پذیرائی آنان ازمردم درمواقع‌رسمی - تجملات خلفاء - سوارشدن آنها- مهمانیهای آنان - بذل‌وبخشش آنها - ساختمانهای اسلامی - شهرهای اسلامی وغیره .

واما مطالب جلد سوم ازاینقرار است :

علم وادب وصنعت وشعر درشام وعراق پیش‌ازاسلام وچگونگی وتاریخ پیشرفت‌آن در اسلام ومیزان ترقی‌آن.

درجلد چهارم، راجع باوضاع وعادات اجتماعی عصر درخشان با رعایت تناسب مقام گفتگو خواهد شد .

جلد پنجم، یعنی‌آخرین مجلد این‌کتاب، در ارتباط تمدن اسلام باتمدن غرب صحبت می شود ، بدیهی است پس از مطالعهٔ چهار جلد سابق، موضوع مزبورکاملا روشن‌خواهد بود.

بنا براین ملاحظه میشودکه انجام این مهم تاچه اندازه سنگین ودشوار است بخصوص که درزبان عربی تاکنون چنین تاریخی نگاشته نشده وازهرجهت تازگی دارد. این مطالب را برای‌آن یادآور شدیم که اگر نقیصه‌ای درتألیف‌مادیده شود عذرمارا بدانند وبپذیرند ودر عین حال ازدانشمندان واهل تحقیق خواهشمندیم باماهمراهی‌کنند ونظر وعقیدهٔ خودرامرقوم دارند تادرمجلدات‌آینده مورد استفاده واقع گردد ، انشاءالله .

---

۱ - منظور ازتمدن‌وفرهنگ همان سیوی‌لیزاسیون وکولتوززبانهای‌غربی است Civilizsation Culture
مترجم

چند مقدمهٔ لازم

اگر بخواهیم از تمدن یك ملتی صحبت بداریم باید از وسعت ممالك آن ملت وعظمت و ثروت آن‌ملت وفرهنگ آن ملت ونتایج ووسایل پیشرفت آن فرهنگ گفتگو کنیم وخواه‌ناخواه تاریخ علم وادب وصنعت ولوازم آن ازقبیل آموزشگاهها وکتابخانه‌ها و اجتماعات و مقامات دولتی وآسایش عمومی جزء مبحث ماخواهد آمد وهمچنین باید دانست که تأثیرات آن فرهنگ وتمدن درهیئت اجتماعی آن‌ملت تا چه اندازه بوده است، ازآنرو بایدآداب و رسوم‌اجتماعی آن ملت را شرح بدهیم وعوامل وعلل وموجبات شیوع آن آداب و رسوم را ذکر کنیم.

مطالعات ومباحثات ما درموضوع‌های بالاموقعی کامل خواهدبود ، که اوضاع اجتماعی ملت مزبور را پیش از ورود بدایرهٔ تمدن بخوبی دانسته باشیم و همچنین باید بدانیم که آن ملت چگونه پا بدایرهٔ تمدن گذاشت وعواملو وسایل آن چه بوده است، این‌مطالعات درمورد هر تمدنی لازم است و درمورد تمدن اسلام لازم‌تر میباشد زیرا عوامل مخصوصی در پیشرفت تمدن اسلام مؤثر بوده که درسایر تمدن‌ها آن عوامل موجود نبوده است .

نظر بمراتب مزبور ناچار هستیم که مقدمات لازمی درابتدای این مجلد ترتیب دهیم. مقدمات مزبور در بارهٔ اوضاع عرب قبل‌ازاسلام گفتگومیکند وحالات اجتماعی آنانرا پیش‌از اسلام شرح میدهد ، همین‌قسم در بارهٔ وضع اجتماعی مردم جزیرةالعرب ـ مردم ایران ـ مردم امپراطوری روم پیش ازظهور اسلام بحث میکند وعوامل پیروزی عرب را (باکمی عدد وناچیزی وسایل) برآن‌دوامپراطوری بیان میکند. در ضمن‌این مقدمات اوضاع‌سیاسی‌ومذهبی مسلمانان در زمان خلفای‌راشدین ، بنی‌امیه ، عباسیان‌وخلفای فاطمی شرح داده شده است . پس‌از شرح‌این‌مقدمات لازم‌دربارهٔوسعت ممالك اسلامی‌وتشکیلات‌ومؤسسات آن گفتگومیداریم. اینك میگوئیم :



استانبول مسجد سلطان محمد فاتح

عرب وتمدن

پاره‌ای از تاریخ‌نویسان غرب تصور کرده‌اند که عربها درایجـاد تمدن اسلامی عامل مؤثری نبوده‌اند وتمدن اسلامی برمبانی ازهم‌ریختهٔ تمدن روم وایران ایجادگشته وتعدیلاتی درآن شده است.این دسته ازتاریخ‌نویسان معتقدندکه عربها طبعاً ازتمدن و شهرنشینی دور بوده‌اند وچه پیش ازاسلام وچه بعد ازآن خودتمدن وفرهنگی‌نداشته‌اند اما بعقیدهٔ مااستعداد عرب برای ایجاد تمدن واداره امورکشور ازملتهای متمدن قدیم وجدیدکمتر نبوده وبرای اثبات گفتهٔ خود میگوئیم :

مردمان شبه جزیرهٔ عربستان بدوقسمت عمده تقسیم میشوند :

۱ـ **قحطانی‌ها** که درخاك یمن و زمینهای مجاورآن سکونت داشته‌اند و نسب‌آنان به‌قحطان یا یقطان‌بن عامر و ارفخشاد وسام منتهی میگردد .

۲ـ **اسماعیلی یاعدنانی** که درحجاز ونجدواراضی میانهٔ جزیرهٔ عربستان سکونت دارند ونژادشان باابراهیم وهاجرمیرسد اینهارا عدنانی‌ـ مضری ـ معدی نیزمیگویند . چون نام یکی ازنیاکان‌آنان عدنان ـ مضرـ معد بوده است .

وچون خاك یمن حاصل‌خیز بوده قحطانی‌ها زودترازعدنانی‌ها متمدن شده‌اند دولتهای حمیرـ سبا ـ کهلان وغیره ازمیان اقوام قحطانی برخاسته وبا فرعونهای مصر و پادشاهان بابل وآشور همزمان بوده‌اند . ازشهرهای نامی‌آنان مارب ـ صنعاء ـ سباء میباشد . دولت نبطی‌ها (یا انباط) ازمیان اسماعیلی‌ها در اطراف فلسطین تأسیس شده است .

علاوه براین دولتها ملل ودول دیگری ازمیان اعراب پدیدآمده که فقط اسمشان‌باقی مانده است ومشهورترین‌آنان قوم عاد ـ ثمود ـ طسم ـ جدیس وعمالقه میباشد و نژاد آنان به‌لاووذبن‌سام پایان میپابد (به جلد بیستم الهلال سال پنجم رجوع شود).

بنابراین تمدن اسلامی نخستین تمدن‌ملت عرب‌نبوده وپیش ازتمدن اسلام مردم‌حمیرـ کهلان ـ سبا واسطهٔ‌تجارتی شرق و غرب بودند زیرا کشور یمن در آنموقع میان چندکشور متمدن واقع‌شده‌بود، بازرگانان هندکالای خودرا ازدریای هند به‌یمن وحضرموت میآوردند وبازرگانان یمن‌آنرا به حبشه ومصر وفنیقیه وفلسطین وشهرهای مدین وعمالقه وادوم وکشور مغرب حمل میکردند وعربهای اسماعیلی همان کالاهارا از راه خشکی تاآخرین نقطهٔ‌آباد

دنیای آنروزمیرساندند .

علت عمدهٔ پیشرفت عرب در امور بازرگانی آنزمان یکی موقع جغرافیائی آنان بود که میان چندکشور متمدن قرارداشت، بعلاوه زبان اعراب بازبان غالب ملل مجاورخودشان نزدیك بود و از یك اصل سامی ریشه میگرفت و چنانکه امروز مشاهده میشود. درآنروز هم زبانهای عربی ـ کلدانی ـ آشوری ـ عبری ـ حبشی ـ فنیقی باهم شبیه هستند وتقریباً نسبت این زبانها بیکدیگرمانند نسبت زبان عربی عوامانه بازبان عربی فصیح میباشد . درآنموقع اگرعربی ازحجازبعراق ویاحبشه وفنیقیه میرفت محتاج بمترجم نبود وزبان کلدانی وآشوری وحبشی را میفهمید همینطورکه اکنون عرب شامی بمصر میآید واحتیاجی بمترجم ندارد .

وازهمین نظر ابراهیم درقرن بیستم پیش ازمیلاد ، ازکشورکلده بهکشور سوریه وفنیقیه وعربستان آمد و باآنان آمیزش کرده واحتیاجی هم بمترجم نداشت . همینطوربنیاسرائیل در قرن پانزده قبل ازمیلاد ، مدت چهل سال درصحاری عربستان بدونمترجم بسر بردند .

بطورکلی علتی ندارد که عرب متمدن نباشد ، برادران هم نژاد عرب یعنی کلدانیها آشوریها، فنیقیها ، دارای تمدن عالی بودند. عربهادارای همان استعداد وممیزات میباشند واگر تمدن وفرهنگ مردم عربستان مانند تمدن کلدانیهاوآشوریها پیشرفت نکرده بود برای آن بودکه شبه جزیرهٔ عربستان بواسطهٔ کمآبی و هوای ناملایم استعداد ترقی وپیشرفت زیاد نداشت برعکس کلدانیها وآشوریها دربهترین نقاط خاورمیانه سکونت داشتند وازحاصلخیزی زمین خود استفاده کـرده تمدن عظیمی ایجاد نمودند . و همینکه عربهای ساکن شبه جزیره بعراق دست یافتند ، تمدنی مانندتمدن آشور وکلده وبلکه بهتر ازآن ایجاد نمودند . شگفت اینکه عربها باوجود خشکی وبیآبی وبدیآب وهوایکشورخود ، موفق شدند تمدن بالنسبه مهمی تشکیل دهند ، مثلا اعراب یمن دارای تمدنی بودهاندکه آثار آن ازخرابههای روی خاك و زیرخاك درمهره ـحضرموت ویمن پدیدار است وازمردم عاد وثمودوسایر طوایفیکه فقط اسمشان باقی مانده تمدن و فرهنگی نقل میشودکه در عصر حاضر بیشتر آنرا افسانه میپندارند . مثلا در بارهٔ شهر ارم وستونهایآن چنین میگویند :

«شداد پسرعاد شهری دراحقاف بناکردکه مساحتآن دهفرسخ درده فرسخ بوده است ستونهایآن ازسنگهای سیاه وسفید یمن و روپوش ستونها از لوحههای نقرهٔ زراندود ساخته شد ، درمیان شهرصدهزارکاخ بناشد وهرکاخیستونهای زبرجد ویاقوت داشت درازیهرستون صد ذرع بوده است جویهای بسیار درآنکاخها جاری میشد ریگ تهآن جویها دانههای طلا وجواهر ویاقوت بوده است .»

البته این گزافهگوئیها مبتنیبراساس بوده و حد اقلش آنستکه پارهای از عمارات قوم عاد وثمود ، باجواهرگرانبها تزیین میشده این خود نشان تمدن عالی وریشهداری میباشد. عربهای حمیر وسبا (قحطانی) که بعد از عاد وثمود بودند ، تمـدن بزرگی داشتند و

اکنون پاره‌ای ازآثارآن تمدن ازخرابه‌های عدن ـ صنعاء ، حضرموت ، کشف شده که ازآن جمله الواح خط حمیری است وغالب‌آن ادعیه دینی میباشد والبته اگرتحقیقات بیشتری‌بشود آثارمهم‌تری ازتمدن اقوام قحطانی بدست میآید ، علاوه براین آثار اخبار و مطالب زیادی دربارهٔ تمدن اقوام قحطانی ، زبان بزبان نقل شده و تاعصرحاضر نیزآمده وتمام این‌قرائن بریك تمدن ثابت ومهمی‌دلالت میکندکه ازتمدن‌آشوریها ـ مصریها ـ فنیقی‌هادست‌کم‌ندارد. همین اقوام بودندکه‌آرتش‌های منظم ترتیب دادند، معدن استخراج کردند، شهرها وکاخها ساختند، باغهاآباد ساختند، مجسمه‌ها تراشیدند،کشورهاگشودند،بازرگانی را توسعه دادند وچگونه است‌که با این همه آثار ، متمدن نباشند ؟ هیرودت جهانگرد نامی یونان در قرن پنجم میلادی میگوید : کندر ودارچین ولادن فقط درکشورهای عرب یافت میشود .

سد مارب‌که هنوزهم نام‌آن برسر زبانهاست ، از آثار تمدن عرب میباشد و آنرا در قرن دوم پیش از میلاد ساخته‌اند . سد مزبور مانند سدهای محمد علی پاشای مصری موسوم به «قناطرخیریه» بوده است با این‌فرق‌که سد مارب پل نداشته وعبارت ازدیوار بلندی بوده که میان دوکوه‌کشیده شده بود وآبی‌راکه ازقلهٔآن دوکوه سرازیر میشده در وسط دوکوه جمع میکرده وتا ارتفاع قلهٔکوه بالامیآورده است . میگویندکه درازی آن سد یك فرسخ‌در یك فرسخ بوده ودارای شعبه‌ها ودریاچه‌هائی بوده‌که هفتاد سرزمین را مشروب میساخته‌است شکی نیست‌که سازندگان این‌سد بزرگ ازعلم هندسه اطلاع‌کامل داشتند ودارای همتی عالی بودندکه‌توانستند چنان سدی بسازند. سد مزبورقرنها باقی‌بود وبالاخره دراثر مرورزمان محتاج بتعمیرشد ولی دولتهای وقت ازترمیم‌آن عاجزماندند و همینکه خرابی آنرا دانستند خواه ناخواه ازیمن رفتند. عرب‌های غسان، بشام ـ عربهای منذر، بعراق ـ عربهای اوس، بمدینه ـ عربهای ازد، بمنا ـ عربهای خزاعه، بمکه‌آمدند . در اواسط قرن دوم میلادی سد مارب خراب شد وآب ازکوه بمنی سرازیر شده شهرها و دههارا ویران ساخت وبقیهٔ مردم نیز ازسرزمین بومی‌خود رفتند واین‌همان واقعه‌ایست‌که به‌سیل عرم شهرت دارد وشاید دولت سباء بواسطهٔ همین پیش‌آمد منقرض‌گشت .

ستر ابون جهانگرد نامی روم درقرن اول پیش‌از میلاد میگوید شهر مارب شهرعجیبی بوده زیرا سقف عمارات‌آن ازعاج ساخته شده وبا لوحه‌های زراندود وجواهرات تزیین‌شده بود ظروف زیبائی در شهر مارب‌که انسان را متحیر میساخت .

آری این گفته‌های ستر ابون میرساندکه‌آنچه دربارهٔ تجملات عاد وثمود وشهر ارم و کاخ ارم ذکرشده براساس صحیحی مبتنی بوده است .

بعقیدهٔ ما اگر درخرابه‌های مارب، صنعا وسایر پایتخت‌های اقوام حمیر وسبا حفاری بشودآثارمهمی بدست میآید وحقایق‌تاریخی تازه‌ای‌کشف میشود ، همانطورکه پس ازحفاری درمصر وعراق‌آثارمهمی ازتمدن فرعون‌ها وپادشاهان‌آشور وبابل بدست‌آمد واین ازوظایف

دولت «عثمانی» است که اقدام لازم بعمل آورد .

دیگر از ملت‌های متمدن عرب (قبل از اسلام) ملت نبطی است که نژادش به نبایوط فرزند اسماعیل میرسد شهر پترا (petra) واقع میان فلسطین و شبه جزیرهٔ سینا از بناهای آن ملت است . کشور آنان ازشبه جزیرهٔ سینا تاحجاز امتداد می‌یافت وروابط بازرگانی‌شرق وغرب محسوب میشد . رومی‌های معاصر نبطی‌ها در جنگها ازآنان کمك میگرفتند وپیش از آنکه دولت غسان در شام پدیدآید ملك حارث از پادشاهان نبطی مدت‌کوتاهی درقرن اول میلادی بر شام فرمانروائی میکرد . دولت نبطی‌ها تا اوایل قرن دوم میلادی باقی بود و از آنموقع جزء امپراطوری روم درآمد وآثار تمدن‌آنان درپترا باقی است وخط نبطی‌که از آنان برجا مانده مانند خط حمیری خوانده میشود .

عمالقه نیز ازملتهای متمدن عرب (پیش ازاسلام) بشمارمیآیند . این مردم سلحشور و سختگیر با اقوام مجاورخویش می‌جنگیدند ومشهوراست‌که مصر را فتح‌کرده قرنها درآنجا حکومت میکردند .

عربهای قحطانی پس ازواقعهٔ سیل عرم بعراق وشام‌آمدند وشهرهای مهمی بناکرده‌اند که ازآن جمله : شهر بصری درحوران وحیره درعراق ازآثار پادشاهان غسان و پادشاهان مندز میباشد .

حال با چنین دلایل وآثار شایسته نیست‌گفته شودکه عربها پیش ازاسلام دارای تمدن نبودند واستعداد متمدن شدن را نداشته‌اند .

با این‌همه ما منکر نیستیم‌که تمدن‌اسلام برآثار درهم ریختهٔ تمدن فارس و روم بناشده است ولی اعراب هم درآن‌تمدن عامل‌مؤثری بودند همانطورکه ایرانیان ورومی‌ها ویونانی‌ها تمدن خود را ازملل دیگراقتباس‌کرده وچیزهائی برآن افزودند مثلا یونانیها از مصریها و رومی‌ها ازیونانیها وایرانیان ازآشوریها وبابلی‌ها وکلدانیها تمدن خود راگرفته و به‌تناسب اوضاع واحوال چیزهائی برآن افزوده آنرا جرح و تعدیل‌کردند ، با این فرق‌که اقوام مزبور پس ازمدتهای متمادی تمدن جدید خودرا تشکیل دادند . برعکس اعراب‌که فوری دولت مهمی تأسیس‌کرده ، تمدن تازه‌ای ایجاد نمودند . ونتایج افکارخودرا بروز دادند و درقرن دوم وسوم‌هجری سراسرجهان‌را ازعلوم وآداب‌خویش‌بهره‌مند ساختند ، درصورتیکه ژرمن‌هادرمدت چندین قرن (قبل ازاسلام وبعدازاسلام) بممالك روم حمله‌آوردند وفتوحاتی کردند اما نتیجهٔ‌کشور گشائی‌آنان‌چیزی جزقتل وغارت نبود . همین قسم اقوام هون درقرن پنجم میلادی شمال و مشرق مملکت روم وکشورهای هنگری (مجارستان) رومانی اروپای ترکیه را فتح‌کردند ودویست سال تمام دولتی بنام دولت خاقان درآن ممالك تشکیل دادند وبا آنکه خیلی بیش از عربها بمراکز تمدن یونانی نزدیك بودند معذلك تمدن و فرهنگ جدیدی تأسیس نکردند . اقوام اسلاو درقرن ششم میلاد، قسمت شرقی‌کشور روم‌راگشودند

وتا نزدیك قسطنطنیه رفتند اما متمدن نشدند .

ملتهای دیگرمانند تاتار ومغول کشورگشائی میکردند اما نمیتوانستند تمدنی تشکیل بدهند . مثلا سپاهیان تیمورلنگ ممالك عرب‌را فتح کردند وپادشاهان عرب‌را ازتخت بزیر آوردند ولی نه‌تمدن جدیدی تشکیل دادند ونه تمدن اعراب را نگاهداشتند .

آیا این همه دلیل و برهان کافی نیست که بدانیم عربها استعداد برای تشکیل هرنوع تمدن وفرهنگی‌را دارا هستند ؟ .

دورهٔ جاهلیت در حجاز

مردمان شمال و جنوب شبه جزیرهٔ عربستان چنانکـه گفته شد از خـود تمدنی داشته‌انـد ولی مـردم حجاز کـه در وسط عربستان میزیستند بحال بدوی باقی ماندند زیرا سرزمین‌آنان خشك وبدآب وهوابود وبواسطهٔ سختی وبدی راه بامردمان متمدن‌آنزمان مربوط نبودند ، بقسمی‌که جهانگشایان بزرگ دنیا مانند رامسیس دوم درقرن ۱۴ پیش از میلاد و اسکندر مقدونی درقرن چهارم پیش ازمیلاد وایلیوس گالوس درزمان اوگوست امپراطورروم (قرن اول میلادی) ازتسخیر حجازعاجز ماندند . همینطور پادشاهان ایران موفق نشدند بر حجاز دست بیابند ازآنرو مردم حجاز باخاطری‌آسوده بزندگانی بدوی بی‌آلایش خویش ادامه دادندواین خود طبیعی است‌که تا انسان خودرا درخطر نه‌بیند بفکرچاره نمیافتد و از طرف‌دیگر انسان طبعاً خودخواه‌وطالب نام‌وجاه ومقام میباشدوناچار بمبارزه‌می‌پردازد وچون عربهای حجازکه با مردم دیگرمربوط نبودند بجان یکدیگرافتادند وکاری جز قتل وغارت داخلی نداشتند ودرعین حال مردانگی، گذشت، سخاوت ، ازصفات برجستهٔ این‌مردم‌جنگجو بود وهمین صفات برجسته‌آیندهٔ درخشانی برای‌آنان درپیش داشت .

عربهای حجاز سالهای بسیاری‌که شمارش‌آنرا خدا میداند بهمین حال بدویت زندگی میکردند وچیزی‌ازفرهنگ وتمدن نمیدانستند، تا اینکه یهودیان از زمان‌موسی وبعد ازآن بواسطهٔ تعدیات‌رومیها وپس‌ازخرابی اورشلیم بحجاز مهاجرت‌کردند وشاید نبطی‌ها هم دراین آمدوشدبایهودیان‌بودند ودرشهرهای مکه‌ومدینه وطائف اقامت‌کردند. بخصوص یهودیان‌بیشتر بمدینه‌آمدند زیرا هم‌کیشان‌آنان یعنی‌طوایف اوس وخزرج درمدینه بودند .

آمدن یهود به‌حجاز در وضع اجتماعی اعراب‌آن منطقه تأثیربسیار داشت. مراسم‌حج، قربانی، نکاح، طلاق، برگزاری رسومات عید ، انتخـاب کاهن و امثال‌آن مطالبی بودکـه حجازیان از یهودیان‌آموختند . همین قسم داستانهای توراة وتلمود از یهود باعراب حجاز منتقل شد وهمینکه سد مارب خراب شد مردم یمن بحجازآمدند و تدریجاً اعراب بدوقسمت بادیه‌نشین وشهرنشین‌تقسیم گشتند وشهرنشینان حجاز همان مردم‌مکه ومدینه و طائف میباشند. مکه مهمترین شهرهای حجازبود. زیرا از دورترین نقاط عربستان برای زیارت‌کعبه‌بمکه میآمدند . مکه درعین‌حال‌که زیارتگاه بود ، مرکز بازرگانی هم شد وطبعاً قبایل نیرومند

عرب برای تسلط برشهرمکه بتکاپوافتادند . درابتداء فرزندان اسماعیل یعنی خود حجازیها پرده‌دارکعبه وفرمانروای کعبه بودند . امابزودی طایفهٔ خزاعه ازیمن بمکه‌آمدند و درقرن دوم میلادی فرمانروائی مکه را ازفرزندان اسماعیل گرفتند ولی‌ناموس طبیعت ، کارآنها را ساخت و در مدت‌کوتاهی در برابر زورمندی طایفهٔ عدنان (حجازی) از پا درآمدند قبیلهٔ کنانه ازشاخه‌های عدنان وقبیلهٔ قریش ازشاخه‌های عدنان پدیدآمد وفرمانروائی‌مکه دردست قریش باقی ماند .

درقرن پنجم میلادی سرخاندان قریش قصی‌بن‌کلاب بن مره بودکه بواسطهٔ هوش‌وعقل وفکرصائب خویش شهرت بسیاری داشت . درآنزمان فرمانروائی مکه با طایفهٔ خزاعه بود قصی بن‌کلاب دختر فرماندار مکه راگرفت تامگر پس از مرگ پدرزن خود فرماندار مکه گردد. از این ازدواج پسری بدنیاآمدکه بازرگان ثروتمند مشهوری شد. دراین‌اثناء پرده دارکعبه وفرماندارکعبه درگذشت وپیش ازمرگ دخترخود(زن‌قصی)را جانشین خودساخت، ولی‌آن زن ازقبول چنان‌منصب مهمی عذرخواسته اظهار داشت‌که: توانائی گشودن وبستن در کعبه‌را ندارد. فرماندارمکه، سپس‌آنمقام را به‌پسرناتوان‌خودموسوم به(محترش) واگذارد، اما محترش بقدری نادان وناتوان بودکه مقام خودرا درمقابل دریافت یك خیك شراب به‌قصی ابن‌کلاب شوهرخواهر خود واگذارد.

این پیش آمد برطایفـهٔ خزاعه‌گران آمد وباطایفهٔ قریش بجنگ و ستیز برخاستند سرانجام کار بحکمیت واگذار شد وچون حکم‌آنهـا مردی از قریش بود لذا حق را به قصی ابن‌کلاب داد و قصی بن‌کلاب و فرزندانش تاظهور اسلام ، پرده‌دارکعبه و فرمـانـدار مکه گشتند .

قصی‌بن‌کلاب، اقوام خودرا از اطراف بمکه آورد وزمینهای بسیاری بآنان واگذارد تا دراطراف‌کعبه برای خود جا ومنزل بسازند جانشین قصی پسرش عبد مناف شد، عبدمناف چندین پسر داشت واز آن جمله هاشم وعبد شمس بودند. عبد مناف درموقع مرگ هـاشم را جانشین خود قرارداد امیه پسرعبد شمس برعموی خود هـاشم حسد ورزیـد و مطابق معمول آنزمان شرط بندی‌کرده برای محاکمه واثبات حقانیت خود نزدکاهن خزاعی مقیم (عسفاء) رفتند وجریان را گفتند، کاهن بحقانیت هاشم حکم داد وچون امیه شرط‌کرده بودکـه در صورت محکومیت پنجاه شتر بعموی خود بدهد وبیست سـال تمام ازحجاز هجرت‌کندناچار بشرط خود عمل‌کرده شترهارا داد واز حجاز بشـام رفت واین نخستین دشمنی واختلافی بود که میان خاندان بنی هاشم وبنی امیه اتفاق افتاد ومدتی بعد ازظهور اسلام نیزادامه داشت.

پس‌ازمرگ هاشم پسرش‌عبدالمطلب جد پیغمبر (ص) اسلام جانشین‌پدرگشت درآنزمان طایفهٔ قریش‌نسبت بسایرطوایف حجاز، مزیت های زیادی داشتند همانطورکه لاوی‌ها درمیان یهود، وکشیشها درمیان مسیحیان دارای امتیازاتی بودند .

طایفهٔ قریش باج وخراج نمیپرداختند وبرمردم دیگرحکومت میکردند. کسی برآنان حکومت نداشت ازهرطایفه‌ای که میخواستند بدون‌قید وشرط دخترمیگرفتند وبهرطایفه‌ای که دختر میدادند شرط میکردندکه بدین قریش دربیاید. مراسم حج را طایفهٔ قریش مقررداشته ومردم حجازرا بپیروی ازآن مراسم مجبور ساختند.

حکومت عرب دردوران جاهلیت

مقصود ما ازعرب در این فصل ، عرب حجاز وبخصوص مردم قریش میباشد زیرا تمدن اسلام از میان مردم حجاز و طایفهٔ قریش پدید آمد.

حکومت سرزمین حجاز مانند حکومت سایر نقاط بادیه نشین بودیعنی وظایفی راکه درممالك متمدن ده‌ها مردم انجام میدهند درمیان مردم بادیه‌نشین بعهدهٔ یکنفر است که اورا امیر میگویند بنابراین امیر هم پادشاه، هم فرمانده قوا، وهم قاضی و هم رئیس دارائی بود وطبعاً بدون هیچگونه دسته بندی وزمینه‌چینی عاقلترین وهوشیارترین افرادقبیله امیر میشد و هرگاه افراد عاقل هوشمند متعدد بودند مسن‌ترین آنان انتخاب میگشت و هرگاه چند قبیله برای جنگ باقبایل دیگرهمدست میشدند ازروی قرعه فرمانده کل را از میان رؤسای قبایل انتخاب میکردند، خواه جوان و خواه پیر، همان‌کسیکه قرعه بنام اودرآمده بود فرمانده میشد.

این وضع حکومت بادیه نشینان حجاز بودکه ذکرشد اما حجازی‌های شهرنشین یعنی مردم مکه تابع اوامر پرده دار مکه بودند وهمینکه پرده دار کعبه شدند طبعاً حکومت مکه نیز بدست‌آنها افتاد.

کعبه ـ قریش بازرگانی

همانطورکه گفته شد طایفهٔقریش‌شهرنشین وبازرگان بودند، بازرگانی آنها درموقع‌آمدورفت زوار کعبه‌انجام میبافت وازآنروبرای‌پیشرفت بازرگانی خویش راههارا برای توسعهٔ بازرگانی ازهرنظر هموارو آماده میساختند تازوار بیشتری بمکه بیایند و سود زیادتری عاید آنان گردد. چیزدیگری که موجب‌آمدن سایرقبیله‌ها بمکه میشدآن بودکه هرقبیله‌ای درکعبه بتی داشتند. شمارهٔ این بتها ازسیصد بیش‌بود بعضی ازاین بتها شکل انسان بعضی‌شکل‌حیوان وپاره‌ای شکل گیاه داشتند.

علاوه برمکه درنزدیکی‌شهرطایف بازاردیگری بود، که بنام عکاظ شهرت داشت. قبایل حجاز درماه‌های حرام(ماههائی‌که درآن جنگ نمیشد) بآنجا میآمدند ودرنخلستانهای‌عکاظ چادر میزدند ومشغول داد وستد میگشتند. طایفهٔ قریش برای اینکه مردم بیشتری را ببازار عکاظ بیاورندآنجارا نمایشگاه شعر وادب وخطابه سرائی قراردادند ودرنتیجه هرسال عدهٔ زیادی ازگویندگان و خطیبان عرب برای اظهار فضل وشهرت به عکاظ میآمدند واگرکسی اسیری داشت در بازار عکاظ اسیر خودرا میخرید و هرکس داد خواهی پیدا میکرد برای

دادرسی به عکاظ میآمد وپیش ازاینکه بازار افتتاح شود شخصی را برای سرپرستی و ادارهٔ امور انتخاب میکردندکه غالباً از مردم بنی تمیم بود همینکه نمایشگاه عکاظ پایان مییافت ازآنجا بعرفه میآمدند واز عرفه بمکه کوچ کرده مراسم حج را انجام میدادند وبه قبایل خود باز میگشتند.

طایفهٔ قریش علاوه برشرکت دربازارعکاظ، سالی دومرتبه یعنی زمستانها به یمن وتابستانها به بصری (شام) میرفتند وازآنروشهرمکه رابط تجارتی شام ویمن میشد وباآنکه درآن روزها راه‌های تجارتی پرخطر بودکسی ببازرگانان قریش تعرض نمیکرد، زیراقریش فرماندارمکه وپرده دارکعبه وطبعاً ازهرتعرضی محفوظ بودند.

بازرگانان قریش تاایران وحبشه هم میرفتند وازایران موم وشکر وچیزهای دیگر و ازشام خواربار وپارچه حمل میکردند.

کعبه سرچشمه وممرمعاش مردم مکه بود ودرغیرآنصورت زندگی در آنسرزمین خشك امکان نداشت. طایفهٔ قریش بواسطهٔ مسافرتهای دور ونزدیك وآمیزش بامردم شام و عراق از سایراعراب آگاه‌تروآزموده‌تر بودند وچون کعبه یگانه سرچشمهٔ درآمدآنان بود، برای‌ادارهٔ امورکعبه نهایت اهتمام را بخرج میدادند وتسهیلاتی جهت‌آمد و شد زوار مقرر میداشتند، مثلا برای‌آب دادن وخوراك دادن بمسافران جاهای معینی درست‌کرده و مؤسساتی تشکیل داده بودندکه شمارهٔ آن مؤسسات تاپیدایش اسلام قریب به بیست مؤسسه میشد و ریاست هریك ازمؤسسات بارئیس‌یکی ازتیره‌های قریش بود ومهمترین‌تیره‌های‌قریش که شمارهٔ آن‌بده میرسید عبارت بودند از:

تیرهٔ هاشمیان ـ امویان ـ نوفل ـ عبدالدار ـ اسد ـ تیم ـ مخزوم ـ عدی ـ جمح ـ سهم، وغیره که هریك سرپرست‌یك یادومؤسسه‌بودند واینك نام‌آن‌مؤسسات وتیره‌هائی‌که برآن سرپرستی داشتند.

۱ـ دربانی و پرده داری کعبه ـ وظیفهٔ دربان وپرده دارآن بودکـه درکعبه را میگشوده ومی‌بسته است. عربها این رسم را ازیهودآموختند چه‌کهآنان برای گشودن وبستن هیکل (معبدیهود) پرده‌دار ودربان مخصوص داشتند.

مؤلف کتاب عقدالفرید پرده برداری ودربانی کعبه را دومنصب شمرده است.

۲ـ آب دادن به حجاج ـ چون آب درمکه‌کم بود لذا سرپرست‌آب یا باصطلاح امروز میرآبهای شهرمکه حوض‌های بزرگی ازپوست و (چرم) ساخته و در حیاط مکه می‌گذاردند وبامشك ازچاه های دور ونزدیك‌آب گوارا حمل‌کرده، درآن حوض ها میریختند و همینکه چاه زمزم را کندند ازآنجاآب می‌آوردند و در هرصورت این‌کار در دست بنی‌هاشم بود.

۳ـ رفاده یامهمانداری ـ باین قسم‌که طایفهٔ قریش درمواقع معین مبالغی پول‌از

میان خود جمع می‌کردند وبرای اطعام فقراء بمتصدیان مهمانخانه (رفاده) میدادند. باید دانست که این رسم مهمانداری ازابتکارات قصی‌بن کلاب بوده وابتداء توسط بنی‌نوفل وبعدها توسط بنی‌هاشم اداره میشده است.

۴ـ پرچم داری ـ وتفصیل آن چنان‌است که طایفهٔ قریش پرچمی بنام عقاب داشتند ودرموقع جنگ آنرا بیرون‌آورده‌بدست یکی ازسران سپاه ویابخودپرچم دارتحویل میدادند اما اساساً پرچم داری با امویان بوده است.

۵ـ ندوه ویاخانهٔ شوری ـ قصی‌بن کلاب در نزدیکی کعبه خانه‌ای بنام دارالندوه بناکرد وبزرگان قریش در مواقع مهم برای مشورت بدانجا میرفتند وکسی‌که کمتر از چهل سال داشت نمیتوانست درآنخانه راه بیابد. مراسم زناشوئی، آماده ساختن پرچم جنگ در آن خانه انجام مییافت. همین قسم انجام تشریفات برای‌تملك جاریه های (کنیزان)قریش درخانهٔ شوری وقوع می‌یافت وبرای دختران قریش‌که بحد بلوغ میرسیدند، درمحل مزبور مراسمی اجراء میشد.

وادارهٔ این مؤسسه باتیرهٔ عبدالدار بوده‌است.

۶ـ سرداری یا (قیاده) ـ این منصب، عبارت ازسرپرستی وسرداری کاروان های بازرگانی ویانفرات جنگی‌بوده‌که بعهدهٔ بنی امیه واگذار میشد و دراوایل اسلام ابوسفیان پدر معاویه‌آنرا اداره میکرد.

۷ـ مؤسسهٔ مشورتی ـ این مؤسسه دردست تیرهٔ بنی‌اسد بود و کارهای مهم قریش با صوابدید ومشورت سران بنی‌اسد انجام میگرفت.

۸ـ مؤسسهٔ پرداخت دیه وغرامت ـ این مؤسسه بدست تیرهٔ تیم اداره میگشت و وظیفهٔ‌آن ترتیب پرداخت دیه‌ها وغرامتها بود واگررئیس این مؤسسه پیشنهادی درآن باب بقریش میداد آنرا میپذیرفتند.

۹ـقبه یااسلحه خانه ـ عبارت ازچادری‌بودکه هنگام‌جنگ برپا میگشت ومهمات ولوازم جنگی را درآن جمع میکردند.

۱۰ـ اعنه ـ یا اداره‌کردن ستوران قریش هنگام جنگ.

۱۱ـ سفارت ـ ومقصود ازآن روانه‌کردن نماینده‌ای برای انجام مذاکرات صلح‌و جنگ ویااظهارمفاخرقریش دربرابر اقوام دیگربوده است وآخرین سفیرقریش عمربوده‌است (قبل ازآنکه مسلمان شود).

۱۲ـ ایسار ـ یامؤسسهٔ قمار وفالگیری‌که‌آنرا ازلام[1] نیز میگفتند و بوسیلهٔ آن فال

۱ـ ازلام جمع زلم است. بزبان عربی نوعی تیررا میگویند که پرندارد. مردم قریش برای فال گرفتن ده تیر انتخاب میکردند. روی سه تیر مینوشتند بکن و روی سه تیر مینوشتند نکن و چهار تیررا ننوشته میگذاشتند و همین که میخواستند بکاری اقدام کنند ودر انجام آن دو دل بودند←

میگرفتند ویاچیزهائی‌را میان خود قسمت میکردند که تقریباً شبیه بهلاتاری وقرعهٔ امروز بوده است واداره‌آن بدست تیرهٔ بنی جمح بوده‌است.

۱۳- دادرسی یاحکومت که باختلافات وکشمکشها رسیدگی میکرد.

۱۴- اموال مصادره شده - یعنی جمع‌آوری واداره‌کردن پولها وزرو زیورهای بتهای‌کعبه‌که بدست تیرهٔ بنی‌سهم اداره میشد.

۱۵- نگاهبانی مسجدالحرام - (عماره) ویامراقبت باینکه‌کسی درآن محل‌مقدس یاوه سرائی وبدگوئی نکند وفریاد نزند.

بطوریکه ملاحظه میشود قسمتی‌ازمؤسسات اسم بی‌مسمی‌بوده وازهیچ نظراهمیت‌نداشته اما بزرگان قریش از دو نظرآنرا ایجادکرده بودند: اول برای اینکه تیره های قریش را به یك عنوان وسمتی راضی سازند. دوم‌اینکه مقام‌کعبه را عالی جلوه دهند وازآن راه‌برای خود استفاده ببرند.

نکتهٔ دیگر اینکه سازمانهای مذکور طوری ترتیب داده شده بود که امور لشکری و کشوری و سیاسی و مذهبی درآن‌گنجانیده میشد و باسازمانهای دولتی امروز هیچ شباهتی نداشت مگر اینکه آنرا نوعی حکومت جمهوری یا مشروطه بدانیم در صورتیکه حکومت مشروطه و یاجمهوری باید پادشاه و یا رئیس جمهور داشته باشد و در حکومت قریش چنان مقامی‌دیده نمیشدوفقط پرده دار و نگاهبان‌کعبه ورئیس مشورت خانه‌یکنوع ریاستی داشتند[1].

نهضت عرب پیش‌ازاسلام.

مطالعهٔ تاریخ عرب (پیش از اسلام) باتمام پیچیدگی و ابهام آن مشتمل برمطالبی است‌که جالب توجه وقابل دقت وتفکر میباشد. از آن‌جمله اینکه‌تاقرن اول پیش ازهجرت، میان‌قبایل وطوایف‌مختلف عرب، شاعر وخطیب ویا دانشمند نامداری پدید نیامده است و این

→ این ده تیر را در ظرفی گذارده برهم میزدند و یك یك در میآوردند اگر قسمتهای مثبت (بکن) زودتر در میآمد بآن‌امر اقدام میکردند واگرمنفی(نکن) جلوتربوداز اقدام کارصرف نظرمیکردند. دیگرآنکه برای هریك ازآن ده تیر، اسمی تعیین میکردند وآن اسم را روی تیر مینوشتند وتیرهارا در کیسه یاظرفی میریختند وده نفر باهم شریك شده شتری میخریدند و آنرا میکشتند سپس باسم هریك از شرکاء یك تیر ازظرف درمیآوردند ونام‌آن تیررا میخواندند پاره‌ای ازآن تیرها سه سهم می‌برد وپاره‌ای یك سهم وپاره‌ای هیچ سهم نداشت واین یك نوع قماری بود که قرآن مجید آنرا نهی کرده فرمود یاایها‌الذین‌آمنو انماالخمروالمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل‌الشیطان فاجتنبوه - سورهٔ مائده. مترجم

۱- جرجی زیدان مؤلف کتاب، مؤسسات پانزده‌گانهٔ فوق را بزبان عربی مصلحه خوانده‌است ودراصطلاح اداری عربهای امروز مصلحه همان است‌که مابفارسی آنرا اداره میگوئیم. مثلا ترجمهٔ مصلحة البرید بزبان فارسی ادارهٔ پست میباشد ولی‌چون‌کلمهٔ مصلحه فعلا بادارات دولتی اطلاق میشود و مؤسسات‌آنروزی قریش چنانکه خود مؤلف یادآورشده مؤسسهٔ دولتی نبوده‌لذا ماآنرا به مؤسسه وبنگاه تعبیر کردیم چه تصور میرود نام مؤسسهٔ فال گیری (ایسار- ازلام) مناسب‌تر ازادارهٔ فال گیری وقماربازی میباشد. (مترجم)

پیش‌آمد البته موضوع قابل مطالعه میباشد.

شاید پاره‌ای تصور کنند که بواسطهٔ مدون نبودن تاریخ عرب اسامی شعراء وسخنوران ودانشمندان سابق عرب از بین رفته باشد ولی این تصور اشتباه است، چه‌که افسانه‌های عاد وثمود وهود کاملا درمیان عرب محفوظ مانده واگرشعراء ودانشمندانی میان آنها بوده، البته نامشان باقی میمانده‌است.

وآنچه‌که ما دردیباجهٔ این مقال (نهضت عرب پیش ازاسلام) یادآورشدیم عبارت از دانشمندان و سخنوران مشهوری است‌که یك قرن قبل از اسلام درمیان اعراب پدید آمدند ومهم‌تر ازهمه‌آنکه نهضت مزبور محدود بشعر وادب نبوده، بلکه جنبهٔ دینی هم داشته است، بقسمی که درآن عصر، ازنظردین، یك نوع هیجان وتشویش خاطرمیان اعراب پیدا شده‌بود ودرمیان‌یك قبیله، عده‌ای‌آتش وعده‌ای خدای‌یگانه پرستش میکردند وهمان‌کسی هم‌که میان آنان خداپرست‌بود درعین حال‌برای بت‌نیز قربانی میبرد، گروهی‌شراب را تحریم‌میکردند، دسته‌ای بت میپرستیدند ودستهٔ دیگرازپرستش‌بت بیزاری می‌جستند وهمین‌انقلاب فکری‌جامعهٔ عرب را متوجه راه نجاتی میکرد ودرهرمجلس ومحفلی صحبت ازظهورنجات دهنده‌ای‌میشد. در نتیجه اشخاصی ادعای نبوت‌کردند وهمان ادعای‌آنان مردم را متذکر ساخت‌که راجع بدین ومذهب وپایان‌کارها تفکر کنند .

چه شدکه این‌نهضت پدیدآمد ؟ - سابقاً اشاره شدکه عربهای عدنان ، مردم روشن فکر تیزهوشی بودند ولی چون روزگار خودرابجنگ وجدال میگذراندند واز دنیای متمدن دور میزیستند نمیتوانستند هوش وفکرخویش را در راه ترقی وتعالی‌بکاربرند.

آنچه مسلم است افراد عادی تادرفشار فقر واقع نشوند، برای معاش تلاش نمیکنند و تا خواری نکشند برای ترقی خود نمیکوشند وکمتر اتفاق افتاده که فردی بدون تماس با مردم متمدن وبدون اینکه تحت فشار قرارگرفته باشد برای پیشرفت وترقی‌خود بکوشد.این وضع افراد مردم است واما هیئتهای‌اجتماع غالباً بعدازجنگهای خارجی ویاانقلابات داخلی به هیجان میآیند وبرای ترقی وتعالی‌خویش میکوشند والبته جنگهای خارجی در این مورد مؤثرتر است زیرا درزمان جنگ ملتهابایکدیگر تماس پیدا میکنند ومحسنات‌ومعایب خودرا درك مینمایند وبالطبع درصدد اصلاح نقیصه‌های خود برمیآیند. دلایل تاریخی‌برای صحت‌این گفتار بسیاراست .

اتفاقاً در دوقرن قبل ازاسلام، همین وقایع برای اعراب پیش‌آمد وآنان را تکان داده بفکرترقی وتعالی انداخت باین معنی‌که درآن اوقات سپاهیان حبشه‌بریمن دست یافتند ودر اواسط قرن اول پیش ازهجرت حبشی‌ها بقصد تسخیرمکه وکعبه بحجازآمدند .

عربهای حجاز بخصوص مردم مکه و قریش تـا آن روز چنـان خطری را پیش‌بینی

نمیکردند زیرا هرچه دیده وشنیده بودند احترام وستایش سایرقبایل ازکعبه ومکه بوده است ولی‌همینکه عبدالمطلب جد پیغمبراکرم (ص) پرده‌دار ونگاهبان کعبه ازآمدن سپاهیان حبشه بافیل‌های جنگی خبردارشد خود وقومش (قریش) ناگهان دانستندکه چه خطربزرگی‌متوجه آنان گشته است ومطابق قانون طبیعت قوای روحی وجسمی‌خویش‌را جمع‌آوری‌کرده مهیای دفاع شدند وهشیاری وخردمندی نهانی خودراآشکار ساختند وبقدری این پیش‌آمد دراوضاع مردم حجازتأثیر داشت‌که سال واقعه را مبداء تاریخ قرارداده سال پیل (عام‌الفیل)خواندند. تأثیراین واقعه نه تنها موجب نهضت‌ادبی ودینی‌حجازیان گشت بلکه درنتیجهٔ‌آن سیاستمداران ونابغه هائی میان‌آنها ظهورکردکه در پیشرفت اسلام وجود آنان مؤثر واقع شد همچنانکه پس ازانقلاب فرانسه اشخاصی مثل بوناپارت پدیدآمدند و در پیشرفت سیاست فرانسه عامل مهمی بشمارآمدند .

باری واقعهٔ (عام‌الفیل) آغازنهضت اعراب حجاز محسوب نمیگردد، بلکه‌فتح‌یمن‌پیش درآمد وعام‌الفیل متمم‌آن نهضت میباشد ودرهرحال چه فتح یمن بدست حبشیان موجب‌نهضت اعراب حجازباشد وچه‌آمدن سپاهیان حبشه بافیل‌های جنگی بطرف مکه باعث جنب وجوش آن مردم‌گشته وچه موجبات دیگری برای‌آن نهضت بوده درهرحال پیش ازظهور اسلام ، یك نوع غلیان فکری ازنظردین وادبیات میان اعراب پدیدآمده بودکه برای پیشرفت‌اسلام مقدمهٔ لازم وطبیعی محسوب میشدوغالباً دعوت‌های دینی دارای چنین مقدماتی میباشد، یعنی ابتداء یك نهضت دینی وادبی دراجتماع‌ایجاد میگردد وسپس‌زمینه، برای‌انتشار وتأییددیانت جدید فراهم میشود .

دعوت اسلامی

آری موقعی که رسول اکرم (ص) صاحب شریعت اسلامی دعوت خودرا شروع فرمود وضع جامعهٔ عرب چنان بود که درصفحات پیش شرح دادیم. پیغمبر اسلام(ص) درسال ۶۰۹ میلادی درسن چهل سالگی دعوت خودرا آغاز نمود. شرح رفتار و کردار پیغمبر اکرم در این مختصر نمیگنجد وفقط به‌مختصری از آنچه با موضوع ما ارتباط دارد اکتفاء میشود تا وسایل وعواملی که موجب انتشاراسلام ومساعد برای توسعهٔ آن بوده معلوم گردد.

پیغمبر اکرم (ص) هنگامی بدنیا آمد که پدرش درگذشته بود و همینکه شش‌ساله شد مادرش نیزوفات کرد وجدش عبدالمطلب اورانگاهداری‌نمود. آنموقع مؤسسهٔ آب دادن بمردم (سقایه) ومؤسسهٔ مهمانداری (رفاده) بدست عبدالمطلب اداره میشد وازآنروعبدالمطلب بسیار معزز و محترم میزیست. پیغمبر اکرم (ص) هشت ساله بود که جدش رحلت کرد و عمویش ابوطالب که او نیز شخصیت محترمی بود برادرزاده را نزد خود برد و او را مانند سایر فرزندان خویش گرامی داشت.

ابوطالب مثل سایر بزرگان‌قریش به‌تجارت میرفت وپیغمبر(ص)را باخود میبرد رسول اکرم (ص) ازهمان ایام‌جوانی که باعمویش ابوطالب سفرمیرفت اخلاق وکردارش طوری‌بود که اورا استوار (امین) میخواندند و هوش وعقلش را تمجید میکردند.

این‌نیکنامی حضرت‌رسول(ص) سبب‌شد که‌خدیجه دخترخویلداز زنان ثروتمندقریش، جنابش را بعنوان عامل خود انتخاب‌کند وامور بازرگانی خویش‌را بوی بسپارد وسرانجام بقدری ازامانت وصداقت‌این‌عامل (بزرگوار) خوشش‌آمد که‌راضی شدبا وی‌ازدواج‌کند. این زناشوئی‌برای پیغمبر اکرم(ص)موجب گشایش وآسایش گشت، چه که‌ازثروت خدیجه بهره‌مند شد وطبعاً چنین شخص درستکار دست و دل‌باز ثروتمندی، مورد احترام ومحبت عموم میباشد.

همینکه پیغمبر اکرم (ص) چهل ساله شد، بگوشه گیری از مردم متمایل گشت ومانند مردان تارك دنیا (ناسکان) بکوه‌ها وغارها پناهنده شد ودرماه رمضان همان سال، باخدیجه بکوه موسوم به‌حراء واقع‌درسه میلی‌مکه‌مقیم‌شد وهمانموقع‌رؤیای‌نخستین بروی‌پدیدار گشت[1]

---

۱ ـ مقصود ازرؤیای‌نخستین که مؤلف مسیحی(جرجی زیدان) اظهار داشته همان وحی‌الهیست که درکوه حرا بر سید انبیاء نازل شد. (مترجم)

و نزد همسر خود خدیجه آمده باو خبر داد که جبرئیل برمن ظاهر شد ومرا فرمان داد این آیه را بخوانم :

«اقرأ باسم ربك الذی خلق» بخوان بنام خدای تو که آفریننده است .

من آنرا خواندم وبمیان کوه شتافتم . درآنجا ازآسمان آوازی شنیدم که میگفت : ای محمد ! تو پیغمبر خدا هستی ومن جبرئیل هستم .

خدیجه عموزاده‌ای بنام ورقة بن نوفل داشت. ورقه کتابهای بسیار خوانده بود و با یهود و نصاری معاشرت داشت ومردم مکه او را بدانشمندی شناخته، در علوم دینی وغیبگوئی ممتاز و برجسته میدانستند. خدیجه نزد ورقه رفت وآنچه را که از پیغمبر (ص) شنیده بود بوی بازگو کرد .

ورقه گفت: ای خدیجه اگر آنچه میگوئی راست است ، بخدائی که جانم در دست اوست این مرد پیغمبر(ص) مردم خواهد شد وآنچه که باموسی بوده با او نیز خواهد بود .

خدیجه نزد پیغمبر(ص) بازآمد وآنچه از ورقه شنیده بود برای شوهر گفت : پیغمبر اکرم (ص) با اطمینان خاطر بمکه بازگشت ولی از اظهار دعوت علنی خودداری مینمود ، زیرا ازعلاقه‌مندی قریش به‌بت‌های خودشان مطلع بود و بخوبی میدانست که دعوت بخدای یگانه وچشم‌پوشی ازبت‌ها برمردم قریش گران میآمد چه‌که بارفتن بت‌ها سود بازرگانی وجاه و مقام قریش نیز از میان میرفت باین لحاظ پیغمبر اکرم (ص) مدت سه سال بطور کج دار ومریز بنزدیکان خود دعوت رسالت را ابرازمیکرد ودرظرف آن مدت عدهٔ کمی باو ایمان‌آوردند که ازآن‌جمله جوان نورسیده علی بن ابیطالب(علیه‌السلام) پسرعموی پیغمبر(ص) بود ودیگر ابوبکر صدیق ازبزرگان قریش وابوعبیدهٔ جراح وچند نفردیگربودند .

ازآن پس پیغمبر(ص) بدعوت آشکار پرداخت و از عموزادهٔ خود علی(ع) خواست که میهمانی ترتیب‌دهدوعموهاونزدیکان‌پیغمبر(ص)رابطعام دعوت‌کند.علی(ع) چنان‌کرد ونزدیك چهل‌مرد ازفرزندان عبدالمطلب بخانهٔ‌پدرش(ابوطالب) فراخواند همینکه مهمانان ازخوردن غذا فارغ‌شدند پیغمبر(ص) دعوت‌خودرا شروع‌نمود ومهمانان‌که ازدعوت پنهانی‌پیغمبر(ص) آگاهی داشتند ، دانستند‌که موضوع ازچه قرار میباشد و درصدد خاموش‌کردن پیغمبر(ص) برآمدند‌که مبادا به‌بت‌های‌آنان اهانتی‌واردآید عموی پیغمبر(ص) ابولهب بیش ازدیگران برای خاموش ساختن پیغمبر(ص) میکوشید وآنحضرت را تحقیرمیکرد . پیغمبر (ص) درآن مجلس خاموش شد ومهمانان رفتند ولی این‌پیش‌آمد ذره‌ای از عزم راسخ رسول اکرم (ص) نکاست ودوباره همان عده‌را برای صرف غذا دعوت‌کرد وپس‌ازصرف غذا بآنان چنین‌فرمود:

«حتم دارم‌که درتمام ملت عرب‌کسی بهترازآنچه من برای شماآورده‌ام نیاورده‌است. من بشما میگویم خداوند فرموده شمارا دعوت‌کنم حال‌کدام یك ازشما آمادهٔ همراهی‌بامن هستید تا برادر وجانشین ووصی من میان مردم باشد ».

پس از این گفتار همهٔ مهمانان خاموش ماندند وبیشتر ازآن نظر که پیغمبر (ص) را خفت دهند . فقط علی(ع) پیش‌آمده گفت : ای پیغمبرخدا من تورا یاری میکنم .

پیغمبر(ص)هم فرمود علی(ع) برادر وجانشین ووصی من‌است ازاوفرمانبرداری کنید.

مهمانان که این‌را شنیدند خنده‌کنان ازجا برخاسته با بیطالب گفتند :

«محمد دستورمیدهد که فرمانبردارپسرت باشی» وسپس ازآنجا رفتند .

این توهین وتحقیرهم پیغمبر اکرم (ص) را ازارادهٔ خود بازنداشت و اورا ازکسانش دورنساخت وبجای آنکه ازآنان کناره گیرد وازدعوت‌آنان بازایستد ، آشکارا بت‌های آنان‌را بدگفت وخود قریش وپدران‌آنان راگمراه وکافرخواند . قوم قریش چاره‌ای جز بردباری نداشتند زیراپیغمبراکرم(ص) درپناه ابوطالب بود وهمهٔ آنان باابوطالب احترام میگذاشتند.

سرانجام جمعی ازآنان که ابوسفیان (پدر معاویه) نیز باآنان بود پیش ابوطالب‌آمده گفتند:

«برادر زادهٔ توآئین مارا پست میشمارد وپندارهای ما را دیوانگی میخواند وخودمان راگمراه میداند ، اورا ازاین رفتار بازدار ویا دست از اوبردار».

ابوطالب آنانرا بخوشی روانه ساخته وعدهٔ همه‌نوع مساعدت داد ،

اما همینکه قوم‌قریش پیغمبر(ص) در دعوت ازاسلام وبدگوئی ازخدایان خود پابرجا دیدند دوباره نزد ابوطالب آمده گفتند :

« اگر برادر زاده‌ات را ازاین‌کار بازنداری با تو واوآنقدر ستیزه خواهیم‌کرد تـا یکی ازدوطرف هلاك گردد ».

پیغمبراکرم (ص) که این سخن عمو را شنید ، گمان‌کرد عمو اورا رها میسازد وطبعاً این پیش‌آمد براوگران‌آمد اما باعزمی ثابت گفت :

« ای عمو! اگرقوم قریش‌آفتاب را دردست راست من وماه را دردست چپم بگذارند ، دست ازاین‌کار برنمیدارم ».

سپس بگریه افتاده ازجابرخاست که ازپیش‌عمو برود اما عمویش اورا بازداشته گفت:

« هرچه میخواهی بگو بخدا تورا باآنان نمیسپارم ».

در این میان دعوت پیغمبر آهسته‌آهسته میان قریش پیش میرفت و مردان بزرگی‌آئین اسلام را می‌پذیرفتند که ازآن جمله ابوبکر و عثمان و زبیربن عوام و عبدالرحمن‌بن عوف وحمزه (عموی پیغمبرص) وعمر بود والبته اسلام‌آوردن این مردان نامی‌که در تاریخ اسلام مقام بلندی دارندبرای پیغمبر(ص)پیشرفت بزرگی‌بود بخصوص اسلام‌آوردن عمر وحمزه که درمیان قریش نیرومند ومحترم بودند وپیغمبر(ص)آنان را بسیارگرامی میداشت .

سایرعموها و اقوام پیغمبر که از ابوطالب نومید شدند چاره‌ای پیش خود اندیشیدند و بفکر افتادندکه مگر پیغمبر (ص) را بخوشی از دعوت باز دارند، ازآنرو بزرگان قوم در مشورت خانه (ندوه)گرد آمده دنبال پیغمبر (ص) فرستادند ومقدم اورا بامهربانی‌واحترام

پذیرفته گفتند :

« ای محمد ! ما آمده‌ایم تا باتو سخن گوئیم ، توکاری باما کرده‌ای که هیچکس باقوم خود نکرده است . توپدران مارا بدگفتی ، توآئین‌مارا پست شمردی ، توبخدایان ما ناسزا گفتی، تومارا دیوانه خواندی ، توجمع مارا پراکنده ساختی . خلاصه آنکه کاربدی نبود که نکردی، حال اگر این‌کاررا برای پول میکنی ما ازمیان خودپول جمع‌می‌کنیم وبتومیدهیم تا پولدارترین ما باشی ، اگر خواهان جاه و مقام هستی ما تورا پادشاه وآقای خود قرار میدهیم و اگر آنچه که میگوئی در اثر کسالت روحی است بازحاضریم پول جمع کنیم وتورا نزد بهترین پزشکان برای معالجه ببریم اگر خوب شدی چه بهتر وگرنه عذرتورامی‌پذیریم.

پیغمبر اکرم (ص) بآنان فرمود :

« من‌هیچ کسالتی‌ندارم وبرای پول‌وجاه ومقام‌دعوت نمیکنم، خداوند مرا به‌پیامبری برگزیده وکتاب برمن فرستاده ومرا فرموده که شمارا مژده وبیم بدهم ، من پیغام خدا را بشما میرسانم وشمارا پند واندرز میدهم ، اگر سخن مرا بپذیرید در هر دوجهان نیك بخت خواهید شد واگر نپذیرید شکیبائی پیشه‌میکنم تا خدا میان من وشما داوری‌کند.»

همینکه قریش ازآن‌اقدامات خود سودی ندیدند بآزار مسلمانان‌پرداختند. مسلمانان بابردباری رنج‌میکشیدند وهمینکه‌کارسخت شد ومسلمانان بیش ازاندازه مورد عذاب وتوهین واقع گشتند ، پیغمبر(ص)دستورداد: مسلمانانی‌که قوم وقبیله ندارندتا درپناه‌آنان باشند از مکه به‌حبشه بروند، ازآنرو هشتاد و سه مرد باعده‌ای زن‌وبچه به حبشه رفتند واین‌هجرت، هجرت نخستین اسلام‌بشمارمیاید . بدیهی است‌که این مسافرت درآنزمان بسیار دشواربوده چه‌که مهاجرین باید ازبیابان‌های خشك ودریا بگذرند وبازن وبچه این‌سختی‌هارا بگذرانند وهمین اقدام‌آنان بهترین‌گواه است‌که پیروان پیغمبر(ص) به‌پیشوای خود ایمان‌کامل داشتند وبدستور وامر او رنج سفررا برخود هموارمیساختند .

اینك شایسته است‌که‌آنچه دربارهٔ دعوت اسلام پس از مطالعات بسیار بنظرما رسیده برای خوانندگان شرح دهیم .

پاره‌ای ازنویسندگان غیرمسلمان ، گمان‌کرده‌اند پیغمبر بزرگ (ص) برای ریاست و دنیاداری باین‌کارمهم دست زد .

ولی ما معتقدیم‌که این‌گمان‌آنها بی‌پایه ومایه میباشد زیرا تاریخ دعوت اسلام‌گواهی میدهدکه پیغمبر(ص) ازروی‌کمال خلوص وایمان وبدون هیچ نظـردنیوی بدعوت مبادرت نمود . پیغمبر اسلام(ص) به‌نبوت خود ایمان واطمینان قطعی داشت و مسلم میدانست‌که از طرف خداوند برای‌دعوت مردم برانگیخته شده است واگراین ایمان قطعی‌وکامل نبودآن همه رنج وآزار را تحمل نمیتوانست چه‌که حضرت رسول(ص) پیش ازدعوت‌بواسطهٔ زناشوئی باخدیجه دارای جاه ومقام‌وثروت‌بود ومردم‌اورا دوست داشته احترام میگذاشتند وزندگانی

آسوده‌ای می گذراند و برعکس پس ازدعوت دچار رنج بسیارشد ، تاآن اندازه‌که بخاطراو مردم مکه با بنی‌هاشم‌از درستیزه وارد شدند و چون پیغمبر(ص) از بنی‌هاشم بود، مردم مکه میان خود پیمانی بسته در درون‌کعبه نهادند و بموجب آن پیمان برخود حتم‌کردندکه با بنی‌هاشم (اقوام پیغمبر) داد وستدنکنند وازآنان دخترنگیرند وبآنان دخترندهند. بنی‌هاشم دراثر این پیمان ، مدت سه سال شهرمکه را ترك گفته بکوهها وغارها پناهنده شدند و اگر هم بمکه میآمدند پنهانی میآمدند و فقط کسانی آشکارا در مکه‌آمد وشد میکردندکه مانند ابولهب (عموی پیغمبر) بامحمد (ص) دشمنی سخت داشتند .

شاید پاره‌ای تصورمیکنندکه استقامت‌پیغمبر اسلام(ص) در دعوت خود بواسطهٔ‌پشتیبانی ابوطالب عموی او بوده است .

ولی این نیزاشتباه میباشد ، زیرا پیغمبرپس ازمرگ ابوطالب بیش ازپیش دردعوت خود پابرجا ماند . ابوطالب وخدیجه سه سال پیش‌ازهجرت درگذشتند وپس‌ازمرگ آنان کار بر رسول اکرم دشوارشد وقوم‌قریش ازهرسو بر وی‌تاختند. بخصوص ابولهب وحکم‌بن‌عاص وعتبةبن ابومعیط همسایگان پیغامبر زیادتر ازسایرین اورا آزارمیدادند وغالباً هنگام نماز شکمبه برسوروی پیغمبراکرم(ص) خالی‌میکردند وخوراکش راآلوده‌میساختند. پیغمبر(ص) ازمکه به‌طایف رفت ، تامگر درآنجا یار ویاوری‌بیابد . ولی درآنجا نیزچیزی جزدشنام وآزار ندید تا آنجاکه مردم طایف دسته‌ای ازنادانان واراذل خودرا بطرف حضرت رسول میفرستادندکه با اوستیزه کنند وبرویش داد زنند وهمینکه پیغمبر(ص) ازآنان کناره میگرفت وبگوشه‌ای پناه میبرد، عده‌ای میآمدندوفرومایگان را میراندند . پیغمبر(ص) تمام این‌رنجها را تحمل میکرد ودعوت خود را ادامه داده فقط پیش خداوند خویش ازنادانی‌مردم شکوه میکرد . باری حضرت رسول (ص) ازطایف بمکه برگشت ودشمنان خویش‌را بدتر ازسابق دید بقسمی‌که هرکس از دور ونزدیك با اوبستیزه برمیخاست واورا تهدید میکرد پیغمبر با ارادهٔ ثابت و محکم براین مصیبت‌ها صبر میکرد ، در صورتی‌که حتم داشت اگر از دعوت خود دست بردارد همه نوع با اوهمراهی و مهربانی خواهد شد. ولی رسول خدا از دعوت باز نمیگشت چون به‌نبوت خود ایمان کامل داشت ومیدانست از طرف خداوند مأمور باین دعوت میباشد .

همینکه پیغمبر(ص) ازاسلام نزدیکان واقوام خود نومید گشت ، هنگام حج بر سرراه مسافران‌آمده‌آنها را باسلام دعوت میکرد و درآنجا هم از تعرض باز نمی‌ماند ، بخصوص عمویش ابولهب میان سخنان او دویده میگفت :

« ای مسافران! سخن برادرزادهٔ مراگوش‌ندهید، اومیگوید ازلات وعزی(نام‌دوبت) دست بکشید وگمراهی‌های تازهٔ اورا بپذیرید ، زنهار ازمحمد نشنوید».

البته این اعتراضات ازتصمیم و ارادهٔ پیغامبر نمی‌کاست و مرتباً مسافران وحجاج را

بدین اسلام میخواند . سرانجام چند مرد از اهل مدینه دعوت اورا پذیرفتند وهمینکه بشهر خویش (مدینه) رفتند ، اسلام را میان اهل مدینه منتشر کردند و شاید سبب پیشرفت اسلام درمدینه، بودن‌یهود درآنجابود زیرا یهودیان برعکس کفارمکه خدا شناس واهل کتاب بودند و از وحی‌آسمانی وپیغامبری رسولان آگاهی داشتند . ودیگرآنکه میدانستند دیانت اسلام به‌بازرگانی‌آنها زیانی نمیرساند ، برخلاف مردم مکه که میگفتند در صورت انتشار اسلام بت‌های‌کعبه از اعتبار می‌افتد و تجارت مکه ساقط میشود. یهودیان و اهل مدینه‌که بامردم مکه رقابت داشتند ، طبعاً خواهان‌آن بودندکه‌آئین تازه ، در مدینه منتشر گردد و پیغامبر بآن شهر بازآید تاعربها بجای رفتن بمکه بمدینه بیایند و یهودیان‌که مردمان تاجر پیشه وپول‌طلب هستند بیشتر این فکر را دنبال میکردند . ازاینها گذشته مردم مدینه ، که ازنژاد قحطان (اعراب‌یمن) بودند بامردم مکه (اعراب‌عدنانی) همه‌جور رقابت میکردند ودرنتیجهٔ این عوامل اهل مدینه پیغمبر را بشهر خود دعوت‌کردند و پیغمبر در۶۲۲ میلادی از مکه بمدینه رفت واهل مدینه مقدم اورا گرامی داشتند ازآن هنگام پیروان پیغامبر را بدو نام خواندند مهاجر یعنی‌آنکه با او ازمکه بمدینه‌آمد و انصار یعنی‌آنکه در مدینه او را یاری نمود وبعدها سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان شدکه تا امروزهم مبدأ تاریخ میباشد .

اسلام درمدینه پیشرفت‌کرد ومردم مدینه به‌کمك مسلمانان برخاسته ودرصدد انتقام از اهل مکه برآمدند وگاه وبیگاه برکاروانهای مردم مکه‌که بشام میرفتند ویا ازشام میآمدند، هجوم‌آورمیشدند واین‌حملات وهجوم‌ها، همان‌است‌که درتاریخ‌اسلام به(غزوه) شهرت دارد.

مهمترین غزوه‌های اسلامی غزوهٔ بدربودکه سرآمد پیروزی‌های اسلام بشمار میآید و ازآن به‌بعد مسلمانان درهمه‌جا جلو رفتند ، تا آنکه تمام شبه جزیرهٔ عربستان بتصرف آنها درآمد وشهرمکه را گشودند وطایفهٔ قریش همگی خواه‌ناخواه اسلام‌آوردند و پیغمبر (ص) بکشورهای خارج عربستان توجه‌کرده بپادشاهان نامه نوشت وآنها را باسلام دعوت‌کرد و این وقایع درتاریخ اسلام ذکرشده ومانیز درآن باره گفتگوخواهیم‌کرد .

روم‌وایران‌هنگام پیدایش اسلام

آنطورکه تاریخ نویسان میگویند ، شهر روم در سال ۷۵۳ پیش از میلاد ساخته شد وازهمان هنگام دولت روم پدیدآمد ومدت ده قرن ونیم پایدارماند وسراسرجهان‌آنروزرا گشود وشهر روم درتمام‌آن وقایع‌پایتخت‌بود ودرسال ۳۳۰میلادی پایتخت ازروم به‌شهر(بیزانس) انتقال یافت وقسطنطین بزرگ بآن شهر درآمده‌آنجارا قسطنطنیه نامید، که هنوزهم بآن نام خوانده میشود.[۱]

۱ ـ مقصود از قسطنطنیه شهر استانبول کنونی است که مسیحیان آنراکنستانتینوپول‌یعنی شهر قسطنطین می‌نامند . Constantinople
اما همینکه سلطان محمدفاتح در۱۴۵۳میلادی آنشهررا گشود ، آنجارا اسلامبول‌یااستامبول←

پس از مرگ قسطنطین (۳۳۷ میلادی) امپراتوری روم میان سه پسرش تقسیم شد و سرانجام یکی ازآنان برتمام کشور دست یافت و همینکه او در سال ۳۶۰ درگذشت ، ژولین وپس از ژولین ژوئین پادشاه شد و او نیز بعد ازچند ماه وفات کرد و رومی‌ها شخصی‌را بنام والنتین بامپراتوری خود برگزیدند .

والنتین بزودی برادر خودرا امپراتور شهر روم قرار داد و ازآن تاریخ ، کشور روم بدوقسمت شرقی‌وغربی تقسیم گشت که پایتخت اولی ، شهرقسطنطنیه وپایتخت دومی، شهرروم بود اتفاقاً امپراتوری رومی شرق بیشترپائید وشهر قسطنطنیه مرکز سیاسی وفرهنگی ودینی دنیای متمدن شد .

درقرن پنجم میلادی روم شرقی ازمغرب بدریای‌آدریاتیك، ازجنوب به‌حبشه، ازشرق بفرات ودجله وازشمال به‌سرزمین تاتار، محدودبود . نامی‌ترین امپراتوران روم شرقی‌پس‌از قسطنطین بزرگ ژوستیان بودکه از۵۲۷ تا۵۶۵ میلادی (۳۹سال) فرمانروائی کرد وقسمتی ازاوایل سالهای امپراتوری خودرا درجنگ باساسانیان گذرانید واین جنگ باپیمانی‌مشهور بصلح جاویدان پایان پذیرفت ، اگرچه‌آن صلح جاویدان نماند .

ژوستین‌را بخت یارشد و سردار بزرگی درآرتش او بوجودآمدکه از سرداران نامی جهان بشمارمیامد. این‌سرداربزرگ بلیزار نام داشت وبادلیری وتدبیر اوشمال‌آفریقابتصرف روم شرقی درآمد وپرچم امپراتوری آنان بردروازه‌های شهر روم برافراشته‌شد. بلیزار در پیشرفت نفوذ وفتوحات ژوستین عامل مؤثری بوده و از هر جهت در تقویت آن امپراتوری کمك‌های مهم انجام داده است .

دشمنی میان ایران و روم (یونان) تازگی نداشت و شاید از قرن پنجم پیش از میلاد آغازشده بود. علت عمدهٔ این کشمکش‌آن بودکه دو دولت مزبور (ایران و روم) هرکدام میخواستند صاحب اختیار دنیای آنروز بشوند و دیگری را زیر دست خود قرار دهند.

این کشمکش‌تازمان‌اسکندرکبیر، میان ایران ویونان بودوازآن‌پس تاظهوراسلام، بین ایران و روم دوام یافت .

در زمان ژوستین انوشیروان ملقب‌بدادگر پادشاه ایران گشت و پیمان‌صلح جاویدان را نادیده گرفته، برروميان تاخت وبزودی سوریه راگرفته انطاکیه را آتش‌زد وآسیای‌صغیر را بباد یغما داد. ژوستین سردار نامی خود بلیزار رابجنگ انوشیروان فرستاد وچندین‌بار طرفین غالب ومغلوب گشتند تاآنکه پس‌ازبیست‌سال جنگ هردو پادشاه‌خسته وپیر وفرسوده

→(شهر اسلام ویا بندرگاه) نامید. اسلامبول بیش ازپنج قرن مرکزخلافت اسلامی بود وپس ازپایان جنگ اول بین‌الملل ، دولت عثمانی ازمیان رفته ، حکومت جمهوری ترك ، جانشین‌آن دستگاه شد وپای‌تخت ازاسلامبول بآنکارا انتقال یافت. اکنون استامبول ، شهر دوم ترکیه محسوب میشود، اما بواسطهٔ موقع‌نظامی (کناربسفر ومیان‌آسیا واروپا واقع شده است) مورد توجه و دارای اهمیت شایان نظامی وسیاسی وبازرگانی میباشد . (مترجم)

شدند وپیمان آشتی بستند، بااین شرط که مرز هردو کشور مانندپیش باشد ودولت روم سالی سی هزار دینار بدولت ایران بدهد.

ژوستیان در تاریخ روم، مقام بلندی را دارا شد زیرا سنگرها و دژها و کلیسا های زیادی بامر او ساخته شد وقوانین ونظاماتی وضع گردید که اکنون اساس وپایهٔ قوانین حقوقی دنیای جدید محسوب میشود. ژوستیان نخستین کسی بود که صنعت حریر بافی را از شرق بغرب منتقل کرد، کلیسای مشهور ایاصوفیه که اکنون جامع ایاصوفیا میباشد از بناهای این امپراتور میباشد[1].

باری درممالك استبدادی اوضاع کشور ومردم تابع خوبی وبدی پادشاهان میباشد. اگر پادشاه دادگر و درستکار باشد زندگانی مردم بخوبی میگذرد وگرنه کارهارو بخرابی میگذارد. در مورد امپراتوری روم نیز همینطور بود تا ژوستیان حیات داشت، مردم روم آسوده بودند وپس از مرگ او وچون جانشین های لایقی پیدا نشد و اوضاع مملکت درهم وبرهم گشت ژوستین دوم جانشین وبرادرزادهٔ ژوستینیان نتوانست کارهای سودمندعمو را تعقیب کند. همین قسم تی باریوس که پس از وی امپراتور شد لیاقت و کفایت مهمی نداشت موریس یا موریگوس جانشین تی باریوس بامید اینکه جنگ باایران رونقی بکارش میدهد، ناگهان باانوشیروان در افتاد و هفت سال تمام این گیرودار ادامه پیدا کرد ودرآن اثنا انوشیروان درگذشت وپسرش هرمز چهارم به تخت نشست. در زمان این پادشاه، هیاطله از شمال وشرق بایران حمله آوردندو رومی ها تانزدیك پایتخت آمدند، ولی «بهرام چوبین» سردار نامی ایران هردو دشمن را عقب نشاند وایران را از سقوط حتمی نجات داد، پس ازاین پیروزیها بهرام چوبین، برضد هرمز اسباب چینی کرد وبزرگان ایران هرمز راکورکرده بگوشه ای نشاندند وخسروپرویز پسرهرمز را بپادشاهی برداشتند. بهرام چوبین که همهٔ اسباب-چینی ها را برای سلطنت خود راه انداخته بود بپادشاهی خسرو تسلیم نشده اورا مجبور بفرار کرد، پرویز از بیم بهرام به قسطنطنیه آمد وازموریس کمك خواست موریس سپاهیانی بهمراهی پرویز فرستاد و اورا مجدداً بایران برگردانید.

پرویز پیوسته ازموریس سپاسگزار بود وتا موریس حیات داشت پرویز باروميان نجنگید. در سال ۶۰۲ میلادی در روم شرقی انقلابی ظهور کرده موریس کشته شد و فوکاس بجای او امپراتور گشت. رومی ها بسلطنت فوکاس تن نمیدادند و از هرقل والی روم در افریقا کمك خواستند هرقل پسر خودرا با ناوهای جنگی به قسطنطنیه فرستاده، فوکاس را مغلوب و مقتول کرد وخودش (هرقل) امپراتور روم شد (۶۱۰ میلادی).

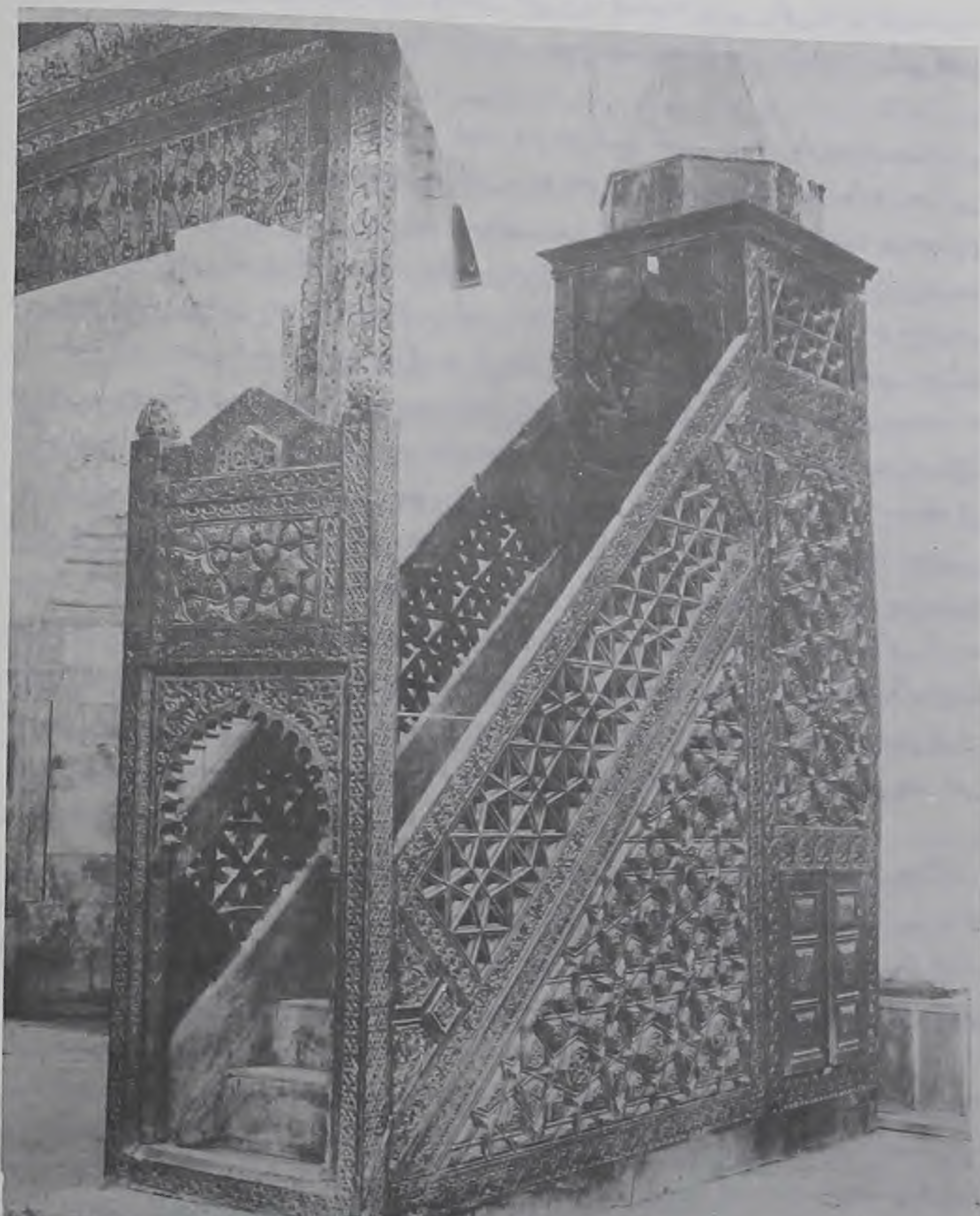
خسروپرویز که از مدتی پیش در صدد حملهٔ به روم بود و از موریس ملاحظه میداشت،

---

۱ - کلیسای ایاصوفی که توسط سلطان محمد فاتح تبدیل بمسجد شد، در زمان آتاتورك یعنی بعد از انقراض خلافت آل عثمان مبدل بموزه گشت واکنون نیزموزه است. (مترجم)

پس‌از این پیش‌آمدها بهانه‌ای بدست‌آورده بعنوان انتقام از دشمنان دوست خود(موریس) به رومی‌ها حمله آورد ودرسال۶۱۴ میلادی باکمك یهودیان، مصر و افریقا وشام وفلسطین را فتح‌کرد وسپاهیان خویش‌را بغارت اورشلیم فرمان داد. سپاهیان ایران، کلیسای‌قیامت ومزار

ت ـ قونیه منبر مسجد علاءالدین



مسیح را آتش زدند وشهرها را غارت کردند وموجودی خزانهٔ کلیسا را به یغما بردند. صلیب مقدس وکشیش بزرگ شهر اورشلیم‌را باخود بایران آوردند ومطابق اظهار بعضی‌از مورخین نودهزار مسیحی در این زدوخورد کشته‌شد، خسرو پرویزازاین‌پیروزی‌ها دلیر گشته‌بآسیای صغیرلشکر کشید و تاکنار «بسفر» پیش رفت.

در تمام این‌جریان،هرقل امپراتور روم،آسوده‌وفارغ درکاخ‌خود نشسته بخوشگذرانی میپرداخت. اما همینکه سپاهیان ایران نزدیك پایتخت‌رسید، هرقل خطر را حتم دانست و برای دفاع آماده گشت ولی چون نقدینهٔ کافی در دست نداشت ازکلیساها وام‌گرفت و بآنان شرط نمودکه پس ازجنگ، وام را با سود پس بدهد. هرقل با دشواری بسیار باپول وسپاهیان فراهم آورده جلوی ایرانیان آمد و از راه دریا خود را بکلیکیا در آسیای صغیر رسانیده ایسوس را گرفت و با ایرانیان در همان محل بجنگ پرداخته آنها را شکست داد ۶۲۲ میلادی ـ و این همان سالی است‌که پیغمبر اسلام از مکه بمدینه هجرت‌کرد.

هرقل مجدد درسال ۶۲۷ میلادی سپاهیانی گردآورده، روبایران‌آمد و برای‌اولین مرتبه‌رومیها شهر نینوا پایتخت سابق‌آشور را گرفتند وایرانیان‌را مغلوب‌ساختند. درآنموقع خسروپرویز پیرشده بود وکاری از دستش برنمیآمد، لذا پسر خود هرمز را جانشین کرده کنار رفت ولی شیرویه برادر هرمز، برضدپدر وبرادرقیام‌کرده‌تمام‌برادران وبرادرزادگان خودراکه شمارهٔ آنان به‌هیجده میرسید پیش‌چشم پدرکشت و پدرخود خسروپرویز را در زندان‌افکند. خسرو در زندان وفات‌کرد وپسرش‌شیرویه هشت‌ماه پس‌ازمرگ پدر درگذشت وبامرگ خسروپرویز، اساس سلطنت ساسانیان درهم ریخت، بقسمی که درمدت چهارسال ۹ پادشاه (زن ومرد) بتخت نشسته و از تخت بزیرآمدند و در چنین وضع هرج ومرج و درهم و برهم سپاهیان اسلام، عازم فتح ایران شدند[1].

اوضاع امپراتوری روم شرقی، در آن زمان بهتر از وضع شاهنشاهی ایران نبود، زیرا هیاطله از طرف شرق، وگوت‌ها برهنگری (مجارستان) دست یافته، روبه روم پایتخت امپراتوری پیش میرفتند.

علاوه‌بر اوضاع سیاسی واداری اوضاع دینی واجتماعی واخلاقی‌روم وایران درآن‌ایام از هرجهت روباختلال می‌رفت وطبعاً خرابی اوضاع اداری وسیاسی‌نیز بواسطهٔ فساد اخلاق جامعه وپریشانی عقاید وافکار عمومی بوده‌است.

کمی‌پیش از ظهور اسلام، یعنی‌درقرن ششم‌میلادی، ده‌ها مذهب و مسلك‌مختلف‌دینی در روم شیوع‌داشت وسرچشمهٔ همهٔ اختلافات را پاره‌ای الفاظ پوچ وبی‌اساس تشکیل‌میداد. از

۱ـ در اینجا ظاهراً جرجی زیدان دچار اشتباه گشته زیرا خسروپرویز یا خسرو دوم در زندان نمرد بلکه بعداز شکست ایرانیان وپیشرفت رومیها سران‌سپاه ایرانی برخسرو پرویزشوریدند وفرمانده پادگان تیسفون خسرو راگرفته درمحلی‌موسوم «به‌تاریك‌خانه» زندانی کرد، ابتدا فرزندانش راکشت وسپس خود خسرو را نیز بقتل رسانید. مترجم

آن‌جمله امپراتوران روم ورجال سیاسی میگفتند: مسیح‌دوطبیعت‌ودومشیت داشته‌ولی‌مسیحیان یعقوبی که بیشتر درشام ومصر میزیستند، برای مسیح یك طبیعت ویك مشیت‌قائل بودند. در زمان هرقل اثناسیوس اسقف یعقوبیان مقیم‌شهر (مونباك) درصدد برآمد تاحدی این اختلاف را برطرف سازد وباپیروس اسقف‌قسطنطنیه که اصلا اهل‌شام بود قبلا مذاکره کردو او راقانع ساخت که مسیح دارای یك‌مشیت ودوطبیعت بوده است، سپس موضوع‌را باهرقل‌درمیان گذارد. هرقل باخوشوقتی این‌پیشنهاد را پذیرفت و فرمانی دراین باره صادر کرد ولی «سفرونیوس» اسقف اورشلیم واسقف عمان وپاره‌ای از اسقف‌های دولتی این‌فرمان را رد کردند، ودرنتیجه کشمکش شدت‌یافت. هرقل واسقف قسطنطنیه واسکندریه وانطاکیه معتقد بدوطبیعت ویك‌مشیت شدند، مسیحیان یعقوبی (اهل مصر وحوران و سوریه) عقیدهٔ دیگری داشتند ومسیحیان‌عراق (نسطوریان) چیز دیگری میگفتند.

گذشته از این اختلاف، کشمکش‌های دیگری میان مسیحیان وجود داشت ازآن‌جمله طایفهٔ خیالی‌ها میگفتند مسیح حقیقی بدار نرفت و کسی دیگر را بجای او دار زدند و طایفهٔ دیگر بنام (آکی‌فالی) مانند خوارج مسلمانان پیروی از رؤسای دینی را حرام می‌دانستند و هریك ازاین طوایف بشعبه‌ها ودسته‌های متعددی تقسیم‌می‌شدند.

چون درآن اوقات دین‌وسیاست باهم توأم بود اختلافات دینی باعث میشد که کشمکش‌های مهم‌سیاسی نیز واقع گردد. مثلا هنگامیکه فرمان یك مشیت و دوطبیعت را صادر نمود، ارمنی‌ها آنرا نپذیرفته، بعقیدهٔ سابق خود راجع بیك مشیت و یك طبیعت، باقی ماندند و در نتیجه، مورد تعقیب هرقل وکلیسای قسطنطنیه واقع شدند و همینکه‌کار برآنان سخت گشت از حمایت رومیان خارج شده به‌پناه دولت‌ایران درآمدند. همین قسم مسیحیان مصر که ازمظالم پیشوایان سیاسی و مذهبی روم بتنگ آمده، با سپاهیان اسلام همدست شدند و عمرو عاص را کمك کرده، آنکشور را بمسلمانان دادند.

درعین‌حال که خود مسیحیان بایکدیگر اختلاف داخلی داشتند، یهودیان امپراتوری روم‌نیزشب وروز در داخله مشغول دسیسه بودند بخصوص که هرقل بواسطهٔ تعصب مذهبی با یهودیان بدرفتاری میکردآنهاهم درشهر انطاکیه برضد مسیحیان برخاسته اسقف بزرگ‌شهر را بطور هولناکی مثله کردند (مثله کردن یعنی درآوردن‌چشم‌وبریدن دماغ‌وگوش ولب‌وغیره مترجم) هرقل ازاین‌رفتار ناهنجار برآشفته یهود انطاکیه را قتل‌عام کرد. سپس‌یهودیان‌شهر «صور» (پایتخت فینیقیه)والی رومی خود راکشته، بایهودفلسطین‌همداستان‌شدند که دریکشب تاریك بشهر «صور» بتازند و تمام مسیحیان‌آنشهر را بکشند. کشیش‌شهر ازاین توطئه‌باخبر شده، دربانان وسپاهیان رومی را آگاه‌ساخت وبااین پیش‌بینی ازحمله‌بشهر جلوگیری‌شد. اما یهودیان، که از تصرف شهر صور نومید شدند، دیرها وکلیساهای بیرون شهر و ده‌های مجاور را بیادقتل‌وغارت گرفتند وپس ازاندکی‌سپاهیان روم‌بتعقیب یهودپرداخته، عدهٔ بسیاری

از آنها راکشتند، در شهر قیصریهٔ فلسطین نیز همین اتفاقات روی داد و هرقل برادر خود تا دوروس را بآن نواحی فرستاده یهودیان آن نقاط را از دم تیغ گذرانید.

دراین‌ضمن ستاره‌شناسان برومیان گفتند که بنا باحکام نجوم در همین ایام دولت روم بدست مردمان مختون منقرض میشود.[۱] رومیان از این‌پیشگوئی بهراس افتاده، بیش‌ازپیش بآزار وکشتار یهودیان پرداختند، یهودیان هم برای کینه‌جوئی هشتادهزار اسیرمسیحی‌رومی را از ایرانیان خریده مثل گوسفند سر بریدند.

کینه‌توزی یهود و نصاری، منحصر به‌اهالی‌روم نبود، بلکه درآن‌اوقات وپس‌ازآن‌هرجا دولتی‌مسیحی‌تشکیل میبافت همین‌دشمنی بایهود را باشدت‌اجراء میکرد، گوت‌های مسیحی که در اسپانی حکومت داشتند بهتر از رومیها بایهودیان رفتار نمیکردندویهودیان‌ساکن‌اسپانی را در پرونده‌های رسمی دشمن ملك وملت ثبت میکردند و هرقانونی‌که وضع مینمودند مواد مخصوصی‌راجع بتحقیر یهودیان در آن میگنجاندند وبالاخره مقررداشتند، که دین‌یهود در اسپانی ملغی باشد ویهودیان ازبرگزارکردن مراسم دینی واعیاد مذهبی محروم باشندتاخواه ناخواه مسیحی‌بشوند. یهودیان، بظاهر مسیحی میشدند اما دردل بامسیحیان‌کینه میورزیدند، گوت‌های اسپانی هم‌که از این موضوع آگاه بودند بایهودیان (مسیحی‌شده) مانند مسیحیان اصلی رفتار نمیکردند وبیش‌ازپیش بآنها سخت‌میگرفتند تاحدی‌که یهودی‌نژاد اگرچه‌ظاهراً آئین مسیح راهم پذیرفته بود حق خواندن ونوشتن نداشت وازخریدکنیز و غلام‌ممنوع‌بود.

آری درچنین‌وضعی سپاهیان‌اسلام باسپانی رسیدند وباکمك‌داخلی (یهود) برحکمرانان مسیحی غالب‌آمدند.

وضع اجتماعی واخلاقی ایرانیان‌پیش ازاسلام بمنتهای‌فساد رسیده بود، دین‌رسمی کشور بچندین‌شعبه تقسیم‌شده وهرشعبه باشعبهٔ‌دیگرستیزه‌وجنگ‌داشت علاوه برمذهب‌زرتشت، مذهب‌های دیگری‌بنام‌آئین‌مانی ومزدك در ایران پیدا شده بود که‌آنهم مزید برنفاق وتفرقه میشد وتعلیمات عجیب وغریبی میان ایرانیان شیوع یافته بود، از آن جمله پیروان مزدك‌میگفتند که همه‌چیزحتی‌زن میان‌مردم مساوی‌تقسیم شود، زیرا همه فرزند یك‌پدر میباشند عجب‌آنکه قباد پادشاه ساسانی‌آئین مزدك‌را پذیرفت و جمعی نیز از پادشاه‌پیروی‌کردند وهمینکه‌پادشاه دیگر پدیدآمد آئین‌مزدك را تحریم‌نمود وپیروان مزدك را کشت وطبعاً خلاف ونفاق داخلی افزوده‌گشت وفساد عمومی روبازدیاد گذارد.

هنگامیکه ایران وروم، دراین‌وضع اسفناك‌بسرمیبردند، وازهرجهت روبزوال‌میرفتند نهضت اسلامی درعربستان، رو بتوسعه وترقی گذارد و مردمان ستمدیدهٔ روم و ایران، برای تحصیل‌آزادی وفرار ازتعدیات فرمانروایان ایران و روم بشبه جزیرهٔ عربستان‌پناه‌آوردند.

۱ـ مسیحیان‌یهودی‌ها ومسلمانان راملت‌های‌مختون یعنی ختنه‌شده میخوانند. عربهای‌صدراسلام که‌کشور روم‌راگشودند معتقدبودند که پیشگوئی ستاره‌شناسان مربوط بآنهابوده است. مترجم

انتشار اسلام

تاریخ اسلام از هجرت آغاز میشود . درآنموقع مسلمانها از آزار وشکنجهٔ کفارمکه بستوه آمده رو بمدینه آوردند وچون شمارهٔ آنان کم بود نمیتوانستند ازخود دفاع کنند. مردم مدینه نسبت بمهاجرین خوشرفتاری نموده آنان را کمك میکردند. بیعت معروف به بیعت عقبه که موجب امیدواری مسلمانان شد از کمکهای بزرگ اهل مدینه میباشد، پیغامبر اسلام (ص) که این مهربانی را از مردم مدینه میدید مسلمانها را بهجرت تشویق میکرد.

نخستین اقدام سودمند پیغمبر (ص) پس از ورود بمدینه، بستن پیمان دوستی میان مسلمانان مکه و مسلمانان مدینه بود، چون تاآن هنگام میان اهل مکه واهل مدینه رقابت و خصومت شدت داشت پیغمبر(ص) این دشمنی را برطرف کرده پیمانی میان آنان منعقد نمود . «ابن‌هشام» متن این‌پیمان را درتاریخ خود ذکر نموده ومطابق مندرجات آن‌پیمان، مسلمانان مکه ومدینه اعتراف کرده‌اند که هردو تابع یك‌فکر ویك‌عقیده میباشند. سپس‌پیغمبر میان مهاجروانصار، عقد برادری اجراء نمود واین‌نخستین شالودهٔ اتحاد اسلام بود که‌بدست پیغمبر(ص) طرح شد. شمارهٔ مسلمانها درآن روز ازصد تجاوز نمیکرد وبلکه بصدنمیرسید، اما همان عدهٔ کم احکام مهم اسلام‌مانند نماز، روزه، زکوة وغیره را اجراء میکردند و بااین اقدام بآئین اسلام رسمیت‌واهمیت میدادند. کم کم‌عده‌ای از بزرگان مدینه بدین‌اسلام‌درآمدند واسلام آنان اسباب تقویت مسلمانها شد . هما نطورکه اسلام آوردن حمزه و عمر در مکه مسلمانان را بسیار نیرومند ساخت.

همینکه مسلمانان از انجام امور داخلی در مدینه فارغ شدند بفکر مغلوب ساختن دشمنان ومخالفان خود یعنی‌اهل مکه افتادند و درصدد جنگ باآنان برآمدند ومانند اعراب زمان جاهلیت ابتداء بجنگ داخلی پرداخته آنگاه بکشورگشائی مشغول شدند. این جنگ‌های داخلی را غزوات میگویند ومهمترین‌آن غزوهٔ بدرکبری است که‌آن جنگ باعث ترقی اسلام شد .

غزوهٔ بدرکبری

«بدر» نام چاههای منزلگاهی میان‌مکه ومدینه است وکاروانهای‌مکه وشام ناچار برای بدست‌آوردن‌آب دراین محل بار می‌انداختند. در سال دوم هجرت مسلمانان خبرشدند، که ابوسفیان باسی‌مرد دیگر ازشام بمکه‌میرود وکاروان بزرگی ازکالاباخود میبرد. پیغمبر(ص) که این را دانست یاران خود را برای جنگ بااین دسته ازقریش وغارت اموال آنان دعوت‌کرد ابوسفیان تا ازاین خبر آگاه گشت بکفارمکه پیام فرستاد. صدسوار و هشتصدوپنجاه پیاده ازمکه بیاری‌ابوسفیان آمدند ومسلمانها نیز برای‌کارزار آماده گشتند .

شمارهٔ مسلمانان درآن غزوه ۳۱۳ نفر میشدکه هفتاد نفرشان مهاجر وبقیه از انصار بودند تمام این‌عده فقطدو اسب وهفتادشتر داشتند. مسلمانان باشتاب بسیار ازمدینه درآمدند

و چاه های منزلگاه بدر را تصرف کرده درانتظار ورود قریش نشستند و برای پیغمبر(ص) سایه‌بانی «عریش» ساختند پیغمبر(ص) باابوبکر، درآن سایه‌بان نشست وپیروان خود رابرای مبارزه آماده فرمود :

دیری نپائید که قافلهٔ قریش سررسید. بسیاری از بزرگان قریش و دشمنان پیغمبر مانند ابوجهل وغیره میان آنان بودند. پیغمبر(ص) بخوبی میدانست که پیروزی یاشکست دراین جنگ کار رایکسره میسازد چه درصورت شکست پیشرفت اسلام بعید بنظر میآید ولی اگرمسلمانان پیروز میشدند البته زودجلو می‌رفتند. پیغمبر(ص) همینکه ازشمارهٔ زیاد سپاهیان قریش آگاه شد، سر بآسمان برآورده فرمود :

«خدایا اگراین گروه کوچك نابود شود کسی درجهان تورا پرستش نخواهد کرد.»

مطابق مرسوم اعراب جنگ‌تن به‌تن شروع شد. مسلمانان ابوجهل‌را کشته سرش را بحضور پیغمبر(ص) آوردند . پیغمبر(ص) سجدهٔ شکر بجاآورده فرمان یورش داد و درمدت کوتاهی کفار قریش‌شکست‌خورده گریختند. دراین‌جنگ از مسلمانان‌شش‌مهاجر و هشت‌انصار کشته شد درصورتی که شمارهٔ کشتگان قریش به هفتاد رسید و بیشترشان از اشراف‌وتیره‌های بنی‌امیه، مخزوم، بنی‌اسد وغیره‌بودند. مسلمانان هفتادنفر هم اسیر گرفتند که ازآن جمله: عقبة‌بن‌ابی معیط ازدشمنان سرسخت پیغمبر(ص) بودوچون پیغمبر(ص) ازعقبه‌آزار بسیاردیده بود، فرمان‌داد سرش‌را بریدند. علی‌بن‌ابیطالب(ع) و حمزه عموی پیغمبر(ص) دراین‌جنگ بیش‌از دیگران رشادت‌بخرج دادند، عده‌ای ازبزرگان قریش‌مانندابوسفیان‌وعمروعاص بمکه گریختندو اتفاقاً همانهاکه‌ازمیدان بدربمکه‌فرار کردند، درآتیه ازسرداران‌نامی‌اسلام‌شدند.

باری نزدیك‌بود سرتقسیم اموال‌میان ‌مسلمانها نزاع درگیرد ولی پیغمبر(ص)غنیمت‌ها را عادلانه میان آنان تقسیم‌کرد و چیزی برای خود برنداشت و بااین تدبیر، از کشمکش مسلمانان جلوگیری شد. پس از آن‌کفار قریش امـوال زیادی به‌مدینه فرستاده ، بعادت آن زمان اسیران خودرا خریدند و از این راه گشایش مهمی برای مسلمانان حاصل شد.

دیگر از پیروزی‌های‌مسلمانان درآن‌روز، اینکه‌ابولهب‌عمو ودشمن خونین‌پیغمبر(ص) درواقعهٔ بدر، شرکت نکرد وبعادت معهود اعراب‌شخص دیگری را ازطرف‌خودمأمور جنگ کرد. ولی همینکه خبر شکست قریش را شنید، بسیار متأثر شد وچندروزی‌پس‌از واقعهٔ بدر، درشهر مکه درگذشت.

جنگ احد

«قریش» یکسال بعداز شکست بـدر، سه‌هـزار سپاهـی گـرد آورده، بسرکردگی‌ابوسفیان برای جنگ بامسلمانان ازمکه بیرون‌آمدند. دراین‌لشکرکشی هفتصدشترسوار ودویست‌اسب‌سوار وبقیه‌پیاده‌بودند. زنهای قریش نیز بادایره همراه سپاهیان‌آمده وآواز میخواندند. دایره میزدند و مردان‌را بخونخواهی و تلافی شکست بدر ، تشویق می‌نمودند. خالدبن ولید، که بعدها از سرداران

نامی اسلام شد، جزء این سپاهیان بود.

همینکه پیغمبر(ص) ازلشکر کشی قریش آگاه گشت، بایاران شورنمود که آیا درمدینه بمانند ویاازشهر بیرون آمده، جلوی دشمن رابگیرند، خودحضرت وعبدالله بن‌ابی‌بن‌سلول (ازیاران) نظرداشتند، که‌درمدینه‌باشندوازشهردفاع کنند، امااکثریت‌یاران‌راعقیده‌آن‌بود که از شهرخارج‌شوند. پیغمبر(ص) ازنظرخود منصرف‌شده رأی‌اکثریت را پذیرفت و باهزارسوار وپیاده ازمدینه بیرون‌آمدند، ولی در وسط راه، عبدالله‌بن‌ابی‌بن‌سلول بایک‌سوم همراهان از پیروی پیغمبر(ص) دست‌کشیده‌بر گشت‌وقریش این‌خبررا باخبر دروغین‌کشته شدن‌پیغمبر(ص) منتشر کرده باعث‌تضعیف‌روحیهٔ مسلمانان‌شدند.

سپاهیان قریش و لشکر اسلام در نزدیکی کوه موسوم به احد بهم رسیدند و شروع بمبارزه‌کردند، ولی چون روحیهٔ مسلمانان بواسطهٔ‌باز گشت عبدالله و یک‌سوم همراهان ضعیف شده بود، کفار قریش پیروز شدند. حمزه عموی پیغمبر (ص) در این کارزار کشته شد و سر پیغمبر(ص) شکسته‌خون ازآن‌روان گشت.

کشته‌شدن حمزه، شکست‌بزرگی برای مسلمانان بودهمانطور که اسلام حمزه پیروزی مهمی برای آنان بشمار میرفت. شمارهٔ کشتگان اسلام، در این جنگ به‌هفتاد رسید. کفار قریش بطرز وحشیانه کشته‌های اسلام را مثله‌کردند. هند دختر عتبه مادر معاویه و زن ابوسفیان شکم حمزه را پاره‌کرد و جگر او را درآورده و بدهن‌گذارد ولی نتوانست آن را فرو بدهد.

گرچه شکست احد برای مسلمانان، بسیار گران‌بود اما چون مزهٔ پیروزی راچشیده بودند ازاین پیش‌آمدناگوار نومیدنشده شکست خود را ازخیانت ابن‌سلول دانستند وآمادهٔ پیروزی دیگری گشتند که جنگ خندق پیش‌آمد.

جنگ خندق

قبیله‌های عرب که از پیروزی قریش در جنگ احد آگاه گشتند، دسته دسته باهل مکه پیوستند که ازآن جمله قبیلهٔ غطفان و سایرین بودند. قبیلهٔ بنی‌نضیر وقبیلهٔ بنی‌قریظهٔ یهودهم جزءآنان درآمدند، زیرا مسلمانان بپاره‌ای جهات این دو طایفهٔ یهودی راکه درنزدیک مدینه جاداشتند ازمحل خودشان‌کوچانده بودند، این عدهٔ مختلط یهود و عرب‌که بجنگ مسلمانان شتافته بودند درتاریخ اسلام‌بنام احزاب خوانده‌میشوند (حزب‌بمعنای دسته واحزاب جمع‌آن‌است) شمارهٔ احزاب از پانزده‌هزار بیشتر بود، که هزارشتر وچهارصد اسب همراه داشتند در صورتی‌که عدهٔ مسلمانان بسه‌هزارمیرسید و چون ازجنگ احد تجربه آموخته بودند این‌بار از مدینه بیرون نیامدند.

میان یاران پیغمبر(ص)، مردی بنام سلمان از اهل ایران بود وهمینکه ازقصد هجوم کفار بمدینه خبر یافت به پیغمبر(ص) یادآور شدکه خندق بکنند سلمان گفت‌کندن‌خندق‌از

تدابیر سودمند جنگی است ودر ایران آن‌را بکار میبرند. پیغمبر(ص) گفتهٔ سلمان‌را پسندیده دستور فرمود اطراف مدینه‌خندق‌حفر کنندولی‌چون‌عدهٔ‌کافی نداشتند ازیهود بنی‌قریظه‌نفرات کرایه‌کردند وخود پیغمبر(ص) بازحمت و رنج یاران همراه شده‌بدوش خودخاك میکشید و زمین می‌کند ودر ظرف پانزده، شانزده روزخندق کنده‌شد .

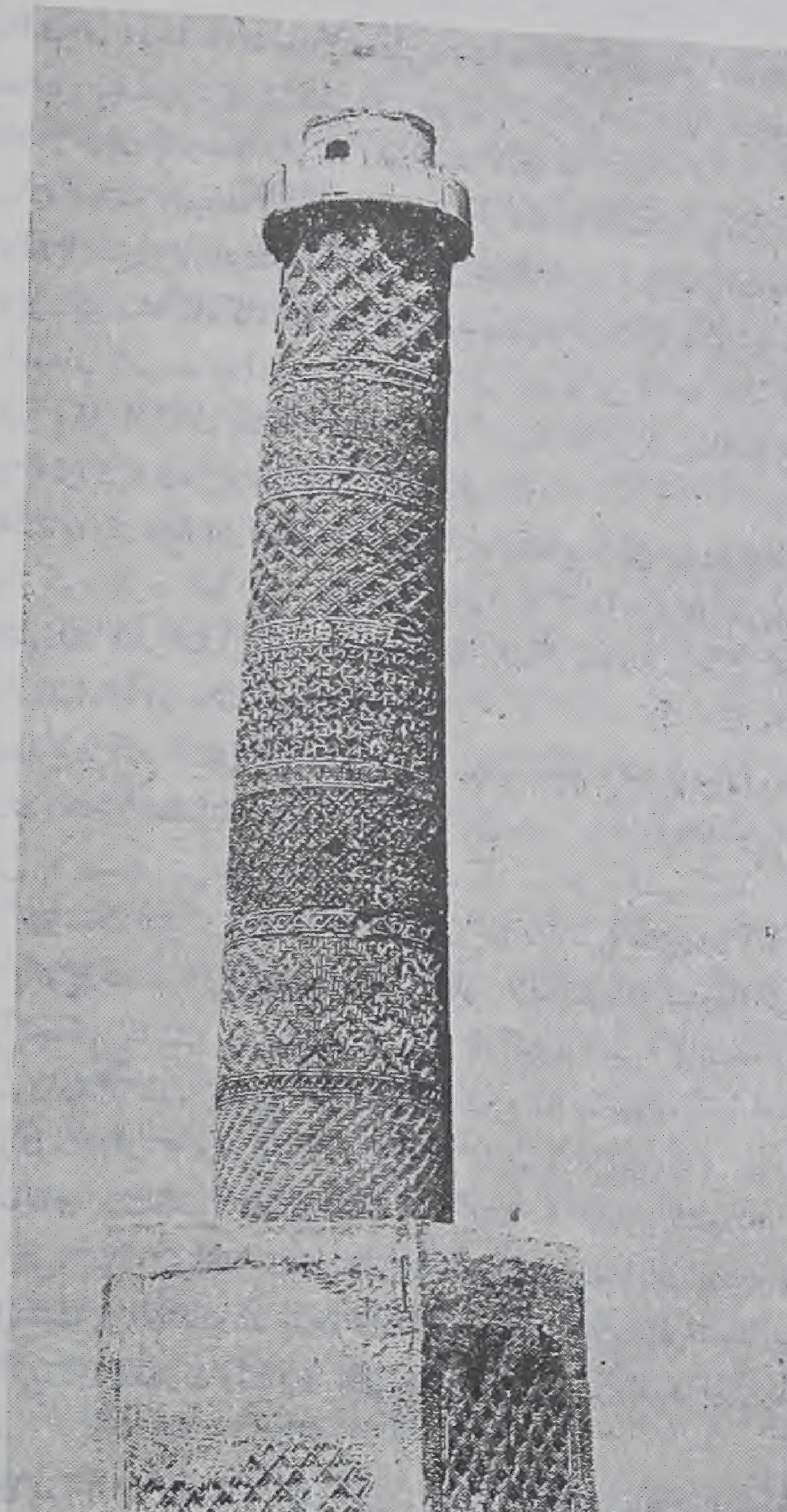
احزاب که بمدینه رسیدند وخندق‌را دیدند در شگفت ماندند، چون نمیتوانستند بمدینه هجوم‌آورند وآنرا تدبیر تازهٔ‌جنگی دانستند. قریب‌یك‌ماه، احزاب پشت‌خندق ماندند وفقط باتیراندازی وپرتاب‌سنگ‌گاه گاه مبارزه‌میکردند یکی‌دوتن‌ازآنان کوشیدند بااسب ازخندق بگذرند، اما اسبشان لغزیده افتادند وگردنشان خردشد واین واقعه البته احزاب را بیمناك ساخت وبالاخره یکی ازآنان بمیدان آمده مبارز طلبید.علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) از مدینه‌خارج شده جنگ تن به‌تن کرد وحریف‌خود را ازپا درآورد.

دراین‌هنگام، باد وباران تندی درگرفت. چادرهای احزاب را ازجا درآورد، دیگ های آنانرا واژگون کرد. اما اهل مدینه که درمنزل‌ها و خانه های خویش‌بودند، از باد و باران زیانی ندیدند. احزاب این‌سوء اتفاق را بفال‌بدگرفته روبمکه گریختند وبااین گریز کفار، شکست مسلمانان در واقعهٔ بدرجبران‌شد .

این دوسه پیش‌آمد جنگی البته پیروزی نبوده بلکه یکنوع مبارزه و دفاع می‌باشد و نخستین پیروزی (فتح) مسلمانان تصرف اراضی بنی‌نضیر یهود میباشد باین قسم که پیغمبر بنا به مصلحتی به یهود بنی‌نضیر فرمان داد از مسکن خودکه در اطراف مدینه بودکوچ کنند. یهودیان این دستور را ردکردند. پیغمبر(ص) شش‌روز آنانرا محاصره کرد یهودیان‌حاضر بکوچ شدند ولی پیغمبر(ص) باآنان شرط‌نمودکه تمام‌دارائی‌خود رابگذارند و فقط هرکس‌آنچه‌که یك‌شتر میتواند حمل کند بارگیرد وببرد (اسلحه ازاین‌قسمت‌مستثنی بود) و همانطور رفتار شد، پیغمبر (ص) پس ازکوچ دادن یهود، بقیهٔ اموال آنها را میان مسلمانان تقسیم‌کرد (سال ۶ هجری) و همین قسم با یهود بنی‌قریظه و یهود خیبر رفتارشد و چون خیبر قلعه‌های مستحکمی داشت مسلمانان آن‌را با شمشیر گشودند.

کفار قریش، پس‌از جنگ خندق، خواه ناخواه با مسلمانان پیمان بسته آشتی‌کردند باین قسم‌که‌اهل‌مدینه برای‌آمدوشد بمکه واداى حج‌وعمره و مسافرت‌بطایف و یمن آزادانه از مدینه و حوالی آن بگذرند وبشام و سایر ولایات شرقی بروند و این پیمان در سال ششم هجری بسته شد.

مسلمانان پس‌از این معاهده بادل آسوده،مشغول تبلیغ شدندوچون‌کفار درجنگ‌خندق شکست‌خورده‌بودند عربهاازدور ونزدیك‌بمدینه میآمدند وخودرا بمسلمانان می‌رساندند ازآن جمله: خالدبن‌ولید وعمروعاص درآن ایام بمدینه آمده‌مسلمان شدند واین دومرد نامی‌جزء سران‌سپاهیان اسلام در آمدند، مسلمانان از این آمد و شدها دلگرمی پیداکردند و روحیهٔ



ع- گلدستهٔ مسجد جامع در شهر موصل
این‌مسجد را اتابك نورالدین زنگی درسال ۵۶۸ هجری بنا کرد

آنان قوی شد.

سال بعد، پیغمبر(ص) بپادشاهان آنروز جهان نامه نگاشته آنهارا بپذیرفتن آئین اسلام فرا خواندودسته‌ای ازسپاهیان اسلام برای جنگ باروميان بطرف‌شام رهسپار شدودر دهکده‌ای موسوم به(موته)ازده‌های حوران (شام) باپیشقراولان رومنبرد دادند واین نخستین نبردروم وعرب می‌باشد. ولی چون‌سپاهیان اسلام بجنگ بالشکریان منظم عادت نداشتند، از رومیان شکست‌خورده بمدینه برگشتند، دراین نبرد چندتن‌از بهترین یاران‌پیغمبر (ص)ازآن‌جمله: «جعفربن‌ابی‌طالب» کشته‌شدند.

فتح مکه

دراین اثناء اتفاقاتی رخ‌دادکه پیمان مسلمانها و قریش برهم خورد و ابوسفیان‌که از نیرومندی مسلمانان آگاهی داشت، شخصاً برای تجدید پیمان بمدینه‌آمد، مسلمانان هم این‌ضعف آنهارا دانسته ظاهراً به‌ابوسفیان روی خوش نشان دادند و او را بمکه بازگرداندند وتاابوسفیان بازگشت‌باشتاب تمام آمادهٔ کارزار شده پیش ازاینکه قریش خود را مهیا سازند از مدینه به‌مکه‌رو آوردند سپاهیان اسلام در آن موقع ، مرکب از مهاجران و انصار و بسیاری از قبیله‌های هم پیمان با مسلمانان بود و شمارهٔ آنها به ده هزار میرسید . ابوسفیان که از نزدیك شدن مسلمانان خبردار شد برای تحقیق اوضاع و احوال از مکه بیرون‌آمد ودر خارج شهر مکه، با عباس عموی پیغمبر (ص) ملاقات کرد ، عباس مراتب نیرومندی مسلمانها را باابوسفیان فهمانید و اورا اندرز دادکه نزد پیغمبر (ص) بیاید و امان بخواهد . ابوسفیان گفتهٔ عباس را تصدیق کرده گفت:

«آری کاربرادر زاده‌ات بالاگرفته است.»

آنگاه بهمراهی‌عباس خدمت پیغمبر(ص) آمد وامان خواست حضرت اوراامان داد و مسلمانان راکه قصدآزار ابوسفیان راداشتند ازآن‌کار منع‌فرمود واز این بالاتردر موقع فتح مکه‌خانهٔابوسفیان‌را پناهگاه‌قرارداد واین‌اظهارمحبت‌درآن موقع افتخاربزرگی‌بودکه‌نصیب ابوسفیان‌میشد.ابوسفیان از اردوگاه مسلمانان‌بمکه‌آمده قوم‌قریش‌راازآنچه‌دیده وشنیده‌بود، خبردارکرد مردم‌مکه بگفته‌های ابوسفیان ریشخندکرده ، اورا دشنام دادند . بخصوص زنش هند سبیل‌های او راگرفته میگفت :

«این‌مردك‌ناستودهٔ ناهنجاررا بکشید، بدابحال‌قومی که پیشاهنگ آنان‌چنین‌کسی‌باشد»

اما ابوسفیان‌بگفتهٔ‌آنان اعتنانداشت .

پیغمبر(ص) شهرمکه رافتح‌کرد ویکسر بکعبه رفته‌بت‌های درون وبیرون واطراف‌کعبه راشکست وتصویر فرشته‌ها وشیاطین وغیره راکه بردیوارهای‌کعبه بود تماماً بزدود و ازآن روز بت‌پرستی‌درعربستان پایان پذیرفت وبتخانهٔ‌کعبه تبدیل به‌مسجدگشت. اهل‌مکه همه‌اسلام آوردند ابوسفیان وپسرش معاویه‌سرخاندان بنی‌امیه نیزبادیگران اسلام‌آوردند .

مؤلفة قلوبهم (کسانی که دلشان را بدست آوردند)- پیغمبر (ص) پس از فتح‌مکه، بزرگان قوم را که در آنروز مسلمان شدند مؤلفه یا مؤلفة قلوبهم می‌خواند و این گفته، کنایه از آن بود که باآنان مهربانی شود و دلشان نرم گردد تا آنان نیز نزدیکان خود را باسلام در بیاورند، درسیرهٔ حلبی این دسته بسه قسمت تقسیم گشته‌اند :

دسته‌ای که باآنان مهربانی میشدتا مسلمان شوندمانند صفوان بن‌امیه.

دسته‌ای که باآنان مهربانی میشد تادر اسلام پایدارباشند مانندابوسفیان.

و دستهٔدیگری که‌برای جلوگیری ازبدکاری آنها باآنان مهربانی میشد .

پیغمبر (ص) از روی کمال عقل و حکمت و دانائی و بردباری و بزرگواری این دسته از دشمنان را رام میساخت و باآنان بیش از دیگران مال میبخشید .

پس‌از فتح‌مکه، پیغمبر(ص) کسانی‌را باطراف مکه‌فرستاد تامردم آن نواحی‌راباسلام بخوانند، سپس‌حنین وطایف‌راگشود والبته ورود پیغمبر (ص)بطایف دراین‌بار باورودبطایف پیش‌از هجرت اختلاف بسیار داشت. آن‌بار پیغمبر (ص) بطایف‌رفت وازمردم آنجایاری‌جست و آنان او را آزار دادند، ولی این بار پیغمبر (ص) با پیروزی وارد طایف شده آنجا را گشود، غنیمت مسلمانان درفتح طایف عبارت از چهل هزار گوسفند، بیست‌وچهارهزار شترو چهارهزار اوقیه نقره بود[1].

پیغمبر (ص) درموقع تقسیم این‌غنیمت‌ها سهم‌بیشتری «بمؤلفه» داداز آن جمله:صدشتر بمعاویه، صدشتر به‌یزید برادرمعاویه وصدشتر بابوسفیان پدر معاویه بخشود و مقداری نقره نیز بر آن افزود بقسمی که سهم‌معاویه ودو پسرش ازغنیمت‌های طایف سیصد شتر و بیست اوقیه نقره شدابوسفیان که این‌بزرگواری رادیدبه پیغمبر(ص) گفت :

«پدر و مادرم فدای تو شوند تو در هردو موقع جنگ و آشتی شخص کریمی هستی».

پیغمبر(ص) نسبت بصفوان بن‌امیه و حارث بن‌هشام برادر ابوجهل مشهور نیز همین بزرگواری را رعایت فرمود و سهم بیشتری باآنان داد. این رفتار پیغمبر (ص) برمهاجران‌و انصار، که هستهٔ مرکزی اسلام بودند بسیار گران‌آمد چه‌که آنان از روی دل و جان ایمان آورده بودند ولی اینان‌که سهم بیشتری دریافت میداشتند، از روی ناچاری وپس از تصرف و تسخیر مکه مسلمان شده بودند آنها میگفتند : « از شمشیرهای ما خون قریش می‌چکد، ولی سهم بیشتر غنیمت‌ها نصیب همانان گشته است» .

پیغمبر (ص)که این‌رادانست، آنهارا نزدخود خواسته‌چگونگی راجویا گشت‌وهمینکه آنان گفتهٔ خودرا تصدیق کردند پیغمبر (ص) باآنان‌فرمود :

«اینان تازه مسلمان‌هستند، من‌باآنان بهرهٔ بیشتری میدهم تا مسلمان بمانند و نزدیکان خودرا باسلام درآورند. آیااین برای شما برتری‌نیست که باپیغمبر خدابخانهٔ خودبازمیگردید

1 ـ هراوقیه هفت‌مثقال است. (مترجم)

و آنها با شتر و گوسفند بمنزل خود میروند».

انصار و مهاجرین که این بیان پیغمبر (ص) را شنیدند، بسهم خود راضی شدند.

در سال نهم هجری که پیغمبر (ص) و مسلمانان از این پیروزی باز گشته بمدینه آمدند، نام اسلام در سراسر عربستان بلند شد و عربها دسته دسته برای قبول اسلام بمدینه روآور شدند.

مسلمانان که تمام عربستان را از آن خود دیدند بفکر افتادند که جاهای دیگر را نیز بگشایند وقلمرو خودرا توسعه دهند، لذا در همانسال نهم هجرت پیغمبر (ص) فرمود که: سپاهیان اسلام مجدد بطرف شام بروند و با رومیان بجنگند و سی هزار لشکر از آن جمله: ده هزار سوار برای این حمله آماده شد و تا آنروز مسلمانان چنان نفراتی و چنان تجهیزاتی تهیه ندیده بودند. سپاهیان اسلام درمیان راه از بی آبی رنج بسیار دیدند و بدهکده‌ای موسوم به تبوك واقع میان شام ومدینه ورود کردند و گمانشان این بود که رومیان باقبایل لخم و جذام، بآن دهکده فرود میآیند، ولی فرماندار ایله (ایله نام شهری در کنار دریای قرمز در نزدیکی خلیج عقبه بوده است) نزد سپاهیان اسلام آمده با آنان صلح کرد وجزیه‌ای بآنها پرداخت.

درهمان موقع بود که خالدبن ولید، برحکمران دومة الجندل واقع میان مدینه و دمشق (و در هفت منزلی دمشق) تاختن آورد و برادراو را کشته، قبای ابریشم زربافت مقتول را بمدینه آورد ومسلمانان که تا آنروز چنین لباس فاخری ندیده بودند، از دیدن آن قبا درشگفت ماندند. بایددانست حکمران دومةالجندل ازاعراب مسیحی و ازطایفهٔ کنده بوده است ودرهر حال، مسلمانان بدون اینکه دراین لشکر کشی شهری از شهرهای ممالك روم را بگشایند، بمدینه باز گشتند.

رحلت صاحب شریعت اسلام، درسال یازدهم هجری واقع شد وکسانی که ظهور اسلام بزیان آنان بود ویا ازپیشرفت نفوذشان کاسته بود، وفات حضرت پیغمبر (ص) را فرصتی دانسته برای ازبین بردن این آئین تازه قیام کردند ودرنتیجه باستثنای مردم مکه ومدینه وطایف سایرقبایل عرب از دین بر گشتند[1] و دیانت اسلام که تازه پدیدآمده بود درخطر افتاد ولی باحسن تدبیرابوبکر این خطر مرتفع شد چنانکه تفصیل آن بیاید:

---

۱ ــ مطابق روایات مذهب شیعه پس ازرحلت حضرت رسول همهٔ مسلمانان بجزسه تن (عمار ـ سلمان ـ اباذر) مرتدشدند وظاهراً مقصود ازاین ارتداد ردکردن جانشینی حضرت امیرمؤمنان بوده است. مترجم

خلفای راشدین

پیغمبر(ص) درزمان حیات فرمانده آرتش مسلمانـان ـ پیشوای نماز ـ حکمـران و دادرس آنها بودوپس ازرحلت چون‌پسری نداشت وکسی را هم بجانشینی تعیین نکرده بود[1] لذا اختلاف مهمی دراین موضوع میان مهاجران و انصار پدیدآمد، مهاجران میگفتند ما ترك یارودیار کردیم‌وبا پیغمبر(ص) بمدینه آمدیم سزاوارتر از دیگران هستیم وبایدجانشین پیغمبر از ماباشد وخودپیغمبر (ص) ازمابوده است، اظهار انصار این بود که اگر همراهی ویاری‌مانبود اسلام پیشرفت نمیکرد. دراین‌ضمن ابوبکر حدیثی راکه‌از پیغمبر (ص) شنیده بود برای انصارنقل کرد وآن حدیث این‌است که فرمانروای مسلمانان باید از قریش باشد، انصارکه این‌راشنیدند ازادعای‌خود چشم‌پوشیدند.

اما میان خودمهاجران اختلاف روی‌داد که‌کدام یك‌ازآنان خلیفه (جانشین) باشد و تدریجاً کاردشوارترمیگشت، دراین‌موقع عمر، که‌ازرجال بزرگ اسلام بود باابوبکر بیعت کرد، مردم هم ازاوپیروی نمودند وباابوبکر بیعت‌کردند زیرا بیم داشتند مبادا عمرکه مرد سخت‌گیر نیرومندی است بخلافت برسدوکار برآنان دشوار شود ولی‌همینکه عمر بـاابوبکـر بیعت‌نمود، مشکل آنان آسان گشت.

حال‌باید دید چرا بابودن علی‌وعباس وسایر نـزدیکان پیغمبر(ص)، باابوبکـر بیعت کردند؟ پاسخ این‌پرسش رامیتوان درنکات زیردریافت:

۱ـ بطوری‌که عمروسایرین اظهار میداشتند، نظرمسلمانان براین بودکه‌منصب ومقام ظاهری‌خلافت را باجاه‌وجلال نبوت نیامیزند وتیرهٔ بنی‌هاشم‌را درهمان حدود نبوت معـزز داشته، آلودهٔ امور دنیوی نسازند وشاید دراجرای این‌نظر از خودپیغمبر(ص)پیروی‌نمودند که خواهش عموی‌خودعباس‌را برای اشغال مقام‌رسمی ردکرد بعلاوه‌موقعی که‌امام حسن(ع) با معاویه صلح‌کرد بیاران ودوستان گفت:

«خداوند مقدرنفرموده که خلافت ونبوت‌هردو درخاندان ماباشد».

---

۱ ـ مؤلف مسیحی‌کتاب که‌درجامعهٔ‌مسلمانان سنی‌میزیسته ازموضوع غدیرخم وتعیین‌حضرت امیر بخلافت چشم پوشیده‌است والبته بی‌انصافی است. عجب اینکه خودجرجی زیدان تصریح‌میکنـد که‌پیغمبر فرمود علی(ع) وصی‌وجانشین من‌است. به‌صفحهٔ ۲۰ همین کتاب‌رجوع‌شود. مترجم

۲ـ شاید علت دیگر برای انتخاب ابوبکر بخلافت ومقدم داشتن وی برعمروعثمان و طلحه وزبیرآن بوده که ابوبکر پیش ازهمهٔ آنان اسلام‌آورده بود[1].

۳ـ جهت دیگری که ازسایر جهات اقوی بنظرمیرسد موضوع سن وپیری است که در میان اعراب چه‌پیش ازاسلام‌وچه بعداز اسلام مورد توجه واحترام‌بسیار بوده است‌وکلمهٔشیخ (پیر) درزبان عربی بمعنای آقا میباشد این رسم ازدیرزمان میان اعراب‌بوده که اگردو ویا چندنفر درهمه چیز برابر می‌شدند آنکه سالش‌از دیگران‌فزونتر بود ازآنان برتر میشد. ابن اثیر درتاریخ خودمیگوید: هنگام جنگ فجار(دوم) همهٔتیره‌های‌قـریش گردآمدنـد و حرب‌بن‌امیه‌را برخود پیشوا ساخته چه‌که‌حرب‌نزدیکترین افرادقوم به‌عبدمناف بودودرعین حال‌ازنظر سال‌برآنان‌فزونی‌داشت.

در مورد‌ابوبکر نیزباید تصدیق کرد که‌ازنظرسال ووجهه‌مقدم برسایرین‌بود.

۴ـ جهت‌چهارم که‌ازتمام این‌جهات مهم‌تراست‌آنست که‌پیغمبر(ص) درمرض مـوت ابوبکررا بجای خودبمسجد فرستادتاامام جماعت باشد ومسلمانان پشت‌سراو اقتداء کنند ودر واقع بااین اقدام باب‌وبکرحق‌امامت‌را واگذارد.

ابوبکر بعدازبیعت گرفتن این‌خطبه را اداء نمودواگر درمفاد این‌خطبه دقت شودسر پیشرفت اسلام وسرعت انتشار و حقایق عـالی برجستهٔ آن آئین مکشوف میگـردد واینك آن‌خطبه: (ترجمه)

«ای‌مردم گرچه من‌برشمافرمانروا شدم‌ولی نیکوتر ازشما نیستم اگر نیك‌رفتارشدم‌مرا یاری‌کنید واگررفتارم ناپسندبود مرا براه راست‌بیاورید. ای‌مردم راستی، درستی و دروغ نادرستی‌است نیرومندترین شماپیش من‌ناتوان است‌تاحق‌مردم راازاو بستانم وناتوانترین شما نزدمن‌تواناست تاحقش‌را ازدیگران‌بخواهم‌بیاری خداوند.

ای‌مردم هیچ‌یك ازشمانباید ازجهاددست بردارد چه‌مردمانی که‌ازجهاد دست بردارند خواروبیچاره میشوند تاآنجاکه من‌فرمانبردار خداوپیغامبر هستم ازمن‌فرمانبرداری‌کنید و اگرخدارا نافرمان‌شدم ازمن‌پیروی‌نکنید».

هنگامیکه ابوبکر فرمانروا شد بواسطهٔمرتدشدن بسیاری ازمسلمانان ارکان‌اسلام‌سست شده‌بود وگذشته‌ازمرتد شدن جمعی‌ازمسلمانان پاره‌ای ازقبایل‌اعراب‌پس‌ازرحلت‌پیغمبر(ص) بخیال‌افتادند ازخود پیغمبری بیرون‌بیاورند.آنهامیگفتندچگونه است که‌تیرهٔقریش‌پیغمبر(ص) داده‌وماکه بیشتر ونیرومندتر ازقریش‌هستیم‌پیغمبری بیرون‌ندهیم ازآن‌رو چندین نفر ادعای

۱ـ دراینجانیز مؤلف مسیحی (جرجی‌زیدان) که درمیان سنی‌ها اقامت‌داشته رعایت‌محیط را کرده وحق‌تقدم حضرت‌امیر دراسلام اغماض‌کرده است، چه‌بتصدیق شیعه وسنی‌اولین‌مردی‌که‌بحضرت رسول گروید واسلام‌آورد شاه‌مردان امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام بـوده است. اتفاقاً خـود جرجی‌زیدان درصفحات‌قبل این کتاب اسلام ابوبکررا بعدازاسلام علی(ع) مینویسد. مترجم

نبوت کردند، از آنجمله طلیحه ازبنی‌اسد، حجاج ازبنی‌تمیم، مسیلمه‌ازبنی‌هنیفه دریمامه وغیره وغیره بودندوهریك ازآنان ازطایفه وکسان خویش یاری میجست، و درنتیجه‌وضع‌مسلمانان پریشان گشت.

پاره‌ای‌از اسلام بازگشته دنبال‌آن‌پیغمبران دروغین را گرفتند پارهٔدیگرفقط‌ازدادن زکوة خودداری کردندوالبته این‌پیش‌آمد برای‌اسلام زیان بسیارداشت چه‌که زکوة بمنزلهٔ مالیات بودودولتی که‌درآمدنداردپایدارنمی‌ماند، دسته‌ای‌ازعربهازکوةراامانند باج‌ایام‌جاهلیت تصورکردند واز ادای‌آن عارداشتند.

بهرحال کار بالا گرفت ومرتدان نیرومند شدند بقسمی‌که بعضی ازآنها بمدینه پایتخت اسلام‌هجوم آوردندواگر ابوبکر از مدینه دفاع نمیکـرد مدینه بدست‌آنـان می‌افتاد ولـی خردمندی ودانائی ابوبکر سبب‌شد که‌مرتدان شکست‌خوردند ابوبکر سرداران‌نامی‌باتدبیری مانند عمروعاص- عکرمةبن ابی‌جهل وخالدبن ولیدرا برگزید وآنهارابدفاع مرتدان‌مأمور کردوده لشکر درزیر ده‌پرچم وهریك‌تحت نظریك‌سردار بـزرگ‌کاردان آماده‌ساخت و با مرتدان سخت‌جنگید وپس‌از دوسال سراسرعربستان مجدد بزیرفرمان اسلام‌درآمد ابوبکرکه ازاصلاح اموردا‌خلی فارغ‌شد به‌پیروی‌ازرفتار پیغمبر سپاهیانی بشام‌وعراق فرستادتا باررومیان وایرانیان بجنگند ودرسال ۱۳ هجری مسلمانان در«یرموك» پیشرفت کرده‌روبشام رفتند. فتح یرموك مانند بدریکی ازعوامل اصلی‌فتوحات اسلامی‌بشمارمیآید.

ابوبکر در همانسال درگذشت وعمر راکه پس‌از خودش‌مسن‌ترین افرادمهاجرین بود بجانشینی تعیین کرد ودرزمان خلافت عمر مهمترین‌فتوحات اسلامی درمصر وشام وعراق و افریقا واقع گشت.

فتوحات اسلامی در آغـاز اسلام

نویسندگان واهل انتقاد را دربارهٔ وسایل‌وجهات پیشرفت عرب در ممالك ایران و روم گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری است ودرمیان خود جدال و نزاعی برسر این موضوع بر پا ساخته‌اندکه چه باعث شد عربهاتوانستند شاهنشاهان ایران وامپراتوران روم را شکست بدهند در صورتی‌که تمام سپاهیان عرب‌کمتر از پادگان یك شهر از شهرهـای ایران و روم بوده است عربها علاوه براینکه عدهٔ آنان نسبت بـایرانیان و رومیان ناچیز بود از حیث سادگی زندگانی و نداشتن مهمات لازم و تنگدستی وکمی تجربه در امور جنگی‌بمراتب از دشمنان خود عقب‌تر بودند و شگفت‌تر آنکه عربها بـا این سادگی و تنگدستی بکشورهائی هجوم آوردند که درآنجا یار و یاوری نداشتند و از اوضاع داخلهٔ آن ممالك بی خبر بودند؛ در صورتی که‌ایران و روم‌بزرگترین‌دولت‌های‌آنروز جهان‌بشمار می‌آمدندومهمات‌واستحکامات و رجال عمده‌ای در دستگاهشان یافت میشد و تعجب در این است‌که عربها در مدت کوتاه یعنی کمتر از بیست سال این دو امپراتوری را درهم شکستند.

چه‌شد که‌این‌پیشرفتها برای اعراب بدست آمد؟ مشهورترین حجت اهل انتقاد آنست که علت اساسی پیشرفت اعراب در ایران وروم برای‌آن بوده‌که این دوکشور دراثر زد و خورد با یکدیگر (چنانکه درفصل‌سابق گفتیم) ناتوان شده بودند بقسمی‌که باحمله و هجوم اعراب از پا درآمدند. بعقیدهٔ ماموجب پیشرفت اعراب تنها اختلال اوضاع ایران و روم نبود چه‌اگرچنان بود باید یکی از این دو دولت بر دیگری فایق‌آید و فرصت ندهد که‌یك ملت‌کوچك ناتوانی از صحراهای خشك برآنان بتازد وکارشان را بسازد.

آری اختلال اموردا‌خلی ایران‌وروم یکی ازعلل پیشرفت اعراب‌بودولی‌پیشرفت‌آنان جهات عمدهٔ دیگری‌داشت که‌آن‌را بیان‌خواهیم‌کرد.

چه‌چیز اعراب‌را برفتح ایران و روم دلیر ساخت؟ این را همه میدانند که اعراب چادرنشین صحراگرد قرنها بانظر احترام وبیم بایران‌وروم نگاه میکردندواز نام این‌دو امپراتوری بزرگ وحشت داشتند تا حدی‌که عظمت وقدرت ایران وروم میان عربها ضرب‌المثل بود؛ پس‌چگونه این گروه تنگدست باچندهزارتن ژنده‌پوش‌باین دوکشور بزرگ هجوم‌آورشدند؟

درصورتی‌که خوراك آنان مخلوطی از جو وذرت و آلات جنگی‌آنان از پیکانهای کوچکی تشکیل می‌یافت که‌برسر نی‌فروکرده بودند وشمشیرهای خودرا باکهنه‌وطناب‌بکمر میآویختند چه‌شدکه چنین مردمی بچنان‌کار خطرناکی دست زدند؛ وچراپیش‌از اسلام بآن کارمبادرت نکردند؟

پاسخ این پرسش‌آنست‌که عربهای بعد ازاسلام باعربهای پیش از اسلام تفاوت زیادی داشتند.

عربهای پیش‌ازاسلام دسته‌های پراکندهٔ پریشان حالی بودند وبعداز اسلام‌چنان با هم متحد شدندکه همگی‌یکدل ویکزبان گشتندگرچه اتحاد اعراب تنها‌برای اقدام‌بآن کار بزرگ‌کافی‌نبود.

عربها بهتر‌ازهرچیز بمبادی‌دینی خویش ایمان داشتند آنهاازته‌دل معتقدبودند که بفرمان خدابرای پیشرفت دین‌اسلام‌بجنگ می‌روند اگرکشته‌شوندشهید خواهند بود والبته نعمت‌های‌آخرت ازلذات دنیا بهتروپایدارتر است. همین‌ایمان‌محکم واعتقاد راسخ‌بود که عربها را برای واردشدن بآن‌میدان پرخطردلیر وبی‌باك ساخت ودیگراینکه عربها در زمان پیغمبر(ص) مزهٔ شیرین پیروزی‌را چشیدندودنبال آن‌را گرفتندواین خودطبیعی است که‌اگر بازرگانی یکی‌دوبار سود برد همهٔ سرمایهٔ‌خویش‌رادرآن‌راه بکارمیبرد.

موضوع اتحاد مسلمانان نیز موضوعی است‌که ازهمهٔ گفتارها و کردارهای آن پدیدار میباشدوچنانکه گفته‌شد پیغمبر اسلام‌درآغاز‌کار مسلمانان راباهم‌متحد ساخت ودرسال اول

هجرت آنان‌را باهم برادر نمود.

خلفاء وبزرگان اسلام درتمام خطبه‌هاوبیانات خود مسلمانان را باتحاد ووحدت‌دعوت کردندوبآنان یادآور شده‌اند که‌چگونه پیش‌از ظهور اسلام بایکدیگر اختلاف داشتندواز آنروپست وخوار بودند، بعلاوه دین‌اسلام دین‌توحید است وقرآن واحادیث‌نبوی‌همه‌ازوحدت وتوحید واتحاد(یکی بودن‌ویکی شدن)حکایت دارداجتماع مسلمانان روزی پنج‌مرتبه برای ادای‌نماز وپیروی آنهاازیك پیشوا دریك‌محل(مسجد)نمونه‌ای ازتوجه و علاقه‌مندی صاحب شریعت‌اسلام باتحادمسلمین میباشد. علمای اجتماع بخوبی میدانندکه دراثرهمین تمرین و ممارست‌روزانه چه‌اتحاد بزرگی‌میان مسلمانان ایجادمیشد وچگونه حس‌اطاعت ازپیشوا و پیروی‌از «امام»میان‌آنان تقویت‌میگشت.

بلاذری‌میگوید: پیش‌ازآنکه ابوسفیان مسلمان شود روزی بمدینه‌آمد ومسلمانان‌رادر حال نمازدیدکه به‌پیغمبر(ص) اقتداء نموده وبااو بەرکوع‌وسجود وقیام‌وقعود می‌پرداختند، ابوسفیان‌بعدازمشاهدهٔ آن منظره گفت:

«بخدا تاکنون مردمی‌راندیدم‌که این‌قسم‌ازرفتارپیشوای‌خودپیروی کنند. نه‌شاهنشاهان بزرگ ایران ونه‌امپراتوران‌روم هیچ‌کدام چنین‌پیروانی‌مطیع ندارند.»

این‌نیزمسلم است‌که‌عربها بیشتر برای‌آخرت ونه برای دنیاکوشش و فداکاری داشتند ورفتار وگفتارآنان گواه این‌ادعااست. مثلاهمینکه رستم‌سپهسالار ایران بمغیره سردار عرب ازروی طعنه میگویدکه‌شما جان‌خودرا سر این‌کارمیگذارید وبمقصدنمیرسید مغیره باایمان و اعتقاد کامل‌پاسخ‌میدهدکه‌هرکس ازما کشته‌شود به‌بهشت‌میرودوکشتگان شما درآتش هستند و اگریکنفر ازماباقی‌بماند برشماچیره‌خواهدشد.

در جای دیگر موقعی که سردار رومی عبادة‌بن صامت فرمانده لشکریان عرب را از فزونی سپاه روم میترساند عباده بوی‌میگوید:

«ای‌مرد بخودت ویارانت غره‌مشو، مارا ازفزونی سپاهیان‌خود وکمی‌لشکریان مابیم مده، بخدا سوگند نه فزونی سپاهیان شما ونه‌کمی لشکریان ما هیچکدام ازپیشرفت این‌کار نخواهدکاست اگرهم آنچه‌را میگوئی درست‌باشد و ماکشته شویم بخدا سوگند برای‌ماچیزی بهتراز کشته‌شدن در راه‌خدا نیست.

اگرهمهٔ ماکشته‌شویم همه در پرتو پروردگار خویش‌در جهان دیگرخشنود وشادمان خواهیم زیست.

ماکشته‌شدن در راه‌خدا را ازجان ودل‌دوست‌داریم واگر پیروز گردیم در این‌جهان خوشبخت میشویم، وهمه‌چیز شما ازآن‌ما خواهد بود واگر کشته‌شویم درآن‌جهان سعادتمند میباشیم. خدای‌بزرگ‌در کتاب‌خود بما میفرماید «چه‌بسا که‌یك گروه‌کمی باذن‌خدا برجمع انبوهی فایق می‌آیند وخداوند با بردباران می‌باشد».

هرمردی‌از ما بامدادان وشامگاهان خدا را میخوانند وازاو میخواهد که شهادت‌روزی او بگرداند واورا زنده بسرزمین و خاندان وکسانش بازنفرستد. ماکوچکترین توجهی به بازماندگان خود در وطن نداریم تمام نیرو و توجه ما رو به‌پیش‌است ما کسان وفرزندان خود را بخدا سپرده‌ایم باخاطری آسوده از سرزمین خویش بیرون آمده‌ایم اما آنچه در بارهٔ تنگدستی و ناداری ما گفتی آنهم اشتباه است چه ما خود را از همهٔ مردم بی‌نیاز میدانیم ، اگر سراسر جهان از آن ما باشد چیزی بیش از آنکه اکنون داریم نمیخواهیم ...»

اینگونه مطالب در اسلام فراوان است، مرد مسلمان اگر پدر وبرادر خود را مشرك میدید با او می‌جنگید و ایمان قطعی داشت که این کار نزد خدا پسندیده است این ایمان و عقیده در سایر ادیان نیز بوده است . مسیحیان هم اینگونه فداکاری‌ها داشته‌اند و بسیاری ازآنان وپیروان ادیان دیگر جان‌ومال وهمه‌چیز خودرا روی عقاید دینی بخطرمی‌انداختند.

عربها که میدانستند ممالك شام وعراق حاصلخیز و پرنعمت است پس‌از ظهور اسلام متوجه‌آن کشورها شدند بخصوص‌که سرزمین خودشان خشك و بی‌آب وعلف بود روی همین نظر بسیاری ازطوایف عرب‌که پیرو اسلام شده بودند برای بدست آوردن روزی وزندگانی بهتر بجنگك میآمدند و تنها نظرشان غارت و غنیمت بود چنانکه درجنگك‌حنین وطایف این موضوع مسلم گشت .

دراین دو جنگك‌غنیمت‌های فراوانی بدست مسلمانان افتاد وهمینکه جنگك پایان یافت واسیران رد وبدل‌شدند ، بنابگفتهٔ ابن‌هشام پیغمبر (ص) سوار شد ومردم دنبال‌آن حضرت‌را گرفته داد میزدند: ای پیغمبر خدا زود باش بهرهٔ مارا از شتر وگوسفند بده ــ آنقدر مردم فشار آوردند که پیغمبر(ص) کنار درختی‌متوقف شده ردای آنحضرت بدست مردم افتادآنگاه فرمود :

«ای‌مردم ردای مرا بدهید اگرغنیمت‌های امروز باندازهٔ درختان تهامه‌باشد همه‌را میان شما تقسیم میکنم، همه میدانید من‌ترسو ودروغگو ولئیم نیستم.»

چه‌عواملی‌درپیشرفت اسلام مؤثر بود؟

آنچه‌که‌گفتیم عوامل و جهاتی بودکه عرب را برتسخیر ممالك ایران وروم دلیر ساخت . حال‌باید دید چه‌عواملی درپیشرفت‌آنها مؤثر بود و برای پیروزی آنان زمینه را فراهم میساخت . واینك جهات مزبور را بتفصیل مینگاریم :

۱ــ اعراب سبکبار وچابك بودند. عربهای صحراگرد بزندگانی سخت وساده خوی‌گرفته بودند ازتشنگی وگرسنگی بیم نداشتند اگر بجنگك میرفتندسبکبار میرفتند، نه خودشان نه‌شترشان بارسنگینی نداشتند، گاه‌میشدکه خوراکی هم‌باخود نمی‌بردند وهرچه‌در راه می‌یافتند میخوردند.

شتر کمك زیادی به‌پیشرفت عرب‌میکرد، این چهارپای بردبار برای عرب‌سودمندتر ازاسب واستر رومیان وایرانیان بود. عرب‌سوار شترمیشد زیرسایهٔ شتر استراحت‌میکرد از شیر آن مینوشید وبارخود راپشت شترمیگذاشت درصورتی‌که خود شـ جز خارخشك بیابان چیزی برای خوراك خود نمیخواست و روزها بدون آب بسر میبر. برعکس ایـرانیان و رومیان همینکه به‌میدان جنگ میآمدند بارهای سنگینی باخود میآ ـند، این‌بارها را در ارابه‌ها میگـذاردند و ارابه‌ها را چارپا میکشید و چـارپـا (اسب واستر) آب و علیق میخواست.

خودما در سال ۱۸۸۴ اختلاف این‌دونوع لشکرکشی را در موقع جنگ انگلیس و اعراب سودان دیدیم انگلیسها برای نجات ژنرال گوردون‌پاشا بشهرخرطوم لشکرکشیدند[1] ومهمات و خواربار وعلیق خود و چارپایان خود را برپشت چارپایان گذاردند. قند، چای گوشت محتوی پخته، ظرف‌های آب، شمع ، چادر و سایه‌بان وبسیاری‌کالاها و لوازم دیگر بارهای‌سنگینی بود که انگلیسها باخود برمیداشتند بقسمی‌که ۱۵۰۰ مرد چهارهزار شتربان وعده‌ای خدمتگزار این بارهارا میکشیدند وبالا وپائین میآوردند درصورتی‌که عرب‌سودانی انبانی‌از ذرت‌بوداده زیربغل‌خود میگذاشت وبمیدان‌کارزار میآمد .

۲ - ایمان‌بقضاء وقدر. عربها معتقدبودند که‌انسان‌درموقع معین‌خواهدمرداگرچه دربستر نرم غنوده باشد واگراجلش‌نرسیده باشدزیرشمشیر وپیکان زنده می‌ماند واین‌اعتقاد آنان‌را دلیر میساخت‌ودر میدان‌جنگ‌پایدار مینمود .

۳ - عربها در تیراندازی واسب سواری زبردست بودند. گذشته از اینکه عربها درتیراندازی واسب‌سواری ماهرتر ازایرانیان‌ورومیان بودند اسب‌عربی بمراتب‌رونده وراهوارتر ازاسب دیگران بود عربها بجنگ‌تن به‌تن(سواره) عادت داشتند ومطابق مرسوم آنزمان همینکه دو سپاه روبرو میشدند از هرسپاهی یك‌سوار به‌میدان میآمدومبارزهٔ دو بدو شروع میشدوسوار هرطرف‌که غالب‌میشد سپاهیان‌طرف دیگراز میدان میگریختند عربها در این‌نوع‌مبارزه غالباً فایق میآمدند وچه‌بسیارکه یك‌تیراز ترکش یك تیرانداز بیرون‌میجست وفرمانده سپاه دیگر یا رئیس قبیلهٔ دشمن را ازپا می‌انداخت وبا همین هنرنمائی‌تمام‌سپاهیان دشمن از میدان می گریزاند .

ما در فصل اسلحه مفصلا دراین‌موضوع صحبت‌میداریم .

---

۱ - در سال ۱۲۹۸ هجری شخصی بنام احمد مهدی از اهالی سودان ادعای مهدویت کرد و جمعی را دور خود گرد آورده بخرطوم پایتخت سودان حمله‌آورد و ژنرال گوردون حاکم انگلیس سودان را کشت انگلیسها کیچنر معروف را بجنگ مهدی فرستادند و پیش از آنکه کیچنر بسودان برسد احمد مهدی بمرض تیفوس درگذشت کیچنر با پیروان مهدی جنگیده آنها را مغلوب ساخت‌و بدن مهدی را از گور درآورده سرش را جدا کرد و بلندن‌فرستاد عجب‌آنکه اکنون یکی ازفرزندان مهدی‌حزبی در سودان تشکیل داده و از سیاست بریتانیا در آن کشور حمایت میکند. (مترجم)

۴ ـ توجه کامل بانتخاب فرمانده سپاه. همینکه لشکریان حبشه بقصد خراب کردن کعبه بمکه روی آوردند عربهامتوجه‌خطر گشته واز روی‌غریزه قوای درونی واستعداد ذاتی خود را بروز دادند همانطورکه در دورهٔ ناپلئون سرداران بزرگی میان‌فرانسویان‌پدید آمد همین قسم‌درآغاز اسلام رجال‌لشکری وکشوری زبردستی درمیان‌عربها ظهورکردعربها بانتخاب فرمانده سپاه خیلی‌اهمیت میدادند وتاکسی‌را ازهرجهت شایستهٔ آن‌مأموریت خطیر نمیدیدند بفرماندهی انتخاب نمیکردند وازآنروست‌که مردان باهوش وتدبیر ودلیری مانند خالدبن‌ولید ـ خالدبن سعید ـ وابوعبیدهٔ جراح وسعدوقاص و یزیدبن‌ابوسفیان وحمزه و علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) بفرماندهی سپاه اسلام تعیین میشدند وباندك مطالعه در شرح حال این مردان بزرگ مراتب شجاعت وخردمندی وکاردانی آنان معلوم میگردد، مثل اینکه خداوند برای پیشرفت اسلام این‌مردان بزرگ درآن‌موقع ازمیان اعراب بر گزید .

علاوه براین سرداران بزرگ و عربها در آن موقع سیاستمداران وفرمانروایان پاکدامنی داشتند درپیشرفت‌آنان عامل‌مؤثری بودند مثلا عمروعاص ـ معاویه،مغیرة بن شعبه، زیادبن‌ابیه[1] از سیاستمداران نامی وابوبکر وعمردر تاریخ اسلام‌از رجال‌کاردان وپاکدامن وبااراده وبرجسته بشمار میآیند .

دلیری وهوشیاری وسیاستمداری وپاکدامنی این‌مردان بزرگ درترقی وتعالی اسلام تأثیر زیاد داشت وچنانکه پیغمبر (ص) هنگام مسلمان شدن حمزه فرمود خدایا اسلام را با مسلمان‌شدن حمزه مؤیدفرما وهمینکه بعدازحمزه عمر مسلمان‌شد پیغمبر(ص) فرمودبااسلام عمر وحمزه‌اسلام نیرو گرفت وهمانطورکه فرنگیان بوجود کرمول ـ بیسمارك ـ گلادستون ـ باناپارت ومانندآنان می‌بالند وترقی وعظمت خودرا مرهون آنان میدانند اسلام‌هم درآغاز کاربوجود علی وابوبکر وعمروعاص ومعاویه و خالد وامثال آنان سربلند شد واز دلیری و سیاستمداری آنان استفاده برد.. اگر اسلام امروز هم‌چنان مردان پاکدامن فداکار باتدبیر دلیری پیدا میکرد البته عظمت خودرا بدست میآورد .

باری درزمان خلفای اموی وعباسی‌نیزمردان بزرگی‌میان‌مسلمانان‌پدیدآمده وموجب ترقی وتعالی‌اسلام‌شدند .

۵ ـ بردباری وپایداری . عرب‌ها درجنگ پایدار و بردبار بودند وهمین‌صبر و

۱ـ زیادبن‌ابیه یعنی زیاد پسر پدرش و علت نامیدن زیاد بآن عنوان این بود که سمیه مادر زیاد زن بدکاری بود و همینکه بزیادآبستن شده اورا زائید چندین مرد از جمله ابوسفیان را پدرآن فرزند میخواند ولی هیچ یك از آنان زیر بار نمی‌رفتند لـذا زیاد را پسر پدرش میخواندند اما در اواخر معاویه بفکر افتاد که این ننگ را از زیاد بردارد و از هوش و تدبیر او بنفع خود بهره‌مند گردد و از آنروز زیاد پسر ابوسفیان و برادر خود خواند و تا زمان عمربن العزیز آل خود را از اولاد ابوسفیان میدانستند ولی این خلیفه نسبت دروغین‌آنها را از خاندان اموی رد کرد باید دانست که عبیدالله والی کوفه وعامل مؤثر شهادت حضرت سیدالشهدا فرزند همان زیاد میباشد. (مترجم)

پایداری پیروزی‌را برای آنان آسان میساخت ، مثلا هنگامی که مسلمانان درجنگ موته شکست‌خوردند وبرتری سپاهیان روم رادیدند ودانستندکه جنگ‌باسپاهیان روم غیرازجنگ باقبایل بیابان گرد میباشد ، بردباری و پایداری را پیشهٔ خود ساختند عربها میتوانستند بردبار باشند چه‌که باخوراک‌ساده وپوشاک کم قناعت میکردند و اگر در میدان جنگ‌توشهٔ آنان تمام میشد شترهای خودرا میکشتند ومیخوردند و یامشتی گندم بدست آورده سدجوع میکردند .

عربها همینکه برای فتح شام و عراق ازعربستان بیرون آمدند قصد جنگ و گریز داشتند واین‌رویه را تاپایان فتوحات خود ادامه دادند ، باین‌قسم که ابتداء عده‌ای را برای بازدید وتحقیق اوضاع و احوال بخارج شهرها میفرستادند سپس‌دستهٔ دیگر رامأمور غارت میکردند وهمینکه طرف‌را ناتوان می‌ساختند بحمله میپرداختند مثلا موسی‌بن‌نصیر درسال ۹۲ هجری طارق‌را برای چپاول ویغما بکرانه‌های اسپانیا فرستاد وطارق ابتداء مشغول چپاول ویغماشد وسرانجام وارد اسپانیاشده آنجا را مسخر کرد وهمینکه موسی‌این خبر را شنید از پیشرفت طارق تعجب کرده براورشك برد وطارق‌را فراخواندکه این پیروزی بنام او نباشد[1] و پیش از این هم مسلمانان در افریقا وسایرنقاط بهمین‌رویه پیش‌میرفتند.

۶ ـ برتری‌دادن‌عرب . اسلام نهضتی بودکه از میان اعراب پدید آمد وعرب و مسلمان دوکلمهٔ مترادف شدند وکمترکسی میان عرب ومسلمان فرق‌میگذاشت.عربها زودتر ازسایر مردم مسلمان شدند، چون‌اسلام مزایا وافتخاراتی بآنان‌داده بود واین‌خود یکی از عوامل مؤثر بودکه عربهارا برای‌ترقی وتوسعهٔ‌اسلام آمادهٔ هرنوع فداکاری میساخت‌بخصوص موقعیکه عمر تمام مردمان غیرمسلمان را از شبه جزیرهٔ عربستان اخراج‌کرد عربها حس استقلالی درخود دیدند واسلام را از آن‌خویش‌دانستند اتفاقاً تاامروز نیزغیرمسلمان درشبه جزیرهٔ عربستان یافت نمیشود[2] سپاهیان اسلام (ویا بهتر بگوئیم لشکریان اعراب) باکمك همزبانان وهم‌نژادان خویش‌برشام وعراق‌تاختند وآن‌نواحی‌را ببادقتل وغارت گرفتندطایفهٔ غسان‌که درحدود شام(بصری ـ حوران) ازطرف رومیان فرمانروانی داشتند گرچه مسیحی بودند ولی نژاد وزبانشان عرب بود . همین قسم قبیلهٔ منذر که تحت‌نظر شاهنشاهان ایران در نواحی عراق حکومت میکردند باوجود مسیحی بودن بعربهای مسلمان عربستان بیشتر

۱ـ طارق‌بن‌زیاد سردارنامی اسلام‌درسال۹۲هجری‌تنگهٔ واقع‌میان افریقا واسپانیا راگشود واز آنرو تاکنون آن تنگه بنام جبل‌طارق خوانده میشود و فرنگیان‌آنرا Gibraltar میگویند.

اکنون جبل‌طارق دارای ۲۰ هزار جمعیت‌است وسه‌هزار سرباز و ششصدناوی انگلیس درآن اقامت‌دارند انگلیسها درسال۱۷۱۳ جبل‌طارقرا تصرف‌کرده‌اند وهنوز در دست‌آنهاست‌ارتفاع‌صخرهٔ جبل‌طارق از ساحل افریقائی به ۱۳۹۶ پامیرسد.

۲ـ برخلاف‌گفتهٔ جرجی‌زیدان اکنون عدهٔ زیادی‌امریکائیان مسیحی و همکاران یهودی آنهادر مؤسسات‌شرکت نفت (آرامکو) درشبه جزیرهٔ عربستان اقامت‌دارند. (مترجم)

بستگی داشتند زیرا ازنژاد همان عـربها بودند و زبانشان باهم تفاوت نداشت، این طوایف عرب قلباً از رومیان وایرانیان متنفربودند واز روی ناچاری اطاعت آنهارا میکردند.

خسروپرویز پادشاه ایـران در اواسط سلطنت خود نعمـان‌بن‌منذر ملقب بابوقابوس رئیس قبیلهٔ منذررا کشت وعربهای منذر ازاین‌پیش‌آمد خشمگین‌شده با ایرانیان جنگیدند و آنهارا درمحلی موسوم به(ذوقار) شکست دادندو اتفاقاً درهمان‌موقع مسلمانان مدینه‌برکفار قریش درواقعهٔ بدرغلبه‌کردند وبهرحال عربهای مقیم‌عراق ازایرانیان‌کینه داشتند و همینکه خالدبن‌ولید سردارنامی اسلام بآن حدودآمد وبآنان پیشنهاد جنگ وجزیه نمـود عربهای منذربروی هم‌نژادان خودتیغ نکشیدند وبپرداخت جزیه راضی‌شدندهمین قسم‌اعراب‌مسیحی که میان شام‌وعراق‌میزیستند باعربهای مسلمان هم‌پیمان شده بپرداخت جزیه‌تن‌دادند که از آن جمله‌طایفهٔ‌کنده وطایفهٔ ایادمقیم عین‌التمر وضدوداء وطایفهٔ بنی‌کلب(قراقر) بودند.همین قسم عربهای یمن ازایرانیان خوششان نمی‌آمد،چون سپاهیان ایران یمن‌راگرفته مستعمرهٔ خودساخته بودند وسپس‌از یمن‌دورشده فقطدر بحرین‌ماندندیکی ازقبایل دیگر عرب که در بلاد جزیره (اراضی‌واقع میان شام‌وعراق) اقامت‌داشتند، طایفهٔ ربیعه بودندکه نیز پنهانی با عربهای مسلمان سازش‌کرده‌برضد ایرانیان دست‌بکارشدند.

بعضی ازاین اعراب برای‌آنکه جزیه نپردازندبا مسلمانان همدست‌میگشتند و عربهای مسلمان هم‌ازروی سیاست‌وحسن‌تدبیر پیشنهاد آنان‌را می‌پذیرفتند چنانکـه حبیب بن‌مسلمه فهری باطوایف مقیم‌کوهستان (لکام) همین قسم‌رفتارکرد ومقررداشت ازآنان جزیه نستانند ودرعوض اعراب‌مزبور بامسلمانان هم‌پیمان وهمدست باشند وبرای‌آنان خبربیاورندو نه‌تنها اهالی لکام مشمول این‌پیمان میشدند بلکه هربازرگان ویا مزدور و یادهاتی ازقبیلهٔ انباط وغیره‌که واردنواحی‌لکام میشد ازاین دوستی مسلمانان بهره‌مند میگشت واین‌دستهٔ اخیر را (روادیف) میگفتند چنانکه‌خود اهالی لکام به‌جراجمه یامرده مشهوربودند.

۷ـ خط بازگشت. عرب‌هادرتمام‌میدانهای جنگ‌خط بازگشت‌راازدست‌نمیدادندیعنی برای خودراه گریزمیگذاردند. باینقسم‌که بیابان‌پشت‌سرآنها وپناه‌گاه آنهابود وهیچگاه از آن‌حدودیعنی‌ازخط‌صحرا تجاوز نمیکردند و همینکه ازایرانیان یا رومیان شکست میخوردند بصحرای‌خودپناه میآوردند. رومیان وایرانیان هم نمی‌توانستند آنهارا دنبال‌کنند ویا اینکه به تعقیب آنها اهمیت‌نمیدادند ولی‌عرب‌ها ازاین‌عقب نشینی‌نومیدنمی‌شدند ودوباره ازپناهگاه بیرون‌جسته بقتل‌وغارت میپرداختند وآنقدرجنگ‌وگریزرا ادامه میدادند تااورا خسته کنند همانطورکه درجنگ بوئرجنگجویان غیرمنظم‌افریقائی وغیره‌سپاهیان‌منظم‌انگلیسی‌راباجنگ وگریزمغلوب‌میساختند وگاه وبیگاه ازکوهستانها بیرون آمده‌برانگلیس‌ها می‌تاختندومجدد بکوه پناه‌میبردند وازدستبرد انگلیس‌ها محفوظ‌میماندند[1].

۱ـ درسال ۱۸۹۹ عده‌ای از هلندیها (بوئرها)که درجنوب‌افریقا (ترانسوال) دو جمهوری←

سرداران مسلمان باین‌موضوع توجه‌کامل داشتند ویکدیگر را به پیروزی از این رویه تشویق مینمودند چنانکه ثنی‌بن‌حارث شیبانی‌ازسرداران نامی عرب هنگام جنگ مسلمانان و ایرانیان درعراق بسپاهیان‌اسلام چنین دستورداد:

«باایرانیان درنزدیکترین سرحد ایران وعرب بجنگید وزنهار زنهار که دردرون‌خانهٔ آنهاوادرکارزارشوید، بکوشید که میدان‌جنگ در نزدیکترین نقطهٔ سرحدی‌باشدچه‌اگرپیروز شدیدآنچه که گرفته‌اید پشت سرشما وازآن‌شماخواهدشد واگرشکست خوردید بآسانی بخانهٔ خود بازمیگردید وراه آمدوشدخودرا بخوبی‌میدانیدو جنگ‌وگریز خودرا ادامه میدهید تا خداوند فرصت‌مناسبی بدهدوحملهٔ‌خودراتجدید کنید».

عمرنیز درتأیید این‌نظر پیوسته دستورمیداد که سپاهیان اسلام از دریا نگذرند و خط بازگشت راتا شهر مدینه که مرکز خلافت‌است محفوظ بدارند وهمینکه سعد وعمروعاص مصر وعراق‌را گشوده دراسکندریه وتیسفون (مداین)مقیم‌شدندعمر این‌وضع‌را برخلاف سنت‌باستانی عرب دیدچون برخلاف مرسوم‌میان آنان و مدینه رود دجله ورودنیل فاصله‌بودلذاعمربهردو سردارخودچنین‌نوشت:

« جائی نباشید که میان من و شما آب باشد در محلی اقامت کنید که هرگاه خواستم بتوانم سوارشتر خودبشوم ونزدشما بیایم .» عمروعاص وسعدکه این‌نامه را دریافت داشتند ازاسکندریه ومداین درآمده درصحرای فسطاط وکوفه چادرزدند وآنجارا اردوگاه‌ساختندو بعداً این‌دومحل هردوشهرشد.

جنگ یرموک

یرموک، نام‌محلی استدرنزدیکی‌بصری(شام) که ازکنار آن رودی میگذرد وبدریاچهٔ طبریه‌میریزد، نام یونانی این محل هیروماکس Hieromix بوده و عربها آنرا معرب کرده یرموک نامیدند. جنگ هولناك یرموك، ازمهمترین‌کارزارهـای اسلام است، چه‌پس‌ازآن جنگ خطرناك، مسلمانان بنشاط‌آمده فتوحات خودرا درشام‌دنبال‌کردند وروميان ازاین شکست، نومید ودلسرد گشته عقب‌نشستند.

حال‌اگر درجریان این‌پیروزی اعراب، دقیق‌شویم خواهیم‌دیدکه خردمندی‌و تدبیر عمروعاص ودلیری خالدبن‌ولید عامل مؤثردرشکست رومیان‌بوده است. مثلاموقعیکه رومیان ازهجوم وحملهٔ‌متوالی اعراب‌بمرزشان آگاه‌شدند، درصدد برآمدند نیروی مهمی تهیه‌کرده بیکبارکارعربهارا بسازند، وباین‌منظور سپاهیان‌بسیاری در حـدود شام متمرکـز نمودند در صورتی‌که درآنموقع سپاهیان‌اسلام دراطراف‌شام وعراق پراکنده شده‌بـودند وهمینکه وضع

←مستقل تشکیل داده بودند باکمك افریقائی‌ها برضد انگلیسها برخاستند و تا ۱۹۰۲ با آنها جنگ کردندسرانجام انگلیس‌ها آنهارا شکست‌دادند ولی‌اکنون مجددافریقای جنوبی برضدانگلیس‌قیام‌کرده وموفق‌شده است. مترجم

راچنین دیدند، سران سپاه اسلام بمشورت و مکاتبه مشغول شدند، عمروعاص که سردار خردمندی بودچنین اظهار کرد:

«دراین موقع ما باید همه دریك محل متمرکز شویم چه اگر همه جمع شدیم بواسطه کمی عده مغلوب نمیشویم، ولی هر گاه جدا بجنگیم دشمن که شماره‌اش افزون است بردسته‌های کوچك ما پیروزمیگردد».

سپس به ابوبکر نامه‌ای نوشته مشورت کردند اتفاقاً ابوبکرهم مانند عمروعاص نظرداد.

ازآن روسپاهیان که در حدودشام و عـراق پراکنده بودند در محل موسوم به یرموك جمع شدند.

ابن اثیرمیگوید: رومیان ۲۴۰ هزارو مسلمانان پنجاه هزارمیشدند. خالدبن ولید، فرمانده کل قوای اسلام خطبه خواندوآنان رابه‌ثبات وفداکاری تشویق کردولشکریان رابچند دسته‌تقسیم کرده وبرای‌هر قسمت فرماندهی معین نمـود واز قـرار معلوم، این رویهٔ اخیر راخالدبن ولید ازجنگجویان رومی‌آموخته بود، چه‌که تاآن هنگام عـربها از تقسیم‌بندی سپاهیان‌خبر نداشتند.

خالد دانسته‌بودکه مسلمانان ازکمی‌عدهٔ خود وفزونی‌شمارهٔ دشمن بیمناك‌میباشندوحتی اززبان آنان‌این‌را میشنیدلذا سپاهیان‌را دلداری‌داده گفت: هرلشکری که پیروز گـرددطبعاً شماره‌اش افزون میگردد وبرعکس، سپاهیانی که شکست‌بخورند ناچیزخواهند شد. سرداران اسلام دروسط‌کارزار، خبرمرگ‌ابوبکر راشنیدندولی آن را فاش‌نکرده باخردمندی‌و دلیری بیسابقه جنگیدند حتی زنهای مسلمان باچوب بمیدان آمدند و بامردان رومی جنگ‌کردند ودرنتیجه‌سپاه‌بزرگ روم رادرهم شکستند وهمین پیروزی‌یرموك سبب شدکه رومیان ازمیدان گریختند وسراسر شامات بتصرف مسلمین درآمد. همانطورکه جنگ قادسیه‌کار ایرانیان را ساخت و دراثر بردباری و دلیری عربها شاهنشاهی ایران درهم شکست.

۸ـ نفاق واختلاف‌داخلی مردم‌ایران و روم. اوضاع اجتماعی‌روم‌وایران در موقع‌حمله اعراب به‌منتهی‌درجهٔ‌فساد وانحطاط‌رسیده بودو گذشته‌ازکشمکش‌های مذهبی‌وسیاسی که‌میان‌خود ایرانیان‌ورومیان شدت‌داشت، مردم‌ممالك‌مستعمره‌نیز از جورو تعدی مأمورین استعماری‌بستوه آمده بودندوطبعاً هرملتی‌که برضدایران‌وروم‌قیام‌میکردمورد‌تمایل‌ملل‌مستعمره درمی‌آمد. مثلاقبطی‌های مصریعنی اهالی‌بومی‌آن‌کشور ازمدتی‌پیش‌تحت استیلای‌ایـرانیان و رومیان‌در آمده‌بودند وباسارت‌وانتقال ازیك نوع استعماربنوع دیگرخو گرفته‌بودند وبرای رهائی ازجورو ظلم‌واستعمار بهروسیله‌ای متوسل‌میشدند. همین‌قسم مردم‌شام که‌مخلوطی‌ازنژاد آرامی وسریانی‌و‌نبطی ویهودبودند وماننده‌مسایگان مصری‌خویش، امیدی‌باستقلال نداشتندو میان‌حکومتهای رومی‌یاعربی ازحیث‌ماهیت‌فرقی نمیدانستند وآنچه‌راکه میخواستند رهائی‌از ستم‌وتعدی حکمرانان‌خویش بودوشایددر این میان‌عربهارا بردیگران ترجیح میدادند، چون

خون وزبانشان بآن‌ملت نزدیکتر بود .

بعلاوه این‌طبیعی انسان است که ازآیندهٔ‌مجهول بیش‌ازوضع معلوم‌امید دارد و از دور‌نمای ندیده‌بیش‌از منظرهٔ‌نزدیك دل‌خوش میدارد بخصوص که‌میان‌حال‌و آینده مانندروم‌وعرب تفاوت محسوسی هم‌احساس بکند. در آن ایام‌حکومت‌وجامعهٔ رومی‌بی‌اندازه فاسدشده بود، بر عکس‌جامعهٔ عرب که بواسطهٔ‌پیدایش اسلام،روبه ترقی‌وتعالی میرفت، رومیهاستمگری وتعدی پیشه داشتند، وعربها دادگستری وبرابری ترویج‌میکردند. اختلافات‌مذهبی شدید، که‌میان رومیان ومصریان وشامیان‌وجود داشت، بیشتر مزید‌بر علت شده‌بود بقسمی که‌مردمان مستعمرهٔ روم، برای‌اطاعت‌ازهر دولتی‌غیر ازدولت روم کوشش‌داشتند.

۹- یهود . رومیها اگردرهر چیز اختلاف‌نظر داشتند دریك‌موضوع باهم‌متحدبودند وآن‌آزار یهودیان بود واین‌آزارو شکنجه باندازه‌ای یهودیان رابجان آورده‌بود که‌باوجود علاقهٔ‌شدید بپول وثروت حاضرمیشدند همه‌نوع کمك‌مالی‌به‌مسلمانان بکنند وبدست‌آنان از رومیان انتقام بکشندوعلاوه برکمك‌مالی‌هر کمکی که ممکن‌باشد برای کوبیدن رومیان انجام دهند. مثلاسپاهیان اسلام، هفت‌سال تمام،شهر قیساریه رامحاصره کردند واز‌تصرف‌آن عاجز ماندند. زیرا‌هرشب، صدهزار سپاهی، برج‌وباروی آن‌شهررا نگاهداری‌میکرد. معاویه‌سردار سپاهیان اسلام ازیهودیان کمك خواست‌ویکی ازیهودیان بنام‌یوسف ازراه آب مسلمانهـا را بداخل شهرهدایت کرد ودرازای این‌راهنمائی‌برای خودوکسان‌خوددامان گرفت ودرواقع‌فتح قیساریه پس‌از هفت‌سال محاصره، بکمك آن‌مردیهودی صورت گرفت .

وهمین‌قسم‌ابوعبیده، سردار دیگراسلام‌بااهالی‌سامره که همگی‌یهودی‌بودند، پیمان‌دوستی منعقدکرد وآنان‌رااز پرداخت‌جزیه‌معاف‌داشت‌مشروط‌براینکه راهنماوکمك‌مسلمانان باشند و برای آنان‌خبربیاورند .

خلاصه‌اینکه درنتیجهٔ‌بیدادگری رومیان‌نسبت‌به‌یهود،قوم‌یهودبرای کینه‌جوئی‌ازرومیان بمسلمانان‌کمك‌مؤثر میکردند.

۱۰- دادگستری وپرهیزکاری و خوشرفتاری مسلمانان . چه‌کسی میتواند منکر تأثیر این‌صفات پسندیده‌بـاشد وچه‌کسی میتواند منکرشودکه بزرگان اسلام درآغاز کاردارای این‌صفات نبودند. رعایای ایران‌وروم که‌تحت استیلای‌مسلمانان درمیـآمدنـد، از دوزخ جوروظلم‌به‌بهشت عدل‌وانصاف‌انتقال می‌یافتندوهرگاه که سپاهیان اسلام‌برای کشور‌گشائی ازپایتخت خود(مدینه) بیرون میآمدند، توشهٔ راهشان پند واندرز بزرگان دربارهٔ خوشرفتاری بازیردستان بود واینك برای‌نمونه بخشی‌ازپیام ابوبکررامینگاریم کـه هنگام بیرون آمدن اسامه ازمدینه برای گرفتن شامات بوی گفته‌بود:

«ای‌اسامه تووسپاهیانت نبایدمردم‌را فریب‌بدهید. نبایدنادرستی‌کنید، نباید بیدادگر وستمگرباشید، کشته‌ها را گوش‌وبینی‌نبرید. پیرمردان‌وزنان‌وکودکان رانکشید، درخت‌خرما

را ریشه کن نکنید، نسوزانید، درخت باردار را نکنید، گاو و گوسفند و شتر را جز برای خدا سر نبرید، درمیان راه بمردمانی برمیخورید، که از این جهان دست کشیده، گوشه گرفته‌اند و به پرستش خدا، روز میگذرانند؛ زنهار زنهار آنها را میازارید و بگذارید بگوشه نشینی خود باشند».

برابری درمقابل اجرای احکام، ازاصول مسلم صدر اسلام بود که باهر کس، از هر طبقه بطور مساوات رفتار میشد. از آن جمله: داستان جبلة بن ایهم پادشاه غسان است، که بهترین برهان دربارهٔ مساوات اسلام میباشد. این پادشاه درزمان عمر مسلمان شد و با خدم وحشم خویش بمدینه آمد، اهل مدینه برای تماشای موکب جبله، ازشهر بیرون آمدند، جبله تاج مرصعی برسر داشت و سوارانی گرد وی بودند که گردن اسب‌هایشان، طوق زرین بود ودم آنهارا بهم بافته گره زده بودند.

جبله بااین جاه وجلال برای ادای حج بمکه رفت ودر مواقع طواف، مردی ازقبیلهٔ فرازی ردای اورا لگد کرد. پادشاه ازاین رفتار رنجیده چنان به بینی فرازی مشت کوبید، که بینی اودر هم شکست. مرد فرازی نزد عمر شکوه آورد، عمر پادشاه را احضار کرد و بدون اینکه حشمت و جلال اورا درنظر بگیرد، ازوی بازخواست نمود. جبله گفت، آری چون عمداً ردای مرا لگد کرد بینی‌اش را خرد کردم واگر جائی جز کعبه بود اورا میکشتم. عمر سری تکان داده گفت:

«بسیار خوب خودت اقرار داری که بینی‌اش را شکستی. اکنون دو راه هست یا او را راضی میکنی و یا دستور میدهم بیاید و بینی‌ات را بشکند.»

جبله از این گفتار عمر پریشان گشته گفت: ای امیر مؤمنان چگونه چنین میشود. من پادشاه هستم واو مردی بازاری است. عمر پاسخ داد: که تو واو در اسلام برابر هستید و اگر امتیازی میان تو واو باشد امتیاز پرهیزکاری وسلامت نفس است.

جبله که میدانست سخن عمر تغییر نمی‌پذیرد ومساوات اسلام قابل تخلف نیست، ازمدینه بقسطنطنیه گریخت وبممالك اسلامی برنگشت.

همین قسم هنگامی که پسر عمروعاص والی مصر مردی قبطی (از بومیان مصر) راکتك زد و مردك نزد عمر آمده، دادخواست، عمر دستور داد: عمروعاص و پسرش را حاضر کردند و همینکه قضیه ثابت شد، عمر تازیانه را بدست مرد کتك خورده داد و گفت: انتقام بگیر. مرد خواست عمروعاص را بزند ولی عمروعاص باو یادآور شد که پسرش اورا زده و خودش بی‌تقصیر است.

گفتار عمر دراین مورد خطاب بعمروعاص دلیل محکمی در رعایت آزادی و برابری میان مسلمانان میباشد. عمر رو بعمروعاص کرده وپس از ملامت گفت:

«ای عمروعاص از چه‌وقت مردم را بندهٔ خودتان قرار داده‌اید؟ مگر نمیدانید اینها آزاد بدنیا آمده‌اند» شکی نیست که این دادگستری وپرهیزکاری، عامل مؤثری در تسریع فتوحات اسلامی بوده است. چه که مردم شام وعراق، بیش از هرچیز از بیداد و جور عمال

رومی‌وایرانی رنج میبردند وهمینکه عدالت ومساوات اسلام‌را دیدند بکمك‌مسلمانان‌شتافتند.

۱۱ـ مردم‌را بحال خودمیگذاشتند. عربها همینکه کشوری‌را میگشودند،متعرض دین و معاملات و عادات و رسوم آنها نمیشدند و آنها را بحال خـود میگذاشتند و همینکه عمروعاص مصر را گشود کار قبطی ها را بخود آنان واگذارد . بقسمی کـه قضاة قبطی ، میان قبطی‌ها مانند گذشته حکومت میکردند، رفتار عربها در بیشتر ممالکی که گشودند بهمین طرز بوده است .

در واقع سپاهیان اسلام، کشوری را که فتح میکردند فقط آنجا را تحت‌نظر گرفته وبرای حفظ وحمایت مردم آنجا مالیاتی بنام «جزیه» میگرفتند و کاری بکارهای داخلی‌آن مردم نداشتند، اتفاقاً رومی‌ها وایرانی‌ها بپرداخت این‌نوع مالیات عادت داشتند باین‌معنی که‌عربهای‌غسان مقیم‌شام از رومیان وعربهای عراق از ایرانیان اعانه میگرفتند تا آنها را برضد یکدیگر، کمك‌کنند وهم اکنون‌نیز دولتهای‌بزرگ این نوع اعانه‌ها یا مالیاتها بقبایل وطوایف مجاورمیپردازند، چنانکه دولت عثمانی‌نیز بنام (خوه) اعاناتی‌بطوایف‌مجاورمیدهد.

عربها علاوه‌بر دریافت جزیه بموجب نص‌قرآن‌مجید، اطاعت و تسلیم محض‌ازآنها میخواستند ، زیرا قرآن میفرماید :

حتی‌یودوالجزیه عن‌یدوهم صاغرون [1] ـ تااینکه بدست خود جزیه بپردازند وفرمانبردار شما باشند .

ودر مقابل این توهین، اعراب متعهد میشدند که جان‌ومال اهل جزیه را حفظ‌کنند و وآنها را در امور دینی و اجتماعی خویش آزاد بگذارند و منظور از این تشویق آن بود که مردم بامیل ورغبت وبدون واهمه از زیر سلطهٔ روم وایران‌بیرون بیایند.

این‌موضوع، ازاظهارات عبادة‌بن‌صامت‌آشکاراست. وی هنگامی که مقوقس فرمانروای مصر وسایر قبطی‌ها را باسلام میخواند، بآنان چنین میگفت: اگر نمیخواهید مسلمان شوید میتوانید بما «جزیه» بدهیدو فرمانبردار ما باشیدوتا ماباشیم و شما باشید همه ساله رفتاری باشما خواهیم‌کرد که هم ما وهم‌شما خشنود بمانیم. ما باشما هم‌پیمان میشویم ، جان ودارائی وزمین وخانهٔ شما را نگاهبان میشویم ، هرکس با شما کارزار و ستیزه کند باآنان کارزار و ستیزه‌جوئی‌میکنیم...

نامهٔ خالدبن ولیدبابن نسطونا درعراق‌نیز دارای همین مطالب بوده است وپیمانهای بسیاری میان مسلمانان و اهل ذمه بسته شده که همگی‌ازهمین روش حکایت دارد.

مثلا هنگامی که مسلمانان برای کارزاریرموك گرد آمدند آنچه جزیه از مردم حمص (شام) گرفته بودند به‌آنان باز پس داده گفتند : آنچه داده‌اید بستانید و مارا ازهم‌پیمانی

---

۱ ـ متن آیهٔ‌مبارکه چنین‌است «حتی‌یعطواالجزیة‌عن‌یدوهم‌صاغرون» سورهٔ‌توبه‌آیهٔ‌سی‌اموظاهراً مؤلف‌در نقل‌آن اشتباه‌کرده‌است. مترجم

خود آزاد سازید .

مردم حمص در پاسخ گفتند :

«هرگز ازشما جدا نمیشویم ، دادگستری و پرهیزکاری فرمانـروایان شما بهتر از بیداد رومیان است. ما با شما میمانیم و بهمراهی فرماندار شما باارتش هرقل میجنگیم...»

مسلمانان درپاره‌ای جاها پناهندگان خود را از پـرداخت جزیه معاف میداشتند و از آنان میخواستند که در برابر این بخشودگی بآنان در کارزار یاری کنند وبیشتر این‌رفتار باعربهای مسیحی اجراء میشد، گرچه بامردم غیرعرب مانند جراجمه نیز این نوع رفتار میشد. چنانکه شرح آن گفته شد .

بااینوصف، حکومت اسلامی برای مـردم بارسنگینی نبود بلکه در بیشتر موارد مردم حکومت اسلامی را برحکومت های دیگر ترجیح میدادند وجزیه‌ای که مسلمانان میگرفتند خیلی‌کمتر از مالیاتهای سنگینی‌بود که رومیان و ایرانیان از مردم دریافت میداشتند .

خلاصهٔ کـلام آنکه : دین و ایمان و اطمینان به پیـروزی موجب پیشرفت و دلیری اعراب در جنگ‌ها و فتوحات بود، بعلاوه عربها اسب سواری و تیراندازی نیك میدانستند، نیرومند و چابك بودند ، زندگی سادهٔ بیابان گردی آنها را بانشاط میساخت . درجنگ وگریز مهارت داشتند .

سران لشکری وکشوری آنها خردمند، دلاور وبا اراده بودند . بامردم باعدالت و مساوات رفتار میکردند. پرهیزکاری را برتر از هرچیزمیدانستند. و بعلاوه، اوضاع‌داخلی واجتماعی روم وایران فاسد ودرهم وبرهم‌بود .

این‌موجبات سبب شدکه درمدتی‌کمتر ازبیست سال، در زمـان عمر، شام و فلسطین و مصر و عراق و ایران را گشودند و در زمان عثمان وپس‌ازآن فتوحات خودرا ادامه دادند.

بازگشت به خلفای راشدین

فتنه و آشوب

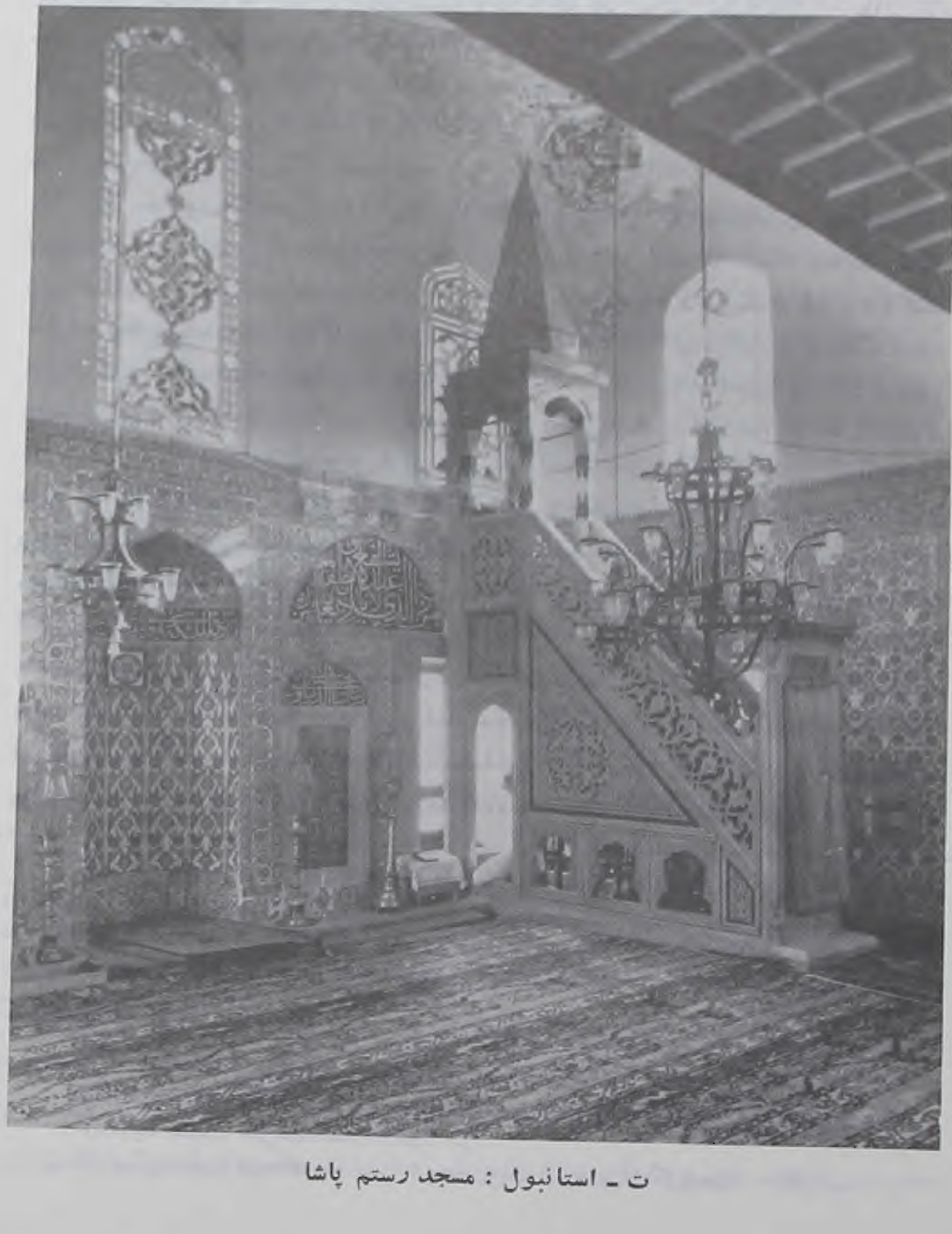
در زمان خلافت عثمان، آشوبی برپا شد که در سال ۳۵ هجری منتهی بقتل عثمان گردید و مجرای تاریخ اسلام تغییر کرد. مختصر تفصیل آنکه درسال ۲۳ هجرت ابولؤلؤ عمر را کارد زد و همینکه عمر مرگ خودرا نزدیك دید، چند نفر از یاران پیغمبر(ص) (علی-عثمان - طلحه - زبیر وغیره) را خواسته گفت بروید در خانهٔ عایشه زوجهٔ پیغمبر(ص) بنشینید ومشورت کنید ویکی را ازمیان خودتان پس از من بخلافت برگزینید. عمر درگذشت و عثمان که مسن‌ترین آن اشخاص بود به‌خلافت رسید.

بنی‌امیه، چنانکه میدانیم از حیث نیرو و شماره برترین تیره‌های قریش بشمارمی‌آمدند ولی بیشترشان پس‌ازفتح مکه مسلمان شدند و ابوسفیان (پیشوای) آنان همانموقع اسلام‌آورد و از آنرو در هیچ‌یك از غزوه‌ها (جنگهائی که باحضور پیغمبر(ص) می‌شد) که اساس‌اسلام برآن استوار شد همکاری نداشتند. همینکه ابوبکر خلیفه شد منصبی بآنها نداد و شاید برای آن‌بود که باین مردم تازه مسلمان اطمینان نداشت. بنی‌امیه از ابوبکر میخواستند که شغل‌و مقامی بآنان واگذارد، ابوبکر بآنان پاسخ میداد بروید ودر میدان کارزار برادران خودرا یاری کنید وآنهـا را بـرای جنگ بامرتـدان روانه‌کرد وعمر هم آنها را بجنگ رومیان فرستاد [1] بنی‌امیه از این‌جریان خشنودنبودند، زیرا خودشان را از حیث جاه‌ومقام‌وشمارش برتر ازبنی‌هاشم میدانستند و چنانکه گفته شد سرداری‌جنگ در زمان‌جاهلیت باآنان بودوپس ازمرگ ابوطالب نفوذ بنی‌امیه درقریش افزایش یافت.

خلاصه‌اینکه میان امویان و هاشمیان، رقابت سختی‌بودکه از دوران جاهلیت‌سرچشمه میگرفت، همینکه عثمان‌خلیفه شد امویان نیرویافتند وعثمان بااینکه مردنیکی‌بود تحت‌تأثیر کسان‌خود میرفت وآنان را بردیگران برتری میداد و فرمانروائی ممالك‌اسلامی‌و منصب‌های عالی دولتی را بآنها واگذار میکرد. این‌پیش‌آمد بریاران‌پیغمبر(ص) گران می‌آمدو

۱ـ مؤلف میگوید عمر و ابوبکر بـه بنی‌امیه مقام و شغل‌ندادنـد وآنها را بجنگ رومیان فرستادند درصورتیکه یزید بن‌ابی‌سفیان ومعاویةبن ابی‌سفیان (برادریزید بن‌ابی‌سفیان) ازطرف‌ابوبکر وعمروالی شام شدند و چه‌بسا که اگر آنها را والی‌شام نمیکردند معاویـه بخیال خـلافت برنمی‌آمد وخلافت دموکراتیك اسلامی بحکومت دیکتاتوری بنی‌امیه تبدیل نمیشد. مترجم

علاوه‌براین جریانات اتفاقات دیگری هم رخ داد که‌شرح آن مفصل است وخلاصه‌اینکه: مردم از اطراف (اهل‌مصر واهل‌کوفه و اهل بصره) بمدینه آمدند واز عثمان خواستند که کنار برود، عثمان نپذیرفت ودورشیان عثمان را درموقعی که قرآن میخواند اورا کشتند و جامه‌اش



ت - استانبول : مسجد رستم پاشا

بخونش آغشته شد. گرچه این اقدام موجب هتك حرمت مقام خلافت است ولی درعین‌حال ثابت میکندکه عربها مردمان آزادی‌خواه، بلند همت و دارای‌شخصیت میباشند.

بهرحال، پس‌از قتل‌عثمان دربارهٔ جانشین او اختلاف پدید آمد. مصریان‌علی، مردم بصره‌طلحه ومردم‌کوفه زبیر را میخواستند، و در واقع این سه‌نفر بیش‌ازدیگران طالب‌مقام خلافت بودند ودرهرصورت بیشتر مسلمانان شام از بنی‌امیه بودند وخلافت را برای‌عثمان و یایکی دیگر از بنی‌امیه تقاضا داشتند واما مردم مدینه که از زمان هجرت طرفدار خاندان رسالت بودند از علی‌بن‌ابیطالب طرفداری میکردند. قبیلهٔ ربیعه ومردم یمن وغیره نیز در هواخواهی علی(ع) بامردم مدینه پیوستند.

گرچه هواداران‌علی(ع) بیش‌از دیگران‌بودند ولی از طوایف وقبایل مختلف‌تشکیل می‌یافتند وبیشترشان هم از اهل‌مدینه بودند وچنانکه میدانیم میان مردم مکه ومدینه رقابت وکینه‌توزی دیرین بودچه‌که پس ازهجرت، مردم مدینه به‌پیغمبر(ص) یاری کردند وباکمك آنان مکه فتح‌شد ومدینه، مرکزوپایتخت اسلام گردید و بازرگانی و نفوذ و قدرت درمدینه استوارگشت و شهر مکه ازهرحیث عقب افتاد و همینکه اهل مدینه باعلی(ع) بیعت‌کردند، طلحه وزبیر نیز خواه‌ناخواه بیعت‌کردند، اما بزودی ازمدینه بمکه رفته، از اهل‌مکه‌یاری جستند ومردم مکه برای‌کینه‌جوئی ازمردم مدینه طلحه و زبیر راکمك‌کردند. طلحه وزبیر سپس بعراق شتافتند تااز عراقیان‌کمك بگیرند، علی(ع) سپاهیانی گردآورده، بدنبال آنان رفت ودرنزدیکی‌بصره‌جنگ مشهور به‌جمل‌واقع‌شده‌طلحه‌وزبیر کشته‌شدندوخلافت برای‌علی(ع) هموارگشت [1]. علی(ع) پایتخت را از مدینه بکوفه انتقال داد و این‌کار، بزیان علی (ع) تمام شد چون از دوستان صمیمی خود (مردم مدینه) باز ماند وبعراقیان(بی‌وفا) اعتمادکرد.

پس‌از این‌وقایع علی(ع) گمان‌کرد، مدعیان خودرااز میان برده وکاررو براه است، غافل ازاینکه مردجاه‌طلب نیرومندی‌یعنی معاویه درشام‌نشسته وبرای خود خلافت میخواست[2] این‌رامیدانیم که ابوسفیان وپسرش تاازشکست قطعی کفارقریش نومید نشدند اسلام‌نیاوردند معاویه‌هم برای دنیا وجاه‌وجلال دنبال‌خلافت افتاده بودوعدهٔ زیادی ازمردم‌نیرومند دنیاطلب

۱- این‌جنگ رااز آنروجنگ جمل (شتر) میگویندکه عایشه زوجهٔ‌پیغمبر (ص) برای دشمنی‌با حضرت امیر همراه خواهرزادهٔ خودزبیر ازمدینه‌بعراق آمدودرمیدان کارزار میان هودجی نشسته‌هودج‌را برپشت‌شتر گزارد ومیان هودج به‌تیراندازی و جنگجوئی مشغول شد و همینکه علی علیه‌السلام پیروزگشت باحترام مقام حضرت رسول عایشه را با احترام فراوان از میدان جنگ بخانه‌اش مدینه برگردانید.

۲- جرجی‌زیدان دریکی دوموردبرخلاف انصاف‌بمولای‌متقیان نسبت‌اشتباه داده‌غافل‌ازاینکه حضرت‌مولی، حق‌وعدالت‌را برسیاست ترجیح‌میداد چنانکه‌خودآن‌بزرگوار فرموده‌است:
لولاالتقی لکنت ادهی‌العرب(اگر پرهیزگاری درمیان‌نبود، ازتمام مردم‌باهوش‌تربودم.)
آری باید حقیقت علی‌علیه‌السلام رادرك کرد.
توبتاریکی علی‌را دیده‌ای — زین‌سبب غیری براوبگزیده‌ای. مترجم

(طایفهٔ بنی‌امیه) درشام ازمعاویه حمایت میکردند تاخلافت‌را درخاندان بنی‌امیه‌مستقرسازند. بعلاوه برنفوذ وقدرت بنی‌هاشم که صاحب مقام نبوت بودند، حسد میبردند . همینکه پیغمبر اسلام با بنی‌هاشم بمدینه‌آمد مکه بدست بنی‌امیه افتاد وباتمام قوا درجنگ بدروسایرجنگ‌ها به‌پیشوائی ابوسفیان برضد بنی‌هاشم(خاندان نبوت) جنگیدند. درزمان ابوبکربنی‌امیه‌مأمور میدان کارزارشدند ویزیدبن ابی‌سفیان بفرمانروائی‌شام منصوب‌شدوپس‌ازمرگ‌یزید، برادرش معاویه جای‌اوراگرفت وعمروعثمان او را برآن منصب‌مستقرداشتند وبدین‌ترتیب ریاست و خلافت بخاندان بنی‌امیه(عثمان‌ومعاویه ازبنی‌امیه) منتقل گشت ومانند روزهای پیش‌از اسلام سرپرست قریش بنی‌امیه شدوبنی‌هاشم بامرنبوت وآخرت‌پرداخته، ازدنیاکناررفتند.

پس‌ازکشته شدن عثمان، معاویه بهانهٔ‌مناسبی برای خلیفه شدن بدست‌آورد و پیراهن خون‌آلودعثمان رادرجامع دمشق برده، مردم‌را بخونخواهی عثمان دعوت کردوعلی(ع)را بقتل عثمان متهم‌ساخت ودرضمن متوجه جنگ‌علی(ع) باطلحه وزبیرشدوامیدداشت که‌مخالفت آن دوکارعلی(ع) رایکسره میسازدولی همینکه علی‌درآن جنگ پیروزگشت، معاویه‌مجدددر صددخونخواهی‌عثمان برآمدودسته‌ای ازرجال کاردان دنیا طلب رادورخود جمع‌کردکه از آن جمله عمروعاص بود. این‌مرد زرنگ هشیار درزمان عمر، برکشور مصر حکومت میکرد اما عثمان اورا معزول‌نموده بود،معاویه‌اورا نزدخود خواسته وعدهٔ حکومت مصربوی داد و با پشتیبانی بنی‌امیه وکاردانی عمروعاص بجنگ علی(ع) آمدودرسال۳۷هجری‌میان علی(ع) ومعاویه، جنگ مشهور به‌صفین (میان شام‌وعراق) واقع شدوسپاهیان علی(ع) ازهرجهت پیش میرفتند. عمروعاص که‌این رادید فوری بسپاهیان معاویه فرمان‌دادقرآنهارا برسرنیزه‌کرده فریاد بزنند که‌ماوشما اهل‌قرآن هستیم، برروی‌قرآن شمشیرنکشید، وبا قرآن درمیان ما حکومت‌کنید. سپاهیان علی(ع) که‌قرآنهارا سرنیزه دیدند دست ازشمشیر بازداشتند واز پیشوای خودخواستند، که دست ازجنگ‌بردارد. علی(ع) ناچارخواهش‌آنان‌را پذیرفت وکار به‌حکم‌کشید. معاویه عمروعاص‌را حکم‌قرارداد ویاران‌علی (ع) ابوموسی اشعری راانتخاب کردندکه‌اولی (عمروعاص) سرتاپامکرو خدعه وزیرکی‌بودودومی (ابوموسی) ازهوش‌عادی هم بهره‌ای‌نداشت. این دوحکم به‌مشاوره پرداختند وقرارشد که در روز معینی‌نظر خود را بطرفین بگویندوآنچه آنان گفتندعلی(ع) ومعاویه بپذیرند. عمروعاص به‌ابوموسی فهماندکه علی(ع) ومعاویه هیچ‌کدام شایستهٔ‌امر خلافت نیستندوچه‌بهترکه هردورا خلع‌کنیم‌ومسلمانان را بحال خودگذاریم، تا هرکس‌را بخواهند بخلافت برگزینند، ابوموسی‌این‌نظررا‌پذیرفت ودرروز معین سپاهیان طرفین برای شنیدن‌گفتهٔ آنان گردآمدند. عمروعاص به‌ابوموسی‌که از وی مسن‌تر بود پیشنهادکرد اول سخن بگوید ابوموسی‌هم فریب او راخورده گفت :

ای‌مردم من‌وعمروعاص مدتی درکار شما مطالعه‌کردیم وشایسته چنان دیدیم‌که برای رفع این اختلاف علی(ع) ومعاویه را خلع کنیم وکاررا بدست خود شما بدهیم تا هرکس

را بخواهید بخلافت انتخاب کنید، اکنون من علی (ع) را خلع کردم، هر کس‌را میخواهید



ت ـ قونیه : داخل مقبرهٔ مولانا

بجای او بر گزینید».

پس ازابوموسی عمروعاص آمده گفت:

«البته شنیدید که اوچه گفت. اوعلی(ع)راخلع کرد. من‌هم‌علی(ع) راخلع‌میکنم‌ومعاویه را بخلافت برقرار میدارم، معاویه ازهرکس بعثمان نزدیکتر است، باید خونخواهی اورا بکند وجانشین اوباشد».

گرچه‌هرکس میدانست حیله‌ای بکاررفته است امابرای علی(ع) بدپیش‌آمدزیرایاران اونیز دودسته شدند، دسته‌ای اورا ملامت میکردند که‌چرا به‌حکمیت راضی‌شده است. این دسته‌راخوارج میگویند، زیرااز زیرفرمان علی(ع) خارج شدندودرهرحال علی(ع) گرفتار دودشمن شدیکی معاویه ودیگری خوارج واین دومی‌ها خطرناکتر بودندچه که یکی‌از همین خوارج درسال ۴۰هجری درمسجد کوفه‌علی(ع) راشهید کرد[۱].

پس‌ازقتل علی(ع)مردم باپسرش حسن (ع) بیعت‌کردند امامعاویه دست برنمیداشت‌و خلافت‌را حق خودمیدانست‌وامام‌حسن(ع) که ازنیرومندی‌معاویه اطلاع‌داشت، برای‌جلوگیری ازخونریزی بامعاویه صلح‌کرد وخلافت‌را باووا گذارد وبدین ترتیب معاویه دردمشق ازمردم بیعت گرفت وپایتخت ازکوفه بدمشق‌رفت ودوران خلفای‌راشدین پایان‌یافت.

دورهٔ خلفای راشدین

بطوریکه مشاهده‌شد، حکومت خلفای راشدین بر بنیاد پرهیزکاری استوارگشت وبا دادگستری بلندشد. خلفا بازندگانی ساده آمدندو رفتند. خلافت دردورهٔ آنان بیشتر بمقامات روحانی‌شبیه بودوکروفر دولتی وسلطنتی نداشت، خلیفه لباس‌کرباس می‌پوشید، نعلین پوست درخت خرما درپاداشت‌وبندشمشیرش‌ازپوست درخت‌خرمابود. ومثل‌مردم‌عادی‌در کوچه‌وبازار میگشت‌وباپست‌ترین‌مردم‌هم‌سخن‌میشد وسخت‌ترین‌حرف‌اورا می‌شنید. حکومت خلفاء از روی پرهیزکاری و دادگستری وسرمشق نیك بود، چه‌که‌آنها خوشرفتاری بامردم‌را ازاصول‌مسلم دین میدانستند.

خوراك خلفاء باخوراك فقیرترین مردم یکسان بودوالبته ازناداری وناتوانی آنطور گذران نمیکردند بلکه برای دلجوئی وبرابری بامردم فقیر بخود سختی میدادند وگرنه درآمد علی‌بن‌ابیطالب (ع) از عایدات املاك شخصی بالنسبه زیاد بود و تمام آن‌را بمصرف فقراء میرسانید[۲].

۱ـ جرجی‌زیدان عمداً یاسهواً جنگ‌خوارج نهروان را ذکر نکرده‌است. مختصراین‌تفصیل آنکه پس‌ازپایان حکمیت جمعی‌از اصحاب حضرت امیرخروج‌کردند وبرمولای خودچیره‌گشتندوهر قدرشاه مردان آنان‌را نصیحت فرمودنتیجه نبخشید ناچاردرمحلی موسوم‌به نهروان‌درنزدیکی‌کوفه‌میان یاران حضرت‌وخوارج نهروان جنگ درگرفت‌و آن منافقان مغلوب شدند. جنگ نهروان سومین و آخرین‌جنگی است که‌در زمان خلافت حضرت امیر روی‌داد. مترجم

۲ـ ای‌کاش جرجی زیدان‌سند روایت‌خودرا ذکرمیکردکه ازکجانقل‌شده وچه‌کسی‌گفته‌است‌که←

خلفای راشدین بملك ومال اعتنا نداشتند همین قسم سایر اصحاب پیغمبر(ص) درزمان خلفای راشدین باتقوی وزهد زندگی‌میکردند وشاید این برای آن بود که‌همزمان باپیغمبر(ص) میزیستند وهرقدر که‌از زمان‌سعادت دورمیشدند، بدنیانزدیکترمی گشتندو آن ملاحظه‌ای که‌از مقام‌نبوت داشتند روبکاستن‌میرفت‌وازقرارمعلوم دراواخردورهٔ خلفای راشدین کم کم‌دنیاخواهی یاران پیغمبر (ص) پدیدار گشت چنانکه‌مسعودی‌مورخ مشهور چنین مینویسد:

«درزمان عثمان یاران‌پیغمبر(ص) ملك‌ومال جمع کردند وروزی که عثمان کشته‌شدیك میلیون درهم‌وصدوپنجاه هزاردینارپیش خزانه‌دارخود ذخیره‌داشت ودرحنین ووادی‌القری املاکی‌بهم‌زده بود که‌صدهزار دینار می‌ارزید وشترو گاوو گوسفند زیادی متعلق بوی بود. همین‌قسم زبیر که‌پس‌ازمرگ هزاراسب وهزار کنیز، باقی گذارد وبهای یکی ازمتروکات او پنجاه‌هزاردینار میشدوعایدی طلحه درعراق بروزی هزاردینار میرسید ودرناحیهٔ سراة بیش از آن‌دریافت‌میکرد.

دراصطبل عبدالرحمن بن‌عوف، هزاراسب وهزار شتر وده‌هزار گوسفند یافت میشد و چهاریك دارائی‌اوپس‌از مرگش‌هشتاد وچهارهزار دینارشد. زیدبن‌ثابت بقدری طلاونقره از خودباقی گذارد که پس‌ازمرگش آنرا باتبرخردمیکردند، بعلاوه صدهزار دینار بهای املاك ومزرعه‌های اومیشد. زبیردرمصروبصره وکوفه واسکندریه خانه‌ها بناکرده بود. طلحه‌نیزدر کوفه خانه‌ای‌ساخت‌وخانهٔ مدینه‌اش‌را باگچ‌وآجر وچوب گران‌بها بالابرد. سعدوقاص‌درعقیق خانه‌ای‌بناکرد که فضای‌وسیعی داشت، سقفش‌بلندودارای ایوانها بود. خانهٔ‌مقداد، درمدینه از بیرون‌وتو باگچ‌اندود شده‌بود. یعلی‌بن‌منبه پنجاه‌دینار نقدومقداری املاك‌باقی گذارد که بهای‌آن سیصدهزار درهم‌میشد».

خلاصه اینکه‌مدت حکومت‌خلفای راشدین‌روی هم‌سی‌سال طول کشیده و دردورهٔ آنان فتوحات اسلامی ازمغرب تاافریقا وازمشرق تاانتهای خراسان ادامه یافت وازرود جیحون گذشته بسمرقندرسید.

دولت امویان

درفصل‌پیش گفتیم که چگونه خلافت ازخلفای‌راشدین به‌امویان‌انتقال یافت‌ونخستین خلیفهٔ‌آنان معاویه پسر ابوسفیان است. ازممیزات این خلافت‌آنکه‌برعکس‌دورهٔ‌خلفای‌راشدین اساسش برحکومت دنیوی‌بود ومردباهوش‌وتدبیری‌آنرا اداره‌میکرد. ازطرفی‌مردم‌را میترسانیدوازطرف‌دیگر بذل‌و بخشش مینمود وشایداگر آن‌همه ثروت‌ونعمت درشامات‌نبود نمیتوانست چنان‌بخشش‌هائی بکند ودر هرحال مؤسس دولت‌اموی‌کاری باآخرت‌نداشت وهرچه‌میکرد برای‌دنیابود وهمینکه برخلافت

←مولای‌متقیان وامیرمؤمنان (ع) املاك‌زیادی داشت، چون‌امیرمؤمنان مکرردرمکرر فرمود: ای دنیا بروهمسردیگری بیاب، من‌ترا سه‌طلاقدادم.
آیاچنین سروری‌بدنیاواملاك دنیا اعتناء می‌فرمایدکه‌ملك‌زیادجمع‌کند؟ مترجم

دست‌یافت شروع بانفاق‌کرد وبیش‌از هرکس به‌بنی‌هاشم می‌بخشید تابدان وسیله‌ازخشم آنان بکاهد، چه‌بنی‌هاشم بواسطهٔ‌خلافت ازدست‌رفتهٔ خود خشمگین بودند، معاویه‌این‌را میدانست و اگر کسی ازبنی‌هاشم براووارد میشددراکرام واحترام اومیکوشیدوحاجتش راروا میساخت‌و چه‌بساکه‌بنی‌هاشم درحضور خودمعاویه، راجع بخلافت‌تندی‌میکردند وآنرا حق‌خوددانسته‌بر معاویه‌اعتراض‌میکردند ولی معاویه، چنانکه‌شیوهٔ اوبودبابردباری وبذل‌وبخشش زبان‌آنان‌را کوتاه میساخت.

معاویه، ازدستگاه‌سلطنتی رومیان‌تقلیدکرده، برای‌خود وسایل‌تجمل ونگهبانان مسلح فراهم‌ساخت وبخوشگذرانی مشغول گشت و هـرگاه‌که برای نماز یاکاردیگر بیرون میآمد نگهبانان مسلح همراه او بودند، معاویه برای خودکاخی‌بناکرده وتختی ساخت و دربان در کاخ‌خویش‌قرارداد ودرمسجد مقصوره (غرفهٔ مخصوص) ترتیب‌دادکه موقع‌نماز تنها در آنجا باشد وشایداین‌کار رابرای آن‌کرد که‌مبادا اورا مثل علی(ع) درمسجد ضربت‌بزنند و اتفاقاً برای‌معاویه همان پیش‌آمد روی داده بود ولی اوجان‌دربرد[۱]. دیگراز چیزهائی‌که معاویه از رومیان تقلید کرد پوشیدن خز وحریر بود . معاویه اول خلیفه‌ایست‌که برسم‌ایرانیان ورومیان پست دولتی ومهرداری سلطنتی ترتیب داد. چنانکه‌شرح آن بزودی‌خواهدآمد .

معاویه‌نخستین خلیفهٔ اسلامی است کـه خلافت‌را ارثی ساخت وبرای پسرخود یزید بعنوان ولیعهد بیعت‌گرفت اگرچه‌بعد ازعلی(ع) مردم با امام‌حسن پسراوبیعت‌کردند ولی آن‌بیعت بمیل‌خود مردم بود وعلی(ع) پسرخودرا ولیعهد نساخت ، بلکه معاویه برای اولین مرتبه مقام انتخابی خلافت را انتصابی کرد .

چه شد کـه امویان برخلافت‌دست‌یافتند

این‌موضوع‌نیز شایان توجه‌است‌که چگونه خلافت ازخاندان نبوت بامویان منتقل‌شددرصورتی‌که هم مردم وهم‌معاویه اعتراف‌داشتندکه خاندان‌نبوت برای خلافت شایسته‌ترهستند. البته‌موجبات بسیاری برای این‌اتفاق‌بوده که‌قسمتی‌از آنراقبلا گفته‌ایم‌واینك‌قسمت‌دیگر آن

۱ ـ مختصر تفصیل آنکه پس‌ازقضیهٔ حکمیت (عمروعاص وابوموسی) سه‌تن‌از خوارج یعنی عبدالرحمن‌بن‌ملجم مرادی، برك‌بن‌عبدالله تمیمی وعمروبن‌بکر تمیمی‌هم‌پیمان‌شدندکه دریك‌شب‌معین (شب‌نوزدهم رمضان) به‌ترتیب علـی‌علیه‌السلام ومعـاویه وعمروعاص‌را درکـوفه ودمشق‌ومصر بقتل رسانند واختلاف میان‌مسلمانان‌را بدان‌وسیله برطرف‌سازند. اتفاقاًدرآن‌شب عمروعاص‌مبتلابدل‌درددشده برای‌ادای‌فریضهٔ صبح‌بمسجد نرفت وکسی‌دیگـر رابجای خـود فرستاد وآن‌شخص‌کشته شد . معاویه گرچه بمسجدآمد ولی شمشیر ضارب به‌تیر محراب برخورده ضربتش کاری نشد فقط پشت معاویه‌را مجروح ساخت. می‌گویند پـزشکان بمعاویه گفتند بـرای معالجهٔ زخم‌باید آن‌محل‌را داغ‌کنیم وگرنه داروئی بتومیدهیم‌که آنرابنوشی وزخمت‌بهبودیابد اما درآن‌صورت‌پس‌ازآن عقیم‌خواهی ماند معاویه گفت‌طاقت داغ‌ندارم ونورچشمی یزیدمرا کافی‌است.

درهرحال فقط‌عبدالرحمن‌بن‌ملجم مرادی‌ضربتش کاری‌شد وحضرت امیرعلی‌علیه‌السلام‌بدرجهٔ شهادت‌رسید . مترجم

را می گوئیم از آن جمله اینکه معاویه توانست مشهورترین سیاستمداران ومردان کاردان عرب راتطمیع کرده باخودهمراه‌سازد که از آن جمله عمروعاص میباشد ومعاویه اورا باوعدهٔ حکومت مصر جلب کرده ازفکرش استفاده کرد ودیگر زیادبن‌ابیه مرد بی‌پول ولی باهوش‌وکاردان و زیرك بود که معاویه اورا بدروغی برادرخویش خواند وزیادبن‌ابوسفیان لقب داد . زیادهم‌از جان‌ودل برای استقرارحکومت معاویه کوشش نمود ودرعراق‌وسایر نقاط اقدامات مهمی‌بنفع معاویه انجام‌داد. عبیدالله پسرزیاد همان‌است که وسایل قتل‌حسین‌بن‌علی(ع)را فراهم‌ساخت. آل‌زیاد بواسطهٔ این‌خوش‌خدمتی‌ها مدتی خودرا ازقریش وبنی‌امیه میدانستند تا آنکه درسال ۱۵۹ هجری خلیفه‌مهدی‌نسب آل‌زیاد را ازقریش‌ردکرده به‌عبیدنامی‌ازطایفهٔ ثقیف منتهی‌کرد دیگر ازکسانی‌که بامعاویه همراهی‌کردند و معاویه از کاردانی آنان استفاده کرد یکی‌هم مغیرة‌بن‌شعبه است این‌شخص معاویه را برای‌انتخاب‌یزیدبولایت‌عهد تشویق‌کرد وزیادبن‌ابیه را بدستگاه‌معاویه‌نزدیك‌ساخت .

تاریخ‌نویسان این‌چهارنفررا ازبزرگترین رجال باهوش‌عرب‌میدانندویکی‌ازآن‌تاریخ نویسان دربارهٔ آن‌چهارتن چنین میگوید :

«بردبارتر وصبورتر ازمعاویه وچابك‌تر وسخی‌تر ازعمروعاص ویك‌دل ویك زبان‌تر از زیادکسی راندیده‌ام. درون وبیرون‌این‌مرد اخیر ازهرجهت یکسان‌بود، امامغیره اگر شهرهشت دروازه‌ای باشد وازهیچ‌دروازهٔ آن‌بدون‌فریب‌وفسون‌کسی بیرون آمدن نتواندمغیره ازتمام آن‌هشت دروازه بیرون می‌جهد» .

موجب دیگر پیشرفت معاویه آن‌بودکه علی(ع) از حیله‌بازی‌هـای سیاسی وافسون و فسانه‌های دنیوی برکنار بود ودرجمیع امور راستی و درستی‌پیشه‌داشت. مثلا همینکه مردم بااوبیعت‌کردند، مغیره نزدعلی(ع) آمده گفت: زبیرومعاویه وطلحه وسایرحکام راهمانطور که‌عثمان تعیین‌کرده بود برسرکارهایشان باقی بدار تااینکه کارت ثابت شود ومردم دورت گرد آیند آنگاه هرچه خواهی بکن. البته ازنظرسیاسی وحیله بازی‌هـای عادی این‌نظر عاقلانه بود . اماعلی(ع) که‌جز راه راستی نمی‌پیمود این‌پیشنهاد راکه نوعی‌مکاری بود رد کرد. عبدالله‌بن‌عباس، پسرعموی علی(ع) نیزهمین‌نظررا داشت‌اماعلی(ع) حرف‌اورانپذیرفت، مغیره هم‌که اصرار علی(ع) را درآن کار دید روز دیگر پیش او آمده نظرعلی(ع) راتمجید وتحسین‌کرده، دنبال‌کار رفت. آری اگرعلی(ع) بسیاست‌بازی وحیله‌گری تن‌در میداد نه یارانش ازگردش‌پراکنده میشدند، نه‌مغیره وغیره ازنزدش میرفتند، نه‌جنگ‌جمل وصفین‌در میگرفت ونه‌خلافت به‌امویان میرسید.

بااین‌همه عامل اصلی ومؤثری‌که معاویه وسایرامویان برای پیشرفت سیاست خودبکار بردند بذل وبخشش‌اموال واملاك‌بودکه‌بدانوسیله برعلی(ع) وفرزندانش‌غالب شدند چون‌آل علی(ع) حق‌وحقیقت رابهترین پناه ویارخود میدانستند وبذل‌وبخشش اموال عمومی رابرای

پیشرفت سیاست خویش‌پستی و نابکاری میشمردند. البته در اوایل‌ظهور اسلام که تأثیر دعوت پیغمبر، میان‌مردم شدید بود، این‌فکر و نظر بنی‌هاشم کاملا درست درمیآمد ولی کم کم پس‌از رحلت پیغمبر ودر گذشت خلفای راشدین چنانکه ناموس‌طبیعت اقتضاء میکند، حب‌جاه ومال برفضایل اخلاقی، فایق آمد وافکار وآراء آل‌علی(ع) درمیان‌چنان‌مردمی بی‌اثر ماندچنانکه مردم کوفه بخاطر جاه ومال بیعتی که باحسین‌بن‌علی(ع) کرده بودند درهم‌شکستند وباین‌نیز اکتفانکرده اورا کشتند وهمین‌عمل با عبدالله‌بن‌زید انجام شدچه‌اگر عبدالله پول‌خرج میکرد خلافت در خاندان او میماند وبه‌بنی‌امیه نمیرسید. عبدالملك‌از دشمنان سرسخت عبدالله این موضوع راصریحاً درموقع مرگ تصدیق کرده میگوید:

«هیچ کس‌در کارخلافت ازمن نیرومندتر نبود، درست است که عبدالله‌زیاد نمازمیخواند وبسیار روزه میگرفت اما چون مردبخیلی بود بدردسیاست نمیخورد».

مصعب‌برادرعبدالله برعکس‌عبدالله، بسیارسخاوتمندبود برای‌خودوکسانش اموال‌زیادی مصرف میکرد. مثلا در عروسی سکینه[1] دختر امام حسین(ع) یك میلیون درهم خرج کرد و هما‌نموقع سپاهیان پول میخواستند ومصعب‌ازپرداخت پول بسپاهی دریغ میکرد. عبدالله‌همام بدان‌مناسبت این‌ابیات‌را برای عبدالله‌بن‌زبیر فرستاد.

ترجمهٔ‌اشعار :

«ای امیرمؤمنان ازروی نصیحت میگویم سزاوار نیست که برادر تو یك‌میلیون درهم برای‌مهریهٔ زنی‌بدهد وسرداران وسپاهیان توشکم گرسنه بخوابند.»

عبدالملك سخی‌ترین پادشاهان بنی‌امیه بود ودر راه سیاست‌بازی وپیشرفت سلطنت خویش‌اموال بسیاری‌صرف‌می‌کرد. مثلا موقعی که عبدالله‌زبیر به‌خانهٔ کعبه پناه برد حجاج‌بن یوسف‌ثقفی عامل عبدالملك کعبه را محاصره کرده و فرمان داد حرم کعبه‌را بامنجنیق ویران سازند. درابتداء تیراندازان‌ازاجرای‌این‌دستور اباء داشتندولی‌حجاج‌بآنان گفت: «ای‌یاران کعبه‌را تیرباران کنید وازهدایای عبدالملك‌بهرمندشوید».

تیراندازان که سخاوت عبدالملك‌را میدانستند فوری‌دست بکار شدند. وچه‌بسیار که عبدالملك باپول جمعیت‌ها را پراکنده میساخت وآزار آنان‌را ازخود دفع‌میکرد ازآنجمله موقعیکه عمروبن‌سعیدبن اشدق برعبدالملك‌خروج کرد وحکومت شام را برای‌خود خواست عبدالملك باحیله ومکر عمرو رابدیوانخانهٔ خود برده اورا کشت وسرش‌را میان یارانش که

۱ـ حضرت‌سکینه دختر حضرت سیدالشهداعلیه‌السلام ازبانوان نامی‌وشاعرهٔ زمان‌خویش بوده است. شاعران‌معاصر ازاطراف بخدمتش می‌شتافتند وحضرت‌سکینه ازپشت‌پرده اشعار آنان‌را می‌شنید وبآنان‌جایزه میداد وپاره‌ای ازاشعار آنها را انتقاد میکرد. گویند موقعی که‌دختر عثمان‌از روی مباهات‌بحضرت‌سکینه‌گفت من‌دختر خلیفه‌ام، حضرت‌تأمل‌فرمود تاظهرمؤذن‌گفت اشهدان‌محمدرسول‌الله حضرت‌سکینه بدختر عثمان فرموداگر تودختر خلیفه‌هستی این‌نام‌پدرمن‌است.
وفات‌حضرت‌سکینه درسال ۱۱۷ هجری درمدینه‌اتفاق‌افتاد. مترجم

اطراف دیوانخانه اجتماع کرده بودند پرتاب کرد ودر عین‌حال که سررا میان آنها انداخت عبدالعزیز پسر عبدالملك پول‌زیادی میان همان‌مردم پخش کرد، جمعیت که سروپول‌را دیدند بخود مشغول‌شده درهم ودینار جمع کردند وپراکنده‌شدند.

این‌سیاست بذل وبخشش در زمان عباسیان نیز رایج بود ودر ضعف وقوت آنان اثر بسیاری داشت و به‌نسبت پخش‌کردن پول میان سپاهیان، کار عباسیان بالا و پائین میرفت. بخصوص موقعی که ترکان در دستگاه خلافت نفوذ یافتند از هرخلیفه‌ای بنام‌حق بیعت مبالغی پول‌میگرفتند وگاه میشد که حقوق یکسال یابیشتررا بنام‌حق بیعت پیش‌پیش‌میگرفتند وهمکاری باخلیفه‌را درمقابل دریافت پول بوی میفروختند.

بنی‌امیه، علاوه برپول ازحیله ومکر وسیاست‌بازی بانواع واقسام استفاده میبردند و دراجرای این‌سیاست بدین وآداب ورسوم دین‌واهل‌دین‌اعتناء وتوجهی‌نداشتند، چنانکه‌پسر دختر پیغمبر(ص) (امام‌حسین‌ع) راکشتند وکعبه‌را بامنجنیق ویران‌ساختندوداماد وپسرعموی پیغمبر (علی‌ع)را برمنبرها لعن‌کردند وهرکس‌از لعن‌علی(ع) سرباز میزد ببدترین‌طرزی اورا میکشتند وامثال این‌عملیات زشت در تاریخ خلفای بنی‌امیه بسیار دیده میشود.

خلفای بنی‌امیه

گفتیم که معاویه خلافت‌را درخاندان‌خود ارثی‌نمود اما جزیزید که در زمان زندگی برای اوبیعت گرفته بود، کسی‌دیگر ازنسل‌معاویه بحکومت‌نرسید مدت خلافت یزید دوسه‌سال بیش‌نشد و درظرف آن مدت‌کارهای ناهنجاری ازاو سرزد که ازآن‌جمله قتل حسین‌بن علی (ع) بود، پس‌ازمرگ یزید، پسرش معاویه بخلافت رسید اما اوخلافت را حق‌خود ندانسته‌کنار رفت‌وپس ازچندی درگذشت. بنی‌امیه پس‌ازآنان باپیرمردی ازامویان‌که از خاندان معاویه نبود بیعت‌کردند واین‌پیرمرداموی‌همان‌مروان‌بن‌حکم است (۶۵ هجری)، مروان بعداز چند ماه خلافت مرد و حکومت درخاندان وی باقی ماند و مشهورترین خلفای این خاندان عبدالملك پسراوست که ازسال ۶۵ تا ۸۶ هجری خلافت‌کرد.

عبدالملك درتاریخ تمدن اسلام نام‌نیکی‌دارد چه‌که تا زمان او دفاتر اسلامی بخط و زبان مردمان محلی‌نوشته‌میشد، مثلا مصری‌ها بقبطی‌وشامی‌ها بیونانی وعراقیها بفارسی‌دفتر-های دولتی را مینگاشتند وطبعاً متصدیان دفاتر هم مردمان محلی یعنی‌مسیحیان‌شام وقبطیان مصر وایرانیان عراق بودند. عبدالملك این‌رسم را برانداخت‌ودفاتر دولتی را از زبانهای مختلف بعربی‌برگردانید وآن را بدست اعراب سپرد وبااین‌اقدام زبان عربی را زبان‌رسمی دولتی قرارداد و طبعاً اهالی‌کشورهای اسلامی زبان خود را فراموش‌کرده عربی آموختند وزبان‌عرب‌که زبان دین‌بود زبان دولت‌هم شد ورفته‌رفته مسلمانان‌عرب مآب‌شده‌نژاد وملیت خود را ازدست دادند وجزء گروه اعراب درآمدند.

دیگر از اقدامات برجستهٔ‌عبدالملك در پیشرفت تمدن اسلام و عرب آن بودکه برای

مسلمانان سکه‌های طلای عربی واسلامی رایج ساخت و شعار (طراز)های رومی‌را بعربی تبدیل کرد. چنانکه تفصیل آن بیاید حجاج بن یوسف ثقفی از سرداران نامی عبدالملك است و با تدبیر وسیاست حجاج عبدالله بن زبیر مدعی خلافت نابود گشت و خلافت برای عبدالملك مسلم گشت و همین حجاج بود که کعبه را با منجنیق ویران ساخت و عبدالله را که در آنجا پناه برده بود دستگیر ساخته کشت.

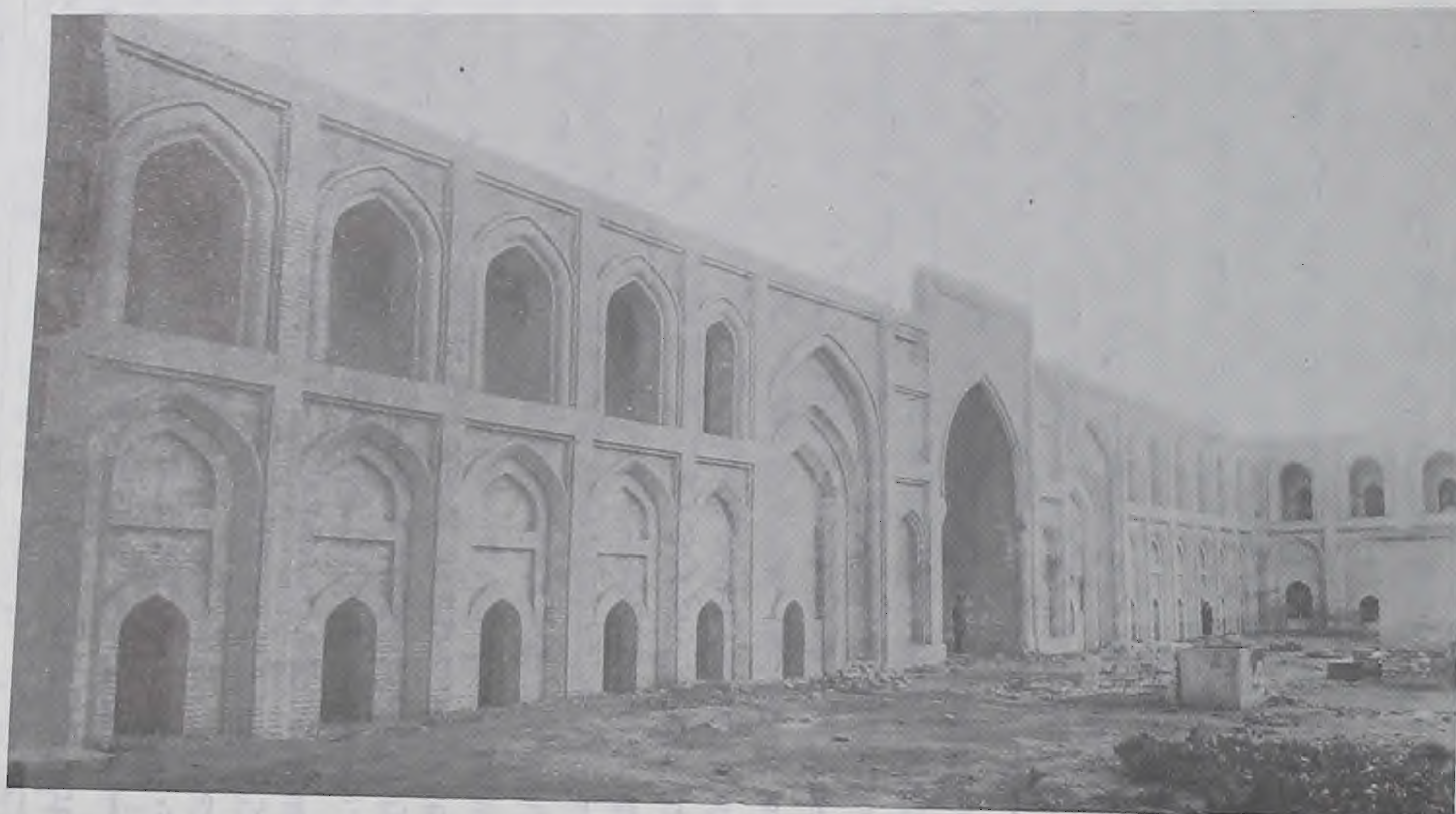
عمر بن عبدالعزیز هم از خلفای نامی بنی‌امیه میباشد (۹۹-۱۰۱) نسب این خلیفه ازمادر بعمر بن خطاب میرسید ودر زهد وتقوی وپرهیزکاری و دادگستری شباهت زیادی بجد خود عمر داشت عمر بن عبدالعزیز لعن علی(ع) راکه نیاکان او (بنی‌امیه) مرسوم داشته بودند ملغی کرد وکسان خود (بنی‌امیه) را بشیوهٔ جدش عمر از جمع آوری مال ومنال بازمیداشت. بنی‌امیه طبعاً ازاین رفتار عمر آزرده شدند واز بیم اینکه مبادا خلافت از خاندان آنها برود پیش ازموقع کارش را ساختند.

پس از عمر، عمویش یزید بن عبدالملك بخلافت رسید وبکاری جز باده پیمائی وزن بازی توجه نداشت، شب و روز بزم عیش و نوش برپا میساخت وبا دوکنیزك ماهروی بنام سلامه وحبابه خوش میزیست سرانجام حبابه رقیب خود سلامه را برکنار ساخته، عقل و جان خلیفه را در اختیار خویش گرفت ودر واقع فرمانروای سراسر امپراتوری بزرگ اسلام حبابه شده هرکس را میخواست بکار میگماشت ویا ازکار میانداخت وخلیفهٔ از همه‌جا بی‌خبر در کنار حبابه مینشست مسیلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمده گفت.

بدبختانه پس از عمر بن عبدالعزیز که آن‌همه دادگستر وپرهیزکار بود توخلیفه شدی که جز باده گساری وشهوترانی کاردیگری انجام نمیدهی وامور کشور را بدست حبابه سپرده‌ای، ستمدیدگان فریادمیکشند وجمعیت‌ها از اطراف آمده درآستان تومنتظر ایستاده‌اند وتو ازهمه‌جا غافل نشسته‌ای که یزید از این گفته‌ها بخود آمده حرفهای برادر را تصدیق کرده ازآمیزش باحبابه دست کشید وتصمیم گرفت ازآن‌پس بکارها برسد حبابه از این جدائی برآشفت وهمینکه روز آدینه رسید بکنیزان خود سفارش کرد هنگامیکه خلیفه برای نماز بمسجد میرود او را آگاه سازند. کنیزان چنان کردند حبابه عود بدست گرفته دربرابر خلیفه آمد وباآواز دلکش خویش این شعر را خواند:

ترجمه: «اگر عقل وهوش از سردلداده رفته او را ملامت مکن - بیچاره ازشدت اندوه صبور شده است» خلیفه که دلبر خود را بآن حال دید وآن نوای دلنواز را شنید دست خود را مقابل صورت گرفته گفت بس است حبابه چنین نکن اما حبابه بساز وآواز خود ادامه‌داده این بیت راخواند.

ترجمه: «زندگانی جزخوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست - گرچه مردم تورا سرزنش و توبیخ کنند.»



مدرسهٔ مستنصریه در بغداد

این بنا در زمان المستنصربالله‌خلیفهٔ‌عباسی‌درسال ۶۳۰ هجری‌بنا شده

یزید بیش از این تاب نیاورده فریاد زد :

«ای جان جانان درست گفتی خدا نابود کند آنکه مرا در مهر تو سرزنش کرد ای غلام برو ببرادرم مسلمه بگو بجای من مسجد برود و نماز بخواند».

حبابه و یزید فوری بعیش گاه خود رفتند و جریان سابق را ادامه دادند و سرانجام هم یزید و حبابه در کنار هم جان دادند، مختصر آن تفصیل اینکه هر دوی آنها برای خوشگذرانی به محلی موسوم به بیت رأس (در نزدیکی دمشق) رفتند و یزید بملازمان خود چنین گفت: که مردم پنداشته اند هیچ عیش و نوشی بی رنج و نیش نخواهد ماند من میخواهم دروغ پندار آنانرا آشکار سازم و از اینرو به بیت رأس میروم و با حبابه در آنجا میمانم و تا من آنجا هستم هیچ نامه و خبری بمن نرسانید تا نوش من بی نیش بماند .

یزید و حبابه لوازم عیش و خوشگذرانی خود را در بیت رأس فراهم ساختند و بعیش و نوش پرداختند اما بناگاه دانهٔ انار بگلوی حبابه جست و اورا خفه کرد. یزید سه روز و سه شب، تن بی جان حبابه را در آغوش گرفته، اجازه نمیداد اورا بخاك بسپرند و با اینکه لاشهٔ حبابه بو گرفت و رو بفساد گذارد یزید دست بردار نبود و آن لاشهٔ گندیده را با آب دیده تر میساخت و بو میکرد بالاخره کسان خلیفه با اصرار و ابرام جسد حبابه را برداشته دفن کردند اما یـزید فقط پانزده روز بعد از مرگ معشوقه زنده ماند و کنار او بخاك رفت (۱۰۵ هجری).

بعد از مرگ یزید برادرش هشام از ۱۰۵ هجری تا ۱۲۵ هجری حکومت کرد، هشام مرد دانا و کاردانی بود اما گذشت و بخشش نیاکان خود را نداشت و دولتی که روی بذل و بخشش استوار گشته بود ناچار با امساك و بخل باقی نمی ماند ـ بعد از هشام ولیدبن یزید، بخلافت رسید این خلیفه هم مثل پدر، باده پیما و عیاش و خوشگذران بود و از آن گذشته شعر هم میسرود و در ستایش باده پیمائی و خوشگذرانی اشعار بسیاری سروده است. این خلیفهٔ عیاش در ایام خلافت هم برویهٔ دیرین ادامه داد و کار مملکت را رها کرده مجلس بزم و عیش و طرب را پی در پی مرتب ساخت و بقدری در عیاشی کوشید که کسانش بر وی تاخته کارش را ساختند و یزیدبن ولیدبن عبدالملك را بخلافت برداشتند. یزید مردی با اراده و باحزم بود و نظر داشت که کارهای پریشان را سر و صورتی بدهد اما اوضاع بنی امیه در آن اوقات بمنتهی درجهٔ پریشانـی رسیده بود و تدبیر و سیاست یزید سودی نداشت بخصوص که دعوت عباسیان رو به پیشرفت داشت بقسمی کـه در زمان خلافت مروان بن محمدبن مروان (جانشین یزید) در سال ۱۳۲ هجری خلافت خاندان اموی بخاندان عباسی منتقل شد .

دولت عباسیان

دعوت بنی عباس

درمـورد خلافت ابوبکر گفته شد کـه چون مسلمانان نمی‌خواستند خلافت و نبوت در خاندان هاشمی باشد، لذا باابوبکر که ازقریش وغیر هاشمی بود بیعت‌کردند. بااین وصف، از همانروز ، خلافت را حق‌خود میدانستند وباین‌نظر و فکر تن درنداده برای‌بدست آوردن خلافت کوشش میکردند از آن جمله علویان کـه بدو دسته تقسیم‌شدند دسته‌ای خلافت را بـرای فرزندان علی (ع) از نسل حضرت زهراء (ع) میخواستند و دستهٔ دیگـر ، برای محمدبن حنفیه پسر دیگر علی (ع) از نسل ابی‌طالب (مادرش حنفیه بـود) دعوت میکردند . فرزندان عباس عموی پیغمبر(ص) هم برای‌خاندان‌خودمیکوشیدند. مردم هم درپنهانی بااینان بیعت‌میکردند،اماچون کارهیچکدام‌ازاین دو دسته نیرو نمیگرفت، بیعت‌مردم آشکار نمیشد ولی همینکه بنیادبنی‌امیه روبسستی گذارد. مردم بطرف بنی‌هاشم گرویدند چه‌که پیروی‌آنان از بنی‌امیه فقط از روی‌بیم وامید بود ودر باطن‌بیشتر به هاشمیان دلبستگی داشتند در این ضمن، عباسیان بمرد باهمت کاردان توانائی دست یافتند که بنام‌عباسیان دعوت میکردومردم را بطرف‌آنان میخواند. این نابغهٔ سیاسی‌نامش ابومسلم واز مردم خراسان (ایران) بود، ابومسلم درخراسان که دور از مرکز خلافت واقتدار امویان بود دست‌بکارشد و بطورشگفت‌آوری باجرای نقشه های خویش توفیق‌یافت ابومسلم آنقدر جنگید وکوشید تا خلافت را بدست‌عباسیان سپرد ونخستین خلیفه سفاح را در ۱۳۲ هجری بخلافت رسانید گرچه عمروعاص‌هم برای‌خلافت‌معاویه بسیارکوشید ولی مزیت ابومسلم برعمروعاص آنست‌که دومی‌فقط بارأی وتدبیرخویش معاویه‌را یاری‌کرد، اما اولی بارأی وتدبیر وجنگ‌وشمشیر وهمدستی اقوام وکسان خود سفاح‌را بخلافت‌رسانید.

دولت عباسی

دولت بنی‌امیه هرچه بود، عربی محض‌وخالص بود وبجز پزشکان و پاره‌ای نویسندگان همه‌کارگردانان‌کشور (حکام ـ قضاة ـ سرداران وغیره) همه ازمیان‌عربها انتخاب میشدند، برعکس درزمان عباسیان عنصرایرانی ازعربها جلوافتاد، چه‌که ایرانیان عباسیان را بخلافت رساندند وطبعاً همه‌کارهٔ عباسیان گشتند. عباسیان نخستین خلفای اسلام هستندکه تعیین منصب وزارت را ازایرانیان آموخته و بایرانیان وزارت دادند چنانکه تفصیل آن بیاید .

نخستین خلیفهٔ عباسی، ابوالعباس مشهور بسفاح، (خونریز) برادران و عموهای فراوان داشت، که درموفق‌شدن‌سفاح‌مؤثر بودند، سفاح ازآغاز خلافت که بیش‌از دوسه‌سالی طول نکشید تا هنگام‌مرگ در شهر انبار واقع در مغرب فرات اقامت داشت وپس‌از مرگ سفاح برادرش ابوجعفر منصور از ۱۳۶ تا ۱۵۷ خلافت کرد. وی از مهمترین رجال سیاسی خردمند ودلاور اسلام بشمارمیآید در نزدیکی شهر کوفه، شهری بنام هاشمیه ساخت، اتفاقاً درآنشهر باجماعتی موسوم به راوندیه جنگ کرد وازآنرو هاشمیه را رهاکرده بغداد را بنا گزارد و شاید بیشتر ازآن‌جهت هاشمیه‌را ترك کرد که‌این‌محل نزدیك کوفه بود وکوفیان در قتل‌حسین‌بن‌علی(ع) نسبت به بنی‌هاشم خیانت کردند. منصور وجود ابومسلم را برای‌خلافت خویش خطرناك دانسته برای ازبین‌بردن وی تصمیم گرفت. چه‌که میدانست هیچکس مثل ابومسلم نمی‌تواند دستگاه خلافت را درهم بکوبد وهمانطور که خلافت را بعباسیان واگذارده ازآنان بستاند لذا تصمیم خود را عملی‌ساخته ابومسلم را باحیله ومکر کشت وغدرش‌این‌بود که با بودن‌وی‌خلافت‌عباسی برقرار نخواهدماند.

این‌رفتار منصور مانند رفتار محمدعلی‌پاشا نخستین والی‌مستقل مصر، نسبت به طایفهٔ ممالیك ورفتار سلطان‌محمود دوم پادشاه عثمانی به ینی‌چریها میباشد [1] که درست بعدازیازده قرن‌بهمان وضع‌خاص تکرار شده است.

روزگار منصور بجنگ‌وفتح گذشت. پس‌ازوی فرزندان ونوادگانش محمدمهدی‌وموسی هادی وهرون‌الرشید وامین‌ومأمون بخلافت رسیدند. درزمان‌هرون و مأمون دولت عباسی به منتهی درجهٔ عظمت ارتقاء یافت‌وفرهنگ وتمدن اسلامی بحدکمال رسید. کتابهای بسیاری بزبان‌عربی ترجمه‌شد وسرچشمه‌های بیکران ثروت برای‌مسلمانان پدیدآمدو نیزقدرت‌دولت اسلامی‌عباسیان بطوربی‌سابقه پیشرفت کرد.

گرچه ابومسلم ایرانی بدست‌منصور کشته‌شد، اماهم‌منصور وهم‌جانشین‌های‌اوایرانیان را درکارهای‌مملکت جلوآورده، امورمهمی‌را بدست‌آنان‌سپردندکه ازآن‌جمله: مقام وزارت عالی‌ترین منصب‌های دربار عباسی باایرانیان بودودرنتیجه برمکیان (وزیران ایرانی دورهٔ عباسی) درزمان هرون‌الرشید دارای‌قدرت ونفوذ بسیاری‌شدندهرون‌که این‌دانست برمکیان‌را سرکوب کرده، ازمیان برداشت.

پس‌ازمأمون، معتصم‌بالله در۲۱۸هجری خلیفه‌شدوترکان‌را مقرب‌درگاه ساخته بکارهای بزرگ گماشت درآغازخلافت‌عباسیان عمال‌خلیفه مقیم‌ترکستان کودکان‌ترك را برسم‌هدیه بدربارخلفاء میفرستادند خلفاهم قویترین وزیباترین‌آن کودکان‌را برای‌انجام‌امور درباری تربیت‌می‌کردندوآنهاراملوك(زرخرید)میگفتند.

---

[1] ۱- ینی‌چری نام یکدسته از سپاهیان نامنظم عثمانی‌ها بوده است‌که غالباً برضدسلاطین‌عثمانی شورش‌میکردند. مترجم



ع ـ شمعدان بزرگ مس که روی آن نقش و نگار و نوشته‌هائی دیده میشود
از آثار مدرسهٔ مرجانیهٔ بغداد اواسط قرن هشتم هجری

کم کم عدهٔ این مملوکان زیادشد وهر خلیفه‌ای که بمقام خلافت میرسید درازدیاد این زرخریدان برسلف خودسبقت میجست تا اینکه زمان معتصم شمارهٔ آنان از بیست هزار افزون گشت. ممالیك البته مسلمان میشدندو تربیت می‌یافتند وپارهٔ آنان در نتیجهٔ حسن تربیت نبوغ خودرا بروزمیدادند و بمنصب‌های عالی ارتقاء می‌یافتند وبدرجهٔ امارت وسرداری میرسیدندو رفته‌رفته قدرت‌وقوت دربارعباسیان درمیان ترکها وایرانیها تقسیم‌وتجزیه‌میشد معتصم‌علاوه برملازمین ترك‌وایرانی، عده‌ای سپاهیان مصروفرغانی‌هم برای‌خودترتیب داده‌بودکه دستهٔ‌اولی ازاهالی خوف(شرقیه‌ودقهلیه‌مصر) ودستهٔ‌دومی ازمردمان‌سمرقند واشروسنه وفرغانه‌بودند وآنان را فراغنه میگفتند والبته‌علاوه برآنان‌سپاهیان عرب نیزدرخدمت‌معتصم‌بودند. پس‌ازمعتصم‌خلفای دیگرهم‌همان رویه‌را داشتند بعلاوه ازجاهای دیگرسپاهیانی تشکیل دادند وهمینکه اقوام‌و طوایف مختلف بعنوان‌سپاهی در بارگاه خلفاء راه‌یافتند اختلافات‌سخت شدقدرت خلفاء رو بضعف گذاشت وهرقسمتی ازامپراطوری بزرگ اسلام، بدست‌شخص‌مقتدری افتادتا آنکه‌قلمرو خلیفه ابتداء به‌سواد(زمین‌های میان‌دجله‌وفرات) وسپس به‌شهر بغداد محدود گشت ودرپاره‌ای اوقات‌خلیفه‌در بغدادهم اقتداری نداشت.

اینك‌صورتی از تقسیم ممالك اسلامی در زمان خلافت‌الراضی‌بالله در ربع اول قرن چهارم هجری.

نام سرزمین	**نام فرمانروایان خودمختارآن نواحی**
بصره	ابن رائق
خوزستان	سلسلهٔ بریدی
کرمان	ابوعلی محمدبن‌الیاس
فارس	عمادالدولهٔ دیلمی
ری ـ اصفهان‌وعراق عجم	رکن‌الدولهٔ دیلمی و غیره
موصل ـ دیاربکر ومضرور بیعه	آل‌حمدان
مصروشام	اخشید
خراسان‌وآنطرف جیحون	سامانیان
گرگان‌ومازندران	دیلمی‌ها
بحرین وتمامه	قرامطه

بدبختی‌خلفای عباسی بیشتراز آن‌شدکه سپاهیان وملازمان درباری اختیارات بسیاری پیداکردند وازآنرو خلفاء را شکنجه داده همه‌نوع توهین‌وتحقیر میکردند. مثلادرسال۲۵۵ هجری‌المعتز خلیفهٔ عباسی، حقوق سپاهیان‌ترك‌را کم کرد. آنهاهم بسرای‌خلیفه‌ریخته کت‌های اورا بستند وباپاروی زمین‌کشیده بزندان انداختند ودرآنجالباسهای‌خلیفه رادرآورده‌چماق کوبش‌کردند. سپس‌اورا درآفتاب گرم‌سوزان سر برهنه‌وپا برهنه‌نگاهداشتند، بقسمی که‌خلیفهٔ

تیره‌روز یك پارا بزمین میگذاشت و پای دیگررا برمیداشت و باچنین حال وروزی از ترکان سیلی میخورد و بادو دست صورت خودرا میگرفت. سرانجام ترکان المعتز را باطاق مخصوصی برده، ابن ابی الشوارب قاضی بغدادرا آوردند ودرحضور قاضی و عدهٔ دیگر اورا خلع کرده سه روز و سه شب بی آب و نان حبس کردند وآخر کار اورا بسردابی برده گچ گرفتند وازز ندگی راحت ساختند.

باهمهٔ این بدبختی‌ها که برسر خلفاء میآمد، نه ترکها نه ایرانی‌ها نه فراغنه و نه مغاربه و نه دیگران هیچکدام بفکر آن نمیشدند که خلافت را ازعرب قریش (عباسیان) بازستانند. و باین ترتیب خلافت درخاندان عباسیان ماند تا آنکه مغول‌ها ازصحراهای چین رو بعراق آورده در سال ۶۵۶ هجری بغداد را گرفتند وخلیفه (مستعصم) را کشتند، بازماندگان آل عباس از بغداد بمصر گریخته به مملوك‌ها که آنزمان درمصر حکومت داشتند پناه آوردند آنهاهم بازماندگان خلیفهٔ عباسی را بامهربانی پذیرائی میکردند تااینکه سلطان سلیم عثمانی در سال ۹۲۳ هجری بمصر آمد و خلافت را ازعباسیان گرفت[1] شمارهٔ خلفای عباسی پنجاه و چند نفر بود، ۳۷ نفر آنها در عراق حکومت کردند که اولشان سفاح وآخرشان مستعصم است وبقیهٔ خلفای عباسی در مصر اسماً خلیفه بودند.

۱ــ موقعیکه سلطان سلیم عثمانی مصررا گشود، پسرك تیره‌روزی بنام متوکل عباسی به‌عنوان خلیفه درمصر اقامت داشت وتمام کارهای کشوربدست ممالیك اداره‌میشد. سلطان سلیم پس‌ازسرکوب ساختن ممالیك خلیفهٔ دروغین عباسی‌را باخود بمصر برده‌ودرآنجاکارش‌را ساخت واسم بی‌مسمای خلافت عباسی ازبین‌رفت. مترجم

دولت اموی در اندلس (اسپانی)

نخستین‌مرد مسلمانی که باندلس رفت، طارق بن‌زیاد و پس‌ازوی موسی بن‌نصیر بود، این دوسردار درسال ۹۲هجری درزمان حکومت‌امویان قسمتی ازاسپانی‌رامسخر کرده وازطرف خلفای بنی‌امیه‌در آنجا فرمانروا گشتند. همینکه عباسیان بخلافت‌رسیدند، بنی‌امیه‌را قتل‌عام کردند جوانی‌ازآنان جان‌دربرده بافریقارفت وازآنجاسوارکشتی شده دراندلس پیاده شد و برفرمانروای آنروز اندلس عبدالرحمن بن‌یوسف فهری‌فایق‌آمده حکومت اندلس‌را بدست آورددوابتدا بنام‌سفاح خلیفۀ عباسی خطبه خواندااما عباسیان این‌جوان‌راازحکومت اندلس معزول ساختند اوهم بفرمان بنی‌عباس اعتناء نکرده دراندلس ماندوخود فرمانرواشد. این جوان اموی‌عبدالرحمن بن‌معاویة بن هشام‌بن عبدالملك است‌که قرطبه‌را پایتخت قرار دادو خودرا امیراندلس‌خواند ۱۳۸هجری. پس‌ازعبدالرحمن‌عده‌ای ازجانشین‌های اونیز خودرا امیرمیخواندندتاآنکه نوبت به‌عبدالرحمن‌سوم رسیداین‌مردبزرگترین‌فرمانروای‌اموی‌اندلس میباشد.عبدالرحمن بجای امیرخودراخلیفه‌گفت و بافرنگیان جنگهای بسیارکرده، آنانرا شکست‌داد. پس‌ازاوچندتن دیگردراندلس فرمانروا شدند ولی هیچیك بپای عبدالرحمن‌سوم نرسیدنددرقرن پنجم‌هجری حکومت اندلس میان چند دسته از بزرگان عرب‌تقسیم گشت‌که مشهورترین آنان طایفۀ عبابده فرمانروایان اشبیلیه میباشند. این دسته پس‌از چندی ناتوان گشتند وبرای جلوگیری ازهجوم فرنگیان بسلاطین شمال افریقا (مرابطین) پناه‌آوردندولی اینان‌که بکمك آمده بودند اندلس‌را برای‌خود گرفته دست‌فرنگیان وفرمانروایان(عبابده) عرب‌را ازاندلس‌کوتاه ساختند وبالاخره‌درسال ۱۴۹۲میلادی‌فرنگیان باندلس‌هجوم‌آوردند وآن‌کشور رابیکباره ازچنگ‌مسلمانان درآوردند.

اتفاقاً کشوراندلس سهم‌بزرگی درتاریخ تمدن اسلام داراشد بناهای عالی اسلامی در اندلس برپاگشت آموزشگاه‌های مهم تأسیس یافت‌ودانشمندان وسخنوران‌نامی ازآن‌سرزمین اسلامی برخاستند.

دولت‌فاطمی‌درمصر این دولت درخاك مغرب(افریقا) تأسیس‌شد وچون‌فرمانروایان آن خودرامنتسب بحضرت فاطمۀزهرا(ع) دختر‌پیغمبر(ص) میدانندلذا آنها را فاطمیان میخوانند و چون نخستین فرمانروای آن سلسله

عبیدالله مهدی بوده آنان را عبیدیان هم میگویند. در اواسط قرن چهارم هجری اینان ازوسط افریقا بمصر آمدند و جوهر سردار آنان کشور مصر را که تحت استیلای عباسیان بود فتح کرده شهر قاهره را در سال ۳۶۰ هجری بنا کرده بنام المعزلدین‌الله خلیفهٔ فاطمی قاهرهٔ معزیه نامید المعزلدین‌الله اولین خلیفهٔ فاطمی بخاك مصر پیاده شد. پس‌ازآن خلفای دیگری ازاین خاندان درمصر حکومت کردند و سرانجام مانند عباسیان بدست سپاهیان کرد وترك و غیره ازپادرآمدند ودرسال ۵۶۷ هجری سلطان صلاح‌الدین ایوبی دولت فاطمیان را منقرض ساخت. اطمینان آثار بزرگی ازخوددرمصر باقی گذاردند که ازآن جمله‌شهرقاهره وجامع ازهر میباشد.

پس ازصلاح‌الدین پسران وبرادران اوحکومت کردند وآنگاه نوبت بسلاطین مشهور به مملوك رسید و درسال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم عثمانی مصر را گشوده حکومت مملوك‌ها را منقرض ساخت. قلعهٔ مشهورقاهره ازبناهای صلاح‌الدین ایوبی میباشد.

شمارهٔ دولت‌های اسلامی ونام پادشاهان وفرمانروایان اسلام، بسیاراست ودرسال چهارم شمارهٔ دوم الهلال جدولی ازنام‌ونشان آن‌ممالك وپایتختها وفرمانروایان وسالهای حکومت آنان انتشار دادیم. خلاصه اینکه ازآغاز پیدایش اسلام تاکنون(یعنی تاموقع تألیف کتاب‌در سال ۱۹۰۲ میلادی مترجم) ۱۰۴دولت اسلامی‌پدیدآمده و۱۱۹۵ خلیفه وپادشاه وامیر و اتابك واخشید وخدیو وشریف وبیگ‌ودایه وغیره(مسلمان) برممالك اسلامی حکومت کرده‌اند که‌ازملت‌ها ونژادهای مختلف‌مانندترك وعرب وایرانی وچرکس‌وکردوهندی وتاتار ومغول وافغان وغیره برخاسته‌اندوپایتخت آنان‌مدینه وکوفه‌ودمشق وبغداد وقیروان‌وقرطبه‌واستانبول وصنعاء وعمان ودهلی وغیره بوده است.

این بود مقدماتی ازچگونگی تأسیس دولتهای اسلامی و پیدایش تمدن اسلام که بطور اختصار نگاشته شد و برای دانستن تاریخ تمدن اسلام اطلاع براین مقدمات ضرورت داشت.

اینك فهمیدیم که مسلمانان در ادوار مختلف دولتهای بزرگی تشکیل دادند وغالب آنان دارای تمدن‌های گوناگون بودند وچون دولت عباسیان دراین‌قسمت (تمدن اسلامی) ازهرجهت مقدم برسایر دولتها میباشند لذا بیشتر ازتمدن اسلامی دورهٔ عباسی‌صحبت‌میداریم.

آمار کشور اسلام

کشور اسلامی درسال اول‌هجرت، در مدینه تأسیس یافت. شمارهٔ مسلمانان، درآن‌روز، ازده‌ها فزون‌نبود وحدود کشورشان‌ازدروازهٔ مدینه نمیگذشت چون هرچه بیرون مدینه بود بدشمنان اسلام تعلق داشت وهرکس غیرازیاران پیغمبر(ص)، دشمن اسلام شمرده میشد ولی رفته‌رفته حدود این کشور اسلامی تانواحی مدینه وسعت یافت.

درآن روزها مرکز فرمانروائی و دادگستری مسلمانان ؛ مسجدویا خانهٔ پیغمبر(ص) ویا خانهٔ یکی ازیاران پیغمبر (ص) بودتاآنکه‌مسلمانان درسال‌چهارم‌هجری سرزمین بنی‌نضیر

را باین کشور کوچك اسلامی اضافه کردند .



ت ــ قیصریه : مدخل سرای سلطان

سپس مسلمانان: خیبر- فدك - وادی‌القری-تیماء وسرانجام مکه وطائف‌وتباله‌وجرش را گشودند وازشمال تا تبوك‌وایله وازجنوب تانجران‌ویمن‌وعمان و بحرین‌ویمامه پیش‌رفتند.

همینکه درسال ده‌هجری پیغمبر (ص) درگذشت، سراسر شبه جزیرهٔ عربستان تحت نفوذ مسلمانان بودوپیغمبر (ص) درزندگی خود مشاهده فرمود که حکومت اسلام‌از شمال به‌تبوك وایله وازجنوب بکرانه‌های یمن وازمشرق بخلیج‌فارس وازمغرب بدریای‌قرمز توسعه یافته‌است.

ابوبکر نخستین خلیفهٔ پیغمبر همینکه ازکارمرتدان فارغ‌شد، بشام‌وعراق‌لشکر کشیدو درزمان عمر فتوحات شام‌وعراق ومصرپایان یافت وبیشتر فتوحات اسلام‌درزمان عمرواقع شد عثمان نیز ممالکی راگشودوپس‌از قتل‌عثمان مسلمانان تامدتی دچار جنگ داخلی‌شدند واز کشور گشائی بازماندند تااینکه دورهٔ خلفای راشدین سررسید وخلافت بمعاویه واگذارشدو درزمان اوشامات ومصر ونوبه وقسمتی ازافریقای‌شمالی وعراق‌وفارس وارمنستان‌وآذربایجان وگرگان‌ومازندران وخوزستان وغیره بزیرپرچم اسلام‌درآمده بود.

خلیفه درمدینه یاکوفه می‌نشست وفرمانروایان خود را باطراف میگماشت. درآنموقع مهمترین کشورهای اسلامی شام‌بود، سپاهیان درحمص- قنسرین- اردن - فلسطین وسرحدات این‌کشور میزیستند. پس‌ازشام‌کشورعراق مهم‌بود واراضی‌سواد (میان دجلـه وفرات) جزء عراق‌محسوب میشد مرکزعراق شهرکوفه، کنار فرات‌بود شهرها وایالت‌های دیگر مانـنـد: بصره، قرقیسیه، ری، اصفهان، نهاوند، آذربایجان، حلوان، همدان، مازندران، پس‌ازعراق بحساب میآمدند.درعربستان شهرهای مکه، طایف، بحرین، عمان، صنعاء ودرافریقامصرونوبه وبلادمغرب جزء متصرفات اسلامی‌بود.

حکام وفرمانداران جزء وکل این‌نقاط مستقیماً ازمدینه‌و(کوفه) تعیین میشد فقطوالی شام‌میتوانست حکام‌زیردست خویش راتعیین نماید وهمین‌قسم والی‌مصر غالبـاً فرمانروایان جزء نوبه‌وسایر ممالك افریقارامعین‌میکرد.

معاویه درزمان عمروالی شام‌شد وتاشهادت علی(ع) درآن‌مقام باقـی ماند وپس‌ازآن خلیفه‌گشته پایتخت اسلام‌را بدمشق انتقال‌داد. اماجزیرةالعرب ازاطاعت‌معاویه سرباز زده بعلی(ع) وفرزندان اووفادار ماندوپس‌از قتل‌حسین‌بن‌علی(ع) شبه‌جزیرهٔ عربستان بـدست عبدالله زبیرافتاد وهمینکه عبدالله زبیردرزمان عبدالملك‌بن مروان بدست‌حجاج کشته‌شد، شبه-جزیرهٔ عربستان هم‌ضمیمهٔ قلمروبنی‌امیه گشت(۷۲هجری.)

درزمان بنی‌امیه ! امپراتوری اسلام وسعت بیشتری یافت واندلس نیز بتصرف‌آنان در آمد . سپاهیان اموی ازاسپانی گذشته بکوه‌های پیرنه رسیدند واز آنجا بخاك فرانسه تاخته تارود رن پیش رفتند ۱۱۴ هجری - فرنگیان که این را دیدند بلرزه درآمدند چه بیم‌آن داشتندکه‌کشورآنان مانند اسپانی بدست مسلمانان بیفتد . لذا باهم متحدگشته باتمام قوا در

محلی میان تورس و بواکتیه بااعراب جنگیدند. این جنگ درزمان شارل مارتل سردار نامی فرانسه وجد شارلمانی امپراتور نامی فرانسه مدت چندروز طول کشید مورخین فرنگ شرح مفصلی از این جنگ تاریخی نگاشته ودرضمن برای اهمیت دادن به پیشرفت خود ازدلیری وجنگجوئی اعراب بسیار سخن گفته اند اما تاریخ نویسان عرب داستان این جنگ را بطور اختصار بیان کرده اند.

مثلافرنگیان میگویند: درسال ۷۳۲ میلادی رزم سختی میان شارل مارتل و عرب ها در گرفت، عربها شکست خورده باسپانی گریختند و سردار آنان عبدالرحمن در این جنگ کشته شد.

اما ابن اثیر راجع بواقعهٔ مذکور مینویسد: « که عبدالرحمن به عبدالله غافقی امیر اندلس درسال ۱۱۴ هجری (تقریباً برابر سال ۷۳۲ میلادی میشود) برای کشور گشائی بیلاد فرنگ تاخت وخودش باگروهی از سپاهیان اسلام بشهادت رسیدند. » وبایستی این جنگ همان جنگ شارل مارتل باشد.

نکتهٔ مهم اینکه اگر عربها فرانسه رامیگرفتند، سراسر اروپا بدست مسلمانان می افتاد زیرافرانسه قویترین کشورهای آنروز اروپا بود واگر آن کشور فتح میشد زبان ودین وآئین اروپائیان تغییر می یافت، همه مسلمان میشدند وبعربی صحبت می کردند هما نطور که بیشتر مردم آسیا وآفریقا چنان شدند والبته دراین شکست اسلام وفتح اروپا حکمتی بوده که مااز فهم آن عاجزیم بهرحال درزمان بنی امیه فتوحات اسلامی ازفارس وخراسان تجاوز کرده تامرزهند رسید وتقسیمات کشورهای اسلامی درزمان امویان چنین بود:

۱ ـ شام که بچهار بخش تقسیم میشد.
۲ ـ کوفه.
۳ ـ بصره که فارس وسیستان وبحرین وعمان نیز ضمیمهٔ آن بود.
۴ ـ ارمنستان.
۵ ـ مکه.
۶ ـ مدینه.
۷ ـ قسمت افریقا.
۸ ـ مصر.
۹ ـ یمن.
۱۰ ـ خراسان.

واما تقسیمات کشورهای اسلامی درزمان عباسیان چنین شد:

۱ ـ کوفه وسواد (اراضی میان دجله وفرات).
۲ ـ بصره ومهرگان قباد تانواحی دجله تابحرین وعمان.
۳ ـ حجاز ویمامه.
۴ ـ یمن.

۵ ـ اهواز(خوزستان وشوش) .
۶ ـ فارس .
۷ ـ خراسان .
۸ ـ موصل .
۹ ـ جزیره (عراق عرب) ارمنستان ـ آذربایجان .
۱۰ ـ شام .
۱۱ ـ مصر وقسمتی ازآفریقا .
۱۲ ـ سند درحدود هند .
۱۳ ـ اندلس .

درزمان عباسیان وسعت ممالك اسلامی به منتهی درجه رسید وگرچه درپاره‌ای از این ممالك وسیع‌حکمرانان مختلفی‌مانند طاهریان‌ـ سامانیان‌ـغالبیان‌ـخانوادۀ طولون ـ امویان حکومت داشتند ولی همۀآنان (باستثنای امویان) اسماً خود را تابع خلیفۀ عباسی میدانستند وبنام اوخطبه میخواندند ودرهرحال ممالك‌مزبوراز کشور های اسلامی‌بود وفرمانروایان‌آن ممالك همگی مسلمان بودند .

حدود ممالك‌اسلامی‌ازشمال بانتهای ترکستان(درآسیا) وکوههای پیرنه وشمال اسپانی دراروپا میرسید وازجنوب بدریای قرمز واقیانوس هند وصحرای افریقا منتهی میشد وازشرق بکشور سند وپنجاب محدود میشد وازمغرب تـا اقیانوس اطلس پیش میآمد و مساحت‌آن دو برابر تمام اروپا بود .

اینك برای پی بردن بوسعت‌آن ممالك اسامی استان‌های (اعمال) ممالك اسلامی را ذکر میکنیم :

سواد	کوفه	قزوین	ارزن ومیافارقین	بخش فرات
اهواز	بصره	زنجان	طرون	قنسرین وتوابع
فارس	همدان	قومس	ارمنستان	حمص
کرمان	ماسبذان	گرگان	آمد	دمشق
مکران	مهرگان فذق	مازندران	دیارمصر	اردن
اصفهان	ایغارین	تکزیت		فلسطین
سیستان	قم وکاشان	شهرزور		مصر
خراسان	آذربایجان	صامغان		مکه ومدینه
حلوان	ری	موصل		یمن
		دیار ربیعه		یمامه وبحرین
				عمان

استانهای فوق تحت اختیار بنی عباس بود و بنی امیه دراندلس حکومت داشتند بعلاوه جزایر مالت وسیسیل وجزایر دیگری در مدیترانه بدست مسلمانان فتح شد . هـریك ازاین استانها استاندار ویافرمانداری داشت که خلیفه یاوزیر ویانایب خلیفه اورا می گماشت وشمارهٔ این استانها به چهل وچهار میرسید وهراستانی بیت‌المال ودیوان محاسبات وقاضی ومأمورین دیگری داشته است .

سکنهٔ این ممالك‌وسیع که‌جزء اعظم متمدن‌آنزمان را تشکیل میدادند، ازاقوام مختلف فارس ، عرب ، ترك ، کرد ، مغول ، تاتار ، افغان ، هندی ، ارمنی ، سریانی ، کلدانی ، رومی ، گوتها ، قطبی ، نوبی، بربری وغیره ترکیب شده بود ، وبزبانهای عربی، فارسی، پهلوی ، هندی ، رومی ، سریانی، کلدانی ، ترکی، کردی ، ارمنی ، قبطی ، بربری وغیره سخن میگفتند. بعضی ازاین مردم زبان بومی خودرا (مردم شام ، مصر ، عراق ، افریقا) از دست داده ازحیث زبان عرب شدند وبعضی دیگر مانند ایرانیان ، ترکها ، هندی‌ها ، افغانها وغیره زبان عربی را بازبان خود مخلوط کردند ودرهرحال ، بیشتر ملت‌های بزرگ‌آسیا و افریقاتاکنون باحروف عربی مکاتبه میکنند واین خود نمونه‌ای‌کامل واثری واضح از تمدن عظیم اسلام میباشد .

آمار نفوس

اتفاقاً عربها بسرشماری نفوس اهمیت نمیدادند و ازآنروآمارکامل و جامعی از تعداد نفوس این ممالك در دست نیست ، ولی برای بدست آوردن میزان تقریبی از شمارهٔ نفوس ممالك سابق اسلام نام وشمارهٔ نفوس ممالك مزبور را درحال حاضر بیان میکنیم‌تابدانوسیله میزان (تخمینی) ازتعداد نفوس آنروز ممالك اسلامی معین گردد .

نام کشود	وضع فعلی (در ۱۹۰۲ میلادی)	شمارهٔ تخمینی نفوس (در ۱۹۰۲ میلادی)	ملاحظات مترجم
ایران	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	چنانکه اشاره شده جمعیت ممالك
افغانستان	»	۴۰۰۰۰۰۰	مزبور در سال ۱۹۰۲ میلادی موقع
بلوچستان	تابع بریتانیا	۵۰۰۰۰۰	تألیف کتاب آنقدر بوده است و
سند	» »	۳۰۰۰۰۰۰	حالا بیشتر شده است .
ترکستان	» روسیه	۴۰۰۰۰۰۰	بلوچستان فعلا جزء ایران و
قفقاز	» »	۵۰۰۰۰۰۰	پاکستان است .
ارمنستان و کردستان	» ترکیه	۲۵۰۰۰۰۰	سند جزء پاکستان است .
عراق / جزیره	» »	۲۵۰۰۰۰۰	ارمنستان و کردستان جزء ایران و ترکیه و شوروی است .
سوریه / فلسطین	» »	۲۷۱۱۰۰۰	عراق مستقل است . سوریه و فلسطین هر دو مستقل شده‌اند .
عربستان	» »	۵۰۰۰۰۰۰	عربستان مستقل است .
مصر	» »	۱۰۰۰۰۰۰۰	مصر مستقل است .
نوبه و قدری از سودان	» سودان	۱۰۰۰۰۰۰	نوبه تابع بریتانیا است .
طرابلس	» ترکیه	۱۰۰۰۰۰۰	طرابلس اسماً مستقل شده است .
الجزایر	» فرانسه	۴۴۲۹۰۰۰	
تونس	» »	۱۵۰۰۰۰۰	
مراکش	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	مراکش تابع فرانسه است .
اسپانی	»	۱۷۰۰۰۰۰۰	
قبرس	تابع بریتانیا	۲۰۹۰۰۰	
کریت	» ترکیه	۲۹۴۰۰۰	کریت تابع یونان است .
	جمع کل	**۷۲۶۴۳۰۰۰**	

ممالك مزبور که آنروز جز نقاط آباد و پرجمعیت دنیا بوده ، امروزه قسمت عمدهٔ آن بایر مانده است مثلا بغداد و بصره و کوفه در آن ایام چندین برابر امروز جمعیت داشته و آباد بوده است. اصطخری راجع بآبادی شهر بصره در آنروزها مطالبی نوشته که انسان را دچار حیرت میکند که از آن جمله است :

«بصره شهر بزرگی است که زمان ایرانیان نبوده و عربها آنرا بصورت شهر درآورده‌اند آب این شهر از رودخانه است . پاره‌ای از مورخین نوشته بودند که در دوران بلال بن ابی برده

شهر بصره بیست‌هزار جوی قابل کرجی رانی و صدهزار جوی عادی داشت . من(اصطخری) ابتداء نوشتهٔ آنان‌را قبول نداشتم ولی‌همینکه خودم ببصره آمدم وآبادی وبزرگی آنرا دیدم دانستم آنچه مورخین نوشته بودند درست است . چون خود من (اصطخری) در مسافت یك تیرانداز چندین جوی کوچك وبزرگ میدیدم که کرجیهای کوچك‌در آن‌آمد وشد میکرد و هرجوی بزرگ‌یاکوچك باسم‌کسی خوانده‌میشدکه آنراحفرکرده بود» .

حال اگر گفتهٔ اصطخری را در نظر بگیریم ودر مساحت یك‌تیر پرتاب چندین جوی مشاهده‌کنیم، پس‌باید حدس‌بزنیم که صدوبیست‌هزارجوی‌در چه مساحت زیادی‌کنده‌شده‌بود !

همین‌قسم راجع بآبادی بغداد «دارالسلام وپایتخت ممالك‌اسلامی» مطالب بسیاری گفته ونوشته‌اند .

ازآن جمله اصطخری‌که درقرن چهارم هجری‌آن‌شهر رادیده چنین مینویسد:

«مسافت‌کاخها وباغهای خلیفه ، ازبغداد تارود «بین» دوفرسخ‌است‌که بوسیلهٔ یك‌دیوار بهم متصل میشود وازرود «بین» بدجله میرسد ، سپس‌عمارتها بدارالخلافه وصل‌شده از دجله رو بارتفاع میگذارد وتا شماسیه بمسافت پنج میل‌امتداد مییابد و از روبروی شماسیه تاطرف غربی حربیه جلو میرود وازآنجا ساختمان‌ها پائین‌میآید وبکرخ می‌رسد...»

سپس اصطخری میگویدکه آبادی میان بغداد وکوفه (یامیان دجله و فرات) بهم‌متصل است وفقطاز میان این آبادی‌ها جویهای بسیاری از فرات ، کنده شده‌که شبیه به‌پنجره‌های متعدد میباشد .

این آبادی بغداد وبصرهٔ آن‌روز بوده اما اکنون (تاریخ تألیف‌کتاب۱۹۰۲ میلادی) استان بصره دارای ۲۰۰ هزارجمعیت واستان بغداد دارای ۸۵۰ هزار جمعیت میباشد وشاید بلکه حتماً تنهاشهر بغداد آنروز بیش از دو استان امروز جمعیت داشته است وهمین‌قسم شهر دمشق وسایر شهرهای اسلامی آنروز که اکنون روبویرانی گذارده است، بلکه فقط اسمی از آن باقی‌مانده‌مانند کوفه‌درعراق،فسطاط درمصر،قیروان‌درشمال افریقا، بصری‌درشام وغیره که درحال‌حاضر دهکده‌ای بیش نمیباشند.اینك‌مختصری ازآبادی‌مصر آنروز و اوضاع‌مصر فعلی بگوئیم،آنچه از نوشتهٔ تاریخ‌نویسان اسلام برمیآید همینکه‌عربها مصررا گشودند شمارهٔمردان جوان آن‌کشور (بضمیمهٔ جوانان‌چهارده پانزده‌ساله) بالغ‌برهشت‌میلیون میشده‌که تنها سیصد هزار مرد دراسکندریه بوده‌اند و هرگاه شمارهٔ پیرمردان وزنان وکودکان‌را نیز بهمان‌نسبت برشمارهٔ هشت میلیون مرد جوان بیفزائیم ، شمارهٔ اهالی مصر در آن روز قریب سی میلیون میشده درصورتی‌که فعلا (موقع تألیف‌کتاب‌سال ۱۹۰۲ میلادی)کشور مصر بیش‌از ده میلیون نفوس‌ندارد .

شاید بعضی‌ها برای مصر آنروز سی میلیون نفوس‌را زیادبدانند ولی‌اگرآسایش ورفاه آنروز مصررا درنظربگیریم، یقین‌خواهیم کردکه آن‌شمارش‌حقیقت داشته‌است واینك‌نمونه‌ای

ازشرح آبادی آنروز مصر :

مقریزی مینویسد که در سال ۱۰۷ هجری هشام‌بن‌عبدالملک ، بوالی مصر عبیدالله بن‌-حب‌حاب فرمان داد زمین‌های زراعتی مصر را مساحی کند و از آن مساحی معلوم شد که سی میلیون جریب درمصر زراعت‌می‌شود وازآب‌نیل مشروب میگردد ودرحال حاضر باوجود سعی



دختر دهاتی‌مصری

وکوشش دولت و کشاورزان مصری کمتر ازشش میلیون جریب از زمین‌های مصر قابل زراعت است‌حال یك نکته‌ای‌محتاج بتوضیح‌است که باید بدانوسیله رفع‌اشتباه شود و آن اینکه مساحت سراسردرهٔ نیل‌ازقسمت بحری وصعید (در دوطرف رود) کمی بیش‌از شش‌میلیون جریب میباشد دراینصورت‌چگونه دراوایل‌حکومت‌اسلامی سی‌میلیون‌جریب‌درکشور مصرزراعت میشده‌است ؟

توضیح این‌موضوع چنان است که‌مساحت تمامی‌کشور مصر(باصحرای لیبی- واحه‌های متعدد - زمین‌های واقع میان‌رودنیل ودریای‌قرمز ودریای مدیترانه وعریش) بیش‌از چهارصد هزارمیل ۱۸۷ میلیون جریب‌میشود ودر دوران‌حکومت اسلامی ، اراضی‌زراعتی‌محدود بدرهٔ نیل‌نبوده است وازآن‌رومیتوان باور کرد که‌از ۱۸۷ میلیون جریب اراضی سی میلیون جریب زراعت میشده و مردم مصر هم سی میلیون بوده‌اند .

گفته‌ها و نوشته‌های دیگرمورخین‌عرب واسلام این‌نظررا تأییدمیکنداز آن‌جمله‌اینکه مقریزی‌راجع بآبادی‌آنروزهای مصرچنین مینگارد :

«آخرین مرتبه‌ای‌که دربارهٔ مصر تحقیقات شده اوضاع‌واحوال زراعتی مصر را چنین شرح‌داده‌اند.مساحت‌سراسرمصر ۱۸۰ میلیون‌جریب‌است ودر دوران‌حکومت ابن‌مدبر(اواسط قرن‌سوم هجری) ۲۴میلیون جریب‌آن زراعت‌میشده ومدت درو کردن وتخم‌کاشتن دوماه‌طول میکشیده و ۴۸۰ هزار برزگرمرتب درآن‌مدت‌مشغول‌کار بوده‌اند ...»

آبادی‌آنروز ممالك‌اسلامی‌را بایدبهمین نسبت‌مقایسه‌کرد شهرهای‌بزرگ وآبادی‌مانند غرناطه - قرطبه - طلیطله دراسپانی بوده ودرشام‌وعراق شهرهائی‌پدید آمده بوده که اکنون یادهکده ویاشهر ویرانه‌ای‌شده ویابکلی ازمیان‌رفته‌است .

بادرنظرگرفتن این‌مراتب میتوان‌اطمینان داشت‌که شمارهٔ‌نفوس‌ممالك اسلامی از ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیون‌میشده‌که مساوی‌باجمعیت‌تمام‌اروپای امروز (موقع‌تألیف‌کتاب ۱۹۰۲ میلادی) میشودمامجدد راجع باین‌موضوع درقسمت ثروت ممالك‌اسلامی گفتگوخواهیم‌کرد.

ادارات دولتی اسلام

دولت اسلام

دولت اسلام سال اول هجرت در مدینه پدید آمد، مسلمانان یعنی یاران پیغمبر در آن روز بیش از چندده نبودند وازمهاجرین وانصار، تشکیل می‌یافتند این عدهٔ معدود ازهمان آغاز، اساس کار خودرا برهمکاری، برادری، برابری نهادند وچنانکه گفتیم پیغمبر، میان آنها عقد برادری بست تا آن درجه که دارائی هریك متعلق به همه وخیرومصلحت فردفرد آنها خیر ومصلحت دسته جمعی آنها بود . بطوریکه از گفتهٔ پیغمبر همین موضوع مستفاد میشود پیغمبر فرمود : هریك ازما دینی ازخود باقی گذارد ازما باشدواگر اموالی باقی بماند از ورثه است وهمین وحدت نظر درسود و زیان آنهارا باتحاد بیشتری جلب میکرد مؤسسات و ادارات دولتی اسلام در آن روز درشخص پیغمبر(ص) محدود میشد وسیاست و ادارهٔ اموراجتماعی ودین را شامل میگشت هما نموقع نماز وزکوة وسایرواجبات دین مقرر گردید واینك ازنظر تأسیس دولت اسلام دراین واجبات گفتگومیداریم :

امانماز جماعت برای آن وضع شد که نتیجهٔ دنیوی آن اتحاد واطاعت پیشوامیباشد زکوة پایهٔ دولت اسلام واساس تشکیلات بود، یعنی باوضع زکوة بیت‌المال پدیدآمد که همان وزارت دارائی امروز است .

بدیهی است که هردولتی رژیمی دارد . دولتها یامشروطه یامستبد ویاجمهوری میباشند وهریك ازاین رژیمها تابع قوانین ومقررات خاصی میباشند که شرحش در اینجا مورد ندارد . ولی هررژیمی وهردولتی خواه ناخواه بایددو مؤسسه داشته باشد این دومؤسسه عبارت ازدارائی و آرتش است وهیچ دولتی بـدون این دو مؤسسه باقی نمیمانـد یعنی بوجود نمیآید وچه‌بسا که نیازمندی باین دو مؤسسه و سازمان در ابتدای کار ، بیش از هرموقع دیگراست، اما ارتش در دولت اسلام چنان بود که تمام مسلمانان سپاهی بودند ونظامات این آرتش بانماز و رکوع و برادری تقویت میگشت وزکوة امورمالی این ارتش را اداره میکرد . در واقع اساس تشکیلات دولت اسلام، درطی این آیه درج شده است :

«واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین» سورهٔ بقره آیهٔ ۴۱.

ترجمه : نمازبخوانید، زکوة بدهید وباآنانکه برکوع میروند برکوع بروید .

منظور دیگر از زکوة، تقویت روح اتحاد است که همان اتحاد اساس تشکیلات اسلامی

میباشد. زکوة‌را از دولتمندان میگرفتند و بعنوان‌صدقه بفقراء میدادند. این‌موضوع ازبیانات پیغمبر(ص) بخوبی‌آشکار است که هنگام فرستادن معاذبه یمن باوچنین میفرماید :

«توپیش مردمی میروی که دارای کتاب‌میباشند آنانرا دعوت‌کن که به‌یگانگی‌خدا وبه پیغمبری‌محمد(ص) گواهی بدهند اگر اینرا پذیرفتند بآنان بگوتابدانندکه خداوند درشبانه‌روز، پنج‌نماز برآنان فرض‌کرده است اگر اینرا پذیرفتند ، آنانرا آگاه سازکه باید دولتمندان آنها صدقه (بدهند) تا بفقرای‌آنان داده‌شود اگر اینرا هم‌پذیرفتند مبادا بدارائی‌آنان چشم بیندازی.ازستمدیدگان‌پشتیبانی کن‌چه‌که میان‌ستمدیدگان وخداوند هیچ پرده‌وحجابی‌نیست.

گرفتن زکوة از دولتمندان‌ودادن بفقیران‌متضمن حکمتهای بسیاری‌است این‌کارفقیران را (که‌اکثریت مردم‌هستند) خشنودمیسازد بخصوص‌در روزگارجاهلیت ودوران‌استبدادوسختی اثرات نیکومی‌بخشد. اسلام برای یاری‌ناتوانان وبرابری میان‌آنان وزورمندان‌پدید آمد .

از اینرودشمنان‌پیغمبر(ص)، بزرگان قوم‌بودندکه ازشرکت‌فقیران در دارائی خودشان وبرابر شدن باآنها بخشم میآمدند .

پس‌از جنگ بدرکبری، درسال دوم هجرت‌موضوع‌غنیمت وجزیه نیز اضافه‌شد وتفصیل آن بزودی خواهدآمد .

در زمان پیغمبر وابوبکر، امورمالی دولت‌منحصر باین‌سه درآمد بود .

۱ ـ زکوة که از دولتمندان میگرفتند وبفقیران میدادند .

۲ ـ غنیمت‌هائی که در جنگ بدست‌میآمد ومیان سپاهیان تقسیم میشد .

۳ ـ جزیه که ازیهود ونصارای عربستان دریافت میداشتند .

پیغمبر یاخلیفهٔ پیغمبر این‌درآمدها را میگرفت وبطورتساوی میان‌مرد وزن وکوچك وبزرگ وبنده وآزاد تقسیم‌میکرد واگرچیزی ازخارج بمدینه میرسید درمسجد بدست‌پیغمبر یاخلیفهٔ پیغمبر بدون قید وشرط تقسیم‌میشد وچیزی‌از آن باقی‌نمیماند .

همینکه در زمان‌عمر، ممالك‌روم وایران گشوده شد وکشوراسلام، توسعه یافت عربها و رومیان و ایرانیان باهم مخلوط گشتند . درآمد اسلام زیادشد وناچار برای ثبت و ضبط‌آن و تعیین دخل وخرج‌محتاج بدفترشدند عمر برای تنظیم‌امور مالی، دفاتری تعیین کردکه درآن واردات ثبت میشد ومیزان حقوق مستحقان در آن قید میگشت و بقیهٔ درآمد نیزدر آن دفاتر نوشته میشدکه در موقع لزوم ، ازروی آن حساب موجودی را بمصرف معین میرساندند ، و بروایتی درسال بیستم وبروایتی پانزدهم هجری، این‌دفاتر، تأسیس گشت واین همان است‌که ایرانیان ورومیان آنرا دیوان میخوانند .

عمر پس از مطالعه در اوضاع اطرافیان آنها را ازنظر تأثیر در تأسیس دولت اسلام و توسعهٔ دادن قلمرو اسلام بدرجات مختلف تقسیم بندی کرد و برای پرداخت حقوق آنان ، خدمات وسابقهٔ آنها راملاك عمل‌قرار داد بعلاوه نزدیکی‌آنها باپیغمبر (ص) مورد توجه عمر

بود چنانکه تفصیل آن بیاید .

عمر ازطرف خود مأموری تعیین کرد که این جریانات را در دفترقید کند واورا کاتب یا مأمور دیوان میخواندند .

همینکه درآمدروبفزونی گذارد عمر خزینه‌ای درمدینه دایرساخته آن‌را بیت‌المال نامید ونخستین خلیفه‌ای که بیت‌المال تأسیس کرد عمر بود واگر نامی از بیت‌المال از زمان ابوبکر برده می‌شود ازروی قیاس است چه که درآن‌دوره چیزی‌از واردات نمیماند تادرمحلی موسوم به‌بیت‌المال باقی بماند .

در سال ۴۰ هجری ، حکومت خلفای راشدین پایان یافت . در زمان آنان مأمورین دولت‌اسلام عبارت بودند از :

۱ - خلیفه. ۲ - حکمران وعمال خلیفه درممالك‌اسلامی . ۳ - کاتب که دیوان یادفاتر جمع وخرج مالی‌را اداره میکرد . ۴ - گماشتهٔ مخصوصی که اورا حاجب میخواندند . ۵ - خزانه‌دار یامتصدی بیت‌المال . ۶ - قاضی که مأمور دادرسی بود .

پس از آنکه امویان بخلافت‌رسیدند و دولت اسلام ، جنبهٔ سلطنتی وسیاسی پیدا کرد و آمیزش مسلمانان‌عرب باسایر مسلمانان روبفزونی گذارد، طبعاً سازمانهای دولتی وتشکیلات آن‌توسعه یافت وشاخ وبرگ بسیاری برهم‌زد و بنا بقانون ارتقاء ، سازمان سادهٔ دولت اسلام، تشکیلات جدیدی از رومیان و ایرانیان اقتباس کرد از آن جمله : پادشاهان اسلام ، برای ازدیاد جاه وجلال خود وارعاب مردم ، دربان ونگهبان و ملازمان وگماشتگان مخصوص ، استخدام‌کردند وعلاوه برآن دیوان خاتم (مهرداری)، دیوان‌خراج (مالیات زمین وغیره)، دیوان برید (نوعی بازرسی وجاسوسی وخبرنگاری) در زمان بنی‌امیه تأسیس‌یافت و بزودی شرح‌یکایك‌آن خواهدآمد .

در زمان عباسیان، آمیزش اعراب باسایر ملل‌زیادترشد وخلفای عباسی‌نیز بهمان‌نسبت بآسایش وخوشگذرانی متمایل گشتند وبرای رفاه حال خودشان ، اشخاصی را معین‌کردندکه بجای‌آنان بکارها رسیدگی کند واز آنرو منصب وزارت وحسبه یاشهرداری وغیره پدیدآمد و تدریجاً مؤسسات سادهٔ سابق دولت اسلام دارای شعبات و توابعی‌شد و در هریکی از دولتهای اسلامی مطابق مقتضیات محلی‌سازمانهای مختلفی ایجادگشت . مثلا تشکیلات دولتی بغداد با قرطبه و قرطبه باقاهره اختلاف بسیارداشت .

سازمانهای دول اسلامی شاخ‌وبرگ پیدا میکند

در اوایل ظهور اسلام خود خلیفه بهمهٔ کارها میرسید دفتراموال را نگاهداری میکرد و چون عمال و مأمورین خلیفه مردم پرهیزکار و درستکاری‌بودند عملیات‌آنان تحت مراقبت نبود وچون خلیفه اموال واملاك شخصی نداشت برای حفظ دارائی خود به‌کسی نیازمند نبود ودفترومحاسباتی‌جداگانه برای‌اموال خلیفه ضرورنبود، نامه‌هائیکه

ازطرف او بمأمورین مینگاشتند شخصاً بآن مهر میزد و گاه هم خودش آن نامه را مینوشت. اماهمینکه ممالك اسلامی توسعه یافت خلفای اسلام بتقلید شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم درصدد آسایش و خوشگذرانی بر آمدند و برای اینکه ازانجام مهام مملکتی فارغ باشند و بآسودگی مشغول عیش ونوش بشوند، کارهای دولتی را میان مأمورین متعدد تقسیم کردند، از آنرو کسانی را برای انجام مهام دولتی بجای خود گماشتند که همان وزیران هستند و کسانی را مراقب عملیات حکام ولایات قرار دادند و آنرا صاحب البرید (بازرس کل) خواندند ومؤسسه‌ای برای مهر وامضاء نامه‌ها تشکیل دادند که نامش (دیوان توقیع وخاتم) بود. اشخاصی را برای رسیدگی باموال واملاك خودشان (خلفاء) مأمورساختند و آنرا دیوان ضیاع نامیدند و کسانی را جهت حسابداری وپرداخت حقوق گماشتگان وملازمان خصوصی معین کردند و آنرا عمال دیوان خاص (مأمورین دفتر مخصوص) خواندند بالاخره همینکه تمدن اسلامی رو بکمال رفت چنین مقتضی شد که دولت اسلام ازخود سکه بزند وشعار وعلائم مخصوص داشته باشد وطبعاً برای این دو قسمت هم مؤسساتی مانند ضرابخانه وغیره احداث کردند ، همین قسم مؤسسه‌ای برای دریافت نامه‌ها و امثال آن ترتیب دادند که بنام دیوان مراسلات ودیوان عریز وغیره موسوم بود وپاره‌ای ازتشکیلات آن به تشکیلات باب عالی (دولت عثمانی) شباهت داشت .

در زمان عمر، فقط یك نویسنده نامه‌های رسمی را مینگاشت ودر عین حال، حسابداری هم بعهدهٔ او بود ودرآمد وهزینه را در دفتر محاسبات قید میکرد وحقوق سپاهیان و مأمورین کشوری وقضاة رامیپرداخت، اماهمینکه دولت‌های اسلام توسعه یافت، همان یك دیوان (مراسلات ومحاسبات) بچندین شعبه تقسیم شد ازاینقرار :

۱ ـ دیوان خراج مخصوص درآمدهای مربوط بجزیه ومالیات زمین ومحصول .

۲ ـ دیوان زمام، مخصوص محاسبات لشکری .

۳ ـ دیوان نفقه، مخصوص محاسبات کشوری .

۴ ـ دیوان معادن واقطاع، مخصوص املاك دولتی ومعدنها .

۵ ـ دیوان جند، مخصوص ثبت اسامی لشکریان ودرجات آن .

واز همین مؤسسهٔ اخیر، دوسه مؤسسهٔ دیگر مانند دیوان یا ادارهٔ نیروی دریائی و ادارهٔ امور مرزی و غیره پدید آمد و دفتر و مؤسسهٔ مخصوصی برای ارسال مراسلات تعیین کردند که آنرا دیوان رسائل وانشاء میگفتند .

همین قسم بیت‌المال که در زمان خلفای راشدین خزانه‌داری کل محسوب میشد وتمام درآمدهای مختلف در آنجا گرد میآمد در زمان امویان و عباسیان برای هر نوع درآمد یك خزانه داری جداگانه‌ای تشکیل دادند باینقسم که مرکزی برای جمع‌آوری و نگاهداری زکوة ومرکز دیگری برای اموال ارثیه ومرکزی برای اموال «مظالم» تعیین شد وباین ترتیب هریك از مؤسسات دولتی چندین شعبه پیدا کرد. مثلا مؤسسهٔ قضائی شعبه‌ای ازامورحسبی ومظالم

ونظمیه وامثال آنرا بدنبال داشت .

حال باید گفت که موضوع تاریخ تمدن اسلام عبارت از، شرح چگونگی مؤسسات مزبور وشرح موجبات پیدایش آن وتاریخ تأسیس آن میباشد وطبعاً برای دریافتن حقایق مربوط باین مؤسسات تابعه باید ابتدا ما تأسیسات اصلیه راشرح بدهیم تابدانیم که این شاخ وبرگها چگونه از آن مؤسسات اصلی اولی پیدا شد . لذا ابتدا از مقام خلافت و توابع وملحقات آن شروع میکنیم ، سپس باستانداری‌ها ومأمورین درجهٔ اول میپردازیم ، آنگاه از وزارت که در دورهٔ عباسیان پدید آمد سخن میگوئیم وبرای هریك از این مؤسسات فصل جداگانه‌ای ترتیب میدهیم .

خلافت

ماهیت وشرایط وحقوق آن

خلافت چیست؟

خلافت یك نوع حکومتی است که مخصوص اسلام میباشد و در سایر اجتماعات یافت نمیشود، چون خلافت خلیفه در عین حال که یك نوع حکومت مطلقه است تنها در امور دنیوی مردم از نظر فکر ورأی پادشاه (خلیفه) حکومت نمیکند، بلکه خلیفهٔ اسلام از نظر مقررات شرع اسلام، امور دینی و دنیوی مسلمانان را در دست دارد واز آنرو میتوان گفت که حکومت خلیفه هم مشروطه و هم مستبده است.

اگرچه بظاهر حکومت خلیفه وحکومت پادشاه (چه پادشاه مشروطه وچه پادشاه حکومت مستبده) باهم فرق دارد اما در واقع هردو از یك سرچشمه نیرو میگیرد زیرا کسی که امور یك جامعه‌ای را در دست گرفته و بر آن حکومت میکند اگر مطابق میل و نظر شخصی خود سلطنت دارد چنین کسی پادشاه حکومت مطلقه است و اگر امور جامعه‌را از روی قوانین ومقرراتی (که بزرگان و عقلای قوم تدوین کرده‌اند) اداره مینماید چنین پادشاه را پادشاه (یارئیس جمهور) حکومت مشروطه میخوانند واز این طرز حکومت در ایران وروم ودر ممالك غرب امروز معمول میباشد، خلیفه نیز مانند پادشاه (یارئیس جمهور) حکومت مشروطه جامعهٔ مسلمانان را ازروی قوانین ومقررات خاصی اداره میکند، منتها قوانین حکومت مشروطه توسط بزرگان وعقلای ملت (نمایندگان ملت) وضع میشود و قوانین اسلامی که خلیفه مجری آن است از روی مبانی دینی ومذهبی میباشد ودر واقع خلافت یعنی حکومت وسلطنت ظاهری باامامت که یکنوع ریاست مذهبی است، توأم میباشد واز آن جهت خلیفه‌را امام هم میخوانند.

شرایط خلافت

خلافت چهار شرط دارد: علم، عدالت، لیاقت، سلامت روحی وجسمی[1] عده‌ای قرشی بودن را نیز شرط پنجم قرار داده‌اند ومستند آن حدیثی است که پس از رحلت پیغمبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود خلافت باید

---

۱ ـ شیعیان اثنی‌عشری که مؤلف مسیحی کتاب از آنان اسمی نبرده مقام خلافت را منصوص میدانند ومعتقدند که پیغمبر اکرم بامر خداوند خلیفه (جانشین) خودرا در روز غدیر ودرموارد دیگر صریحاً تعیین نمود وآن بزرگوار علی علیه‌السلام بود وحضرت امیر نیز بفرمان خدا فرزند ارشد خود امام حسن (ع) راخلیفه وامام قرار داد وجانشین امام حسن برادرش حضرت سیدالشهداء و پس از وی نه فرزند امام حسین (ع) امام وخلیفهٔ پیغمبر میباشند وشرط اصلی امامت وخلافت عصمت میباشد. مترجم

درقریش باشد و بنا بر آن هر کس در قریش بوده است ولذا اگر چه در اواخر ایام عباسیان دستگاه خلافت به منتهی درجهٔ ضعف رسید اماهیچ یك از زورمندان و سرکشان معاصر خود را خلیفه نخواندند بلکه باسم سلطان وملك وامثال آن اکتفاء کرده فقط حکومت دنیوی را از خلیفه گرفتند و به عنوان ومقام مذهبی خلیفه متعرض نشدند که از آن جمله : دیلمیان وغزنویان و سلجوقیان و طاهریان وغیره میباشند ، که هرچند برخود خلیفه نیزدست یافته اند ، ولی عنوان خلافت را نگاهداشته وخودرا ازطرف اوفرمانروا میدانستند .

صلاح الدین ایوبی که در واقع صاحب اختیار مصر بود خود را قائم مقام خلیفهٔ فاطمی میخواند وبعداً نام خلیفهٔ فاطمی را ازخطبه انداخته باسم خلیفه عباسی خطبه خواند ولی در حقیقت پادشاه مطلق مصر بود. بااین حال نخستین کسی که ازغیر قریش، خودرا خلیفه خواند ، سلطان سلیم عثمانی (۹۲۳هجری) بود وپیشوایان مذهب حنفی[۱] راجع باثبات حقانیت سلطان سلیم باین چهار حق که وی دارا بوده استدلال کردند :

۱ ـ حق شمشیر، باین معنی که خلیفه بایدبرای رسیدن بمقام خلافت باشمشیر قیام کند ومدعیان خود را ازمیان بردارد، چنانکه سلطان سلیم پس ازفتح مصر، درسراسر ممالك اسلامی مدعی دیگری نداشت[۲].

۲ ـ حق انتخاب، یعنی پیشوایان مذهبی وبزرگان قوم، بایدخلیفه را انتخاب نمایند . آنان میگویند این جریان ابتداء در مدینه وسپس در دمشق و آنگاه دربغداد و قاهره انجام مییافت وچون قابل انتقال بود بهقسطنطنیه نیز رسید وهمینکه سلطان سلیم، مصر را گشوده عده ای از علمای جامع ازهر قاهره را باخود باستامبول آورد و آنان باموافقت علمای ترك مقیم استامبول سلطان سلیم رابخلافت انتخاب کردند و شمشیر خلافت را بگردن او افکندند واین تشریفات بعداً نیزمعمول شدکه پیشوایان مذهبی پس از مرگ یك خلیفه شمشیررا بگردن خلیفه میآویختند ومعمولا درجامع ایوب این مراسم اجراء میگردد [۳].

۳ـ حق وصایت، باین قسم که خلیفهٔ پیشین پیش ازمرگ خود، خلیفهٔ بعدی راتعیین میکند.

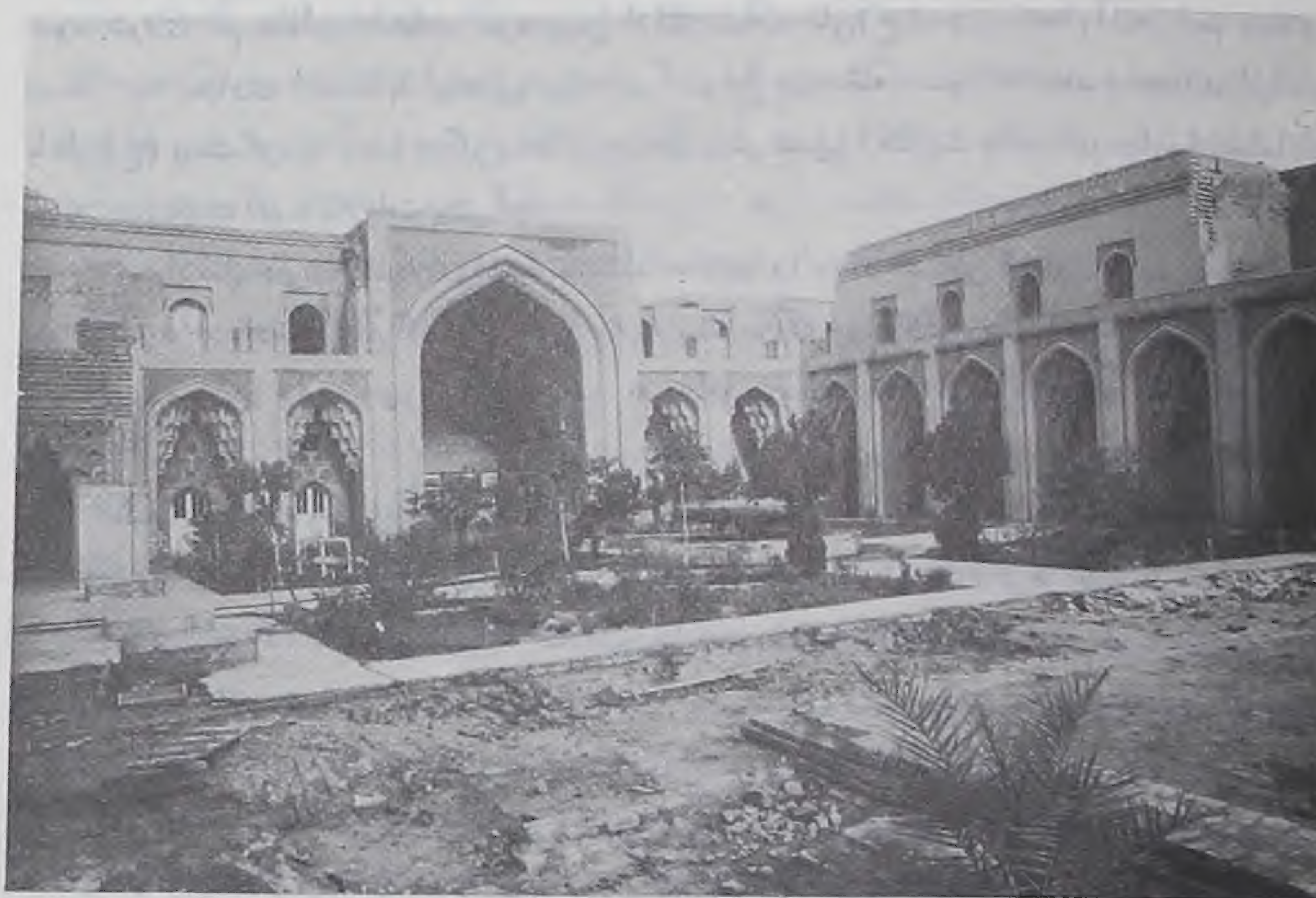
---

۱ ـ اهل سنت، چهارمذهب دارند: مالکی، شافعی، حنبلی حنفی، ومذهب رسمی اهل تسنن همان حنفی است که مؤسس آن ابوحنیفه ازمردم امیران (کوفه) ومعاصر حضرت جعفر صادق میباشد . مترجم

۲ـ این اشتباه است زیرا پادشاهان مسلمان صفوی (ایران) هیچگاه تسلیم سلطان سلیم وسایر خلفای عثمانی نشدند وجنگهای شاه اسماعیل باسلطان سلیم برای همین بوده که سلطان سلیم را خلیفه نمیدانسته است . مترجم

۳ ـ جامع ایوب واقع در کنار بسفر (استامبول) میان ترکها بایوب مزاری مشهور است . در اوایل سلطنت امویان، دسته ای ازسپاهیان اسلام بقصد تسخیر قسطنطنیه عازم شدند ولی چون آن هنگام مسلمانان نیروی دریائی کافی نداشتند کاری از پیش نبردند و ابوایوب انصاری از یاران پیغمبر (ص) که میان لشکریان اسلام بود در کنار بسفر شهید شده بخاك رفت و اکنون همان محل بایوب مزاری یا جامع ایوب شهرت دارد. مترجم

چنانکه متوکل آخرین خلیفهٔ عباسی مقیم مصر حق خلافت را درموقع فتح بسلطان سلیم وا گذارد.



منظرهٔ کاخ المسناة درسامرا

که درسال ۵۷۶ هجری بامر الناصر خلیفهٔ عباسی بنا شده و اکنون موزه است

۴ـ حمایت حرمین (مکه ومدینه)ـ خلفای عثمانی اززمان سلطان سلیم به بعد که خودرا خلیفه خواندند حمایت حرمین را بعهده داشتند باستثنای چهارده سال، که هفت سال آنرا پادشاهان یمن (درقرن ده هجری) وهفت سال دیگر راوهابیان برمکه ومدینه حکومت کردند.

۵ـ امانت داری، خلفای عثمانی میگویند: پاره‌ای ازمخلفات نبوی ازدستبرد تاتار، محفوظ مانده وخلفای عباسی آنرا[1] باخود ازبغداد بقاهره آوردند وسلطان سلیم آنرا ازقاهره بقسطنطنیه برده درصندوق نقره‌ای در«کهنه سرای» واقع درکنار بسفر محفوظ داشت.

بیعت گرفتن برای خلفاء وچگونگی آن

درزمان خلفای راشدین، موضوع خلافت با مشورت بزرگان قوم حل میشد چنانکه ابوبکر پس از مشورت با رجال مهم (مهاجر و انصار) عمررا جانشین خود ساخت وعمر قدری بیشتر ملاحظه کرده برای احتراز ازهراختلاف عده‌ای را نامزد آن مقام کرد تا بامشورت

۱ـ ظاهراً دراین مورد جرجی زیدان اشتباه کرده. چه که اول استدلال علمای حنفی را درخلافت سلطان سلیم بچهار حق مستند کرده واکنون به پنج حق رسانیده است. مترجم

یکدیگر خلیفه‌را تعیین کنند وهیچ یك ازخلفای راشدین نظر نداشتند که خلافت را ارثی نمایند حتی‌عمر پسر خود عبدالله‌را جزء هیئت شوری‌قرارداد ولی مردم را ازانتخاب‌او بخلافت منع نمود شوری هم عثمان انتخاب نمود وپس ازقتل‌عثمان علی(ع) بدون انجام‌آن‌مراسم بخلافت رسید[1] چه بسیاری ازصحابهٔ پیغمبر(ص)، درآنموقع درمدینه حضور نداشتند و عده‌ای از آنان باعلی(ع) بیعت کردند وعدهٔ دیگر بیعت نکردندومنتظر تصمیم اکثریت وشورای جامعهٔ مسلمانان شدند ودرنتیجه‌آن انقلابات پیش‌آمد .

پس‌ازقتل علی(ع)شیعیان اومیخواستند خلافت را دراولاد علی‌که فرزندان پیغمبر(ص) بودند، برقراردارند لذاهنگامی که‌علی(ع) دربسترمرگ بود ازاوپرسیدندآیا باپسرت حسن بیعت کنیم ؟ علی(ع) در جواب آنان گفت نه میگویم بکنید ونه میگویم نکنید خودتان بهتر میدانید[2] .

شیعیان باامام حسن (ع) بیعت کردند وامام حسن ، بامعاویه صلح کرده ازخلافت کنار رفت وازآن هنگام خلافت تبدیل به سلطنت ارثی‌شده درمیان امویان برقرارماند .

بنابرآنچه که گذشت، طریقهٔ انتخاب خلیفه دردورهٔ خلفای راشدین طریقه‌ای بودکه تاکنون هم دنیای متمدن امروز نتوانسته است بهتر ازآن راهی بیابد ، زیـرا طریقهٔ مزبور مزایای سلطنت مشروطه ومستبده وحکومت‌های جمهوری را باهم جمع کرده بود .

طریقهٔ مزبور جمهوری بود زیرا ازمیان مردم‌قریش بدون توجه بشخص معین‌انتخاب میشد و در عین حال مشروطه بود چون بدون شرایطلازم ونظر بزرگان قوم انجام نمیگرفت وبااین حال حکومت مطلقه هم محسوب میگشت . چون خلیفه ، همه نوع اختیارات داشت . واین‌مسلم‌است که چنین‌خلیفه‌ای‌اگردارای‌شرایط‌چهارگانه(سابقاً ذکرشد) باشدوپرهیزگاری هم برآن اضافه گرددوبااختیارات تامی‌حکومت کندطبعاً بهترازهرفرمانروائی باصطلاح امور جامعه موفق میگردد ، چنانکه خلفای راشدین هم هما نطور بودند . پس ازخلفای راشدین ، دستگاه سلطنت بمیان‌آمد ومعاویه ازدربار ایران وروم چیزهائی اقتباس کرد که ازآن جمله:

---

۱ ــ موضوع شوری چنان است‌که برگزیدگان عمر ، دوسه روزی بایکدیگر مشورت نمودند وسرانجام علی‌علیه‌السلام وعثمان را نامزد خلافت‌کردند ابتداء بعلی‌علیه‌السلام پیشنهاد نمودندکه باید ازروی احکام قرآن وسنت پیغمبر(ص) وپیروی از رفتار ابوبکر وعمر برمردم حکومت‌کنی وچون علی‌علیه‌السلام فرمودکه ازروی‌قرآن وسنت پیغمبروفکر ونظرخود حکومت خواهم کرد برگزیدگان عمرکه ازمیان طرفداران عثمان . انتخاب شده بودند همان موضوع را بعثمان پیشنهادکردند واوفوری نظرآن دونفر را پذیرفته خلیفه شد .

دراینجانکتهٔ مهم‌اساسی‌که وقتی‌حضرت رسول‌اکرم علی‌علیه‌السلام را بخلافت انتخاب فرموده دیگر شوری چه معنی دارد چنانکه خود حضرت امیرمی‌فرماید شوری برای‌چه‌وروی چه وبچه جهت تشکیل شد واصلا معنی نداشت . مترجم

۲ ــ برعکس اظهار جرجی‌زیدان مطابق اسناد معتبری‌که از خاصه وعامه روایت شده حضرت امیرفرزند ارشد خود امام حسن (ع) را بجانشینی انتخاب فرمود . مترجم

سلطنت ارثی بود. معاویه ابتداء ازمردم بیم داشت که سلطنت را ارثی نماید چه که میدانست، این اقدام باروبهٔ خلفای راشدین مغایرت دارد، ازآنرو بامحارم خوددراین باب مشورت کرد ومغیرة بن شعبه اورا تشجیع نمود، عذر دیگر معاویه این بود که مبادا پس ازمرگ وی میان بنی‌هاشم وبنی‌امیه برسرخلافت جنگ وجدال روی دهد وبنی‌امیه ازخلافت دست نکشند وکار مملکت اسلام ازاین اختلاف ونفاق، روبخرابی گذارد. لذا درصدد برآمد پسرخود یزیدرا ولیعهد سازد و ازنظر استحکام سلطنت یزید، درزمان حیات خود برای یزید بیعت خواست تاعکس‌العمل آنرا دریابد، سایرخلفای اموی‌نیز باواقتداء کردند فقط عمربن عبدالعزیز بفکر آن افتادکه ازرفتار خلفای راشدین پیروی‌کند ولی بواسطهٔ مخالفت‌کسان خود موفق نگشت ومجدداً همان طریقهٔ معاویه‌مرسوم گشت.

مأمون‌عباسی نیز بهمان فکر بود وعلی‌بن‌موسی‌بن جعفرصادق را ولیعهد ساخته (رضاء) لقب داد ودراین‌مورد هم عباسیان براوشوریدند وبیعت مأمون را شکسته باعمویش ابراهیم‌بن مهدی بیعت‌کردند واگرمأمون اقدام خوددراجبران نمیکرد[1] خلافت ازدستش میرفت وخلاصه اینکه باستثنای این دومورد، خلافت دربنی‌امیه وبنی‌عباس‌وفاطمی‌های مصروغیره پس‌ازخلفای راشدین ارثی گشت.

بیعت وسوگندآن

بیعت پیمانی‌بود که میان فرمانروا وفرمانبردار بسته میشد ودومی تمام اختیارات زندگی‌خود را به‌اولی میداد وتعهد میکرد فرمان اوراچه بسود وچه‌بزیان اوباشد بپذیرد وبااودرنیاویزد، کلمهٔ بیعت مصدرفعل «باع» میباشد وبمعنای فروختن‌میآید وهمانطورکه خریدار وفروشنده برای گرفتن کالاوبهادست بدست هم میگذارند دربیعت‌هم فرمانروا وفرمانبردار دست دردست‌هم‌میگذارند. نخستین بیعت‌دراسلام‌بیعت عقبه است‌که‌باپیغمبرانجام‌گرفت و سوگندآن تامدت زمانی برای بیعت‌گرفتن میان خلفاء معمول بود وآن سوگند شامل تمام انواع سوگندها میباشد.

متن سوگند بیعت، گرچه بنا بمقتضیات زمان تغییرمیکرده ولی اساس‌آن همان سوگند بیعت عقبه است‌که انصار درموقع بیعت باپیغمبر(ص) چنین گفتند:

«ای پیغمبر خدا! تاتوبخانهٔ ما درنیائی ازپیمانی‌که‌باتوداشتیم‌آزاد هستیم ولی همینکه بخانهٔ مادرآمدی تودرپناه ماهستی‌وهمانطورکه ازجان‌خودوفرزندان وزنان خوددفاع میکنیم ازتونیز دفاع خواهیم‌کرد».

ومتن‌دیگری نیز ازسوگند بیعت عقبه درد‌ست است‌که زنها درمحل موسوم به عقبه بآن سوگند باپیغمبر بیعت‌کردند باینقسم:

---

1 ــ مقصودازجبران مافات، که جرجی‌زیدان ذکر کرده‌همان‌مسموم‌شدن حضرت رضا بدست مأمون میباشد. مترجم

«بیعت میکنیم که بخدا شرك نیاوریم ، دزدی نکنیم ، زناء ندهیم ، فرزنـدان خود را نکشیم ، بکسی بهتان وافتراء نزنیم ، ازکار های نیك سر نپیچیم » .

ابومسلم خراسانی، برای عباسیان اینطور بیعت میگرفت :

«باشما بکتاب خدا وسنت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم وخشنودی خاندان رسول ـ صلی‌الله علیه وسلم بیعت میکنیم واگراین پیمان رابشکنیم ، زن مامطلقه وبنده هـای ما آزاد باشند ومجبور باشیم پای‌پیاده بخانه کعبه برویم، سوگند میخوریم که پیش‌ازفرمانروایان بمال وخوار بار دست نیازیم » .

معمولا بزرگان قوم به تناسب مقام پیش‌ازدیگران باخلیفه بیعت میکردند . در زمان عباسیان امرای‌ارتش‌وقضاة بغداد قبل‌ازسایرین بیعت می‌نمودند ، باینقسم که دبیر آرتش (کاتب جیش) پیش میآمد وارتشیان را بنام می‌خواند وسو گند میداد سپس‌وزیریاقائم‌مقام وزیرجلو میرفت وعمامه بسرخلیفه مینهاد و«برده» بروی‌می‌پوشانید وهمینکه بیعت تمام میشدالقابی بر خلیفه عرضه میشد واویکی‌ازآن القاب را انتخاب میکرد این‌القاب دراسلام تازگی دارد و تازمان هرون ساده بود وبه‌کلمات امین ومأمون ورشید تمام میشد امااززمان معتصم نام خدا برآن افزوده شد مانند المعتصم‌بالله وغیره . همینکه مراسم بیعت انجام می‌یافت، سواران با لباسهای فاخر براسب‌های راهوار ، میآمدند وخلیفه را سوارکرده ، بدارالخلافه میبردند . در دوطـرف راه ، سپاهیان صف مـی‌کشیدند و مردی مسلح پیاده جلوی خلیفه راه میافتاد، نمایندگان پایتخت وممالك دیگراسلامی‌درداراالخلافه یا دارالعامه برای تبریك بحضورخلیفه بار می‌یافتند .

چنانکه گفته شد، متن‌سوگندوطریق انجام بیعت، درممالك مختلف اسلامی‌تغییرمیکرد امااساس‌آن یکی بود یعنی :

بموجب بیعت مردم، اختیار امور اجتماعی‌را بخلیفه می‌دادند تا از روی کتاب وسنت رفتار کند، درآغازکاربیعت زبانی‌انجام‌می گرفت وباکلمات مختصری‌آغاز گشته پایان میيافت اماکم‌کم بنا بمقتضیات روز و ابراز تمایل بالقاب وستایش وامثال آن متن بیعت مفصل گشت وتدریجاً ازشفاهی به‌کتبی وآن‌هم مطالب طولانی وعبارات پرطمطراق تبدیل‌شد وچنانکه در اواسط قرن هشتم هجری، صورت بیعتی‌که برای الحاکم بامرالله عباسی درمصر ترتیب‌دادند چهارصفحهٔ بزرگ‌میشد .

بیعت‌گرفتن برای ولیعهد

همینکه خلافت در زمان معاویه ارثی شد، خلفاء درزمان حیات خود برای فرزندان یا کسان خویش بیعت میگرفتند و مراسم وتشریفات آن‌بیعت‌ها مانند مراسم بیعتی بودکه برای خلیفه‌گرفته می‌شد ودر بیشتر موارد، خلفاء قبلا از بزرگان قوم نظر میخواستند و موقعی که منصور درصددبیعت گرفتن برای پسرش مهدی برآمد ازبزرگان خانواده نظر خواست و

جعفر باین عمل اعتراض کرده آنرا حق خود دانست، منصور، مجلسی از گویندگان و شاعران ترتیب داد و موضوع را مطرح کرد وچون بیشتر شاعران در ستایش مهدی شعر سرودند منصور، مهدی‌را ترجیح داد.

باری اگر فرزندان یا کسان نزدیك خلیفه بواسطهٔ صغر سن یا جهت دیگر شایستهٔ ولیعهدی نبودند خلیفه برای دیگری بیعت میگرفت ودرضمن بااو شرط میکرد که شخص مورد نظر را بعداز آنکه شایستهٔ خلافت شد بخلافت بر گزیند. مثلا یزید بن عبدالملك، برادرخود هشام‌را ولیعهد کرد وبااو شرط نمود که پس‌از آنکه ولید فرزند یزید بسن بلوغ رسید اورا ولیعهد سازد و چه بساکه خلفاء شرایط بیعت ولیعهد را (پس‌از مدتی) نظر بپاره‌ای مقتضیات تغییر میدادند گاه هم‌خلیفه یکی‌از فرزندان خود را ولیعهد مینمود وفرزنددیگررا ولیعهدآن ولیعهد قرار میداد چنانکه هرون پسرش امین را ولیعهد ساخت وقاسم‌را ولیعهد امین‌نمود واختیار دومی را بدست مأمون سپرد که اگر بخواهد بتواند قاسم را ازولایت‌عهد خلع کند یا برقرار دارد.

پیمان ولایت‌عهد را خود خلیفه یامنشی‌مخصوص اومینگاشت ومهرمیزد وسران خانوادهٔ خلافت‌هم آنرا مهرکرده بولیعهد ویانگاهبان ولیعهد میدادند تادرموقع لزوم بکارببرد واین پیمان معمولا در جای امنی مانند مسجد یاخزانه و یاکعبه حفظ میشد، چنانکه هرون پیمان ولایت‌عهد فرزند خود امین ومأمون وقاسم‌را درکعبه محفوظ داشت.

علائم خلافت

سه چیز علامت خلافت شمرده میشد: برده، خاتم، عصا. ــ برده روپوشی‌بود که چندی پیغمبر(ص) آنرا برمیکرد تااینکه کعب‌بن‌زهیر ابی‌سلمی، شاعر مشهورآن‌برده را ازدوش پیغمبر بر گرفت. این‌شاعر در مکه پیغمبر را هجو میکرد وهمینکه اسلام نیرو گرفت، پیوسته فراری بود وپس از فتح مکه‌برادرش جبیر باوچنین نوشت:

«پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه وسلم بسیاری از مردانی‌که او را آزار داده ویا هجوکرده بودندکشت و باقیماندهٔ شعرای قریش فرارکردند، اگر در دلت حاجتی داری پروازکن و خدمت پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه وسلم‌برس. زیرا اوکسی راکه باتوبه‌خدمتش برسد نمیکشد.»

کعب‌پس ازدریافت این‌نامه از روی‌ناچاری بمدینه‌آمد وقصیده‌ای درمدح پیغمبر(ص) گفت‌که مطلعش این است:

بانت سعاد فقلبی‌الیوم مبتول   متیم اثر هالم یفدمکبول

پیغمبر(ص) کعب‌راگرامی داشت و پاره‌ای از یاران‌که میخواستند اورا بکشند، آنها را منع‌کرد وبالاتر ازهمه‌اینکه برده را ازدوش مبارك گرفته بشاعرصله داد[1]. این برده نزد

---

۱ ـ مرحوم‌ابوالحسن‌میرزا شیخ‌الرئیس‌سخنگوودانشمند عالی‌مقام‌دراین‌باره چنین‌گفته‌است:

بودشاعری لقمه‌ای بس‌بزرگ   نه‌هرخرد این‌لقمه‌را خورده است
به بین قوت دست مرد سخن   ز دوش نبی بـرد را برده است

کسان کعب باقی ماند و معاویه در موقع خلافت آنرا بچهل‌هزار درهم (قریب ۱۶۰۰ لیره) خرید ودست بدست‌از امویان بدست‌عباسیان رسید. ابوالفداء درتاریخ‌خود میگوید : که‌برده از عباسیان به‌تاتار منتقل‌شد اماچنانکه گفتیم، برده باسایر متروکات نبوی در سرای کهنه در استامبول میباشد[1] وشاید ابوالفداء چنین تصور کرده که مغولها پس از خرابی بغداد برده‌را جزء سایر اموال از کاخ خلیفه به‌یغما برده‌اند ولی ظاهراً عباسیان همراه خود بمصر آوردند وسلطان‌سلیم موقع فتح مصر آنرا باستامبول برد.

خاتم - مهر

همینکه پیغمبر (ص)، درصدد نامه‌نوشتن بشاهنشاه ایران وامپراطور روم بر آمد بحضرتش یاد آورشدند که اگر نامه بی‌مهر باشد ایرانیان آنرا نمی‌پذیرند پیغمبر(ص) مهری از نقره تهیه‌فرمود که‌روی آن جملهٔ محمد رسول‌الله نقش‌شده بود پس‌از رحلت پیغمبر(ص)، ابوبکروپس‌از وی‌عمر وپس‌ازعمر عثمان آن مهررا دردست داشتند درزمان عثمان آن‌خاتم درچاه اریس‌افتاد وپیدا نشد عثمان دستور داد برای‌اوچنان‌مهری بسازند وبعدازآن‌نیز خلفای دیگراین‌رویه راپیروی کردند، وبالاپاپائین نامه‌را باگل ویامرکب‌مهرمیزدند تاآنکه‌درزمان‌معاویه، برای‌محکم‌کاری نامه‌هارا تامیکردند وسرش‌را باموم مهرمیزدند که درآن دست‌نبرند وموجب این احتیاط کاری آن بود که معاویه بعامل‌خود زیادبن‌ابیه در کوفه نامه‌ای نوشت که صدهزار درهم، بعمربن زبیر بدهد ونامه را توسط عمر ارسال داشت عمربن زبیر رقم صدرا دویست‌کرد وپول را از زیاد گرفت و همینکه معاویه ازاین نیرنگ آگاه شد، مقررداشت نامه‌هارا تاکرده باموم‌مهر بزنند. بلاذری‌میگوید اول‌کسی که از عرب ، دیوان زمام (ادارهٔ مهرداری) ترتیب داد، زیاد والی عراق بود واو آنرا ازایرانیان آموخت چون شاهنشاهان ایران چندجور مهرداشتند: مهرمحرمانه - مهر مربوط به‌املاك دولتی، مهرمالیات، مهرنامه‌ها وغیره وکسی که‌همهٔ این‌مهرهارا در دست‌داشت زمامدار خوانده میشد.

دیوان خاتم یادیوان زمام‌از زمان معاویه تااواسط عباسی برقرار بود و در آن موقع ملغی‌شد. چون مهرها را بوزیران وامیران وسلاطین و امثال آن تحویل میدادند و همینکه هرون میخواست جعفربن یحیی را بجای برادرش فضل بن‌یحیی بوزارت منصوب نماید به‌یحیی‌بن‌خالد پدرآنان چنین گفت :

«پدرجان میخواهم این‌خاتم (مهر- انگشتر)را ازدست‌راست بدست‌چپ بدهم.»

وبا این کنایه وزارت‌را بخاتم تعبیر کرد.

در هرحال برای خاتم خلیفه احترامات و تشریفات بسیاری قائل بودند و هرگاه که وزیران خاتم‌را برای مهرزدن نامه میگرفتند ازنظر احترام خلیفه بپامیخاستند ومعمولاموقع

---

۱ - در زمان خلافت آل عثمان روز ۱۵ رمضان خلیفه بسرای کهنه و بزیارت خرقهٔ شریف میرفت که‌همان بردهٔ مشهور بوده است والبته اکنون چنین مراسمی‌درترکیه اجرا نمیشود. مترجم

مهر کردن نامه‌موم یا گل یا مرکبی را روی کاغذ میگذاردند و بر آن مهر میزدند تا ترسیم مهر باقی بماند. مهر، گاه‌در بالا و گاه‌در پائین نامه‌زده میشد.مهر خلفا، غالباً از حمد وستایش پروردگار ودرود بر پیغمبر(ص) ونام خلیفه وامثال آن تشکیل‌می یافت. خاتم خلفاء راعلامت هم‌میگفتند و اگر نامه‌ای بدون مهر بود اصلا اعتبار نداشت.

وقتی که سلطنت ازخلافت منشعب‌شد وفرمانروایانی بنام سلطان پدید آمدند، آنها هم مانند خلیفه برای‌خود علامتی ترتیب دادند که آنرا طغراء نامیدند. طغراء خطوط درشت و زیبائی بود که القاب‌سلطان درآن درج‌میگشت وبجای‌امضای وی‌درفرمانها ونامه‌ها بکارمیرفت. سلاطین سلجوقی دیوان انشاء (دفترارسال مراسلات) را دیوان‌طغراء میخواندند.

گفته میشود که طغراء ازنام حسین طغرائی گویندهٔ قصیدهٔ مشهور لامیةالعجم[1] وزیر سلطان مسعودسلجوقی اقتباس‌شده است. این‌وزیر، خط نیکوئی‌داشت و نخستین کسی است که طغراء نوشته است. قتل این‌وزیر درسال ۵۵۱ هجری واقع‌شد.

درشمارهٔ ۱۱ الهلال سال‌دهم ازقول لامارتین وگوانین (خاورشناسان فرانسوی) نقل شده که طغرای آل‌عثمان، تصویر کف دست‌سلطان مرادمیباشد. اماحق آنست که طغرای‌عثمانی ازهمان کلمهٔ طغرا اقتباس‌شده است خلفاء نام‌خود رامعمولا روی‌مهر نمی‌نگاشتند بلکه‌پاره‌ای پند واندرز درآن درج میشد. روی‌خاتم ابوبکر چنین‌نوشته‌بودند:

نعم‌القادرالله ـ خدا بهترین تواناست.

خاتم عمر چنین بود: کفی‌بالموت واعظاً یاعمر (ای‌عمر مرگ‌بهترین وشایسته‌ترین پند است برای‌تو.)

خاتم‌عثمان‌چنین بود: (لتصبرن‌اولتندمن)البته صبرکن وگرنه البته پشیمان‌میشوی.

خاتم علی(ع) چنین بود: (الملك‌لله) پادشاهی خدا را است.

خلفای اموی وعباسی نیز همین روش را ادامه دادند و روی خاتم‌ها مطالب مناسبی مینگاشتند گاه هم میکوشیدند که مضمون خاتم بانام‌آنان متناسب‌باشد. مثلا مأمون که نامش عبدالله بود مهرش‌را اینطور کنده بودند:

عبدالله یؤمن بالله مخلصاً ـ بندهٔ‌خدا بخدا ایمان خالص‌دارد.

مهرالواثق چنین بود:

الله ثقةالواثق ـ خدا تکیه‌گاه واثق است.

---

۱ ـ دوقصیدهٔ اخلاقی بنام‌لامیه (چون‌آخر اشعارآن لام‌است) میان‌عرب زبانان‌مشهور میباشد یکی لامیةالعرب از شنفری ازدی که مطلعش چنین میباشد:

اقیموا بنی امی‌صدور مطیکم　　　فانی‌الی قوم سواکم لامیل

ودیگر لامیةالعجم ازحسین‌طغرائی بااین مطلع: اصالةالرأی صانتنی عن‌الخطل ـ وحلیةالفضل زانتنی‌لدی‌العطل. وبتصدیق اهل‌فن‌لامیهٔ عجم‌از لامیهٔ عرب‌فصیح‌تر میباشد. مترجم

مهر متوکل : علی‌الله‌توکلت ـ بخداتوکل دارم .

مهر معتمد ـ اعتمادی علی‌الله وهوحسبی ـ تکیهٔ من بخداست وهمین مرا بس .

متروکات پیغمبر (ص) که به‌مخلفات نبوی مشهور است و اکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) درعمارت مشهور به‌کهنه سرای‌محفوظ میباشد عبارت است از: برده ، دندانی از دندانهای پیغمبر (ص)، تار موئی از موهای پیغمبر (ص) ، نعلین پیغمبر(ص)، تکه‌ای ازپرچم پیغمبر(ص)، دوکاسهٔ‌آهنی که ازقرار مشهور ابراهیم خلیل باآن آب‌زمزم میآشامید ، جبهٔ‌ابوحنیفه،ذراع حضرت‌یحیی .

معمولا هرسال درنیمهٔ‌ماه رمضان اعلیحضرت سلطان بارجال وبزرگان طبق تشریفات مخصوص بکهنه سرای میروند واین‌اشیاء متبرکه را زیارت‌میکنند .

سومین علامت خلافت عصاست و از زمان امویان و عباسیان تا این‌موقع هرخلیفه‌ای که به‌مسند خلافت جلوس‌میکند عصای خلافت رابدست او میدهند وبرده و خاتم برایش میآورند .

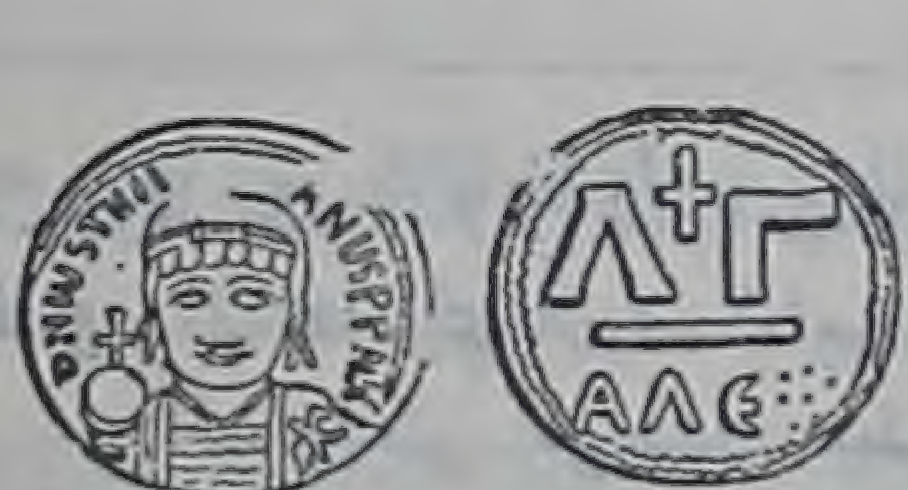
نشانه‌های (شارات) خلافت‌هم سه‌چیز است‌و آن خطبه وسکه وطراز میباشد

خطبه ـ یکی از نشانه‌های مهم خلافت ، خطبه‌ایست که درطی آن وقت هنگام نماز روی منبر دعا میکنند ودر ابتدا رسم‌چنین بود که خلیفه خودش امام جماعت‌میشده وپس‌از انجام نماز، پیغمبر ویاران او را دعا میکرده و برآنان درود میفرستاده است و همینکه ممالك بسیاری بدست خلفای اسلام گشوده شد ، عمال و والیان خلیفه در سایر ممالك پس از نماز خلیفه را دعا میکردند و نخستین والی‌که خلیفهٔ عصر را دعا کرد ، عبدالله بن‌عباس، والی‌حضرت‌امیردر بصره بودکه برفراز منبربصره رفته گفت: خدایاعلی رایاری‌کن وپس ازآن این‌رسم معمول شدکه دعای به‌خلیفه یکی ازنشانه‌های قدرت وقوت وی‌محسوب‌شود.درایامی‌که خلفای‌بغدادضعیف شدند، سلاطین وامراء دراین‌رسم‌خود راشریك کرده اسم‌خودشان‌را بااسم خلیفه بالای منبر ذکرمیکردند وبعداً چنین‌شدکه فقط نام‌سلاطین را میبردند ودرهرحال تاامروز دعای خلیفه درموقع نماز مرسوم است .[۱]

سکه ـ دیگر از نشانه‌های خلافت یاسلطنت و پادشاهی، بطور مطلق سکه است باین معنی‌که هردولتی نام پادشاه و یا خلیفه را روی فلزات سکه میزنند و هیچ دولتی بدون سکه نمی‌ماند.



سکهٔ ایرانی



سکهٔ رومی

پول رایج عرب پیش از اسلام

عرب‌های قبل ازاسلام بادرهم ودینار ایران وروم معامله میکردند . دینار ازطلا ودرهم ازنقره بود همانطورکه فعلا درمصر لیره (جینه) طلاوریال ونقره‌است‌عربها ازپول طلابه«مسین» تعبیر میکردند وپول نقره را ورق میخواندند وپولهای مسی‌راحبه ودانق‌میگفتند. دینار، سکه‌ای بودکه روی آن نام وصورت پادشاهی که آنراسکه زده بودنقش میشد ویك‌مثقال وزن داشت. درهم راواقی‌نیز میگفتند وآن سکه‌ای بودکه یك‌درهم نقره‌داشت. یك دینار، ده‌درهم بودوگاه‌هم‌بهای آن‌ازده درهم تاسیزده وپانزده‌درهم‌میرسید. یکدینار مساوی‌باده‌فرانك ویك درهم‌برابریك‌فرانك است ودر واقع، یکدرهم نقره‌تقریباً باچهارغروش‌مصری‌برابر میشود[1].

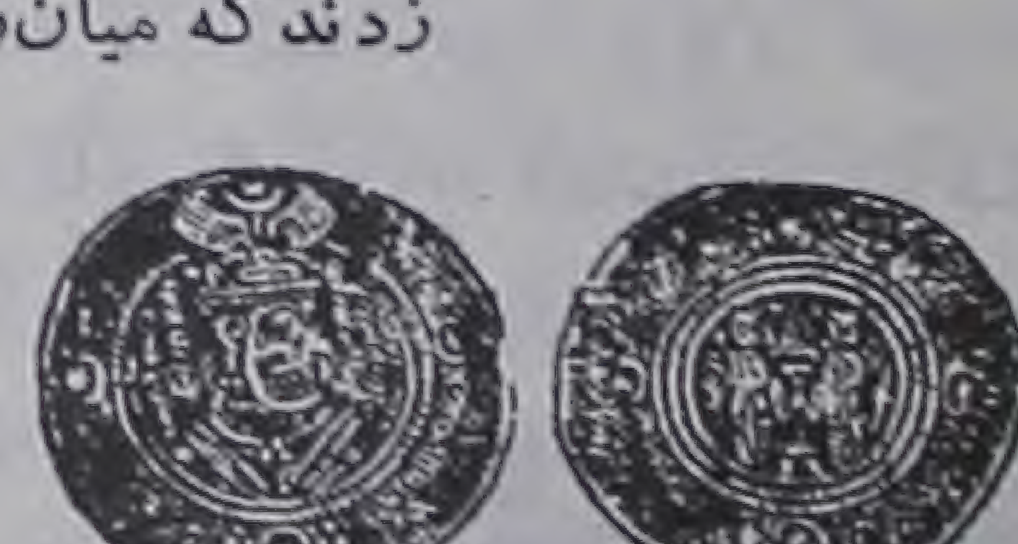
مؤلف احکام‌السلطانیه میگوید: درهم ایرانی سه وزن داشت. یکی‌بیست قیراط (قیراط مثقالی) که‌آنرا درهم بغلی‌میگفتند . دیگر دوازده قیراطی ودیگرده قیراطی. پاره‌ای مؤلفین نوشته‌اندکه درهم‌های ایرانی شش مثقالی وپنج مثقالی بوده ، اولی راسمری سنگین ودومی را سمری سبك میخواندند .

عربهای پیش ازاسلام‌دونوع دینار داشتند: دینارهرقلی رومی ودینارکسروی ایرانی. همین‌قسم درهم‌آنان ایرانی ورومی‌بوده ، امابیشترمعاملات عربها بادینار رومی ودرهم‌ایرانی انجام میشد . ازآنرو دینار رومی نزدآنان گرامی تر شمرده میشد وآنرا مرغوبتر ازدینار فارسی میدانستند. تاآنجاکه زیبائی ودرخشندگی دینار رومی پیش عربها ضرب‌المثل میشد.

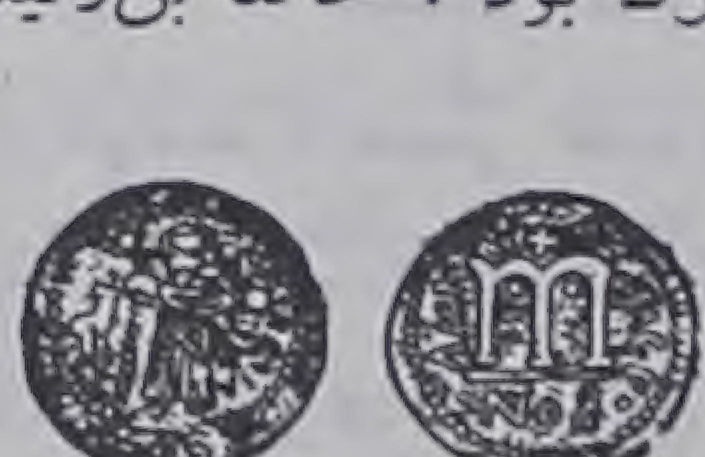
اساساً دیناریك کلمهٔ‌لاتینی است ومساوی بایك سکهٔ نقره‌ای بوده‌که ده‌آس قیمت داشته وآس نام درهم رومی‌است . دینارازکلمهٔ Deni (ده) میآید وزن دینار رومی هفت اوقیهٔ نقره یایك‌صدم پوند (رطل ـ لیبر) بوده، باین قسم‌که صد پوند نقره صد دینار سکه میزدند سپس دینار طلا هم سکه زدند وایرانیان دینار ودرهم را ازرومیها اقتباس‌کردند .

پول در ممالك اسلامی

چنانکه گفتیم‌عربها باپول ایرانی و رومی معامله میکردند و همینکه دولت اسلامی تأسیس و توسعه یافت بفکر افتادندکه از خود تمدنی ایجادکنند وازآن‌جمله سکه زدن پول بودودر ابتداء پول‌هائی سکه زدندکه میان‌رومیان و ایرانیان مشترك بود . خالد بن‌ولید در سال



سکهٔ معاویه



سکهٔ خالد

۱۵هجرت درطبریه دیناری‌سکه زدکه عیناً‌مثل دینار رومی دارای‌صلیب وتاج وچوگان بود.

[1] ـ هرلیره یاجینهٔ مصری صد غروش میباشد . مترجم

فقط روی دوطرف سکه بحروف یونانی کلمهٔ خالد و (Bon) نقش بود و بعقیدهٔ دکتر مولر مورخ آلمانی که تصویر مزبور از او نقل شده کلمهٔ Bon مخفف ابوسلیمان، کنیهٔ خالد میباشد.

سکهٔ دیگری نیز موجود است که زمان معاویه، بشکل دینار ایرانی تهیه شده و نام معاویه روی آن نقش است و این تصویر نیز، از دکتر مولر نقل شده است.

دیمری میگوید که رأس البغل سکه‌ای برای عمر زد که شبیه سکه‌های ایرانی بود و شکل پادشاه ایران بر آن بود که روی تخت نشسته است و زیر تخت پادشاه، این عبارت فارسی نگاشته شده بود: (نوش خور).

جودت پاشا میگوید: سکه‌هائی را دیده‌ام که درزمان خلفای راشدین بامر والیان و حکام اسلامی زده شده و قدیمی‌ترین آن را درسال ۲۸ هجری درقصبه هرتك (مازندران) سکه زده‌اند و دورادور آن سکه نوشته‌اند بسم‌الله ربی - وهم چنین سکهٔ دیگری را باهمین اوصاف دیده بود که تاریخ ضرب آن ۳۸ هجری است و سکهٔ سومی راکه جودت پاشا خود دیده در سال ۶۱ هجری دریزد ضرب کرده‌اند و بخط پهلوی اطراف آن نوشته بودند عبدالله بن‌زبیر، امیرالمؤمنین.

ولی درهرحال، این سکه‌ها درممالك اسلامی رسمیت نداشت، ومعاملات معمولی بادینار ودرهم رومی و ایرانی انجام می‌یافت. تا آنکه عبدالملك بن مروان (۶۵-۸۶ هجری) درصدد بر آمد «طراز» رومی رابعربی تبدیل کند. (تفصیل آن بیاید) امپراتور روم که این راشنید، بسیار بر آشفت وعبدالملك راتهدید کرد که اگرچنان کند اونیز فرمان میدهد روی دینارهای رومی ناسزا به حضرت پیغمبر سکه زنند. عبدالملك ازاین تهدید، بهراس افتاد وازبزرگان اسلام چاره خواست: یکی ازآنان گفت: ازحضرت امام محمد باقر (امام ششم شیعیان) چاره بخواهد واگرچه این پیشنهاد، بر عبدالملك گران آمد که از رقیب هاشمی خود استمداد کند، اماخواه وناخواه حضرت را از مدینه بدمشق دعوت کرد وبعامل خود درمدینه چنین نگاشت: «محمدبن علی‌بن‌الحسین راباکمال‌احترام بدمشق روانه‌کن صد هزار درهم برای خرج سفروسیصدهزار درهم برای مخارج‌خانوادگی اوبپرداز ووسایل راحتی اووهمسفرانش را فراهم کن.» همینکه امام محمد باقر بدمشق رسید، عبدالملك موضوع را عرضه داشت حضرت فرمودند «اهمیتی ندارد... همین‌الان استادان ماهررا بخواه ودستور بده سکه های درهم ودینار تهیه کنند وروی‌آن کلمهٔ توحید ونام رسول صلی‌الله علیه وسلم رانقش نمایند ودر اطراف آن نام شهری که درآن سکه زده‌اند باتاریخ سال بنگارند وبرای تهیهٔ سکه‌های درهم ازسه نوع، حاضرساز، که ده تای‌آن ده مثقالی‌وده تای‌آن‌شش مثقالی وده‌تای‌آن پنج مثقالی باشد، بقسمی که مجموع آن بیست‌ویك مثقال بشود وآنرا بسه‌قسمت تقسیم کنند که هرقسمتی‌هفت مثقال‌شود. سپس‌قالب‌هائی ازشیشه‌بسازند ودرهم‌هاراده‌مثقالی ودینارهارا هفت‌مثقالی‌بسازند».

عبدالملك دستوررا اجراء کرد وبعمال خودفرمان‌داد که بجای‌درهم‌ودینار رومی‌وایرانی



سکهٔ عبدالملك مروان

درهم ودینار اسلامی رایج سازند وهر کس تخلف کند باید اعدام شود. درضمن درهم ودینار رومی وایرانی راجمع آوری کنند وبسکه‌های اسلامی مبدل سازند».

این روایت دمیری است . اما ابن اثیر این رأی را بخالدبن یزیدبن معاویه نسبت میدهد ومورخان دیگر بدیگران منسوب میسازند ، بهرحال دینارهای عبدالملك را دینار دمشقی میگویند. عبدالملك بعامل خود درعراق فرمان داد درهم‌هائی بوزن ۱۵ قیراط ، از قیراطهای نقره سکه بزنند وسایر حکام بنی امیه در عراق بنام خلیفه سکه‌هائی ضرب کرده ورایج ساختند .

روی یك طرف ، سکه‌های اموی (چه درهم وچه دینار) لااله‌الاالله وحده‌لاشریك‌لـه و اطراف آن. بسم‌الله بانام شهری که درآن سکه ضرب شده وتاریخ سال نقش‌بود ودرطرف دیگر دروسط الله‌احد، الله‌الصمد لم‌یلد ولم یولد ولم یکن له‌کفواً احد» نوشته میشد .

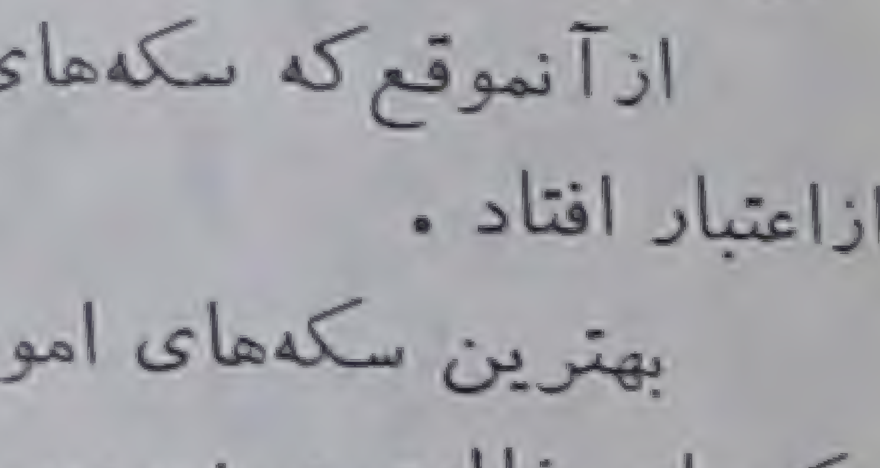
ودراطراف آن چنین مینگاشتند :

«محمد رسول‌الله، ارسله‌بالهدی و دین‌الحق‌لیظهره علی‌الدین‌کله ولوکره‌المشرکون» (محمد (ص) پیغمبرخدا است اورا برای راهنمائی وآئین درستی وراستی فرستاد تا بـرهمهٔ آئین‌ها پیروزآید اگرچه مشرکان آنرا نخواهند) .

ازآنموقع که سکه‌های اسلامی‌رایج شد، درهم ودینار رومی وایرانی درممالك اسلامی ازاعتبار افتاد .

بهترین سکه‌های اموی سکهٔ هبیری بوده که عمربن هبیره‌آن راضرب‌کرد، ودیگری سکه های خالدی ، منسوب بخالدبن عبدالله بجلی ویوسفی منسوب به یوسف‌بن عمرکه هرسه ازعمال اموی درعراق بودند وبقدری این سکه‌ها عالی بود که منصور خلیفهٔ عباسی دستورداد برای دریافت مالیات فقط سکه‌های فوق را بپذیرند .

پول‌های رایج‌ممالك اسلام ، تاریخ مفصلی داردکه ذکرآن دراینجا بی‌مورد است ولی درکتاب مصرالحدیث خود (مصرتازه) بیشترپولهای رایج ممالك اسلامـی رانگاشته‌ایم ونام کسانی که‌آنرا سکه زده‌اند، ذکرنموده‌ایم واینك بطور اختصارمیگوئیم که سکه های اسلامی درپایتخت‌های اسلامی‌ودرشهرهای مهم‌شام وعراق واندلس وخراسان وهند وغیره ضرب میشد وبمقتضیات زمان ومکان وسلاطین وامراء حجم وشکل‌آن تغییر می‌یافت .



سکهٔ العزیزبالله

درابتداءسکه‌هاباحروف کوفی نقش‌میشدسپس‌درزمان‌العزیز محمدبن‌صلاح‌الدین‌ایوبی‌پادشاه‌مصربسال ۶۲۱ هجری بخط نسخ عادی تبدیل شد.

ظاهراً تااوایل قرن دوم هجری نـام شهر را روی سکه نمی‌انگاشتند وفقط تاریخ سال (سنه) را میگذاشتند، آنگاه کلمهٔ

(سنه) به (عام) تغییر یافت و غالباً چنین مینوشتند: شهور سنه (ازماه‌های سال فلان) ویاشهور عام (ازماه‌های سال فلان) درزمان سلطنت (خلافت) فلان.

تاریخ ضرب سکه، ابتداء با حروف ولی بحساب ابجد نگاشته میشد؛ سپس تاریخ را بارقم نگاشتندقدیمی‌ترین‌سکه‌ای که باتاریخ‌ارقام بدست‌آمده متعلق‌بسال ۶۱۴ هجری میباشد.

ضرابخانه

در آن ایام هم مثل حالا هردولتی‌ضرابخانه‌ای‌داشت ودولتهای اسلامی درغالب شهرهای‌مهم مانند بغداد ـ دمشق ـ مصر ـ قرطبه ـ قاهره وغیره ضرابخانه‌هائی‌دایر کرده بودند واز بابت ضرب سکه مالیات مهمی دریافت میداشتند و آنرا بهای هیزم ومزد سکه زدن میگفتند. معمولا مالیات صددرهم یك درهم بود وگاه بیشتر یا کمتر دریافت‌میداشتند.

اگرچه میزان درآمد ضرابخانه‌های اسلامی بطور کامل معین نیست ولی درهرصورت درآمد مزبور کم نبوده‌است، مثلا در کتاب نفح‌الطیب (تاریخ اندلس) مذکـور است درقرن چهارم هجری در زمان بنی‌مروان درآمد سالانهٔ ضرابخانهٔ اندلس ۲۰۰ هزار دینار میشد و هردیناری هفده درهم صرف میگشت.

حالا اگر مطابق حساب بالا، مالیات ضرابخانه را صدیك بگیریم تنها در اندلس‌که یکی از ممالك اسلامی بود سالی بیست میلیون دینار سکه میزده‌اند واین مبلغ مساوی باده میلیون لیره میشود، در صورتیکه دولت بریتانیا در حال حاضر (موقع تألیف‌کتاب ۱۹۰۲ میلادی) که به منتهای عظمت وقدرت رسیده سالی پنج میلیون لیره سکه میزند[1] واگرمبلغ بیست میلیون دینار درضرابخانه‌های اندلس سکه میخورده، البته دربغداد پایتخت عباسیان وقاهره پایتخت فاطمیان وسایرشهرهای بزرگ اسلامی‌نیز مبالغی پول ضرب میشده ومجموع پولهائی‌که سالانه درسراسرممالك اسلامی سکه میخورده، ازده‌ها میلیون دینار افزون‌میشده است‌که طبعاً ازتمدن عظیم وباقدرتی حکایت داشته است. این‌رانیز بگوئیم‌که گاه میشد دولتی دراسلام‌پدید میآمد ومدتی بدون تأسیس‌ضرابخانه باپول دولتهای دیگرمعامله میکرده وبعداً سکه میزده‌است وبعضی‌اوقات، درپایتخت پول سایر شهرستانها وپول خود پایتخت بمصرف میرسیده است ودرهرحـال چنانکه گفته شد تعیین میزان قطعی پولهائی‌که درممالك اسلامی سکه میخورده فعلا مقدور نیست. عمل سکه زدن درآن اوقات، خیلی بـدوی و عادی انجام میگرفت، باینقسم‌که روی‌تیکه‌آهن، عبارات مطلوب را وارونه حك میکردند، سپس طلاونقره رابمقدار معین (دینار ـ درهم) تقسیم مینمودند وآهن‌را روی‌آن گذارده باچکش میکوفتند تا نقش سکه برطلا ونقره معکوس‌شود، نام‌آن تیکه‌آهن بزبان عربی‌سکه بوده سپس نقشی‌راکه ازسکه روی پول میافتاد، بنام سکه خواندند وبعد ازمدتی‌عمل ضرب سکه طلاونقره ونظارت

---

۱ ـ جرجی‌زیدان. فراموش‌کرده‌که درممالك بریتانیاوسایرممالك متمدن دنیا بیشترمعاملات باحواله ویااسکناس انجام می‌یابد وبه پولهای فلزی چندان احتیاج نیست. مترجم

درانجام آن عمل وشرایط ولوازم آنرا نیز سکه گفتند واین عنوان برای آن عمل علم شد در ضرابخانه‌های اسلامی کارمندان وکارگران متعدد مشغول بودند که از آن جمله مأمورین وزن، مأمورین سنجش عیار، مأمورین ضرب وامثال آنان بشمار میآمدند.

ع - مسکوکات عباسیه



طراز یاعلامت رسمی یکی از نشانه‌های دیگر خلافت‌طراز بود که قبل‌از اسلام‌نیز درایران و روم معمول میشد ، باینقسم که امپراتوران و شاهنشاهان روی لباسهای ابریشمی‌وحریروپشمی مستخدمین دولتی نام‌پادشاه ویاعلامت مخصوص آن دولت را می‌نگاشتند. یعنی تار و پود منسوجی را با رشته‌های طلا و یا نخ‌های رنگین (غیراز رنگ‌پارچه) بهم بافته وروی‌لباس مستخدمین میگذاردند تامعین‌شود که پوشندهٔ لباس، مستخدم کدام دولت وپادشاه میباشد، چنانکه امروزه هم‌این‌رسم درمیان ممالك متمدن معمول است وکارمندان لشکری و کشوری هردولتی بوسیلهٔ تاج، ستاره، شمشیر، تکمه، باند وامثال آن بخوبی‌شناخته میشوندبعلاوه‌درجات ومقام آنان نیز بدان‌وسیله مشخص میگردد .

درایران وروم، غالباً این‌علامات (طراز) رٰاباتصویر پادشاه وتصویرهای دیگر تعیین میکردند وهمینکه خلفای اسلام‌برتخت شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم برآمدند بفکر افتادند که موضوع طراز رانیز ازآنان‌تقلیدکنند. اماچون نگاشتن تصویر مطابق پاره‌ای از احادیث‌نبوی حرام بود، لذا بجای تصویرنام خود ویا بعضی‌کلمات دیگرراکه دلالت بردعا ویافال‌نیك داشت‌بجای تصویرروی پارچه‌ها نگاشتند وآنرا طراز اسلامی نامیدند .

نخستین‌خلیفه‌ای‌که طراز اسلامی‌را معمول داشت، عبدالملك‌بن‌مروان اموی‌بود، چه که‌خلفای راشدین باسادگی آمدند ورفتند اماخلفای اموی که باورومیان و ایرانیان آمیزش داشتند بسیاری‌از رسوم درباری‌آنهارااقتباس‌کردند، که ازآن جمله یکی‌هم‌طراز بود وباآن پرده‌ها ولباسها وظرفها وامثال‌آنرا زینت میدادند. اتفاقاً مسلمانان طراز را تامدتی باهمان خطوط رومی‌استعمال‌میکردند وبیشتر طرازها بخصوص‌قرطاس (یك‌نوع‌کاغذ الوان پرنقش و نگار مصری‌که باآن‌ظرف‌ها ولباسهارا تزیین‌میکردند) درمصر ساخته‌میشد وچون‌غالب‌مردم مصر، درآن‌اوقات بدین‌مسیح باقی‌مانده‌بودند طرازهارا بخط‌رومی وبااین‌عبارت مینگاشتند: (بنام پدروپسر وروح‌القدس) واین‌جریان‌همچنان دوام‌داشت‌تاآنکه روزی‌درمجلس‌عبدالملك قطعه قرطاس آوردند عبدالملك بفکرش رسیدکه معنی کلمات روی قرطاس‌را بداند و همینکه ترجمهٔ عربی آنرا دانست ، بسیار برآشفت‌که چگونه مسلمانان ندانسته با آن شعار مسیحی دمساز گشته‌اند لذا فوری نامه‌ای به برادر خود عبدالعزیزبن مروان والی مصر نگاشت که بکلیهٔ طرازنگاران دستور بدهدبجای طراز رومی‌مسیحی بزبان‌عربی (لااله‌الاهو) بنگارند .

عبدالعزیز آن‌دستور را اجراءکرد وقرطاس‌های سایرممالك نیز بهمان ترتیب‌بکارافتاد ولی‌دراصل وماهیت‌آن‌تغییری‌داده نشد .

عبدالملك‌پس‌ازمعمول‌داشتن طرازاسلامی بتمام‌ممالك‌تابعهٔ‌خود دستور داد، که طراز-های رومی‌را باطل‌کنند وبجای‌آن‌طراز اسلامی بکاربرند ومتخلفین‌را بازندانهای طولانی و وتازیانه‌های دردناك کیفر دهند .

بزودی‌قرطاس‌های اسلامی برومرفت وامپراتور روم‌ازترجمهٔ‌آن‌آگاه‌گشت بی‌اندازه

درخشم شد ونامه‌ای بدین مضمون نگاشته باهدیه‌های فراوان، نزد عبدالملك فرستاد واینك متن نامه :

«کارگاه‌های قرطاس‌سازی مصر وسایر شهرها و ممالك تاکنون باطراز رومی نگاشته میشده وخلفای پیشین بآن‌اعتراضی نداشتنداگر آنها خطا نکرده‌اند، پس‌توخطا کرده‌ای واگر توخطا نکرده‌ای، پس‌آنها خطا کرده‌اند . حال‌اختیار باتواست، که‌هریك ازاین دو راه را برگزینی» .

فرستادهٔ امپراتور، باهدیه‌ها ونامه‌نزد عبدالملك‌آمد، وازوی درخواست‌کردکه اجازه دهد طرازها بحال‌سابق برگردد، عبدالملك هدیه‌های امپراتور روم را برگردانیده گفت : نامه‌جواب ندارد وخواهش‌امپراتورپذیرفته نمیشود.امپراتور مجدداً نامه نگاشته و هدیه‌های بیشتری فرستاد اماخلیفه از رأی خود برنگشت و هدیه‌ها را پس فرستاده نامه‌هارا بی‌جواب میگذاشت.امپراتور روم که‌این‌را دید، خلیفه‌رابموضوع سکه‌های رومی ونگاشتن‌ناسزا برروی سکه‌ها تهدیدکرد وچنانکه گفته شد ، خلیفهٔ اموی بجای سکه‌های رومی‌سکه‌های اسلامی را ضرب‌کرده رایج ساخت .

ظاهراً پس‌ازمعمول‌شدن قرطاس‌های‌اسلامی خلفابفکر طرازافتادند ونام ولقب خودرا روی لباس سپاهیان و کارمندان دولت نگاشته آنرا جزء نشانه‌های رسمی‌خلافت قرار دادند بقسمی‌که تاآن علامت‌های رسمی‌روی لباس مستخدمین وپرچمها باقی بود، قدرت و حکومت خلیفهٔ وقت‌رسمیت داشت وبرانداختن آن علائم، نشانهٔزوال حکومت خلیفه ، یانشانهٔ خروج برخلیفه بود. چنانکه مأمون‌پس ازاطلاع برنقض عهد برادرش امین‌دستور داد طراز خلافت وی‌را ازپرچمها ولباسهای رسمی (در خراسان) براندازند .

خلفاء ادارات مفصلی برای تهیهٔطراز تأسیس‌کرده بودندکه‌آنرا «طرازخانه» ومدیر آن‌را «صاحب‌طراز» میگفتند صاحب‌طراز حقوق کارگران طرازخانه‌را می‌پرداخت ودربافت وتهیهٔ طراز وجزئیات‌کار آن‌نظارت میکرد ودرزمان امویان و عباسیان طرازخانه به‌منتهای عظمت وشکوه رسید وصاحبان طراز (مدیران‌کارخانهٔ طرازسازی) ازمیان مأمورین مقرب و دوستداران‌مخصوص‌خلیفه‌انتخاب میشدند. خلفای‌فاطمی‌مصر- خلفای اندلس- پادشاهان ممالك اسلامی ایران وغیره که معاصر خلفای اسلام‌بودند طرازخانه‌های مفصل وباشکوهی برای‌خود ترتیب‌داده بودند .

خلفای فاطمی برای تهیهٔ لباسهای رسمی و خلعت‌هائی که بکارمندان خود میدادند ، علاوه برطرازخانه جامه‌خانه‌ای تشکیل‌داده‌بودندکه آنرا دارکسوه‌میخواندند بهای‌لباسهائی که‌ازجامه‌خانه خارج میشد، بسالی‌ششصد هزار دینار میرسید، خلفای‌فاطمی معمولا لباسهای حریر وعمامهٔ زربفت باطراز طلاکاری‌بکارمندان خویش‌خلعت میدادند وتنها بهای‌عمامهٔمزبور پانصد دینارمیشد. گذشته ازخلعت‌های عادی‌خلفای‌فاطمی، سالی‌دوبار لباس(زمستانی) بملازمان

و خدمتگزاران درباری خود میدادند و ایــن ملبوسات از عمامه شروع میشد و بزیر جامه منتهی میگشت و بطوریکه مورخین نوشته‌اند : درسال ۵۱۶ هجری ۱۴۳۰۵ تیکه لباس از جامه‌خانهٔ قاهره بیرون آمد. مقریزی فصل‌جداگانه‌ای راجع بلباس‌های جامه‌خانه وانواع آن نگاشته است. تادولت‌های اسلامی قدرت وعظمت‌داشته‌اند طرازخانه باوضع‌مجلل و باشکوهی اداره میشدوهمینکه ممالك اسلامی روبانحطاط گذارد ، طرازخانه ازرونق افتاد و بیشتر آن مؤسسات تعطیل‌شد، اماتشریفات‌معمولهٔ‌طراز برجاماند، منتهی‌بجای‌اینکه طراز را درطراز-خانه تهیه‌کنند، بکارخانه‌های بافندگی عمومی دستور میدادند ، نام ونشان سلطان یاامیر را باابریشم ویازر وسیم‌روی پارچه نقش‌کنند واین همان است‌که باسم پارچه مزرکش (ازکلمهٔ فارسی‌زر) خوانده‌میشد چنانکه سلاطین (ممالیك) مصرنیز این رسم‌را داشتند و امنای دولت عثمانی‌نیز رسم‌طغراء ونوارهای مزرکش افسران وسایرکارمندان رسمی و علامت‌های دولتی دیگر درکارخانه‌های عمومی تهیه میکنند .

واما هلال‌دولت عثمانی تاآنجاکه مامیدانیم ارتباطی‌باطراز خلفاء ندارد چون‌خلفای سابق اسلام علامتی بشکل هلال و یا مانندآن نداشتند، فقط پرچمهای رسمی‌آنان رنگهای مخصوصی داشت‌که تفصیل آن خواهدآمد وظاهراً نام‌ولقب‌خلیفه همانطورکه‌روی سکه‌ها نقش‌میشده، روی پرچم واسلحه نیز نگاشته‌می‌شده است .

چنانکه ابن‌خلکان درشرح حال‌العزیز‌بالله خلیفهٔ‌فاطمی میگوید که‌کشورروی‌وسعت یافت وشهرهای حمص،حماة، شیزر،حلب بتصرف‌او درآمد ومقلدبن‌مسیب فرماندار موصل‌بنام العزیزخطبه خواند واسمش را روی سکه وپرچم‌ها(بنود) نگاشت .

پارچه‌ای‌که‌نام‌سلطان روی‌آن‌بافته‌شده‌است

ونیز ابوالفداء ، راجع باستیلای بجکم بربغداد میگوید، که وی‌بخدمت ابن‌رایق‌رسید وخود را بوی منصوب ساخت، تاحدیکه روی پرچم خویش(رایقی) نگاشت از آنرو میتوان گفت، که دراوایل اسلام‌فقط روی پرچم‌خلفا نام‌مینگاشتند وسپس‌هرامیر وصاحب قدرتی مثل خلیفه پرچم‌نگاری مخصوصی پیداکرد .

وعلاوه برپرچم وبیرق منبر وتخت وصندلی وحتی‌موسیقی نیزاز نشانه‌های رسمی‌خلیفه شناخته‌میشد وبزودی تفصیل آن‌خواهد آمد .

استانداری یا ولایت

استانداری پیش از اسلام

مقصود از استانداری (ولایت) فرمانروائی ازطرف پادشاه بر کشورهای تابعه‌بود. این‌نوع فرمانروائی ازدیرزمانی معمول بوده‌است، هنگامی‌که مسلمانان شام راگشودند آن‌کشور یکی‌از استانهای‌روم بود و به‌استان‌شرقی‌نامیده میشد وازیازده شهرستان(اقلیم) تشکیل میافت و هرشهرستان چند شهرویك مرکز(قصبه) داشت. اینك‌نام استان‌شام وتقسیمات آن :

شام یااستان شرق

نام‌شهرستان	شماره شهرهای‌آن	نام حاکم‌نشین آن
۱ ــ سوریهٔ اول	۹	انطاکیه
۲ ــ سوریهٔ دوم	۷	حماة
۳ ــ سوریهٔ سوم	۱۳	مونبوگ
۴ ــ فنیقیهٔ اول یادریائی	۱۲	صور
۵ ــ » دوم یا لبنانی	۱۳	دمشق
۶ ــ عربیه : حوران	۱۴	بصری
۷ ــ جزیره یابین‌النهرین	۱۳	دیاربکر
۸ ــ اسروانا	۱۲	اورفا
۹ ــ فلسطین اول		قیساریه
۱۰ ــ » دوم	»	ساریه
۱۱ ــ » سوم		پترای‌سنکی

هر شهرستانی (اقلیم) فرمانداری داشته‌که غالباً آنرا بطریق میگفتند و البته بطریق غیر ازپاتری‌آرك (رئیس‌روحانی) است چون بطریق یا(پتریك) عنوان‌دسته‌ای از اشراف‌روم بوده‌که ازموقع تأسیس شهر روم‌دارای نفوذ وقدرت بوده‌اند و همینکه‌کشور روم، بدوقسمت تقسیم شد این دسته‌از اشراف تقریباً بیکاره شدند و بعد ازآنکه رومی‌ها در افریقا و شرق مستعمره‌هائی یافتند این اشراف قدیمی راکه دارای شأن و شوکت خانوادگی بودند برای حکومت‌های مستعمرات بشام ومصر واطراف فرستادند. استاندار شام برای هرشهرستانی یك

فرماندار تعیین میکرد که باسپاهیان درسنگرها میزیستند، ولی استاندار کل شامات در انطاکیه میزیست واختیارعزل ونصب فرمانداران باوی بودهمین قسم مالیات تمام شامات را استاندار جمع میکرد وازآن عایدات، بکارمندان لشکری وکشوری قلمروخود حقوق میداد، مصرنیز مانندشام استاندارکل داشت که دراسکندریه اقامت میکرد وبرای شهرستانهای تابعه فرماندار میفرستاد.

استان عراق وممالك فارس (ایران) نیز دارای همین تقسیمات بود، منتهی استاندارعراق وفارس که در نزدیکی پایتخت میزیست اختیاراتش بالنسبه محدود میماند.

استانداری در اسلام

مسلمانان که بکشورگشائی برخاستند، معمولا فرماندهان سپاه را استانداران تعیین میکردند وبجنگ میفرستادند که اگر آن کشور راگشودند، استاندارآنجا باشند. واز زمان حضرت رسول (ص) این رسم معمول بود چنانکه در سال هشتم هجری حضرت رسول (ص) ابازیدانصاری وعمروعاص را با نامه‌ای برای دعوت وتبلیغ دین اسلام مأمور نموده فرمودند:

«بروید ومردم را براه راست وخدای یگانه و پیغمبر (ص) برحق دعوت کنید وهرکجا دعوت شمارا پذیرفتند عمروعاص، فرمانروای آنجا باشد و ابازید بمردم آنجا احکام دین بیاموزد و پیشوای نماز باشد» و همینطورهم شد. در زمان خلافت ابوبکرنیز مرسوم بود که هرکس را برای فتح قسمتی ازشام میفرستادند وپرچم بدست اومیدادندفرمانروائی آن قسمت را نیز پیشاپیش باو واگذارمیکردند که اگر آن ناحیه راگشود، فرمانروای آن محل باشد، باینقسم که در آغازکار ابوبکر، سه‌دسته سپاهی روانهٔ شام ساخت، اول بسرکردگی عمروعاص مأمور فتح فلسطین از راه‌ایله.

دوم: بسرکردگی یزیدبن ابی‌سفیان مأمورفتح دمشق ازراه تبوك.

سوم: بسردگی شرجیل بن حسنه مأمور اردن ازراه تبوك.

درعین حال، فرمانداری نواحی مزبور نیز بآنان واگذارشد وابوبکر گفت: هرجائی راکه گشودید فرماندار آنجاخواهیدبود.

اماعمر استانداری تمام شامات را (مانندزمان رومیان) بابوعبیدهٔ جراح داد که درزمان صلح وجنگ فرمانروای کل باشد و اختیارعزل ونصب حکام جزء، نیز در دست ابوعبیده بود بااین فرق که استاندارکل رومی در انطاکیه میزیست واستاندارکل مسلمانان در دمشق ماند. چه‌که بدستورعمر، مسلمانان نبایستی درجائی اقامت کنند که میان آنها ومدینه آب یادریا باشد.

در ابتدای کارفرمانداران واستانداران اسلامی همان فرماندهان سپاه بودند وباسپاهیان خویش در اطراف شهرها بعنوان پادگان میزیستند و چنانکه گفته شد، سپاهیان اسلام مطابق دستور خلیفه ازآب نمیگذشتند ودرنقاطی میماندندکه بصحرای عربستان ازراه خشکی متصل میشد. مسلمانان در شامات چهارلشکر داشتندکه در دمشق وحمص واردن و فلسطین اقامت میکردند وازآنرو آن شهرستانها بنام اجناد (لشکرگاه) خوانده میشد. اماسپاهیان اسلامی

عراق‌در بصره و کوفه اقامت میکردند وسپاهیان‌مصر در فسطاط واطراف اسکندریه میزیستند



الموصل – نمای محراب مسجد جامع الکبیر

کلیهٔ این‌سپاهیان‌دراطراف‌شهرهامیماندندوازسکونت در ده‌هاوشهرهااحتراز میکردند وبامردم بومی‌آمیزش نداشتند چون‌عمر بسختی آنهارا منع‌کرده بودکه بشهرها وده‌ها نروند و بامور زراعت‌نپردازند ازآنرو همینکه‌بهار میرسید سپاهیان، چارپایان خود را باَمأمورین‌زیردست وچندسرکرده بچراگاه‌های نزدیك روانه میساختند زیرا به‌پرورش وفربه ساختن چارپایان اهمیت بسیار میدادند، ازآنجمله عمروعاص، بسپاهیان‌خود درمصر میگفت :

«بدانید که من اسبان را مانند سواران رژه میبینم و اگر سواری اسبش لاغر و خودش (بدون جهت) فربه شده باشد ازحقوق ورتبه‌اش میکاهم» .

هرسال هنگام بهار عمروعاص بسپاهیان خود درمصراجازه میداد در ده‌ها واطراف شهرها بچرای اسبان و گردش بپردازند اما بامردم آن نواحی آمیزش نکنند . درآن هنگام بیشتر دهاتیان مصرقبطی ورومی بودند وسپاهیان مسلمان که غالباً دراطراف سمنود ـ منوف ـ اهناس طحا درحرکت میآمدند بامردم آن نقاط معاشرت نمیکردند، چه که اکثریت باغیرمسلمانان بود واگراختلافی روی میداد، قبطیان ورومیان بمسلمانان صدمه میزدند وآرام ساختن شورشیان دهاتی کار آسانی نبود وباین جهات همیشه مسلمانها ودهاتیان بومی دور دور میزیستند وحتی تاقرن دوم هجری در ده‌های مصرمسجد وجودنداشت، تاآنکه در سال ۲۱۶ هجری، مأمون خلیفهٔ عباسی بآن وضع خاتمه داد واسلام را در ده‌های مصر منتشرساخت .

وضع اندلس نیز چنین بود که مسلمانان پس ازفتح آن کشور، درسال ۹۲ هجری متعرض امور اداری وسیاسی ودینی مردم آنجا نشدند. فقط فرماندهی کل قوا وفرمانروائی عمومی را برای خود حفظ کردند باستثنای شام وعراق که درزمان امویان و عباسیان نزدیك پایتخت اسلام قرار داشت اوضاع کلیهٔ ممالك تابعهٔ اسلام همینطور بود که فرمانروایان اسلام، بکلیات امور میپرداخته وازمداخله در اوضاع اجتماعی مردم خودداری میکردند .

درزمان خلفای راشدین، استانداران همان فرماندهان قوا بودند و بیشتر از هرچیز مراقبت داشتند که مالیات جمع آوری شود ومسلمانان نمازجماعت بپادارند و چنانکه گفته شد اموروداخلی مصروشام وعراق، پس ازفتح اسلام تااواسط امویان قبل ازاسلام اداره میشد وتدریجاً از اواخر دورهٔ خلفای راشدین امور اداری این کشورها از دست کارمندان بومی بکارمندان عرب منتقل گشت، تاآنکه در زمان عبدالملك بن مروان، کلیهٔ ادارات ودفاتر ممالك اسلامی بدست مسلمانها (اعراب) افتاد وسلطنت اسلامی درتمام شئون اجتماعی مستقرگشت وازآن موقع فرمانروائی ممالك (استانداری‌ها) بنا بمقتضیات زمان ومکان تغییریافت. اما بطورکلی دونوع استانداری (فرمانروائی یاامارت) معمول بودکه یکی را امارت عامه ودیگری را امارت خاصه میخواندند .

و امارت عامه نیز بردوقسم بودیکی را استکفاء ودیگری را امارت استیلاء می گفتند.

امارت استکفاء چه بود؟

امارت استکفاء چنان بودکه خلیفه مردی راکه شایستهٔ همه کار میدید و اورا بااختیارات تام وتمام بفرمانفروائی میگماشت واین اختیارات تام عبارت بود از :

۱ ـ ادارهٔ آرتش ازنظرمالی و جنگی (مگر اینکه خلیفه حقوق آنان را تعیین کرده بود) . ۲ ـ تعیین قضاة وفرمانداران. ۳ ـ نظارت در دخل وخرج مأمورین لازم. ۴ ـ حمایت از دین اسلام ودفاع از ناموس مسلمانان. ۵ ـ اجرای احکام شرع (حدود). ۶ ـ پیشوائی در

نماز . ۷ - سرپرستی حجاج . واگر آنکشور بادشمن هم مرز بود فرمانروای کل، علاوه براین هفت مأموریت باید بادشمن بجنگد و غنائم جنگی‌را جمع آوری کرده ، پنج یك را بمستحقان بدهد. (تفصیل‌این‌موضوع درقسمت آرتش ودارائی خواهدآمد) بیشتر ممالك‌اسلامی که(مانند شام‌در زمان عباسیان و عراق در زمان امویان وخراسان در هردو دوره) ازمرکز خلافت دوربودند بهمین‌ترتیب اداره می‌شدند .

مشهورترین این استانداران (امیران) درزمان امویان درعراق عبارتند از :

زیادبن‌ابیه، پسرش عبیدالله‌بن‌زیاد ، بشربن مروان، حجاج‌بن یوسف، یزیدبن‌ملهب، مسلمة‌بن‌عبدالملك، عمربن هبیرة، خالدبن‌عبدالله‌قسری، یوسف‌بن‌عمرثقفی، عبدالله بن‌عمربن عبدالعزیز، یزیدبن‌عمربن هبیره .

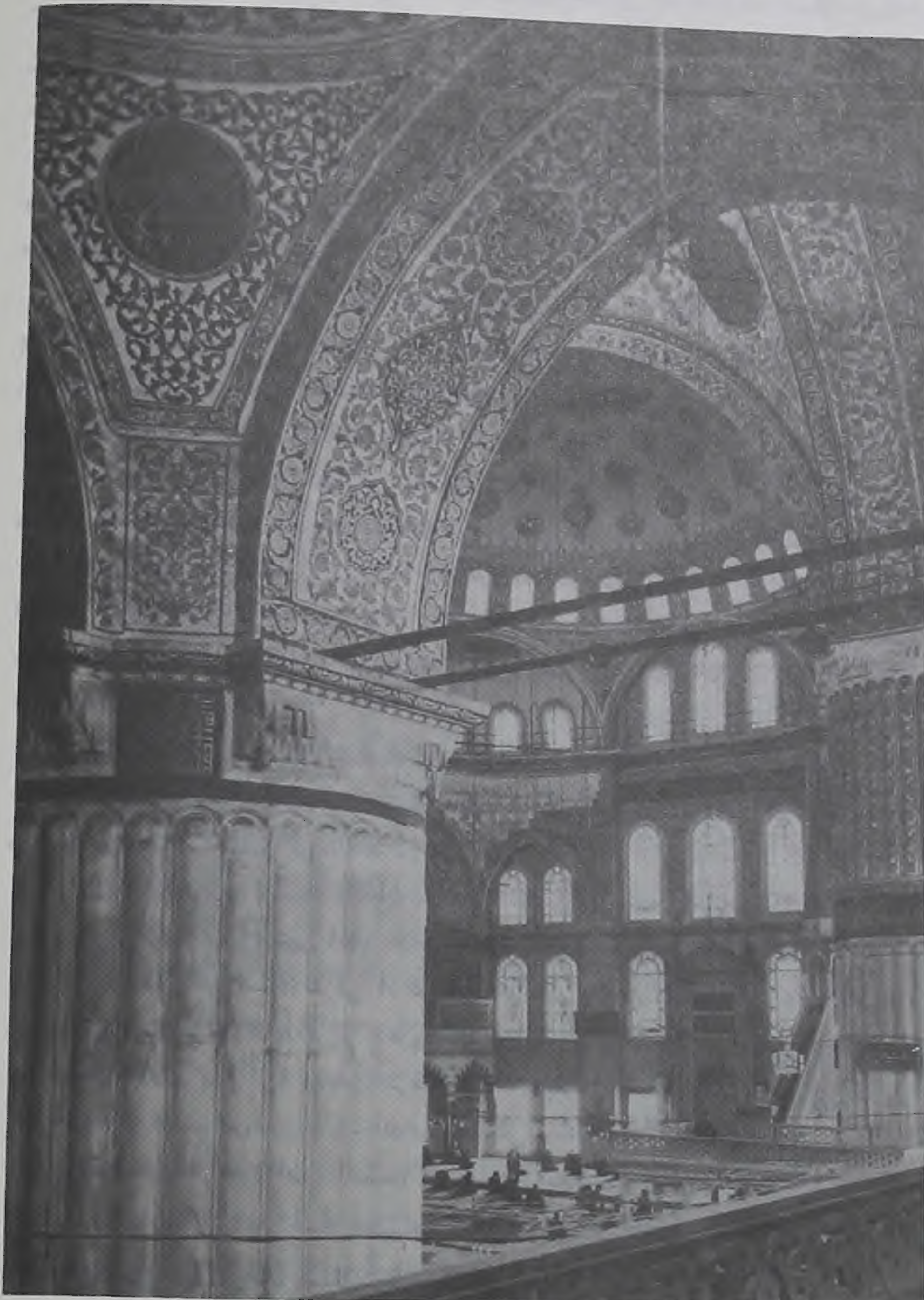
اینان‌را امیر عراقین (بصره وکوفه) نیزمیخواندند واختیارات آنها نامحدود بوده،مثل پادشاهان مستقل در قلمرو خویش حکومت میکردند . فرمانداران را عزل و نصب مینمودند مالیات میگرفتند حقوق بکارمندان‌لشکری وکشوری میدادند اصلاحات عمرانی (مانندساختن پل ویاکندن ترعه)انجام میدادند وبقیهٔ درآمد را بشام برای‌خلیفه میفرستادند .

درمصر نیزچنین استاندارانی میفرستادندکه‌نامی‌ترین آنهاعمروعاص میباشدوچه‌بساکه عامل(استاندار) مصر ازسایرهمرتبه‌های خود مستقل‌تر بود. چنانکه معاویه بعداز استفاده از تدبیر عمروعاص درشکست دادن علی(ع) اختیارات واستقلال زیادتری بعمروعاص‌داده اورا امیرمصر کرد وهمین‌قسم زیادبن‌ابیه را بااختیارات فوق‌العاده بخراسان ومغیرة‌بن شعبه را با همان‌وضع بکوفه مأمورکرد تابدانوسیله این‌مردان‌کاردان‌باتدبیر تطمیع‌بشوندوبرای معاویه خوش خدمتی‌کنند .

عباسیان این‌رویه‌را ادامه‌دادند، منتهی استان عراق‌راکه نزدیك بغداد بود برای خود نگاهداشتند واستانداران (صاحب‌اختیار) کل‌را باستانهای دور دست‌مانندشام، مصر، خراسان وممالك‌ترك وماوراءالنهر فرستادند .

در زمان هرون‌الرشید خاندان برامکه نفوذکلی یافتند، باینقسم‌که هرون فرمانروائی نواحی‌غربی‌کشور را (ازشهر انبار تاافریقا) به‌جعفربن‌یحیی برمکی واگذارد و فضل برادر جعفررا بفرمانروائی قسمت شرقی(از شیروان تاآخر بلادترك) گماشت (۱۷۶هجری) جعفر درمصر میزیست‌وبرای شام‌وافریقا وسایرنقاط عرب‌مأمور میفرستاد. امابرادرش فضل‌ازبغداد بطرف خراسان‌عزیمت‌کرد ودرسراسرقلمرو خویش‌فرماندارانی معین‌کرده بعراق برگشت، گاه‌خلیفه‌یکی‌از خواص‌خودرا باستانداری‌مملکتی میگماشت‌وآن‌شخص‌ازطرف‌خودقائم‌مقام‌کل تعیین‌میکرد وبیشتر درزمان عباسیان، این‌نوع مأموریت‌ها انجام میبافت ودرهرحال امارت استکفاء (استانداری تام‌الاختیار) سبب‌شدکه رفته رفته ممالك اسلامی عباسیان بحال تجزیه افتد وهرقسمتی برای خود مستقل‌شودچه‌که والی‌یاامیر، درقلمرو خود استقلال‌کامل داشت .

فقط برای خلیفه‌روی منبر خطبه میخواند وبنام اوسکه میزد واگرمختصردرآمدی باقی میماند به‌بغداد میفرستاد. ودراین‌صورت اگر والی مردباهوشی میبود ونقاط ضعف خلیفه را



ت - استامبول : داخل مسجد سلطان احمد

درمییافت، استقلال خودرا تحکیم میکرد و بافرستادن مختصروجهی به بغداد و یا باشرایط آسان دیگراز هرجهت خود مختارمیشد و بهمین ترتیب طاهریان درخراسان و خاندان طولون در مصر واغالبه در افریقا استقلال یافتند و در هرصورت این نواحی را استانهای دولت عباسی میخواندند منتهی این نوع امارت بامارت استیلاء شهرت داشت .

امارت استیلاء چه بود؟

گاه میشد که خلیفه ازروی ناچاری، کسی را امیر یک ناحیه میکرد ، بدیهی است چنین امیری هیچ گونه شنوائی ازخلیفه نداشت وفقط از نظر مذهب و دین از خلیفه اطاعت میکرد و در امور سیاسی و اداری خود همه کاره بود. شرایطی که امیرمزبور دربرابر خلیفه متعهد میشد بدینقرار بود:

۱ ـ خلیفه‌را پیشوای دین وامور دینی وجانشین پیغمبر میدانست. ۲ ـ ازخلیفه اطاعت مذهبی میکرد. ۳ـ درپیشرفت اسلام باخلیفه همکاری داشت. ۴ـ اوامرمذهبی درسراسر قلمرو امیرجاری ومعاملات وعقودمذهبی نافذبود. ۵ـ حقوق شرعی، مطابق شرع استیفاء میشد. ۶ـ در تمام قلمرو امیر، حدودشرعی اجراء میگشت. ۷ـ امیر ازدین اسلام، باتمام قواحمایت میکرد.

امیرمیتوانست برای خود وزیروامثال آن استخدام نماید و چنانکه سابق هم اشاره شد همین امارت سازیها دولت عباسیان را به‌تجزیه کشانید و دولت‌های کوچکی مانند دولت های آل بویه ، طاهریان ، غزنویان ، حمدانی ، طولونی، اخشید وغیره دردولت بزرگ عباسی پدیدآورد، چه‌که این دولت ها همه خود مختار بودنـد . فقط مبلغ معینی مطابق قرار داد سالانه بـرای خلیفه میفرستادند و بنام اوسکه میزدند وخطبه میخواندند در مقابل امیران یا فرمانروایان مستقل ، امارت را در خاندان خود ارثی میساختند چنانکه خـدیوان مصر با دولت عثمانی‌این نوع رفتار میکنند . (میکردند مترجم) .

امارت‌خاصه ـ امیرخاص‌ازخوداستقلال چندانی‌نداشت وفقط‌درحدود معینی‌میتوانست درکارهای آرتش وسیاست محلی وحمایت ازاسلام ودفاع ازناموس مسلمانان اقدام‌کند و در امور مالی وقضائی‌تابع خلیفه بود حتی درقسمت پیشوائی نمازهـم ازخود اختیار نداشت وچه بساکه‌قاضی برچنان امیری‌مقدم بود. مأمورین‌دارائی ازطرف خلیفه تعیین میشدند ومالیاتهای مربوط راجمع‌آوری کرده بخزانه‌داری مرکزی (بیت‌المال کل) میفرستادند وحقوق‌کارمندان لشکری و کشوری را خود مأمورین می‌پرداختند . در دورهٔ عباسیان امـارت خاص چندان معمول نبود .

حقوق کارمندان

همینکه عمربرای ثبت خرج ودخل مملکتی دیوان (دفتر) تأسیس کرد وحقوق افراد آرتش را معین نمود برای‌کارمندان کشوری‌هم مقرری تعیین نمود و اولین مرتبه عمار یـاسررابکوفه فرستاده ، پیشوائی نماز وفرماندهی آرتش‌را بوی سپردوماهی‌ششصد درهم برای عمار حقوق تعیین کرد،

بعلاوه برای نویسندگان واذان گوها وهمراهان عمار نیز ماهانه معین نمود . از آن جمله ، عثمان بن حنیف را برای مساحی اراضی و عبدالله بن مسعود را برای رسیدگی بامور قضائی کوفه وشریح را برای امور قضائی بصره گماشت . حقوق و جیرهٔ دومی ماهی صد درهم ویك ربع گوسفند در روز بود وسومی (شریح) ماهی صد درهم وده جریب گندم میگرفت [1] وچنانکه ملاحظه میشود حقوق وجیرهٔ عمار یاسر ازهمه بیشتر بود چه که وی پیشوای نماز وفرمانده آرتش بوده ودرواقع امیرمحسوب میشد . معاویه والی شام سالی هزار درهم حقوق (درزمان عمر) داشت. عمر درامور مالی بسیار سخت میگرفت واگر میفهمید که مأمورین وی سودی میبرند از آن سود سهم میگرفت وبه بیت المال میداد .

درزمان امویان ، حقوق وامتیازات استانداران (عمال) زیاد شد . مخصوصاً معاویه بآنها بذل وبخشش فراوان میکرد ، تادردوستی اوپابرجا بمانند مثلا زیادبن ابیه را استاندار بصره - خراسان و سیستان کرد وآنچه خواست بوی داد وهمین قسم با عمروعاص رفتار کرد. عباسیان هم مانند امویان امتیازات بسیاری بمأمورین خودمیدادند ودرهرحال مقرری استانداران تابع وسعت استانداری ونوع کارواهمیت آنان بود چنانکه فضل بن سهل استاندار استانهای شرقی سالی سه میلیون درهم مقرری میگرفت .

مقام وزارت امیر الامراء سلطان

وزارت ـ وزارت ، بالاترین مقامات دولتی است عربها چیزی ازاین مقام ومنصب نمیدانستند و در زمان عباسیان این منصب راازایرانیان اقتباس کردند ، ولی اگر مقصود از وزیر کسی را بدانیم که طرف شور وهمدست فرمانروای کل باشد البته پیش از عباسیان هم چنین اشخاصی دردستگاه‌های دولتی اسلام یافت میشدند ، چه که حضرت رسول درجزئی وکلی امورحتی درکارهای خصوصی خود بااصحاب مشورت میفرمود ومخصوصاً ابوبکررا بامور معینی اختصاص میداد، تاآن درجه که عربهای معاشر بارومیان و ایرانیان ابوبکررا وزیرپیغمبرمیخواندند ، همین قسم عمررا وزیرابوبکر وعلی وعثمان را وزیرعمر میگفتند منتهی کلمه وعنوان وزیر درابتدای اسلام معروفیت نداشت .

همینکه امویان بخلافت رسیدند وخلافت را بسلطنت تبدیل کردند، ناچار برای ادارهٔ امور قبیله‌ها ودسته بندی‌ها وبند وبست‌ها متوسل بسیاست بازی شدند طبعاً اشخاصی را مورد شور قراردادند که دارای شم سیاسی بودند ودرواقع همان اشخاص وزیران بنی‌امیه محسوب میشدند ، بااین فرق که آنهاعنوان ومقام وزارت نداشتند، فقط کار وزیران راانجام میدادند.

درزمان عباسیان، امپراتوری اسلام وسعت گرفت وادارهٔ امور مملکتی اهمیت یافت ،از آنرومقام وزیر بالارفت بسیاری ازوظایف خلیفه به‌اوواگذار گشت که ازآنجمله نظارت دیوان

۱- هرجریب ۳۶۰۰ مترمربع است ومقصود مقدارگندمی بوده‌که درآن مساحت کاشته میشده وبدست می‌آمده است . مترجم

محاسبات- اجرای احکام خلیفه - نظارت درارسال مراسلات ازنظرحفظ اسرارخلیفه وامثال آن بود ودرواقع مقام وزارت شمشیر وقلم را دردست داشت .

نخستین وزیر بنی‌عباس ابوسلمه حفص بن سلیمان همدانی وزیرسفاح عباسی بودکه برای اولین بار، بعنوان وزیردردولت اسلامی معرفی‌شد.[1] ابن‌خلکان میگوید : پیش‌ازابوسلمه نه درزمان امویان ونه‌قبل‌ازآن کسی بعنوان وزیر دردولتهای اسلامی‌معرفی نشده بود . ابوسلمهٔ همدانی‌را وزیرآل محمد وابومسلم خراسانی را امیرآل محمد میگفتند وهردوی آنها ایرانی بودند، عباسیان نخستین‌فرمانروایان اسلام هستندکه وزارت راتأسیس‌کرده وآنرا بایرانیان واگذاردند . مهمترین وزیران عباسی‌آل برمك بودند واینان چنان درکارهای مملکتی نفوذ وقدرت واستبداد برهم زدند، که هرون ازروی ناچاری ریشهٔ برامکه رابرانداخت بقسمی‌که بدبختی این خاندان‌کاملا مشهور است .

اوضاع وزارت دردورهٔ عباسی تغییراتی یافت ، چنانکه درقرن چهارم هجری عنوان صاحب بعنوان وزیرافزوده شد، اسماعیل‌ابن‌ابی‌الحسن عبادبن عباس وزیرمؤیدالدولهٔ دیلمی نخستین وزیری است‌که دارای‌آن عنوان (صاحب) شد وپس ازوی سایر وزیران نیز عنوان صاحب گرفتند، نفوذ وقدرت وزیران طبعاً مربوط بنفوذ وقدرت خلفاء بود و همینکه خلفاء ناتوان‌گشتند وزیران‌آنها نیز بیکاره ماندند وکسان دیگری دارای قدرت وزارت شدند ، که‌آنها را امیرالامراء میگفتند .

امیرالامراء - ازقـرن چهارم هجری به بعد خلفای عباسی بفرمانروایان دولتهای کوچك مانند (آل بویه وحمدانیان) عنوان امیرالامرا میدادند امیرالامرا درواقع پادشاه و یامثل پادشاه بود . اولین‌کسی‌که بایـن عنوان معروف شد ، ابـن رائق از بنی حمدان امیر بصره بود .

درسال ۳۲۴ هجری‌الراضی امورمملکت را باابن‌رائق واگذارده بوی خلعت داد وبنام اوپرچم بست ودستور داد روی منبر باسم ابن‌رائق خطبه بخوانند واورا امیرالامراء بگویند. ابن رائق را سلطان بغداد ویامالك بغداد هم میخواندند، پادشاهان‌آل بویه تاسال ۴۴۹ نیز این‌لقب را داشتند وازآن‌پس‌این عنوان بطغرل بیك‌پادشاه سلجوقی وجانشینان اومنتقل‌گشت والب ارسلان بزرگترین پادشاه سلجوقی دارای‌آن لقب بوده است سرانجام در سال ۵۴۷ هجری دولت سلجوقیان دربغداد سقوط‌کرد ، سلاطین‌آل بویه در موقع اقتدار خود شخصی رابنام رئیس‌الرؤساء خوانده اورانایب‌خلیفه میگفتند وعنوان «امیرالامراء» را خودشان بهر

---

۱ - ابوسلمهٔ همدانی راخلال هم میگویند ، چون درمحلهٔ خرما فروشان منزل داشته ویااز خاندان خرما فروشان بوده است وخلال بزبان عربی بمعنی خرما هم‌آمده است، ماشرح حال مفصل این‌وزیروسایر وزیران‌شیعه را درجلد دوم‌آثارالشیعه (فارسی) نگاشته‌ایم . طالبان بآن‌کتاب مراجعه کنند . چاپ تهران ۱۳۰۵ شمسی هجری . مترجم

کدام ازاعضای خانواده که شایسته میدیدند اعطاء میکردند . پس از سقوط آل بویه وپیدایش سلجوقیان دوباره تعیین امیرالامراء باخلفای عباسی شد. اگر دراوضاع خلافت عباسیان مطالعاتی بعمل آید معلوم میگردد که یکی ازموجبات سقوط آنان همین تأسیس منصب وزارت بوده چه که خلیفه تمام کارها را بوزیران وا میگذارد و خود کنار میرفت وبتدریج ازادارهٔ امورمملکت عاجز میماند .

اولین وزیر خلفای فاطمی یعقوب بن کلس، وزیر العزیز بالله میباشد ۳۶۳ هجری خلفای اموی - اندلس مانند خلفای اموی - شام درابتداء کسانی را برای مشورت وهمکاری درامور مملکتی انتخاب میکردند وآنهارا حاجب میگفتند سپس همان حاجب راوزیرخواندند. وزارت امویان اندلس مانند وزارت عباسیان درخانواده‌های معینی بارث باقی‌میماند، چنانکه برمکیان دربغداد نیزهمان امتیاز را داشتند .

وزارت تفویض - وزارت تنفید

وزارت در ممالك اسلامی دو قسم بود وزارت تفویض - وزارت تنفیذ .

وزیر تفویضی ، همهٔ کارها را با فکر و نظر خویش تسویه میکرد و جز سه موضوع زیرین که مخصوص خلیفه بود ، در همهٔ کارها از خود اختیار تام داشت وآن سه موضوع چنین بود :

۱ - حق تعیین ولیعهد که وزیر درآن مداخله نداشت ومخصوص خلیفه بود .

۲ - خلیفه میتوانست هرکس راکه وزیر بکارگماشته ، برکنار سازد ، ولی‌وزیرآن حق را نداشت .

۳ - خلیفه میتوانست پیش خود ازامامت استعفاء دهد . اماوزیرآن حق را نداشت .

وزرای برامکه - یحیی‌بن‌اکثم - ابن فرات ازوزیران تفویضی عباسی بودند وبسیاری از فرماندهان سپاهیان خلفای فاطمی ، همین نوع اختیارات را دارا شدند ، خلفای عباسی درپاره‌ای مواردمهرخلافت رابوزیران(تفویضی) میدادند وخود ازهرجهت برکنار مینشستند موضوع‌مهرگرفتن هرون ازجعفر وسپردن اوببرادرش‌فضل نمونه‌ای ازنفوذ واقتدار وزیران تفویضی میباشد .

ونیزحکایت زیرین درجهٔ قدرت ونفوذ وزیران تفویضی را میرساند .

شبی‌جعفربرمکی دربزم نشسته وسرگرم خوشگذرانی بود ، که ناگاه عبدالملك بن-صالح پسرعموی هرون بر وی ورودکرد جعفر از روی مستی وسرخوشی بعبدالملك گفت : اگرحاجتی‌داری ازمابخواه تابپاداش همراهی‌های پیشین‌آنرا انجام دهیم وازانواع نعمت‌ها که بدست مافتاده تورا بهره‌مند سازیم .

عبدالملك گفت : ظاهراً خلیفه ازمن رنجیده میل دارم ، آن رنجش برطرف شود . جعفر، بدون تأمل پاسخ دادکه خلیفه ازتوراضی شد دیگرچه .

عبدالملك گفت : ده هزار دینار وام دارم .

جعفرجواب‌داد، که خودم ده هزار دینار وام تورا دادم وخلیفه‌هم ده هزار دیناردادِ دیگر چه ؟

عبدالملك گفت: دوست‌دارم که بادامادی‌خلیفه‌مقام وجاه‌من برتر گردد ودختر خلیفه‌را برای پسرم ابراهیم خواستارم .

جعفربوی پاسخ‌داد که‌ازطرف خلیفه غالیه دختر خلیفه‌را بعقدپسرت درآوردم‌دیگرچه؟

عبدالملك گفت: چه خوب است که‌استانداری (ولایت) هم براین نعمت‌ها افزوده شود.

جعفر گفت : ازطرف خلیفه حکومت مصررا باودادم .

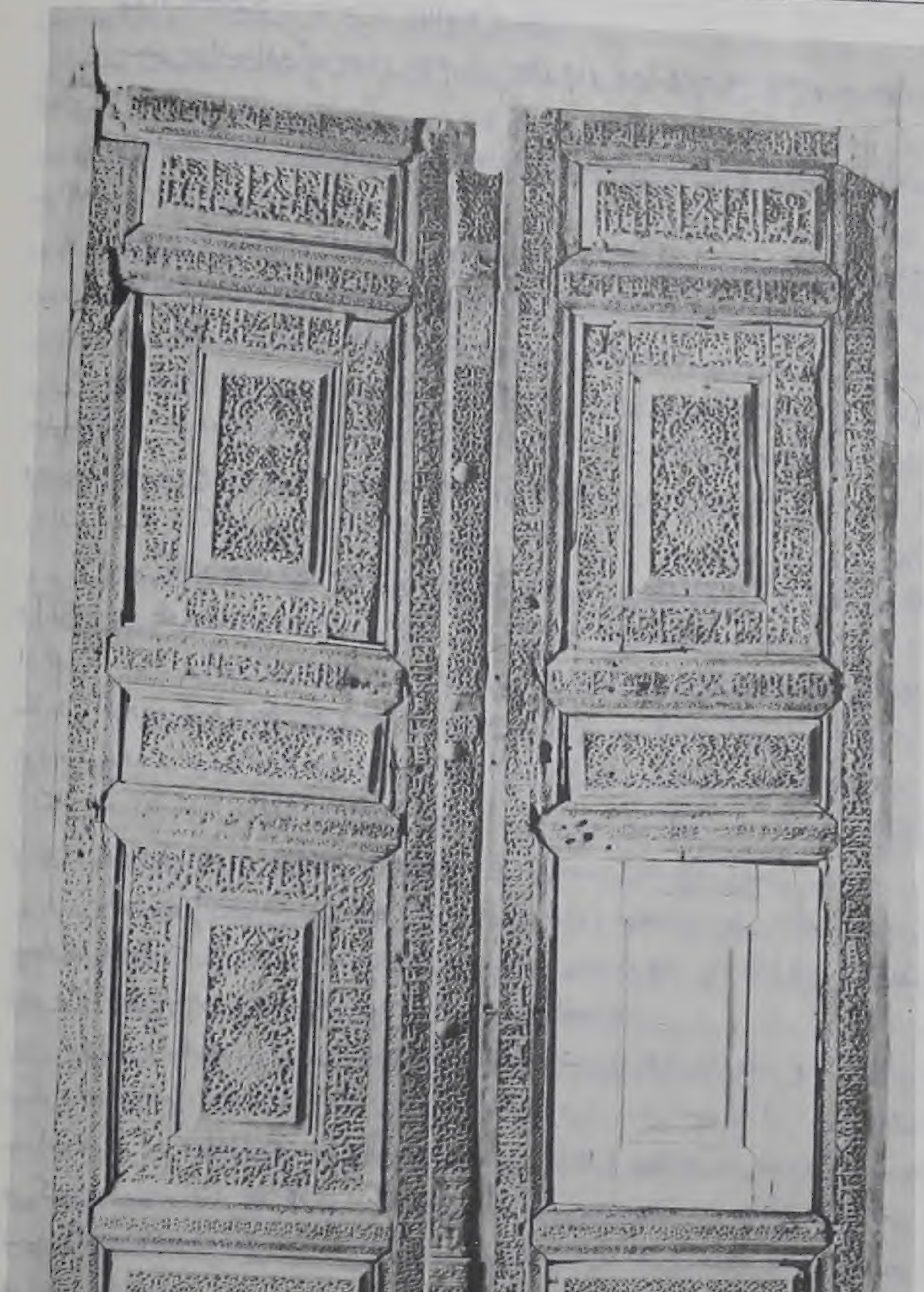
عبدالملك رفت‌وبزم جعفرتاسحر گاهان‌ادامه داشت وهمینکه جعفرفردای آنروز بخدمت خلیفه‌آمد ، خلیفه گفت : دیشب چه گذشت ؟ جعفرداستان مجلس عیش را ازسرتاته بیان‌کرد وهمینکه بموضوع عبدالملك رسید خلیفه‌که تکیه داده بود راست نشسته پرسید : جعفرتورا بجان پدرت ، بگوبه‌بینم عبدالملك ازتوچه خواست ؟

جعفر گفت خشنودی خلیفه را خواست ـ توچه پاسخ‌دادی؟ گفتم خلیفه از توراضی‌شد وآنگاه چه خواست ؟ ـ ده هزار دینار وام داشت ، آنرا ازمال خودم دادم وده هزار دینار ازکیسهٔ خلیفه برآن افزودم ـ سپس چی؟آرزو داشت که بادامادی وانتساب بخلیفه برجاه و مقامش افزوده شود ویکی از دختران خلیفه را برای پسرش ابراهیم خواستگاری میکرد ـ توچه‌کردی ؟ من غالیه دخترخلیفه را بااجازهٔ خلیفه بـرای پسرش ابراهیم نامزدکردم ـ آنگاه چه ؟ استدعا داشت که داماد خلیفه (ابراهیم پسرعبدالملك دارای مقام استانداری هم باشد). توچه‌کردی ؟ من گفتم‌که خلیفه حکومت مصررا باوداده است .

خلیفه پس‌ازشنیدن این اظهارات ، فوراً تمام وعده‌های جعفر را تنفیذ واجراء کرد . بسیاری ازخلفای عباسی بیك‌وزیر چند منصب ومقام میدادند . چنانکه فضل‌بن سهل هم وزیر وهم فرمانده سپاهیان بود وازآنرو ذوالریاستین لقب داشت .

وزیر تنفید ـ وزیر تنفیذی ، ازخود اختیاری نداشت وفقط اوامرخلیفه را اجراء میکرد ودرواقع رابط میان مردم وخلیفه‌محسوب میشد وعرایض اهالی را بخلیفه رسانیده ، جواب میگرفت ویاعزل و نصب مأمورین عالی را ابلاغ میکرد در صورتی‌که وزیـرتفویض هرکس را میخواست بهرکاری میگماشت یا ازآن‌مقام برمیداشت. خلیفه میتوانست، دو وزیر تنفیذ داشته باشد‌که یکی درامور مالی ودیگری درامور نظامی رابط باشد اماوزیر تفویض‌در هرحال یکی بود .

حقوق وزیر ـ حقوق وزیران بتفاوت اشخاص ومقتضیات زمان تغییر میکردکسان واطراف ونزدیکان‌وزیرهم علاوه برخود وزیر، حقوق‌هائی‌ازخلیفه‌می گرفتند اینك نمونه‌ای از میزان حقوق وزیران وکسان آنها دردورهٔ خلفای فاطمی:



۶ - در منبت کاری بقعهٔ جرجیس پیغمبر در موصل
از آثار قرن ششم هجری

وزیر	ماهانه	۵۰۰۰ دینار
هریك ازپسران وبرادران وزیر،	ماهانه	۲۰۰ـ۳۰۰ دینار
هریك ازگماشتگان آنها	ماهانه	۳۰۰ـ۵۰۰ دینار

گذشته ازاین حقوق ماهانهٔ وزراء وکسان وبستگان آنان املاکی را تیول خودمیکردند ودرمواقع معین عیدی وخلعت وهدیه دریافت میداشتند ، بطوریکه یك وزیر درظرف سال بیش ازصد هزار دینار نقد وجنس برای خود وکسانش برداشت میکرد .

سلطان ـ درابتداء وزیران عباسی را از نظر احترام وتجلیل سلطان میخواندند ، (چنانکه قبلا اشاره شد) ابن خلدون میگوید جعفر بن یحیی راسلطان میگفتند وآنچه ازمطالعهٔ تاریخ خلفاء برمیآید، ظاهراً والی بغداد ، رئیس کل شهربانی ، والی شام را نیز سلطان میگفتند وگاه هم خود خلیفه را سلطان میگفتند و البته این عنوان ، برای اشخاص مزبور رسمیت نداشته واز روی مجاز اطلاق میشده است . تاآنکه برای اولین بار درتاریخ اسلام محمودبن سبکتکین غزنوی بلقب رسمی سلطان ملقب شد و مثل اینکه در اواخر قرن چهارم هجری عنوان امیرالامراء مبتذل گردید ولذاآنرا بسلطان تبدیل کردند (درسابق هم ذکرشد) پس ازآن عنوان سلطان ، بفرمانروایان وپادشاهان ترك وکرد وچرکس وسلجوقی وایوبی و ممالیك (یك سلسله ازپادشاهان مصر) وعثمانی نیزاطلاق شد .

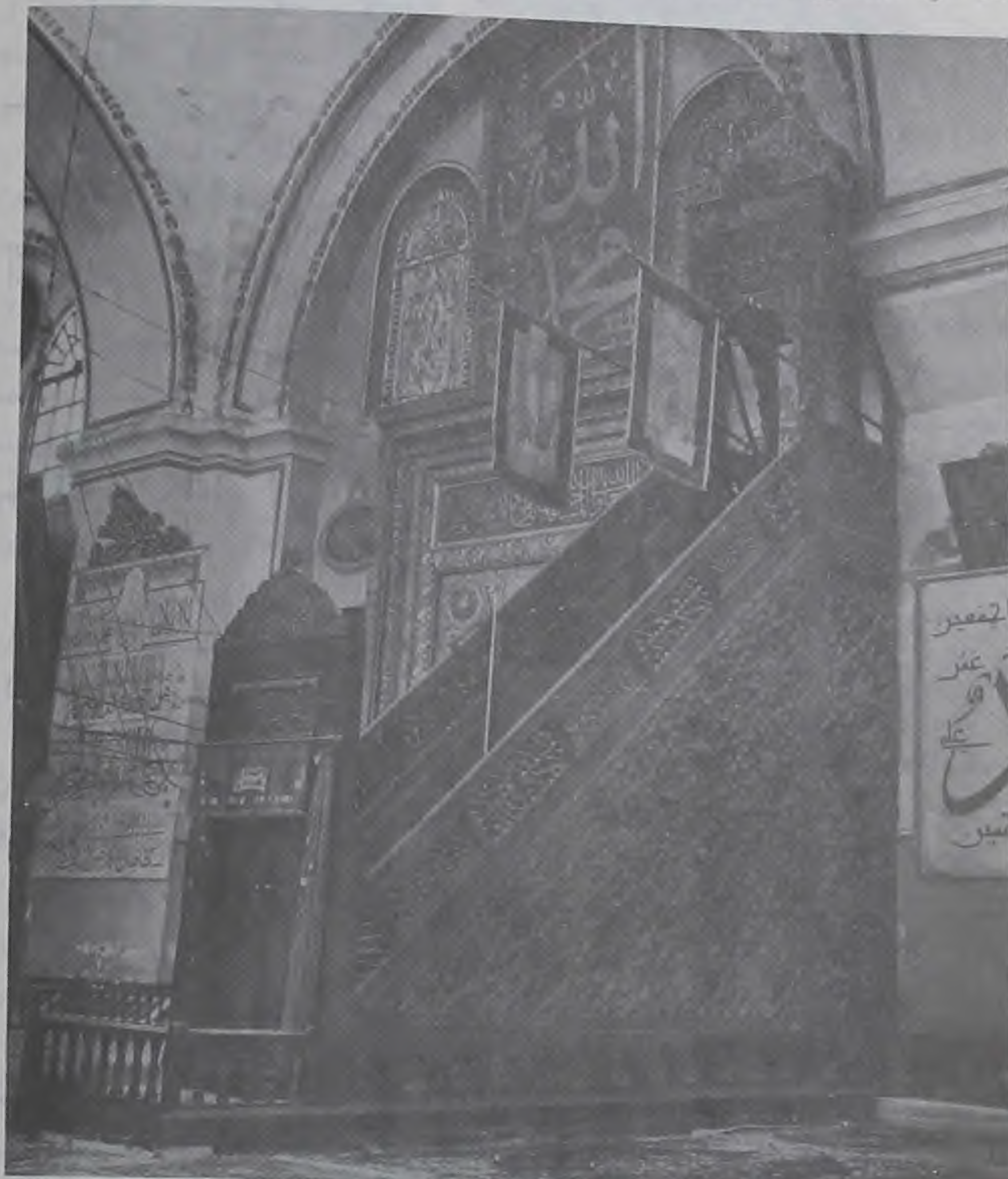
مقام وزیر ووزارت تاآنزمان ارثی نبود یعنی شرط ارثیت نداشت ، اماهمینکه عنوان سلطان رسمیت یافت شرط ارثی بودن هم بآن ضمیمه گشت وهرسلطانی پیش ازمرگ برای خود ولیعهدی تعیین مینمود .

ابن خلکان درشرح حال رازی پزشك نامی(ایرانی) میگوید که سامانیان پادشاه خودرا سلطان السلاطین میگفتند و چون سامانیان پیش از غزنویان میزیستند بنابراین باید گفت که عنوان مزبور قبل ازسلطان محمود هم معروف بوده است وازآنرو غزنویان، این لقب را از سامانیان گرفته‌اند بااین همه قرائنی در دست هست که نظر اول (پیدایش لقب سلطان دراولین بار برای سلطان محمود) درست تر میآید ، غیرازاین باشد باید گفت که سامانیان پیش ازقبول اسلام این لقب را داشته‌اند وسلطان محمود اولین سلطان دورهٔ اسلام میباشد .

عنوان سلطان ، ازطرف خلیفه اعطاء میشد وآنرا ازنظر مذهبی اهمیت میدادند چه که از نظرسیاسی واداری اشخاصی که ملقب بلقب سلطان میشدند، همه نوع نفوذ وقدرت داشتند.

مراسم اعطای لقب سلطانی بسیار مجلل بود بااین قسم که خلیفه هفت خلعت بسلطان میپوشانیدو گردن بند وتاج ودو بازوبندبوی می بخشید وبکمرش شمشیری می بست وبنام اوپرچم می بست وباسمش خطبه میخواند ویکی ازآن مراسم باشکوه درزمان خلافت المستظهربالله ، برای سلطان محمد بن ملکشاه ، باحضور سنجر برادر محمد دربغداد انجام یافت بااین قسم که خلیفه درتالارتاج ، روی تخت خود جلوس کرد ، بردهٔ مبارك حضرت رسول را بدوش

انداخت وعصای خلافت را بدست گرفته عمامهٔ خلافت بر سر نهاد وچندین خلعت ، بسلطان محمد پوشانیده ، یك تاج ودو بازوبند ویك گردن بند بسروگردن وبازوی سلطان بست وبا دست خود دوشمشیر بکمر وی آویخت وپنج اسب بازین وبرگ بوی داد و پرچم سلطنت اورا



ت ـ بروسه : داخل مسجد علو

بادست خویش (خلیفه) آراست ودرجامع بغداد بنام سلطنت وی خطبه خواندند .

معمولاروزی که لقب سلطانیاعطاء میشد. القابدیگری که حاکی از توجه مقامخلافت بسلاطین بود، مانند عضدالدوله ـ سیفالدوله ـ ناصرالدوله وامثالآن بسلطانداده میشد .

آرتش و توابع آن

تاریخ آرتش

اساس آرتش

در آغاز تاریخ بشری تمام مردان یك قبیله سپاهیان آن قبیله محسوب میشدند و هنگام کار زار ، همهٔ مردان بجنگ رفته هر کس زور و شجاعتش بیشتر بود غنیمت بیشتری بدست میآورد و هیچگونه نظم و ترتیبی رعایت نمیگشت وهمینکه بشر، متمدن (شهرنشین) شد وکارهای اجتماعی‌را تقسیم کرد پیش‌ازهرچیز درصدد برآمدکاهن‌داشته‌باشد وسپاهی‌منظم‌راه‌بیندازد ونخستین‌دولتی که سپاهی منظم آراست دولت‌فرعونی‌مصر بود. فراعنهٔ‌مصر درحدوددوهزارسال پیش‌از میلاد از زنگیان وحبشیان آرتشی فراهم ساخته نواحی‌کنار دریای قرمز را بدست این سپاسیان برای خود گشودند سپس‌آشوریان، بابلیان، فنیقی‌ها، یونانیان، رومیان‌وبالاخره مسلمانان، سپاه منظم آراستند .

سپاهیان قدیم‌مصر ازصف‌هائی تشکیل می‌یافت که‌پشت‌سرهم می‌ایستادند، در خرابه‌های مصرقدیم تصویر این‌نوع سپاهیان بسیار است‌یونانی‌ها باجرح وتعدیل مقتضی این‌رویه را از نظام مصر قدیم آموخته تشکیل (کتیبه) دادندکه بزبان یونانی آنرا جناح Phalanx میخواندند بااین‌قسم که صف‌سپاهی پشت‌سرهم قرار میگرفت و هرجناح یاکتیبه ازچهار هزار سپاهی‌تشکیل می‌یافت وهرسپاهی بفاصله چندقدم پهلو وپشت سرهم‌می‌ایستادند. فیلیپ مقدونیه شمارهٔ (کتیبه)را دوبرابر کرد واسکندر پسرش آنراچهاربرابر ساخت‌فاصلهٔ سپاهیان‌راکمتر ساخت، بقسمی‌که تقریباً شانه‌های آنان بهم میرسید و سپرهای آنها بهم‌وصل میشد، اسکندر نیزه‌هائی برای‌سپاهیان تهیه‌کردکه درازی آن۲۴پا میشد نیزهٔ صف‌اول‌کوتاه، ودومی‌بلندتر میشد وهمینطور طول‌آن افزوده‌میگشت تابحدی‌که‌صف پنجم سه‌پاجلوترازصف اول‌ظاهرمیشد فیلیپ رسته‌سوار نظام‌ترتیب‌داد وپسرش‌اسکندر پاره‌ای‌آلات جنگی‌ازآن جمله منجنیق برای آن‌رسته تهیه‌کرد وبااین‌نظام جدید، درقرن چهارم پیش‌ازمیلاد دنیا را مسخرساخت .

آرتش روم ـ رومی‌ها قسمت‌کتیبه را از یونان اقتباس‌کردند ، آرتش رومیان در موقع قدرت آنان ازلشکرها تشکیل میشد و شمارهٔ هرلشکر (فرقه)شش‌هزار بودکه بسه دسته تقسیم میگشت .

۱ ـ جوانان درصف‌اول می‌ایستادند. ۲ـ میان‌سالان درصف دوم بودند . ۳ ـ مردان مجرب وکاردیده درصف سوم قرار داشتند باهر لشکری عده‌ای تیرانداز وسنگ‌افکن بودکه دشمن رامشغول‌دارد وازجنگ باپیاده‌نظام بازدارد .

سپس‌رومیان، بدون‌توجه بصف‌آرائی لشکرهای خودرا بدسته‌های دهگانه تقسیم‌نمودند وهردسته یاهنگ سه‌قسمت میشد وهرقسمتی دو دسته‌بود و در هردسته‌ای‌صدمرد می‌ایستادند. فرق‌این‌نظام جدید بانظام سابق روم ویونان آن بودکه دراینجا «بصف» نمی‌ایستادند. بلکه سپاهیان به‌لشکرها وهنگ‌ها تقسیم میشدند. چنانکه تفصیل آن بیاید آرتش رومی بافتوحات اسلامی بهمان‌ترتیب باقی‌ماند .

درزمان پیدایش اسلام، شمارهٔ سپاهیان‌روم ۱۲۰ هزار بود وسرکردهٔ‌هرده هزار یك فرمانده بودکه‌غالباً ازبطریق‌ها انتخاب میشد وهردوبطریقی‌دوفرمانده زیردست‌داشت‌که‌آنرا طومرخان میگفتند وهریك‌ازآنان برپنج‌هزار سپاهی فرمانروا بودند وهریك‌از طومرخانها پنج فرمانده را اداره میکردندکه آنرا درونگری Drungri میخواندند و هردرونگری هزارمرد زیردست داشت، هردرونگری بنوبهٔ‌خود پنج‌افسرجزء را اداره میکردکه نام آنها کومس Comes بود وهرکومس ۲۰۰ سپاهی رازیردست میگرفت. فرمانده زیردست‌کومس کیمطرخ Centuriones بودکه صدمرد را اداره میکرد زیر دست کیمطرخ دامرخ یعنی دهباشی بودکه ده‌سپاهی‌زیرنظر میگرفت‌واین‌نظامات‌بانظامات‌آرتش‌امروز شباهت‌بسیاردارد.

آرتش ایرانیان ـ آرتش ایران، ازچهار طبقه تشکیل می‌یافت : فرماندهان‌کل‌که آنان‌را میر میران‌میخواندند وزیرنظرهرکدامشان چهارفرمانده‌بودکه‌آنرا سپهبدمیخواندند وهرسپهبدی چهارمرزبان دراختیار داشت وهرمرزبان‌چهار سالاررا اداره‌میکرد وهرسالاری فرمانده ده‌سوار وپنج‌پیاده بود .

آرتش عرب ـ عربها پیش‌از اسلام، بدوی بودند وآرتش مرتبی نداشتند وهرگاه جنگی‌پیش‌میآمد عده‌ای سوار وپیاده با نیزه وشمشیر بمیدان میفرستادند فقط یکی‌دوحکومت عرب‌مانند تبابعه پادشاهان حمیر، ومنذریان، پادشاهان حیره پیش‌از ظهور اسلام، بواسطهٔ آمیزش بامماﻟك متمدن دارای آرتش‌منظم بودند و ازقرار مذکور پادشاهان منذری دوکتیبه داشته‌اندکه یکی‌را دوسر ودیگری‌را شهباء میگفتند ولی‌عربهای حجاز چنانکه گفته شدبحال بدوی میزیستند .

پس‌از ظهور اسلام مسلمانان (عرب) ازسایر اعراب‌جدا شدند وزیرپرچم دین دارای یك‌هدف ویك‌مرام گشتند وازآنرو درجنگها‌تمام افرادشان‌بصورت‌سپاهی درمیآمدند. نخستین سپاهیان اسلام مهاجرین بودند وهمینکه مهاجرین بمدینه آمدند باانصارهمدست‌شدند وهردو دسته یك‌سپاه‌تشکیل‌دادندکه‌رابط میان‌آنان برادری وبرابری بود وباآنکه شمارهٔ آنان‌بسیار کم‌بود از نیروی اتحاد و وحدت تقویت میشدند و فرمانده‌کل این جمع قلیل، خود رسول



ممالک اسلامی
در قرن سوم هجری
چاچ
بلاد خزر
بلاد فرنگ
بلاد آوار
بلاد بلغار
دریای سیاه
ارمنستان
بلاد روم
دریای روم
قبرس
دیار عرب
دریای فارس
بلاد بجه
بلاد نوبه
اندلس
دریای روم
دیار مغرب
سوس ادنی
سوس اقصی



اکرم (ص) بود .

بعدازآنکه در زمان پیغمبر (ص) وابوبکر فتوحات اسلامی فزونی یافت، بسیاری ازقبایل عرب در حجاز ونجد ویمامه بمسلمانان پیوستند وپس ازآنکه عدهٔ آنان زیادترشد بشام وعراق و مصر حمله بردند وشهرهای مهمی گشوده شهرهائی تازه ساختند وسپاهیان خود را بچند دسته تقسیم کرده درنقاط معینی در مصر وشام وعراق جا دادند وهرقبیله وتیره‌ای جای مخصوصی‌را گرفتند مثلا استان بصره به‌پنج‌قسمت تقسیم‌شده‌بود ودر هرقسمت یکی‌از پنج‌قبیله‌های اسلامی : ازد، تمیم، بکر، عبدالقیس، واهل‌عالیه اقامت‌داشتند (قریش کنانه ـ ازد؛ بجیله، خثعم، قیس عیلان، مزینه) واهل عالیه وکوفه‌را اهل مدینه میگفتند وهریك از آن قبایل‌پنجگانه ازخود امیری‌داشتند، سایرسپاهیان مسلمین درکوفه‌وفسطاط وسایرشهرهای عراق وشام ومصر بهمین وضع‌متفرق شده دراطراف ونواحی منزل گزیدند .

ودرهرحال‌مسلمانان مانندسپاهیان‌جنگجومیزیستند وبهیچ‌کاری جزجنگ‌نمی‌پرداختند وعمر، آنان‌را از زراعت‌درآن اراضی منع‌میکرد، مثل اینکه مسلمانان پس‌ازآن‌همه فتح و پیشرفت‌کم‌کم بفکرتن آسائی افتاده بودند ومیخواستند در آن ممالك حاصلخیز باستراحت مشغول شوند وهمینکه عمراین‌را دریافت بمنادی‌خود فرمان‌داد، پیش فرماندهان سپاه برود وبآنان بگوید که‌حقوق ومقرری‌افراد سپاهی‌مرتب میرسد وخواربار وجیره ومواجب‌خانوادهٔ آنان نیز برقرار میباشد ، بنابراین نباید بزراعت بپردازند وشایدهم نظر عمر این بوده‌که سپاهیان‌در یك‌محلی پابند ودلبستهٔ آب وخاك‌نشوند چه‌که‌ممکن بود درنقاط‌دیگری بوجود این سپاهیان‌احتیاج‌مبرم‌پیدا میشد وحرکت‌دادن‌آنها‌درصورت پیداکردن‌علاقه‌مشکل‌مینمود .

بهرحال تازمان عمر، تمام‌مسلمانان افراد سپاهی محسوب میشدند، ولی‌همینکه خلیفهٔ دوم برای‌سپاهیان دیوان‌مخصوصی‌ترتیب‌داد، سپاهیان ازسایر افرادمتمایز گشتند واین‌جریان تازمان‌امویان تکمیل‌شد وازقرارمعلوم دراواسط حکومت‌بنی‌امیه‌نظام اجباری‌دراسلام شروع شد، چه‌تا آنموقع مسلمانان بنام جهاد وفریضهٔ مذهبی بجنگ میرفتند و غنیمت‌هائی بدست میاوردند. تاآنکه‌پیش‌آمد قتل‌عثمان (۳۵هجری) وحوادث‌بعدازآن‌مسلمانان‌را بخودمشغول داشت و هردسته‌ای حق را بطرف‌خود دانسته باآن‌دستهٔ‌دیگر مبارزه داشت و بالاخره امویان فایق‌آمده یك‌حکومت مرکزی تشکیل دادند ودسته‌های مختلف را ازمیان برداشتند وچون مردم‌را آمادهٔ‌کارزار نمیدیدند موضوع نظام اجباری‌را اجراء‌کردند وشاید نخستین‌کسی‌که باین‌عمل اقدام‌کرد حجاج‌بن‌یوسف عامل عبدالملك‌بن‌مروان میباشد .

درآنموقع دولت اموی‌به‌منتهای قدرت وشوکت‌رسیده بودند وبعمران‌وآبادی وتجارت وزراعت پرداختند کسی‌هم مثل عمر از آنها ممانعت نمیکرد بقسمی‌که حتی در زمان معاویه سپاهیان مهیای‌جنگ نمیبودند ، اما معاویه بابذل و بخشش و سیاستمداری سپاهیانی بمیدان میفرستاد، پس‌ازمعاویه یزید ومعاویهٔ‌دوم ومروان‌حکم خلیفه‌شدند وهیچ‌کدام ازآنان نتوانستند

سروصورتی بامور آرتش بدهند تا آنجاکه درزمان حکومت عبدالملك سپاهیان اسلام، بکلی خودسر شده بدستورخلیفه اهمیت نمیدادند خلیفه(عبدالملك) ازاین‌وضع برئیس گاردمخصوص (صاحب‌الشرطه) روح بن‌زنباع شکوه کرد که افراد سپاهی بامن فرود نمی‌آیند و بامن کوچ نمیکنند ... رئیس گارد اظهارداشت که درمیان نفرات‌ما مردی‌است که اورا حجاج‌بن‌یوسف میگویند. اگرخلیفه اورا بسرپرستی سپاهیان معین‌سازد بخوبی‌این مشکل را آسان میکند. عبدالملك حجاج‌راکه مرد سرسخت‌وبی‌باکی‌بود بآن کارگماشت . ازهمانموقع تمام‌سپاهیان باخلیفه سوار شده و باخلیفه پیاده میشدند فقط افراد ونفرات روح‌بن زنباع (رئیس گارد) بنافرمانی باقی‌بودند تاآنکه‌یك‌روز خلیفه وهمراهان براه افتادند وافراد روح‌بن‌زنباع‌بخود مشغول‌بوده غذا میخوردند حجاج که اینرا شنیدسروقت آنان آمده، گفت : چرا باخلیفه‌راه نیفتادید آنهاهم باشوخی وبی‌اعتنائی گفتند: مادربخطا آرام باش‌توهم بیا وباما هم‌کاسه بشو، حجاج‌سری‌تکان داده، در پاسخ گفت اشتباه‌کردید آنچه تصور میکردید گذشت سپس دستور داد، تمام افراد نافرمان‌را بتازیانه‌بستند وچادرهای‌روح‌بن زنباع رئیس‌آنان راآتش‌زدند . روح‌بن‌زنباع گریه‌کنان نزد عبدالملك‌رفته گفت :

کسی‌که دیروز فراش‌من‌بود مأمورین مرا تازیانه‌زده وچادرهای مرا سوزانده است عبدالملك‌حجاج‌را خواسته‌ماجرا راپرسید حجاج گفت من‌این‌کارنکردم بلکه‌خودخلیفه‌آنرا بجاآورد چه‌که‌دست‌من‌دست‌خلیفه وتازیانه‌من‌تازیانهٔ خلیفه است‌هرگاه‌خلیفه بخواهدمیتواند بجای‌هرچادر دوچادروبجای‌یك‌فراش،دوفراش بروح بن‌زنباع بدهد. اماشایسته نیست که‌قدرت مرا درهم بشکنند .

خلیفه گفتهٔ اورا پسندید وخسارات‌روح‌بن‌زنباع راجبران کرد اماکفایت ولیاقت‌حجاج رادرك‌کرده، اورامقرب ساخت وشاید ازاین‌تاریخ موضوع نظام‌اجباری دراسلام‌آغاز گردید وبتدریج رسمیت یافت‌بقسمی‌که ازآن به‌بعد سپاهیان اسلام بدو دستهٔ داوطلب واجباری تقسیم شدند وهردو دسته ازاعراب(قحطانی‌یمنی یاعدنانی‌مضری) بودند. اگرچه غیرعرب وبندگان زرخرید نیزمیان آنان پیدا میشد .

افراد ایرانی در سپاهیان اسلام

درزمان سلطنت عباسیان، نیازمندی بایرانیان‌شدت‌یافت ودسته‌هائی ازسپاهیان ایرانی جزء لشکر اعراب‌واسلام درآمدند ونخستین‌دستهٔ آنان‌خراسانیان‌بودندکه آنان‌بسرکردگی ابومسلم برای اولین‌بار بیاری عباسیان‌قیام‌کردند وآنانرا بخلافت رسانیدندازآنرو سپاهیان عباسی سه دسته بود: یمنی، مضری ، خراسانی و بالاخره دستهٔ چهارمی برآن دسته افزوده شدکه‌آن گارد مخصوصی‌بودکه مأموریتی جزحفظ وحراست‌خلیفه وجلوگیری ازشورش‌های داخلی نداشتند وعجب اینکه‌همین دستهٔاخیر، باعث ضعف وبیچارگی خلفای عباسی گشتند .

همینکه درسال ۲۱۸ خلافت بمعتصم رسید افراد غیرعرب درسپاهیان خلیفه فزونی‌یافت

بقسمی که خلیفه ازسپاهیان خود بیمناك شد و گارد مخصوصی برای پاسبانی کاخ خود از اهل حوف(شرقیه ودقهلیه مصر)تشکیل داد که آنهارا مغربی هم میگفتند وشایدمیان آنان ازمغربی ها هم بوده اند ودستهٔ دیگری نیزاز مردمان فرغانه وسمرقند واشروسنه را از بازارهای بغداد خریده بعنوان دستهٔ فراغنه یاترکها بردسته های سابق افزودند. این دستهٔ اخیر خطرناکترین سپاهیان خلیفه شدند ، چه که ذره ای از اهانت برجال دولتی وسپاهیان عرب فروگذار نمی کردند ومردم بغدادرا همه جور آزار میرساندند. ازآن جمله اینکه درکوچه ها وبازارهای بغداداسب تازی کرده، مردان وزنان وکودکان را زیرپا میگذاردند. مردم ازبیدادآنان بخلیفه شکایت کردند وخلیفه ناچار شهر سامره را درسال ۲۲۱ ساخته، خود بااین دسته از سپاهیان بدانجارفت وازآن زمان عربها ازخلیفهٔ خودمتنفر شده نسبت بوی بدبین گشتند.سپاهیان خلیفه درآن موقع همه پیاده بودند ودستهٔ اعراب راحربیه ودستهٔ غیرعرب راجند میخواندند .



ع ــ ظرف مسی که روی آن آب نقره داده اند ودارای گل وبوته ونوشته میباشد

اماسپاهیان داوطلب، غالباً برای جهاد درسرحدات میرفتند، تامگر غنیمتی بدست آورند در هرصورت سپاهیان خلفاء بچنددسته تقسیم میشدند ازاین قرار :

نفت اندازان وآتش افروزان که سنگرهای دشمن را آتش میزدند .

مأمورین منجنیق که مانند توپچیان امروز بودند. سنگ اندازان که با فلاخن سنگ پرتاب میکردند و آنهارا عیار میخواندند . پزشکان وداروسازان بسیاری در لشکریان اسلام خدمت میکردند، که چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح باسپاهیان بودند ، هماطورکه اکنون در ممالک متمدن هم این رسم معمول است، بعدها ازمیان سپاهیان ترك، دستهٔ تازه‌ای بنام شاکریه پدید آمد، که برای پیشرفت خود بادیگران زد وخورد داشتندا ینان درزمان مهتدی بوجود آمده ودر دوران مستعین کارشان بالا گرفت وهمان اوقات، دستهٔ تازه‌تری بنام غلامان سنگی در دربار خلیفه راه یافتند و خلفای فاطمی مصر نیز چنین غلامانی برای دستگاه خویش فراهم ساختند . دیگر دستهٔ معروف به‌ساجی که سرپرست آنان ابن‌ساج از عمال مقتدر خلیفهٔ عباسی بود ودسته‌ای ازلشکریان پیادهٔ عرب بنام دستهٔ مصافی بوجود آمدند و همین‌قسم دسته‌های معروف به بلالی ومسعودی وغیره وغیره که هریك برای پیشرفت خود بادسته‌های دیگر کشمکش متوالی داشتند . این زد وخوردها وکشمکشها که درمیان دسته‌های مختلف ومتعدد سپاهیان روی میداد کم کم حکومت را ازدست عرب و قریش گرفته ، آنانرا بگوشه‌ای افکند وترکها در هرکار صاحب اختیار گشته دولت‌های مقتدری تشکیل دادند .

دیوان آرتش

عمر، دیوانی (دفتری) برای ثبت اسامی سپاهیان ومقرری آنها تشکیل داد که گرچه دیوان سپاهیان نامیده نمیشد وتنها آن را دیوان میگفتند ولی همهٔ مسلمانان درآنروز سپاهی بودند. لذا دیوان مطلق هم دیوان آرتش بود. درآن دیوان نام مهاجرین وانصار وپیروان آنان ومقرری آنها بارعایت خویشاوندی باحضرت رسول وسابقهٔ اسلامی آنان ذکرشده بود وبرای هرمسلمان وخانواده و فرزندانش حقوقی معین‌شده بود . درآن‌موقع پیش‌از هرچیز حق‌تقدم اسلامی و نزدیکی باپیغمبر (ص) رعایت میگردید ولی پس از درگذشت طبقات اولیه شجاعت و میدان داری در جنگ مورد توجه شد .

البته‌پذیرفتن افراد برای خدمات جنگی شرایطی داشت واز آن‌جمله اینکه داوطلب بایدمسلمان وتندرست وآزاد وبالغ ودلیر باشد و همینکه داوطلب بدیوان آرتش درخواست میداد ابتداء تحقیقاتی دربارهٔ وی انجام میگرفت وهمینکه‌پذیرفته میشد، نام‌ونام‌خانوادگی ورنگ‌چهره وقد وسایرمشخصات برای رفع هرگونه اشتباه‌در دفتر قید میشد .

مقرری سپاهیان مطابق نظاماتی که عمر تعیین‌کرده بود پرداخت میگشت . مثلا اگر سپاهی عرب و از قبیلهٔ نزدیك بحضرت رسول(ص) بود، بردیگران مزیت داشت، از آنرو سپاهی‌عرب قحطان برعرب‌عدنان وعرب‌مضر برربیعه وقریش‌برغیرقریش وبنی‌هاشم بربنی‌امیه مقدم میشدند. چه که آنان به‌پیغمبراکرم(ص) نزدیکتر بودند وباین‌ترتیب بنی‌هاشم مرکزیت داشتند وهرکسی بنسبت‌دوری ونزدیکی باهاشمیان‌درقسمت‌حقوق ومزایامقدم‌ومؤخرمیگشت . این‌ترتیب دربارهٔ سپاهیان عرب اجراء میشد ولی‌اگر داوطلب‌عرب‌نبود وافراد ترك، هند ،

خراسانی یافرغانی یامغربی داوطلب خدمت میشد در آنصورت سابقهٔ خدمات جنگی و سابقهٔ خدمت به خلیفهٔ وقت مراعات میگردید و در صورت تساوی‌این مراتب درجهٔ اطاعت آنان‌را رعایت میکردند. برای دیوان سپاهیان شعباتی جهت ارسال مراسلات ـ فوق‌العادهٔ سربازان و افسران ـ هزینهٔ اداری وغیره تشکیل داده بودندکه باقتضای زمان ومکان تغییرمی‌یافت.

مقرری سپاهیان

مقصود از مقرری حقوقی بودکه در موقع معین سال بآنان پرداخت میشد. درزمان حضرت‌رسول اکرم(ص) این مقرری مشخص‌نمیشد و بسته بغنائمی‌بودکه بدست مسلمانان‌می‌افتادکه خمس آن‌را حضرت رسول برای خود برمیداشت وبقیه‌را بدون رعایت سابقه ونسب میان یاران تقسیم میفرمود. درزمان ابوبکر، نیزهمین رویه ادامه یافت‌ولی‌عمر، دیوان‌منظمی تشکیل‌داده بامراعات‌سابقه و نزدیکی به‌پیغمبر برای هریك ازمسلمانان مقرری سالانه معلوم نمودکه نمونهٔ آن صورت ذیل میباشد:

۱ ـ هریك‌ازمهاجرین وانصارکه درواقعهٔ بدرکبری‌شرکت‌داشتند	سالی ۵۰۰۰ درهم
۲ ـ هریك‌که شرکت نداشتند	سالی ۴۰۰۰ »
۳ ـ هریك‌از زنان پیغمبر(ص)	» ۱۲۰۰۰ »
۴ ـ عباس‌عموی پیغمبر(ص)	» ۵۰۰۰ »
۵ ـ حسن وحسین	» ۳۰۰۰ »
۶ ـ عبدالله پسرعمر	» ۲۰۰۰ »
۷ ـ هریك‌ازفرزندان (پسر) مهاجرین وانصار	» ۸۰۰ »
۸ ـ هریك ازاهالی‌مکه	» ۸۰۰ »
۹ ـ سایرمسلمانان	» ۳۰۰-۵۰۰ »
۱۰ ـ زنان مهاجرین وانصار	» ۲۰۰-۶۰۰ »

بطورکلی مقرری مسلمانان (سپاهیان) درزمان عمربهمان‌قراربود واگرهم درروایات مورخین، راجع بمیزان آن اختلافی یافت شود چندان‌کلی‌نیست، حال اگر مقرری آن‌روز سپاهیان را بامقرری امروز آرتش‌ممالك متمدنه مقایسه‌کنیم خواهیم‌دیدکه درصدراسلام‌حقوق وجیرهٔافراد سپاهی بمراتب بیش‌از حقوق سربازان امروزبوده وبرعکس افسران وفرماندهان آن‌روز اسلام‌کمتراز افسران دولت‌های‌متمدن امروز حقوق‌میگرفتند.

مثلا هرگاه یك‌درهم بطور تخمین‌مساوی بایك‌فرانك بدانیم حقوق بزرگترین‌سردار اسلام (ازآنجمله) خودعمر، از سالی پنجهزار فرانك (یادویست لیره) تجاوز نمیکرد، اما مقرری نفرات (که‌ازآنان بسایرافراد مسلمین تعبیرشده) از ۳۰۰تا ۵۰۰ درهم‌تعیین شده بود. علاوه برآن، جیره و حقوقی هم بخانوادهٔ نفرات پرداخت میشدکه ازآن‌جمله‌ماهی دو جریب گندم‌بود (بایددانست‌که هرجریب ۳۶۰۰ ذرع مربع‌است ومنظور از هرجریب گندم

مقدار گندمی است که در آن مساحت از زمین بدست می آید) .

درزمان معاویه، این مقرری دوبرابر شد که معاویه سپاهیان را با پول زیاد بخود جلب میکرد واز آنرو بشصت هزار سپاهی سالی شصت میلیون درهم حقوق می پرداخت که بطورمتوسط هر کدام هزار درهم میگرفتند . چون قبایل یمن بیش ازسایر قبایل بامعاویه همراهی میکردند معاویه یك هنگ هزار نفری ازآنان ترتیب داده حقوق بالنسبه گزافی برای آنان مقرر داشت چه که بعداز خلفای راشدین شورجهاد وعقاید دینی بتدریج خاموش شده بود وبیشتر برای پول وغنیمت جنگ میکردند. معاویه که این را درك کرده بود برمیزان حقوق آنها می افزود تامردم بدور او جمع آیند . بهرحال معاویه هنگ یمنی را مقرب ساخت و بآنان حقوق بیشتری پرداخت. سران آنهارا مورد مشورت قرار دادهنگ یمن ازاین نوازش خلیفه مغرور شده بادستهٔ سپاهیان مضر (بنی امیه جزء آنان بودند) درآویختند معاویه برای رفع این اختلاف هنگ تازه ای بنام قیسیه تشکیل داده وباآنان نیزمثل یمنی ها رفتارکرد وآنان را بکار زارهای صحرائی فرستاد ویمنی هارا مأمور جنگ دریائی کرد . امامجدد میان یمنی ها و قیسی ها (که ازمضر و بنی امیه بودند) اختلاف درگرفت ومعاویه خواه ناخواه هردو دسته را باهم بجنگهای دریائی وصحرائی میفرستاد .

معاویه تنهاسپاهیان را باپول ومزایا بخودجلب نمیکرد بلکه دشمنان ومخالفین خودرا نیز بدین وسیله رام میساخت ومخصوصاً دوستان علی(ع)را بیشتر با پول میفریفت وگاه میشد که مأمورین معاویه هدف وی راتشخیص نداده دراجرای دستورش قصور میکردند . مثلامعاویه به نعمان بن بشیر والی کوفه دستور دادکه ده دینار برحقوق مردم کوفه بیفزاید چه که میدانست مردم کوفه ازدوستان علی(ع) هستند امانعمان منظور اصلی معاویه را درك نکرده از اجرای دستور سرباز زد .

یزید ومروان وعبدالملك ، نیز روش معاویه را ادامه دادند . بخصوص عبدالملك که برای مبارزه بامخالفین خویش، مقرری وفوق العادهٔ هنگفتی بسپاهیان میپرداخت، ازآنجمله: حجاج والی کوفه ، بااجازهٔ عبدالملك چهل هزارسپاهی به «رت بیل» مأمور ساخته وگذشته ازمقرری وفوق العادهٔ سرداران دومیلیون درهم میان افراد تقسیم کرد وروزی که ولیدبن یزید خلیفه شد برای خشنودی سپاهیان ده درهم بحقوق آنان افزود ، چه که خود ولید نیز مرد خوشگذران وکج رفتاری بود رفته رفته از حقوق سپاهیان کسر شد تاآنکه دراواخر امویان حقوق آنان به پانصد درهم تنزل یافت .

خلفای عباسی مانند اوایل بنی امیه حقوق سپاهیان را افزودند برای هرپیاده درماه هشتاد درهم (سالی ۹۶۰ درهم) وبهر سواری ماهی صد وشصت درهم مقرر داشتندکه نصف آن مبلغ را برای اسب خود مصرف کند ، پس ازچندی حقوق سپاهی کم شد ودرزمان مأمون به بیست درهم برای پیاده وچهل درهم برای سواره ثابت ماند ودرسال ۲۰۱ هجری سپاهیان

عیسی‌بن محمد که ۲۵هزارسواره وعده‌ای پیاده بودندبهمان میزان حقوق میگرفتند . بعلاوه این راهم باید درنظرداشت که درزمان‌مأمون بهای طلا افزایش یافت ودیناری‌که زمان عمر ده درهم بود به پانزده درهم رسید .

بنابرآنچه گذشت، معلوم‌میشودکه حقوق سپاهیان‌درزمان خلفای راشدین‌کمتر اززمان بنی‌امیه بودودرزمان عباسیان هم نسبت بزمان‌امویان نقصان یافت زیرا بنی‌امیه برای مبارزه بامخالفین‌خود سپاهیان را بوسیلهٔ پول جلب میکردند ولی‌عباسیان چنان محظوری نداشتند بعلاوه‌درزمان‌آنان مردم غیرعرب نیزوارد خدمت نظام شدند وباحقوق ومقرری‌کمتری‌راضی بودندبااین حال وبنابگفتهٔ ابن‌خردادبه ،کمترین‌حقوقی‌که خلفای عباسی‌بسپاهیان میدادند ازمقرری عادی سپاهیان رومی بیشترمیشد چه‌که سپاهی رومی بیش از ۱۲ـ۱۸ دینارحقوق (سالانه) نداشت وازآن گذشته سپاهیان‌اسلام بطورسالانه یاماهانه یاسالی دوبار وسه باربطور مرتب حقوق میگرفتند . بر عکس سپاهیان روم‌که‌سه سال یاچهارسال یکمرتبه بحقوق خود می‌رسیدند.دراواخردورهٔ عباسیان‌که دستگاه خلافت رو بانقراض و انحطاط میرفت در آنجا نیز مانند همهٔ دستگاههای فاسد ، حقوق سپاهیان عقب می‌افتاد و هر خلیفه‌ای‌که میتوانست حقوق‌آنانرا بپردازد بیشتر برمسند خلافت می‌نشست.

تازمان سلجوقیان ، حقوق سپاهیان نقداً پرداخت میشد ، ولی نظام‌الملك طوسی (درسال ۴۸۵هجری درگذشت) وزیرخردمند وکاردان سلجوقی‌برای اولین بارحقوق نقدی رابه تیول تبدیل‌کرد وپاره‌ای املاك را بجای حقوق‌برای سپاهیان معین نمود. نظام‌الملك اصلاحات مهمی درامورمملکت انجام دادکه ازآن جمله: تأسیس مدرسهٔ مشهور نظامیهٔ بغداد میباشد . این وزیرلایق، مدت‌بیست سال وزارت‌الب‌ارسلان وملکشاه‌سلجوقی را عهده داشت ودرواقع فرمانروای حقیقی محسوب می‌شد چه‌که سلطان جزبشکار وخوشگذرانی وتشریفات رسمی بکار دیگری نمی‌پرداخت . نظام‌الملك‌که کشور سلجوقیان را پهناور دید از تنظیم دیوان برای‌سپاهیان منصرف شده وچنانکه‌گفتیم اراضی دولتی‌را بآنان تیول داد تابدانوسیله قری وقصبات‌آباد گردد وصاحبان تیول‌برای ازدیاد محصول خویش بتوسعهٔ‌کشاورزی مشغول شوند چه درغیراینصورت دهات ویران می‌ماند ودرامورکشور اختلال وارد می‌آمد. پیش‌بینی نظام‌الملك عملی‌گشت ودرمدت‌کوتاهی محصول‌کشور افزایش یافت‌وازآنرو سایر پادشاهان و وزیران همان رویه را تعقیب‌کردند وتا قرن‌گذشته موضوع تیول در ممالك اسلامی رایج بود .

شمارهٔ سپاهیان

گفتیم‌که درآغاز اسلام همهٔ مسلمانان‌سپاهی بودند وشمارهٔ‌مسلمانان با سپاهیان برابر مینمود . در سال اول هجرت شمارهٔ مسلمانها و سپاهیان ازصد تجاوز نمی‌کرد و همهٔ‌آنها در مدینه اقامت‌داشتند. تدریجاً پاره‌ای از قبایل عرب مسلمان شدند و بر شمارهٔ سپاهیان افزوده شد بخاری در

صحاح خود نقل میکند: که حضرت رسول فرمودند شمارهٔ مسلمانان را برای من بنویسید و همینکه نوشتند هزار وپانصد نفر میشد اما درسال نهم هجرت هنگام جنگ تبوک که آخرین جنگ زمان پیغمبر (ص) بود شمارهٔ مسلمانان (سپاهیان) بده هزار سوار وبیست هزار پیاده رسید ودرزمان ابوبکر وعمراین عده بصدوپنجاه هزار بالغشد ودراواخرایام خلفای راشدین شمارهٔ سپاهیان بسیصد هزار رسید واوایل بنی‌امیه شمارهٔ سپاهیان بصره ۸۰ هزار وسپاهیان کوفه ۶۰ هزار شد و این عده جمعاً دویست هـزار زن وبچه همراه داشتند، شمارهٔ سپاهیان مقیم مصر درآنموقع بدون زن وبچه چهل هزار بود البته درشام وممالك ایران نیز سپاهیان جداگانه‌ای اقامت داشتند. حضرت رسول (ص) در آغاز اسلام مرتب ازمسلمانان سر شماری می‌فرمود ودرزمان خلفای راشدین نیزاین‌رسم جریان داشت بقسمی که هرروز صبح‌مأمورین مخصوص سرشماری میان قبیله‌ها میآمدند و می‌پرسیدند دیشب نوزادی (پسر یادختر) برای شما پیدا شده است؟ ویامهمانی برای شمارسیده واگررسیده چند نفر بوده‌اند؟

سپس نام ونشان نوزادان ومهمانان‌را بادقت یادداشت کرده دردفتر کل ثبت میکردند. این‌ترتیب درعربستان بود ودرسایر ممالك نیز هرچند وقت یکمرتبه سرشماری دقیقی انجام میگرفت. مثلا عمروعاص برای اولین مـرتبه درمصر سرشماری کرد وعبدالعزیزبن مروان (از۶۵تا۸۶هجری درمصرحکومت کرد)قرة‌بن شریك(از۹۰ تا۹۶) وبشربن‌صفوان (۱۰۱) به‌ترتیب درمصرسرشماری انجام‌دادند وآخرین سرشماری (اعراب) درزمان‌هشام‌بن‌عبدالملك (۱۰۵-۱۲۷ هجری) اجراء شد ولی صورت این سرشماری ها مانند سایـر آثار امویان در نتیجهٔ شورش‌های داخلی‌ازمیان رفت‌واکنون دردست نیست. بنی‌عباس‌آنقدرها باعراب اهمیت نمیدادند وبیشترمأمورین‌آنها(لشکری و کشوری) ازایرانیان وترکان وغیره بودند وهمینکه معتصم در۲۱۸ هجری بخلافت رسید بعمال خود درتمام ممالك اسلامی فرمان داد نام عربها را ازدفتر بیاندازند وحقوق‌آنها راحذف کنند واگرچه عربها دربرابر ایـن بی‌مهری خلیفه شورش نمودند ولی‌کاری ازپیش نبردند وازآن هنگام دولت عرب سقوط کرد وسپاهیان اسلام ازایرانیان وموالی[1] شدند وچون‌معتصم‌مرد وواثق جای اونشست. دعبل خزاعی شاعرمشهور[2] که‌آن موقع درصمیره میزیست بمناسبت مرگ معتصم وجلوس واثق این اشعار را سرود:

ترجمهٔ شعر: «سپاس‌خدا راکه اندوهی‌نداریم خلیفه‌ای مرد وخلیفه‌ای‌آمد. نه‌ازمردن

---

۱ ـ موالی‌که جمع مولی است درزبان عرب چند معنی داردکه ازآنجمله بمعنای زرخرید و بنده‌میباشد. خلفای اموی برخلاف اساس دیانت اسلام که برمساوات استوار گشته مسلمان غیر عرب وبخصوص ایرانیان را ازروی تعصب نژادی مولی یعنی بنده میخواندند.

۲ ـ دعبل خزاعی ازشعرای مخصوص اهل بیت اطهار میباشد و معاصر باحضرت امام رضا بوده. درمدح‌آن‌امام بزرگواورثاء حضرت سیدالشهداء (ع) اشعاربسیاری سروده‌که ازآنجملهٔ مرثیهٔ مشهور میباشد ومطلعش‌چنین است:

مدارس آیات خلت من تلاوة و موقف وحی مهبط العرصات — مترجم

او کسی غمگین شد و نه از آمدن این کسی شاد گشت.» درهرحال شمارهٔ سپاهیان بطور دقیق در زمان امویان وعباسیان معلوم نیست اما ازقرائن موجود چنان برمیآید که عدهٔ آنان زیاد بوده است، مثلا یزیدبن مهلب برای فتح گرگان و مازندران ۱۲۰ هزار سپاهیان منظم وعده‌ای داوطلب وموالی همراه داشت وشمارهٔ نظامیان مرتب هرون هنگام جنگ بارومیان باستثنای داوطلبان وموالی ۱۳۵ هزار نفر بود و سپاهیان محمدبن طفح مؤسس سلسلهٔ اخشیدی مصر (۳۲۳- ۳۳۴) بچهار صد هزار میرسید بعلاوه هشت هزار زرخرید جزو گارد مخصوص او بودند که هرشب دوهزار نفر آنان درکاخ سلطنتی کشیك میدادند. ابن خلدون می گوید هنگامی که متعصم به عموریه (سرحد رومیان) رفت نهصد هزار سپاهی باخود برد وهیچ بعید نیست که این ارقام درست باشد چه که مسلمانان سپاهیان بسیاری در مرکز خلافت و در مشرق ومغرب و مرزهای دور ونزدیك نگاه می‌داشتند وعلاوه برآنان هنگام جنگ داوطلبان وموالی وافراد غیرنظامی وهنگهای مخصوص نگاهبانی خلیفه وغیره نیز بمیدان میرفتند وبطوری که مورخین نوشته‌اند: شمارهٔ ملازمین وگماشتگان مأمون (ازبنی‌عباس) بسی وسه هزار میرسید.

درجات آرتش اسلام

پیش ازاسلام عربها با درجات نظامی آشنا نبودند فقط هرقبیله‌ای امیری‌داشت واگر خود امیر بجنگ نمیرفت کسی رابفرماندهی تعیین می کرد که اورا منکب می گفتند عریف زیر دست منکب و نفیر یانفرتحت نظر عریف انجام وظیفه میکردند ومعمولا شمارهٔ عریفان پنج بود.

درآغاز اسلام نیز همین رویه ادامه داشت و شخصی باسابقه بفرماندهی سپاه انتخاب میگشت وچندین عریف نیز زیردست اوبودند وهر عریفی بر ده سپاهی نظارت میکرد شمارهٔ عریفان تاصد فزونی یافت وزیر نظر هر عریفی بنا بمقتضیات و سابقه ازبیست تاچهل سپاهی قرارگرفت بعلاوه مأمورین بنام امیر (مشرف امورمالی) حقوق سپاهیان را بعریف میداد و عریف آنرا میان افراد تقسیم میکردواین ترتیب تادوران بنی‌امیه نیزدوام یافت ولی درزمان عباسیان درجات آرتش باین نحو تنظیم شد:

عریف فرمانده ده سپاهی بود.

خلیفه فرمانده پنجاه سپاهی بود.

قائد فرمانده صد سپاهی بود.

سپس آن ترتیب تغییر کرده هرصد سپاهی بده عریف وهرده عریف بیك نقیب و هرده نقیب بیك قائد (فرمانده) وهرده قائد بیك امیر (فرمانده کل) سپرده شد وگاه هم با تغییر اوضاع این نظامات عوض میشد.

امادربارهٔ نشان وعلامت رتبه‌های آرتش، اطلاع صحیحی جز آنکه دربارهٔ «طراز» گفته شد بدست نیامده است فقط این مسلم است که ستوران دولتی باعلامت داغ از سایر ستوران مشخص میشدند وستوران دولتی بنی‌امیه راباکلمه (عده) داغ میزدند وترتیب داغ‌زدن ستوران

پیش از اسلام هم میان‌اعراب مرسوم بوده و هرقبیله‌ای ستور خودرا داغ مخصوص میزد .

رژهٔ آرتش

پیش از اسلام درممالك متمدن قدیم رژه (سان) آرتش معمول بوده است. اسکندر مقدونی شخصاً افراد آرتش واسلحه و مهمات وستوران آنها را رژه میگرفت. ایرانیان هر سال موقع معین آرتش را سان میدیدند باینقسم که سواران درجه دار بااسب وگماشته‌ای که یدك میکشید بازره وکلاه خود و سپرونیزه وشمشیر وگرز وزانوبندوزره اسب (برکستوان) وکارد وطناب وتوبره و زنجیر آهن وکمند وگلولهٔ نخ ودرفش وقیچی وپتك وگازانبر وقمقمهٔ آب وسوزن ونخ وشال ونمد اسب ودوکمان بازه ودو زه یدکی (که مبادادرمیدان یافت نشود) ودوجعبه‌تیر یکی باخودش ویکی باگماشته‌اش‌ازجلوی پادشاه رژه‌میرفتند. همینکه عرب‌ها تمدنی بهم زده دارای سپاه شدند این‌رسم را ازایرانیان گرفتند ومعمول داشتند . گرچه ازقراری‌که مورخین‌نوشته‌اند پیش ازفتوحات اسلامی نیزحضرت رسول (ص) سپاهیان معدود خود را شخصاً سان میدیدند چنانکه در روز بدرکبری (سال دوم هجرت) حضرت رسول (ص) تیری بدون پر دردست گرفته سپاهیان اسلام را باآن مرتب مینمودند وصف‌آنهارا میآراستند وهمان هنگام بمردی سواد نام برخوردندکه صف را برهم زده بود پیغمبر (ص) مشتی بشکم وی نواخته فرمودند راست بایست ای سواد پسرغزیه و همینکه ازصف‌آرائی فارغ‌شدندبه‌سایه‌بانی‌که برای ایشان آماده شده بود بازگشتند .

خلفای راشدین وخلفای‌اموی‌نیز آرتش‌را سان میدیدند، حجاج‌والی‌کوفه ازهرسپاهی نام ونام خانوادگی اورا می‌پرسید واسلحه‌اش را بازدید میکرد .

عباسیان بطریقهٔ ایرانیان سان میدیدند باینقسم‌که خلیفه یا وزیر خلیفه برای دیدن رژه جلوس می‌کردومانند سرداری‌که‌آمادهٔ جنگ است‌کلاه خودوزره میپوشید سپس جارچی فرماندهان را بنام میخواند وآنان مسلح ومکمل سوار براسب از جلوی خلیفه میگذشتند و اگرهمه چیزشان مرتب بود جایزه می‌گرفتند وغالباً آن جایزه را فرماندهان میان افراد خودقسمت میکردند. درزمان عمرولیث (ایام معتمد عباسی۲۷۱) این مراسم بطور مخصوصی اجراء می‌شد معتمد عمرولیث را بسپهسالاری سپاهیان خودگماشت واورا مأمورآرتش‌ساخت هرسه ماه یکبار خلیفه یانایب اودرموقع معین برای‌سان جلوس میکرد وکیسه‌های زر وسیم آماده میشد وتمام سپاهیان را احضار میکردند واول از همه جارچی مخصوص نام عمرو را میخواند عمرولیث سوار براسب‌ازبرابرآن مأمور(که خود خلیفه یاجانشین اوبود)میگذشت وپس‌ازآنکه خودش‌واسلحه‌اش‌واسبش بازرسی میشد یك‌کیسه محتوی سیصد درهم برای‌عمرو می‌آوردند عمروآنرادرچکمهٔ‌خود نهاده می‌گفت سپاس خدایراکه مرا بفرمانبرداری خلیفه یاری‌نمود تاآنجاکه مورد مرحمت اوقرارگرفته‌ام ـ آنگاه گماشته‌ای‌که چکمهٔ عمرو را در می‌آوردآن مبلغ را بعنوان انعام برمیداشت ، سپس سپاهیان پیاده وسواره جلومی‌آمدند و

همه چیز آنان بادقت بازرسی میشد وا گر کم وکسری داشتندازدریافت جایزه وحقوق محروم میماندند ودراین بازرسی مراقبت کامل بعمل میآمد چنانکه دریکی ازآنروزها عمرولیث اسب سربازی را بسیارلاغر دید وازروی اعتراض بوی گفت : چرا چنین است پول مارامیگیری و بجای اینکه اسبت‌را نگاه داری کنی زنت‌را فربه میسازی درصورتیکه بااین اسب بایدبجنگ بروی وپیروزی بیابی. بروکه چیزی بتونمیرسد ـ مرد سوار درپاسخ عمروگفت : ـ قربانت گردم اگر اجازه بدهی زنم را برای رژه بیاورم تابچشم خود به‌بینی که این اسب‌لاغرچقدر اززن بی‌نوای من فربه تراست .

عمرو ازاین حاضرجوابی خندید وجایزهٔ وی‌را داده گفت چارپایت‌را عوض کن .

اردوگاه سپاهیان اسلام

مسلمانان در آغاز فتوحات اسلامی بنا بدستور عمر درکنار شهرها میماندند وجائی‌را اردوگاه نمیساختند که میان آنان وشهر «مدینه» دریا ویارودخانه‌باشد وهمینکه‌مصررا گشودندبجای‌اینکه‌دراسکندریه پایتخت مصر بمانند درچادرهای خویش نزدیك‌قلعهٔ بابل اردو زدند وبعداً آن محل به‌فسطاط موسوم گشت. همینقسم آرتش عراق درتیسفون پایتخت‌کسری اقامت نکردند ودرکرانهٔ فرات‌که بصحرای‌شام وکوفه وبصره متصل‌میشد چادر زدند وچنانکه‌گفته شد همه‌جا همین‌رسم را رعایت‌میکردند اماچون زنان وفرزندان خویش‌را نیز باخودبمیدان جنگ‌می‌آوردند وباآنان درچادر میزیستند تدریجاً اردوگاه‌های اسلام شهرمیشد .

پس‌از چندی‌که عربها متمدن شدند ازبردن زن‌وبچه بمیدان جنگ خودداری‌کردند اماهمچنان دربیرون شهرها اردو میزدند واین اردوگاهها‌کم‌کم شهر میشد چنانکه بصره و کوفه وفسطاط بهمین‌صورت درآمد.فسطاط ابتداء اردوگاه عمروعاص فاتح مصربود سپس‌شهر آبادی‌شدکه نام اوفسطاط بود وپس‌از صدوچند سال که عباسیان دعوت خلافت‌کردند مروان آخرین خلیفهٔ اموی از شام بمصر گریخت. عباسیان صالح‌بن علی را باسپاهی انبوه به‌تعقیب مروان فرستادند صالح دراطراف فسطاط اردو زد ونام‌آن محل به‌عسکر یامعسکر مشهور شد وتدریجاً شهری‌بهمان‌نام درآن محل‌ایجاد گشت وبعدازصد وچندسال‌دیگردرسال۲۵۷هجری احمدبن طولون برمصر دست یافت وچون شهر فسطاط برای مسکن‌گماشتگان وملازمان وی کوچك میمنوداحمد درکنارکوه‌المقطم اردوگاهی ترتیب‌داد وهمانجا برای‌خودکاخی ساخت سپس ملازمان خودرا فرمان داد برای خودشان در آنجا خانه بسازند و کم‌کم آبادی این اردوگاه به‌فسطاط پیوست وشهرتازه به‌قطایع موسوم‌شد وهمینکه صد وچندسال دیگری ازاین واقعه‌گذشت «جوهر» سردار خلفای فاطمی مصررا فتح‌کرد ودر دامنهٔ‌کوه‌المقطم اردوگاهی ترتیب‌دادکه بعداً شهرقاهره‌شد واکنون هم‌باقی‌مانده است وهمین‌قسم سایر فرمانروایان‌اسلام که هریك‌بمناسبتی برای خود شهری‌ساختند از آن جمله منصور برای خود ولشکریانش قلعهٔ بغداد راساخت‌که‌بعداً شهرشد وپسرش‌مهدی درخارج‌آنشهر اردو زد وبطورکلی اردوگاههای



ظرف آب از کارهای کوزه‌پز معروف به «باربوتن»

روی این ظرف علاوه برگل وبوته دوشعر عربی نیز دیده میشود

اسلامی درکنار شهرها بوده‌است و همینکه حجاج بعداز واقعهٔ (دیرجماجم) سپاهیان خودرا بشهرکوفه درآورد مردم آنشهر رنجیده خاطر گشته این اقدام حجاج‌را بیدادگری وناروا دانستند بخصوص که پس‌ازحجاج نیزجانشینهای او همان رویه را تعقیب کردند وبیشتر نسبت به‌ایرانیان این ستم‌را روا میداشتند.

تاریخ پرچم و بیرق لواء ورایت (علم وپرچم وبیرق) درواقع یك‌مفهوم دارد وشاید یکی‌از دیگری کوچك‌تر باشد ویااینکه لواء همان‌رایت بوده منتهی در زمان جنگ رایت را لواء میخواندند که باصطلاح امروزی پرچم وبیرق ونظایرآن مینامند در هرحال پرچم‌از روزگار باستان معمول بوده و مصریان درجنگ وصلح پرچم داشته‌اند ودیگران ازآنها گرفته‌اند[1]. عربهای پیش‌از اسلام‌نیز پرچمهائی داشته‌اند وهرپرچمی مخصوص به‌یك‌قبیله‌ای بوده‌است.

اهمیت‌پرچم در میدان‌کارزارمسلم‌است. چه‌اگرپرچم‌بیفتد سپاهیان‌از میدان‌میگریزند، درقسمت مربوط باعراب جاهلیت گفتیم که یکی از منصب‌های معمول میان قریش پرچمداری بود وآنروز پرچم‌خود راعقاب میگفتند وهنگام جنگ آنرا بیرون آورده به‌پرچمدار تازه یا پرچمدار دائمی میدادند. معمولا پرچم قریش گاه دست تیرهٔ اموی وگاه در دست تیرهٔ عبدالدار بود ظاهراً قریش‌نام‌عقاب‌را از رومیان گرفته‌بودند، چه‌که‌علامت رسمی دولت روم عقاب بود وآنرا روی پرچمها و ساختمانهامی‌نگاشتند وعربها ازآنان گرفتند. درسیرهٔ حلبیه روایت‌شده‌که درجنگ بدرکبری‌سه‌پرچم داشتند یکی‌سفید ودوسیاه، حضرت رسول(ص)پرچم سفیدرا به مصعب‌بن عمیر دادند ویکی از پرچمهای سیاه را بمردی ازانصار واگذارکردند واماپرچم سوم‌سیاه‌که نامش عقاب واز مرط عایشه تهیه‌شده بود بعلی‌بن‌ابی‌طالب (ع) دادند (مرط پارچهٔ پشمی یاتیکهٔ خزی است‌که زنان بسر می‌اندازند ویابخود می‌پیچند. مترجم) ابوسفیان‌هم پرچم رؤسا راکه عقاب‌نام‌داشت درصف‌مخالفین بدست‌گرفته بود و ظاهراً عقاب نام‌یك‌نوع ازپرچمها بودکه یکی‌ازآنهارا بدست رؤسا میدادند.

پس‌ازظهور اسلام وآمیزش عرب با مردم مصر و شام وایران، پرچمهای اسلام مانند دولتهای اسلامی و تیره‌ها وشعبه‌های مختلف متنوع و متعدد شد و از حیث رنگ وشکل ودرازی وغیره جور بجور درآمد مثلا هنگامی‌که ابومسلم خراسانی برای دعوت عباسیان قیام کرد مهدی‌عباسی‌پرچمی بنام‌ظل(سایه) برای وی‌فرستادکه نیزهٔ‌آن ۱۴ ذرع‌بود ونیزپرچم دیگری ازطرف مهدی برای ابومسلم ارسال شدکه نامش‌سحاب (ابر) بود ودرازی آن ۱۳ ذرع می‌شد تا بدانوسیله مردم را مرعوب سازند و موقعی‌که متوکل برای پسران خود بیعت میگرفت بهرکدامشان دوپرچم یکی سیاه‌بنام ولایت‌عهد ودیگری سفید بنام فرمانروائی‌اهداء

---

1 ـ درفش‌کاویانی پرچم رسمی ایرانیان بوده ودرجنگها پیشاپیش برده میشد وسرانجام در شکست‌نهاوند بدست عربها افتاد. مترجم

میکرد مأمون نیزموقعی که فرمانروائی تمام‌شرق (قسمت شرقی‌امپراتوری اسلام) را بفضل‌بن سهل داد پرچمی برای اوبست که روی‌نیزه دو شاخه بود وفضل‌بن‌سهل را ذوالریاستین لقب داده امور لشکری وکشوری شرق را بدست اوسپرد، خلاصه اینکه رفته‌رفته خلفا و سلاطین اسلام فزونی پرچم‌را نشانهٔ قدرت خود شمرده پرچمهای متعدد رنگارنگ جوربجور ترتیب دادند وهمینکه العزیز بالله فاطمی برای‌فتح شام‌حرکت‌کرد پانصد پرچم وپانصدبوق (شیپور) همراه‌داشت وچه‌بسا که خلفا وسلاطین واشخاصی که بفرماندهی سپاه انتخاب میشدند نامشان راروی‌پرچم می‌نگاشتند. چنانکه روی‌پرچم‌ابن‌بجکم کلمهٔ رایقی‌نگاشته‌شده بود وخودرا بابن رایق نسبت میداد.

رنگ پرچم

معلوم‌نیست که درجاهلیت رنگ‌پرچمها چه بوده وفقط این‌مسلم است که پرچم عقاب‌سیاه رنگ وپرچم‌حضرت رسول نیز رنگ‌سیاه‌داشته است.صاحب‌آثار الاول می‌نویسد که پاره‌ای ازپرچمهای پیغمبر(ص) سفیدرنگ بوده‌است پس‌ازآن پرچم امویان‌سرخ شد وکسانی که بنام‌علویان دعوت میکردند پرچم سفید داشتند وطرفداران بنی‌عباس پرچم سیاه دست‌میگرفتند وبطورکلی شعار عباسیان رنگ‌سیاه بوده وآنرا نشانهٔ سوگواری شهیدان بنی‌هاشم و اعلام قتل‌عام امویان میدانستند و در هرحال عباسیان را سیاه‌پوشان میخواندند و پس از اینکه خاندان ابوطالب بر عباسیان شوریدند ومیان هاشمیان جدائی افتاد پرچم‌تیرهٔ اخیر سفیدبود وازآنرو آنان‌را سفیدپوشان میخواندند ولی ظاهراً شیعیان پرچم سبز رنگ داشته‌اند چه‌که مأمون پس از بیعت باامام رضا(ع) سپاهیان‌خود را فرمان دادکه لباس‌سیاه راکنده لباس‌سبز بپوشند وپس‌از برهم‌زدن آن‌بیعت، مجدد شعار رسمی عباسیان سیاه‌شد.

واما پادشاهان بربر (افریقا) پرچمهای رنگارنگ ابریشمی‌ترتیب‌داده آنرا زرکوب میکردند پرچم سلاطین‌ترك، منگوله‌ای ازمو داشت که‌آنرا بترکی چترویاشالش می‌خواندند وآن علامت سلطنت محسوب میشد سپس پرچمهای آنان (ترکها) متعدد ومتنوع گشته وآنرا «سنجق» خواندند.

پرچم بستن

در آغاز ظهور اسلام هرگاه‌که خلفا می‌خواستند سپاهی بکارزار بفرستند چندین پرچم‌آماده میساختند وهرپرچمی‌رابفرمانده یاامیر قبیله میدادند وبرای‌آنان دعا میکردند وآنهارا به‌برد‌باری ودلیری وفداکاری سفارش مینمودند. عمرهرگاه پرچم می‌بست چنین میگفت:

«بنام خدا وبرای خدا وبیاری خدا بروید دست خدا باشماپیروزی منوط بیاری‌خدا وشکیبائی ودرستکاری شماست، در راه‌خدا باکافران بجنگید وزیاده‌روی نکنید که خدا زیاده روان‌را دوست ندارد وهمینکه دشمنی را دیدید نهراسید وهنگام توانائی گوش وبینی نبرید و در پیروزی تندرو نباشید. پیران سالخورده و زنان و کودکان را نکشید وقتی که دولشکر

بهم افتادند وهنگام یغما ومقابلهٔ بادشمن اشخاص مذکور را بقتل نرسانید .

هریك ازخلفا به‌نحوی سپاهیان‌را دعامیکردند وپندمیدادند ولی‌هدف ومنظورهمه‌شان یکی بود .

همینطور موقعی‌که استانداری رابکشور میفرستادند برای او نیز پرچم می‌بستندچه‌که استانداران اسلام فرماندهان آرتش‌هم بودند. پرچم‌بستن‌ساعت وموقع معینی‌داشت وبنا بگفتهٔ ستاره شناسان ساعات سعد برای این‌کار انتخاب میشد خلفای عباسی برای سرحد داران و استانداران نیز پرچم‌ها بسته آنها را باشکوه و جلال از دارالخلافه بیرون میفرستادند این تشریفات‌کم وبیش باتشریفات خود خلیفه شبیه بود بااین فرق‌که پرچمها و طبل‌های موکب خلیفه بیشتربود وشایدرنگ‌پرچم‌های استاندار باپرچمهای خلیفه تفاوت داشته‌است .

خلفای فاطمی مصر، ادارهٔ مخصوصی‌برای تهیهٔ‌پرچم وبیرق وامثال‌آن داشتند ومدت صدسال سالی ۸۰ هزار دینار هزینهٔ آن اداره بود وعلاوه برپرچم همه‌نوع اسلحه و زین و برگ‌طلاکاری ونقره‌کاری وغیره درآن‌اداره روی‌هم ریخته بودند سرانجام این مخزن آتش گرفت‌وبیش ازهشت میلیون دینار اثاث واسلحه ومهمات آن‌سوخته شد وفقط مقدارکمی از ذخایرآن مخزن سالم ماندکه‌از آن‌جمله پرچم موسوم به‌لواء الحمدبود .

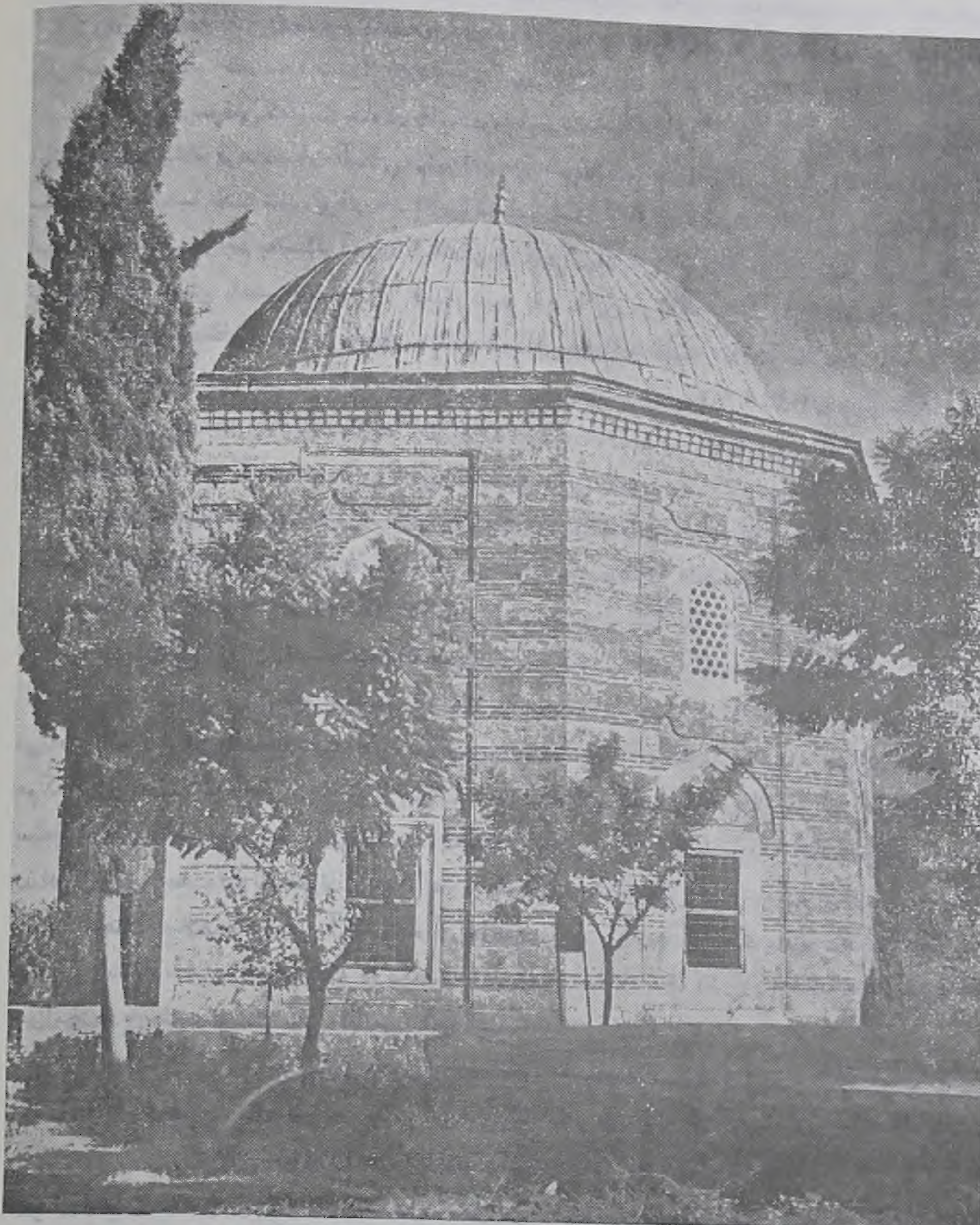
موسیقی

از روزگار باستان موسیقی‌درمیان‌سپاهیان معمول بود تابدان‌واسطه احساسات‌جنگجویان‌را برانگیزندوفکرشان‌را ازمخاطرات‌احتمالی منصرف سازند، آواز ورجزخوانی درمیدان‌نیز نوعی موسیقی بشمار می‌آمده است. عربهای‌جاهلیت جزطبل چیزی‌از موسیقی جنگ نمیدانستند خلفای راشدین هم‌که‌از این‌تجملات احتراز داشتند بهمان سادگی سابق‌گذرانیدند ولی‌بعد از آنان خلافت بسلطنت تغییر یافت وعربها باایرانیان وروميان (موالی) آمیزش یافتند و آنان وسایل تجمل وزندگانی پرنعمت را بمسلمانان نشان دادندکه ازآن‌جمله یکی هم استفاده ازموسیقی بود . کم‌کم خلفای اسلام باموسیقی آشنا شده و بمأمورین لشکری وکشوری دستور دادند که از موسیقی استفاده‌کنند وچه‌بساکه دریکدسته ازسپاهیان‌صدها بوق (شیپور) وطبل‌دیده میشدکه جزاین دو، چیزی‌از موسیقی نظامی نمیدانستند .

اسلحه

عربهای جاهلیت ازمهمات واسلحه‌فقط شمشیر ونیزه وتیروکمان وسپر آشنا بودندو آنرا خوب بکار میبردند چه‌که بااین اسلحه‌ها روزی خود را درمی‌یافتند وازخودشان دفاع‌میکردند .

تیر وکمان ــ عربها تیراندازی را نیکو می‌دانستند چه که بیش از سایر اسلحه‌ها به‌تیر وکمان‌نیازمندی داشتند ودیگرآنکه‌چشمان تیزبین عربها مانند تمام‌مردم صحراگرد برای این‌کار مناسب‌بود، عربهاگذشته ازموقع جنگ‌تیروکمان را برای شکارآهو وغیره نیز بکار می‌زدند وبطوری‌در تیراندازی مهارت یافته بودندکه میتوانستند یکی ازدوچشم آهورا



ت - بروسه : مرادیه، مقبرهٔ مصطفی چلپی

نشان کرده تیر بزنند و چشم دیگرش را آسیب نرسانند وازآنرو آنها را تیراندازان حدقهٔ چشم میخواندند .

بعضی ازآنان باندازه‌ای درتیراندازی چابك بودندکه سوسماری را بدرختی آویخته هرعضوی راکه نشان میکردند تیرمیزدند و این‌نشان‌گیری وتیراندازی طوری دقیق بودکه مهره‌های پشت سوسمار را دانه‌دانه نشان‌کرده تیرمیزدند ویکی‌ازآن‌تیرهاخطا نمیرفت.

یکی‌از موجبات غلبهٔ لشکریان اسلام (اعراب) برومیان همین مهارت آنان‌در تیر- اندازی بود. چه‌که‌رومیان ازتیراندازی عاجزبودند واین‌موضوع‌درفتوحات اسلام ذکرشد. سرداران اسلام‌به‌اهمیت تیراندازی واقف بودند و مردان خودرا بآن کار تشویق میکردند، حضرت رسول(ص) میفرمودند:

«سواری وتیراندازی بیاموزیدامامن بیشتردوست دارم‌تیرانداز باشیدتاسوارکاربشوید.»

ونیز آنحضرت فرموده‌اند:

«تفریح وخوشی مرد باایمان‌درسه‌چیز است: تیمارداسب - تیراندازی وشوخی بازنش، بدرستی‌که خداوند بایك‌تیر دونفر را به‌بهشت میبرد اول کسی که تیررا به‌نیت جهاد میتراشد ودوم‌آنکه‌در راه‌خدا تیر می‌اندازد. درجای دیگرنیز فرموده‌اند: هرچه میتوانید نیروآماده سازید وآگاه‌باشیدکه نیرو درتیراندازی است - آگاه‌باشید نیرو درتیراندازی است - آگاه باشید نیرو درتیراندازی است.»

پس‌از رحلت رسول اکرم خلفاء و سرداران اسلام مردان خودرا به‌تیراندازی وتیمار اسبان سفارش‌میکردند، چه‌که‌عرب سوارکار است واسبان تازی بچابکی وتیزهوشی وآرامی بنام میباشد وچنانکه‌سابقاً گفتیم سرداران‌اسلام بمردان خودتوصیه‌میکردندکه ازاسبان‌خویش مانند همسران‌خود پرستاری وسرپرستی کنند.

مسلمانان درقرون وسطی اختراعاتی در تیراندازی پدید آوردند و ازکمان چیزهای تازه‌ای ساخته‌اند وشاید آنرا ازایرانیان آموخته‌اند، چه‌که ایرانیان درموقع‌جنگ باتاتار به‌مجراة آشناشدند[1] واین‌اسلحه عبارت ازلولهٔ آهن ویاچوبی است‌که درآن سوراخی تعبیه کرده‌اندوباآن‌تیر می‌اندازند والبته تیرهای‌آن کوتاه‌استاماما نند گلولهٔ‌امروز ازکمان‌میجهد وباشدت به‌نشانه میخورد ودرهرصورت عربهاکمترآنرا بکار میبردند.

شمشیر - شمشیر، گرامی‌ترین اسلحهٔ عرب بود عربها شمشیرهای خودرا از ممالك خارج مانند یمن، هند - شام، خراسان وارد میکردند و آنـرا شمشیر عتیق میخواندند و هریك از این شمشیرها علامت و مزیت جداگانه‌ای داشت، مثلا شمشیر یمن که در زمان جاهلیت ساخته میشد دوسوراخ در دستهٔ شمشیر داشت و یکی‌از سوراخ‌ها وسیع‌تر ازدیگری بود ویااینکه هردو سوراخ یك‌اندازه بود اما وسط سوراخ تنگتر میشد. بعضی ازشمشیرهای یمن را «محفوره» می‌گفتند که در تیغهٔ آن مانند جوی آب کنده‌کاری شده بود و آنرا با سوهان‌گرد تراشیده بودند بعضی از شمشیرها حفره (گودی) مربع داشتند و بعضی لبه‌دار

[1] - فارسی سادهٔ مجراة، فوتك‌است.

بودند وبطورکلی شمشیرهای یمن رگه‌هائی داشته است .

گاه هم روی شمشیر تصاویری مینگاشتند یاچیزهائی مینوشتند . امااین نوع شمشیرها چندان برندگی نداشت واگر به‌آهن یاچیز سختی برمیخورد خردمیشد برعکس شمشیرهای رومی از شمشیرهای دیگر محکم‌تر بود زیرا رومیان آهن شمشیر را آب میدادند وطرزمحکم ساختن آنرا میدانستند . این بودکه اگر عربها شمشیر برندهٔ محکمی میدیدند قصهٔ آنرا گوش بگوش وزبان بزبان نقل میکردند . از شمشیرهای مشهور اسلام یکی ذوالفقار علی‌بن‌ابی‌طالب[1] ودیگرشمشیر(صمصامه)عمرو معدی کرب میباشد وشایداین‌دوشمشیر رومی بوده‌است . ذوالفقار علی(ع) درتاریخ‌اسلام مقام‌مهمی را دارد ومدتی‌درخاندان آل‌علی‌دیده میشدتااینکه مهدی‌عباسی آنرا گرفت وازمهدی بدست‌هادی وهرون‌رسید. میگویند این‌شمشیر هجده‌دندانه (فقره) داشته ازآنرو بذوالفقار مشهور شده بود.

نیزه ـ عربها بیش‌از هرموقع درسواری نیزه بکار میبردند اگرچه‌بیم شکستن‌آن‌نیز زیاد بود. عربهادستور زیادی‌دربارهٔ استعمال نیزه داشته‌اند که‌ازآن‌جمله گفتهٔ صاحب‌آثار‌الدول میباشد. اومیگوید :

«نیزه بازی‌درمیدان وپیشگاه پادشاهان بااستعمال نیزه درمیدان جنگ‌تفاوت دارد. هنگام جنگ‌باید بدشمن‌حمله‌کنی، نیزه‌را زیربغل بگیری وسرآن‌را از میان دوگوش اسب بگذرانی ومستقیماً روبدشمن بروی تاباونزدیک‌شوی اگر اوبطرف‌راست نیزه‌افکند توبطرف چپ نیزه بینداز وبرعکس‌بکوش که تو حمله‌ور شوی ونیزه‌را راست وچپ بگردانی تادشمن بهراس‌افتد ونداند ازچه‌سمتی بطرف‌اومیروی وهمینکه باورسیدی ازآنطرف جلوبروکه نیزهٔ اومتوجه تو نیست آنگاه ته‌نیزه‌را بدست راست بگیر و سرنیزه را روبهوا نگاه‌دار و آنرا بطرف شانهٔ راست بالاببر و باقوت هرچه تمامتر حمله‌کن بقسمی‌که نداند ازچه‌طرف با او روبرو میشوی ...

اگردشمن دونفر بودند واز هم جدا شدند بآنکه نزدیکتر است حمله‌کن اگر هردو نزدیک‌بودند بیکی از آنان چنان وانمودکن‌که برفیقش‌حمله میکنی ولی بخودش حمله کن اگرهردو یک‌جابودند بآنکه‌ضعیف‌تر است‌حمله نکن اورا بترسان وبدیگری حمله‌کن اگر دشمن‌متعدد بود جلوی آنان حرکت‌کن تادنبال‌تو بیایند وهرکدام نزدیکتر شدند باونیزه بزن‌اگر به‌تنگنائی افتادی وسوارنیزه‌دار بتوحمله‌کرد مبادا سواره باوحمله‌کنی باید پیاده شوی واورا نیزه بزنی‌اگر به‌تنگنائی رسیدی ودوسوار نیزه‌دار بتوحمله‌کردند ازاسب پیاده شو اسبت‌را سپرکن وبآنکه نزدیکتراست حمله‌آور ...

۱ـ باسناد معتبراز حضرت‌رسول اکرم روایت‌شده‌که فرمودند: لافتی‌الاعلی‌لاسیف‌الاذوالفقار ـ درمیان تمام مردان اسلام مردی بجوانمردی علی (ع) و شمشیری به برندگی ذوالفقار نیست، صدق رسول‌الله(ص) . مترجم

نوك نیزه گاه سه شعبه گاه پهن گاه راست بود و سرپاره‌ای نیزه‌ها مانند ناودان گود شده بود.

سپرـ عربها چندین نوع سپرداشتند که هریك برای دفاع ازیك نوع اسلحه بکارمیرفت ازآن جمله سپر مسطح درازاندامی که میانش گود بود ودیگر سپری که اطرافش منحنی ووسطش برجسته است. این نوع سپر برای دفاع در مقابل تیر تهیه میشد امانیزه بآن سپر کاری بود ودرآن جامیگرفت سپردراز اندام (مستطیل) در موقع تیرباران شدن استعمال میشد و مرد سوارکار سرخود را باآن می‌پوشانید وبادو چشم ازمیان سپر بدشمن نگریسته مواظب حرکات اوبود اما سپر مسطح ازضربهٔ نیزه جلوگیری میکرد وگاه میشد که دو نفر در مبارزه شرکت میکردند و یکی از



سپرغرناطه

آنها با سپرهمرزم خود دفاع میکرد مسلمانان برای ساختن سپر ذوق بکار میبردندوروی سپرهای خودآیات قرآن مجید وشعرهای مناسب وکلمات پند واندرز مربوط بجنگ مینگاشتند وکنده کاری میکردند، سپرهرکشوری ازطرز ساخت آن مشخص میشد مثلا سپر دمشق از سپرساخت عراق وسپر عراق ازسپر ساخت غرناطه (از شهرهای اندلس - اسپانی) بآسانی تشخیص داده میشد.

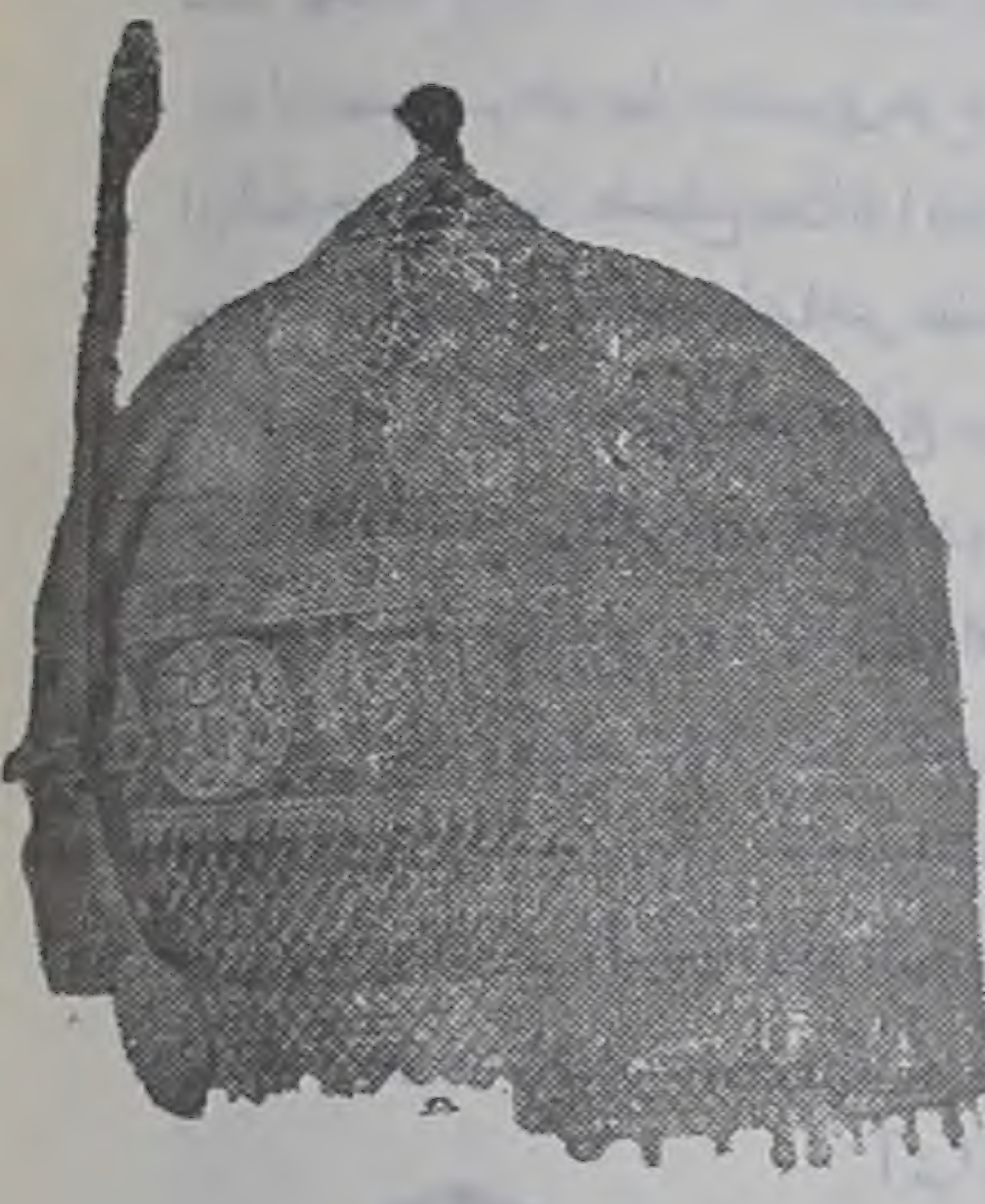
زره ـ عربها زره‌های آهنی، فولادی وکتانی بکار میبردند وزره کتان‌را (دلاص) میگفتند معمولا سواران عرب زره میپوشیدند زره‌های اعراب غالباً ساخت روم ویاایران بود. بعضی اززره‌های عرب بقدری مشهور بود که نام مخصوصی داشت مانند زره خالدبن جعفر که آن رازره تکمه‌دار (ذات‌الازمه) میگفتند چه که آن زره تکمه داشت وهروقت میخواستنددامان زره را بالازده تکمه‌هایش را می‌بستند. زره چندین قسمت بود وهرقسمت نامی‌داشت ازآن جمله زره تن را جوشن وزره سررا (بیضه - خوذه - مغفر) میخواندند. پاره‌ای زره‌ها برای پوشاندن بازو وکف دست وساق پا بود.



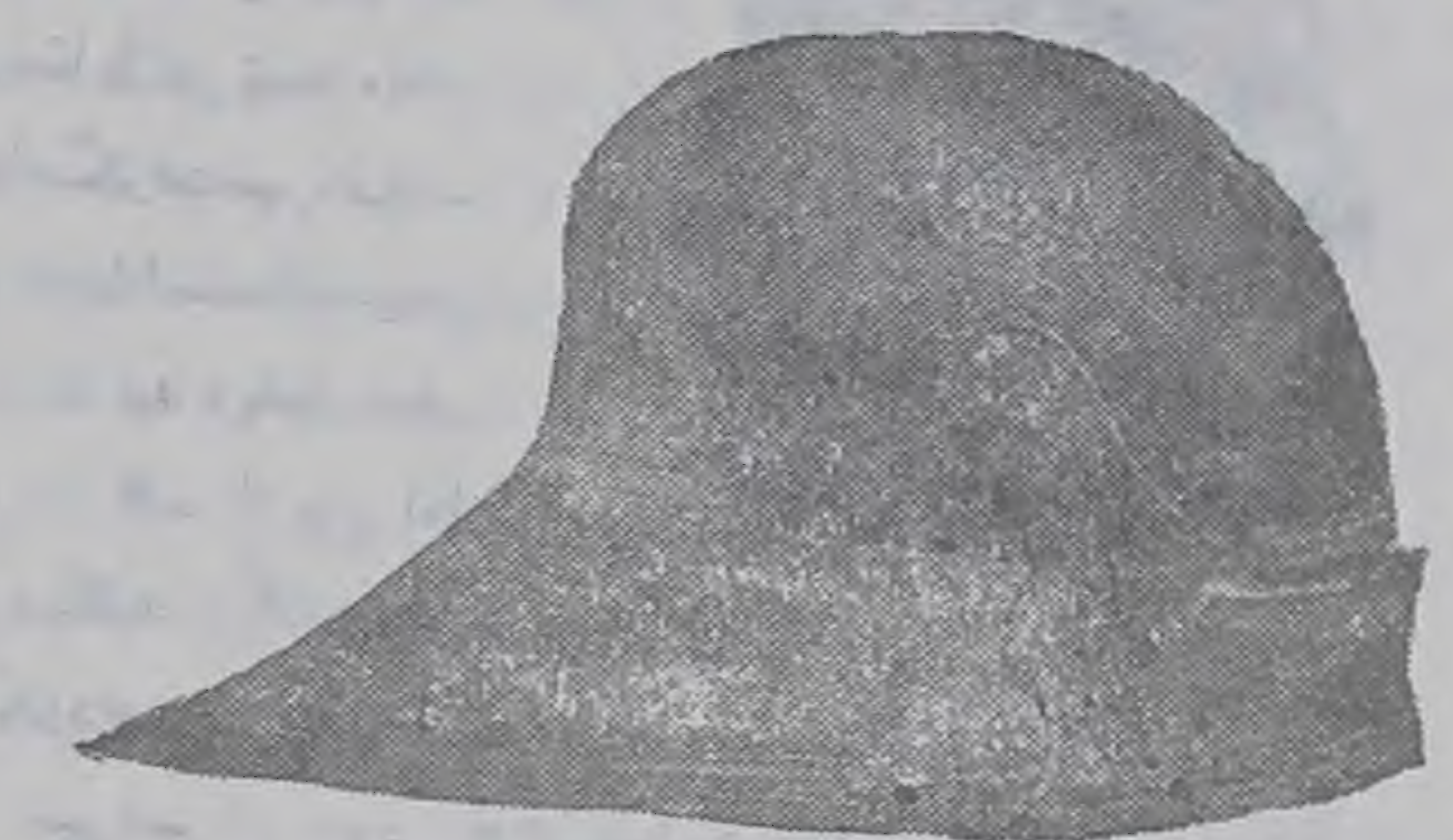
زره ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس

اسلحهٔ عرب دراوایل اسلام همانهائی بود که گفتیم، سپس خنجر وتبرزین وچکش رااز ایرانیان گرفته براسلحه‌های خودافزودند ودرشکل اسلحه تغییراتی‌دادند وبامقتضیات زمان ومکان آنرا جور بجورساختند مثلا شمشیر دمشقی باشمشیر عراقی وزره مصری بازره اندلسی یك جور نبود و چنانکه در تصویر مشاهده میشود کلاه خود مصری باکلاه‌خود اندلسی اختلاف

دارد وهمین‌قسم سایراسلحه‌ها که‌یك جور نبودند وشرح وتفصیل آن دراینجا مورد ندارد.



کلاه خود یکی ازسلاطین مصر



کلاه خود ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس

آلات مخصوص محاصره

عربها چیزی ازمحاصره ووسایل ولوازم آن نمیدانستند زیراشهرهای آنان درودروازه نداشت وهمگی درچادر میزیستند. نخستین خندقی که درعربستان کنده شد درسال پنجم هجری موقع جنگ احزاب وچنانکه گفتیم بانظر واشارهٔ سلمان فارسی بوده‌است، پس‌ازآنکه عربها باایرانیان آمیزش پیداکردند وچیزهائی ازآنان گرفتند که ازآن جمله آلات مخصوص محاصره بوده ومهمترین‌آن منجنیق دبابه یا (تانك) قوچ جنگی وآتش یونانی میباشد.

منجنیق ـ منجنیق آلتی‌است که باآن‌سنگ وچیزی دیگر بسنگردشمن پرتاب‌میکنند. نخستین بارفنیقی‌ها آن را بکار بردند سپس یونانی‌ها ویهودی ها نیزاستعمال آن راآموختند چنانکه چندین مرتبه درتوراة (سفرمکابیان) ازمنجنیق‌نام برده‌اند ولی‌سایر دولتهای قدیم مانند ایرانیان وغیره‌استعمال منجنیق را از یونانیان یادگرفتند وعربها از ایرانی‌ها اقتباس کردند. مشهوراست که عربهافقط دراواسط قرن‌اول‌هجری پس ازآمیزش بارومیان وایرانیان بامنجنیق آشناگشتند، اما در کتاب سیرهٔ حلبیه ذکرشده‌که بااشارهٔ سلمان فارسی درموقع محاصرهٔ طایف منجنیق استعمال شد وحتی مذکور است‌که سلمان بدست خود منجنیقی برای مسلمانان ساخت ودرحصار طایف‌بکار بردوبنابقول مورخ مذکور هنگام جنگ خیبرمسلمانان منجنیق ودبابه (نوعی‌تانك) همراه داشتند.

منجنیق چند قسم است : بعضی‌بزرگ بعضی‌کوچك ، بعضی باقلاب وبعضی باکمان بسته میشد وبعضی مانند فلاخن چرخ میخورد ومعمولا برای پرتاب کردن سنگ ، ظرف نفت ،

عقرب یا سایر مواد زیان آور بکار میرفت ودرهر حال اگرچیزی که باید پرتاب شود ازچیزهای سبك وزن بود آنرا باسرب سنگین میکردند واگرچیز مایعی بود (مثل نفت وغیره) آنرا در ظرفی ریخته بازنجیر می بستند.



منجنیق رومی

در تصویر روبرو منجنیق رومی را می بینیم که بادوستون (ب ـ ج) بطرف دشمن بسته شده ودومرد ایستاده قرقرهٔ (د) بزرگ را میگردانندو آن قرقرهٔ بزرگ قرقرهٔ دندانه‌دار (ن) را میگردانند وطنابی که ازستون (۱) کشیده شده بقرقرهٔ (س) و دوقرقره (ف) می‌پیچند بقسمی که ستون بطرف عقب برمیگردد. این ستون ازقطعات چرم وآهن بهم وصل شده و مانند کمان نرم وکش دار است بقسمی که اگر بعداز بستن وکشیدن آنرا بگشایند به‌ته تیرها خورده باشدت هرچه تمام تر تامسافت زیادی پرتاب میکند.

در شکل روبرو منجنیقی است که مخصوص پرتاب سنگ میباشد وآن عبارت زستونی است که چیزی شبیه فلاخن بسر آن بسته‌اند واین ستون راباطناب بطرف عقب وصل کرده‌اند وته آنرا باکمان نرم محکم ساخته‌اند وهمینکه اورامحکم به‌بندندو ناگهان بگشایندستون بسطح مایل تصادف میکند وسنگ را تامسافت دوری پرتاب مینماید.



منجنیق سنگی

معمولا منجنیق را برای خراب کردن قلعه‌ها بکار میبردند و در آنصورت سنگهای بزرگی در آن گذارده با قوت وشدت به برج وباروی دشمن می‌انداختند ویااینکه با منجنیق دشمن را تیرباران مینمودند وگاه هم برای ایجاد حریق ظرفهای بزرگی را پر از نفت کرده مشتعل میساختند و بامنجنیق بطرف دشمن می‌افکندند. منجنیق ازحیث شکل مختلف بود و درپاره‌ای مواردنامی برای منجنیق انتخاب میکردند که پاره‌ای اوصاف آن رابرساند، همانطورکه برای کشتی‌ها وتوپهای بزرگ در عصر حاضر نام گذاری میکنند. حجاج بن یوسف والی کوفه منجنیقی داشته که آن را (عروس) میخواندند وپانصد مرد آن را میگردانید. محمدبن قاسم در سال ۸۹ هجری با آن منجنیق بجنگ پادشاه هند رفت و یکی از بتخانه‌های آنان را ویران ساخت.

دبابه یاتانک – دبابه را ازچوب سخت صاف میساختند وآن را با نمد یاچرمی که در سرکه خوابانده شده بود مستور میکردند واین برای آن بود که دربرابر آتش تاب بیاورد و سپس آنرا روی چرخهای گرد گذارده میکشیدند، گاه هم دبابه را بشکل برجی ساخته بآن قرقره‌ها میبستند و مردان جنگی بوسیلهٔ آن قرقره‌ها بالای برج رفته سنگر وقلعهٔ دشمن را تیرباران میکردند (تفصیل آن خواهدآمد). دبابه یاتانك ازمنجنیق قدیمی‌تر است. مصریها وآسوریها ویونانی‌ها ورومی‌ها وایرانی‌ها ومسلمانها بترتیب ازدبابه یا(تانك چوبی) استفاده میکردند ودرواقع دبابه قلعه‌ای بوده که باگردونه‌های مخصوصی حرکت میکرده وبوسیلهٔ آن بربارو وبرج دشمن میتاختند وبامردمانی که درمحاصره بودند جنگ میکردند.

گاه هم دبابه را برای خراب‌کردن باروها بکار میبردند باین‌قسم که مردانی توی دبابه رفته درپناه دیوارهای آن پنهان میشدند وسرتیز دبابه را بدیوارهای برج میکوفتند و آن را خراب میکردند.

قوچ جنگی – قوچ جنگی نیز نوعی دبابه بوده بااین فرق که چیزی‌مانند سرقوچ داشته‌ومردان جنگی درداخل آن جا میگرفتند. قوچ جنگی مانند دبابه برای خرابی برجها بکار میرفته است باین قسم که سرقوچ بوسیلهٔ طناب وقرقره هائی که بسقف‌آویخته بود محکم بسته میشد ومردانی که درتوی قوچ جنگی جا داشتند وآنها که درپشت بودند سرقوچ راجلو وعقب برده بدیوار برج میزدند تاآنرا خراب‌کنند، تصویر بالا قوچ‌جنگی رومی را نشان



قوچ رومی جنگی

میدهد که برج وباروی برتن‌ها راهدف قرار داده‌اند ومردم برتن [۱] باپرچمهای خود بیرون آمده تقاضای صلح دارند.

مسلمانان‌قوچ‌جنگی‌ودبابه (تانك‌چوبی) دربسیاری‌از جنگها بکارمیبردندوباآن برجها وباروها وقلعه‌ها را ویران میساختند باینقسم که مردان جنگی‌سوار دبابه (تانك چوبی) شده آن را بطرف قلعه ویابرج میغلطاندند واگرسرراهشان خندقی بود روی‌آن را ازچوب پل میساختند واگرخندق پهن بود باخاك وخاشاك وهیزم وچیزهائی‌که برای همین‌کار دردبابه

۱- برتن Bretons مردمانی بودندکه درشبه جزیره‌ای بهمان‌نام‌واقع‌درشمال ومغرب فرانسه می‌زیستند. مترجم

نهاده بودند خندق راپرمیکردند ودرعین حال مردان جنگی که دردرون دبابه بودند باتیر وکمان کارگران را حمایت میکردند تاازحملهٔ دشمن محفوظ مانده بکار خود ادامه دهند. سپس تانك را بطرف برج و بارو برده حملهٔخودرا شروع میکردند و سوراخ‌هائی‌در دیوار ایجادکرده با چوب آنرا وسیع‌تر میکردند و اگر ممکن میشد با نردبان از برج بالا رفته توی شهر سرازیر میشدند وگرنه جنگ را ادامه میدادند.

آتش یونانی

ازجمله چیزهائی که عربها ازرومیان فراگرفتند یکی‌هم‌آتش‌یونانی است و ظاهراً از اختراع اینان ترکیباتی را بهم‌آمیخته و در موقع جنگ‌آن را مشتعل‌کرده بسمت دشمن می‌افکندند. اروپائیان فقط در قرن هفتم میلادی از این اختراع بهره‌مند شدند. در آن‌موقع عربها بقسطنطنیه وسایر شهرهای آسیائی و اروپائی روم حمله میبردند و شهر قسطنطنیه را مکرر محاصره کردند اما نتوانستندآن را بگشایند چون رومی‌ها در مقابل اعراب آتش یونانی‌بکار میبردند وآنان را عقب میزدند و از قرار معلوم مردی از اهل شام بنام کانیکوس این اختراع را برومیان آموخته بود. رومیان تامدتی اسرار این اختراع‌را پنهان میداشتند تا اینکه بالاخره عربها برآن دست یافته ودانستند که‌آتش یونانی ازگوگرد وپاره‌ای املاح شیمیائی و مواد روغنی است‌که آنرا بشکل مایع در آورده در استوانه‌های دراز اندامی میریختند و در جلوکشتی میآویختند و همینکه بدشمن میرسیدند آن مواد را آتش زده بشکل‌کره‌های نورانی پرتاب میکردند و یااینکه پارچه های‌کتانی رادر نفت فرو برده‌آتش میزدند وبخانه‌ها وکشتی‌های دشمن‌می‌انداختند. ظاهراً حصین‌بن نمیرکه درسال ۶۴ هجری برای دستگیری عبدالله زبیر کعبه را آتش زداز همین آتش یونانی بکار برده بود.

(شکل زیر) عربها آتش یونانی را نفت جهنده مینامیدند.

درکتابخانهٔ ملی‌پاریس‌تصویری ازمردان‌سواره وپیادهٔ عرب دیده میشودکه‌پارچه‌هائی را باآتش یونانی‌آلوده ساخته مشغول‌آتش افروزی شده‌اند



اختراع باروت

فرنگی‌ها اختراع مهمی را بخـود نسبت میدهند در صورتیکه این اختراع ازعربها بوده‌است.

بنابگفتهٔ فرنگیان‌شخصی بنام شوارتزدرسال ۱۳۲۰ میلادی(۷۱۹ هجری) باروت‌را اختراع‌کرده است. امایك راهب‌انگلیسی موسوم به‌راجرباکن که درقرن

۱۳ میلادی میزیسته به ترکیباتی اشاره کرده که درزمان وی معمول بوده و به باروت شباهت داشته است. حقیقت مطلب آنست که عربها پیش از دیگران استعمال باروت رامیدانستند واگر آنها باروت را اختراع نکرده باشند، لااقل باروت توسط آنان بمردم قرون وسطی منتقل شده است. کوندی خاورشناس اسپانیولی که در سال ۱۸۲۰ درگذشته صریحاً نوشته است که عربها در جنگ سرقوسه در سال ۱۱۱۸ میلادی اسلحهٔ آتشین بکار بردند ازآن گذشته مورخین عرب نیزدرضمن تاریخ جنگهای اسلامی در قرن سیزده میلادی (در افریقا) ازاسلحهٔ آتشین نام برده‌اند، چنانکه ابن‌خلدون راجع بجنگ ابویوسف سلطان مراکش برای تسخیر سجلماسه و بیرون آوردن آن از دست فرمانروایان عبدالواد (۶۷۲ هجری ۱۲۷۳ میلادی) چنین میگوید:

«همینکه‌سلطان ابویوسف بلادمغرب (افریقا) راگشود شهرها ودژهای آنرا بزیرفرمان درآورد وبرمرکز خلافت خاندان عبدالمؤمن دست یافته آثار آنهارا برانداخت وشهرهای طنجه و سبته لنگرگاه وسرحد مغرب راگشود آنگاه بطرف بلاد قبله توجه کرده، مصمم‌شد سجلماسه[1] را ازفرمانروایان عبدالواد بستاند ودعوت آنان‌را برانداخته بنام‌خود دعوت کند، لذا درماه‌رجب ۶۷۲ لشکربدانجاکشید وسپاهیانی‌ازعرب وبربر وزناته گرد آورد ومنجنیق وتانك چوبی وگردونه‌های نفت جهنده (آتش‌یونانی) باریگ‌های آهنین واندام[2] نفت‌انداز همراه برد واز انباری‌که باآتش وباروت بطور شگفت آوری مشتعل شده بود بدشمن آتش می‌افکند، وقدرت خداوند ازاین عملیات هولناك ظاهر میگشت.

خلاصه یکسال‌تمام شب وروز آنجارا حصارداده جنگید تااینکه‌روزی دیوارهای برج براثر سنگباران کردن ازمنجنیق‌فروریخت وسوراخی درآن پدید آمد وسپاهیان‌ازآن‌سوراخ بشهر هجوم‌آوردند».



این گفتهٔ ابن‌خلدون گواهی میدهد که پیش ازشوارتز عربها باروت داشتند، چه‌که شوارتز (مخترع باروت بقول فرنگی‌ها) در سال ۱۳۲۰ میلادی میزیسته و عربها در سال ۱۲۷۳ درجنگ مذکور فوق‌باروت استعمال کرده‌اند. ازآن گذشته عربها درقرن سیزده میلادی درکتب مربوطه توصیفی از باروت کرده‌اند که‌کاملا شبیه باروت میباشد.

در کتابخانهٔ پترزبورگ (لنین گراد) تصویر دومرد عرب‌است (شکل بالا) که اسلحهٔ آتشین بکار میبرند و آنکه در سمت راست است چیزی مانند تفنگ در دست گرفته آنرا نزدیك آتش میبرد تاگلولهٔ آن منفجر شود.

---

۱ ـ سجلماسه شهری‌بوده درنزدیکی فاس‌بندرمعتبر مراکش واکنون وجودندارد. مترجم

۲ ـ اندام یاهندام یك‌نوع اسباب‌جنگی بوده‌است. مترجم



شکل روبرو صورت اسب سواری را نشان میدهد که نیزه‌ای بدست دارد و نیزه‌را باپارچهٔ ریشه دار آلوده به‌نفت کرده‌اند که هنگام لزوم بدشمن بیندازند. در دو طرف اسب سوار دو پیاده دیده‌میشوند لباس‌آن دوپیاده وجل‌مرد سواره از پارچهٔ ریشه داری است که در موقع مقتضی به نفت‌آلوده میشود.

نظامات لشکریان اسلام‌هنگام‌جنگ

درفصل تاریخ آرتش گفته شد که آرتش‌کشورهای متمدن به‌صف‌ها و دسته‌ها تقسیم میشدند ولی عربهای جاهلیت ازاین نظامات بهره‌ای نداشتند وجنگهای آنان بصورت‌کروفر (جنگ و گریز) بود . یعنی بدشمن هجوم می‌آوردند واگر ناتوان میشدند میگریختند و دوباره حمله میآوردند و هیچ قانون وقاعده‌ای درکارشان نبود. پس‌از ظهوراسلام قوانین‌و مقرراتی برای‌جنگ ایجادشدکه از آن جمله‌صف‌بندی لشکریان میباشد ، چنانکه در سورهٔ**«صف»** راجع‌بآن‌موضوع میفرماید : «ان‌الله یحب‌الذین یقاتلون فی‌سبیله صفاکانهم بنیان مـرصوص» خداوند آن‌کسانی را دوست داردکه در راه او صف بسته مانند پایه‌هـای سرب ریخته شده می‌جنگند، یعنی بیکدیگر پیوندخورده وبسته شده‌اند، بنابراین در زمان رسول‌اکرم (ص) لشکریان اسلام باصف بجنگ‌میرفتند وهمانطورکه برای نماز صف‌آرائی میشد یك‌پا ویك‌جا بطرف دشمن میتاختند وچون‌عربهای بدوی جز جنگ و گریز چیزی نمیدانستند مسلمانان صف بسته برآنها چیره میگشتند. اتفاقاً فاتحین بزرگ جهان مانند : اسکندر ، سلطان‌سلیم، بناپارت وغیره بواسطهٔ نظامات‌تازه واسلحه‌های تازه توانستند بردشمنان خود غلبه‌کنند .

عربهای جاهلیت شترها و زنان و فرزندان و بارها را پشت سر خود قرار میدادند و بدانوسیله ازفرار جنگجویان جلوگیری میکردند. مسلمانها باآنکه‌صف‌آرائی داشتندو کمتر ازصف‌خارج میشدند، معذلك‌برای مزید پایداری و فداکاری افراد زنان و بچه‌ها وشتران و بارها راعقب‌صف‌ها میگذاردند .

درزمان پیغمبراکرم(ص) سپاهیان‌اسلام یك‌صف یادوصف میشدند (بسته بکمی وزیادی افراد) وهمینکه زمان خلفای‌راشدین شمارهٔ سپاهیان زیاد شد برعدهٔ صفها هم‌افزوده گشت وبمناسبت اسلحه واوضاع و احوال صف‌های‌نظامیان جلو وعقب می‌ایستادند چنانکه حضرت امیر(ع) در روز صفین (۳۷هجری) بسپاهیان خودچنین دستور میدهد :

صف‌های خودرا مانند پایه‌های ریخته‌شدهٔ از سرب مرتب و محکم سازید ، زره‌پوشان جلو وبی‌زره‌ها پشت‌سرآنان بایستند، دندانها رابهم بفشاریدکه اگر شمشیر بربدن‌شما وارد آیدکندی‌گیرد ، سرهای نیزه را بازگردانیدکه سنان آن محفوظ بماند، دیده برهم‌گذارید که خاطرتان آسوده گردد، آهسته صدا برآریدکه از شکست دور می‌شوید . .

دسته‌ها

(کرادیس) - پس‌از آنکه درزمان امویان‌عربها باغیرعرب‌ها مخلوط شدند، سپاهیان اسلام بصورت دسته وهنگ قرار دادند (چنانکه در تاریخ آرتش گفته‌شد) چه‌که رومیان‌هنگام جنگ‌سپاهیان خویش را به‌هنگ‌ها تقسیم میکردند و آنرا کورتیس Kortis میخواندند و هرهنگ و دسته‌ای را به صفهای‌منظم ترتیب میدادند. مثلاشاه، یافرمانده کل رابا پرچمها وملازمان در وسطقرارداده، آن‌راقلب‌لشکر میگفتند. جلوی این‌دسته دستهٔ دیگری بود که‌غالباً ازسواران تشکیل‌می‌یافت و آنرا مقدمةالجیش یا پیشاهنگ مینامیدند. طرف دست راست پادشاه میمنه، طرف چپ میسره و پشت سرساقه نام داشت باین ترتیب :

مقدمه

میمنه ——— قلب ——— میسره

ساقه

و باین ترتیب آرتش به پنج دسته تقسیم میگشت. ایرانیان علاوه بر این پنج دسته، تعداد زیادی فیل در پشت میدان جا میدادند، پشت این فیل‌ها برجهای چوبی بارکرده ودر این برجها همه نوع اسلحه وپرچم ریخته بودند وچنان بنظر میرسید که با این اقدام روحیهٔ خود را تقویت میکردند.

گاه‌هم سراپردهٔ پادشاه را پناهگاه میساختند باین قسم که پشت‌میدان جنگ برای‌شاه تخت‌میگذاردند وشاه وفدائیان وی‌باملازمان خاص‌دور تخت را میگرفتند واطراف آن‌پرچم می‌افراشتند و تیر اندازان و پیاده‌ها گرداگرد تخت حلقه میزدند و بااین تشکیلات تقریباً سنگری در پشت جبهه ترتیب میدادند و چه بساکه ایرانیان هم مثل عربها بجنگ وگریز می‌پرداختند و چندین سنگر و پناهگاه به نمونه‌های فوق، در پشت میدان تهیه میکردند.

همینکه عربها با رومیان و ایرانیان بجنگ پرداختند، مانند آنان لشکریان را بدسته‌ها و صف‌ها مرتب ساختند چنانکه خالدبن ولید در سال ۱۳ هجری در واقعهٔ یرموك سپاهیان اسلام را مانند ایرانیان به ۴۰-۳۶ دسته تقسیم‌کرد و ابوعبیده را در قلب و عمرو عاص و شرجیل‌بن حسنه را در میمنه و یزید بن ابی سفیان را در میسره قرارداد و برای اولین مرتبه عربها را باآن ترتیب آشنا ساخت و پس از وی سعد وقاص در سال ۱۴ هجری همان نظامات را اجراء کرد.

ازقرار معلوم «خالدبن‌ولید» و «سعدوقاص» در عین حال‌که برای‌جنگ بارومیان و ایرانیان سپاهیان خود را مانند آنان بدسته‌ها تقسیم‌کردند از صف‌بندی و صف آرائی دست برنداشتند و نظام صف‌بندی تا سال ۱۲۸هجری برقرار ماند و درآن تاریخ مروان‌بن‌محمد

آخرین خلیفهٔ اموی ترتیب صف‌بندی را بکلی برهم زده با ضحاك خارجی و خبیری از روی اصول دسته بندی جنگ کرد. از آنموقع به‌بعد اصول قدیمهٔ جنگجوئی عرب فراموش شد و چون سپاهیان عرب با تجملات روم و ایران آشنا شدند، از بردن زن و بچه به‌میدان جنگ منصرف گشتند.

پاره‌ای ازسران اهل‌بیت رسول(ص) که برای‌خود دعوت‌میکردند مانند زمان پیغمبر اکرم(ص) بصف‌بندی درجنگ‌ادامه دادند وترك آنرا بدعت‌میدانستند وگاه هم بواسطهٔ همین عقیده درمیدان شکست‌میخوردند. مثلا : «ابراهیم‌بن عبدالله بن حسن‌بن‌علی بن ابی‌طالب» در زمان خلافت «منصورعباسی» قیام‌کرد ودر محلی موسوم به‌«اخمرا» درشانزده فرسخی‌کوفه با«عیسی‌بن‌موسی» سردار خلیفهٔ عباسی جنگید. پیش‌از شروع بکارزار یاران ابراهیم بوی گفتند: بهتر آنست‌که سپاهیان خود را بچند دسته تقسیم‌کنیم‌که اگر یك‌دسته‌گریخت دستهٔ دیگر بماند ولی‌اگر صف‌بندی‌کنیم وپاره‌ای ازافرادصف بگریزند طبعاً صف‌بهم میخورد وبقیه نیز میگریزند.

ابراهیم گفت: اهل‌اسلام‌فقط‌درصف می‌جنگند وهمینکه سپاهیان‌صف دستهٔ‌ابراهیم‌بااصول قدیم بمیدان آمدند، دربرابر نظامیان مرتب عیسی‌مقاومت نیاورده شکست خوردند. بهرحال مسلمانان (عربها) کم‌کم شهرنشین شده بااصول ومقررات نظامیان ممالك متمدن آشنا گشتند وکتب علمی وفنی‌سایرین را ترجمه‌کرده، مطالب تازه‌ای آموختند. ازآن‌جمله اینکه برای سپاهیان‌خویش‌هفت نوع‌نقشهٔ جنگی‌طرح کردند واگرچه تمام‌آن‌هفت نقشه‌را بکار نمی‌بردند اما درنظامات جنگی خود آنرا حفظ‌کردند وشرح‌مختصر آن‌نقشه‌ها وسازمانها چنین‌بود.

ظاهراً این دونقشه‌را ازایرانیان گرفتند.

۱ ـ سپاهیان را بشکل هلال(ماه‌نو) منظم میساختند.
۲ ـ « « « دوماه‌نو (مانند دوکمان) بمیدان‌می‌آوردند.
۳ ـ « « « مربع‌مستطیل
۴ ـ « « « هلال وارونه
۵ ـ « « « مربع منحرف
۶ ـ « « « مثلث
۷ ـ « « « دو دائره یکی در درون دیگری.

این طرح اخیر را موقعی بکارمیبردندکه سپاهیان‌آنان خیلی‌کمتر از سپاهیان‌دشمن بود. اتفاقاً بناپارت نیز با همین نقشه می‌جنگید و از آنرو این نقشه بنام مربع بناپارت شهرت دارد وتاکنون (زمان تألیف‌کتاب۱۹۰۲ میلادی) نقشه‌ای‌کاملتر ازآن تهیه‌نشده‌است.

بنابر آنچه‌گفته شد: سپاهیان‌اسلام پس‌از آشنائی بافنون جنگی سایر ملل بامراعات اوضاع زمان و مکان دسته دسته بشکل هلالی یا مربع یا مثلث بمیدان میرفتند.

اردوگاه

درزمان جاهلیت اردوگاه عرب تابع نظامات مخصوصی نبوده ودر اوایل اسلام نیز بهمان وضع جاهلیت باقی‌ماند باینقسم که چادر امیر در وسط و چادر سایر بزرگان در اطراف چادر امیرقرار داشت و اگر زن و بچه همراه داشتند پشت اردوگاه میگذاردند و در اواخر که از بردن زن و بچه بمیدان جنگ منصرف شدند، مانند رومیان و ایرانیان بمقتضای روز اردو میزدند. تدریجاً دستگاه تجمل مسلمانان توسعه یافت و علاوه بردسته‌های مختلف‌سپاهی پزشکان ونویسندگان و قاضیان و شیپورچیان و طبالان وپرچمداران و غیره نیز جزء سپاهیان درآمدند و در آن‌موقع بودکه اردوگاه مسلمانان بصورت یك شهری درآمد چنانکه تصویر ضمیمه اردوی اسلام‌را در عالی‌ترین دوره‌های پیشرفت آن نشان میدهد.

فرمان جنگ و شعار جنگجویان

فرمان‌جنگـ دراوایل‌اسلام، فرمان‌جنگ‌چنین‌بود (النفیرالنفیر) (آماده ـ حمله ـ هجوم) چنانکه درمصر درایام‌حاضر فرمان‌جنگ را چنین میگویند:ـ (هجوم حاضر ـ ال ـ هجوم) فرمان بازگشت نیز کلمهٔ رجعت (بازگشت) اجراء میشد. فرمان سواری (الخیل ـ الخیل) بود (خیل‌بزبان عربی بمعنای ستور است) در آرتش‌مصر برای بازگشت (جریه) و برای‌سواری (بین‌مایه حاضر ـ ال) میگویند واین‌کلمات ترکیبی ازترکی وعربی میباشد. برای‌پیاده شدن عربها کلمه ـ الارض ـ الارض (زمین) بکارمیبردند ومصریها چنین میگویند: این‌مایه حاضرال ـ این[1].

فرمانهای سادهٔ فوق دراوایل‌اسلام اجراء میشد وپس از اینکه مسلمانان متمدن شدند برای‌هرحرکتی ازحرکات سپاه‌فرمان مخصوصی ترتیب‌دادند ازاینقرار:

۱ ـ میل‌یعنی بطرفی برگشتن.

۲ ـ انقلاب‌یعنی برهم‌خوردن صف.

۳ ـ انفتال‌یعنی جداشدن.

۴ ـ تسویهٔ‌انفتال یعنی‌راست‌نمودن صف جدا شده.

۵ ـ استدارهٔ صغری قلعهٔ‌کوچك درست‌کردن.

۶ ـ استدارهٔ‌کبری یعنی‌قلعهٔ بزرگ درست‌کردن.

۷ ـ تقاطر یعنی‌قطار شدن.

۸ ـ اقران یعنی بهم پیوستن.

۹ ـ رجوع‌الی‌الاستقبال یعنی‌دوباره روی‌آوردن.

۱۰ ـ استدارهٔ مطلق یعنی بحال‌دایره مانند مرتب‌شدن.

---

۱ ـ این‌اصطلاحات ترکی موقعی‌در مصرمعمول بودکه آن‌کشور تحت‌الحمایهٔ عثمانی بود واکنون چنان نیست. مترجم

۱۱ ـ اضعاف یعنی دوچندان شدن.
۱۲ ـ اتباع میمنه یعنی به‌راست.
۱۳ ـ اتباع میسره یعنی بچپ.
۱۴ ـ جیش‌منحرف یعنی‌منحرف شدن.
۱۵ ـ جیش‌مستقیم یعنی‌مرتب‌شدن.
۱۶ ـ جیش‌مورب یعنی‌اریب‌شدن.
۱۷ ـ رض‌یعنی مشق کنید.
۱۸ ـ تقدم‌یعنی قدم به‌پیش.
۱۹ ـ حشو یعنی بهم‌درآئید.
۲۰ ـ رادفه یعنی پشت‌سرهم.
۲۱ ـ ترتیب‌بعد ترتیب‌مرتب بایستید.

فرمانده سپاه باادای این‌کلمات فوری‌سپاهیان رابترتیب مطلوب‌منظم میساخت والبته لشکریان کاملامشق کرده ومجرب بودند وبمحض‌شنیدن این‌فرمانهامطابق‌دستور عمل‌میکردند.

در پاره‌ای موارد فرماندهان دستورهای خود را باختصار اداء میکردند وسپاهیان که بدهان وچشم فرمانده توجه‌داشتند، ازهمان کلمات‌مختصر واشارات‌مفادفرمان‌را درک‌میکردند وآنرا انجام میدادند ازآنجمله : دوکلمه (هوجوا) و (هوبرا) بمعنای روبرو ـ پشت‌به‌پشت بود وباختصار تمام اداء میشد .

شعار میدان جنگ

عربهای زمان جاهلیت درمیدان‌کارزار شعارهائی میدادندکه مناسب بااوضاع روز بود مثلادر جنگ‌احد سپاهیان مخالف‌اسلام بنام‌دوبت خود، عزی ـ هبل‌فریاد میزدند وقبیلهٔ تنوخ درحیره (یاآل‌عبادالله) میگفتند. پیغمبراکرم شعارمهاجرین‌را(یابنی‌عبدالله)وشعار اوس‌وخزرج (انصار)رایابنی‌عبدالله ویابنی عبیدالله قرار داد وسپاهیان اسلام را (خیل‌الله) میخواندند و بعداً نیز بمقتضیات روز شعارهائی ساخته‌بکار می‌بردند .

شهرهای مرزی و دژهای آن

ثغور ـ عواصم

مقصود ازثغور وعواصم حدود دریائی وصحرائی ممالك اسلامی و دژها ومراکزآن نقاط می‌باشد.

مسلمانان چنانکه قبلا اشاره شد ابتداء فتوحات خود را از قسمت صحرائی‌شام ازطرف حوران شروع کردند. زیرا بیشتر نیروی رومیان درکرانه ها و شهرهای مجاورآن بود وعربها ابتداء قسمت‌های صحرای شام که مسکن اعراب بود فتح کردند وبطرف دریا وررومیان‌روآوردند وهنگامیکه ابوعبیده دردمشق اقامت داشت، معاویه وبرادرش یزید باعده‌ای‌ازسپاهیان شهرهای ساحلی‌بیروت، صیدا، جبیل را بآسانی‌فتح‌کرد ولی‌رومیان آنرابازگرفتند چه‌که نیروی دریائی‌آنان زیاد بود. آنگاه درزمان عثمان معاویه والی‌شام ازخلیفه اجازه خواست که‌برای گشودن شهرهای ساحلی بطرف‌دریا عزیمت کند عثمان که گفتهٔ عمررا درنظرداشت نمیخواست چنین‌اجازه‌ای بدهد ولی‌دراثراصرارمعاویه اجازه‌صادرگشت ومعاویه شهرهای ساحلی شام را طرابلس وبالاتر ازآنرا برای مسلمانان گشود و در زمان خلفای راشدین مرز دریائی مسلمانان درشام شهر انطاکیه شد وهرون‌الرشید این شهرهای مرزی ساحلی را بنام عاصمه موسوم ساخت. مسلمانان کم کم روبساحل جلو میرفتند ورومیان بطرف اسکندرونه (حالاآنشهرمتعلق به ترکهاست وآنراهاتای میگویند. مترجم) وطرسوس عقب میزدند. تاآنکه درزمان امویان تمام‌آن فتح شد ودرایام عباسیان دژها وپادگان‌های نیرومند درآن نقاط قرار دادند تاازهجوم‌گاه وبیگاه رومیان جلوگیری‌کنند. مسلمانان هرشهرمرزی راکه میگشودند دژهای سابق‌آنرا ترمیم‌کرده ودژهای تازه‌ای درآن نواحی میساختند ومردم‌آن نقاط رامجهز کرده‌آمادهٔ دفاع میکردند وهمین قسم درنقاط وسرحدات صحرائی اقدامات‌لازم بجا میآوردند.

ممالك اسلام ازطرف دریا وصحرا یافقط ازراه دریا ویاصحرا بخاك وآب رومیان و ایرانیان اتصال میافت واینك نام مرزهای دریائی شام و مصر ومرزهای دریائی وصحرائی عراق وغیره وشهرهای مهم‌آن:

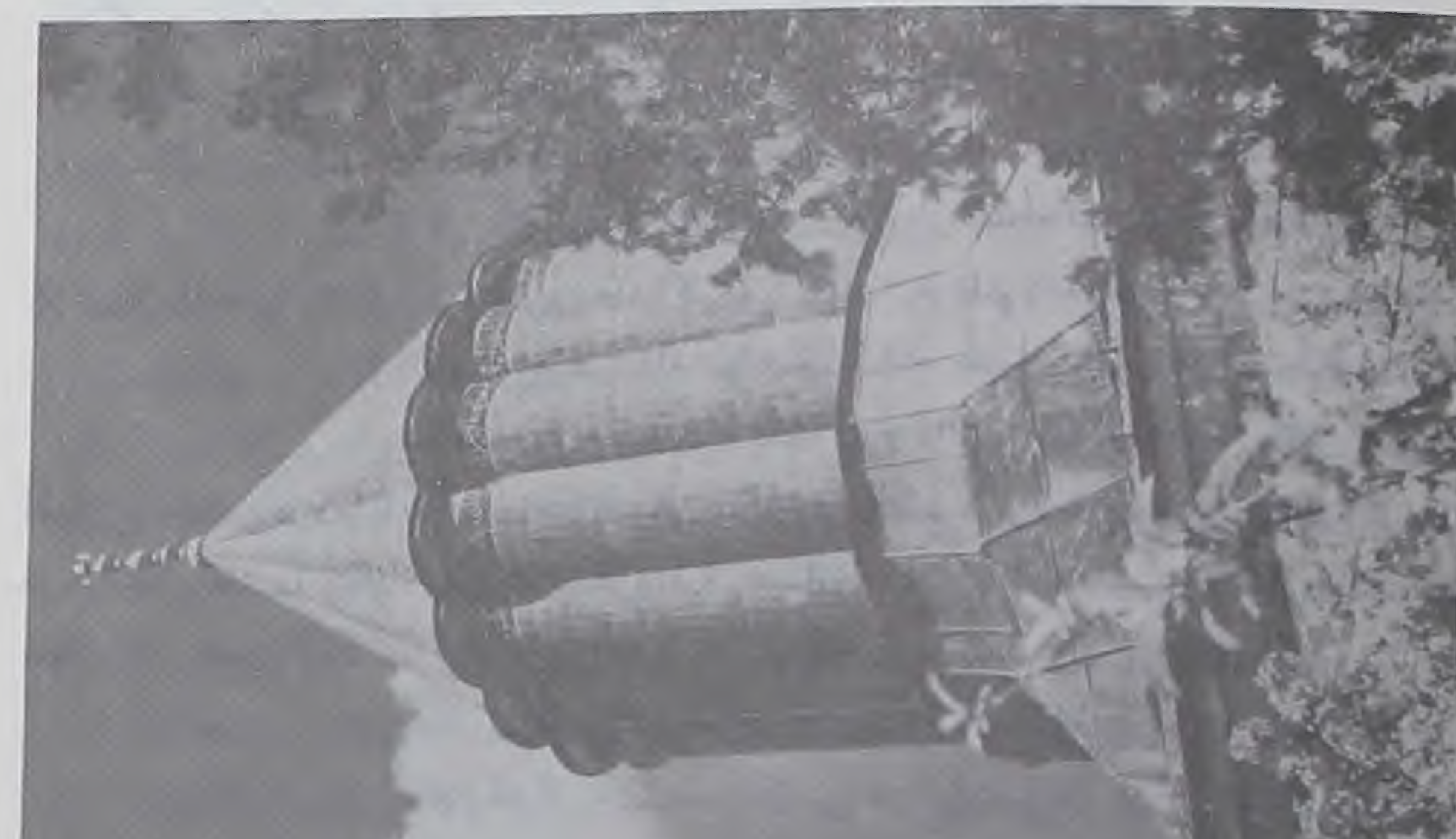
آ ـ مصر.

۱ ـ اسکندریه ـ دمیاط ـ عریش ـ رفح.

ب ـ شام .

۱ ـ قسمت شمالی :

طرسوس، اذنه ، مصیصه ، عین‌زربه ، کنیسه ، هارونیه ، بیاس ، نقابلس . درآمداین نقاط سالی‌صدهزار دینار بود که تمام‌آن بمصرف استحکامات محلی میرسید وبلکه ازبیت‌المال نیزمبالغی باین نقاط می‌آمد وبرای پرداخت حقوق افراد مصرف میشد .



ت - قونیه : مقبرهٔ مولانا

۲ـ مرزهای مجاور شام

عراق که بواسطهٔمجاورت باجزیرةالعراق(زمین‌های میان‌دجله وفرات را جزیره میگویند) به‌جزریه موسوم بود ازاین قرار:

مرعش ـ حوث‌وازاین دو نقطه استحکامات سرحدی تاشمیشاط‌وملطیه ادامه میافت. درآمد این نقاط، بسالی ۷۰ هزار دینارمیرسیدکه چهل‌هزار دینارآن مخصوص نگاهداری استحکامات بودوصد هزار دینارازبیت‌المال مرکزی بسی‌هزار دینار بقیه اضافه میگشت وصد وسی‌هزار دینارحقوق پادگان‌ها وافرادپرداخته میشدو بطورکلی‌هزینۀنگاهداری این نواحی سالی‌دویست هزار دیناربود این‌مصارف‌مربوط بایام عادی بود ودر اوقات‌جنگ‌مبالغ‌بیشتری بمصرف میرسید.

شهرهای مرزی این نواحی عبارت بود از: دلوك، رعبان، مونبوگ.

علاوه براین‌نقاط مرزی دولت‌های اسلامی درنواحی‌هندنیزاستحکامات مرزی داشتند.

غزوات یاحمله‌های جنگی

در سال ۱۷۰ هجری «هرون‌الرشید» نقاط مذکور فوق را ازجزیره و قنسرین جداکرده آنها را عواصم (جمع عاصمه یعنی کرسی‌نشین) نامیده و هرساله سپاهیان اسلام بعنوان جهاد از استحکامات دریائی و صحرائی بیرون ریخته برومیان حمله میاوردند واین حملات در اصطلاح اسلامی‌غزوه[1] نام‌دارد. جهاد یکی ازپایه‌های مهم دین‌اسلام‌است پیغمبر اکرم وخلفا مرتب مسلمانها را بجهاد دعوت میکردند و همانروزی که ابوبکر بر مسند خلافت نشست بمسلمانان چنین گفت:

«ازجهاد دست برندارید قومی‌که جهاد را فراموش‌کنند خوار میشوند».

نیروهای دریائی اسلام‌که از ۸۰ـ۱۰۰ کشتی تشکیل میافت ازکرانه‌های شام ومصرتا جزیرۀ قبرس لنگر می‌انداخت و فرمانده‌کل نیروی دریائی در مرز های ساحلی شام اقامت میکرد ومجموع ناوگان جنگی را اسطول میخواندند و هرگاه‌که نیروهای دریائی بجنگ میرفتند صد هزار دینار (سالانه) هزینۀآنان میشد.

حمله‌های مسلمانان درسه موقع‌بهار، تابستان، زمستان انجام میگرفت. روزدهم ماه مه[2] حمله‌های‌بهاری‌آغازمیشد وتادهم ژوئیه (یك ماه) دوام داشت. درآنموقع چارپایان‌آنها ازچراگاه بهاری بازآمده بودند و چون اراضی شام درماه‌ژوئیه نیزقابل چرا بود سپاسیان اسلام در دهم ژوئیه از میدان بازآمده چندی استراحت میکردند و ستوران را مجدد بچرا میفرستادند حمله‌های تابستانی ازپنجم ژوئیه تااواخرآن ماه ادامه می‌یافت ودرپاره‌ای سالها درهرتابستان دومرتبه بجنگ می‌پرداختند وآنرا حملۀ تابستانی راست وچپ میگفتند.

حمله‌های زمستانی بیست روز بیشتر نبود وازاواخر فوریه تااوایل مارس طول میکشید

---

۱ ـ درایام سعادت یعنی‌زمانی‌که حضرت رسول اکرم درمیان مسلمانان بودند جنگ‌هائی‌که بفرماندهی خودشان واقع‌میشد غزوه نام داشت واگرخود حضرت حضور نمییافتندآن جنگ راسریه میگفتند.

۲ ـ ماه مه میلادی مطابق است باماه اردیبهشت خورشیدی وژوئیه باتیروفوریه بابهمن ومارس بافروردین. مترجم

وبمناسبت پیش‌آمد بهار وفصل چرا ازمیدان بسنگرها برمیگشتند .

بطوری که ملاحظه میشود خلفای اسلام نه تنهادرحفظ مملکت خود کوشش داشتندبلکه ازجهاد دست برنمیداشتند ومرتب ممالک مجاور را فتح میکردند ، عباسیان بیش‌از سایر خلفا باین نوع رزمها اهمیت میدادند وهمینکه ازاستقرار فرمانروائی خود فارغ شدند بجنگ و جهاد دست زدند وهمانطورکه هرساله درموقع معین مردمی به حج‌میرفتند، دسته‌های جنگی نیز در موقع مخصوص بممالک مجاور حمله میاوردندگاه خـود خلفا شخصاً در این جنگها شرکت می‌جستندچنانکه در سال ۱۶۳ هجری مهدی خلیفهٔ عباسی شخصاً بجنگ رومی‌ها رفت و در سال ۱۶۵ هجری‌پسرخود هرون را بانود وپنجهزار ونهصد وسی سواره وپیاده مأمور سرحدات روم ساخت. هرون ازسنگرها واستحکامات رومیان گذشته تاخلیج قسطنطنیه رسید وفرماندهان رومی‌نقاط میان راه باهرون صلح کرده یکصد ونود وسه هزار وچهارصد وپنجاه دینار وبیست ویك میلیون ویکصد وچهل هزاروهشتصد درهم جزیه یامال‌المصالحه پرداختند.

همینکه هرون به قسطنطنیه نزدیك شد، ایرینی امپراتریس روم بوحشت افتاد وبارشید صلح کرده متعهد شد سالی‌هفتاد هزار دیناربدولت اسلام باج بدهد وسرراه هرون اردو بازار و راهنما آماده سازد،این مصالحه سه سال تمام طول کشید ومسلمانان علاوه برآنچه گفته شد صد هزارگوسفند وگاو وبیست هزار اسب وپنجهزار وششصد وچهل‌وسه اسیر گرفتند وپنجاه وچهار هزار رومی راکشتند وهمین پیشرفتها سبب میشدکه مسلمانان بیشتر بجهاد بروند .

دریا پیمائی ـ عربهای حجاز مثل تمام عربهای بدوی از دریا

ناوگان جنگی

بیم داشتند چنانکه امروز نیز بهمان حال هستند ولی عربهای حمیر و سبا در زمان تبابعه باکشتی‌های بازرگانی بدریا میرفتند چون در صحرا ودریا بتجارت مشغول بودند پس ازظهور اسلام وفتح مصر وشام مسلمانان کشتی‌هـای رومی را دیدند ومعنی جنگهای دریائی رادریافتند وبفکردریانوردی افتادند. نخستین‌کسی که ازسرداران عرب باین‌کار دست زد علاءبن حضرمی‌والی‌بحرین درزمان عمربودکه بدون اجازهٔ خلیفه برای تسخیرسواحل خلیج فارس بدریانوردی پرداخت اماکاری ازپیش نبرد . عمرکه ازآن ماجرا خبرشد علاء حضرمی‌را ازآن سمت (امارت بحرین) عزل‌کرد وبپاداش این خطااورا زیردست سعدوقاص بکوفه فرستاد . معاویه والی شام‌که مرد جاه طلب ودور- اندیشی بود، مکرر ازعمردرخواست میکرد بوی اجازه‌دهدکه بارومیان در دریا دست وپنجه نرم‌کند اماعمرسخن‌اورا نمی‌پذیرفت وهمینکه اصرار معاویه ازحد گذشت، عمر، بعمروعاص والی‌مصر شرحی نوشت وازوی‌تقاضاکرد دریارا برای عمرتوصیف‌کند، عمروعاص در جواب نگاشت : «ای‌خلیفه دریامخلوق بزرگی‌است‌که مردمان‌کوچکی برآن سوارمیشوند وجزآب وآسمان چیزی نمی‌بینند اگردریا آرام باشد دلهارا غمگین میسازد واگر طوفانی‌شود عقل و هوش رامی‌رباید، یقین انسان درروی‌دریا کم وشکش‌زیاداست، کسانی‌که دریانوردی میکنند

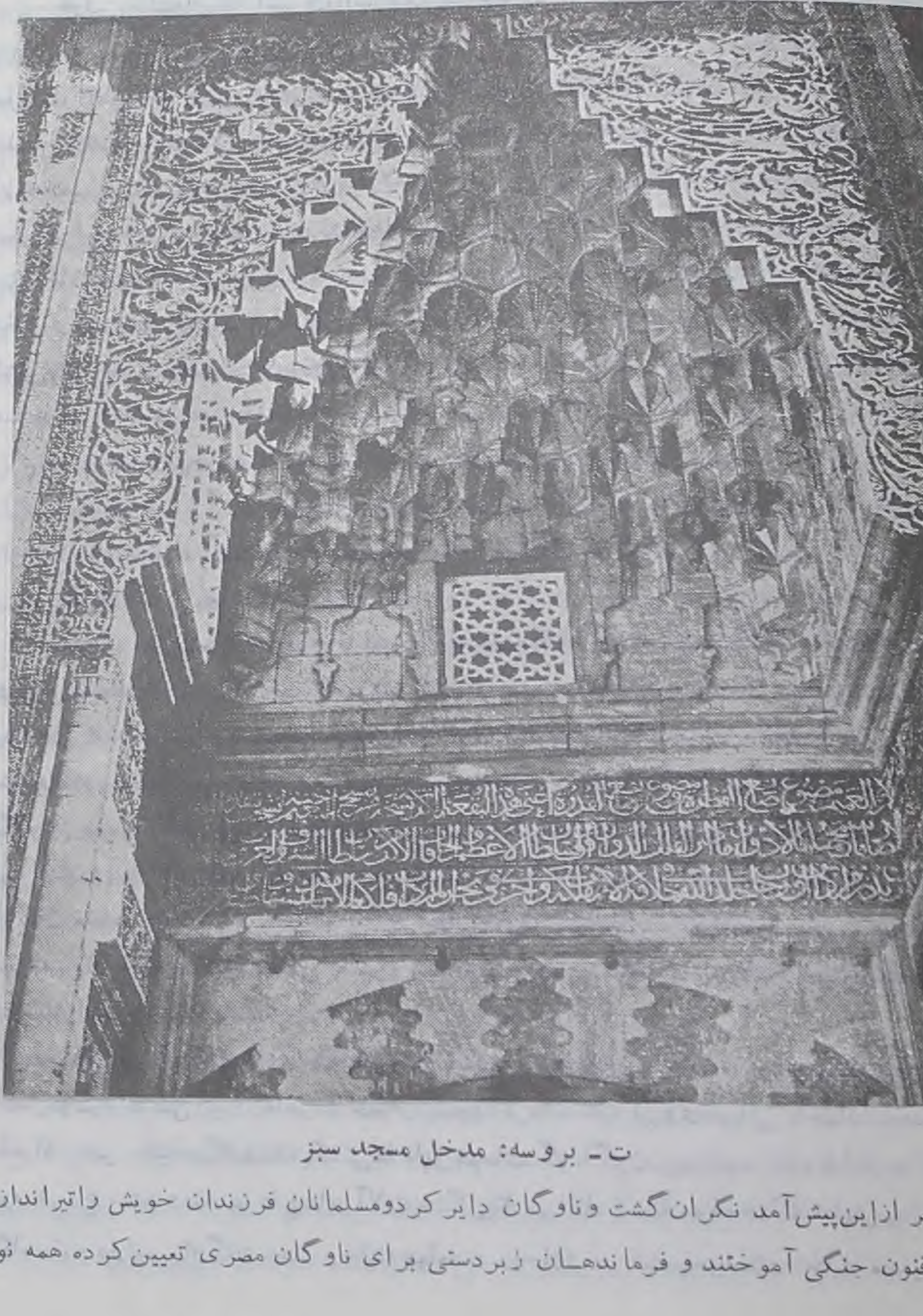
مانند کرم‌هائی هستند که روی شاخهٔ چوبی مانده‌اند اگر کج بشود غرق میشوند».

عمر عین این نامه را برای معاویه فرستاده گفت: «سوگند بخدائی که محمد را براستی فرستاده هیچ مسلمانی را بدریا نمیفرستم».

پس از قتل عمر، معاویه که آن موقع نیز والی شام بود از عثمان اجازهٔ دریانوردی خواست و پس از اصرار زیاد موفق باجازه شد. با این شرط که دریانوردی اجباری نباشد و هر کس از مسلمانان که مایل بود همراه معاویه بدریا برود. معاویه درسال ۲۸ هجری به قبرس رفت و مردم آنجا را مجبور کرد که سالی ۷۲۰۰ دینار جزیه بدهند و این نخستین پیروزی مسلمانان در دریا بود، پس از این پیروزی مسلمانان دلیر شده در تابستان وزمستان و بهار بجنگ دریائی میپرداختند. (سابقاً اشاره شد)

ناوگان جنگی اسلام مسلمانان (عربها) که از کشتی‌سازی و کشتی‌رانی اطلاعی نداشتند در ابتداء از رومیان مقیم ممالك اسلامی برای این عمل کمك گرفتندو باکمك آنها ناوگان جنگی ساخته اسلحه ومهمات درآن ریختند و باسر بازان دریانورد مجهز کردندومجموع این کشتی‌هارا اسطول نامیدند (اسطول کلمهٔ یونانی است و به‌معنای ناوگان می‌آید). مرکز کشتی‌رانی اسلام دریای‌مدیترانه بودواهالی شام‌وافریقای شمالی واندلس جزء دریا نوردان اسلام درآمدند نخستین دارالصناعه یا مرکز کشتی سازی مسلمانان درزمان عبدالملك بن مروان درافریقا تأسیس یافت و حسان بن نعمان والی افریقا بدستور خلیفه (عبدالملك) کشتی‌هائی ساخته بامهمات وتجهیزات وافرادجنگی به سیسیل‌فرستاد اما کاری‌ازپیش‌نبرد تا آنکه‌اسدبن فرات درزمان زیادةالله‌بن ابراهیم‌بن اغلب ازفرمانروایان اغالبه سیسیل رافتح کرد جزیرهٔ قوصره نیز بدست اسدبن فرات گشوده شد ومسلمانان ازاین فتوحات بشوق‌آمده ودرشهرهای ساحلی افریقاواندلس ومصر وشام دارالصناعه تأسیس‌کردند وکشتی‌های بسیار بآب انداختندبقسمی که درزمان عبدالرحمن دراواسط قرن چهارم هجری ناوگان اندلس ازدویست کشتی تشکیل می‌یافت وفرمانروایان اسلامی‌افریقا نیزبهمان مقدار کشتی‌داشتند، هرکشتی‌خانه(دارالصناعه) دوسرپرست‌داشت یکی‌قائدکه لوازم ومهمات وافراد جنگی‌رافراهم میساخت ودیگری بعنوان رئیس که وسایل حرکت وبادبان وپاروزنی را تهیه میدید وهمینکه یك کشتی‌یاچند کشتی آمادهٔ کارزار میشد یك فرمانده کل که ازرجال درجهٔ اول بود برای فرماندهی‌دریائی تعیین میگشت وعازم دریا میشد.مهمترین بنادراندلس یکی بجایه ودیگری مریه بودکه دراین دونقطه‌کشتی خانه‌های متعدد تأسیس‌کرده بودند.

نخستین‌دارالصناعه (کشتی‌سازی) مصردراواخرقرن اول هجری تأسیس یافت چنانکه تفصیل‌آن بیاید واول کسی که ناوگان (اسطول) درمصردایرساخت عنبةبن اسحق والی‌مصراز طرف متوکل عباسی بود، چه درسال ۲۳۸ هجری رومیان ازراه دریا به دمیاط (ازبندرهای مصر) فرودآمده آنجا راگرفتند. وعده‌ای‌ازمسلمانان راکشته ، عده‌ای را اسیر گرفتند، ولی



ت ـ بروسه: مدخل مسجد سبز

مصر ازاین‌پیش‌آمد نگران گشت وناوگان دایر کردومسلمانان فرزندان خویش راتیراندازی و فنون جنگی آموختند و فرماندهـان زبردستی برای ناوگان مصری تعیین کرده همه نوع

تجهیزات ومهمات فراهم آوردند وباناوگان اندلس وافریقا وشام بجنگ رومیان رفتند و تا مدتی رومیان ومسلمانان باهم جنگ داشتندوازیکدیگر اسیرمیگرفتند ودرنتیجه خلفا مجبور شدند اسیران اسلام را باپول بخرند واین عمل راباصطلاح آنروز (فداء) نام گزاردند.

اولین خلیفه‌ای که اسیران اسلام را باپول آزاد ساخت هرون‌الرشید بود، که درسال ۱۸۹ بآن عمل کرد وپیش‌ازآن اسیران مبادله میشدند، خریداری اسیران بطورکلی درزمان عباسیان اتفاق‌افتاد وبیش‌ازسیزده مرتبه باین‌کار مبادرت شدکه آخرین‌آن بروزگارالمطیع‌لله خلیفهٔ عباسی‌درسال ۳۳۵ هجری واقع شد. خلفای عباسی قریب پنجاه هزار اسیرراددرظرف آن‌مدت باپول‌خریدند معمولا دربندرلامش درنزدیکی طراسوس ازبنادر مدیترانه خریداری اسیران انجام میپذیرفت‌وبیش‌ازدوسه‌هفته طول میکشید ودرمرتبهٔ اول نیم میلیون ازسپاهیان وبزرگان‌اسلام‌که بابهترین اسلحه ولوازم جنگی‌مجهز بودند درمحل حاضرشدند. عدهٔ آنان وخیل وحشم آنها بقدری زیاد بودکه‌کوه وصحرا ودره وبالا وپستی مملوشد. درهمانموقع کشتی‌های جنگی رومیان باسازوبرگ‌کامل به‌کنارآمدند واسیران مسلمان را باخودآوردند وسه هزار وهفتصد اسیرمسلمان درآن واقعه خریداری شده‌آزادگشت.

مروان‌بن‌ابی‌حفصه درآن‌مورد چنین میگوید: ترجمهٔ شعر:

تواسیرانی را آزادکردی‌که درزندان بیکس‌بودند.

ومسلمانان از آزادی‌آنان نومید بودند ومیگفتند زندان.

کافران‌گور آنها خواهد شد.

همینکه مصربتصرف خلفای فاطمی‌درآمد دراسکندریه ودمیاط ناوگان ساختند وشمارهٔ ناویان به‌پنجهزار رسیدکه هریك‌حقوق مرتبی داشتند. ده‌فرمانده نیروی دریائی میان‌آنان بودکه‌هرکدام ازده‌تابیست دینارحقوق دریافت میکردند ومیزان حداقل‌حقوق آنها دو دینار میشد وعلاوه برحقوق، املاکی بعنوان تیول دراختیار داشتندکه‌آنرا ابواب‌الغزاة میگفتند. هنگام عزیمت‌بجنگ یکی‌ازآن فرماندهان دریاسالار میشد وامر ونهی ناوگان را بدست او می‌سپردند ویکی‌ازامرای مهم دولت‌نیز باآنان بجنگ‌میرفت وبرای اینکه احترام بیشتری بناوگان منظور شود شخص خلیفه باوزیراعظم حقوق ناوی‌ها را تأدیه میکردند. در زمان المعزلدین‌الله اولین خلیفهٔ فاطمی (مصر) شمارهٔ کشتی‌ها به‌ششصد رسید وتدریجاً کم‌شده بصد کشتی تنزل‌کرد.

موقعی‌که ناوگان برای‌جنگ‌عزیمت میکرد، خلیفه درجایگاه مخصوصی‌کنار رودنیل درمحل‌موسوم به‌مقس (بیرون‌قاهره) جلوس‌مینمود، فرماندهان نیروی‌دریائی باجهازات‌جنگی مسلح ازبرابر خلیفه‌میگذشتند، کشتی‌ها باپرچم‌های گوناگون‌تزیین‌شده بود، قبل‌ازحرکت مانور شروع میشد ومنجنیق‌ها وسایرآلات جنگی‌بکارمی‌افتاد وعیناً موقع‌جنگ نمایش‌میدادند آنگاه مقدم ورئیس ناوگان بحضورخلیفه میآمدند واجازهٔ حرکت‌میخواستند، خلیفه صددینار

بمقدم وبیست‌دینار برئیس‌جایزه میداد و آنها را مرخص میکرد. هنگام بازگشت نیز چنین مراسمی اجراء میشد. درزمان صلاح‌الدین اداره‌ای بنام‌دیوان اسطول برای‌رسیدگی بامور نیروی‌دریائی تأسیس‌شد وبودجهٔ هنگفتی برای آن‌اداره تخصیص‌داده شد. نیروی‌دریائی برای توسعهٔ ممالک‌اسلامی‌عامل مهمی‌بود. جزایرسیسیل، ساردنی، کرت، مالت وغیره بوسیلهٔ‌نیروی دریائی‌فتح‌شد وعلاوه برآن شهرهای ساحلی اروپا نیز بتصرف‌مسلمانان درآمد وناوگان‌آنان ازسیسیل تاشبه‌جزیرهٔ ایتالی‌آمد وشد میکرد وکار را برپادشاهان فرنگ دشوار میساخت. خاندان بنی‌حسن که‌ازطرف فاطمیان‌در سیسیل حکومت‌داشتند مرتب برشهرهای ساحلی‌اروپا میتاختند وناوگان دول اروپا را تعقیب‌کرده بطرف شمال شرقی مدیترانه میراندند و سیادت حکومت‌های اسلامی را در دریا مانند صحرا مستقر میساختند. حکومت‌های اسلامی اندلس (امویان) ومصر (فاطمیان) تامدتی برمدیترانه و اطراف مسلط بودند تاآنکه مطابق نوامیس تاریخی دوربرگشت. مسلمانان رو بانحطاط رفتند، فرنگیان برآنان چیره شدند و نه‌تنها شهرهای خود را پس گرفتند بلکه در جنگ‌های صلیبی بسیاری از ممالک اسلامی بتصرف فرنگیان درآمد.

مسلمانان رفته‌رفته از ارادهٔ نیروی‌دریائی بازماندند وآنرا نادیده‌انگاشتند وناویانی که‌بفداکاران دین‌وسلحشوران راه‌خدا ودشمنان‌دشمن‌خدا معروف‌شده‌بودند ازاهمیت واعتبار افتادند تاآنجاکه‌کلمهٔ ناوی(اسطولی) درمصر ناسزاشمرده شد ومردم‌از خدمت‌در ناوگان‌عار داشتند. درزمان ملک‌ظاهر بیبرس‌قنداری‌که بنام سلطان‌الممالک معروف بود اقداماتی جهت تقویت‌ناوی وناوگان بعمل‌آمد ولی‌البته بجاه ومقام‌سابق خود برنگشت.

ناوگان‌شام نیزمانند ناوگان مصر بحال‌تباه‌افتاد، ولی‌در اندلس وافریقا تامدتی بعد ناوگان نیرومند ماند. بخصوص دولت‌های مغرب (مراکش و الجزایر وغیره) یکی دو قرن ناوگان آبرومندی‌داشتند وآنطورکه ابن‌خلدون‌می‌نویسد شمارهٔ کشتی‌های آنان بصدمیرسید. درقرن ششم‌هجری احمدصقلی‌که از دریاداران نامی‌جهان‌بشمار میرود فرمانده نیروی‌دریائی ناوگان غرب(دولتهای اسلامی‌افریقا) شد وبااقدامات وی نیروی دریائی اسلام بمقامی‌رسید که‌پیش‌از آن‌وبعداز آن‌تاریخ چنان‌مقامی راپیدا نکرد. اماپس‌از انحلال وانحطاط‌حکومت اسلامی درافریقا واندلس‌ناوگان اسلامی بکلی‌ازبین‌رفت.

دارالصناعه امروزه‌دارالصناعه‌رابزبان‌عربی‌ترسانه‌وترسخانه میگویندوریشهٔ‌اصلی این دوکلمهٔ اخیر همان‌کلمهٔ دارالصناعه است زیرا پس‌ازفتح ممالک اسلامی بدست فرنگیان دارالصناعه نیز بتصرف اروپائیان درآمد و همانطورکه‌مسلمانان‌فن کشتی‌سازی وتأسیس دارالصناعه‌را ازنیاکان‌فرنگیان(رومیان) آموخته بودندفرنگیان‌آنرا ازعربهایادگرفتندوکلمهٔ‌دارالصناعه‌بزبان‌اسپانیولی دارسینا Darcinah شد ودارسینا ازاسپانیولی بسایرزبانهای فرنگی منتقل‌گشته بآرسنال Arsenal تبدیل‌یافت

وعربها آنرا ازطریق ترکها وترکها ازفرنگیان اقتباس کرده ترسانه یاترسخانه گفتند و گمان کردند که این دو کلمه اصلا ترکی است درصورتیکه اصل آن همان دارالصناعهٔ عربی است وهمین قسم کلمهٔ امیرال Amiral دریاسالار که تحریف شده امیرالبحر عربی میباشد.

چنانکه گفته شد دارالصناعه در ممالک اسلامی شام، مصر، افریقا، اندلس، زیاد بود، نخستین دارالصناعهٔ مصر درقرن اول هجری درجزیرهٔ روضه مقابل فسطاط تأسیس شد و احمدبن طولون بروسعت آن افزود ودرزمان حکومت اخشیدیان دراوایل قرن چهارم هجری دارالصناعه را ازروضه بفسطاط منتقل کردند تامیان دارالصناعه وفسطاط دریا فاصله نشود، خلفای فاطمی درمحل موسوم به (مقس) نزدیک شهر قاهره دارالصناعهٔ جدیدی بنا کردند که در آن کشتی جنگی وکشتی‌های بارکشی میساختند. کشتی‌های بارکشی از بالای سعیدیه تامصب رودنیل آمد وشد میکردند و گندم و سایر چیزها حمل مینمودند اما کشتی‌های جنگی مخصوص کارزار بود و مجموع آنها را اسطول میخواندند.

شکل کشتیها وتجهیزات آنان

کشتی‌های جنگی‌را باشکال وترتیبات مختلف میساختند از آن‌جمله کشتی‌های بزرگی که درآن برج وبارو تهیه‌میکردندوآن نوع کشتی‌را شونه میگفتند و دیگر کشتی حراقه که منجنیق‌های نفتی در آن میگذاردند وکشتی‌های دشمن‌را باآن آتش‌میزدند. طراده نام کشتی‌های تندرو کوچک بود، عشاریات کشتی‌های کوچکی بود که‌فقط درنیل آمد وشدمیکرد، شلندات ومسطحات وغیره‌نیز نوعی‌از کشتیهای باربری وجنگی بوده که برای منظورهای مختلف بکار میرفتند، بطورکلی عربها کشتی‌سازی‌را ازیونانیان ورومیان آموخته پاره‌ای اصلاحات درآن انجام دادند.

واما تجهیزات کشتیهای جنگی عبارت بود از: عراده (منجنیق)، زره، سپر بزرگ، سپر کوچک، کلاه‌خود، نیزه قلاب وباسلیق. این‌حربهٔ اخیر از زنجیری‌تشکیل میبافت که‌سر آن گلولهٔ تیز آهنی میگذاردند و علاوه براین اسلحه‌ها دربالای دکل کشتی صندوقهـای در گشاده‌ای مینهادند که آنرا تابوت میخواندند وپیش از آنکه بادشمن روبرو شوند، مردانی درون‌صندوق میرفتند ودر دیوارهٔ صندوق مقداری‌سنگ‌های کوچک وفلاخن‌قرار داشت که با آن‌دشمن‌راسنگباران‌میکردند وخودشان‌از تعرض‌محفوظ میماندندچون‌توی صندوق جاداشتند گاه‌هم ظرفهای نفت‌سوزان(مشتعل)را ازآنجابیرون‌می‌انداختند ویاظرفهای پرازنوره (آهک وزرنیخ‌نرم‌کوبیده) را پرتاب مینمودند تا باغبار آن چشم دشمن راکورسازند ودر پاره‌ای مواردگرد نوره ایجاد حریق‌میکرد. بعضی اوقات ظرفهای‌پرازمار وعقرب بدشمن‌می‌افکندند ویاآب صابون می‌پاشیدند تا دشمن‌پایش‌بلغزد.

برای‌جلوگیری ازحریق کشتی اطراف آنرا (ازبیرون) باپوست‌ویانمدی که‌در سرکه، آب، زاج، نیتریک خیسانیده بودند مستورمیداشتند وگاه هم‌برای احتیاط دیواره‌های کشتی

را باگل مخلوط به بوراکس و نیتریك وختمی و سرکه اندود میکردند تادر برابر آتش نفت مقاومت ورزد .

دیگر ازاقدامات احتیاطی آنان این بود که شب هنگام در کشتی آتش نمی افروختند و خروس نگاه نمیداشتند و بازهم برای احتیاط کاری بادبانهای آبی رنگ اطراف کشتی میکشیدند تاازچشم دشمن محفوظ بمانند .

در جلو کشتی های جنگی آلتی بنام (لجام) میساختند که با آن کشتی دشمن را سوراخ کنند این آلت میلهٔ آهن دراز نوك تیزی بود که ته آن را (مجوف) میکردند و بچوبی مانند چوب نیزه متصل میشد واین قسمت را (اسطام) می نامیدند. لجام واسطام مانند نیزه در جلوی کشتی بود وهمین که کشتی دشمن نزدیك میآمد این آلت نیزه مانندرا بآن زده سوراخش مینمودند وطبعاً همینکه کشتی سوراخ میشد آب درآن میریخت وسرنشینان کشتی از بیم غرق شدن تسلیم میشدند .

اما فایدهٔ قلاب ها این بود که آنرا مانند کمند باطناب های محکم بکشتی دشمن پرتاب میکردند وکشتی را بطرف خود میکشیدند سپس تخته هائی میان کشتی خودشان وکشتی دشمن میگذاردند وازروی آن تخته ها (مثل پل) گذشته توی کشتی دشمن میرفتند و در آنجا جنگ میکردند اما اگر کشتی دشمن را نیرومند می یافتند ازقلاب چشم پوشیده بـا تیشه و تبر سنگین فولادی طناب را می بریدند که مباداکشتی دشمن کشتی آنهارا بطرف خود بکشد.

بیت‌المال

تحت عنوان بالا راجع بکلیهٔ عایدات دولتی مسلمانان صحبت میشود واین عایدات عبارت است از :

صدقه– اعشار(ده‌یك)،اخماس(پنج‌یك)،جزیه‌وچیزهای دیگر. اما بیت‌المال،محلی بوده که هرمال مجهول‌المالکی که بدست مسلمانان میرسیده بآنجا (بیت‌المال) میرفته وهر حقوقی که بایستی برای ادارهٔ امور مسلمانان مصرف شود ازآنجا پرداخت میشده است. اموالی که مسلمانان استحقاق دریافت آنرا داشته‌اند یعنی آنرا میگرفتند، بسه قسمت عمده تقسیم میشده: صدقه، غنیمت، فیئی و تفصیل هریك از این سه‌قسمت گفته خواهدشد. هزینه‌ای که بیت‌المال می‌پرداخته دوقسم بوده‌است : یکی حقوق سپاهیان ودیگر بهای اسلحه و امثال آن که برای ادارهٔ امور مسلمین خریداری میشده است.

صدقه

صدقه وزکوة دواسمی‌است که یك‌معنی‌دارد وچنانکه گفتیم ازمسلمانان متمول گرفته میشد وبفقرای اسلام داده‌میشد. صدقه یازکوة درمرکز (دارالخلافه) دیوان‌مخصوص داشته وشعبات آن درتمام ممالك(شهرها وده‌ها) دایر بوده‌است ومأمورین مخصوص آنرا جمع وتفریق میکردند.

آنچه که زکوة بآن تعلق میگیرد چهارچیزاست: چارپایان،زروسیم،میوه،محصول کشت‌وکار. زکوة چارپایان به‌شتر و گاو وگوسفند تعلق میگیرد وحضرت رسول اکرم (بامرخدا) میزان آنرا تعیین فرموده‌اند واینك(ترجمهٔ) متن‌نامه‌ای که ابوبکردرمورد زکوة به‌انس‌بن‌مالك هنگام اعزام او ببحرین نوشته‌است :

بنام خدای‌بخشایندهٔ مهربان . این‌صدقه فریضه‌ایست که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه(وآله)‌وسلم بفرمان خدا برمسلمین فرض فرموده وچیزی ازآن نباید کم و زیاد بشود وآن فریضه چنین است :

تا ۲۴ شتر وکمترازآن برای هرپنج‌شتریك گوسفند – از۲۵شترتا۳۵شتر یك‌شترمادهٔ دوساله – از۳۶ تا۴۵شتر، یك‌شتر سه سالهٔ ماده – از۴۶ تا ۶۰ شتر، یك‌شترنر پنج‌ساله – از ۶۱تا۷۵شتر، یك‌شتر پنج‌ساله – از۷۶تا ۹۰دو کره شترماده – از ۱۲۰ ببالاازهرچهل‌شتر یك کره شتر ماده واز هر پنجاه شتر یك شتر نر پنجساله. هرکس چهارشتردارد زکوة نمیدهد

وهمینکه پنج شتر پیدا کرد بایدیك گوسفند زکوة بدهد. اما زکوة گوسفند چنین‌است: اگر درصحرا میچرد وآب صحرا میخورد از ۴۰ تا ۱۲۰ گوسفند یك گوسفند ـ از ۱۲۰ تا ۲۰۰ گوسفند دوگوسفند ـ از ۲۰۰ تا ۳۰۰ گوسفند ۳ گوسفند، از ۳۰۰ گوسفند ببالا برای هرصد گوسفند یك گوسفند و اگر از چهل یکی کم بود زکوة ندارد و اگر گوسفند دستی آب و علوفه میخورد از هردویست گوسفند یك گوسفند و صد ونود گوسفند زکوة ندارد.

فقیهان راجع به‌زکوة کتابهای مفصلی نگاشته‌اند و در هر صورت اسب واستر والاغ زکوة ندارد. زکوة نقره، از دویست درهم ببالا برای هر صد درهم دو درهم‌ونیم در سال (۱ـ۴۰) و ازدویست درهم بپائین زکوة ندارد.[1]

زکوة طلا در هر بیست مثقال نیم مثقال در سال و هرچه مقدار بالا برود زکوتش همان نیم مثقال در بیست مثقال میباشد و از بیست مثقال بپائین زکوة ندارد. سایر کالاهای تجارتی نیز بهمین میزان تسعیر میشود و زکوة میدهد. زکوة میوه بسته بطریق آبیاری آن است. باین قسم که اگر باآب‌رودخانه یا باران (بدون زحمت‌آب کشی) آبیاری شده زکوتش ده یك است و در غیر آن ده نیم میباشد و در هرحال باید مقدار محصول میوه به پنج وسق برسد تا زکوة واجب بشود. هر وسقی شصت صاع است و هر صاع پنج رطل و ثلث[2] رطل عراق است. خرما وانگور نیز مانند سایر میوه‌ها مشمول همین احکام میشود.

حکم زکوة جو و گندم وبرنج ونخود ولوبیا عیناً مانند احکام زکوة میوه میباشد.

مصرف زکوة صریحاً درقرآن مجید بیان شده چنانکه درسورهٔ توبه میفرماید:

صدقه برای فقیران، مسکینان ومأمورین‌جمع‌آوری‌آن ودل‌بدست‌آوردگان وبرای‌آزاد کردن بندگان وبدهکاران ودر راه خدا وآوارگان است.[3]

بنابراین زکوة به‌هشت سهم تقسیم میشود ازاین‌قرار:

۱ـ سهم فقیران یعنی کسانیکه هیچ ندارند.

۲ ـ سهم مسکینان کسانیکه هزینهٔ آنان بیش‌ازدرآمدشان‌است.

سهم این دوطایفه بارعایت اوضاع واحوال نباید از ۲۰۰ درهم افزون شود چه در آن صورت خودشان باید زکوة بدهند ومستحق‌الزکوة نمیشوند وبنا بروایت قاضی ابویوسف در کتاب موسوم به(خراج) فقرای اهل ذمه (یهود و نصاری) بگفتهٔ عمر جزء مساکین بشمار میآمدند اما کلمهٔ فقرا فقط مشمول فقرای اسلام میشده‌است.

۳ ـ حقوق مأمورین جمع وتفریق زکوة مطابق خدمت واستحقاق‌آنان واگرسهم هر

---

۱ ـ جرجی‌زیدان بطورکلی مأخذ زکوة را ازفقه اهالی تسنن گرفته‌که در پاره‌ای موارد با رأی علمای شیعه اختلاف دارد.

۲ ـ هر رطل ازیك‌کیلوگرم‌کمتراست.

۳ ـ متن آیهٔ مبارکه چنین‌است: انما‌الصدقات‌للفقراء وللمساکین والعاملین‌علیها والمؤلفة قلوبهم وفی‌الرقاب والغارمین وفی‌سبیل‌الله وابن‌السبیل. مترجم



ع ـ هاون برنجی که نقش و نگار و نوشته‌هائی بخط کوفی دارد

یك از آنان بیش‌ازمیزان حقوق واستحقاق آنان بود مازاد را بسهم دیگران می‌افزایند.

۴ ــ سهم دل بدست‌آوردگان ــ اینان کسانی بودند که حضرت رسول و خلفا سهمی از زکوة بآنان میدادند تا مسلمانان را آزار نرسانند ویا دراسلام خود پایدار بمانند ویاکسان خودرا بمسلمان‌شدن تشویق کنند واگراین دسته خودشان مسلمان نبودند از زکوة مسلمانان سهم نمی‌بردند بلکه ازغنیمت و فیئی سهم میگرفتند.

۵ ــ سهم مخصوص برای خریدن بندگان وآزادکردن آنها.

۶ ــ سهم مخصوص برای پرداخت وام وام‌دارانی‌که توانائی پرداخت آنرا ندارند.

۷ ــ سهم مخصوص هزینهٔ جنگجوئی در راه خدا.

۸ ــ سهم‌مخصوص هزینهٔ راه‌آوارگانی که ازوطن‌دورمانده‌اند ووسیلهٔ بازگشت‌ندارند.

مأمورین صدقه(زکوة) ازخود اختیاراتی داشتندکه مطابق احکام فوق زکوة را جمع کنند وبمستحقین بپردازند مگراینکه دستورمخالف‌آن ازطرف خلیفه صادر شده‌باشد، ولی مأمورین اموال غنیمت وفیئی فقط با اذن صریح خلیفه ویا جانشین اومیتوانستند درآن‌نوع اموال تصرف‌کنند.

غنیمت

غنیمت: یعنی‌آنچه‌که مسلمانان با جنگ بدست می‌آوردند وآن بر چهار قسم بود:

۱ ــ مردانی‌کــه درمیدان جنگ اسیر میشدند و با گرفتن‌فدیه‌آزاد میشدند. فدیه یعنی پــولــی‌کــه درمقابل‌آزادی اسیر گرفته میشد و جزء غنیمت درمیآمد.

۲ ــ زنان وکودکانی‌که پس‌ازجنگ اسیرمیشوند وممکن‌است بادادن فدیه مثل مردان آزاد شوند.

۳ ــ زمینی‌که بدست مسلمانان می‌افتاد وآن نیز سه‌نوع بود بدین‌ترتیب:

آ ــ زمینی‌که با قوهٔ جنگ بتصرف‌درآمده‌است ومردمانش اخراج شده‌اند.

ب ــ زمینی‌که اهالی‌آن ازترس گریخته باشند.

پ ــ زمینی‌که بموجب پیمان درتصرف مسلمانان درآمده‌است.

و هرکدام ازاین انواع مالیاتهای مخصوصی دارد.

۴ ــ اموال منقول مانند: چارپا وغیره که ابتداء برای تقسیم آن مقرراتی نبود و حضرت رسول مطابق نظرخودشان تقسیم میفرمود، چنانکه درسال دوم هجری پس‌ازپیروزی درجنگ بدر حضرت رسول(ص) غنیمت‌هارا بطورتساوی میان مهاجر وانصار تقسیم فرمودند وخود نیز مانند یك فرد عادی سهم گرفتند. سپس این‌آیهٔ شریفه نازل شد:

«واعلموا انما غنمتم من شیء فان‌الله خمسه وللرسول‌ولذی‌القربی والیتامی والمساکین وابن‌السبیل» (سورهٔ‌انفال) یعنی هروقت‌که غنیمتی بدست آوردید به‌پنج قسمت کنید: چهار قسمت‌آن مخصوص امورجنگی‌است ویك‌قسمت‌آن پنج‌قسمت میشود ومیان پیغمبروکسان او و

یتیمان ومسکینان وآوارگان تقسیم میشود.

نخستین مرتبه غنیمت جنگ با یهود بنی قینقاع طبق مقررات فوق تقسیم شد، باین تفصیل که یك سهم آنرا پیغمبراکرم(ص) برداشتند تا بمصرف خودشان و همسرانشان ومصالح عمومی مسلمانان برسانند.

سهم دوم مخصوص نزدیکان پیغمبر بود (هاشمیان، خاندان عبدالمطلب، خاندان عبدمناف وکسی‌جزقریش سهمی‌ازآن نمیبرد). سهم سوم مخصوص یتیمان(پسرودختر)درمانده میشد وسهم چهارم بمسکینان وسهم پنجم بمصرف هزینهٔ بازگشت‌آوارگان میرسید.

لباس واسلحهٔ‌کشته‌شدگان جزء سایرغنیمت‌ها میان قاتلان‌آنها تقسیم میشد.

درصدراسلام‌نظر فاتحین‌برآن‌بودکه اراضی متصرفی‌را نیزمانندسایراموال میان‌خودشان تقسیم‌کنند ولی عمر این نظررا ردکرد ودرنامه‌ای‌که راجع بآن موضوع بعد از فتح عراق بسعد وقاص نگاشته تکلیف اراضی متصرفی‌را تعیین‌کرده‌است واینك(ترجمه) نامهٔ عمر:

«اما بعد نامهٔ تو رسید نوشته بودی که مردم میخواهند زمین‌های متصرفی مانند سایر اموال میان‌آنان قسمت شود، بمحض‌اینکه نامهٔ من بتورسید تمام اموال منقولی‌که‌بدست شما افتاده میان مسلمانان تقسیم‌کن امازمین‌ها ورودخانه‌ها را بدست‌کشاورزان وکارکنان‌مزارع بسپار، چه اگرآنرا میان حاضران قسمت‌کنی برای آیندگان چیزی نمیماند.»

سرداران وجنگجویان اسلام نمیخواستند زیر بار این فرمان بروند ولی عمرآنها را مجبور باطاعت‌کرده‌گفت: ما از زمین ومردم مالیات میگیریم وبشما میدهیم اما خود زمین باید بدست اهالی بومی باقی بماند واز آنموقع جزیه (مالیات سرشماری) وخراج (مالیات زمین) مقرر گردید ومسلمانان ماننداپرانیان‌ورومیان دفاترمخصوص جمع‌وخرج‌پیداکردند.

فیئی

فیئی عبارت از بقیهٔ اموالی‌بودکه دربیت‌المال میماند و در اصطلاح فقهای اسلام فیئی یعنی مالی که از کفار بدون جنگ و لشکرکشی (مانند جزیه، ده یك و غیره) بدست بیاید، حضرت رسول(ص) از فیئی نیز سهمی میگرفتند و پس‌از رحلت آن حضرت سهم رسول جزء بیت‌المال شد[1]، چهار سهم دیگر فیئی درصدراسلام میان مهاجران وانصار توزیع میشد اما همینکه عمردیوان خرج و دخل ترتیب داد وبرای مسلمانان حقوق مقررنمود فیئی را به‌بیت‌المال میداد وحقوق را ازبیت‌المال می‌پرداخت، بنابراین مستحقان صدقه غیر ازگیرندگان فیئی وغنیمت بودند چه که فیئی وغنیمت به جنگجویان ومهاجران داده میشد اما صدقه اختصاص بآنان نداشت.

معمولا کسانیکه صدقه میگرفتند نه‌مهاجرونه‌مردجنگی‌بودند، مهاجر بکسی گفته میشدکه

---

۱ ـ فتوای علمای شیعه برآنست‌که سهم حضرت‌رسول‌اکرم پس از رحلت‌آن بزرگوار باید به‌سادات مستحق برسد ولی اهل تسنن برآنند که سهم مزبور پس از رحلت حضرت رسول جزء بیت‌المال درمیآید. (مترجم)

ازوطنش بمدینه میآمد واسلام میآورد . اگر یك قبیله‌ای سراسر مسلمان میشدند، آنان‌را بره میگفتند واگر قسمتی از آنان مسلمان میشدند آنانرا خیره میخواندند ، از آنرو مهاجران خیره وبره بودند. پس‌ازفتح‌مکه احکام هجرت طبعاً ملغی‌شد،کسانیکه غنیمت(فیئی)میگرفتند به‌مهاجرمعروف شدند وکسانیکه صدقه میگرفتند اعراب بودند. چنانکه شاعر در این مورد گفته است :

ترجمهٔ شعر :

«مرد دلیرشجاع وکسیکه مهاجراست واعرابی نیست».

خلفای صدراسلام مراقب بودندکه این دو دسته از هم متمایز باشند وهر کدام سهم خودشان‌را ببرند وهیچگاه ازاموال غنیمت باعراب نمیدادند مگراینکه مصالح عمومی آنرا ایجاب کند. حکایات بسیاری‌ازدقت عمردراین‌موضوع گفته‌شده که ازآن‌جمله یکی‌هم این‌است:

عربی نزد خلیفه (عمر) آمد واشعاری باین مضمون برای وی خواند : (ترجمه)

ای‌عمر خدا بتودر بهشت پاداش بدهد، مارا نگاهداری‌کن .

تورا بخدا سوگند دخترانم ومادرشان‌را جامه بده .

عمر گفت : اگر نکنم چه میشود ؟ اعرابی گفت هیچ میروم ، عمر گفت : اگر بروی چه‌میشود ؟

اعرابی گفت :

در روز بازپرس (قیامت) که‌تورا برای محاسبه بیاورند از تو بازخواست میکنم آنروز هدیه وبخشش درکارنیست، نیکوکاران به‌بهشت وبدکاران بدوزخ می‌روند .

عمرکه این‌را شنید طوری گریست‌که ریشش ترشد. سپس‌بغلام‌خودگفت: آن‌جامهٔ مرا باو بده، نه‌برای شعرش‌بلکه بخاطر آن‌روز ـ بخدا چیزی‌جز آن جامه ندارم .

عمر بااین اظهارات خود تأکید میکرد که صلهٔ شاعر آن‌هم برای شعری‌که دربارهٔ خلیفه‌گفته شده نباید از اموال‌عمومی پرداخت‌شود .

یکی‌از اعتراضاتی‌که مردم بعثمان داشتند آن بودکه وی آن‌دقت‌را نداشت وازاموال عمومی بشاعـران صله میبخشید ، همینکـه خلافت بسلطنت تبدیل یافت طبعـاً آن مراقبت و دقت سابق ازمیان رفت وازهرنوع درآمد بهرمصرفی‌که میخواستند میرساندند والبته باتوسعهٔ ممالك اسلامی برمیزان و مقدار ونوع غنیمت (درآمد) افزوده شد . ده‌یك وپنج یك‌کشتی‌ها ومعدن‌ها وچراگاه‌ها و ضرابخانه‌ها و مستغلات وجزیه و مالیات وزکوة وامثال آن بخزانهٔ دولتی‌وارد میشد. بهرحال گفتگوی‌ما دربارهٔ‌صدقه‌تمام شدواینك ببقیهٔ‌موارد عایدات‌میپردازیم:

جزیه جزیه و خراج هردو باهم شبیه است ، چه‌که هردو مالیـات را از نامسلمانان سالی‌یکبار درموقع معین دریافت میکنند منتهی جزیه از افراد گرفته میشود وبااسلام آوردن‌افراد ساقط میگردد اما خراج



ع ـ ظرف آب ازکارهای کوزه‌پز معروف (باربوتین) که روی آن سر آدم وسرشیر نقش ونگار است

همان مالیات‌ارضی است که باقبول اسلام نیز باقی میماند .

تاریخ جزیه ـ جزیه از قدیم میان ملل متمدن معمول بوده وچیزی نیست که اسلام آن‌را پدیدآورده باشد. همینکه مردم آتن (یونان) بکرانهٔ آسیای صغیررسیدند وآن نواحی راگشودند مالیاتی براهالی آن نواحی مقرر داشتند تاآنها را از هجوم فنیقی‌ها (آنروزها فنیقیه جزء ایران‌بود) محفوظ بدارند والبته پرداخت آن‌مالیات درمقابل حفظ جان‌چندان گران‌نمیآمد. رومیها هرجا راکه میگشودند برمردم آن‌نقاط مالیات وضع میکردندومیزان مالیات‌آنان خیلی بیشترازمالیات (جزیه)اسلام‌بود، مثلا همینکه رومیان‌کشور گل (فرانسه) را مسخرکردند برای‌هریك‌ازاهالی سالی نه‌تا پانزده لیره معین‌کردندکه هفت‌برابر جزیهٔ مسلمانان میشد. البته میزان مالیات رومیان در همه‌جا باین سنگینی نبود ودرمورد فرانسه چنین میگفتندکه این مالیات بلااستثناء از تمام طبقات اشراف و متوسط وزرخریدان وغیره دریافت میشده است.

ایرانیان نیز از رعایای‌خود جزیه میگرفتند. دوست‌دانشمند هندی‌ماشبلی‌نعمانی[1] در رساله‌ای‌که بزبان‌انگلیسی درسال ۱۸۹۴ تألیف و منتشر ساخته‌چنین اظهارنظرکرده است که‌کلمهٔ جزیه ازگزیت فارسی گرفته شده است. مؤیداین قول شبلی گفتهٔ ابن‌اثیر است‌که در بارهٔ مالیات وآرتش ایران‌چنین مینویسد:

«کسری انوشیروان برمردم ایران پرداخت «جزیه» مقرر داشت این جزیه دوازده ـ هشت ـ شش وچهار بود و باستثنای‌کارمندان دولتی ـ مرزبانان ـ نویسندگان ـ اشراف و سپاهیان وسایر مردم‌آنرا می‌پرداختند».

از اینرو معلوم می‌شودکه عربها لفظ ومعنای‌جزیه‌را از ایرانیان گرفتند و همانطورکه در ایران اشراف وسپاهیان ونویسندگان ازپرداخت جزیه معاف بودند عربها نیز جزیه را ازمسلمانان (که‌تقریباً جزء طبقات‌فوق بحساب می‌آیند) مطالبه نمیکردند.

مقدار جزیه در اسلام ـ در زمان حضرت رسول(ص) میزان جزیه بارعایت‌زمان ومکان بامر خود پیغمبر تعیین‌میشد وهمینکه حضرت رسول با نصارای نجران صلح‌نمود سالی سه‌هزار حله برای آنان جزیه معین‌کردکه دوهزار آن‌را در ماه صفر وهزار آن‌را در ماه رجب بدهند. بهای هرحله یك‌اوقیه وهر اوقیه‌چهل درهم‌بود وجزیهٔ اهل‌اذرح سالی‌صددینار معین‌شد وجزیهٔ اهل فقنا یك‌چهارم چوبها ومیوه‌ها وزره‌ها وپشم‌ها وکالاهای آنان‌شد.

ابوبکر نیز جزیه‌را بطور مختلف‌دریافت‌میکرد تااینکه‌در زمان‌عمر فتوحات اسلامی فزونی‌یافت و خلیفهٔ دوم بعمال خود دستور دادکه از هرمردی‌که موی‌زنخش درآمد چهل درهم ازنقره‌داران وچهار دینار از دارندگان طلا در سال دریافت دارند بعلاوه برای‌کمك

---

۱ ـ شبلی نعمانی ازنویسندگان مسلمان مشهورهند در ۱۸۵۷ در اعظم‌گرهند متولدشد و در۱۹۱۴ وفات‌کرد. مدتی‌هم استاد دانشگاه علیگربوده است. قریب‌بیست تألیف از اوباقی است. مترجم

بخواربار مسلمانان ازهریك ازاهل ذمهٔ مقیم شام و عراق ماهی دومد گندم وسه قسط روغن گرفته شود.

سپس این‌وضع تغییریافته مقرر شد: مردم ثروتمند سالی ۴۸ درهم‌از قرار ماهی چهار درهم، مردم متوسط سالی ۲۴ درهم ماهی دو درهم و مردم فقیر ماهی یك درهم سالی دوازده درهم جزیه بدهند والبته‌زنان وکودکان ورهبانان و مردم ناقص‌الاعضاء جزیه نمیدادند. این مقررات‌کلی استثناء هم داشت چنانکه‌عمروعاص ترتیب‌جزیهٔ مردم مصررا چنین‌مقرر داشت:

هرمرد بالغ قبطی سالی دو دینار بدهد واگرمسلمانی بمصر وارد شود سه‌روز مهمان قبطی باشد.

زنان وسالخوردگان وکودکان ازجزیه معاف میشدند.

در بسیاری از موارد جزیه‌را ازروی درآمد اشخاص معین میکردند باینقسم که درآمد وهزینهٔ سالانهٔ آنهارا مشخص میساختند ومازاد عایدی آنها رابعنوان جزیه میگرفتند. مثلا همینکه جزیره (درعراق) فتح‌شد سالی یك‌دینار برای هرنفر ازاهل ذمه جزیه قرار دادند. اماعبدالملك بعامل خود دستور دادآن‌ترتیب‌را برهم بزند. ابتداء اهل‌ذمه‌را سرشماری‌کند سپس‌خرج ودخل آنهارا بسنجد واعیاد وتعطیلات آنان‌را محسوب دارد وآنچه بقیه‌است بنام جزیه‌بگیرد وباآن‌قرار بهرنفر سالی‌چهار دینار جزیه‌تعلق گرفت.

چنانکه‌گفته شدجزیه‌پس ازاسلام ملغی میگشت، فقط حجاج والی عبدالملك برخلاف مقررات اسلام از تازه مسلمانها نیز جزیه میستاند، عبدالملك‌که اینرا شنید به‌برادر خود عبدالعزیز والی مصر شرحی در این‌باره‌نوشته از وی خواست مانند حجاج رفتارکند، او با عبدالعزیزبن حجیره مستشار خود راجع بآن موضوع شورکرد و او درپاسخ اظهار داشت‌که این‌کار ناپسند است ونباید بآن‌دست یازید چه‌که اهل ذمه‌جزیهٔ راهبان خودرا میدهندچگونه ما برتازه مسلمانهای مصرجزیه تحمیل‌کنیم. والی‌مصر گفتهٔ مستشار خودرا پسندید واز تازه‌مسلمانان مصر جزیه نگرفت ولی تازه مسلمانان عراق‌همچنان جزیه میدادند تااینکه عمربن عبدالعزیز یعنی آنمرد پرهیزکار نامی خلیفه شد وجزیهٔ تازه مسلمانان‌را موقوف ساخت واز آن به‌بعدکسی بآن عنوان ازتازه‌مسلمانان‌چیزی نگرفت. ازعربهای مشرك ومرتد جزاسلام ویاشمشیر وجنگ پیشنهادی نمی‌پذیرفتند ولی نصاری ویهود ورزتشتیان میان جزیه وجنگ و اسلام مخیر میشدند.

منظور از این عمل‌آن‌بودکه‌تمام اعراب در ظل‌کلمهٔ اسلام متحد شوند. چنانکه‌پیغمبر در زمان حیات‌خود بت‌پرستی‌را ازشبه جزیرهٔ عربستان برانداخت وعمر عربهای غیرمسلمان (یهود ونصاری) را از شبه جزیره‌اخراج‌کرد، بطوری‌که‌گفته شد جزیه از مردان تندرست بالغ‌گرفته میشد ومفهومش این بودکه چنین شخصی نه‌بدست مسلمانان‌کشته میشود ونه‌برای مسلمانان می‌جنگد ودر عین‌حال آزادی مذهبی دارد چنانکه ایـن ایام (زمان مؤلف‌کتاب)

مسیحیان مقیم امپراتوری عثمانی بـرای معاف شدن از خدمت نظام مبلغی بعنوان عسکریه می‌پردازند .

خراج

تاریخ خراج ـ قدیم‌ترین مالیاتها مالیات زمین ومحصول زمین‌است که آنرا بعربی خراجٌ مینامند و اصل پیدایش آن از این‌روست‌که در روزگار پیشین زمین را ملك پادشاه میدانستند و در توراة به‌این موضوع تصریح شده چنانکه درفصل ۴۷ سفر تکوین میگوید :

«هنگام خشکسالی‌که مصریان گرسنه ماندند زر وسیم و چارپا و آنچه داشتند بیوسف فروختند، تنها چیزی‌که مانده بود، زمین بود آن‌را نیز بیوسف فروخته نان‌گرفتند .»

درتمام ممالك‌قدیم وضع‌چنین بودکه زمین‌ملك‌پادشاه بود ومردم ازمحصول‌آن بهره‌مند میشدند ودولت‌بنام مالیات‌سهمی ازآن‌سود میگرفت. تاتارهامعتقدندکه‌چارپا ملك‌انسان‌میشود ولی‌انسان‌مالك زمین نخواهد شد ، ژرمنهای قدیم سالی یکمرتبه قطعه زمینی ازرئیس قبیله میگرفتند و درآن زراعت میکردند وهرسال‌آن قطعه زمین بدیگری منتقل میشد تایك زمین درمدت دو سال بدست یکنفر نماند ودست‌بدست بگردد وهنوز این رسم میان‌بعضی ازطوایف بلغـار معمول میباشد .

رومیان نیز ازروی همین موازین ازمستعمرات خود (مصروشام) مالیات میگرفتند و درهرشهرومملکتی دفترهای جمع وخرج داشتند وایرانیـان نیز بهمان قسم رفتار میکردندچه که بیشتراین تشکیلات را ازیونانیان وورومیان‌آموخته بودند .

همینکه مسلمانان آن ممالك راگشودند دفاتر و مؤسسات مزبـور را همچنان بدست مسیحیان وزرتشتیان‌باقی گذاردند، بقسمی‌که دفاترمصر به‌قطبی ودفاترشام بررومی ودفاترایران بفارسی‌تدوین‌ونگاشته میشد و مسلمانان (عرب‌ها) که درآن ایام به‌امور دنیا توجهی نداشتند، فقط سرپرست کلیات‌بودندو واردجزئیات‌نمیشدند، اماهمینکه مسلمانان (عربها) ازحال بدوی بصورت شهری (متمدن) درآمدند وازمیان خودشان نویسندگان وحسابداران ماهرپدیدآمد دفاتررابعربی‌منتقل‌کردندوابتداء درسـال ۸۱هجری بفرمان عبدالملك‌این تغییرانجام‌گرفت وازقرارمعلوم این عمل تدریجاً تکمیل شد، چه‌که دفاترمصرتاسال ۸۷ هجری ایام خلافت ولیدبن عبدالملك به قبطی نوشته میشد .

امادیوان‌حجاز چنانکه گفتیم درزمان عمرتأسیس‌شدودرآن نام صحابهٔ پیغمبر ومقرری آنان وسایرین ثبت میشد . وهمچنین هرچه از درآمد مصر وشام وعراق پس‌ازوضع مخارج محلی بمدینه میرسید درآن دفترضبط میشد . در واقع دفتر مزبور دفترثبت اسـامی‌سپاهیان ومقرری وحقوق‌آنان بود.

تازمان بنی‌عباس خلفاشخصاً مراقب امور مالی بودند، اماسفاح اولین خلیفهٔ عباسی‌یك دیوان‌کل درمرکزخلافت تأسیس‌کرد وشعبات‌آنرا درشهرستانها دایرنمود وخالدبن برمك

جد برمکی‌ها را دررأس امورمالی قرار داد واین نخستین‌مداخلهٔ برمکیان درامور مملکتی



ت - بروسه : مسجد مرادیه

بود ، برمکیان وصول مالیات ممالك تابعه را بفرزندان خود واگذار میکردند وسالانه بطور مقاطعه مبالغی بخزانه (بیت‌المال) می‌پرداختند . چنانکه یحیی‌بن بـرمك مالیات فارس را

بمقاطعه برداشت ومبلغی باقی‌دار شد . خلاصه اینکه امورمالی‌مانند سایرامور کشور درزمان عباسیان ازتحت نظرمستقیم خلفادرآمده بدست وزیران‌آنها افتاد . وهمینکه عباسیان ضعیف شدند امراء بجای وزیران متصدی‌امور مالی‌شدند وبهمان مناسبت درزمان‌الراضی‌بالله دیوان مالی درسراسر کشور برهم خورد .

میزان مالیات‌ارضی

گفتیم که‌عرب‌ها(مسلمانان)مانند ایرانیان‌وررومیان اززمین ومحصول زمین مالیات میگرفتند وآنطورکه مقریزی[1] مینویسدرعایت خرابی وآبادی ده میشده است. باینقسم که اگرده یامزرعه روبآبادی میرفت برمالیات‌آن می‌افزودند وبرعکس ـ واین نوع مالیات بستن را مقاسمه میگفتند .

درایران وشام پیش ازاسلام همین ترتیب مقاسمه تامدتی‌معمول بود تااینکه قباد پسر فیروز پادشاه ساسانی‌ترتیب مقاسمه رابرهم زد ومقرر داشت‌که ، ازهرجریب درهرمورد یك درهم ویك‌قفیزمالیات بگیرند (جریب ۳۶۰۰ ذرع مربع وقفیزعشرجریب یا ۳۶۰ ذرع مربع میباشد) ولی‌مسلمانان‌که بایران‌آمدند ترتیب مساحی را ملغی‌داشته ، مقررات ذیل‌را بطور کلی اجراءکردند :

۱ ـ اززمینهای بایری‌که خود مسلمانان‌آن رادایر کرده‌اند یك دهم .

۲ ـ اززمینهائی‌که مردم‌آن اسلام‌آورده‌اند یك دهم .

۳ ـ اززمینهائی‌که باشمشیرآن راگرفته‌اند یك دهم .

۴ـ اززمینهائی‌که مردم‌آن طبق پیمان بامسلمانان صلح‌کرده‌اند ، طبق پیمان مالیات میداد واگرمردم‌آن سرزمین مسلمان هم‌میشدند درمیزان مالیات‌زمین تغییری حاصل‌نمیشد. ودرصورت خرابی‌وآبادی ده وکمی وزیادی محصول درتعیین مالیات مراعات میشد. وهمینکه درزمان عمرعراق فتح شد ، میزان مالیات بهمان میزان مقرر قباد(برای هرجریب یك‌درهم ویك قفیزدرسال) باقی‌ماند .

ولی در پاره‌ای نقاط میزان مالیات تابع محصول‌آن قرارگـرفت ، چنانکه عمر به عثمان‌بن حنیف دستور داد باغها ومزرعـه‌ها را مساحی‌کند و مالیات مناسب بـامحصول‌آن ترتیب دهد، عثمان پس‌ازمساحی ترتیب ذیل‌را پیشنهادکرد وعمرآن راپذیرفت، بدینقرار:

ازهرجریب تاکستان ودرختان میوه دار ده درهم ـ ازهرجریب نخلستان هشت درهم- ازهرجریب نیشکرشش درهم ـ ازهرجریب یونجه پنج درهم ـ ازهرجریب گندم چهاردرهم- از هرجریب جو دودرهم .

این ترتیب تازمان عباسیان دوام داشت ودر بعضی نقاط بمیزان محصول ودرپاره‌ای نواحی ازروی مساحت‌زمین‌مالیات میگرفتند . اماچون درآنموقع نرخ‌ها تنزل کرد وپاره‌ای

۱ـ تقی‌الدین مقریزی ازمشاهیرعلمای قرن نهم هجری درمصر تألیفات مهمی راجع بتاریخ اسلام وتاریخ مصر ازوی باقی‌است . مترجم .

ازمزارع ویران شد ، میزان مالیات بطورمقاسمه مقرر گردید وموکول بنظرخلیفه شد. ولی درهرحال حداکثرآن نصف وحداقل‌آن خمس محصول بود .

مالکیت زمین

امامالکیت زمین هم چنان باقی ماند واراضی مزروع متعلق بامام (خلیفه) بود وکشاورزان بااجازهٔ دولت در آن زراعت میکردند ، وسهمی از محصول بدولت میدادند ، ولی پاره‌ای اززمین‌ها بنام اراضی اواسی یارزقه تابع مقررات دیگری‌میشدکه فعلا مورد گفتگوی مانیست .

بالاخره در قرن نوزدهم میلادی اصلاحاتی دراین موارد بعمل‌آمد . وازآنجمله در مصر که جزء امپراتوری عثمانی بودمقررات تازه‌ای راجع باراضی وضع شد . بخصوص‌محمد علی‌پاشا [1] مؤسس خاندان سلطنتی‌مصر که مرد دور اندیشی بود ترتیب سابق رامناسب ندید ، چه‌که باآن وضع کشاورز مالك زمین نمیشد وچون مالك نمیشدتوجهی بامرزراعت نداشت، ومردمان بانفوذ ومتمول ازاین جریان سوء استفاده کرده مبلغی بدولت مالیات میدادند و کشاورزان رابیدترین طرزی استثمار میکردند . محمدعلی پاشا اراضی دولتی (خالصه) را میان‌کشاورزانی‌که توانائی زراعت داشتندتقسیم کرد وکشور مصررا ازنظرمالیات‌وکشاورزی بقطعات‌کوچك و بزرگ تقسیم نموده برای جمع‌آوری مالیات مأمورین دولتی‌گماشت، و تعهدات‌سابق رالغوکرد واراضی رامیان‌کشاورزان تقسیم نمود ، بقسمی‌که هرکشاورزی بقدر توانائی‌کارخود دارای زمین باشد .

وهمینکه سعید پاشا والی‌مصرشد [2] بموجب‌فرمان مورخ پنجم اوت ۱۸۵۸ تمام اراضی مزروعی (دولتی) رامیان‌کشاورزان تقسیم‌کرد ، بقسمی‌که اختیار خرید وفروش‌آن راداشته باشند وپس‌ازمرگ بورثهٔ قانونی‌آنها منتقل شود، باب عالی (دربار خلیفهٔ عثمانی) این اقدام سعید راپسندیده درتمام امپراتوری عثمانی اجراء نمود .

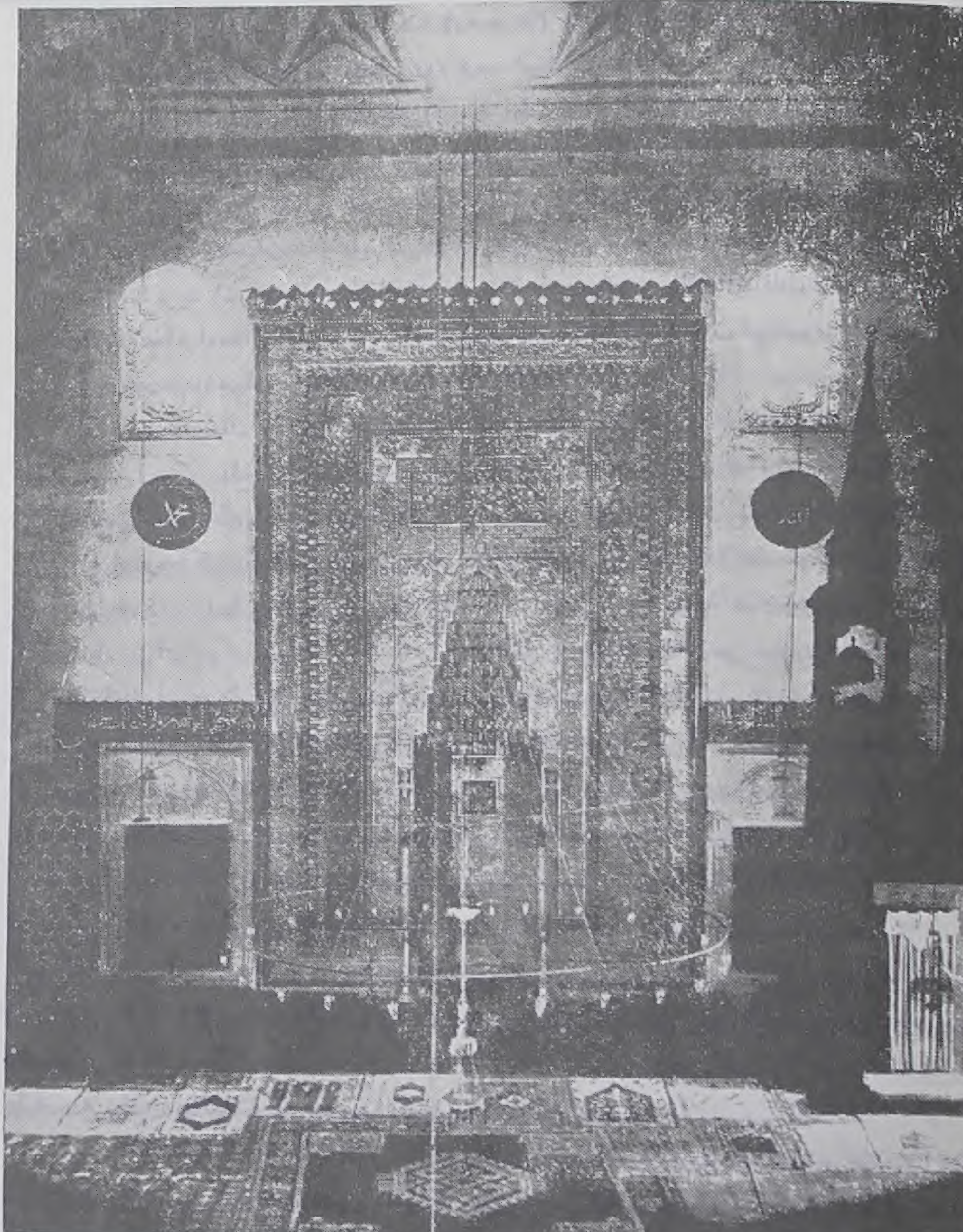
مقدار و مبلغ مالیات در سال

البته تعیین میزان قطعی درآمدکلیهٔ ممالك اسلامی فعلا مشکل است، چه باختلاف زمان‌ومکان‌مقداروِمبلغ‌آن تغییرمیکرده، بعلاوه مورخین عرب درآمدهای مختلف راتحت عنوان مالیات ذکر نموده‌اند، در صورتی که جزیه چندان ثابت نبود و هرقدرکه اهل ذمه مسلمان میشدند جزیه‌کم میشد ولی‌مالیات درآمد ثابتی بوده‌است . اشکال دیگراینکه مورخین‌اسلام ده یك‌گمرك وغیره را نیزمالیات میدانستند .

---

۱ ـ محمدعلی مؤسس سلسلهٔ سلطنتی‌سابق مصر درسال ۱۷۶۹ در شهرکوله (آلبانی) ازیك خانوادهٔ نظامی بدنیاآمد، سپس واردخدمت نظام دولت عثمانی سابق شده بمصرآمد ودرنتیجهٔ لیاقت وکاردانی در۱۸۰۵ ازطرف باب‌عالی والی‌مصرشد وحکومت مصربالارث درخاندان اوماند. محمدعلی در۱۸۴۹ وفات‌کرد .

۲ ـ محمد سعید پسرمحمد علی در سال ۱۸۲۲ درقاهره بدنیاآمد ، پس‌ازمرگ برادرش ابراهیم وبرادر زاده‌اش عباس‌والی‌مصر شد (۱۸۵۴) ودر۱۸۶۳ دراسکندریه درگذشت . مترجم



ت - بروسه : محراب مسجد سبز

با این همه اینك صورتی ازمالیات ارضی نقاط مختلف ممالك اسلامی :

۱ ـ عراق درزمان عمر (۲۰ هجری) ۱۲۰ میلیون درهم مالیات میپرداخته است.

۲ ـ درزمان عبیدالله‌بن زیاد (۶۲ هجری) ۱۳۵ میلیون درهم .
۳ ـ درزمان حجاج (۸۵ هجری) ۱۸۸ میلیون درهم .
۴ ـ درزمان عمربن عبدالعزیز (۱۰۰ هجری) ۱۲ میلیون درهم .
۵ ـ درزمان ابن‌هبیره صد میلیون درهم بعلاوه خواربارسپاهیان وهزینهٔ ایام جنگ .
۶ ـ در زمان یوسف‌بن عمر ۶۰ـ۷۰ میلیون درهم . بعلاوه ۱۶ میلیون درهم بابت هزینهٔ نگاهداری سپاهیان شام مقیم عراق و ملازمان یوسف‌بن عمر بعلاوه ۴ میلیون درهم بابت هزینهٔ برید (شرح برید خواهدآمد) بعلاوه دومیلیون برای اتفاقات وحوادث بعلاوه برای هزینهٔ خانواده‌های جدید وقدیم ده میلیون. وخلاصه اینکه درزمان عمربن یوسف سالی صد میلیون درهم ازعراق مالیات میگرفتند .

وامامصر درزمان عمروعاص دوازده میلیون دینار مالیات میداد . ولی‌از گفتهٔ مقریزی چنان برمی‌آیدکه مبلغ مزبور بابت جزیه پرداخت میشده ـ مقریزی چنین میگوید : «پس‌ازعمروعاص عبدالله‌بن سعدبن ابی‌سرح ۱۴ میلیون دینار مالیات ازمصرمیگرفت، این مبلغ تدریجاً کم‌شدتاآنکه هشام‌بن عبدالملك (۱۰۵ـ۱۲۷ هجری) متوجه این موضوع شده بوالی‌خوددستورداد‌زمین‌های مزروع مصررا مساحی‌کند ونتیجهٔ‌آن چنین‌بود: زمین‌هائی که‌آب‌نیل برآن سوار میشد، باستثنای زمین‌های بلند و شن زار سی میلیون‌فدان‌شدوبرآن سی میلیون فدان در موقع ارزانی سالی چهار میلیون دینار مالیات‌بستند . اسامة بن‌زید در زمان سلیمان‌بن عبدالملك(۹۷ هجری) ۱۲ میلیون‌درهم ازمصرمالیات میگرفت،ولی‌بتدریج این‌مبلغ‌کم شد . ودردورهٔ عباسیان، که مصر ازمرکزخلافت دوربود، میزان‌مالیات تا۸۰۰ هزار دینارتنزل کرد، وهمینکه ابن طولون‌فرمانروای مصرشد درآبادی مزارع کوشید و با آنکه نرخ ارزان بود مالیات مصر به‌چهارمیلیون وسیصدهزاردینار بالغ شد ودرآن تاریخ‌ده اردب گندم به‌یك دینار معامله میشد وتامدتی میزان مالیات بهمین ترتیب مقرر بود .

مالیات شام درزمان عبدالملك‌بن‌مروان ۱۲۰۰۰۰۰ دینارمیشدکه ۱۸۰۰۰۰ دینار ازاردن و ۳۵۰۰۰۰ دینار ازفلسطین و ۴۰۰۰۰۰ دینار ازدمشق وبقیه را ازحمص و قنسرین وشهرهای ساحلی میگرفتند .

مقاطعه دادن مالیات ـوآن بردوقسم بود :

۱ ـ استانداران وفرمانداران مالیات قلمروخود را بطورمقاطعه می‌پرداختند وآنچه میخواستند ازمردم میگرفتند واین بـرخلاف شریعت اسلام است چه‌که استاندار یا فرماندار وکیل وامین‌خلیفه است وآنچه دریافت میدارد باید بی‌کم وزیاد بپردازد . درصدر اسلام‌این نوع مقاطعه بکلی‌ممنوع بود و هرکس چنین پیشنهادی میداد بشدت مجازات میشد .

مثلا شخصی نزد ابن‌عباس آمده پیشنهاد دادکه مالیات ابله رابصد هزار درهم مقاطعه کند. ابن‌عباس اورا صدتازیانه زد و برای عبرت دیگران زنده بدار آویخت ، اما همینکه

دورهٔ خلافت پایان یافت، مقاطعه‌کاری مالیات معمول شد. و نه‌تنها مالیات بلکه ادارات قضائی و حسبی و انتظامی را نیز مقاطعه میدادند. چنانکه یحیی بن برمك و دیگران بآن عمل مبادرت کردند.

۲ ـ نوع دوم مقاطعه‌کاری این بود که مردمان متنفذ و پولدار بطور مزایده بامأمورین جمع‌آوری مالیات قرارداد می‌بستند و مبلغ مقرر را نقد می‌پرداختند. سپس آنچه میخواستند ازاهالی آن‌شهر یاده یااستان میگرفتند.

این نوع مقاطعه‌کاری برای جمع‌آوری مالیات در یونان قدیم معمول بوده واز یونان به‌روم واز روم به‌عربها انتقال یافت.

سایر مالیاتها ـ مسلمانان علاوه برجزیه ومالیات زمین وزکوة در آمدهای دیگری داشتند. از آن‌جمله ده‌یك از کشتی‌ها و پنج‌یك ازمعدنها وچراگاه‌ها و ضرابخانه‌ها وراه‌ها، و آب‌بها واملاك و بیشه‌ها وجنگل‌ها وکشتی‌رانی وغیره که مثل خراج بشمار میآمد.

مالیات کشتی چنان بود که:

ازکالای هر کشتی که از سرحدات دریائی اسلام میگذشت بمقدار ده یك (نقد یاجنس) عوارض میگرفتند، مثلا کشتی‌های هندی که ازکرانه‌های یمن میگذشت ومشك وعنبر وکافور و صندل ودارچین وامثال آن می‌آورد بمقدار ده‌یك از عین‌جنس عوارض‌میداد ودر زمان‌الواثق بالله این‌عوارض بمبلغ ومقدار هنگفتی رسیده‌بود.

مسلمانان اندلس‌نیز ازکشتی‌های فرنگیان وغیر آنان‌عوارض میگرفتند، اتفاقاً عوارض مزبور درشهری بنام طریف Tariff واقع درانتهای کشور اندلس تأدیه میگشت. وتاکنون نام آن‌شهر (بندر) Tarifa طریفه است وبنابعقیدهٔ محققین اروپاکلمهٔ تاریف کنونی که در زبان فرنگیان بمعنای تعرفه (نرخ عوارض گمرکی) استعمال میشود مخفف کلمهٔ عوارض طریف (شهر طریف) میباشد. وکلمهٔ تعرفه معمول درزبان عربی‌هم تحریف همان‌کلمات میباشد.

واما عوارض معدن چنین بوده است: که از معدن‌های روی زمین مانند نمك ـ سرمه ـ قیر ـ نفت هیچ‌نوع مالیات وعوارضی‌نمیگرفتند. چون مطابق قوانین‌اسلامی محصول این‌نوع معادن مانند آب برای افراد مسلمان مباح میباشد وهرکس بآن دست یابد ازآن استفاده میکند، اما معادن‌زیرزمینی مانند: مس ـ آهن ـ سرب ـ طلا ـ نقره که باسعی وعمل‌محصول آن‌بدست میآمد ازطرف دولت باشخاص واگذار میشد که محصول آنرا استخراج کند وعوارض آن‌را پنج‌یك به‌بیت‌المال بپردازند.

عوارض ضرابخانه صدیك بوده. وچنانکه سابقاً اشاره‌شد مالیات ضرابخانهٔ اندلس‌در زمان آل‌مروان تاسالی دویست‌هزار دینارمیرسید.

دیگر ازمالیاتهای غیر مستقیم عوارض گمرکی بوده که درخشکی از تجار میگرفتند وآنرا بزبان عربی مکس یامقس میگفتند و پیش از اسلام نیز معمول بوده و از بازرگانان قبطی وایرانی درمدینه ده‌یك دریافت میشد. عمر این‌مالیات را تصویب کرده‌بسه درجه تقسیم

نمود از این‌قرار :

مسلمانان دو و نیم‌درصد، اهل‌ذمه پنج‌درصد، سایرین ده درصد.

اما این نوع‌مالیات چندان‌رواج نیافت زیرا مردمان پرهیزکار آنرا مکروه میداشتند ودر هرحال مالیات گمرك هنگامی‌دریافت میشدکه مال‌التجاره ازیك‌کشور اسلامی به‌یك‌کشور دیگر منتقل میشد. مثلا بازرگان شام‌در سراسر شام گمرك نمیداد، ولی‌اگر بمصر یاعراق میرفت ناچارگمرك می‌پرداخت.

مالیات املاك خالصه وتیول نیز جزء درآمدهای دولتی بوده است،

تیول وخالصه

موضوع تیول وخالصه در ممالك قدیم‌نیز معمـول بوده، باین قسم کـه پس‌ازگشودن ممالك جـدیـد پـاره‌ای املاك و مستغلات آن ازطرف پادشاه فاتح بسرداران واگذارمیشد ودر واقع‌پاداش ومزدی بودکه درنتیجهٔفداکاری آنان درتسخیر ممالك تازه‌اعطاء میگشت. دلیل براین‌مطلب آنکه‌در زبان‌های اروپائی‌کلمهٔ تیول وخالصه بمعنای مزد آمده است[1]. بهرحال سرداران نیز بنوبهٔ‌خود اراضی خالصه و تیول را میان افسران جزء وافراد سپاهیان تقسیم میکردند. درضمن‌پادشاهان حق‌داشتندکه درصورت بروز خیانت املاك تیول وخالصه را ازسرداران‌خود پس‌بگیرند، وهمچنین افسران جزء وسربازان اگر درموقع‌جنگ یاصلح خیانت میکردند املاك‌خالصهٔ‌آنان بسردار وافسر مافوق منتقل میگشت باین‌معنی‌که اراضی واملاك خالصه همیشه‌تحت‌نظرپادشاه بود وشرایطی برای واگذاری‌آن مقررمیشدکه ذکرش دراینجا مورد ندارد. وخلاصه اینکه شاه و سپاهیان وسرداران ورعایابرای نگاهداری‌وآبادی‌کشور بموجب آن شرایط اشتراك مساعی‌میکردند، موضوع تیول وخالصه درمیان حکومت‌های‌کوچك آروپا معمول شد، وبدانوسیله رومی‌ها را ازخود راندند.

موضوع تیول وخالصه در اسلام طور دیگری انجام میگرفت. اما ابویوسف درکتاب خراج میگوید: زمینهای بی‌صاحب (مانند اراضی مفتوحه یا اراضی متعلق به مخالفینی‌کـه درجنگ‌کشته شده‌اند ویا اراضی‌که اززیرآب بیرون‌آمده بود.) که بدست مسلمانان میافتاد اختیارش باخلیفه‌بود، وخلفای‌راشدین این‌زمینهارا بطورخالصه باشخاص میدادند وازمحصول آن ده یك یاکم‌وبیش برای بیت‌المال برداشت میکردند. ودرزمان عمرهفت میلیون درهم‌از این‌بابت ازاراضی‌عراق عاید بیت‌المال میشد، ودرزمان‌عثمان به‌پنج‌میلیون درهم تنزل یافت، وسرانجام درسال ۸۳هجری‌که فتنهٔ عبدالرحمن‌بن اشعث (عام‌الجماجم)[2] درگـرفت تمـام

---

۱ ـ ظاهراً مقصود جرجی‌زیدان‌کلمهٔ Recompensation میباشد.

۲ ـ مختصر این‌تفصیل آنکه درسال ۸۳ هجـری عبدالرحمن‌بن محمدبن اشعث برعبدالملك خلیفهٔ اموی شورید حجاج والی عـراق مأمور سرکـوبی ابن اشعث شد ابن اشعث بیش‌ازسه مـاه با لشکریان حجاج مقاومت‌کرد وبالاخره روز۱۴ جمادی‌الثانیه سال ۸۳هجری درجائی بنام دیرجماجم (درنزدیکی‌کوفه) شکست خورده به‌سیستان‌گریخت. مترجم

دفاتر بسوخت و هر کس هرچه در دستش بود مالك شد.

امویان وعباسیان نیز املاکی را بعنوان خالصه و تیول واگذار میکردند و ده یك و ده نیم از آنها نمیگرفتند. حقوق سپاهیان و غیره از مالیات هـای معمولی پرداخت میشد، و اگر چیزی باقـی میماند بـه بیت‌المـال میرسید، و خالصه‌ها و تیول‌ها دردست متصدیان باقی بود.

همینکه قدرت خلفاکم شد و سلاطین (غیر عرب) نیرومند شدند، املاك خالصه وتیول‌را چنانکه گفتیم عمومیت‌دادند. برای‌اولین‌بارخواجه نظام‌الملك طوسی‌مقررداشت که‌بجای حقوق‌املاك‌خالصه بکارمندان دولتی



مسجد سلطان در سنگاپور

نمونهٔ زیبائی ازمعماری اسلامی

بدهند، پس از وی سایرین نیز باو اقتداء کردند از آنجمله صلاح‌الدین ایوبی [1] کلیهٔ املاك دولتی را تیول سرداران وسپاهیان قرارداد ، سپس‌این موضوع تعدیل شده پاره‌ای ازاملاك خالصه تبدیل بوقف و بعضی تبدیل بملك (قابل خرید وفروش) شد. وپاره‌ای بحال خالصه ماند. مقریزی که در قرن نهم هجری در مصر میزیسته املاك واراضی آن کشوررا بهفت‌نوع تقسیم میکند:

۱- تیول سپاهیان و امیران.
۲- وقف‌مساجد ومدارس وخانقاه اولاد واقف.
۳- حبس مؤبد بتصدی خدام مساجد وغیره.
۴- ملکی که ازبیت‌المال خریده بودند وقابل‌هر نوع انتقال بود.
۵- بایر بواسطهٔ عدم استطاعت مالك درآباد ساختن آن.
۶- بایرچون‌آب رود نیل برآن سوارنمیشود.
۷- املاك اختصاصی سلطان .

تیول وخالصه نیز بردوقسم‌بوده: قسمت‌اول که فقط ازمنافع‌ومحصول‌آن استفاده میشده. وقسمت‌دوم که عین‌آن نیز بملکیت متصرف درنیامده است، وبطورکلی نظرخلیفه ورعایت زمان ومکان واوضاع واحوال جنگ وصلح دراتخاذ هرگونه تصمیم راجع بخالصه وتیول رعایت میشده است .

بخواست خداوند درجلد دوم کتاب، درقسمت‌جمع‌آوری مالیات، دردورهٔ عباسیان و ارتباط آن با ثروت‌عمومی ملل اسلامی‌بطور تفصیل درموضوع خالصه وتیول وانواع‌آن نیز صحبت میداریم .

---

۱ ـ صلاح‌الدین ایوبی اصلا اهل‌کردستان بوده ودرخدمت عموی خود نورالدین بمصرآمد ، ابتداء وزیراوبود سپس‌خود بسلطنت مصررسید و ازسلاطین نامی قرن ششم اسلامی میباشد. مترجم

برید

امروز ادارهٔ پست را برید میگویند[1]. ولی درسابق برید مفهوم دیگری داشته‌است. ورئیس برید درآن ایام رئیس کارآگاهی ، یا رئیس کل بازرسی‌خلیفه محسوب میشده‌است، واخبارومطالب لازم را بشخص خلیفه گزارش میداده‌است واگربهتر بگوئیم ادارهٔ برید بمنزلهٔ ادارهٔ کارآگاهی وزارت جنگ بشمارمیآمده‌است، از آنرو ادارهٔ برید درزمان خلفا باشخاص بسیارمطمئن، بافکروتدبیرواگذارمیشد چه‌که روابط خلفا با مأمورین عالی‌رتبه‌دوستان ودشمنان‌آنها دردست ادارهٔ مزبوربوده‌است. وچنانکه میگویند سلاطین ایران (کسری) فقط فرزندان خودرا بریاست آن اداره می‌گماشتند.

ادارهٔ جاسوسی و خبرنگاری و کارآگاهی

ادارهٔ برید

ادارهٔ برید اززمان‌قدیم میان ایرانیان وورومیان معمول بوده وبرای نخستین مرتبه معاویه‌آنرا درمیان مسلمانان رایج ساخت . و این اقدام بنابه پیشنهاد مأمورین وی درعراق و مشاورین او درشام انجام پذیرفت . و ابتداء برای آن بودکه دمشق (پایتخت) باسرعت هرچه‌بیشتر از جریان کارهای عراق و فارس و مصر مطلع شود ، سپس آن اداره توسعه‌یافته و مراقبت درکارهای مأمورین و ملازمین خلیفه‌نیز بآن واگذار شد و همینکه طاهرنام مأمون را درمنبرهای خراسان جزء خطبه گذارد، رئیس ادارهٔ برید محل بوی (بطاهر) اعتراض کرد. طاهر عذرآورد که اشتباه شده وخواهش کردکه خلیفه‌راآگاه نسازد واین جریان سه بار تکرارشد، درمرتبهٔ سوم رئیس برید بطاهر گفت‌که بازرگانان خراسان مرتب بابغدادمکاتبه دارند واگر آنها این‌خبررا بخلیفه برسانند نان من‌قطع میشود، آنگاه طاهرباو اجازه داد که بوظیفهٔ خود عمل کند .

از وظایف مهم ادارهٔ بریدآنکه اخبارمحرمانهٔ خلیفه‌را بمأمورین عالی‌رتبه میرساند وازوضع آنان خبرمیاورد و دربارهٔ اوضاع مالی ـ لشکری ـ کشوری وغیره گزارش های

---

1 ـ مشهوراست‌که چون ایرانیان برای چابکی دم اسب چاپاری را میبریدند، لذا آن‌را بریده دم میخواندند. عربها که بایران آمدند کلمهٔ برید را بجای بریده دم برای قاصد راهوار (پست) استعمال‌کردند . مترجم

مرتب بخلیفه میداد. ویکی‌ازعلامات‌تیرگی روابط خلیفه وعمال وی‌آن بودکه روابط(برید) قطع میشد ، مثلاموقعی‌که امین برخلاف بیعت سابق.پسرخود موسی‌را ولیعهدکرد وبرای او بیعت گرفت، مأمون که‌آن هنگام والی‌خراسان بود، ازاین پیمان شکنی برادر رنجیده ونام او (امین) را ازطرازبرداشته ورابطهٔ (برید) را قطع کرد. عباسیان بموضوع برید علاقهٔ بسیارداشتند وبآن اهمیت میدادند تاآنجاکه درپاره‌ای موارد خودشان جزء ادارهٔ برید در میآمدند، واوضاع واحوال‌افراد ومملکت‌را شخصاً تفتیش میکردند.

گاه هم این بازرسی علنی بود باین‌قسم‌که خلیفه مأمورمخصوصی برای مراقبت وزیر یا قاضی یا استاندار وامثال‌آن تعیین میکرد تا بدون حضور اوهیچ‌کاری انجام نیابد. وآنچه واقع میشود توسط آن‌کارآگاه بخلیفه‌گزارش شود.

منصور خلیفهٔ عباسی میگفت بیش‌ازهرکس بچهار مأمور نیازمندم: اول قاضی بی پروا وبی‌باکی که‌جزخدا وعدالت چیزی درنظر نیاورد. دوم رئیس‌پلیسی که داد ستمدیده ازستمگر بستاند، سوم تحصیلداری‌که مالیات عادلانه بگیرد وبمردم آزارنرساند .

سپس منصور سه‌مرتبه سبابهٔ خودراگزیده گفت: آه - آه - آه .

وهمینکه سبب را پرسیدندگفت: چهارم کارآگاه وبازرسی‌که اخبار وعملیات این سه نفررا بدرستی گزارش دهد.

آری اینها ارکان مملکت هستند وبدون اینان‌کشورمنظم نخواهد شد.

با این وصف معلوم میشودکه‌کارمندان برید جاسوسان وکارآگاهان خلیفه بودند و بلاواسطه باخلیفه ارتباط داشتند، و همینکه رئیس‌آن اداره بخدمت خلیفه میآمد همهٔ حضار متفرق میشدند، ورئیس بریدگزارش خودرا میگفت وراجع بکتمان یا انتشار آن از خلیفه دستور میگرفت .

دربسیاری از موارد پادشاهان وامراء با مأمورین برید علامات ورموزی‌را میان میگذاردند که‌کسی‌جزخودشان برکشف‌آن قادرنبود، چه‌بساکه فرمان یاگزارشی به مهر و امضای مربوط میرسید اما رمز و علامت‌آن مخالف مفهوم بود، زیرا پاره‌ای مطالب باید بنا بمقتضیات نوشته شود. ولی برخلاف‌آن عمل‌گردد. مثلاهنگامی‌که منصورابومسلم‌را به‌بغداد احضارکرد، ابومسلم مالك‌بن هیثم را بجای خود بسرپرستی سپاه‌گماشته بدوگفت : اگر نامه‌های من با مهرنیمه بتو رسید بدان‌که از من است و اگر مهرش تمام بوداز من نیست.

پس‌ازقتل ابومسلم درمداین منصورنامه‌ای ازقول (ابومسلم) بمالك نوشت‌که هرچه از ابومسلم باقی‌مانده برای خلیفه بفرستد. وخودش هم بمداین بیاید. مالك‌که مهرنامه را تمام دید دانست‌که نامه ساختگی‌است.

ادارهٔ برید بودجهٔ هنگفت ومأمورین متعدد وکارآزموده داشت، ویکی ازوظایف مهم این اداره (ادارهٔ برید) امن‌کردن راه‌ها وعملیات ضدجاسوسی ودفع‌شر راهزنان ومراقبت

وترمیم وتوسعهٔ راه‌های دریائی وصحرائی‌بود. ازآنرونامه‌ها وگزارش‌های مهم استانداران‌و مأمورین مرزی باداره‌ٔ برید سپرده میشد تا هرچه زودتر ازکوتاه‌ترین ویا بهترین وسایل بخلیفه برسانند.

راه‌های برید

مأمورین برید از راه‌های مخصوصی آمد وشد میکردند این راه ها از مرکز خلافت تاتمام نقاط مرزی اتصال می‌یافت، در میان راه بفاصله‌های معین چاپارخانه دایر کرده بودندکه در آنجا اسب یا شتر برید عوض میشد. عربها بیشترباشترمیرفتند وایرانیان‌اسب و استرسوارمی‌شدند. درزمان عباسیان ۹۳۰ جادهٔ مخصوص چارپا احداث شده‌بود وسالی ۱۵۹۱۰۰ دینار بمصرف مأمورین وچارپایان برید میرسید. درصورتیکه امویان سالی چهارمیلیون درهم یعنی دوبرابر مبلغ فوق برای تنظیم اموربرید خرج میکردند، واین موضوع درشرح مالیات ومخارج کشور عراق درزمان امویان ذکرشد. درهرصورت گفتهٔ مارا تأیید میکند که‌خلفای بنی‌امیه برای استحکام مبانی سلطنت خود بیش‌ازخلفای دیگرپول خرج میکردند.

کاروان برید ازیك تا پنجاه چارپا تشکیل میافت‌و بیشتراوقات کسانی‌راکه بایدخدمت خلیفه‌برسند با این‌کاروان حرکت میدادندکه هرچه زودتر بمقصد وارد شوند. سرعت سیر برید باقتضای زمان ومکان ونوع چارپاتغییرمیکرد. معمولا زنگوله‌ها وزنجیرهائی بگردن‌آن ستوران میبستندکه صدای مخصوصی‌داشت‌وآنرا آهنگ چارپا میگفتند. گاه هم برید باکشتی حرکت میکرد، گاه هم اخبارر‌ا باپیك‌پیاده میفرستادندکه سه منزل یکی‌میرفتند وآنرا ساعی میگفتند، وبیشترساعیان مردم صحرانشین بودند. چه‌که آنان راهوارترهستند. نخستین‌کسیکه پیك پیاده بکارانداخت معزالدولهٔ دیلمی‌بود تابدانوسیله هرچه‌زودتراخبار‌بغدادرا ببرادرش رکن‌الدولهٔ دیلمی‌برساند، درزمان معزالدوله دوساعی فوق‌العاده بنام فضل ومرعوش پدید آمدندکه روزی چهل‌وچند فرسخ یاقریب ۱۴۰میل پیاده میرفتند.

کبوترنامه رسان که‌پیش‌ازاسلام نیز برای رسانیدن اخبار مورد استفاده بود، درمیان مسلمانان بیش ازدیگران مرسوم گشت و درشمارهٔ هفتم سال دهم‌الهلال شرح مبسوطی در آن باره نگاشته‌ایم.

دیگرازوسایل رسانیدن اخبار این‌بودکه: نامه را درنی نهاده میان گیاه می گذاردند وآنرا روی آب رودخانه میانداختند، وگیرنده‌که منتظروصول‌آن نامه بود نامه را ازآب میگرفت. گاه هم نامه را بوسیلهٔ تیرپرتاب میکردند، والبته این‌عمل بیشتردرموقع جنگ و هنگام محاصره انجام میافت.

دسته‌ای ازمأمورین (برید) را شعوذی ودستهٔ دیگرراکوهبانی میگفتندکه دستهٔ اول پیام امیران را باداره‌ٔ برید میرساندند. ودستهٔ دوم خبرگزار Reporter بودند، عده ای مأمورگشودن‌کیسه‌ها بودند، چون معمولا نامه‌هارا درانبان چرمی گذارده، سرآن‌را مهرو

موم میکردند و مهر کیسه درحضور گیرندهٔ نامه‌ها ویا جانشین اوتوسط مأمورین مخصوص گشوده میشد.

داوری قضاء

داوری پیش از اسلام - منظور ازداوری قطع منازعات میباشد واین کارسوابق بسیارقدیمی‌دارد و درروزگارپیشین ریش سفیدان و عقلای قوم داور بودند و عربهای زمان جاهلیت نیزچنان رفتار میکردند، وداوری‌های خودرا بسران‌قوم وپیرمردان قبیله ارجاع میکردند. وهرقبیله‌ای یك یاچند داورداشت، مشهورترین‌آنان حاجب‌بن ذراره - اقرع‌بن حابس - ربیعة‌بن مخاشن در قبیلهٔ تمیم - غیلان‌بن مسلمه درثقیف - هاشم‌بن عبدمناف - عبدالمطلب‌بن هاشم - ابوطالب‌بن عبدالمطلب - عاص‌بن وائل درقریش - ربیعة بن حذار دربنی‌اسد - سلمی‌بن‌نوفل درکنانه، بداوری مشهور بودند. و عدهٔ دیگری مانند عامر بن ظرب و اکثم‌بن صیفی بقدری شهرت داشتندکه در تمام قبایل حق داوری داشتند.

عربها نزد کاهنان (غیب گویان) وعرافان نیزداوری میبردند.

داوری (قضاء) در اسلام

نخستین داوراسلام حضرت رسول اکرم بود وپس‌از وی خلفا داوری میکردند. وچون این‌کار ازوظایف مهم داخلی بود، خلفا شخصاً بآن میرسیدند. پس ازاینکه اسلام توسعه یافت وکارها فزونی گرفت، خلفاء مجبورشدند داوری بجای‌خود برگزینند و اول خلیفه ای‌که باین‌عمل مبادرت نمود عمربود چه‌که وی ابودرداء را در داوری میان مردم مدینه با خود شریك ساخت‌وشریح را ببصره وابوموسی‌را بکوفه فرستاد. ونامه‌ای دراین‌خصوص باابوموسی نوشت‌که اساس امور قضائی اسلام (البته اهل تسنن. مترجم) برآن استوارگشت و بسیار مشهورمیباشد. واما درمصر ابتدا چنان شدکه عمر درصدد برآمد قاضی مصررا نیز مانند قضاة مدینه وکوفه وبصره‌ازطرف‌خودبرگزیند. لذا بعمروعاص دستورداد که کعب‌بن‌یسار بن‌فنه‌قاضی ایام جاهلیت راکه آنموقع مسلمان شده‌بود برای داوری مصر بگمارد. ولی کعب‌آنرانپذیرفته گفت: من پیش ازاسلام داوری‌کرده ودیگر بآن رغبت ندارم، عمروعاص، عثمان‌بن قیس‌بن ابی‌العاص‌را بجای وی برگماشت. وتازمان عباسیان قاضی مصر ازطرف والی‌مصرمعین میشد، خلفای عباسی برای استقرارنفوذ خود درمصرمقرر داشتند تعیین‌قاضی‌آن‌کشورباشخص خلیفه باشد. ومنصور عباسی درسال ۱۵۵ هجری عبدالله بن‌لمیعهٔ حضرمی را بآن منصب گماشت. وتا کنون (موقع تألیف‌کتاب ۱۹۰۲ میلادی) قاضی‌مصرازطرف خلیفه تعیین میگردد.

ابتدا برای هرشهرستانی یك‌قاضی میفرستادند، وسپس برای هرشهریك یا چند قاضی تعیین میشد وتمام آنان بفرمان خلیفه سرکار میرفتند. تاآنکه درزمان هرون ابویوسف قاضی که از فقهاء و دانشمندان نامی اسلام است، در بغداد پدید آمد و هرون وی را قاضی‌القضاة (سرداور) تعیین کرد. ابتداء عزل ونصب قضاة بغداد وبعداً کلیهٔ بلاد اسلامی را باووا گذارد

وپس‌از آن خلفای‌اموی‌اندلس وخلفای فاطمی‌مصر نیزهمان رویه را معمول داشتند ، ابویوسف نخستین کسی‌است که دراسلام بنام قاضی‌القضاةمشهورشد، وی خدمات بزرگی دراصلاح امور قضائی انجام داد . واول کسی‌است که برای قضاة لباس مخصوصی مقررداشت ، چه‌که پیش‌از اوقاضیان مانند سایرمردم لباس میپوشیدند .

درآغازکار قضاة اسلامی‌فقط بحل وفصل دعاوی میرسیدند ، سپس که تمدن اسلام رواج گرفت و دایرهٔ امور توسعه یافت رسیدگی بسایرکارهاکه از وظایف خلیفه و دیگران بود به قضاة واگذارشد. از آن جمله‌اینکه سرپرستی‌دارائی دیوانگان، یتیمان، مفلسان، محجوران، رسیدگی‌بمصرف موقوفات واجرای وصیت‌ها وازدواج دختران یتیم بی‌سرپرست برعهدهٔ آنان بود . کم‌کم وظایف قضاة روبفزونی گذارد ورسیدگی بامور ساختمانهای عمومی ، راه ها ، جرح وتعدیل شد وتحقیق در بارهٔ اطلاعات و مهارت‌آنان بقضاة واگذار شد ، پاره‌ای از خلفا قضاة را درموقع جهاد بمیدان میبردند، چنانکه در زمان مأمون یحیی‌بن اکثم قاضی بغداد بمیدان کارزار رومیان رفت . ومنذربن سعید قاضی‌اندلس در زمان عبدالرحمن ناصر خلیفهٔ اموی جزو سپاهیان اسلام عازم‌کارزار شد . العزیز بالله خلیفهٔ فاطمی‌علی‌بن نعمان را نه تنهاقاضی‌القضاة مصرساخت بلکه امورقضائی شام ومکه ومدینه وبلاد مغرب (ممالك اسلامی درافریقا) ونظارت درعیار زر وسیم وکیل وپیمانه وامامت جماعت را نیز بدست اوسپرد. در سال ۴۴۱ هجری الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی مصرابومحمد بازوری را قاضی‌مصر نمود و وزارت رانیز بوی داد ، واونخستین قاضی‌اسلام بودکه وزارت راهم بعهده داشت . وپس‌از او دیگران هم چنان کردند.

بطوری‌که ملاحظه میشود مقام قضائی از مقامات مهم بوده ، والبته بمقتضیات زمان و مکان بالا وپائین میرفته است،درصدر اسلام خلفاء مقیدبودندکه منصب مزبور را فقط بعرب‌ها یابندگان عرب یادست پروردگان عرب و یاهم پیمانهای عرب واگذارند .

اماهمینکه‌خلافت سلطنت شد، ونظر دینی بسیاسی تبدیل یافت این شرط (شرط عرب بودن قاضی) ازمیان رفت، ویابسیار ضعیف شد، وغیرعرب نیزقاضـی‌گشت، وبتدریج اهمیت قاضی‌کم شد تاآنجاکه مثل‌امروز وظایف قاضی شرعی فقط درمطالعهٔ اوضاع واحوال‌شخصی و منازعات مربوط بآن محدود است .

در ابتـدای اسـلام قـاضی در مسجد می‌نشست و بشکایـات مردم گـوش داده حکم صادر میکرد .

وچون مسلمانان درآنموقع پابند دیانت بودند حتی‌الامکان ازقاضی شدن میگریختند. چه‌که میترسیدند حکم بناحق بدهند ومسئول خدا واقع شوند ، واز این نظرپرهیزکاران و دانشمندان زیربارآن منصب نمیرفتند ، وهمینکه منصورخلیفهٔ عباسی ابوحنیفهٔ نعمانی‌را قاضی بغداد نمود ابوحنیفه‌آن شغل را ردکرده گفت :

« ازخدا بپرهیز وامانت‌خدا را بدست پرهیزکاران بسپار، بخدا سوگند من در حال طبیعی قابل اعتماد نیستم ، چه رسد درحال خشم ، که ابداً بخود اطمینان ندارم . این را بدان که اگرحکمی بر ضرر توازمن بخواهند وحق باآنان باشد من‌آن حکم را صادرمیکنم اگر چه تو مرا بغرق‌کردن در رود فرات تهدید کنی و مرا واقعاً در فرات غرق‌کنی . من شایستهٔ این منصب نیستم ، میان ملازمان توکه این‌کار را بخواهند وحرف تو را بپذیرند بسیارند » .

وچنانکه گفتیم کعب‌بن یسار نیز فرمان عمررا نپذیرفت وقاضی مصر نشد .

بهرحال معمولا فرمان انتصاب قاضی را درمسجد میخواندند وقاضی شدن اورا جشن میگرفتند .

ازوقتی که مذهب شافعی پدیدآمد ، قاضی‌القضاة مصر شافعی بود ، ولی همین قاضی شافعی قضاتی را (ازسایر مذاهب اربعه اهل تسنن) انتخاب میکرد تامطابق مذهب خودشان میان پیروان مذاهب دیگر داوری‌کنند. ودرسال ۵۲۵ هجری ابواحمدبن افضل چهارقاضی ازچهار مذهب مختلف(شافعی ـ مالکی ـ حنبلی ـ حنفی) انتخاب کردتاهریك برای پیروان خود قاضی باشد و تا زمان فرمانروائی ممالیك این ترتیب برقرار بود.

حقوق قاضی باختلاف زمان ومکان تغییر میکرد ، چنانکه گفتیم خلیفهٔ دوم شریح را باماهی صد درهم حقوق و مقداری گندم ببصره فرستاده قاضی‌آنجا نمود، در زمان خلفای راشدین میزان حقوق قضاة بهمین مبلغها و مقدارها بود ، ودرزمان امویان حقوق قضاة مثل حقوق سپاهیان ومأمورین دیگر افزایش‌یافت . درزمان بنی‌عباس حقوق قاضی بماهی سی‌دینار تثبیت شد و اولین قاضی که‌آن حقوق راگرفت ابن‌لمیعه قاضی بغداد در زمان منصور بود . سپس کم‌کم برمبلغ حقوق قاضی افزوده شد، تا اینکه درزمان مأمون حقوق عیسی‌بن منکدر قاضی مصر بماهی چهار هزار درهم (قریب ۲۷۰ دینار) بالغ شد . والبته این حقوق نسبتاً بسیارگزاف بوده است وشاید بپاره‌ای جهات سیاسی این حقوق را باومیدادند . بخصوص که علاوه برماهانهٔ مزبور هزار دینار بوی پاداش دادند ، ازآن تاریخ بـه بعد تامدت بیست و چند سال حقوق قاضی‌مصرسالی‌هزار دیناربود . ونخستین کسی که چنان حقوقی‌دریافت‌کرد، بکاربن قتیبه درزمان ابن‌طولون درسال ۲۴۵ هجری بود . درزمان فاطمیان حقوق قـاضی افزایش یافت چون قضـاة آن‌دوره سـالی ۱۲ هـزار دینار حقوق و مقداری جیره و مبالغی هدیه و جایزه می‌گرفتند . و از قرار معلوم این ترتیب تا زمان ایوبیان و پس از آنهـا ادامه داشت .

مدارکی راجع بحقوق قضاة بغداد (درزمان عباسیان) بدست نیامد . وآنچه مسلم است قضاة بغداد بجای اینکه حقوق بگیرند مبالغی بخلیفه تقدیم کرده دستگاه قضائـی را باجاره برمیداشتند . وبرای نخستین بارعبدالله بن حسن مشهور بابوالشوارب درسال ۳۵۰ هجری

درایام معزالدولهٔ دیلمی قاضی‌القضاة بغداد شد وسالی دویست هزار درهم ازآن بابت بدولت می‌پرداخت .

پس‌ازآن نه تنها قاضیان منصب خودرا ازدولت اجاره میکردند بلکه اموراحتساب و شرطه نیز بهمان روش اجاره میشد .

دیوان مظالم

دیوان مظالم‌آن ایام مانند‌دادگاه پژوهش (استیناف) دراین روزها بشکایت‌های‌واردهٔ ازقضاة رسیدگی‌میکرد، اعراب جاهلیت‌وازآنجمله قریش مؤسساتی شبیه بدیوان مظالم داشتند، چـون تیره های قبایل متعدد شده بود وغالباً بایك رسیدگی بدوی نزاع پایان نمییافت ودادخواهان به رأی قاضی نخست قانع نمیگشتند لذاسران قبایل درمکه جمع شده هم قسم شدندکه هرکس بمکه بیاید واز هر دادرسی شکایت‌کند قضاة مکه باید بشکایت او برسند وایـن پیمان مشترك در تاریخ جاهلیت‌بنام حلف‌الفضول شهرت دارد . ودرآنموقع ۲۵ سال ازعمرشریف پیغمبر(ص) گذشته بود . درصدراسلام‌که مسلمانان درستکار ازظلم وجور احترازداشتند بدیوان مظالم احتیاجی نبود وکسی ازخلفای راشدین باین‌کار مبادرت نکرد، فقط علی (حضرت امیرع) بمراجعات شاکیان رسیدگی میفرمود . ولی روز و ساعت معینی برای آن تخصیص نمیداد ، نخستین خلیفه‌ای که در روز معین بدیوان مظالم جلوس‌کرد عبدالملك بن مروان بود، باینقسم که خلیفه با ابن ادریس قاضی شام بشکایات مردم میرسید ، قاضی حکم میداد و خلیفه اجراء میکرد . و نخستین خلیفه‌ای‌که هم خودش قاضی و هم مجری احکام شد عمر بن عبدالعزیز بود. پس از مرگ عمربن عبدالعزیزآن ترتیب برهم خورد و تا زمان بنی‌عباس مختل‌ماند. از خلفای عباسی اول مهدی سپس هادی آنگاه هرون و مأمون برای استماع شکایات مردم روز معینی‌جلوس میکردند.والمهتدی‌بالله محمدبن واثق‌آخرین خلیفهٔ عباسی‌بود‌که باینکارها رسیدگی میکرد . دیوان مظالم خلفا بمراتب از دادگاه استیناف امروز مؤثرتر و بانفوذتر وسودمندتر بود چه‌که اول شخص مملکت (خلیفه) باکمال دقت بشکایات مظلومین میرسید . وهرستمدیده‌ای بدون واهمه و هراس میتوانست از فرزندان خلیفه ، بزرگترین قاضی‌ها ، محترم ترین‌رجال‌کشوری ولشکری درهرباره وهرمورد شکایت‌کند . ودرضمن مطمئن باشد که بحرفش میرسند . وهرقدر طرفش‌نیرومندباشد درمقابل‌حرف حق مجبور به تسلیم‌میباشد. موارد بسیاری درتاریخ اسلام ذکرشده‌که ازعدالتخواهی خلفاء وتسریع‌آنان دراحقاق حق حکایت میکند . ازآنجمله روزی عمربن عبدالعزیز برای نماز بیرون میرفت مردی ازاهـل یمن میان راه باوبرخورده دادخواهی‌کرد ، عمرپرسید چه ظلمی‌بتوشده. مرد گفت ولیدبن‌عبدالملك، ملك مراضبط‌کرده است، عمرهمانطور سر پافرمان داد دفترخالصه را بیاورند و چون‌آوردند نوشته شده بودکه ولیدبن‌عبدالملك ملك فلان شخص را باسم خالصه ضبط‌کرده است. عمرگفت این‌ملك را ازدفترخالصه‌حذف‌کنید وبصاحبش ردکنید ودومقابل‌هزینهٔ شاکی

ازولید بگیرید وبشاکی بدهید .

مأمون روزهای یکشنبهٔ هرهفته دردیوان مظالم می‌نشست و بشکایات مردم می‌رسید ، دریکی ازآنروزها پس‌ازپایان رسیدگی ازجا برخاست ، وبطرف کاخ سلطنتی‌عزیمت کرد . وسط راه زن ژنده‌پوش ژولیده‌ای سرراه را براو گرفته ازعباس پسرمأمون شکایت کرد ، مأمون همان‌آن پسرخود را احضارکرد . وپس‌ازرسیدگی بنفع‌آنزن ستمدیده حکم داد ، مهتدی عباسی چنانکه گفته شدآخرین خلیفهٔ عباسی‌بودکه شخصاً بدیوان مظالم میآمد . وپس از وی خلفاء رسیدگی بشکایات را بدست وزیران میسپردند ، چنانکه مأمون نیزگاهی یحیی بن اکثم قاضی‌القضاة بغداد را بآن‌کار میگماشت . ومعتصم عباسی‌احمدبن داود رامأمور آن عمل نمود .

اول کسی که درمصر بدیوان مظالم توجه‌کرد احمدبن طولون بود وهمینکه در سال ۲۵۷ حکمران مستقل مصر شد هفته‌ای دو روز بشکایات عمومی میرسید ، پس ازاحمد سایر فرمانروایان مصر اشخاص دیگری را بجای خود تعیین میکردند تا بشکایات مردم برسند ، خلفای فاطمی‌پس‌ازفتح مصروبنای قاهره بدیوان مظالم‌توجه‌کردند وجوهرفاتح مصروسردار نامی‌آنان بجای خلیفه دردیوان مظالم جلوس میکرد و احکام رابدست خود امضاء مینمود . پس‌ازآن خلفای فاطمی قاضی‌القضاة مصریایکی ازامرای عالیقدرکشور رابرای مظالم تعیین میکردند ، همینکه قدرت خلفای فاطمی روبضعف گذاشت وامیران ووزیـران همه‌کاره شدند خودآنها (وزیران) بشکایات مردم میرسیدند ومشهورترین‌آنها امیرالجیوش است . این‌وزیر (امیرلشکران) دادگـر روز های معینی بدیوان مظالم مـی‌آمد و جـارچیان در دیوانخانه فریاد می‌زدند : ای ستمدیدگان بیائید تا داد شما را بستانیم . ومردم ازاطراف بدیوانخانه می‌شتافتند .

دارالعدل

در زمان پادشاهان ایوبی‌محلی بنام دارالعدل در قاهره تأسیس شد و در روز های معین سلاطین ایوبی بدارالعدل آمـده دادخواهی میکردند. پادشاه عادل نورالدین زنگی‌که اصلا ترك بود ، پیش از ایوبیان در شهر دمشق دارالعدل تشکیل داد ، پس از ایوبیان سلاطین ممالیك بدارالعدل می‌آمدند و با احترام و مهربانی مردم را پذیرفته بحرفشان میرسیدند ، سلاطین ممالیك در روزهای رسیدگی از تخت فرود می‌آمدند و پهلو به‌پهلوی مردم روی‌نیمکت‌هامی‌نشستند بقسمی که پاهایشان مثل سایر مردم بزمین میرسید ، سپس‌قاضی‌القضاةمذاهب چهارگانهٔ اهل تسنن در طرف راست سلطان می‌نشستند . و نمـایندهٔ بیت‌المال و نگاهبانـان و کارمندان و مأمورین دیگر در اطراف سلطان میایستادند ، و یکی از آنان شکایت ها را می‌خـواند ، و سلطان مطابق دستور و نظر قضاة دستور اجرای حکم را صادر می‌کرد .

خلاصه اینکه فرمانروایان اسلام بموضوع دادرسی توجه بسیار داشتند و هـرکس از

هرکس ولوفرزندان و نزدیکان آنها شکایتی داشت شخصاً رسیدگی نموده حکم بحق میدادند. موارد بسیاری در تاریخ اسلام موجود است که صحت این گفته را تأیید میکند، وطوری این موضوع عادی بودکه فرمانروایان اسلام آنراجزء فریضهٔ حتمی خود میدانستند واگر خلیفه درموقع معهود برای دادرسی حضور نمی‌یافت صدای مردم بلند میشد وهمه جا آه وناله میکردند که خلیفه یك روزیاچند روزبدیوان مظالم نیامده است. پاره‌ای ازخلفا موضوع تظلم مردم را بچندشعبه تقسیم کرده بودند،مانندشعبهٔ رسیدگی بشکایات ازلشکریان یامأمورین کشوری وغیره.

امور حسبی ومحتسب

اجرای امورحسبی یك نوع وظیفهٔ مذهبی بوده که مردم را ازانجام پاره‌ای کارهای ناپسند مانند سد معبر و زیاد بارکردن بار برها و کشتی‌ها وغیره جلوگیری میکرد، و متخلفین را درحدود مقررات شرع کیفر میداد، و متصدی این امور را محتسب میگفتند، دیگراز خرابی ومجبور ساختن مردم به برداشتن خاك وخاکروبه ازسرراه ومؤاخذه ازآموزگارانی بودکه کودکان رابی‌جهت ویا بشدت کتك میزدند، همچنین محتسب اوزان ومقادیررا تحت نظرمیگرفت، وازکلاه برداری وتقلب وکم‌فروشی‌ممانعت میکرد. ودر واقع محتسب وظایف شهردار امروز راعهده داشت و اگرچه این نوع کارها ازتکالیف مربوط بقضاة میباشد ولی چون شأن ومقام قاضی بالاتر ازرسیدگی باین جزئیات میبود لذا محتسب بجای قاضی‌آن وظایف را انجام میداد. ولی‌خلفای فاطمی مصر و خلفای اموی اندلس بیشتر این وظایف رابقضاة ارجاع میکردند. تااینکه سلاطین اختیارات بیشتری پیداکردند وخلفاء را ازامور سیاسی و اداری برکنار ساختند و برای توسعهٔ اختیارات خود امور حسبی رابه محتسب واگذاردند وقضاة را تاحدی محدودکردند.

بهرحال متصدی امور حسبی پیوسته ازمیان مردان مهم نیکنام انتخاب میشد، و محتسب کل نمایندگانی ازطرف خود تعیین میکرد. محتسب معمولا هر روز در جامع شهر می‌نشست ونمایندگان خودرا برای گردش و رسیدگی باطراف شهر میفرستاد تا اوضاع عمومی‌را بررسی کند. مثلا محتسب قاهره یك روز درجامع قاهره ویك‌روز بنوبت در جامع فسطاط جلوس میکرد ونمایندگان او بکوچه و بازار شهر سرزده قصابی‌ها، آشپزخانه‌های عمومی ومؤسسات بارگیری را بازدید میکردند. واز اضافه بار کردن چارپایان ممانعت مینمودند. همین قسم سقاهارا مجبورمیساختندکه آبگیرها را با پارچه‌ای بپوشانند وهر آبگیری را ۲۴ دلوآب بریزند (هردلو ۴۰ رطل یاپونداست) وشلوارهای کوتاه آبی پاکنند و بدون شلوار بیرون نیایند. دیگر آنکه آموزگاران را از آزار رساندن بکودکان منع میکردند، وازفریب‌خوردن جوانان بدست‌آموزگاران شنا ممانعت میکردند، و ضرابخانه را تحت‌نظرداشتند که مبادا عیار معمول کم‌وبیش گردد، ترازو وپیمانهٔ کاسب‌ها را بدقت بازرسی میکردندکه کم‌فروشی نکنند ومردم راگول نزنند.

دراندلس وظیفهٔ محتسب را (خطةالاحتساب) میخواندند، و متصدی آن معمولا یك‌نفر قاضی بود، قاضی مزبور با همراهان خویش سواره در بازارها میگشت و ترازوئی همراه داشت تا با آن نان و گوشت وغیره‌را میکشیدند ونرخ گوشت را روی‌کاغذی نوشته بدکانهای قصابی میدادند. علاوه برآن همه روزه کودکان ویا کنیزکانی بطور پنهانی برای خرید خواربار ببازار می‌آمدند وچیزهائی خریده نزد قاضی میبردند واگر ازکاسب‌کاری تخلفی دیده میشد بسختی اورا کیفر میدادند. امور احتساب دراندلس تابع مقررات ومرسوماتی بودکه مانند مقررات شرعی منظماً اجراء میگشت.

شرطه یا شهربانی

وظایف اصلی شرطه اجرای احکام قضاة بود. و در واقع از توابع ادارهٔ قضائی بشمار میآمد، ادارهٔ شرطه یا شهربانی موظف بود کسانی‌راکه ازمقررات سربازمیزدند تا حدودی‌کیفر دهد وپیش‌از اثبات جرم برای بررسی قضیه اقداماتی بعمل آورد تا از طرفی وظیفهٔ قاضی در رسیدگی بجرایم آسان‌گردد وازطرف دیگر حکم قاضی مجری شود، بسیاری ازحدود اسلامی مانند حد زنا و یا میگساری و امثال آن بوسیلهٔ شرطه اجرا میشد وقاضی فقط حکم‌آنرا صادر میکرد. کم‌کم عباسیان وفاطمیان (مصر) وامویان(اندلس) رسیدگی بجرم‌ها واجرای‌حدود را از دست قاضی گرفته بشرطه واگذاردند ومقام قاضی را ازآن آلودگی‌ها منزه دانسته امور شرطه را به‌بندگان خاص خود سپردند. در اندلس دو نوع شرطه بود، شرطهٔ بزرگ که بامور عامهٔ مردم میرسید، وشرطهٔ کوچك که باوضاع واحوال کارمندان عالیرتبهٔ دولت ونزدیکان‌آنها میرسید، ودستشان را ازتعدی وتجاوز بحقوق مردم کوتاه میساخت، رئیس شرطه معمولا روی تختی در جلوی بارگاه سلطان جلوس میکرد و مأمورین او اطرافش می‌نشستند و اوامر اورا اجرا میکردند.

مردم اندلس رئیس شرطه را صاحب شهر یا میرشب میخواندند، در افریقیه (تونس) نام او حاکم بود. ودر قلمرو سلاطین رئیس شرطه را والی میگفتند. درواقع ادارهٔ شرطه از ادارات تابعهٔ قضاة بود ولی از زمان امویان ادارهٔ مستقلی شد و در هر حال رئیس شرطه تدریجاً نامزد مقام وزارت ویاحاجبی (دربانی خلیفه) میگشت.

دیوان‌انشاء یادفتر ارسال مراسلات

اشخاص باسواد درمیان اعراب جاهلیت بسیارکم‌بود،والبته باحروف عربی امروز نمینوشتند، حروف‌آنان عبرانی بود، وخط عبری را مانند سایرچیزها ازیهود گرفته بودند واز کسانی‌که عربی را بخط عبری نوشته‌اند یکی‌هم ورقةبن نوفل پسردائی حضرت خدیجهٔ‌کبری میباشد. وچون درقرن اول میلاد عده‌ای‌ازنبطی‌ها بواسطهٔ تعدی رومیان بعربستان‌آمده‌بودند اعراب قبل ازاسلام خط نبطی را نیز آموختند و باسوادان آنها بخط نبطی چیز مینوشتند. بنظرما خط عربی‌کنونی ازخط نبطی گرفته شده ونمونه‌ای ازخط مزبور را درآغاز کتاب

نگاشته‌ایم، اما خط کوفی از خط سترانجیل سریانی‌ها وکلدانی‌های مقیم عراق گرفته شده و عربها در آغاز اسلام باآن خط کتابت‌میکردند، و تدریجاً اصلاحاتی در آن‌نمودند، دلیل صحت گفتار ما یکی اینکه‌کوفه ازشهرهای نوساز اسلام (درعراق)میباشد وخط مزبور بعد از ظهور اسلام درآن نواحی معمول گشت.

درآغاز پیدایش اسلام عدهٔ معدودی خواندن ونوشتن میدانستند و همهٔ آنان ازصحابه بودندکه ازآن جمله علی«حضرت امیر(ع)» ـ عمربن‌الخطاب ـ عثمان ـ ابوسفیان ودوپسرش یزید ومعاویه ـ طلحه ودیگران میباشند. علی وعثمان وزیدبن‌ثابت وعبدالله بن ارقم‌نامه‌نویس حضرت رسول اکرم (ص) بودند، چه‌که وجود مبارکش خواندن و نوشتن نمیدانست. اینان آیات قرآن را مینگاشتند ونامه‌های پیغمبر اکرم(ص) به‌پادشاهان و همچنین نامه‌های دیگر حضرت رسول‌بخط آنان بود. بعضی‌ازاین‌نویسندگان‌درشهر (مدینه) بعضی‌درخانهٔ مهاجرین وانصار، بعضی درمیان قبیله‌ها وافراد از زن‌ومرد آمد وشدکرده وبرای انجام امورمربوط کتابت میکردند. همینکه ابوبکر خلیفه شد عثمان‌کاتب او بود، و دستورهای خلیفه را وی می‌نگاشت، و برای مأمورین میفرستاد. کاتب عمر در زمان خلافت، زیدبن‌ثابت و دیگران بودند وهمین‌که ممالك مهمی بدست مسلمانان‌گشوده شد نویسندگی مورد لزوم وتوجه شد. وپس ازتأسیس دیوان یادفتر بدستور عمردر هرشهری یك‌کاتب‌مأمور نگاهداری دیوان گشت. درابتدا نویسندگان‌فقط در دفترهای مالی ولشکری کار میکردند. تا پایان دورهٔ خلفای راشدین شمارهٔ کاتب از یك یا دو بیش نبود وبامور مالی وسپاهی میرسید. اما در دوران امویان دیـوان انشاء و کتابت به‌پنج شعبه تقسیم شد از این‌قرار:



نوشت‌افزار

۱ ـ دفتر مراسلات مخصوص مکاتبه با پادشاهان، امیران واستانداران.

۲ ـ دفتر مراسلات مخصوص‌امور مالی ورسیدگی بحساب آن.

۳ ـ دفترمراسلات‌مخصوص‌امورلشکری وثبت اسامی ومميزات‌سپاهیان وهزینهٔ ارتش.

۴ ـ دفتر مراسلات مخصوص امورشهربانی وگزارش جریانات مربوط به‌معاملات و دیات وغیره.

۵ ـ دفتر مراسلات‌مخصوص امورقضائی مخصوص ثبت‌احکام وشرایط قراردادها وغیره.

دیوان انشاء

مهمترین نویسندگان دفتری کسی‌بودکه نامه‌های خلیفه را مینگاشت وگـاه او را رازدار (کاتب‌السر) میخواندند. چنین شخصی دست خلیفه و مرکز اسرار وی بود. همانطورکـه عمر برای ابوبکر و

عثمان برای عمر این کار را انجام میدادند . در اوایل اسلام ایـن شغل بنزدیکترین و یـا محرم‌ترین افراد نسبت بخلیفه واگذارمیشد، چون مقام مزبور مقام خطیری محسوب میشد، و جریان تازمان عباسیان چنان بود وازآن‌موقع کاتبان خودشان‌هم درکارها دخل‌وتصرف‌میکردند. سپس این وظیفه بعهدهٔ وزراء واگذارشد. وزیران عباسی خودشان نامه‌ها را نمی‌نوشتند بلکه آنرا امضاء میکردند، همانطورکه‌امروز باش‌کاتب(منشی مخصوص) نامه‌ها را مینگارد و وزیر آنرا امضاء میکند. همینکه هرون، یحیی برمکی را در تمام‌کارهای مملکت فرمانروا ساخت امضای نامه‌ها وفرمان‌ها رانیز باو واگذارد. نخستین وزیری‌که‌بجای خلیفه فرمانهارا امضاء مینمود یحیی برمکی بود. واگر کسی‌چیزی میخواست یاشکایتی‌داشت یحیی فرمان‌مربوط باورا امضاء میکرد . پس از وی سایر وزیران نیزهمین مقام را احراز کردند. ودر پاره‌ای موارد تمام امور محرمانه ومراسلات مهم خلفاء تنها در دست یك وزیر باقی میماند .

در اواخر دورهٔ عباسیان دفتر مراسلات خلیفه مستقل شد ورئیس مخصوصی برای آن تعیین گشت‌که اورا رئیس‌دیوان انشاء ـ رئیس دیوان عزیز ـ کاتب‌السر ـ ویا صاحب دیوان انشاء میخواندند ، واگرپادشاهان ممالك دیگر با خلفاء مکاتبه میداشتند ، تهیهٔ نامه‌ها توسط همین دفتر یا دیوان انشاء بود که نویسندگان متعددی تحت‌نظر رئیس دیوان درآنجاخدمت میکردند . و در حقیقت آنچه را کـه در دولت عثمانی بنام باب عالی و وزارت امور خارجه می‌نامند (مینامیدند مترجم) درآنروزها دیوان انشاء میگفتند .

توقیع

در اصطلاح امـروز توقیع بمعنای امضاست امـا در آن ایام توقیع عبارت ازجمله‌های‌کوتاهی بود که بعنوان دستور یا جواب یا هرچه از طرف خلفاء زیر نامه‌های رسیده و یـا عرض حال ارباب رجوع نوشته میشد . معمولا توقیع بـا تقریر خلیفه وخط منشی مخصوص (رئیس دیوان و یـا مأمور دیگری) انجام می‌یافت ، گاه هم توقیع انشای همان مأمور بـود بااین‌قسم که مأموری کنار



نمونهٔ خط حمیری

خلیفه یا سلطان می‌نشست ومراسلات را میخواند سپس با نظرخلیفه آنرا توقیع میکرد . غالباً اینگونه مأمورین منشیان ونویسندگان زبردستی بودند وجملاتی که مشتمل بر بهترین مطالب وکوتاه‌ترین عبارات بود درطی‌آن مراسلات مینگاشتند. میگویند جعفر برمکی کاتب مخصوص هرون ازبهترین توقیع نویسان بوده ، بقسمی که هر قطعه‌ای از منشآت وتوقیع‌های او را از نظر ادبی درآن‌زمان به‌یك‌دینار میخریدند .

خلفای راشدین شخصاً توقیع را می‌نگاشتند ویا آنرا به‌منشیان مخصوص خویش دیکته میکردند وآنها مینوشتند . توقیع خلفاء بیشتراقتباس ازآیات قرآن ویا احادیث نبوی و یا پند و اندرز حکیمانه تشکیل می‌یافت ، مثلا موقعی‌که سعد وقاص والی عراق بود شرحی به‌عمر نگاشته اجازه خواست خانه‌ای برای خود بسازد . عمر در زیر نامهٔ او چنین توقیع کرد : «جائی بسازکه تورا ازگزند باران وگرما و سرما نگاهدارد». ونیز عمر یکی از نامه‌های عمروعاص والی مصر را چنین توقیع‌کرد :

«برای فرمانبرداران چنان‌باش‌که آرزو داری فرمانروایان تو برای توچنان‌باشند».

عده‌ای نامه به‌عثمان‌نگاشته ازمروان شکایت‌کردندکه ما را پس‌گردنی میزند. عثمان در زیر نامهٔ آنها این آیه را نوشت :

فان عصوك فانی بری مماتعملون ـ اگرنافرمانی تورا میکنند من ازکردهٔ‌آنان‌بیزارم.

سپس نامه را برای مروان فرستاد . علی (حضرت امیر) در پاسخ نامهٔ فرزندش امام حسن(ع) چنین توقیع‌کرد :

«رأی و فکر پیر از چابکی جوان بهتر است». سلمان فارسی نامه‌ای بحضرت امیر نگاشته پرسیدکه روز بازپرس (قیامت) چگونه بحساب مردم رسیدگی میشود . علی(حضرت امیر) ذیل نامه چنین توقیع فرمود :

« از روی روزی روزانه حساب آنان‌را میرسند». عبدالله بن عامر نامه‌ای به‌معاویه نگاشته خواهش کرد ملکی‌را در طایف بوی تیول بدهد . معاویه زیر تقاضانامهٔ وی چنین توقیع‌کرد : «اگر تا ماه رجب زنده ماندی چیزهای شگفت خواهی دید».

زیاد بن ابیه شرحی به‌معاویه نوشت‌که عبدالله بن عباس نسبت بخلافت معاویه اعتراض میکند. معاویه زیرنامه اینطور نوشت :

«درزمان جاهلیت پدر من و پدر عبدالله یك روح در دو قالب بودند والبته چنان عهد وپیمانی را بداندیشی تو بر هم نمیزند» . حجاج نامه‌ای به‌عبدالملك بن مروان نگاشت که مردم عراق برضد او دسته‌بندی میکنند واو را آرام نمیگذارند وچاره‌ای جزکشتن بزرگان عراق بنظرنمیرسد . عبدالملك در زیر نامهٔ او نوشت :

«ازخوش‌بختی وزرنگی سیاستمدار یکی‌اینکه ناسازگاران سازگار میشود وبدبختی و ندانم‌کاری او اینکه سازگاران را ناسازگار میسازد».

اشعث نامهٔ تعرض آمیزی به عبدالملك نگاشت وعبدالملك ذیل آن این شعر را نگاشت:

ترجمه .

« شگفت آنکه من میکوشم شکستگی استخوانهای اورا التیام دهم و او از دیوانگی میکوشد استخوان مرا بشکند».

قتیبة بن‌مسلم نامه‌ای به‌عبدالملك نوشته او را تهدید بخلع خلافت کرد، عبدالملك این شعر را زیر نامه‌اش نگاشت:

ترجمه :

«فرزدق پیش خود گمان کرده که بزودی مربع را میکشد و همین گمان او گواهی میدهدکه مربع عمر زیادی خواهدکرد».

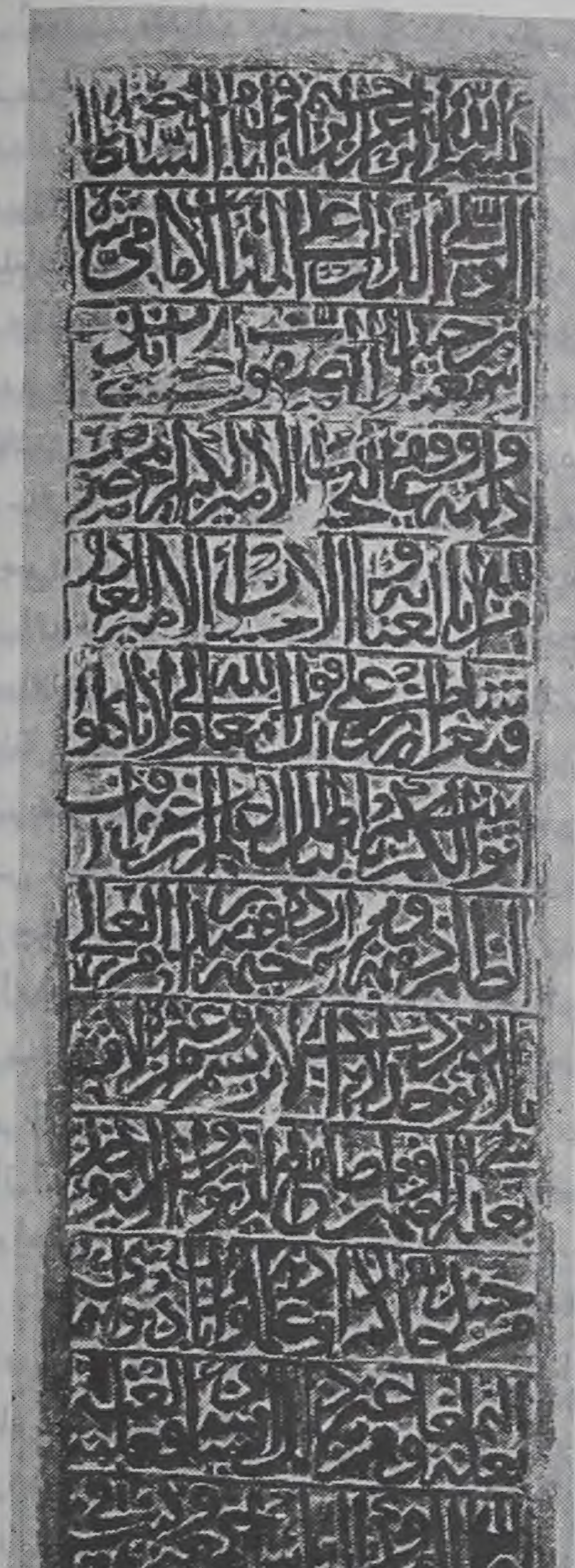
قتیبه مجدد همان مضمون سابق را تکرارکرد عبدالملك این آیه را توقیع نمود :

«وان تصبروا و تتقوا لایضرکم کیدهم شیئاً - گرشکیبا و پرهیزکار باشیدفریب آنان‌شما رازیان نمیدهد».

یکی از استانداران نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز نوشته اجازهٔ تعمیر شهری را خواست . عمر در جوابش چنین توقیع کرد :

«آنشهر را با داد بسازوراهش را از بیداد بزدای».

والی عراق نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز نگاشته از بدرفتاری مردم



ع- سنگ سیاهی که فرمان قنبر حاکم بغداد نوشته شده و مربوط بفرمان شاه اسماعیل صفوی سال ۹۲۱ هجری است که در آن ایام عراق جزء ایران بوده

آنجا شکایت‌کرد. عمر درپاسخ نامه چنین توقیع کرد :
«نخست آنچه که برای خود می‌پسندی برای آنان به‌پسند ، آنگاه گناهان آنانرا بشمار».
از عمربن عبدالعزیز توقیعات زیادی نقل شده است .
شخصی به‌یزید بن عبدالملك نامه‌ای نگاشته ازبیداد استانداری شکایت‌کرد، یزید این آیه را در زیرنامه توقیع‌کرد : «وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».
ستمگران بزودی خواهند فهمیدکه دچار چه تشویش‌ها ونگرانی‌ها خواهند شد».
مردم انبار[1] شرحی بسفاح خلیفهٔ عباسی نگاشته شکایت کردند که مأمورین وی خانه‌های آنها را گرفته وجزء ساختمان‌های دولتی‌کرده وبهای آن‌را هم نداده‌اند ، سفاح در پاسخ نوشت :
«این بنائی است که بر بنیاد پرهیزگاری استوار نگشته است».
سپس فرمان داد بهای خانه‌های آنان را بپردازند .
مردم‌کوفه نامه‌ای به‌منصور نوشته از بدرفتاری والی‌کوفه شکایت کردند . منصور در ذیل آن نگاشت : «همانطورکه هستید برشما فرمان‌روائی میکنند».
شخصی به‌منصور نامه نوشته ازتنگدستی شکایت‌کرد . منصور درپاسخ نگاشت: «از خدا روزی بخواه» نامه‌ای از فرماندار حمص برای منصور رسید که چند اشتباه داشت ، منصور در ذیل آن بفرماندار نوشت «یا کاتب را عوض‌کن یا تورا عوض میکنم» :
والی ارمنستان شرحی به مهدی خلیفهٔ عباسی نوشته از نافرمانی مردم آنجا شکایت کرد . مهدی نامهٔ او را با این آیه توقیع کرد : «خذالعفو وأمر بالمعروف واعرض‌عن‌الجاهلین . بخشودن بکار به‌نیکوکاری فرمان ده واز نادانان کناره‌گیر».
بعضی‌ها ازلاقیدی والی خراسان به‌مهدی شرحی نگاشتند؛ مهدی پاسخ نوشت:
«تو خوابی‌ومن بیدار». وعین‌آنرا برای والی‌فرستاد .
هرون‌الرشید بوالی خراسان چنین نگاشت :
«زخمت‌را معالجه‌کن وگرنه فزونی می‌یابد» .
وبوالی مصر چنین نوشت :
«مبادا خزانهٔ من‌وخزانهٔ برادرم یوسف را بربادبدهی‌وازطرف‌خدا وخلق خدا بدی‌ها بتو برسد» .
ابن‌هشام شرحی بمأمون نگاشت واز ستمی‌که بروی رفته بود شکایت‌کرد. مأمون درپاسخ وی‌چنین توقیع‌کرد :
«نشانهٔ مرد شریف‌آنست‌که از زورمندان ستم نکشد و ستم زیردستان را تحمل‌کنند .

---

۱ ـ انبار یکی از شهرهای قدیمی ومشهور عراق در کنار فرات بوده است . مترجم

تو از کدام آنان هستی» . وامثال این توقیعات فراوان است .

علاوه بر خلفاء امیران و وزیران و بزرگان نیز زیر نامه‌ها توقیع مینگاشتند، زیاد بن ابیه، ابومسلم خراسانی، جعفر برمکی و دیگران بتوقیع نامه‌ها مشهورند بخصوص جعفر که توقیع‌های ادبی وی چنانکه گفتیم دست بدست میگشت. جعفر موقعی زیر نامهٔ یك زندانی این آیه نگاشت: «ولکل اجل کتاب ـ هرمدتی دفتر معین دارد که درآن ثبت‌است».

موقع دیگری عده‌ای بوی شرحی نگاشته از یکی ازمأمورین او شکایت کردند. جعفر بآن مأمور چنین نگاشت:

«شکر کنندگان تو نایاب، شکوه کنندگان تو بی‌حساب، یارسم عدالت آموز یاازمسند حکومت برخیز» .

هنگامی مردی باو نامه نگاشته اجازهٔ مکه‌رفتن خواست، جعفر چنین توقیع کرد :

«هر که راه خدا رود بی گمان رستگار شود» .

مردی بوی نامه نگاشته درخواست حکومت محلی راکرد ، جعفر بوی نوشت : «که ستمگران را حکومت نشاید.»

مردی دیگر که مکرر ازجعفر کمك مالی خواسته بود واز وی کمك گرفته بود شرحی بجعفر نگاشته تقاضای کمك کرد ، جعفر در پاسخ وی نوشت: «بگذار ازاین پستان گاوی که مکرر دوشیدی دیگران هم بدوشند» .

فضل بن‌سهل و طاهر بن حسین و امثال آنان از وزیران و بزرگان در نوشتن توقیع شهرت فراوان دارند .

خلفاء و بزرگان اسلام سعی داشتند که نامه‌های خود راکوتاه و پرمعنی بنویسند، تا نمونه‌ای از بلاغت کلام باشد، مثلاهنگامی درمدینه‌قحطی‌شد وعمر بعمروعاص این‌نامه رانگاشته از وی غله‌خواست :

«از بندهٔ‌خدا، امیرمؤمنان بنافرمان پسر نافرمان (مقصود کلمهٔ عاص‌نام‌پدر عمروعاص است. مترجم) اما بعدچنان فکر میکنم که اگر من و همراهان من از گرسنگی بمیریم تورا باکی نخواهد شد، بدادبرس بدادبرس». عمروعاص درپاسخ عمرچنین نگاشت :

«از بندهٔ خدا عمروعاص لبیك‌لبیك ای امیرمؤمنان، کاروانی ازغله برای توفرستادم که یکسرش نزدتو درمدینه وسر دیگرش نزدمن در مصر والسلام» .

واز اینگونه نامه‌ها بسیار است که از طرف خلفا و مأمورین آنها صادر میشده است ، خلفا نه‌تنها با عمال‌خود این قسم مکاتبه میکردند بلکه غالباً باپادشاهان وبزرگان نیز همین طورکاغذ مینوشتند .

مثلاهنگامی نیسوفور (نقفور) امپراتور روم نامه‌ای بهرون نگاشت و او را تهدید کرد که باید باجی راکه ازامپراتریس‌روم گرفته پس‌بدهی. هرون که آن‌نامه راخواند بخشم در

آمد وقلم ودوات خواسته پشت همان کاغذ چنین نگاشت :

«از هرون امیرمؤمنان به‌نیسفورسگ روم من‌نامهٔ تورا خواندم ای پسر زن‌بی‌ایمان پاسخ من آنست که‌میبینی نه‌آنکه میشنوی .»

موقع دیگر آلفونس (اذفونش) از فرمانروایان فرنگ نامهٔ مفصلی بیوسف‌بن تاشفین والی‌مراکش نگاشته ویرا تهدیدکرد، یوسف پشت نامهٔ اونوشت :

«جواب آنست که بزودی خواهی دید» .

نامه‌نگاری خلفاء

یکی از مقررات حتمی نامه‌نگاری خلفاآن بوده‌که همیشه نام‌خلیفه مقدم برهرنامی نوشته‌شود. واگر خلاف‌آن واقع میشدگناه بزرگی بودکه بخشوده نمیشد. و نمونهٔ آن فوقاً درمکاتبهٔ عمر ، عمروعاص مشاهده شد.ویکی ازگناهانی‌که موجب قتل‌ابومسلم شد این بودکه:موقعی نام خود را مقدم برنام منصور دریکی ازنامه‌ها نگاشته بودواگر در بعضی از مراسلات خلاف‌این رسم چیزی مشاهده میشود قطعاً ناسخ وکاتب سهوکرده است .

اما همینکه آل‌بویه بربغداد دست یافتند خلفاء را ازبیشترکارها برکنار ساختند . و موضوع نامه‌نگاری آنان محدود شد ، فقط گاه‌گاهی ببعضی ازحکام خود مطالبی مینوشتند ، ودستگاه نامه‌نگاری بدست وزیران افتاد . واگر در نامه‌های آنان بنابمقتضیات ذکر نام



ت - بروسه : مقبرهٔ سلطان ایلدرم بایزید

خلیفه‌لازم‌میشد بطور کنایه با عبارات مقام شریف ـ سدهٔ نبویه ـ دارالعزیزه ـ محل‌ممجد ـ و امثال آن باسم خلفا اشاره میکردند. البته منظورشان از جای اقامت خود خلیفه بوده است، کم کم برای وزیران نیز چنین القابی منظور داشته بجای ذکر صریح اسامی وزیران عبارات: مجلس عالی ـ حضرت سامی ومانند آن مینگاشتند.

اشاره یا رمز

دیگر از تفنن‌های آنان اینکه بارمز و اشاره کاغذ مینگاشتند ومطالب مبسوطی‌را بایك حرف ودو حرف ادا مینمودند. مثلا بعداز اینکه سلطان محمود غزنوی استقلال یافت شرحی بخلیفه نگاشت واز وی خواست که بنامش خطبه بخوانند، وسکه بزنند، وهمینکه خلیفه این‌خواهش‌را نپذیرفت نامهٔ دیگری ببغداد باین مضمون نوشت:

«اگر بخواهم میتوانم سنگهای بغداد را روی‌پشت پیلان بغزنه بیاورم».

خلیفه نامهٔ سربمهری درپاسخ محمود فرستاد، محمود نامه را گشود وچیزی درنامه ندید، جز اینکه درآغاز نامه بسم‌الله ودرپایان‌درود وستایش برپیغمبر نوشته بودند. اماسرصفحه یك‌الف (آ) مددار وسط آن‌یك لام(ل) وآخر نامه حرف‌میم (م) بود، سلطان ومجلسیان در شگفت ماندند‌که معنای این رمز چی‌است، وهمانطور متحیر بودند تااینکه ابوبکر قهستانی از دانشمندان آن‌روز برسلطان وارد شد ونامه‌را دیدلختی بفکر فرورفت وسپس گفت دانستم چه نوشته‌اند، سلطان گفت آنچه میخواهی میدهم شرح معما را بیان‌کن. ابوبکر گفت: تو خلیفه‌را به‌پیلان تهدید‌کردی او درپاسخ (الف لام میم) نگاشته و بسورهٔ فیل (الم‌ترکیف‌فعل ربك باصحاب‌الفیل) حواله داده است. سلطان برخود هراسیده این را بفال بد‌گرفت و از کردهٔ خود پشیمان گشته باخلیفه مهربان‌شد.

حکایت دیگری باین‌مضمون از سدیدالملك نقل میکنند، باین تفصیل که سدیدالملك‌بن علی‌فرماندار قلعه (شیزر) ازمردان دلیر هوشیار بی‌باك اواسط قرن‌پنجم هجری باتاج‌الملوك محمدبن صالح فرماندار حلب‌دوستی ومعاشرت داشت. ولی ناگهان میان آنها بهم‌خورد و سدیدالملك ازبیم خشم تاج‌الملوك نزد جلال‌الملك‌بن‌عمار فرماندار طرابلس (شام) گریخت، تاج‌الملوك برای فریب دادن سدیدالملك به‌منشی خود ابونصر محمدبـن حسین دستور داد نامه‌ای بسدیدالملك بنویسد واورا بآمدن حلب تشویق‌کند. ابونصر که ازدوستان سدیدالملك بود ونمیخواست اورا بدام بیندازد مطابق دستور تاج‌الملوك نامهٔ تملق آمیزی بسدیدالملك نوشت ولی‌همینکه بعبارت انشاء الله‌تعالی رسید بجای (ان) (ان) نوشت و برای سدیدالملك فرستاد. جلال‌الملك وسایرین نامه را خوانده از اظهار مهربانی تاج‌الملوك به‌سدیدالملك ابراز مسرت‌کردند اما خود سدیدالملك سخن نمیگفت وهینکه جهت را پرسیدند پاسخ داد من‌چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید، آنگاه قلم وکاغذخواست وپاسخ نامهٔ تاج‌الملوك را باادب نگاشت ودرپایان نامه چنین‌نوشت: (اناالخادم‌المقر باالانعام). من بنده‌ای هستم‌که مراحم

عالی را درنظر دارم اما کلمهٔ انا درجملهٔ فوق مشدد و مسکـور (انا) بود جواب نامه بدست تاج‌الملوك رسید و آنرا حسب‌المعمول با بونصر کاتب خود داد. ابونصر پس‌ازمطالعهٔ نامه‌بیاران نزدیك گفت خوشوقتم که سدیدالملك‌اشارهٔ مرا درك کرده‌است، چون من‌بانوشتن (ان) اشارهٔ باین آیه‌کرده بودم:

«ان‌الملاء یأتمرون بك‌لیقتلوك ـ جماعت توطئه میکنندکه ترا بکشند».

وسدیدالملك بانگاشتن‌کلمهٔ انا باین آیه‌اشاره کرده است: «انالن‌ندخلهاابداً مادامو افیها ـ تاآنها درآنجا هستند پا بآنجا نمیگذاریم».

دیگرازلطیفه‌های ادبی درفن نامه‌نگاری سلاطین وامراء نامهٔ عضدالدولهٔ دیلمی به‌ابی منصور افتکین والی دمشق است، باین‌تفصیل‌که والی دمشق نامهٔ ذیل را بعضدالدوله نوشت:

«شام بدست من‌افتاده وپادشاه مصررا در اینجا نفوذ وقدرتی نمانده اگر مرا بامال و اسلحه یاری‌کنی آنان‌را در جایگاهشان میکوبم».

عضدالدوله درپاسخ اونامهٔ زیر راکه شبیه برمز است مرقوم داشت:

«عرك عرك، فصار فصار، دلك‌دلك، فعلك فعلك بهدا ...».

و چنانکه ملاحظه میشود جملات آن‌کلمات متشابهی است‌که تانقطه نگذارند چیزی از آن مفهوم نمیشود. وپس‌از نقطه‌گذاری چنین میگردد:

«غرك‌عزك فصار قصار ذلك‌ذلك فاخش فعلك فعلك تهداً ...».

«جاه تو تورا فریب داده وکوتاه‌بینی‌توبرای تو خواری می‌آورد وازکار بدت بهراس شاید آرام بگیری...»

ومنظور عضدالدوله آن بوده‌که‌کسی جز والی دمشق ازجریان باخبر نگردد و اگر نامه بدست‌کسی‌افتاد چیزی ازآن‌نفهمد، اتفاقاً چنان‌شد وافتکین مراد عضدالدوله را دریافت وآرام نشست.

لوازم‌التحریر، نوشت افزار

قلم را ازنی‌میساختند ومرکب‌که‌آنرا مداد میگفتند ازگرد زغال‌ویا گردسیاه‌دیگر تهیه‌کرده‌مایع‌لزجی‌مثل‌صمغ‌ومانندآن‌بآن‌میافزودند. اماکاغذ اعراب در ابتداء پوست بودکه‌آنرا رق‌میگفتند. گاه‌هم‌روی پارچه مینوشتند. ومشهورترین‌آن پارچهٔ بافت‌مصر بنام قباطی بودو معلقات‌سبع[1] پیش‌از اسلام برروی‌همان‌پارچه نوشته شده بود. وهرگاه پارچه یاپوست بدست نمیاوردند روی چوب یااستخوان‌یاسنگ یاسفال ومانندآن مینوشتند.

---

۱ ـ پیش‌از اسلام عادت عربها براین بودکه بهترین اشعار خودرا باآب زر نگاشته برديوار خانهٔ کعبه می‌آویختند وتاشعر نیکوتری نمی‌یافتند آن‌دیگری را برنمیداشتند وتانزول قرآن‌مجید مدت‌زمانی هفت قصیده بنام معلقات یامذهبات سبع در دیوار کعبه آویخته بود اینك نام گویندگان آن‌هفت قصیده وشعر اول قصیدهٔ آنان:

۱ ـ امروءالقیس قفانبك من‌ذکری حبیب ومنزل ـ بسقطاللوی بین‌دخول فحوملی. ←

همینکه مصر فتح‌شد پاپیروس یا بردی‌معمول گشت و بیشتر مراسلات بنی‌امیه روی بردی یا قباطی بوده است. و درکتابخانهٔ خدیوی مصر نمونه‌هائی هست که روی پاپیروس و قباطی نوشته‌اند و گرچه قدری پوسیده است، اما نوشته‌های آن هنوز نمایان میباشد.

همینقسم تیکه‌های سفالی بنظرما رسیده‌که روی‌آن عربی نوشته‌اند و قدیمی‌ترین آن آثار از اواخرقرن اول هجری تجاوز نمیکند وتمام‌آن نوشته‌ها درکتابخانهٔ خدیوی قاهره برای مشاهدهٔ مردم آماده است.

در موزهٔ بریتانیای لندن نامه‌ای است که بزبان عربی روی پارچه‌ای نوشته‌اند و تصور میرودکه مربوط باوایل قرن دوم هجری باشد.

درزمان عباسیان بدستورو اشارهٔ فضل‌بن یحیی برمکی‌کاغذ ساختند وبرای نوشتن‌بکار بردند. وچنانکه میدانیم چینی‌ها پیش ازمیلاد باکاغذآشنا بودند وهمانموقع‌کاغذ میساختند و همینکه سمرقند بدست‌لشکراسلام گشوده شد عربها درآنجا برای‌نخستین بارباکاغذآشناشدند. تا زمان عباسیان استعمال‌کاغذ میان مسلمانان رواج نیافت، درآن هنگام‌که مکاتبات زیادشده بود و پوست‌کفاف نمیداد ناچار فضل برمکی دستورکاغذ سازی داد. و در بغداد و دمشق و شهرهای بزرگ دیگراسلامی کارخانه‌های‌کاغذ سازی تأسیس گشت. واین صنعت مهم از دست مسلمانان بسایرنقاط دنیا انتشار یافت وهمینکه غربی‌ها در قرون وسطی از خواب غفلت برخاستند، ابتداءکاغذ شامی بکاربردند وآنرا نامهٔ دمشق نامیدند: Charta Damascena

و تدریجاً سایرممالك اروپاکاغذ سازی رااز اعراب اندلس فراگرفتند، چه‌که عربها درشهرهای (شاطبه - بلنسیه - طلیطله)کارخانه‌های‌کاغذ سازی داشتند وهمینکه اندلس‌بدست فرنگیان افتادآن کارخانه‌ها را نگاهداشتند و سایرممالك اروپا ازآنان‌کاغذ سازی‌آموختند. قدیمی‌ترین مکتوب عربی‌که روی‌کاغذ نوشته شده‌نسخه‌ای ازکتاب غریب‌الحدیث است‌که‌فعلا درکتابخانهٔ دانشگاه لیدن (هلند) دیده میشود. وتصور میرود درقرن سوم هجری نوشته‌شده است،دیگرکتاب دیوان‌الادب‌متعلق بکتابخانهٔ موزهٔ‌بریتانی‌ازآثار اوایل قرن چهارم‌میباشد.

دربانی - حجابه

آنچه راکه امروز ادارهٔ تشریفات میگویند درآن زمان حجابه میگفتند. و رئیس‌آن اداره متصدی تحصیل اجازهٔ ملاقات مردم از سلطان یا امیریا وزیر بود ومنظور ازآن حفظ ابهت و جلال پادشاه

→ ۲ - طرفه‌بن عبد - اخولةاطلال ببرقة ثهمد - تلوح‌کباقی‌الوشم فی‌ظاهر الید.

۳ - زهیربن ابی‌سلمی - امن ام اوفی‌دمنة لم‌تکلم - بحومانةالدراج فالمتثلم.

۴ - لبیدبن‌ربیعه - عفت‌الدیار محلها فمقامها - بمناتا بدغولهافرجامها.

۵ - عمروبن‌کلثوم - الاهبی بصحنك فاصبحینا - ولاتبقی خمورالاندرینا.

۶ - عنترةبن شداد عیسی - هل‌غادرالشعراء من‌متردم - ام هل‌عرفت‌الدار بعد ترمم.

۷ - حرث‌بن جلزه یشکر - آذنتنا بینها اسماء - رب‌ثاویمل منه‌الثواء.

برای تفصیل بشرح معلقات تألیف قاضی‌ابوعبدالله حسین‌بن احمدبن زوزنی چاپ‌قاهره مراجعه شود. مترجم

یا امیرمیباشد .

و هرقدرکه تمدن ملل ودول اسلامی افزایش یافت فاصلهٔ میان پادشاه ومردم وسیعتر گشته حاجب ودربان زیادتر شد. خلفای راشدین دربان ورئیس تشریفات نداشتند وهرکس ازگدا وپولدار بدون مانع آنها را ملاقات میکرد .

پس ازآنان که دستگاه سلطنت پدیدآمد، برای ملاقات خلفامقرراتی وضع شدکه بموجب آن مقام وحسب ونسب اشخاص رعایت میشد. وبرای اولین مرتبه زیادبن ابیه معاویه راباین موضوع متوجه ساخت. باین قسم که برای ملاقات خلفاء بیش از هرچیز نسب مورد نظر بودو اگردو نفر درنسب برابرمیشدند سن آنان مقیاس تقدم وتأخر بود. واگردر سن هم مساوی بودند علم وادب مقیاس میشد، ولی چهاردسته از مأمورین گاه و بیگاه میتوانستند خلیفه را ملاقات کنند وآن چهار نفرعبارت بودند از: مؤذن ـ قاصد سرحد ـ خوانسالار ـ پیکی که شب ازجائی میرسید. وبهمین مناسبت زیادبن ابیه بحاجب خود چنین میگوید :

« تو در هرموقع و برای هرکس حاجب من هستی. اما دربارهٔ چهار نفرحق مداخله نداری اول جارچی خدا برای نماز، دوم دهقان که هرگاه خواست باید مرا ببیند، سوم پیك سرحدی که اگرساعتی کارش دیرشود یکسال زیان دارد، چهارم خوانسالارکه اگرخوراك را دوباره گرم کنند فاسد میشود.»

درزمان عباسیان که تجملات افزون شد و دستگاه توسعه یافت ملاقات خلیفه دشوارشد و جزدر موارد مهم دیدارآنان میسر نمیشد، واین همان است که ابن‌خلدون آنرا حجاب دوم مینامد. درآنموقع میان مردم وخلیفه دو دستگاه تشریفاتی مقرر شدکه یکی را دارالعامه و دیگری را دارالخاصه میگفتند. وطبق نظررؤسای تشریفات هردسته از مردم دریکی ازاین دوخانه ودستگاه با خلیفه ملاقات میکردند ودرروزگار انحطاط وضعف دولت عباسی حجاب سومی نیز بمیان‌آمدکه ازآن دو حجاب سخت‌تربود، والبته این سخت‌گیری ازآنرومیشد که خلفا را پشت پرده نگاه داشته ازجریان امور برکناردارند. وبآنان (بخلفا) میگفتندکه برای حفظ عظمت مقام بهترآنکه پشت پرده بمانید، وکمترمردم را ببینید، درصورتیکه منظوراصلی کنارگذاردن خلفا بوده است.والبته این اوضاع مقارن باانقراض وانحطاطدولتها پیش میآید .

نقابت یا مقام نقیب‌الاشراف

مسلمانان خاندان پیغمبررا شریف میدانندبخصوص درقرن اول‌اسلام که احترام زیادی بآنان میگذاردند. وبرای اینکه این خاندان جلیل بپاره‌ای‌آلودگی‌ها گرفتار نشود وشرافت وحیثیت افرادآن مصون بماند، معمولا شخصی را باسم نقیب‌الاشراف یا رئیس خاندان نبوی انتخاب میکردند. وظایف نقیب‌الاشراف ازاین‌قرار بود :

حفظ نسب خاندان، ثبت نام نوزادگان، جلوگیری ازافراد خاندان از نظرارتکاب

پاره‌ای گناهان ویا اشتغال بپاره‌ای کسبها، مطالبه ووصول وایصال حقوق آنان، دریافت حقوق مربوط بخاندان پیغمبر از غنیمت وفیئی و تقسیم آن میان افراد، مراقبت در زناشوئی زنان و دختران خانواده که فقط با هم‌شأن خودشان همسر شوند، و درواقع نقیب‌الاشراف بمنزلهٔ قیم ووکیل عمومی افراد خاندان بشمارمیآمد. مقام نقیب‌الاشراف مقام مهمی محسوب میشد وبعد از مقام خلافت اول مقام بود وازآنرو سیدرضی نقیب‌الاشراف وقت به‌قادر عباسی خلیفهٔ خود درطی قصیده چنین میگوید .

ترجمهٔ شعر :

« توجه داشته باش ای امیرمؤمنان، چه‌که ما دراصل ونسب عالی ازهم جدا نیستیم»

« هنگام فخرآزمائی جدائی وفرقی میان ما نیست».

« فقط امتیاز شماآنست‌که خلیفه هستید ومن نیستم دیگرهیچ مزیتی برمن نداری ».

خلفا پیوسته مقام فخرالاشراف را رعایت میکردند وگاه‌گاه فرمان دیوان مظالم یا آبیاری حجاج وامثال آنراکه از مقامات‌مهم دولتی بود بنام‌آنان صادر میکردند، و هنوز هم (هنگام‌تألیف‌کتاب ۱۹۰۲میلادی مترجم) دولت عثمانی‌آن‌مراتب را رعایت میکندبقسمی‌که درسلام‌های رسمی نقیب‌الاشراف جلوتر از همهٔ‌رجال حتی‌شیخ‌الاسلام وصدراعظم بحضورخلیفه میآید. (میآمد چون دیگردولت عثمانی باقی‌نمانده است. مترجم)

مشیخه طریقه صوفیه

دیگراز منصبهای دولتی دینی سرپرستی صوفیان است. که پس از پیدایش مسلك صوفیه پدیدآمد. ومتصدی‌آن مقام میتواند راجع‌بتمام طریقه‌های صوفیگری اظهارنظر کند. باینقسم‌که مریدان بدست‌خلفاء اداره میشوندوخلفای صوفیه از طرف شیخ جماعت تعیین میگردد و ریاست‌تمام شیوخ صوفیه‌باشیخ‌المشایخ میباشد.ارشاد مدیران ومراقبت حال‌آنان واجرای امر بمعروف ونهی از منکروتربیت‌افراد با خلفای‌شیخ طریقت است، وشیخ طریقت بنوبهٔ خود از شیخ‌المشایخ شنوائی‌دارد وتا زمان سلطان‌صلاح‌الدین‌ایوبی صوفیان مصرشیخ‌المشایخ نداشتند و هردسته‌ای ازآنان‌خانقاه وتکیهٔ جداگانه‌ای ترتیب داده مستقل میزیستند.والبته این تفرقه موجب پاره‌ای‌مفاسد میگشت، و همینکه سلطان صلاح‌الدین خانقاه سعیدالسعداء را در قاهره بناکردآن‌را(دویرةالصوفیه) سرای درویشان نامید.ورئیس‌آن خانقاه راپیوسته ازبزرگان و صاحبمنصبان‌ارشد دولتی‌انتخاب مینمود. چنانکه‌مدتی‌ریاست‌آن محل‌را بفرزندان‌شیخ‌الشیوخ ابن حمویه واگذارد، وچنانکه میدانیم‌این خاندان دارای مقام وزارت وامارت وفرماندهی سپاه‌بودندوهمه‌ازآنان حساب‌میبردند، چندی‌هم تقی‌الدین عبدالرحمن بن‌بنت‌الاعزرا برياست آن خانقاه‌گماشت واین شخص بعنوان ذوالریاستین ووزیرصاحب مشهوربود و درمیان‌مردم مصرمقام بلندی داشت، خلاصه اینکه صلاح‌الدین بااین حسن تدبیر(انتخاب مردان بزرگ برای ریاست خانقاه سعیدالسعداء) عملا مقامی‌بنام وعنوان شیخ‌المشایخ صوفیه تأسیس نمود،

و درقرن نهم هجری پیشوائی عمومی صوفیان مصربسید محمد شمس‌الدین بکری مسلم گشت واین مرد از داناترین وپرهیزکارترین مردمان زمان خویش بوده است. چنانه شعرانی در بارهٔ اوگفته است. « اگرسید را داناترین مردم هم عصراو بدانیم خطا نرفته‌ایم ».

پس از شمس‌الدین ابوالسرور بکری پسرش پیشوای صوفیان گشت واو ازمفسران نامی نیز میباشد. تاکنون‌منصب مزبور درخاندان صدیقی بکری (درمصر) برقراراست.

پایان جلد اول تمدن اسلام

جلد دوم

راجع به

پیدایش دولت اسلام ـ تاریخ مؤسسات اداری و سیاسی و نظامی آن ـ شرح ثروت ممالك اسلامی و تاریخ علوم و ادبیات و بازرگانی و صنعت و نظامات اجتماعی و آداب و رسوم ممالك و ملل اسلامی

772
908
570
1950

971
302
~~723~~

مشتمل بر تاریخ

ثروت دولتهای اسلامی ـ ثروت رجال دولتی وخلفای اسلام ـ موجبات پیدایش آن ثروت و از دست رفتن آن ثروت ـ ثروت اهالی شهرها و ده‌ها

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

سال گذشته درچنین روزی جلد اول تاریخ تمدن اسلام منتشرشد و شور و غوغائی در مطبوعات بپا کرد، چون مباحثه در این قسم مطالب درزبان عربی سابقه‌نداشت وبعلاوه موضوع مهم بود، روزنامه‌ها تقریظ وانتقاد بسیار بر آن نگاشتند واز مصر وسوریه وایران و اروپا و امریکا دانشمندان نامه‌هائی فرستاده‌مارا باداماۀاین کار ومجاهده ومبارزه درتکمیل این‌موضوع تشویق کردند . و حتی پاره‌ای از این فضلا اظهار داشتند که تصور نمیرفت راجع به‌موضوع تاریخ تمدن اسلام کتاب مخصوص انتشار یابد چه که مدارك ومستندات لازم‌برای جمع‌آوری مطالب مربوط بقدرکافی موجود نمیبود وخلاصه‌آنکه این‌نامه‌ها وآن‌مقاله‌ها مارا بیش‌ازپیش بانجام این‌منظورپسندیده ترغیب کرد .

از اتفاقات عجیب آنکه هنگام تألیف این‌کتاب واعلام مقصود ، خود انتظار نداشتیم که مواد موجود بیش از مندرجات یك جلد بشود . اما پس ازشروع بتحقیق وتتبع بپاره‌ای مسائل فلسفی وتاریخی مربوط بعوامل‌تمدن اسلام برخوردیم ومطالب‌بسیاری برما کشف‌شدکه بخاطر کسی خطور نمیکرد ودرنتیجه میدان وسیعی برای نگاشتن بدست‌آمد تاحدی‌که چهار برابر تخمین وتصور سابق مطالب لازم جمع‌آوری شد ودر دسترس ما قرار گرفت لذا جلد اول تاریخ تمدن اسلام را انتشار دادیم ومطالب مهم‌آن عبارت‌بود از :

مقدمۀ لازم راجع بشرح حال عرب پیش‌از اسلام تانهضت اخیراعراب ــ ظهور اسلام ـ انتشار اسلام ـ پیدایش دولت اسلامی ـ ادارات ومؤسسات آن ـ آرتش ـ بیت‌المال یادارائی .

در مقدمۀ جلد اول گفتیم که بقیۀ مطالب در سه جلد دیگربه‌حجم جلد اول‌مینگاریم. اما همینکه بنوشتن جلد دوم دست‌زدیم میدان عمل‌را بقدری وسیع دیدیم که چهارجلد وپنج‌جلد را نیز برای اتمام مطلب‌کافی نمیدانیم و تصور میرود که این‌تاریخ در شش یاهفت جلد پایان یابد. و در هرحال تا ازتألیف مطالب فارغ نشویم تعیین شمارۀ مجلدات عملی نخواهد بود .

اماموضوع این‌جلد عبارت‌است از: ثروت ممالك اسلامی که رکن‌مهمی از ارکان‌تمدن مزبور بشمار میاید. موضوع مزبوربدوقسمت تقسیم میشود، ثروت‌دولت ورجال دولت. ثروت ممالك اسلام یعنی ثروت شهرها ومردم آن ، درقسمت ثروت دولتی اسلام از نظـر فلسفی و

تاریخی وارد موضوع شدیم و از زمان پیغمبر اکرم شروع کرده تاعباسیان پایان دادیم ، و موجبات کم وزیاد شدن آن ثروت را شرح دادیم وارتباط این تغییرات را باوضع دولت‌ها ومقررات جاریهٔ آن ذکر نمودیم وهمینکه بثروت عباسیان رسیدیم آنرا بدو زمان و دوره تقسیم کردیم، دورهٔ ترقی ودورهٔ تنزل، در دورهٔ اول که ثروت به‌منتهی درجه رسیده بود، شرح مفصلی درآن موضوع نوشتیم . وپیش‌از ذکـر آن تفصیل مقدمه‌ای دربارهٔ چگونگی پیدایش دولت عباسیان و موجبات پیشرفت آن نگاشتیم ، آنگـاه بشرح ثـروت دولت عباسیان پرداختیم و پیش‌از ذکـر موضوع ، مختصری از جغرافیـای کشور اسلام در قـرن سـوم را بانقشهٔ مربوط مـرقـوم داشتیم . درطی آن نقشه ارتباط و تناسب شهرستانهـای اسلامی را نسبت به‌یکدیگر بیان کردیم، آنگاه بشرح ثروت دولت عباسی آغاز کردیم ، وابتداء ازسفاح یعنی اوایل سلطنت عباسی شروع کردیم و به‌ایام هرون و مأمون رسانیدیم که در آن هنگام دولت عباسی به‌منتهای عظمت وکمال رسیده بود. سپس سه‌صورت مفصل از اوضاع مالی زمان‌مأمون وپس‌از مأمون درج کردیم وآن سه‌صورت را باهم‌مقایسه‌نمودیم وچنین نتیجه گرفتیم که : در آنزمان سالانه سیصد میلیون درهم درآمد زیاد برهزینه دربیت‌المال باقی میماند. واین وضع مساعد مالی تاکنون برای هیچ دولتی فراهم نشده است وبـرای کشف موجبات پیدایش این ثروت هنگفت ناچار دراطراف منابع درآمد وارقام هزینه وعلل زیادی رقم اول وکمی رقم دوم مطالعاتی انجام دادیم ودانستیم که موجب زیادی درآمد درآن ایام‌چهارچیز بوده‌است؛ اول وسعت ممالك اسلامی - دوم آبادی ده‌ها وشهرها واشتغال مردم بامور کشاورزی ـ سوم سنگینی وزیادی مالیات‌ها ـ چهارم امانت مأمورین در وصول و ایصال درآمدها واماکمی هزینه مربوط بسه‌چیزمیباشد: اول‌کمی‌کارمندان ـ دوم‌نداشتن وام دولتی- سوم اقتصادخلفای راشدین. و پس‌از آنکه ثروت عباسی‌را درزمان ترقی‌آن‌دولت شرح دادیم باوضاع مالی در عصرتنزل وانحطاط پرداختیم. وابتداء علل انحطاط را شرح داده مبلغ درآمد آن‌دوره را ذکر نمودیم. وپس‌از مطالعهٔ‌کامل در اوضاع مالی‌دورهٔ انحطاط باین نتیجه رسیدیم که خرابی اوضاع مالی بواسطهٔ زیادی مخارج وکمی عایدات بوده وعلت نقصان درآمدرا در پنج چیز دانستیم. اول ازدست رفتن‌قسمتی ازممالك ـ دوم‌کم‌شدن میزان مالیات نسبت بسابق ـ سوم نادرستی مأمورین در جمع آوری عایدات ـ چهارم بازماندن مردم ازکار بواسطهٔ آشوبهای داخلی ـ پنجم ویران‌شدن ده‌ها وشهرها .

اما فزونی هزینه نیز پنج سبب داشته . اول ولخرجی خلفاء وزنان آنها ودراین‌قسمت اخیر فصلی راجع بثروت زنان خلفاء اختصاص دادیم ـ دوم‌تنوع و ازدیاد هزینهٔ دولت‌ـ سوم فزونی مقرری‌ومستمری‌کارمندان، برای‌اینقسمت‌نیزشرح‌و تفصیل‌قائل‌شده‌مقرری استانداران، وزیران، نویسندگان، قاضیان، اطرافیان خلیفه، آرتش وغیره را باذکرتاریخ درج کردیم - چهارم هزینهٔ بیعت گرفتن ـ پنجم پول طلبی و مال انـدوزی رجال دولتی و برای توضیح

اینقسمت مبحثی‌دربارهٔ احوال وزیران دورهٔ انحطاط ذکر کردیم که‌چگونه درد رشوه‌خواری میان آنان شیوع یافته‌بود. ودرعین حال که خلیفه تهی دست مانده خزانه (بیت‌المال) تهی شده‌بود، وزیران ثروت‌های هنگفتی گرد آورده بودند. و چگونه در اثر این جریانات موضوع مصادره و ضبط دارائی وزیران در آن زمان معمول گشت. دربارهٔ استانداران و فرمانداران ونویسندگان ودربانان نیزمطالعاتی انجام داده مطالبی نگاشتیم. وخلاصه‌ای از این‌موضوع را بعنوان خاتمه (فصل‌ثروت‌های دولتی) درج نمودیم.

آنگاه بقسمت اساسی دیگر یعنی ثروت ممالك اسلامی که عبارت از ثروت شهرها و اهالی شهرهاست توجه نمودیم وبطور اختصار ازاوضاع شهرهای اسلامی مطالبی نگاشتیم‌که چگونه در دورهٔ انحطاط وتنزل ثروت عمومی درمیان هیئت حاکمه واتباع آنان ومردم با-نفوذ وباقدرت جمع شده بود وتودهٔ مردم در فقر ومسکنت وحشت‌آور بسر میبردند. وخاتمهٔ این‌قسمت‌را درشرح نامی‌ترین شهرهای اسلام‌درمصر، شام، عراق، مغرب مانند بصره، کوفه، فسطاط، بغداد و غیره اختصاص دادیم. وثروت وآبادی آن بلاد را در آن دوره‌ای ازتمدن اسلامی ذکر کردیم. همینکه جلد اول کتاب منتشر شد دانشمندان اهمیت موضوع و دشواری کار مارا دریافتند ونویسندگان در روزنامه‌ها ومجله‌ها از تألیف ما تقریظ و انتقادکردند. وعلاوه برآن دوستان دانشمند ما نامه‌هائی فرستادند وبطورکلی موجب تشویق‌ما شدند، در ضمن پاره‌ای ازانتقادات بعنوان اشتباه وخطای ماعنوان شده بود وعلت‌این اشتباه آنان‌که برما خطاگرفتند آن‌بودکه ازمدارك ومستندات تاریخی ماخبر نداشتند و برآن دست نیافته بودند، ازآنرو ما مدارك موجود خود را برای آنان شرح دادیم و ثابت‌کردیم‌که آنچه در جلداول نگاشته‌ایم عبارت از مطالبی است‌که‌کلیهٔ تاریخ نویسان در صحت‌آن متفق هستند (به شماره‌های ۳۷۵۷ و۳۷۵۸ المؤید مراجعه شود.) پاره‌ای ازاین مقالات هم‌در جرایددیگر منتشر شده بود. ونویسندگان پیش‌از آنکه درموضوع دقیق شوند از ما خطاگرفته بودند. در واقع عجله وشتاب آنان خطا بوده است. زیرا آنچه‌راکه مانگاشتیم ازقول مورخین‌مورد اعتماد نقل‌کرده‌ایم واسامی غالب آنان را در مقدمهٔ جلد اول نوشتیم. و اگر نویسندگان مزبور بآن مدارك مراجعه میکردند از زحمت انتقاد آسوده میشدند. هنگامیکه جلد اول کتاب‌را مینوشتیم درصدد بودیم‌که درپائین هرصفحه مدارك مربوط را نام ببریم ولی چون مطالب ما ازکتب‌ورسالات متعدد نقل میشد لذاجای‌زیادی برای ذکر اسامی تمام آن مدارك لزوم داشت، ازآن‌جهت از ذکر اسامی مستندات درپای‌صفحه خودداری‌کردیم، درصورتیکه اگر صفحه بصفحه مدارك را نام می‌بردیم خود و دیگران را از انتقاد بی‌مورد و جواب آن انتقادات راحت می‌ساختیم.

بهرحال از مطالعهٔ تقریظها چنان دریافتیم‌که نویسندگان‌مایل هستند نام مدارك و اسناد را درپای هرصفحه‌ای بخوانند، بسیاری از دانشمندان و علاقمندان بمسائل علمی در

طی نامه‌های خویش این موضوع را تذکر داده انجام آنرا جداً خواستار شدند، که از آن جمله بعضی از دانشمندان هند و ایران میباشند. بخصوص نامهٔ دانشمند بزرگی از دانشمندان هند برای ما رسید که مراتب فضلی او در میان خوانندگان عرب‌زبان معروف است. زیرا پاره‌ای از آثار علمی آن مرد بزبان عربی منتشر شده‌است، آن دانشمند عالی‌قدر دوست گرام ما شمس‌العلماء، شیخ شبلی نعمانی ناظر علوم وفنون حیدرآباد دکن میباشد. این شخص محترم راجع بتاریخ اسلام و آداب ورسوم آن احاطه واطلاع کامل دارد وهمینکه جلد اول تاریخ ما ازنظرش گذشت نامه‌ای برای ما نگاشته وآنطور که شایسته بود ازما تقدیر کرد. ولی‌از عدم ذکر مدارک در پای هرصفحه خرده گیری نموده چنین نوشت :

« با نهایت اشتیاق جلد اول تاریخ تمدن اسلام را دریافت داشتم چه‌که این موضوع فوق‌العاده درنظر من مهم می‌آید و بهر کس آنرا نشان دادم بی‌نهایت تقدیر کرد، گمانم آنست که این کتاب بزبان اردو (هندی) ترجمه میشود و شکی نیست که کتاب مزبور در سراسر کشورهای اسلامی مورد تقدیر وتحسین واقع میشود امانکته‌ای هست که نمیتوانم آنرا کتمان کنم و آن اینکه شما عادت کرده‌اید که مدارك تألیفات خودتان را در ابتدای کتاب بطور اختصار نام ببرید درصورتیکه این عمل متضمن مفاسد بسیاری میباشد ازآن‌جمله اینکه بسیاری ازخاورشناسان فرنگ اختراعات مهم ومسائل علمی عمده‌ای‌را بعربها نسبت می‌دهند و ما را مغرور میسازند تاآن‌حد که به‌مطالب مزبور افتخار ومباحات کنیم، اما چون باصل مطلب رجوع نموده موضوع را بررسی میکنیم معلوم میشود خاورشناسان ازکاهی کوهی ساخته‌اند، وحقیقت آنکه چیزقابل توجه ومهمی درمیان نبوده است.

مانمیگوئیم که آنها عمداً دروغ‌پردازی میکنند بلکه استنباط غلط آنها اینطور نتیجه میدهد، حال اگر آن‌خاورشناسان مأخذروایت را مینگاشتندمراجعه باصل موضوع درصورت لزوم آسان مینمود. بعلاوه کتب تاریخی یکسان نیست، پاره‌ای روایات تاریخی معتبر و پاره‌ای دیگر نامعتبر وضعیف‌است ومادام که نام کتب ومدارك بتفصیل نگاشته نشود تمیز صحت وسقم روایات مشکل مینماید» پایان.

درنتیجهٔ این‌تذکرات ما بعقیدهٔ اول‌خود بازگشتیم که ازآغاز جلد دوم مدارك کتاب‌را درپای هرصفحه بنگاریم وبرای جلوگیری ازبزرگ شدن کتاب‌تاممکن‌بود باختصار کوشیدیم وبدیهی است که اینکار چقدر دقت و مراجعه لازم دارد. وبرای درك مساعی و مشقت ما در انجام این منظورکافی است که همین‌جلد دوم‌را پیش‌از مطالعه ورق‌بزنند و یادداشت‌های پای صفحهٔ آنرا بشمارند وچون کتاب ما نخستین کتابی است که درچنین موضوعی‌بااین‌طرز تألیف میشود لذا زحمت ومشقت آن بسیار است.[۱]

---

۱ - جرجی‌زیدان چنانچه خود تذکرداده بنا بسفارش شبلی نعمانی هندی از جلددوم به‌بعد مدارك ومآخذ را یادداشت کرده است ولی‌چون کلیهٔ مدارك مزبور کتابهای خطی وچاپی عربی‌میباشد←

این‌را هم بگوئیم که تاریخ تمدن اسلام برای مشغولیات عامهٔ مردم تألیف نشده و نظیر رمانها وداستانهای فکاهی تهیه نگشته است بلکه عبارت از یك موضوع مهم تاریخی اجتماعی میباشد که بااصول علمی‌علل وموجبات پیدایش وپیشرفت تمدن اسلام وموجبات انحطاط آن تمدن ذکر شده‌است ودرضمن شرح مطالب مربوط به مقالات وبحث‌های فلسفی به‌میان آمده که رابطهٔ علل ومعلول وقایع‌را روشن میسازد وبرای خوانندگان بهترین‌پند واندرز میباشد بنابراین تألیف مزبور چیزی است که دانشمندان وعلاقمندان به‌مباحث علمی وفلسفی از آن بهره‌مند میگردند.

تألیف‌این‌مجلدات را موقعی‌آغاز کردیم که ازچند سال پیش باتألیف وانتشار داستان‌ـ های تاریخی (اسلامی) ذهن مردم‌را برای مطالعهٔ این‌تألیف حاضر ساختیم ودر واقع ابتداء حقایق تاریخی‌را ضمن رمانهای عشقی‌که مطلوب خاص و عام است گنجانیدیم، سپس بتألیف این‌مجلدات پرداختیم. چون خوانندگان را آمادهٔ درك مطالعهٔ این‌نوع تألیفات دانستیم در واقع تاریخ حقیقی اسلام همین‌تاریخ است وبنا بقول اهل فن وتحقیق تاریخ یك‌ملتی ذکر و درج جنگ‌ها وفتوحات آن ملت نمی‌باشد بلکه تاریخ‌یك‌ملت عبارت است از: تاریخ‌پیدایش و پیشرفت تمدن‌آن ملت، طرزتشکیلات دولتی‌آن ملت، تاریخ ثروت، تاریخ علوم وآداب، تاریخ مقررات اجتماعی وجریان‌آن ...

باری آنچه را که از دشواری کار خویش یاد آور شدیم برای آن بود که اگر کم وکاستی درکار ما دیده می‌شود پیشاپیش پوزش بخواهیم وهرکس میداند گل بی‌عیب‌خداست.

← وفارسی‌زبانان از استفادهٔ آن معذور میباشند، لذا مادرترجمهٔ فارسی ازذکرمدارك پای‌صفحه‌که زحمت بیهوده‌ای است‌خودداری کردیم ولی‌کلیهٔ مدارك‌را در مقدمهٔ‌کتاب نگاشتیم تا کسانیکه بزبان‌عربی‌آشنا هستند درصورت لزوم بدان‌کتاب مراجعه‌کنند وبرای تسهیل مراجعه‌ممکن است‌به‌نسخه‌های اصل‌عربی نیز رجوع نموده شمارهٔ صفحات کتب‌مربوطه‌را بیابند. مترجم

حقیقت تمدن و ظاهر آن

در جلد اول این کتاب برای درك حقیقت تمدن اسلام، تاریخ اداری وسیاسی و مالی دولتهای اسلامی را از آغاز تا پایان عباسیان شرح دادیم ، و اینك میگوئیم که هر تمدنی حقیقت وظاهری دارد، ظاهر تمدن را بچشم می بینیم وآن عبارت ازثروت ، قدرت، صنعت، تجارت ، قوانین و عادات ورسوم اجتماعی وعلم وادب میباشد، اما حقیقت تمدن کهدرنتیجهٔ مطالعهٔ اوضاع استنباط میشود عبارت از: خوبی یابدی، خوشبختی ویابدبختی کسانی است که در پرتوآن تمدن زندگی میکنند.

پس چنانکه گفته شد، ثروت وعلم وادب وصنعت وتجارت وعادات و رسوم ومقررات اجتماعی جزء ظواهر تمدن‌اسلام بشمار میآید. و اینك بحث خودرا دراین مجلد(جلد دوم) بثروت ممالك اسلامی منحصر میسازیم.

برای درك موضوع ثروت باید ازمصادر ثروت وموجبات پیدایش ثروت از نظر زمان و مکان دولت ها گفتگو بشود ، بعلاوه باید معلوم شودکه ثروت میان عدهٔ معدودی ازطبقهٔ حاکمه و رجال بانفوذ محدود مانده ، یا اینکه میان مردم متفرق میباشد . و طبعاً دانستن این مطالب موکول بآن میشود که اوضاع و احوال شهرها و ساختمانها و امثال‌آنرا نیز دانسته باشیم.

این هم مسلم است که ثروت دولتهای‌اسلامی درزمان عباسیان بحدکمال رسید، حال اگر منظور ما آن بود که ثروت زمان عباسیان را بطور مطلق وکلی ذکرکنیم کافی بودکه مقدار مالیات ها و موجودیهای بیت‌المال را بگوئیم ، ضمناً از تلف کاریها و بذل و بخشش خلفاء واتباع‌آنان نیز مطالبی اظهاربداریم وبسرچشمهٔ‌آن درآمدها نیز اشاره‌ای بکنیم. ولی ازآغاز شروع بتألیف این کتاب نظر براین بود که موجبات هرپیش‌آمدی را با ذکر علت حقیقی ذکر نمائیم وارتباط آن پیش‌آمد را با اوضاع واحوال زمان ومکان بطورکلی وجزئی شرح دهیم ودرآن موارد بشرح وتفصیل بپردازیم.

نکتهٔ جالب توجه دیگر اینکه دولت های اسلامی غیرازممالك اسلامی میباشند، چه‌که اولی ازهیئت دولت ورجال‌آن‌تشکیل می‌یابد، ودومی عبارت‌ازشهرها وده‌ها ومردم‌آن‌نواحی میباشد. وبهمان نظر ثروت اسلامی را بثروت دولت ومملکت تقسیم کردیم وراجع بهریك‌از

آن دو، در دوره‌های مختلف تحقیقاتی بعمل آوردیم.

و اینك که ابتداء از ثروت دولتهای اسلامی صحبت میداریم آنرا به پنج دوره تقسیم میکنیم:

۱ـ عصر پیغمبر اکرم ـ عصر خلفای راشدین ـ عصر اموی ـ عصر عباسی ـ دورهٔ ترقی عصر عباسی، دورهٔ انحطاط ـ ودر هریك از این پنج دوره راجع بمواد مخصوصی ازقبیل ثروت دولت ، بیت‌المال، ثروت رجال دولت صحبت میداریم و گفتگو دراین مواد مستلزم آن‌است که موجبات پیدایش آن ثروت وعلت کمی وزیادی آن، تاریخ خراج، وتاریخ جزیه و انواع هزینه‌هارا نیزشرح دهیم.

البته غیر ازدولت عباسی دولت‌های دیگراسلامی درمصر واندلس وغیره نیز بوده‌است که در ضمن شرح ثروت دولتهای عباسی‌ازآنان نیز منباب مثال صحبت میداریم، اما مواد اصلی ما ازتمدن اسلامی همان تمدن اسلامی دورهٔ عباسی میباشد.

ثروت دولت اسلام

۱ـ عصر پیغمبر اکرم از ۱ ـ تا ۱۱ هجری

اگر مقصود ازثروت مقدار مالی است که پس از وضع مخارج باقی میماند و درخزانه میرود، در زمان پیغمبر اکرم دولت اسلام ثروتی نداشته ، چه که دارای مالی نبوده و بیت المالی دایر نشده بود و اگرغنیمتی بدست مسلمانان میرسید فوری میان خودشان تقسیم میشد، زکوتی که در زمان پیغمبرجمع میشد، مثل سایر غنیمت‌ها قسمت‌میشد واگرچیزی باقی میماند برای هنگام حاجت آنرا نگاه میداشتند وحضرت رسول خودشان آن باقی مانده‌را حفظ میکردند، بیشتر اموال زکوة و غیره شتروستوران دیگربود که بامرپیغمبر آنرا داغ میزدند تا ازسایر اموال جدا باشد.

پس ثروت دولت‌اسلام در زمان‌پیغمبرعبارت ازباقی‌ماندهٔ زکوة (شترواسب وچارپایان دیگر) بود وآنرا در چراگاه‌های مخصوصی نزدیك بقیع (مدینه)در محلی موسوم به حمی (پناهگاه) نگاه میداشتند. وپیغمبراکرم خودشان آنرا داغ میزدند. این‌اموال‌درزمان‌پیغمبر به چهل‌هزارشتر وگاو واسب وغیره رسیده وبا اموال نقدینهٔ دیگر بمصرف جنگ‌ها میرسید و یا بابت‌حقوق‌مأمورین وصول‌زکوة پرداخت میشد ویا بمصرف نگاهداری‌فقراء ومانندآن‌میرسید.

۲ـ عصرخلفای راشدین از ۱۱ـ تا۴۱هجری

این دوره دورهٔ طلائی اسلام است،چه‌که تنها عدل وتقوی ودینداری دراین دوره حکومت میکرد،کسی بدنیا توجه نداشت، وهرکس هر عملی انجام میداد ازروی حقیقت بود، مسلمانان این دوره‌را نمونهٔ بهترین حکومت‌های اسلامی میدانند و هرگاه‌که دولت‌های اسلامی ازجادهٔ حقیقت منحرف میشوند ازآنان میخواهندکه بدورهٔ خلفای

راشدین برگردند واز آنان پیروی کنند. پس از خلفای راشدین حکومت عادلانهٔ دینی بسلطنت ظالمانهٔ سیاسی برگشت وخلفاء وعمال آنان هدفی جز کسب مال وآنهم بهروسیله (مشروع یا نامشروع) نداشتند.



ت - قونیه : درگاه مولانا ومقبرهٔ او

بیت‌المال- موقعیکه پیغمبراکرم رحلت کردمسلمانان چنانکه گفتیم هم افرادآرتش وهم عمال دولت بودند ، بیت‌المالی هم نداشتند واگر مالی بدست میآوردند برای انجام کارهای لازم بمصرف میرساندند، وبیشتردارائی‌آنان غله وچارپا واسب واسترو امثال‌آن‌بود که بابت زکوة یا غنیمت بدست میآمد ودر هرحال پول نقدکم داشتند، اما پس از آنکه شام وایران ومصر گشوده شد بقدری زرو سیم بدست مسلمانان افتادکه اززیادی آن بوحشت‌افتاده نگران گشتند. میگویند اباهریره که ازبحرین آمد پول زیادی برای عمرآورد، عمرپرسید چقدر پول‌آوردی؟ اباهریره گفت پانصد هزاردرهم. عمرکه نام پانصد هزاررا شنید باتعجب پرسیدآیا میفهمی چه میگوئی؟اباهریره پاسخ داد! آری، آری، میگویم صدتا هزارتا پنجدفعه آنگاه عمر برمنبر رفته گفت: ای‌مردم مال‌زیادی برای‌ما رسیده اگر میخواهید بشمریم واگر میخواهید با پیمانه پیمان‌کنیم، همین پیش‌آمدها ودرآمدهای زیاد سبب شدکه عمردیوان تأسیس کرد وبرای هریك از مسلمانان مقرری معلوم داشت. وسابقهٔ اسلام وخویشاوندی با پیغمبراکرم را مقیاس قرارداد. ولی ازجمع کردن مال نهی نمود و همینکه باو گفتند مالی برای روز مبادا وپیش‌آمدها ذخیره کن فریادش بلند شد وبشخصی که آن حرف را زده بود

چنین گفت: « این سخن را شیطان دردهان تو انداخت وخدا مرااز گزندآن رهائی بخشود ولی برای آیندگان البته اسباب زحمت وآزمایش میشود، فعلا ذخیرهٔ ما فرمانبرداری ازخدا ورسول خداست وتاکنون با همان ذخیره باین مقام رسیده‌ام».

همینکه اموال زیاد شد عمردیوان تشکیل داد وبرای مأمورین وقضاة مقرری تعیین کرد وگردآوردن مال را نهی کـرد ومسلمانان رااز خرید مزرعه وملك وزراعت ومزارعه نهی نمود، واموزندگانی مسلمانان وکسانشان‌وبندگان وگماشتگان آنهاازبیت‌المال‌پرداخت میشد، عمر با این اقدامات خود در نظر داشت که مسلمانان را پیوسته آمادهٔ کارزار و سربازچابك سوارنگاهدارد بقسمی که کشاورزی وخوشگذرانی آنان رااز سلحشوری بازندارد واگر کسی ازاهل ذمه اسلام میآورد اموال منقول و چارپای خودرا تحویل میگرفت ومثل سایرمسلمانها از بیت‌المـال حقوق دریافت میداشت واگـرملك و زراعتی داشت بکسانش وامیگذاشت که درآن زراعت‌کنند ومالیاتش را بپردازند .

منظور عمرازآن اقدامات این بودکـه اراضی واملاك اهل ذمه برای مصارف جنگی مسلمانان سرمایهٔ جاودانی باشد. در صورتیکه اگرمسلمانان زمین‌دار میشدند سودش را خود برداشت میکردند وبمرور ایام مالك ملك ومزرعه شده ازسلحشوری بازمیماندند، ولی‌همینکه املاك‌بدست اهل ذمه بودمسلمانان ازمالیات‌آن بهره‌مندگشته مهمات جنگ راآماده‌میساختند. عمربن عبدالعزیزاموی قدم بقدم کـردار عمربن‌خطاب را پیروی کرده میگفت : « هرذمی که مسلمان شود اموال منقولش از آن خودش خواهد شد ولی اراضی مزروع او غنیمت مسلمانان میباشد وهرقومی کـه با شما برای دادن جزیه صلح‌کردند باآنان همین‌طـور رفتار کنید یعنی اگرکسی ازآنان مسلمان شد خانه وزمینش بدست‌کسان ذمیش باقی میماند .» وبهمین‌ترتیب مسلمانان ازتجارت وصنعت وغیره مالیات میگرفتند .

ثروت خلفاء و عمال آنان

گفتیم‌کـه خلفای راشدین بثروت توجه نداشتند وبرای خود چیزی جـمع نمیکردند وهمینکه ابوبکردر گـذشت چیزی ازمال دنیانداشت جزیك دینار . زیرا هرچه از اموال عمومی بدست این خلیفه میرسید فوری میان مردم تقسیم میکرد و ابداً بفکر خود نبود. ابوبکر پیش ازاسلام بشغل بازرگانی اشتغال داشت و همینکه مسلمان شد چهل هـزاردرهم سرمایهٔ خویش را دراه پیشرفت اسلام مصرف‌کـرد وموقعیکه بخلافت رسید مسلمانان حقوقی برای وی معین کردند تاازبازرگانی دست‌بکشد وبکار خلافت برسد ، ابوبکر پیش از مرگ وصیت‌کرد قطعهٔ زمینی که متعلق بوی بوده بفروشند وبهای آنرا بابت حقوقی‌که در مدت خلافت ازبیت‌المال گـرفته مسترد دارند ، ابوبکر دوجامه ازمال‌دنیا داشت‌که وصیت‌کرد او را درآن دو جامه کفن‌کنند .

تقوی وپاکدامنی وزهد عمرمشهورتر ازآنست‌که محتاج بتذکرباشد، بطورخلاصه باید

دانست که عمرمؤسس دولت اسلامی بود وآنرا برمحکمترین پایه‌ای استوارساخت، یعنی‌اساس دولت اسلام را برپایهٔ عدل، تقوی، زهد، فناشدن درراه حقیقت مستحکم نمود وکمتردرتاریخ چنین کسی یافت میشود که ازهرجهت جامع باشد وشاید درابتداء این همه توصیف راجع بعمر مبالغه‌آمیز تصورشود، اما همینکه بنتایج عملیات اوتوجه شود معلوم میگردد که مردی مثل عمردر تاریخ سابقه ندارد،کافی است بگوئیم که فتوحات دورهٔ عمرطوری بودکه اموال ازهر طرف مانندآب ناودان به بیت‌المال مدینه فرومیریخت و عمرکمترین توجهی به‌آن نداشت و جزآن حقوقی که خودش بمقدارحقوق سایرصحابهٔ باسابقه تعیین‌کرده بود چیزی ازآن همه درآمد برنمیداشت. واگراحتیاجیَ بپول پیدا میکرد ازمتصدی بیت‌المال وام میگرفت ودر اولین فرصت آنرا می‌پرداخت.وهمینکه اورا ضربت زدند ومرگ خود رااحساس‌کرد به‌پسرش گفت: من هشتادهزاردرهم ازبیت‌المال مساعده گرفته‌ام همینکه مردم ازحقوق فرزندانم بدهید واگرهمهٔ حقوق‌آنان‌کفاف این وام رانداد ازآل خطاب (اقوام نزدیك عمر) بقیه رابستانید.

زهد عمردربارهٔ خوراك وپوشاك مشهورخاص وعام میباشد ودرعین همین‌اوصاف ومناقب دربارهٔ زهد وعدل علی (ع) میگویند به‌قسمی‌که حضرتش درعدل وتقوی وزهد غلومیفرمودو ازکلمات‌آن بزرگواراست‌که میفرماید: «همینکه با حضرت زهرا (ع) ازدواج‌کردم بسترما پوست قوچی بودکه شب روی‌آن میخوابیدیم وروزها شترآب‌کش خود را روی‌آن علوفه میدادیم وغیراز صدیقهٔ‌کبری‌کسی‌نبودکه‌کار خانه راانجام دهد».

درزمان خلافت‌آن حضرت اموالی ازاصفهان بمدینه رسید، حضرت‌آنرا به‌هفت قسمت تقسیم‌کرد وپس ازانجام تقسیم، گردهٔ نانی درآن میان باقی ماند حضرت‌آنرا نیزهفت قسمت نمود وامیران هفتگانه رااحضارکرد ومیان‌آنان قرعه‌انداخت تامعلوم داردکه اولین سهم را بکدام یك واگذارد، علی(ع) درتمام عمرآجری روی‌آجرو خشتی روی خشت ونیی‌روی‌نی نگذارد وخودش شخصاً قوت وغذای روزانه را درانبان ریخته روی دوش به‌منزل می‌آورد، می‌گویند روزی شمشیرخود را برای فروش ببازارآورده فرمود اگرچهار درهم برای خرید جامه داشتم‌آنرا نمی‌فروختم، مناقب علی (ع) بی‌شمار است[1].

مأمورین‌خلفای راشدین غالباً مردم درستکار و باتقوی وعدالت خواه بودند وهمین طرزرفتارآنها خلفای راشدین را درتأیید حق وعدالت مساعدت می‌نمود وهرگاه عمرمیشنید یکی ازمأمورین وی علاوه برمقرری معهود ازراه تجارت یاغیره سودی برده بدون تأمل قسمتی ازسودآنان رابنفع بیت‌المال ضبط میکرد چنانکه با سعدوقاص والی‌کوفه وعمروعاص والی مصرو ابوهریره والی بحرین ودیگران همینطورعمل‌کرد.

---

۱ ــ جرجی زیدان درجلد اول این‌کتاب اظهارداشته که حضرت مولی‌الموالی دارای املاك زیادی بوده‌است ومادرپای صفحه‌آن اظهار مؤلف را بی‌مدرك وغیرمعتبرتذکردادیم اکنون خوشبختانه خود مؤلف نظرما را دراین صفحه تأییدکرده است. مترجم

این طبیعی است که مأمور به‌آمر خود نظر میکند و همینکه خلیفه شخصاً درستکار و پرهیزکار بود و همه چیز خود را در راه صلح عمومی فداکرده بود والیان و عمال او هم‌باو اقتداء میکنند اگر چه قلباً مایل به‌آن عمل نباشند بخصوص اگر خلیفه مراقب جریان باشد و تا کسی را از هر نظرمانند خود فداکارو پرهیزکار نداند بکاری نگمارد وانصافاً عمر چنین بود، وگاه‌بیگاه رفتار مأمورین خود را تفتیش می‌کرد وباکوچکترین تهمتی آنها را معزول میساخت. میگویند وی شخصی را بنام عمیدبن‌سعد والی حمص کرد وهمینکه سرسال شد بوی نگاشت فوری بیا. عمر ناگهانی والی خود را دیدکه پای برهنه وپیاده بنزد وی رسید انبانش وکاسه‌اش راببشت بسته وچوب‌دستی وآفتابه‌اش دردستش میباشد. تاعمراورا دید بوی گفت: آیا دعوت ما رااجابت کردی یااینکه آنجا بتوخوش نمی‌گذشت؟ عمید گفت: ای‌عمر مگرخداوند توراازجرو بحث وبدگمانی منع نفرموده؟ من‌تمام دنیا را درجیب خود گذارده به‌پیش توآمدم.

عمرپرسید ازمال دنیاچه‌داری؟ والی گفت عصائی‌دارم‌که بآن تکیه میکنم واگردشمنی حمله‌کند با آن عصا ازخود دفاع مینمایم وانبانی‌که‌خوراکم را توی‌آن میگذارم.

آنگاه عمرپرسید درآنجا چطورکارمیکردی؟ والی گفت: از شترداران شتر واز اهل ذمه جزیه میگرفتم و بگدایان وآوارگان میدادم، بخدا سوگند اگر چیزی مانده بود میاوردم.

عمرکه این‌را شنید بوی گفت، بروسر کارسابقت.

اینك باید مختصر توضیحی داده شود وآن اینکه گفتیم عمرمالی جمع نمیکرد ومردم را ازجمع‌کردن مال بازمیداشت، بنابراین اگر اوهم مانند پیغمبر اکرم و ابوبکر هرچه دستش میآمد میان مردم تقسیم میکرد پس‌چگونه بیت‌المال تأسیس شده و اموال درآن ذخیره میگشت؟ دراینجا باید توضیح داده شودکه درزمان عمربواسطهٔ فتوحات مهمی‌که انجام گرفت مبالغ زیادی اموال ازاطراف بمدینه میرسید وعمربجای اینکه همهٔآن اموال‌را یکجا تقسیم‌کند برای مسلمانان مقرری تعیین‌نمود و اموال وغنایم را طبق همان مقرری تقسیم میکرد، وبقیه‌را نگاه میداشت‌که درموقع لزوم به نیازمندان بدهد. وچنین برمیآیدکه عمر گرد آوردن مال‌را برای امورجنگی ناپسند میدانست ولی جمع آوری اموال‌را برای رفع حاجت نیازمندان درموقع لزوم جایزمیشمرد.

چگونه مسلمانان بجمع‌اموال پرداختند؟

این را هم بگوئیم‌که رأی عمر درباب پخش اموال با مبادی سیاسی (مربوط بحفظ ملك واستقراردولت) جور درنمیآمد، چه‌که مملکت بدون مال پایدار نخواهدماند. ولی مسلمانان صدر اسلام خلافت را حکومت دینی میدانستند ونظرسیاسی بآن نداشتند اماهمینکه چندی ازرحلت رسول‌اکرم گذشت وبیم وهراس مردم‌از اموراخروی کم شد

طبعاً بفطرت دیرین بازگشتند و بجمع آوری مال وتقویت نفوذ واقتدار خود پرداختند. این وضع درزمان عثمان(۲۳-۳۵هجری) پیش آمد زیرا این خلیفهٔ اموی‌مانند عمرسخت گیر نبود و بنی‌امیه ازسهل انگاری او سوء استفاده کرده درصدد برآمدند بزرگی وبرتری خودرا که درزمان‌جاهلیت داشتند و بواسطهٔ‌اسلام ازدست داده بودند دوباره‌دریابند چه که‌پیغمبراکرم از بنی‌هاشم بود وبا ظهور آن‌وجود مبارك بنی‌هاشم ازبنی‌امیه برتر شدند. عثمان ازروی محبت بخویشان وکسان خود آنانرا بکارهای مهم میگماشت، درصورتیکه پاره‌ای ازآنان از روی ناچاری پس‌ازشکست قطعی مشرکان مسلمان شده بودند. اتفاقاً درزمان عثمان نیز فتوحات زیادی شد واموال بسیاری‌بدست مسلمانان افتاد وعثمان سهم کسان خودرا بیش‌ازسهم اصحاب رسول اکرم معین مینمود. چنان‌که درسال ۲۷هجری مسلمانان بسرکردگی عبدالله بن سعد برادررضاعی عثمان افریقیه را فتح کردند ودومیلیون ونیم دینار غنیمت‌آوردند، عثمان خمس آن غنیمت را بمروان حکم داده و دخترخودرا برای اوعقدکرد، درصورتی‌که خمس مزبور متعلق به بیت‌المال بوده‌است ، عثمان رسیدگی بحساب والیان را موقوف ساخت. زیرا آنان اقوام وی بودند آنهاهم بیش‌ازپیش برحرص وطمع خود افزودند، بخصوص معاویه والی شام که ازدیگران باهوشتر و طمع‌کارتر بود واین همان کسی‌است‌که قبل ازسایرین دستور عمر را در بارهٔ اشتغال بزراعت وتملك آب وخاك برهم زد .

وتفصیل آن چنان است که مسلمانان پس از فتح شام مطابق معمول‌خودشان آب و خاك را دردست مالکین‌اولیه باقی گزاردند وقسمت عمدهٔ املاك شام متعلق به بطریق‌ها (والیان رومی) بود وچون بطریق ها ازشام گریختند ویا کشته شدند املاك آنان بی - صاحب ماند و مسلمانان کلیهٔ آن دارائی‌را وقف بیت‌المال ساختند ، و امورآنراباکمك مباشرین‌اداره کرده‌درآمدش را به بیت‌المال میدادند ،



نمونه‌ای از پرچم واسلحهٔ ترکان

وقتیکه معاویه درشام مستقر شد به تقلید رومیان برای خود دستگاه وگماشته و ملازم فراهم ساخت. چون نقطهٔ ضعف عثمان را میدانست شرحی بوی نگاشت‌که مرتب ازطرف دولت روم

ومأمورین عالی‌رتبهٔ اسلام برای وی (معاویه) مهمان میرسد وحقوق معمولی کفاف این همه خرج را نمی‌دهد، هرگاه عثمان اجازه دهد ممکن‌است ازدرآمد این املاك بی‌صاحب که جزء خراج و جزیه نیست قسمتی ازآن مخارج تأمین شود. وهرگاه خلیفه موافقت‌کند آن املاك را تیول معاویه قراردهند، درصورتیکه حقوق معاویه مطابق فرمان عمرسالی هزار دینار بود واین مبلغ نسبت به‌آن زمان مبلغ هنگفتی بشمار میآمد.

بهرحال عثمان با این پیشنهاد موافقت‌کرد ، معاویه آن املاك را حبس مؤبد نموده عایدات آنرا بافراد فقیر خانوادهٔ خویش اختصاص داد وهمین یك پیش آمدکافی بودکه در زمان خلافت عثمان سایرین نیزبمعاویه اقتداء کنند، وبهر اسم ورسم‌که شده برای خود ملك ومزرعه فراهم سازند .

این عمل معاویه سبب شد که طلحه وزبیر وسعدویعلی وغیره (ازبزرگان صحابه)حتی خود عثمان بفکر جمع‌آوری مال وملك باشند ودارائی فراهم سازند . مثلا موقعی‌که عثمان کشته شد اموال او بقرار زیر بود:

۱ـ موجودی نقد پیش خزانه‌دار مخصوص خلیفه یك میلیون درهم .

۲ـ موجودی نقد پیش خزانه‌دار مخصوص خلیفه ۱۵۰هزاردینار .

۳ـ بهای املاك وی در وادی‌القری وحنین ۱۰۰هزاردینار واسبان بسیارعلاوه برآین نقدینه جزء ترکهٔ عثمان بشمارآمد. واین خود میرساند که عثمان درنتیجهٔ تشویق وترغیب اقوام خویش بجمع آوری مال و ملك پرداخته مسلمانان نیز در این کار بخلیفهٔ خویش اقتداء کردند .

دیگر از موجبات رواج ملك داری میان مسلمانان اینکه عثمان و جانشین‌های او بسیاری از املاك را درمقابل پرداخت مال‌الاجاره وغیره بمردم تیول دادند وهمینکه درزمان اشعث درسال ۸۲ هجری فتنهٔ جماجم واقع شدودفترها آتش‌گرفت هرکس هرچه در دست داشت برای همیشه تصرف‌کرد .

بدیهی‌است‌که مسلمانان ازاین نوع کارها بخصوص رفتار معاویه رضایت نداشته و بر او خرده میگرفتندکه چرا برخلاف قانون اسلام باصل مساوات پشت پا زده‌است . فقها و مردمان پرهیزکار بیش‌از دیگران برمعاویه می‌تاختند، ازآن جمله اباذر غفاری ازصحابهٔ پیغمبراکرم بدستور عمر در بی اعتنائی بمال دنیا اهمیت بسیار میداد وبا معاویه مبارزه مینمود. اباذر میگفت: مرد مسلمان فقط باید بقدر روزی شبانه‌روزخود ذخیره داشته‌باشد و اگر بیش‌ازقوت یکشب ویك‌روزچیزی بدستش‌آمد باید درراه خدا بدهد وبمصرف کارهای‌نیك برساند، اباذر درکوچه وبازار شام چنین‌فریاد میزد: ای‌توانگران با ناداران بطورمساوات رفتارکنید، کسانیکه زروسیم می‌اندوزند ودرراه خدا مصرف نمیکنند درروزبازپسین باهمان زر وسیم گداخته پیشانی وپهلوی توانگران را داغ میزنند.

اباذر بقدری این سخنان را بازگو کرد که بینوایان بجوش آمده بر توانگران تاختند، آنان نیز بمعاویه شکوه بردند، اتفاقاً معاویه خود نیز از اباذر دل‌خونی داشت چه که اباذر بیش ازهمه معاویه‌را برای حرص و آزش سرزنش میداد. ازآن جمله هنگامیکه معاویه‌کاخی بنام الخضراء (کاخ سبز) در دمشق ساخت از اباذر پرسید: این‌کاخ را چگونه می‌بینی؟ اباذر گفت: اگر از دارائی دیگران ساختی خیانت کردی و اگر از دارائی خودت ساختی اسراف کردی.

معاویه ازاین گفتار رنجیده بفکر انتقام افتاد و شبانه هزار دینار برای اباذر فرستاد تا مگر او بستاند و بمال اندوزی مانند دیگران آلوده گردد. اما اباذر که حساب‌کار دستش بود همان شب تمام هزار دیناررا میان بینوایان پخش کرد. بامدادان فرستادهٔ معاویه نزد اباذرآمده گفت: دیشب آن پول را اشتباهاً برای توآوردم پس بده. اباذر گفت همان شب میان بینوایان پخش کردم.

معاویه که ازاین‌نقشهٔ خود بهره‌ای نبرد ناچار اباذر را بفتنه انگیزی متهم ساخته بعثمان چنین نوشت: «ازبودن اباذر درشام، کشورشام برتو شوریده است» عثمان بمعاویه پاسخ داد: «اباذر را روی شتر بی جهازبنشان وبرگردان.» همینکه اباذر بمدینه رسید عثمان اورا محاکمه‌کرد، ولی اباذر از جاه وجلال عثمان نهراسیده همچنان وی را از بیدادگری امویان نکوهش‌کرد، عثمان هم اباذر را به‌ربذه تبعید کرد[1] واودرهمانجا مرد. ویکی ازموجبات شورش مسلمانان بر عثمان وپیش‌آمد قتل اوهمین تبعید اباذر بود.

همینکه عثمان در سال ۳۵ هجری‌کشته شد وبرای رسیدن بمقام خلافت فتنه برخاست معاویه خودرا نامزدآن مقام‌کرد و چون نامزدهای دیگری را رقیب خود می‌دید که ازحیث سابقه ونسب وغیره براومقدم بودند درصدد برآمد باپول دسته‌بندی‌کند و رقیبان را زمین بزند. این‌تدبیر وفکرمعاویه نتیجهٔ مطلوب بخشید، زیراازابتداء تاکنون‌پول نیرومندترین وسایل بوده وباآن هرکاری ازپیش رفته‌است، چنانکه درحال حاضر نیز گردش‌سیاست جهان متمدن روی پول است، وهرجنگ وصلح ومحاصره وپیروزی وپیمانی‌که پیش‌آمده یا برای بدست‌آوردن پول ویاازدست رفتن پول بوده است.

ازآنرومعاویه بسیاری ازدلیران ونابغه‌های عرب رابازر وسیم خرید وازشمشیر وتدبیر آنان استفاده کرد. تاآنکه پس‌ازجنگ صفین تاحدی بمرام خود رسید وسرانجام درسال ۴۰

---

۱ ـ همینکه اباذر بمدینه رسید ومانندگنشته با عثمان درآویخت عثمان از روی فریب از اباذر پرسیدکدام سرزمین را بیشتر دوست داری وکدام سرزمین را دشمن میداری؟ اباذرکه براست‌گوئی زبانزد همگان بود آشکارا پاسخ داد مدینه را ازهمه بیشتردوست دارم چه‌که بهترین روزهارا باپیغمبر اکرم درمدینه گذرانیدم وربذه را نمی‌پسندم‌چون روزگار خدانشناسی را درآنجا گذرانده‌ام. عثمان برای کینه‌جوئی‌اباذر را به‌ربذه‌که سرزمینی بی‌آب وگیاه ودورافتاده‌ای بودکوچ داد. مترجم

هجری پس‌ازقتل علی (ع) امام حسن از خلافت‌کنار رفت ومعاویه مستقلا خلیفه شد . مردم اینرا میدانستندکه معاویه باپول بر رقیبان فـایق‌آمده‌تا آنجاکه حضرت زین‌العابدین (ع) میفرمود : «معاویه باطلا به‌جنگ جدم علی (ع)آمده‌پیش برد.» بنی‌امیه مانند معاویه باپول بجنگ رقیبان خویش (بنی‌هاشم وخوارج وغیره) رفتند وآنانرا شکست دادند وچون پول را اساس‌کارخود میدیدند برای تحصیل پول باتمام قوا میکوشیدند، چنانکه تفصیل‌آن بیاید .

بطوری‌که ملاحظه میشوددرزمان خلفای‌راشدین ثروت وجمع‌آوری‌آن میان مسلمانان ممنوع بود، اما این وضع قابل دوام نمی‌نمود ، چه که اولا بایستی‌کسی مـانند عمر باآن پرهیزکاری و سخت‌گیری باقی باشد تامردم را از جمع ثروت باز دارد ثانیاً تازمـان عمر مسلمانان (عربها) تقریباً بهمان حـال صحرا نشینی باقی بودند ولی همینکه بـارومیان و ایرانیان‌آمیزش‌کردند ازصحراگردی بشهرنشینی گرائیدنـد وطبعاً شهرنشینی مستلزم تهیهٔ پول وجمع‌آوری مال میباشدوالبته اقدامات بنی‌امیه درتحصیل ثروت شوق ورغبت مسلمانان را باین موضوع روز افزون ساخت . دورهٔ خلفای راشدین‌که عصر طلائی اسلام بود بزودی گذشت ومسلمانان مانندآنرا بعدهاندیدند وپیوسته درآرزوی‌آن بودند . قرنها نام ابوبکر وعمر ازنظرعدل وتقوی زبانزد مسلمانان میشد وهرگاه‌که ازبیداد خلفا ومأمورین ستمکار آنان بستوه میآمدند ازآنان میخواستندکه ابوبکر وعمر (بخصوص عمر) را بنظر بیاورند و مانندآنها باشند.آنها هم میکوشیدندکه خودرا به ابوبکر وعمرشبیه سازند. حتی‌ظالم‌ترین و باهوش‌ترین امرای بنی‌امیه بفکر این‌افتادندکه مانند عمروابوبکر رفتارکنند . امانتوانستند وبدکرداری‌آنان بیش ازپیش موجب بدبختی وخرابی‌شد ، مثلا زیادبن ابیه درصدد برآمد که ازحیث سخت‌گیری ومراقبت وحزم واحتیاط مانند عمر بشود ولی نتوانست وتندروی او خرابکاری بیشتری‌فراهم ساخت . حجاج‌بن یوسف میخواست مانندزیاد باشد امااوهم خرابی وبدبختی بارآورد .

۳ـ دورهٔ بنی‌امیه از ۴۱ ـ تا۱۳۲ هجری

اختلاف برجستهٔ دورهٔامویان بادورهٔخلفای راشدین‌آنست‌که درزمان خلفای راشدین حکومت اسلامی حکومت‌کاملا مذهبی بوده ودرزمان بنی‌امیه بسلطنت سیاسی تبدیل یافت و فرق دولت بنی‌امیه باحکومت عباسیان‌آنکه امویان یك حکومت عربی متعصب (درعربیت) تشکیل دادند وغیرعرب را ازهرجهت‌پست وزبون ساختند. درنتیجه چه اهل ذمه وچه تازه مسلمانان ازامویان و مأمورین‌آنان ستم فراوان‌کشیدند ؛ چه‌که باآنان مانند بندگان رفتار میکردند وآنها را موالی میخواندند [۱] وخودرا نجات دهندهٔ‌آنان میدانستند (ازکفرنجاتشان داده‌اند ومسلمان ساخته‌اند) واگردرمسجد باتازه مسلمانان نمازمیخواندند این عمل را تواضع نسبت

---

۱ ـ مولی‌که جمع‌آن موالی‌است درزبان عرب‌چندین معنی‌دارد، یکی ازآنها سرور ودیگری بنده است . والبته درمورد تازه مسلمانان معنای دوم منظور بوده است. مترجم

باحکام الهی‌محسوب میداشتند وهر گاه بعضی ازاعراب بجنازه‌ای برمیخوردند میپرسیدنداین مرده که بوده است ؟ اگر گفته میشد ازقریش بوده میگفتند : (واقوماه ـ آه خویشانم مردند) اگر گفته میشد عرب بوده فریاد میزدند (وابلدتاه هم شهری مارفت) اما اگـر خبرمی‌رسید که ازموالی بوده میگفتند باکی‌نیست جزء اموال‌الهی‌است هرچه رامیخواهد می‌برد وهرچه را میخواهد میگذارد .

این موالی‌درزمان بنی‌امیه کنیه [1] نداشتند وبنام یالقب خوانده میشدند وعربها باآنان دریك ردیف راه نمی‌رفتند وآنان را علوج (جمع علج یعنی خدانشناس ونـادان . مترجم) میگفتند .

جاحظ درکتاب خود موسوم بموالی میگوید : همینکه حجاج‌ابن‌اشعث را شکست داد آن‌دسته ازموالی راکه پای رکاب ابن‌اشعث می‌جنگیدند دستگیرساخت وبـرای آنکه‌آنان را باطراف پراکنده سازد وازاجتماع مجددآنها جلوگیری کند دستور داد بدست هریك ازآنان نام سرزمینی که بآنجا تبعید میشود خال‌کوبی‌کرده داغ بزنندویکی ازقبایل بنی‌عجل متصدی



افسر ترك وزیردستان او

---

۱ ـ کنیه‌آن عنوانی استکه باکلمهٔ (اب)پدریا(ام) مادرآغازگردد ، مانندابوطالب وام‌کلثوم وخودیك نوع احترامی استکه عربها اشخاص را بنام پسران یا دختران‌آنها خوانند ونام خودشان را بزبان نیاورند وبرای اینکه تازه مسلمانان را پست دارند آنهـا را از داشتن‌کنیه منـع میساختند .
مترجم

این پیکرنگاری شد . ازاین روشاعر عرب درهجوآن موالیان میگوید :
« تو کسی هستی که عجلی کف دست ترا نقش و نگار کرد ، و پیشوای تو از میدان گریخت . »

درجلدآخر این کتاب که صحبت ازاوضاع اجتماعی ممالك اسلامی بمیان میآید مفصلا دراین باب سخن میگوئیم واینك برای نشان دادن مقدارتعصب اعراب درزمان امویان نسبت بتازه مسلمانان (غیرعرب) اشاره‌ای کردیم .

دیگرازتعصب امویان نسبت بعربها وپست وزبون داشتن‌سایرملتها آنکه هر کجا گشوده میشدآن‌سرزمین ومردم آن وهرچه داشتند روزی‌پاك وپاکیزهٔ فرمانروایان عرب بشمارمیآمد ودلیل برآن گفتهٔ سعیدبن عاص والی عراق است که میگوید : «سراسرعراق بوستان مـامردم قریش است ، هرچه بخواهیم میگیریم وهرچه بخواهیم وامیگذاریم » .

دیگر گفتهٔ عمروعاص بفرماندار اخناست که چون ازوی (از عمروعاص) مقدار جزیه راپرسید، درپاسخ گفت : «شما انبارما هستید اگرهزینهٔ مافزونی یافت از شما بیشتر و گرنه کمترمیستانیم » .

آری برای بدست آوردن پول همین وسائل رابکار میبردند هرچه میخواستند باسامی وعنوانهای مختلف ازمردم میگرفتند. والبته معاویه‌آنان را دراین‌بیدادگری بی‌باك (جری) ساخت ، چه‌که پاره‌ای شهرستانها را رایگان بیاران خود واگذارد وازپـاره‌ای شهرستانها بتقدیمی‌کمی راضی شده اختیارآن‌را بدست دوستان خود میسپرد، تاازوی پشتیبانی‌کنند وبا اودمسازشوند !. پس‌ازمعاویه نیز این وضع دوام یافت چه‌که عده‌ای از بنی‌هاشم و خـوارج وغیره بابنی‌امیه‌سرجنگ وستیزداشتند وخلفای بنی‌امیه ازهمان سیاست معاویه پیروی‌کرده با پول وملك ومال ومنصب برای خود پشتیبان وکمك جمع میکردند وطبعاً پول از راه مالیات وجزیه و امثال‌آن بدست میآید، وخلفای اموی برای اجرای این منظورکسانی را برسرکار میگماشتند که ازقدرت ولیاقت‌آنان درتحصیل وجمع‌آوری مال اطمینان داشتند وبدتـرین و ظالم‌ترین این عمال حجاج‌بن یوسف است که درزمان عبدالملك‌بن مروان والی عراق بود و درآن موقع مروان درشام، عبدالله زبیر درمکه ومختاربن ابوعبیده درعراق ودیگران مدعی خلافت بودند ، عبدالملك هم حجاج و امثال‌آن بیدادگران را مأمور ساخت تابحق وناحق ازمردم بستانند وباآن اموال لشکرومهمات تهیه‌کرده بجنگ مخالفین بشتابند .

بیداد مأمورین بنی‌امیه

مأمورین بنی‌امیه برای دریافت‌مالیات زمین‌از اهل‌ذمه‌بیداد میکردند و آنچه میخواستند از آنان میگرفتند، خواه چیزی برای زمین‌دار میماند یا نمی‌ماند ، در آن روزگار زمین را می‌پیمودند (مساحی میکردند). وازآنرو باج میستاندند ، خواه درآن زمین کشت انجام یافته یانیافته باشد و یکی از شرایط باج ستانی آن بودکه مبلغی برای زمین داران مساعده

میگذاردند که صرف حوائج لازم واتفاقات غیرمترقبه بکنند، عجب آنکه حجاج نامه‌ای بعبدالملك نگاشته اجازه خواست همان مختصر مساعدهٔ باقی مانده را از زمین‌داران بستاند . ولی این پیشنهاد بقدری ظالمانه بود که عبدالملك آنرا ردکرده به‌حجاج چنین نوشت: «بآنچه گرفته‌ای قانع باش و به‌باقی مانده چشم مدوز ، برای این بینوایان گوشت و استخوانی باقی بگذار تا اطراف آن چربی جمع شود» .

ظاهراً همین فشارها پاره‌ای از زمین‌داران وروستائیان را برآن داشت که اسلام آورند ودر پناه دین از بیدادگری رها شوند ولی اینکار هم آنانرا از پرداخت جزیه و خراج آزاد نساخت. وباآنکه از ده‌ها گریختند وکشتزارهای خود را بکسان خویش واگذارده بشهرها روآوردند بازهم آسوده نماندند . چه‌که حجاج دستور داد آنانرا بروستاها باز آورند واز آنان خراج بستانند !. درآن هنگام مسلمانان درشهرهائی که خودساخته بودند «مانندکوفه، بصره، فسطاط، » میزیستند و مردم بومی کشورهای تازه گشوده بده‌ها میرفتند و بکشت وکار می‌پرداختند واگر کسی ازآنان اسلام میآورد کشتزار وبستان خودرا بکسان نامسلمان خود میداد وخود بشهرهای اسلامی پناه میبرد تاازپرداخت باج و جزیه رهاشود. ولی چنانکه گفته‌شد حجاج این تازه مسلمانها را دنبال میکرد و بفرمانروایان شهرهای اسلامی فرمان میداد هرتازه مسلمانی‌که در ده کشت وکار دارد باید بروستا برگردد وجزیه وخراج را بپردازد، تازه‌مسلمانان که این‌راشنیدند باآه وناله، گریه، فریادیامحمدا میزدند ونمیدانستند بکجا رو آورند وناچار باابن‌اشعث پیوسته برحجاج شوریدند .

این بیدادگریها تنها بدست حجاج انجام نمیگرفت . یزیدبن ابی‌مسلم والی یزیدبن عبدالملك در افریقیه وجراح درخراسان ودیگران در بلاد ماوراءالنهر نیز چنان وبدتر از آن میکردند تا آنجاکه مردم سمرقند برای گریز ازپرداخت جزیه اسلام آوردند و چون دیدند اسلامشان سودی ندارد وجزیهٔ آنان گرفته میشود دوباره بدین پیشین‌خود برگشتند .

اگر بخواهیم از حال وروز مسیحیان وسایرین‌که اسلام نیاوردند خبردار شویم باید حال و روز هم‌کیشان آنانرا (که‌در بالاذکر شد) که اسلام آوردند در نظر بیاوریم وبدانیم برآنان چه میگذشته است ، خلاصه اینکه برای جزیه گرفتن آنانرا بسختی آزار میدادند وشکنجه میکردند وهمینکه دانستند اسلام آوردن‌هم آنهارا از رنج وآزار رها نمیسازدبلباس رهبانان درآمدند، چه‌که راهبان‌جزیه نمیدادند. مأمورین‌خلفاء که اینرا دانستند برراهبان نیز جزیه تحمیل‌کردند ونخستین کسی‌که به‌آن‌کار ناپسند دست‌زد عبدالعزیزبن مروان والی مصر بودکه ابتداء راهب‌هارا سرشماری‌کرد وبرای هریك سالی یك‌دینار جزیه‌مقرر داشت. این‌نخستین جزیه‌ای بودکه از راهب‌ها گرفتند . و امثال این ستمگری‌ها در تاریخ بنی‌امیه بسیار میباشد .

بنی‌امیه تنها از این‌راه پول جمع نمیکردند بلکه برای تحصیل مال مقدار مالیات را

نیز افزودند، باین‌قسم که ابتداء معاویه بهوردان گماشتهٔ عمروعاص نامه نگاشته دستورداد یك قیراط بر مالیات قبطی‌های مصر بیفزایند ، اما عمروعاص درپاسخ معاویه نوشت که : اجرای این‌دستور امکان ندارد زیرا برخلاف عهد و پیمانی است که باآنها بسته‌ایم[1] وشاید عمروعاص برای‌آن ازاین دستورسرباز زدکه مصر طعمهٔ اوبوده ونمیخواسته است چیزی‌از طعمهٔ‌خودش کسر شود. درهرحال پس‌از عمروعاص خلفای اموی‌آنچه خواستند برمالیات مصر افزودند، نامی‌ترین‌آن بیدادگرها عبیدالله‌بن حبحاب مأمور ستاندن‌خراج درزمان هشام‌بن‌عبدالملك (۱۰۵– ۱۲۵ هجری) بودکه برهریك دینار مالیات قبطی یك‌قیراط افزود. قبطیان زیربار این بیدادگری نمیرفتند وچون شمارهٔ آنان بسیاربود برمسلمانان شوریدند ومسلمانان گروه بسیاری‌ازقبطیان‌راکشتند. اسامة‌بن‌زید تنوخی نیزچنان‌کرد وبرمسیحیان بیدادبسیارروا‌داشته، دارائی آنانرا گرفت، ناچار در روزگار وی (اسامه) مردم بدیرها پناه آوردند . اسامه‌که این‌را دید ازکم وکاست باج وخراج هراسیده دستور داد از دیرها وراهب‌ها شمارش‌کنند و دست هرراهبی را باحلقهٔ آهن داغ‌کنند و روی آن حلقه نام راهب ونام دیر وتاریخ آنرا بنگارند وهر راهبی‌که چنان‌داغی نداشت دستش‌را ببرند . و نیز مسیحیان را ملزم نمودکه قبض‌رسید مالیات در دست داشته باشند وبمأمورین نشان بدهند واگر قبض در دست نداشتند بدستور اسامه‌ده دینار ازآنان‌جریمه میگرفتند، سپس‌دیرها وراهب‌ها رابدقت بازرسی‌کردند وهر راهبی‌که حلقه در دست‌نداشت فوری توقیف شده بعضی‌از آنانرا سربریدند وبعضی‌دیگر را زیرچوب هلاك‌کردند .

گرچه این ستمگریها را خلیفه نمیپسندید وهمینکه از رفتار اسامه خبرشد دستورداد بامسیحیان مصر مطابق عهدنامهٔ سابق‌مالیات‌بگیرند. ولی این‌وضع‌دیری‌نپائید وعاملان‌ستمگر دوباره دست بآزار ویغما زدند. حنظلة‌بن‌صفوان نیزیکی ازعاملان ستمگر مصراست، بدستور وی‌مردم وچارپایان را شمردند ومبلغی‌برمالیات‌آنان‌افزودند. وبرمسیحیانی‌که‌جزیهٔ خودرا پرداخته بودند نشانی که نقش شیر برآن بود بیاویخت و هـرکس‌که آن نشانه را نداشت دستش قطع میشد .

خلاصه اینکه عاملان اموی براهل ذمه وموالی مسلمانان غیرعرب جور وستم بیحد روا میداشتند. دیگر از نمونه‌های ستمگری امویان آنکه تازمان عبدالملك مروان جزیهٔ ذمیان عراق سالی یك‌دینار نقد، دو مدگندم، دوقسط روغن، دوقسط سرکه بود، عبدالملك این‌مبلغ ومقدار را اندك دانست ودستور داد سرشماری‌کنند ودرآمد وهزینهٔ آنانرا مانند یك‌کارگر حساب‌کنند و روزهای تعطیل عید و جمعه راکسر نمایند وآنچه برای آنان در آخـر سال باقی‌میماند بعنوان جزیه‌دریافت دارند. مطابق‌آن حساب برای هرکارگری سالی چهاردینار باقی‌میماند، لذا بامرخلیفه همهٔ ذمیان را یکسان دانسته ازهرکدام سالی‌چهار دینار‌بگیرند.

---

۱ ـ قیراط یك بیستم دینار است . مترجم

ستمگری بنی‌امیه بامسلمانان عرب نیزدامنه پیداکرد، وهمینکه‌محمد برادر حجاج‌بن یوسف والی یمن شد براعراب مسلمان یمن ستمگری آغازکرد واملاك آنانرا بدون حقوق گرفت ومالیاتی علاوه برده‌یك بنام وظیفه برآنها تحمیل نمود و این مالیات تازمان عمربن عبدالعزیز باقی‌ماند تاآن خلیفه دستور ابطال آنرا صادرکرد ومقرر داشت همان ده‌یك‌سابق را بگیرند.

عاملان بنی‌امیه درفارس میوهٔ باغ‌ها را ببهای زیادتر ازمعمول تخمین میزدند ومطابق ارزیابی ظالمانهٔ خود ازآنان مالیات میگرفتند.

دیگر از بیدادگری آنان برای افزایش‌درآمد آنکه‌برزمینهای بایر نیز مالیات وضع کردند، واز ایرانیان هرسال عیدنوروز مالیاتی بنام عیدی میگرفتند ودر زمان معاویه این عیدی ده میلیون درهم میشد وهرکس زن میگرفت ویامیخواست عرضحال بنویسد بایدمالیات فوق‌العاده بپردازد.

پیمانهٔ آنان درموقع تحویل گرفتن جنس‌غیر ازپیمانهٔ دیگران‌بود وموقع جنس‌تحویل دادن پیمانهٔ دیگری بکار میبردند وبهای‌کاغذ ودفتر و اجرت باربری خواربار را از اهالی میستاندند. وخواربار (عامل)رانقداً یاجنساً علاوه‌برمالیات دریافت میداشتند وکسانیکه‌مباشر سنجیدن غله بودند اجرت خود را از روستائیان میستاندند. و همینکه دهاتیـان وجه نقد برای‌پرداخت‌مالیات‌میاوردند مقداری‌ازآن درهم‌هارا بعنوان‌صرف وغیره‌برایگان‌میگرفتند.

عاملان بنی‌امیه غالباً بدستور وبارضایت خلفاء برای تحصیل پول بمردم ستم میکردند و چنانکه ملاحظه شد معاویه نامه‌ای بوردان‌گماشتهٔ عمروعاص نگاشت‌که بر مالیات قبطیان بیفزاید وچون معاویه برای مبارزهٔ بامخالفین خود (مال) را بهترین وسیله میدانست برای جمع آوری مال بهرکاری دست میزد و مأمورین وی نیز اختراعـات و ابتکاراتی در آنراه بخـرج میدادند. پس از معاویه سایر خلفای اموی‌نیز بهمان روش اقدام‌کردند. بخصوص عبدالملك که‌مانندمعاویه برای‌غلبه‌برمخالفان بمال‌احتیاج بسیارداشت واتفاقاً عامل‌بیدادگری مانند حجاج در دستگاه اوپیدا شدکه در راه تحصیل مال ازهیچ‌گناهی چشم نمیپوشاند.

البته اگرخلفاء میخواستند فرمان جلوگیری ازاین ستمها میدادند وبآسانی مردم‌را آسوده میساختند، چنانکه در زمان عمراگر مأموری ظلم میکرد مورد مؤاخذه واقع میشد، همان ایام عمال‌خوزستان (اهواز) ازحد اعتدال تجاوزکردند وباموال مردم‌دست انداختند.

یزیدبن قیس قصیده‌ای درآن موضوع سروده نام عاملان‌را برشمرده وستمهای‌آنان‌را شرح داده وسودهائی‌که بناحق برده بودند ذکرکرده ازعمرخواست‌که أموال‌آنان‌رامصادره نماید واینك (ترجمهٔ) قسمتی ازآن اشعار:

«کسانم فدای تو، دارائی آنان‌را قسمت کن، آنها آنقدر جمع کرده‌اند که بقسمت راضی هستند.

من خود میروم و پنهان میشوم ، مرا بگواهی مخوان ، من منتظرم که احکام عادلانهٔ تورا بدانم».

عمر که این‌را دانست تمام دارائی‌آن عمال را دوقسمت کرده یك قسمت آنرا مصادره نمود ، حتی یك تای کفش را بآنها داده تای دیگر را برای بیت‌المال برداشت و باین نیز اکتفاء نکرده اموال بعضی از برادران آن مأمورین‌را نصف ونیمه کرد و همینکه یکی از آنان اعتراض نموده گفت من مأمور دولت نبودم ، عمر پاسخ داد که : «برادرت متصدی بیت‌المال وعشریه ، ایله بود وتو با پول بیت‌المال تجارت‌کرده‌ای وسود برده‌ای ناچاربابد ده هزار درهم بدهی» واین مبلغ از او بستاند ، معاویه هم اموال عمال را مصادره میکرد و نصف آن‌را میگرفت حتی‌اگر عاملی میمرد نصف ارثش را ضبط میکرد وعذرش این‌بود که عمر نیزچنان میکرد، تدریجاً معاویه ازگرفتن نیمهٔ دارائی عمال تجاوزکرده دارائی افراد عادی‌را نیز تمام وکمال می‌گرفت وعمال وی نیز رفتار اورا تقلید می‌کردند ، واین مسلم است که مأمورین از کردار فرمانروایان خویش پیروی می‌کنند ، از آن رو همینکه خلفای بنی‌امیه دست به‌یغما وغارت اموال مردم زدند عمال و مأمورین آنها نیز بدتر از خود آنان بجان مردم افتاده هرچه خواستند گرفتند ، حتی مأمورین جزء مانند نویسندگان و تحصیلداران وامثال‌آنان بقدرتوانائی خویش بر مردم ستم میکردند وبحدی تند رفتندکه زمین‌داران بجان‌آمده ازعاملان خواستند مباشرین وتحصیلداران را ازمیان موالی(غیرعرب) انتخاب‌کنند وازجمله موالی دهقانان ایرانی‌بودند که درعراق آب وملك داشتند . ابن‌زیاد والی عراق درسال ۶۴ هجری این‌خواهش روستائیان‌را پذیرفت وچون اورا برای این‌عمل نکوهش‌کردند ابن‌زیاد گفت:«پیش‌ازاین‌که عربهارا برتحصیلداری می‌گماشتم کسر میاوردند واگر کسری‌را ازقوم وقبیلهٔ‌آنان مطالبه می‌کردم بامن دشمن میشدند واگرها مینمودم مال خدا هدر میرفت ولی اکنون که دهقانان‌را مأمور ساخته‌ام آن اندیشه را ندارم چه که اینان مردمان هشیار ودرستکاری میباشند وبهترازعربها مالیات را وصول می‌کنند وبااینهمه اعراب را برآنان مراقب ساخته‌ام‌که برکسی ستم نرود».

ازگفتهٔ قاضی ابویوسف درضمن صحبت با هرون معلوم میشودکه تحصیلداران جزء از چه راههائی پول درمیآوردند، ابویوسف میگوید «بقرارمسموع در اطراف والیان وعاملان دسته‌ای از اقوام وآشنایان گرد میآیند که هیچکدام مردمان نیك و درستکاری نیستند . والی ازآنان‌کمك میگیرد وآنها را برای وصول باج و خراج مأمور میسازد، آنها هم جز جمع‌آوری مال برای خود فکری ندارند وآنچه بتوانند از مردم میستانند چه باج وخراج باشد چه اموال خود مردم ، وآنچه را که میستانند برای بیت‌المال نگاه نمیدارند ، ونیز اطلاع یافته‌ام که مالیات را باظلم وزورمیستانند ، باینقسم‌که مؤدیان مالیات را در گرمای سوزان آفتاب نگاه میدارند وبسختی‌کتك میزنند وخمره‌های سنگین بر آنان میآویزند و

دست و پایشان را کند و زنجیر می‌بندند بقسمی که از ادای نماز باز میمانند ، والبته این ستمگری گناهی بزرگ است و مخالف آئین اسلام میباشد».

بنی‌امیه وعاملان آنها بهمین‌نحو ستم میکردند تا آنکه درسال ۹۹ عمربن عبدالعزیز خلیفه شد ، و چون مرد پرهیزکار با انصافی بود درصدد برآمد به‌رویهٔ هم نام وجد مادری خود عمربن خطاب کارهارا بدرستی باز گرداند . ازآن‌رو بتمام عاملان فرمان داد که از ستم‌کاری دست بکشند وستمگری آنها را یکایك برشمرد وآنان‌را ازآن اعمال برحذر داشت. ودشنام دادن به‌علی(ع) راکه تاآن ایام برفرازمنبرها معمول بود موقوف ساخت. تاآن‌زمان بنی‌امیه‌که ازاقوام عمربن عبدالعزیز بودند املاك واموال بسیاری از ذمیان بناحق گرفته و اندوخته بودند ، عمر در دادخواهی به‌روی‌ستمدیدگان بگشود واعلام دادکه برهرکس‌ستمی رفته بدادخواهی بیاید تا داد اورا بستانم . ستمدیدگان که این شنیدند ازهرکرانه بدرگاه عمر روی آوردند ومیان‌آنان ذمیان (یهود ومسیحی) وموالی وطوایف دیگربودند. یکی از غصب ملکش ناله داشت و دیگری ازتوقیف اموالش شکوه میکرد ، عمر بدادخواهی آنان گوش میداد وازروی حق وانصاف دادشان را میداد واموالشان‌را باز میگرفت ، اگرچه در دست فرزندان یاعموها ویاعموزاده‌های خود اوبود. درهمان گیرودارکسی بوی گفت توکه‌مالی اندوخته نمیکنی فرزندانت پس‌ازتوچگونه زندگی خواهندکرد؟ عمرازاین سخن متأثرشده بگریست ودرپاسخ‌آن‌مرد گفت : «فرزندان خودرا بخدا میسپارم».

عمر حق مردم وبیت‌المال را همچنان ازعموها وعموزاده‌ها میستاند وبصاحبان اصلی میرساند وآنرا اموال مظالم می‌نامید .

بنی‌امیه (اقوام عثمان) که وضع را چنین دیدند برزوال سلطنت خویش بیمناك گشتند ، چه‌که سلطنت آنان برپول ومال استواربود ، وآنطورکه اموال امویان بفرمان عمر از دست میرفت خواه وناخواه سلطنت‌آنان نیز تباه میگشت . از این‌رو نزد عمهٔ خلیفه (فاطمه دختر مروان) رفته ازکردارعمرشکایت‌کردند ، فاطمه پیش عمرآمد وشکایت بنی‌امیه را بازگفت . عمر به‌عمه‌اش گفت : «خداوند محمد را برای آسایش مردم نه برای آزار آنان به‌پیغمبری فرستاد !». این دادخواهی وانصاف طلبی عمر بگوش مردم رسید واز هرکرانه بخدمت وی آمده ، از خواری‌ها وستم‌هائی که بآنان وارد شده بود شکایت همی‌کردند . همان روزها جراح‌بن عبدالله والی خراسان هیئتی مرکب از دو عرب ویك غیر عرب (ازموالی) نزدعمر بدمشق فرستاد، آن‌دوکه عرب بودند سخنان خودرا گفتند وآن‌دیگری خاموش ماند . عمراز وی پرسید مگر تو جزء این هیئت نیستی واگر هستی چرا سخن نمیگوئی ؟ آن مرد بزبان آمده گفت : ای خلیفه بیست هزار نفر از موالی بدون مقرری جزء لشکریان اسلام بجنگ میروند ، اینان ذمی بودند ومسلمان شدند و هم اکنون جزیه میپردازند وجای تأسف است که والی ما با شمشیری از شمشیرهای حجاج بما ستم روا میدارد .

عمر گفت نیکو گفتی و کسانی مانند تو باید جزء فرستادگان باشند و فوری نامه‌ای بجراح نگاشت «که هر کس با تو نماز میخواند از پرداخت جزیه معاف است». این فرمان عادلانه سبب شد که گروه انبوهی اسلام آوردند وحاشیه‌نشینان بوالی یادآور شدند که اسلام اینان برای نپرداختن جزیه است چه بهتر که آنهارا با ختنه آزمایش کنی. جراح این پیشنهاد را برای خلیفه فرستاده اضافه کرد که با اسلام اینان مقدار جزیه رو به کمی گذارده وبیم آن میرود که بازهم جمعی مسلمان شوند وجزیه ازاین‌هم کمتر گردد، پس چه بهتر که موضوع ختنه را عملی سازیم. عمر در پاسخ وی نوشت «که خداوند محمد(ص) را برای هدایت خلق فرستاده نه برای ختنه‌کردن آنها».

همین جریان در مصر پیش آمد و حیان‌بن شریح والی مصر به عمر گزارش داد که عدهٔ زیادی برای گریز ازپرداخت جزیه مسلمان شده‌اند وازآن‌رو مقدار جزیه تنزل کرده تاآنجاکه من برای پرداخت حقوق مأمورین دولتی بیست هزاردینار از حارث بن ثابته وام ستاندم، اگراجازه دهی از تازه مسلمانان جزیه بگیرم واین وام را پس دهم. عمر درپاسخ او چنین نگاشت: «ای حیان نامهٔ تو رسید همان هنگام‌که تورا به‌مصرمیفرستادم ازناتوانی توآگاه بودم هم‌اکنون بفرستادهٔ خود دستور داده‌ام بیست تازیانه برفرق تو بنوازد، این‌را بدان‌که هرکس اسلام‌آورد ازپرداخت جزیه معاف میشود، لعنت براین فکر پست تو باد، مگرندانستی‌که خدا پیغمبررا برای راهنمائی‌فرستاده واورا مأمورجمع‌آوری‌مالیات نفرمود، بجان‌خودم سوگند، من درخودآن‌سعادت را نمی‌بینم‌که همهٔ مردم بدست من مسلمان‌شوند».

عاملان دیگر نیز دست‌کمی ازاین دوعامل نداشتند وعمردسته‌دسته آنان‌را تغییر میداد ومعزول میکرد.ودرنتیجه همهٔ دولتیان با اومخالف شدند چه‌که وی میخواست بناگاه همهٔ کارها را اصلاح کند ولی اجرای این فکر محال مینمود.

همین مخالفت‌ها سبب شد که عمال دولتی وخویشان وکسان عمر بیش از سه سال تاب نیاوردند واورا مسموم ساخته هلاك کردند. تاریخ اسلام عمربن عبدالعزیز را مانند خلفای راشدین میشمارد وهرگاه‌که نام عمرین در تاریخ ذکرمیشود منظور خلیفهٔ دوم و عمربن‌عبدالعزیز میباشد. بنابرآنچه‌گذشت مسلم میگرددکه اساس اسلام برعدل وانصاف ومدارا بوده، ولی خلفاء و عمال آنان طور دیگر رفتار میکردند. اگر عمر بن عبدالعزیز موفق میشد اوضاع خلافت را بدورهٔ عمربن خطاب برگرداند جور وستم امویان برطرف میشد، ولی عمرتوفیق این‌عمل‌را نیافت چه‌که موقع گذشته بود وخواه ناخواه‌کوشش وی هدررفت، زیراپس‌ازمرگ عمرنه تنهاکارهاروبراه نشد بلکه همان دادخواهی‌دوسه سالهٔ عمرعکس‌العمل شدیدی ایجادکرد وبرظلم وجور خلیفه وعمال وی بیش ازپیش افزود وبقدری درجمع‌آوری مالیات سخت‌گیری شدکه بعضی ازملاکین مجبور بالجاء شدند. الجاء یعنی پناه‌آوردن ودر اصطلاح آنروز عبارت از این بودکه مالك زمین ملك خودرا بیکی از خویشاوندان خلیفه یا

عامل یامتنفذ دیگرواميگذارد تاازشرتحصيل داران محفوظ بماند وتفصیل اینموضوع بزودی خواهدآمد .

هرقدرکه بیدادوجور عمال افزوده میگشت عیش ونوش‌وخوش گذرانی خلفاء نیزفزونی می‌یافت ، و نخستین کسی که بیش از دیگران بمی گساری و شهوترانی پرداخت یزیدبن ـ عبدالملك خليفة اموی بود که امورخلافت وسلطنت رابعمال‌ستم پیشه واگذار کرده بادوکنیزك ماهروی بنام سلامه وحبابه تاپایان زندگی خوش می گذراند وداستان عشقبازی اوباکنیزکان مشهور میباشد .

پس‌ازیزید برادرش‌هشام خلیفه شد وی مردی بخیل وستم پیشه بود ، چنانکه درزمان وی مالیات مصر بدست ابن‌حب حاب افزوده شد . پس از هشام ولیدبن یـزیدبن عبدالملك بخلافت رسید، اونیزمانندپدر بمی گساری وشهوترانی‌پرداخت وبقدری افراط کردکه‌کسانش اوراکشته پسرش یزید را بخلافت‌نشاندند (۱۲۶ هجری). یزیدهنگام بیعت گرفتن خطبه‌ای خواند و مراتب اصلاح طلبی خودرا ضمن آن‌خطبه بیان‌کرد وسپس در صدد برآمدکه مثل عمربن عبدالعزیز اوضاع‌کشور را سرانجام دهد . ولی اوهم مانند عمربن عبدالعزیز توفیق نیافت زیرا محیط واوضاع داخلی‌با اصلاحات‌نمی‌ساخت، پس‌ازیزید مروان‌بن محمدمشهور بمروان‌حمارخلیفه شد ودرزمان خلافت وی عباسیان قیام‌کرده دولت اموی‌را منقرض‌ساختند.

بطوری‌که ملاحظه شد بنی‌امیه غالباً بباده پیمائی و زن بـازی و شهوترانی پرداخته باموركشور نمی‌رسیدند، وحتی به نگاهداری وضع سلطنتی خویش توجه نداشتند و درتعیین وانتخاب والیان ومأمورین عالی رتبهٔ دولتی دقت‌نمیکردند وچه بساکه بخواهش‌کنیزکی یا درنتیجهٔ دریافت پولی‌بزرگترین ایالت را باشخاص‌نالایق ویاستمکار میسپردند ، مثلا درزمان خلافت هشام‌بن عبدالملك ، جنیدبن عبدالرحمن برای همسرهشام گردن بند جواهرنشانـی هدیه برد،هشام‌ازآن گردن بندخوشش‌آمد،جنید گردن بند دیگری برای‌هشام‌فرستاده‌هشام‌در ازای‌این‌تقدیمی‌ها سراسرخراسان‌را به‌جنید واگذارد(۱۱۱هجری) هم درایام خلافت امویان بهای‌کنیزکی بنام ذلفا تا ده‌میلیون درهم رسید. عاملان‌که این اوضاع هرج ومرج رامشاهده میکردند تمام مساعی خودرابرای تحصیل مال وگردآوردن غلام بچه وکنیز صرف میکردند واشخاص درستگار باایمان ازقبول مشاغل مهم دولتی امتناع میجستند چه‌که میدانستند خلیفه بهرعنوان‌که باشد ازآنان پول میخواهد مثلا سلیمان‌بن عبدالملك فرمانروائی سراسرعراق رابه یزیدبن مهلب واگذارد یزیدازقبول‌آن منصب بزرگ امتناع کرده پیش خودگفت عراق ازبیداد حجاج ویران‌گشته وامید عراقیان بمن است ، اگربعراق بروم ومانند حجاج بغارت مردم بپردازم وزندانهای حجاج را ازنوبازکنم روانباشد ، چه که تازه خداوند ، عراقیان را ازبلای حجاج‌آسوده ساخته است واگرکمترازعمل‌کرد حجاج پول بفرستم سلیمان برمن خشم میگیرد .

بیشتر والیان که مردم خدا ترس پرهیزکاری بودند مانند یزید از قبول شغل عـذر



شمعدان برونز ازقرن ۶ یا ۷ هـ «قصر گلستان تهران»

میخواستند وفقط طمع‌کاران وستمگران دنبال مقام ومنصب میرفتند . خلفاء که این رامیدیدند برای بدام انداختن عاملان حقوق گزافی بـرای آنهـا منظور میکردند بقسمی‌که مستمری و حقوق یزیدبن عمربن عبیره والی‌عراق دراواخر دورهٔ امویان بسالی‌ششصد هزار درهم رسیده بود . ازطرف دیگرعاملان که‌میدانستند مقام ومنصب آنان موقت وناپایداراست تامیتوانستند در روزهای حکومت پول و ملك و دارائی بهم میزدند بقسمی‌که درآمد خالـدبن عبدالله قسری والی عراق (درزمان هشام) بسیزده میلیون درهم یعنی‌یك میلیون دینار رسید . درمقابل‌خلفاء هم پس‌ازمعزول ساختن عاملان بحساب آنها میرسیدند ودارائی‌آنان را توقیف میکردند . و چنانکه گفته شد معاویه این عمل را معمول ساخت وبقول‌خود ازعمر پیروی کرد. پس‌ازمعاویه سایرخلفای بنی‌امیه هم قسمتی‌ازاموال عاملان رامیگرفتند وآنرا استخراج میخواندند وغالباً استخراج بانهایت شدت اجراء میشد چنانکه باخالد قسری همانطوررفتار شد، باین معنی‌که منشی وی موسوم به حیان نبطی بهشام (خلیفه) گزارش دادکه خالد قریب سی و شش میلیون درهم نفله‌کاری‌کرده است، هشام فرمان داد بهر قیمتی‌که شده معادل‌آن مبلغ را ازخـالد و مأمورین او باز بستانند . این نوع سخت‌گیری‌ها طبعاً مأمورین مهم دولتی وصاحب منصبان ارشد را ازخلیفه میرنجاند وبارنجش‌آنان طبعاً دستگاه خلافت متزلزل میشد .

مقدار ومبلغ درآمد خلفای اموی (ازجزیه وخراج ومالیات وغیره) فعلا معلوم نیست کلیهٔ دفترها وفرمان‌ها وصورت حساب‌های آنزمان درنتیجهٔ شورش‌هـا وانقلابات ازمیان رفته است همانطورکه‌آثار و اخبار دیگرآنان نایاب‌گشته است ولی این مسلم است‌که امپراتوری اسلام درزمان‌آنان بسیار وسعت یافت (تقریباً درحدود وسعت ممالك عباسیان) . اماتکیه‌گاه عمدهٔ خلفای اموی بیش ازهرجا عراق وجزیره ومصر وشام بود ودرآمد سایرممالك وایالات غالباً بمصرف مأمورین محلی(والی، کاتب، سپاهی وغیره) میرسید وکمتر چیزی بدمشق میآمد بخصوص‌که خلفای اموی درآن ممالك دور دست چندان نفوذواقتدار نداشتند.

درآمد سالانهٔ مصروعراق وشام هم بنابمقتضیات زمان وطرز رفتار عمال فرق میکرد ، چنانکه تفصیل‌آنرا در جلد اول نگاشتیم ، خلاصهٔ‌کلام اینکه مجموع مالیات ممالك مـزبور بطور متوسط از این‌قرار میشد :

۱ ـ عراق سالی ۱۳۰ میلیون درهم .

۲ ـ مصرسالی ۳ میلیون دینار .

۳ ـ شام سالی یك میلیون وهفتصد هزار دینار .

مجموع کل‌عمل‌کرد هرسه مملکت بطور متوسط ۱۸۶ میلیون درهم بودکه البته مبالغی هم ازدرآمد سایرممالك بآن افزوده میشد ومقدارآن معلوم نیست .

بنابرآنچه‌گذشت در زمان بنی‌امیه اموال بسیاری بدست میآمد . اماآن اموال ثروت دولت محسوب نمیشد زیرا بیشترآن درآمدها بـرای مبارزهٔ بامخالفین خلفا مصرف میشد و

چیزی درخزانه باقی نمی‌ماند وچنانکه گفتیم خلفای اموی باحضرت امیروحضرت امام حسین ومختار وعبدالله زبیر وبسیاری ازسران خوارج جنگیدند وازآن گذشته میان اعراب و موالی واعراب یمنی وحضرمی زد وخورد بودکه البته اسباب زحمت و مخارج بـرای خلفاء فراهم میساخت بعلاوه خلفاء واعیان دولت مبالغ هنگفتی ازدرآمد عمومی صرف تجمل وخوشگذرانی وهوی و هوس خویش میکردند.

۴ـ عصرعباسی

دورهٔ خلافت عباسیان بدوقسمت مختلف تقسیم میشود وهـریك ازاین دوقسمت اختلاف بسیاری بایکدیگردارد. دورهٔ نخستین که آنرا عصر طلائی عباسیان میگویند ازآغازپیدایش دولت عباسی(۱۳۲) تامرگ مأمون (۲۱۸) ادامه مییابد . در ایـن مـدت دولت عباسیان بـه منتهی درجهٔ عظمت رسید و تمدنی که در آن گفتگو داریم درآن دوره ایجـاد گشت ، ثروت دولت اسلام بحدی رسیدکه پیش ازآن وپس‌ازآن بآن میزان بالغ نگشت واساس گفتگوی ما دراین کتاب مـربوط بهمان دورهٔ طلائی است .

اما دورهٔ دوم که روزگار انحطاط وتنزل بشمار میآید از خلافت معتصم (۲۱۸)آغـاز میگردد وباسقوط بغداد بدست مغول منتهی میشود . درظرف این‌دوره ثروت اسلام‌اندك گشت ودولت اسلام روبضعف گذارد وسرانجام دورانش پایان یافته ازمیان رفت .

الف ـ عصرنخستین عباسی از۱۳۲ هجری تا ۲۱۸ هجری .

موجبات تشکیل دولت عباسی

پیش گفتیم که وجه اختلاف حکومت‌خلفای راشدین‌باحکومت امویان آن بودکه در دورهٔ امویان حکومت دینی ومـذهبی بسلطنت سیاسی تبدیل یافت وعمال این دولت ازخلیفه تامأمورین جزء بگردآوردن مال ومنال‌اشتغال داشتند واماوجه اختلاف‌حکومت امویان باعباسیان آنکه امویان تعصب زیادی نسبت بعرب خرج میدادند وغیرعرب را ازهـرجهت پست وزبون میداشتند . وبامردمی (غیر عرب) که تحت استیلای‌آنان در آمـده بودند بسختی وبدی رفتار میکردند . مثلا درممالك مصر وشام وعراق و ایران و خراسان‌که مردمی مـانند ایرانیان ، ترکان ، قبطیان ، نبطیان ، رومیان ، کلدانیان ، سودانیان و امثال‌آنان میزیستند همه نوع ستم وبیداد نسبت باین ملل‌غیرعرب روا میداشتند . حتی‌آنهائی که ازاین‌اقوام مسلمان میشدند ازگزند وآسیب محفوظ نمی‌ماندند وبیش ازهرمورد درگـرفتن بـاج وخراج بآنان اجحاف میکردند ومسلم است‌که چنین مردمی ازخلفای بنی‌امیه متنفر بودند و میکوشیدندکه ازتحت استیلای‌آنان درآیند وازهرکجاکه نهضتی برضد امویان پدید میگشت این مردمان ستمدیده بکمك‌آنان میشتافتند وبیش‌ازهرکس موالی برای سقوط بنی‌امیه تلاش میکردند، چه‌که اینان پس ازمسلمان شدن‌آب وملك خودراازدست داده بودند وباجبارجزء سپاهیان اسلام (عربها) درآمده پای پیاده بدون مقرری ومستمری‌وحتی‌بدون خوراك مناسب بادشمنان بنی‌امیه مجبور

بجنگ میشدند . ازآنرومخالفان بنی‌امیه درهرموقع ازاین فرصت استفاده کـرده موالی را مقرری وخوراك وپوشاك داده برضدبنی‌امیه بسیج میکردند . ونخستین کسی‌که ازاین جریان استفاده نمود مختاربن‌ابوعبیدهٔ ثقفی‌بودکه درسال۶۶ بعزم خونخواهی (حضرت سیدالشهداء) حسین بکوفه‌آمد وگروهی ازموالیان راباخود همراه‌آورد ، عربها ازاین پیش‌آمد برآشفته بمختاراعتراض‌کردندکه چرا موالی را برچارپایان سوارکرده ومثل عـربها بدانها مرسوم ومقرری داده‌است ؟ مختار باعراب گفت : اگرقول بدهیدکه درجنگ باامویان مـرا یاری نمائید باشما نیزهمین رفتارکنم . اعراب میان خود بمشورت برخاستند ویکی ازآنان‌گفت اگرسخن مرامیشنوید بامختار همراه نشوید چه درآن هنگام میان شما اعراب اختلاف روی میدهد ومجبور میشوید باخود جنگ‌کنید والبته شکست خواهید خورد . چه ازطرفی بادلیران وسواران عرب (که طرفداران بنی‌امیه‌هستند) می‌جنگید وازطرف دیگرموالی‌که دشمن‌تر از اعراب‌مخالف هستند برضدشما قیام میکنند وگرفتار دشمن عجم وشجاعت عرب خواهید شد.

خلاصه اینکه (موالی) باهرجنبشی‌که برضد امویان‌راه می‌افتادهمراه میشدند وازآن جهت نهضت‌های بسیاری (بنام خوارج) برپاگشت تاآنجاکه عربها را چنان بخاطر رسید، قرشی بودن شرط خلافت نمیباشد ولی این فکر چند قرن بعد عملی‌گشت ودرآن روزگار بیشترمدعیان خلافت ازخاندان پیغمبر بر میخاستند یعنی علویان فرزندان حضرت امیر پسر عموی پیغمبر و عباسیان اولاد عباس عموی پیغمبر داعیهٔ خلافت داشتند و بجهاتی‌که گفته شد خراسانیان بیش ازهمه ازبنی‌امیه متنفر بودند ازآنرو بسرکردگی ابومسلم خراسانی بکمك عباسیان شتافتندومسلمانان غیرعرب نیزباآنان همراه‌شدند والبته نامسلمانان‌مقیم ممالك اسلام هم دراین جنبش شرکت‌کردند وبنی‌امیه را شکست داده از پادرآوردند . عباسیان پای تخت را ازدمشق بعراق منتقل‌کردند تابدوستان ویاران خود (ایـرانیان) نزدیك باشند . وچون دانسته بودندکه علت‌عمدهٔ شکست امویان ستیزه جوئی‌وآزارایرانیان‌بوده لذاآنان (عباسیان) سپاهیان وهمکاران نزدیك خودرا ازمیان ایرانیان برگزیدند ودرعین حال دولشکر ازقبیلهٔ ربیعه ومضر (اعراب) باقی‌گذاردند وکوشش بسیار نمودندکه میان عرب وعجم سازشی‌دهند، اما سعی آنان بجائی نرسید ناچار از عـربها کناره‌گیری‌کـرده به‌ایرانیان مایل‌گشته و مانند آنان کلاه ایرانی (قلنسوه) برسرگذارده سپاهیان خود را مجبور کردندکلاه سر - بگذارند . عربها ازاین پیش‌آمد خشنود نبودند وابرازکراهت میکردند . امامخالفت‌آنان نتیجه نداشت . درسال۱۵۳ هجری منصورعباسی فرمان دادگماشتگان وملازمان وی‌کلاه‌های بلند ایرانی سربگذارند وابودلامهٔ شاعراشعاری درنکوهش‌آن‌کلاه‌ها سرود ولی‌چنانکه‌گفتیم حرفش بجائی نرسید . ترجمهٔ قسمتی ازاشعار ابودلامه :

« ماازپیشوای خود (منصور) امید فزونی‌ها داشتیم . ولی اوکلاه بلند برای ماآورد. واقعاً کلاه‌های عجیبی‌است. مثل‌اینکه خمره‌های یهودرا باسرپوش‌های سیاه مسیحیان پوشانیده

بسرمردم نهاده‌اند » .

خلفای عباسی نه تنها گماشتگان نزدیك خویش را ازمیان ایرانیان برگزیدند بلکه با دختران ایرانی ازدواج کردند و فرزندان آنان (زنان ایرانی) بمقام خلافت رسیدند. وزیران عباسی غالباً مانند برمکیان وغیره ایرانی بودند و از هرجهت طرف مشورت واقع میشدند وآنان هم ذره‌ای ازخدمتگزاری وصمیمیت نسبت بخلفای عباسی دریغ نداشتند، چه که میدانستند با بودن عباسیان کشور آنان (ایران) آباد واصلاح خواهد شد .

عرب و بیعت

با این همه عباسیان نمیتوانستند یکباره ازعربستان چشم بپوشند چه که خانهٔ کعبه درمکه وقبر حضرت رسول درمدینه بود واین دومکان مقدس نزد تمام مسلمانان محترم بوده وهست واساس خلافت عباسی نیز برهمین مبانی اسلامی بوده است. خلفای عباسی بیم داشتند که مبادا اهل مکه ومدینه از بی‌اعتنائی آنان باعراب رنجیده خاطر گشته با آل علی بیعت کنند، ازآن گذشته فقهای بزرگ اسلام درمدینه اقامت داشتند وجلب رضایت آنان نیز ضروری بود وبسیاری ازخلفای پرهیزکار عباسی درهرامری ازامور مهم مملکتی بافقهای مزبور مشورت مینمودند ونظر آنان رامیخواستند . ایرانیان ازاین جریانات اندیشناك میشدند که مبادا دوباره عربها پیش بیایند وازآنان انتقام جویند از اینروکوشش داشتند عربها را تاحدود امکان برکنار سازند . وچون حج کعبه از ارکان مهم اسلام بود وخواه ناخواه خلفاء هم می‌بایستی بمکه وکعبه وحجاج توجه داشته باشند لذا ایرانیان بفکر افتادند خلفای عباسی را وادار سازند محلی درمقابل کعبه درعراق بناکنند ومسلمانان را بزیارت آن محل مجبور نمایند ، منصور عباسی این فکر آنان راعملی ساخت وبنائی بنام قبةالخضراء (گنبد سبز) درعراق ایجاد کرد تابدان وسیله ازقدر ومنزلت کعبه بکاهد وازآن گذشته منصور خوارباری راکه ازراه دریا بمدینه میفرستادند قطع کرد . اعراب که این وضع را دیدند عباسیان راکافر وملحد دانسته بیعت آنانرا باطل ساختند و با محمدبن عبدالله بن‌حسن نوادهٔ امیرالمؤمنین‌علی(ع) بیعت کردند ومالك‌بن انس‌ازفقهای بزرگ آنزمان باین معنی‌فتوی‌داد، ازطرف دیگر بازماندگان اموی که باندلس رفته بودند درابتداء بنام عباسیان‌دعوت میکردند وکم کم نام عباسیان را ازمیان برده باسم خویش خطبه خواندند وچون ازمرکز خلافت عباسی دوربودند کسی متعرض آنان نشد وچنانکه درجلد اول این‌کتاب گفته شد عبدالرحمن‌بن معاویهٔ اموی باندلس رفته تدریجاً در آنجا استقلال یافت . خلاصه اینکه منصور ازپیشرفت محمدبن عبدالله بهراس افتاده‌وبازحمت ومشقت بسیاربروی دست یافته اورا بقتل رسانید .

این گرفتاریهای منصور که از بی‌اعتنائی بحرمین (مکه و مدینه) برای وی پیش آمد کرد باعث‌عبرت جانشین‌های اوشد وپس از مرگ منصور پسرش مهدی برعکس پدر متوجه احترام واهمیت حرمین‌شد وهمینکه بخلافت رسید جامهٔ نوینی تقدیم کعبه نمود و خود بمکه

ومدینه رفت وموقعیکه درمدینه بود ۳۰۰ هزار دینار ازمصر و ۲۰۰ هزار دینار ازیمن برای او آوردند وتمام آنرا میان‌مردم مدینه تقسیم کرد، بعلاوه سی میلیون درهم از مالیات عراق باخود برده به‌اهل مکه ومدینه بخشود. ویك‌صد وپنجاه هزار جامه بآنان‌خلعت داد ومسجد حضرت‌رسول را وسعت داد وپانصدقراول ویساول از خاندان انصار انتخاب کرده و باخود بعراق‌آورد واملاك بسیاری بآنان تیول‌داد ونیز فرمان‌داد نهری بنام(صله) در اراضی واسط کندند تامزارعی ازآن مشروب گردد ومحصول آن املاك‌تازه را وقف‌مخارج حرمین نمود. جانشینان مهدی‌نیزمانند وی نسبت‌بحرمین اکرام واحترام فراوان مبذول میداشتند وهروقت که به‌حج میرفتند ویابرای فرزندان خود بیعت میخواستند هدایای بسیار تقدیم حرمین‌کرده بمردم مکه ومدینه احسان فراوان مینمودند.

چنانکه درسال ۱۸۶ هرون بادوپسر خود امین ومأمون بحج‌رفت وسه‌مرتبه بنام‌خود ودو فرزندش باهل‌مدینه بذل وبخشش کرد. وباهل مکه‌نیز احسان‌بسیارنمودبقسمی که بخشش‌های وی‌بیك میلیون وپنجاه هزار دینار‌بالغ شد. سپس‌دو فرمان ولایت‌عهد یکی بنام امین و دیگر بنام مأمون نگاشته درحرم‌کعبه نهاد واز آن پس مخارج حرمین جزء بودجهٔ دولت درآمد. وخلفای عباسی متوجه اعراب شده باآنان مدارا وملایمت میکردند. چون نیرومندی اعراب‌را یکی ازموجبات بقای سلطنت‌خود میدانستند ودرعین‌حال نمی‌توانستند از ایرانیان چشم‌بپوشند چه‌که وزیران ومشیران آنان‌ایرانی‌بودند ودرنتیجهٔ این‌جریان روزبروز رقابت عرب وعجم‌فزونی می‌یافت‌تابالاخره میان‌امین ومأمون اختلاف درگرفت وچون مادر مأمون ایرانی واهل‌خراسان بوداز خراسانیان‌که دائی‌های اومحسوب میشدند‌کمك‌گرفت وسپاهیان عرب بطرف امین‌رفتند، زیرا مادر امین هاشمیه (زبیده دختر عموی هرون) و عرب بود. خلاصه اینکه‌میان دولشکر عرب وعجم جنگ‌شروع شد وایرانیان بعربها پیروز گشته مأمون بخلافت‌رسید وطبعاً نفوذ وقدرت ایرانیان فزونی یافت. عربها از این وقایع بخشم‌آمده از گوشه وکنار بمخالفت‌مأمون برخاستند تامگراورا خلع‌کرده دیگری‌راخلیفه سازند. مأمون طبعاً از این‌جریانات آگاه میشد وبیش‌از پیش درتحقیر وکنار ساختن اعراب میکوشید تا موقعی مأمون‌بشام آمد ویکی‌از اعراب ویرا در تحقیر اعراب ملامت نموده گفت ای خلیفه عربهای شام‌را نیز مانند عجم‌های خراسان‌بنواز، مأمون درپاسخ چنین‌اظهار داشت:

«بخدا سوگند بگزافه گفتی چه‌اگر من قبیلهٔ قیس‌را ازاسب بزیرآوردم برای‌آن‌بود که می‌دانستم اگربمانند یك‌درهم در خزانهٔ من‌باقی نمیگذارند واما مردم یمن نه‌آنان مرا دوست‌دارند ونه‌من آنهارا دوست‌دارم، بزرگان‌قبیلهٔ قضاعه نیز درانتظار سفیانی هستند تابدو پیوندند وازموقعی‌که خداوند پیغمبر خودرا ازقبیلهٔ مضر برانگیخت قبیلهٔ ربیعه برخدای‌خود خشمناك شده‌اند».

وچون درسال ۲۱۸ معتصم خلیفه شد ترکان و فرغانیان راتربیت‌کرده مقرب درگاه

ساخت واعراب را بیش‌ازپیش خوار وزبون نمود ودست آنان بکلی ازکارهـاکوتاه شده نزد دولتیان ناچیز وحقیر شدند. حتی‌امارت مصر که تا آن زمان بدست عـربها بود تدریجـاً از اعراب سلب‌شد وآخرین والی‌عرب مصر عنبسة‌بن‌اسحق میباشدکه درسال ۲۳۸ واپسین والی عرب‌آن‌کشور بود. معتصم برای اینکه‌کاملا ازاعراب دورشود شهربغداد را رهاکرده، شهر تازه‌ای بنام سامرا، بناکرد وسپاهیان خودرا بدانجا انتقال داد. در همان اوقات پاره‌ای از امیران عرب ازمعتصم اجازهٔ حج‌رفتن خواستند وچون معتصم ازمسافرت آنان بحجاز بیمناك بود لذا درشهر سامرا مقدماتی شبیه‌کعبه ومنی وعرفات ایجادکرد و امیران راکه میخواستند بمکه بروند فرمان‌داد در همان نقاط اعمال حج‌بجا آرند و باین‌ترتیب نام عرب بیش‌از پیش پست‌گشت،چنانکه درمثلهای‌آنزمان چنین‌مشهور شدکه عرب‌مانند سگ‌است‌لقمهٔ نانی‌جلویش بینداز ومغزش را بکوب و یا این مثل‌که میگفتند تا پیغمبری مانند محمد (ص) نباشد وسبب پیروزی اعراب نگردد یك‌عرب در دنیا بخودی خود رستگار نمی‌گردد. وزیران وبزرگان لشکری وکشوری عموماً غیر عرب (ایرانی، ترك، دیلم وغیره) بودند وخلفاء توجهی‌باعراب نکرده باپول وشمشیر برقدرت خود می‌افزودند.

عربها هم‌آشکارا برضد این‌جریانات اعتراض داشتند و هرکس بایرانیان ومانند آنان (ترك‌ودیلم وغیره) اظهارمحبت میکرد موردکینه وحملهٔ اعراب واقع‌میشد اگرچه خودخلیفه بود. چنانکه پس‌از مرگ معتصم وجلوس برادرش واثق‌دعبل خزاعی‌شاعر نامی آنزمان‌که در صمیره اقامت داشت‌راجع بمرگ‌آن خلیفه وآمدن این‌خلیفه اشعاری‌سرود ودرجلد اول کتاب نیز بمناسبتی آنرا ذکرنمودیم واینك‌ترجمهٔ پاره‌ای ازآن اشعار :

«سپاس خدایراکه برای مردن‌اهل بدعت عزادار نیستیم وصبر شکیبائی‌لازم نداریم .
نه‌از مردن‌آن خلیفه‌کسی غم‌خورد ونه‌از آمدن این‌خلیفه‌کسی شادگشت .»

خلاصه اینکه جامعهٔ اسلامی‌در زمان‌خلفای راشدین‌کاملا عربی بود وهدفی جز انتشار دیانت اسلام نداشت واین‌هدف‌را ازآنرو باصمیمیت تعقیب میکردندکه برسالت‌حضرت رسول اکرم حقیقتاً مؤمن بودند ودعوت باسلام را امرمحکم خدای تعالی میدانستند ولی در زمان امویان اگرچه جامعهٔ اسلام بعربیت سابق استوار ماند ولی حکـومت دینی و خلافت مذهبی بسلطنت سیاسی استبدادی تبدیل‌یافت وهدف اصلی‌جمع‌آوری مال‌بود ودر زمان‌عباسیان جامعهٔ عربیت ازبین‌رفت وخلفای عباسی برای‌بدست آوردن‌مال بملازمان ومأمورین غیرعرب متوجه شدند وآنانرامقرب ساخته‌بکارها گماشتند وعلاوه‌براین باغیرعرب مزاوجت‌کردند ودرنتیجه خلفائی از عباسیان پدیدآمدکه ازطرف مادرعرب نبودند. ملل‌غیرعرب (ترك، فارس،دیلمی، فرغانی، سندی و غیره) برای تحصیل مقام و قدرت و نفوذ (چنانکه شرح خواهیم داد) بنای مسابقه راگزارده بجان یکدیگر افتادند.

ثروت عباسیان

در دورهٔ نخست

اکنون باصل‌موضوع میرسیم، زیرا ثروت دولت اسلام تاآنزمان بحد کمال نرسیده بود و اساس گفتگوی ما مربوط بهمین دوره میباشد. باید دانست که ثروت هردولتی عبارت از مقدار مالی است که پس‌از وضع مخارج باقی میماند وگرنه فزونی درآمد، ثروت حساب نمیشود. چه‌که ممکن است هزینه بیش‌از درآمد باشد وچیزی برای دولت‌باقی نماند، بااینوصف میگوئیم که عباسیان‌در دورهٔ نخستین ثروت بسیاری بهم‌رساندند واگرچه میزان درآمد وهزینهٔ عباسی در زمان‌پنج خلیفهٔ اول آن‌دورهٔ بدست نیامده ولی‌میزان‌ثروت آنان ازاموالیکه ذخیره نموده‌بودند آشکار میگردد. و اما علت معلوم نبودن میزان درآمد و هزینهٔ دوران آن پنج خلیفه این است که بواسطهٔ کشمکش امین ومأمون (پسران هرون) تمام دفاتر وصورتحسابهای دولتی طعمهٔ‌حریق گشت همانطورکه در واقعهٔ جماجم سال ۸۲ هجری اوراق واسناد بنی‌امیه آتش گرفت.

ثروت‌در اوایل دورهٔ عباسی

اولین خلیفهٔ عباسی ابوالعباس سفاح است که از ۱۳۲–۱۳۶ مدت چهار سال‌فرمانروا بود، وتمام‌آن مدت‌را درمیدان جنگ گذرانیده ثروتی نیندوخت و پس از مرگش در جامه‌خانهٔ وی، ۹جبه، ۴ پیراهن، ۵شلوار، ۴طیلسان، ۳بالاپوش یافتند. پس‌ازسفاح منصور از ۱۳۶ تا۱۵۸ مدت ۲۲ سال خلافت‌کرد. وی‌مرد باحزم واحتیاطی بود و برای مبارزه باحوادث واتفاقات (نه‌از روی لئامت)اموال فراوان گرد آورد وپس‌از مرگش‌ششصد میلیون درهم وچهارده میلیون دینار درخزانه یافتند واگر بحساب آنروز هردیناری را پانزده درهم حساب‌کنیم ذخیرهٔ منصور هشتصد وده‌میلیون درهم بوده است (هردرهم مساوی بایك فرانك فرانسه است). منصور هنگام‌مردن بفرزند خود مهدی‌چنین وصیت نموده گفت: بقدری برای تومال ذخیره کرده‌ام که اگر ده‌سال‌تمام مالیات وصول‌نشود هزینهٔ‌لشکری وکشوری ومقرری اولاد پیغمبر ومصارف مرزی از این‌اموال پرداخت خواهدشد، این‌اموال‌را بخوبی نگاهدار چه تاخزانه معمور وپرپول باشد تومحترم وگرامی خواهی بود.»

همین‌سفارش و وصیت منصور به‌پسر منصور میرساندکه وی مردی بافکر وتدبیر بوده و پیوسته‌فکر روزهای‌سخت وپیش‌آمدهارا داشته‌است. بطورکلی تمام‌عملیات منصور برخردمندی

وهوشیاری او گواه میدهد ودر واقع سلطنت عباسیان باتدبیر ونقشه ومبارزات منصور استقرار یافت چه‌که وی‌برای سرکوبی مخالفان جنگهای سخت‌کرد ومبالغ هنگفت‌مصرف نمود، از آن‌جمله درسال ۱۵۴ ششصد وسی‌میلیون درهم درجنگ باخوارج افریقیه‌خرج کرد وازهمین یك‌رقم باید بمصارف عظیم سایرجنگهای وی‌پی ببریم. چه‌که وی‌غالب اوقات خود را بجنگ بامخالفان اشتغال داشته است. منصور علاوه برمصارف جنگی مبالغ گزافی بکسان ونزدیکان خویش بخشش میکرد وچنانکه درظرف یك‌روز ده‌میلیون درهم میان خویشاوندان خودپخش نمود. تنها برای ساختمان بغداد ۴۸۳۳۰۰۰ درهم مصرف‌کرد والبته این‌مبلغ غیراز مبالغ دیگری است‌که صرف آبیاری وساختن پلها وسدها شده است. با این محاسبه میتوان بخوبی پذیرفت‌که درزمان منصور هزارمیلیون (یك‌میلیارد) درهم بخزانه رسیده بوده است وهرگاه آن‌مبلغ رابه‌بیست ودو (سالهای حکمرانی منصور) تقسیم‌کنیم بطور متوسط سالی ۴۵ میلیون درهم میشود وعلاوه براین مالیاتهای معمولی البته منصور مبالغی هم از دارائی عاملان پس‌از عزل آنان بنام‌استخراج برداشت میکرد. منصوراموالی راکه بآن‌عنوان ازعمال خودمیگرفت جدا جدا در خزانهٔ مخصوص میگذارد و آن خزانه را بیت‌المال مظالم مینامید. اما همینکه اجلش نزدیك‌شد بپسرش مهدی گفت اموالی‌که باین‌طریق از عمال گرفته وجمع‌نموده‌ام پس‌از مرگ‌من بآنان بازگردان تاتو درنزد آنان محبوب ومحترم باشی. مهدی‌هم به‌وصیت پدر عمل‌کرد واموال‌را بصاحبانش پس‌داد، شایدتصور شود قسمت‌عمدهٔ ثروت‌منصور ازاموال‌امویان بوده چه‌که آنان‌نیز ثروت بسیاری بهم زده بودند. امااین تصور اشتباه است، چه‌که منصور ثروت بنی‌امیه رادر خزانهٔ مخصوصی جمع‌کرده وآنراخزانهٔ اموال خانوادهٔ لعنت میخواند. بااین همه‌ثروت منصور دربرابر ثروت هرون ناچیز واندك مینمود چه‌که پس‌از مرگ‌هرون نهصد میلیون وکسری درهم درخزانهٔ وی‌یافتند درصورتیکه وی مانند منصور بیست ودوسال خلافت‌کرد و بواسطهٔ جودوسخائی‌که داشت مبالغ زیادی درایام خلافت بذل وبخشش نمود، معذلك نهصدمیلیون موجودی اوبود، ممکن‌است این‌توهم پیش‌آیدکه ثروت هنگفت هرون باقیماندهٔ ثروت مهدی وهادی میباشد درصورتیکه چنان‌نبوده است. زیرامهدی بواسطهٔ بلندهمتی ودست‌ودل بازی‌که داشت تمام‌موجودی خودرا مصرف‌کرد وهادی‌نیز بیش‌از یکسال و اندی خلیفه‌نبود. مهدی از ۱۵۸-۱۶۹ خلافت‌کرد وآنچه را درآن‌مدت گردآورد بضمیمهٔ موجودی‌پدرخود منصور بذل وبخشش‌کرد. مثلاعبدالله‌بن‌مالك‌را دریك‌موقع چهارصدباراستر درهم‌بخشید وبااین جود وکرم طبعاً چیزی‌در خزانهٔ آن خلیفه باقی نمانده بودکه به‌رشید برسد وآنچه‌از رشید باقی مانده‌بود قطعاً عمل‌کرد خوداو بوده است. نکتهٔ دیگراینکه اگر چه مدت‌خلافت هرون ومنصور یکسان‌بوده ولی‌منصور مانند هرون بذل وبخشش نداشته است همینکه بخل‌منصور وبذل وبخشش هرون بامیزان موجودی هردو مورد دقت واقع شود معلوم میگرددکه درآمد زمان‌هرون خیلی‌زیادتر از درآمد دورهٔ منصور می‌باشد وازنتایج جود و

سخای هرون یکی میزان درآمد واموال واملاك برمکیان است که درنتیجهٔ سخاوتمندی هرون دارای آنهمه ثروت ومال شدند .

پس از مرگ هرون امین ومأمون پسران وی بایکدیگر جنگیدند، امین در بغداد بود و مادرش زبیده خزانهٔ هرون را باختیار وی گـذاشت: جنگ امین ومأمون چندسال ادامه یافت امین درظرف آن مدت قسمتی ازاموال را بمصرف جنگ رسانیدوقسمت دیگر را میان خواجه‌سرایان وکنیزکان وندیمان وملازمان خود تقسیم نمود. چه‌که وی تمام اوقات خودرا بعیش و عشرت میگذراند واز دیدار وملاقات برادران واقوام کناره میگرفت. اما مأمون در خراسان اقامت داشت وبالاخره در ۱۹۸ هجری امین کشته شد وتمام ممالك اسلامی بتصرف مأمون درآمد والبته خراسانیان بیش ازپیش اقتدار ونفوذ یافتند چه باکمك آنان مأمون برعلیه امین غلبه کرد. خلاصه آنکه پس از استقرار امنیت مأمون بترجمهٔ کتابهای علمی ونقل وانتقال علوم و فنون از دیگر زبانها بزبان عربی پرداخت وشرح این مطالب درجلد آخر کتاب که به علوم و ادبیات اختصاص داده شده خواهد آمد .

در دورهٔ خلافت مأمون ثروت دولت افزون گشت چه بواسطهٔ پایان جنگ‌های داخلی و استقرار امنیت مردم بزراعت و تجارت پرداختند . مدت خلافت مأمون مانند مـدت خلافت پدرش هرون وجدش منصور بیست ودوسال شد اما میزان موجودی خزانهٔ مأمون درهنگام مرگ معلوم نیست وشاید این موضوع هم مثل سایر مطالب ازمیان رفته است چه‌که تاریخ نویسان آن ایام باینگونه مطالب اهمیت نمیدادند .

بهرحال اندوختن مال پس از خلفای راشدیـن (حتی در زمان عثمان. مترجم) میان فرمانروایان اسلام معمول بوده است واز قرار مذکور عبدالرحمن ناصر خلیفهٔ اموی که از ۳۰۰ تا ۳۵۰ دراندلس حکمروا بود تاسال ۳۴۰ مبلغ بیست میلیون دینار پس انداز داشت، درصورتیکه مالیات اندلس در زمان آن خلیفه بقرار زیربوده است :

۱ـ مالیات معمولی	۵۴۸۰۰۰۰ دینار
۲ـ مالیات بازار و خالصه	۷۶۵۰۰۰ دینار
جمع کل	۶۲۴۵۰۰۰ دینار

علاوه براین درآمدها ناصر مبالغ زیادی ازبابت خمس غنائم نیز میگرفت وفقط یك سوم کلیهٔ درآمد خودرا بمصرف سپاهیان میرسانید . ابن خلدون میگوید : پس از مرگ ناصر پنجهزار میلیون دینار در خزانهٔ وی موجود بودگرچه این مبلغ بسیار گـزاف مینماید اما ابن خلدون علاوه برآنکه مبلغ مزبور برقم ذکر نموده ازروی وزن نیز تأکید میکند ومقدار آنرا پانصدقنطار مینویسد. ودرهر حال اظهار چنین موضوع مبالغه آمیزی ازفیلسوفی مثل ابن خلدون دور از رسم و عادت معمول بنظر میآید ودلیل برگزافه گوئی ابن خلدون آنکه ابن حوقل ازنویسندگان معاصر آن خلیفه میگوید: همینکه ناصر مرد و پسرش حکم بخلافت

رسید مقداری ازاموال ودارائی بزرگان‌را مصادره‌کرده بخزانه فرستاد و مجموع موجودی پدر او باآنچه‌که خودحکم مصادره‌کرده بود بچهل میلیون دینار بالغ‌میشد و بنا بگفتهٔ ابن حوقل آن‌مبلغ (چهل‌میلیون دینار) بسیار زیاد بوده وهیچ‌دولتی در آنزمان چنین موجودی مهمی نداشته است. واین گفتهٔ ابن‌حوقل ازآن است‌که درآن ایام دولت عباسی‌رو بانحطاط گذارده بود وخلفا وامرای عباسی برای بدست‌آوردن مال کشمکش داشته اموال یکدیگررا مصادره مینمودند .

بهرحال در زمان مأمون بیش از هرموقع دیگر موجودی خزانهٔ دولتی پس از وضع مخارج افزون گشت، بقسمی‌که پیش‌ازآن موجودی نقدی‌خزانهٔ دولتهای اسلامی وغیراسلامی بآن‌میزان نرسیده بود و مقدار این‌مالیات‌های هنگفت‌را از مقدمهٔ ابن‌خلدون نقل میکنیم که اوآنرا ازدفاتر دولتی‌نقل‌کرده است وقدیمی‌ترین صورت‌حسابی است‌که ازدولت‌های اسلامی بدست‌ما رسیده است وسپس دوصورت‌حساب دیگر مینگاریم که‌یکی‌از قدامة‌بن‌جعفر ودیگری از ابن‌خردادبه میباشد وتاریخ هیچیك از این صورت حسابها از اواسط قرن سوم هجری تجاوز نمیکند و اینك هرسه صورت را مینگاریم و بایکدیگر مقایسه میکنیم تامیزان ثروت معلوم گردد .

اما لازم میدانیم‌که پیش از درج آن صورت‌ها مختصری از اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام‌را در زمان مأمون بنگاریم تاتناسب‌شهرستانها نسبت بیکدیگر وتناسب آنان باپایتخت عباسیان (بغداد) معلوم گردد .

اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام

در زمان مأمون

حدود

از طرف مشرق هندوستان وکمی از چین وخلیج فارس ، از مغرب به مملکت روم وباصطلاح امروز دریای سیاه،آسیای صغیر،مدیترانه، روسیه وبلغارستان ، از شمال بلاد سریر ، خزر ، لان (درآسیا) جبال پیرنه (در اروپا) وباصطلاح امروز سیبریه ، دریای خزر ، مدیترانه – ازجنوب خلیج فارس وممالك مجاور مصر ونوبه .

مساحت این مملکت و عدهٔ نفوس آن درجلد اول این‌کتاب ذکر شده است . مملکت اسلام بچند ایالت (استان) تقسیم میشده ومساحت‌آن ایالت‌ها و روابط و نسبت آن ایالات با یکدیگر بحسب زمان وحکومت‌ها تغییر میکرده است و شرح ذیل عبارت از وضع جغرافیائی مملکت اسلام درزمان مأمون است‌که ازکتب جغرافیائی‌آن زمان بخصوص تألیفات استخری وابن‌حوقل نقل شده است .

مملکت مزبور به بیست اقلیم (استان) شرقی و هفت اقلیم غربی تقسیم میشده . از این قرار :

هفت اقلیم یا مملکت و استان غربی :

دیارعرب (عربستان) جزایر ونواحی خلیج‌فارس ، دیارمغرب (ممالك شمالی‌افریقا)، مصر، شام ، جزایر مدیترانه وسواحل آن جزیره .

بیست اقلیم شرقی :

عراق ، خوزستان (اهواز) ، فارس ، کرمان ، مکران ، وبلاد جبل (عراق عجم) ، دیلم (گیلان)، طبرستان(مازندران) ، جرجان(گرگان)، قومس(سمنان و دامغان)،طوران[1] سند ، آذربایجان ، بلاد آران(قسمتی از قفقاز) ، خراسان ، سیستان ، ماوراءالنهر(آنطرف رود جیحون)، خوارزم.

و اینک مختصری راجع بآن ممالک .

---

۱ – مقصود از طوران خاك بلوچستان میباشد کـه فعلا قسمتی از آن جزء ایـران و قسمت بیشترش جزء پاکستان است . مترجم

عربستان

یاجزیرةالعرب که ازجنوب بخلیج‌فارس وآبادان می‌پیوندد و رود دجله درآنجا بدریا میریزد وبحرین‌نیزجزء آنست[1] وازآنجا به‌عمان محدودمیشود وازکرانهٔ مهره وحضر موت وعدن گذشته‌بسواحل‌یمن وجده میرسد. آنگاه ازمدین گذشته تاایله منتهی میگردد وهرگاه‌نام خلیج‌فارس برده میشود منظور آبهائی است که بلاد عرب را احاطه‌کرده است وآن قسمت که از باب‌المندب تا ایله امتداد دارد به‌دریای قرمز یا قلزم مشهوراست . واما حدود خشکی‌آن ازشمال غربی بشام وفلسطین امتداد می‌یابد وبخط منحنی از ایله تا بحرالمیت (دریاچهٔ بد بو)، شراة، بلقاء ، اذرعات ، سلمیه، خناصره ممتد شده بفرات میرسد. واز ورقه به‌قرقیسیا ورحبه‌گذشته بکوفه وبطایح وواسط رسیده تاآبادان میآید .

اما تقسیمات دیار عرب چنین است :

۱ ـ حجاز مشتمل برمکه وطایف ومدینه ویمامه وتوابع آن .

۲ ـ نجد ، حجاز که به بحرین میرسد .

۳ ـ عراق و جزیره وشام و یمن (تهامه ونجد ویمن وعمان ومهره وحضر موت وبلاد صنعاء وعدن و توابع یمن نیز جزء این قسمت است) .

بحرفارس ، خلیج فارس

مقصود ازخلیج‌فارس درجغرافی اسلام آن قسمت از آبهائی است که برممالك عرب نشین احاطه دارد وازمصب رود دجله درعراق آغاز میگردد و به ایله میرسد ، سپس خلیج فارس ، دریای عرب ، خلیج عدن، دریای قرمز، خلیج عقبه نیز جزءآن‌است وشرح آن قسمت‌ها فعلا موردبحث نیست .

دیار مغرب

دراصطلاح جغرافی نویسان اسلام عبارت از سواحل افریقای شمالی واقع درحدود غربی مصر است ومشتمل بر چهارقسمت میباشد :

۱ـ برقه. ۲ـ افریقیه یاتونس. ۳ـ تاهرت یاالجزایر. ۴ـ طنجه، سوس ، زویله یا مراکش واینك تفصیل مختصر هریك ازآن :

برقه شهری است کــه در سرزمین هموار حاصلخیز واقع شده ودرصحاری‌آن طوایف بربر اقامت دارند . طرابلس غــرب واقع میان برقه و افــریقیه ازسنگ بنا شده است سپس مهدیه وآنگاه تونس که شهر بزرگ و پر نعمتی است . آنگاه قیروان بزرگترین شهر واقع درقسمت خشکی میباشد و پایتخت و مرکز تونس است . تاهرت که‌کرسی‌نشین آن تاهرت و

---

۱ ـ تـا ظهور اسلام بحرین وقسمت عمدهٔ عربستان (یمن و غیره) جزء امپراطوری ایــران بوده واندکی پس‌ازخلافت مأمون در زمان آل بویه فارس ومتعلقات آن ازجمله بحرین مجدداً بایران برگشت واکنون نیز جزایر بحرین بموجب مدارك و اسناد مهم تاریخی جزء لاینفك ایران میباشد . مترجم

سایر شهرهای آن سجلماسه که ازصحرا دورتر واقع شده است .

جغرافی نویسان اسلام اندلس را نیز جزء بلاد مغرب محسوب میدارند چه که در موقع فتح اندلس آن کشور تابع دیار مغرب بوده است . بهر حال اندلس یا اسپانی کشور بزرگی است که پایتخت آن قرطبه است وحدودآن نیز مشهورمیباشد . از شهرهای مهم آن : جیان ، طلیطله ، سرقسطه ، لارده ، وادی الحجاره ، ترجاله ، قوریه ، مارده ، باجه ، عافق ، لبله ، قرمونه ، استجه ، ریه است . و بنادر آن شنترین ، مالقه و جبل طارق وغیره میباشد .

مصر ـ حدود سابق آن مانند حدود امروزی است ولی درآنزمان بجه ـ نوبه تا دریای قرمز عقبه نیز جزء مصر محسوب میشده است .

شام ـ که آنرا سوریه میگفتند و بهفت قسمت تقسیم میشود از اینقرار:

۱ـ اردوگاه فلسطین. ۲ـ اردوگاه اردن. ۳ـ اردوگاه حمص. ۴ـ اردوگاه دمشق. ۵ـ اردوگاه قنسرین. ۶ـ کرسی‌نشین‌ها (عواصم). ۷ ـ شهرهای سرحدی(ثغور) .

اردوگاه فلسطین اولین اردوگاه شام میباشد ، از طرف مغرب بمصر و رفح محدود میشود . از طرف شمال به «لجون» مشتمل بر یافا ـ اریحا ـ بیت‌لحم ـ غزه ـ شراة ـ بحرالمیت(دریاچهٔ بدبو) گوربیسان ـ نابلس منتهی میگردد . شهرهای عمدهٔ آن رمله که حاکم‌نشین فلسطین بوده سپس اورشلیم یا بیت‌المقدس است .

اردوگاه دمشق : شهرعمده‌اش دمشق بزرگترین شهرهای شام‌ومشهوراست.

اردوگاه حمص : کرسی‌نشین آن حمص، ازشهرهای مشهور میباشد . سپس انطرطوس، مسلمیه واقع در بادیه ، شیزر ، جاه ، که آنموقع ازشهرهای کوچك شام بودند .

اردوگاه قنسرین ، حاکم‌نشین آن حلب که تا کنون بشهرت خود باقی است وچون درسر راه عراق وشهرهای سرحدی واقع شده بسیارمهم بوده است . قنسرین ومعرة‌النعمان[1] ازشهرهای کوچك این اردوگاه میباشد. مقصود از عواصم یاکرسی‌نشین‌ها قسمت بالای شام آنطرف حلب بوده وتا اسکندرونه[2] امتداد می‌یافته است. شهرعمدهٔ آن انطاکیه که پس‌ازدمشق

---

۱ ـ معرة النعمان موطن ابوالعلاء معری است . ابوالعلاء فیلسوف بزرگ عرب و اسلام در سال ۳۶۳ هجری در معره دنیا آمد ودر سال ۴۴۹ در همانجا در گذشته بخاك رفت ، مهمترین تألیفات‌اوسقط‌الزند ـ لزومیات و رسالات‌الغفران‌میباشد. وی‌ازفلاسفهٔ متشائم(بدبین) وبقول فرنگی‌ها Pessimist محسوب میشد .

۲ ـ اسکندرونه که اکنون ترکها آنرا هاتای میگویند ازبنادرمشهورشام درکنار مدیترانه و تا ۱۹۱۸ جزء امپراطوری عثمانی بود سپس بسوریه ملحق شد و موقعی که فرانسه از طرف سازمان ملل قیم سوریه بود بندر مزبور را در ژوئن ۱۹۳۹ به‌ترکیه بخشید و فعلا جزء ترکیه میباشد و قریب سیصد هزار جمعیت دارد وازآن عده قریب چهل درصد ترک و بقیه عرب و ارمنی و غیره می‌باشند . مترجم

ازشهرهای باصفای شام بشمارمیآید ودرزمان رومیان حاکم‌نشین شامات بوده‌است. اصطخری میگوید : انطاکیه باروی عظیمی داشته بقسمی که یك سوار بایستی دو روز راه بپیماید تا اطراف آن بارو را طی کند . دیگرازشهرهای عواصم یکی باش درکنار فرات ودیگر بینج وددرصحرای شام واقع است .

اما ثغور یا شهرهای مرزی پشت عواصم واقع شده بود تاکوههای طورس در آسیای صغیر امتداد می‌یافت وازشهرهای مهم‌آن سمیساط در کنار فرات ، ملطیه بزرگترین شهر مرزی وحصن منصور، حدث ، مرعش، زبطره ، هارونیه، مصیصه ، اذنه ، طرطوس‌میباشد.

پاره‌ای از جغرافی نویسان اسلام ثغور و عواصم را یکجا عواصم میخواندند و چون



ملك حسین پادشاه سابق حجاز ازفرزندان حضرت امام حسن علیه‌السلام

منظور آنان ازثغور شهرهای مرزی است لذا آنرا بدوقسمت تقسیم کرده، ثغورشامی(شهرهای مرزی شام) ثغورجزریه(شهرهای مرزی جزیرةالعراق میگفتند).

دریای مدیترانه مقصود جزایر واقع در آن دریا بوده که مسلمانان آنرا گشودند واکنون جزء موضوع ما نمیباشد.

جزیره ـ قسمت شمالی بین‌النهرین (اراضی میان دجله وفرات) را جزیره وقسمت جنوبی‌آنرا عراق میگفتند. تکریت واقع درکناردجله و انباریا (هیت) واقع درکنارفرات میان این دو قسمت قرار داشته است.

پاره‌ای جغرافی‌نویسان شهرهای واقع در آنطرف دجله وفرات را نیز جزء جزیره قرارمیدهند ودرهرحال جزیره ازطرف شمال محدود است به‌میافارقین وتوابع آن ازطرف مغرب به‌رود فرات تا نزدیکی ملطیه، ازطرف جنوب بشهر هیت درکنار فرات و تکریت درکرانهٔ دجله وازجنوب‌غربی بصحرای جزیره وازشرق به‌جبال وآذربایجان منتهی‌میشود.

جزیره مانند عراق شهر حاصل‌خیز پرنعمتی است، مشهورترین شهرهای‌آن موصل درکرانهٔ غربی دجله ـ سنجار در وسط صحرا (در دیار سبله) بواسطهٔ نخلستانهای ممتاز معروف میباشد. نصیبین باصفاترین شهرهای جزیره میباشد ـ دارا شهر کوچکی میباشد ـ رأس عین در زمین هموار در دیار مصر واقع شده ـ آمد در قسمت بالای دجله ـ جزیرهٔ ابن عمر درکنار دجله ـ رقه، قرقیسیا، حدیثه، هیت در کرانهٔ فرات، حران شهر صابئی‌ها (صبی‌ها) [1] در وسط جزیره واقع است ـ رها در زمان سریانی‌ها مدارس عالی و دانشمندان نامی داشته است ـ سروج شهر حاصل‌خیزی است و تاکستانهای فراوان دارد.

قبیلهٔ ربیعه درصحرای خرم وسرسبز شمال شرقی وقبیلهٔ مضر در قسمتهای حاصلخیز جنوب غربی اقامت دارند وقبل‌ازاسلام نیز درهمان نواحی بوده‌اند، هردوقبیله بگله‌داری و تربیت اسب وشتر مشهورند وبحال شهری وایلاتی در ده وشهر وصحرا زندگی میکنند. تکریت‌که بیشتر مردم آن مسیحی هستند آخرین شهر جزیره واقع درکنار دجله‌است.

عراق ـ عبارت ازقسمت جنوبی بین‌النهرین وتوابع آن است واز تکریت درکنار دجله بطور شمالی جنوبی تاآبادان میرسد تا قسمت غربی شرقی آن از قادسیه (کوفه) تا حلوان امتداد می‌یابد واما محیط آن اگرتکریت‌را مبدأ قرار دهیم ازمشرق بشهر زور و ازجنوب شرقی به‌حلوان و سیروان وصمیرة وحدود شوش تا آبادان میرسد، آنگاه بطرف بصره متمایل میشود، ازآنجا بطرف شمال غربی به‌بادیه و سواد بصره وبطائح[2] تا کوفه میرسد، سپس از شهر انبار درکنار فرات میگذرد وازشمال به‌تکریت میرسد وقسمت واقع

---

۱ ـ صبی‌ها یا صابئین که اکنون نیزدرعراق وخوزستان اقامت‌دارند بقول مشهور ازپیروان یحیای معمدان هستند ومانند یهود انتظار ظهور مسیح را میکشند.

۲ ـ بطائح جمع بطیحه بمعنای مرداب وباتلاق میباشد. مترجم

میان دجله وفرات را سواد میگویند .

حدودی که گفته‌شد مربوط بدوران تمدن اسلام بود والبته باحدود فعلی عراق اختلاف دارد ، بخصوص که مجرای رودها تغییر یافته‌است ودرهرحال بزودی مفصلا دراین‌باره صحبت میداریم . مشهور ترین شهرهای عراق بغداد است که در دورهٔ باعظمت تمدن اسلام پایتخت کل ممالك مسلمانان بوده و بدست منصورعباسی احداث شد . بصره از شهرهای عربی و اسلامی است که در زمان عمر بنا شد . بصره بطایحی دارد که دربارهٔ آن صحبت میداریم . واسط نیز ازشهرهای عربی است وحجاج آنرا در وسط سواد بنا نهاد. کوفه در کرانهٔ غربی فرات ازشهرهای عربی میباشد . دیگرازشهرهای عراق نهروان در مشرق دجله کنار نهری بهمین اسم بوده که اکنون خشك شده است. حلوان درانتهای حدود شرقی عراق شهربزرگی در نزدیکی جبل (عراق عجم) قرار داشته است . دیگر حیره نزدیك کوفه و ابله نزدیك بصره است .

خوزستان ـ واقع در قسمت شرقی عراق میان فارس و عراق از طرف شمال بعراق عجم(جبال) ازمشرق بفارس واصفهان وازطرف مغرب بعراق عرب وازجنوب به‌خلیج فارس محدود است . شهربزرگ آن اهواز است وگاه هم تمام خوزستان را بدان مناسبت اهواز میگویند وبچندین شهرستان تقسیم میشود ازاین قرار:

شهرستان اهواز ، گندی شاهپور ، شوش ، شوشتر، رامهرمز ، سرق ، عسکر، مکرم وهریك ازآن شهرستانها کرسی بهمان اسم دارد .

فارس ـ از طرف مشرق بکرمان ، مغرب به‌خوزستان ، شمال به‌اصفهان و دشت خراسان وجنوب و جنوب غربی بخلیج فارس محدود میباشد . این استان به‌پنج شهرستان تقسیم‌میشود که‌بزرگترین آن‌شهرستان استخر وکرسی‌آن استخرمیباشد سپس‌شهرستان‌اردشیرخوره که حاکم‌نشین آن گورمیباشد . شهرشیراز بزرگترین شهرفارس دراین شهرستان‌است. امیرفارس دراین‌شهر اقامت میکرده دفاتردولتی درآنجا بوده‌است. دیگرشهرستان دارابگرد و شهرستان بهبهان (ارگان) کرسی آن شهر ارگان (بهبهان) میباشد و شهرستان شاهپور حاکم‌نشین آن‌کازرون‌کوچکترین شهرستان فارس است . بیش از صد ایل کرد در صحاری وچراگاههای فارس اقامت دارند ومحل اقامت‌آنان‌را رسوم میگویند ومجموع آنان بیش‌از پانصد هزار خانوار میباشندکه مانند عربها تابستان وزمستان از محل خود کوچ میکنند . (ییلاق وقشلاق میروند) وگاه دریك‌خانواده ده مرد یافت میشودکه بعضی‌ازآنان مزدور و بعضی چوپان وبقیه صاحب گله هستند واگرمعدل مردان هرخانواده‌ای را پنج‌نفرحساب‌کنیم جمعیت مردان ایل دو میلیون و نیم میشود با افزایش شمارهٔ زنان وکودکان بهمان تناسب مجموع آنان بیش از ده میلیون میگردد .

کرمان ـ واقع درمغرب فارس ومشرق مکران و سجستان(سیستان) از طرف شمال

بصحاری خراسان و ازجنوب به‌خلیج فارس محدود است . مساحت این استان ازفارس بیشتر است . مشهورترین شهرهای آن سیرجان ، بم ، جیرفت وهرمز میباشد .

مکران ـ درمشرق کرمان واقـع شده‌است ـ طوران و قسمتی از سند نیز در مشرق مکران میباشد . ازطرف شمال به‌سیستان وهند ، ازطرف جنوب بخلیج فارس محدوداست . این استان ازکرمان بزرگتراست شهرهای نامی آن تیز ، کیز ، درک ، رسک است .

طوران ـ از فـارس کوچکتراست ، درمغرب مکران وشمال شرقـی سند وازجنوب بخلیج فارس محدود میباشد . مشهورترین شهرهای آن محالی ، کیزکانان ، قصداراست.

سند [۱] ـ آخرین حدود مملکت اسلامی در مشرق میباشد . مشهورترین شهرهای آن منصوره درخلیج رود مهران ودرشبه‌جزیره واقع شده ، مردم آن مسلمان هستند وبزبان‌هندی آنجا را برهمن‌آباد میگویند، دیگرازشهرهای مشهورآن دیبل‌درکنار دریا ومیلتان میباشد، استخری ایالت مکران وطوران وسند را جمعاً سند میخواند .

ارمنستان ـ واقع دربالای جزیره ازطرف‌مشرق‌بآذربایجان وآران، ازطرف مغرب بمملکت روم (آسیای صغیر)، ازطرف شمال بجبال قبق (کوههای قفقاز) وازجنوب بجزیره محدود میشود

حاکم نشین‌آن دیبل و بیشترمردم‌آنجامسیحی هستند. اخلاط،قالیقلا، ارزن، میافارقین ازشهرهای نامی‌ارمنستان میباشد وعده‌ای این شهراخیر (میافارقین) را جزء جزیره میدانند ومانیزچنان کردیم .

آذربایجان ـ در مشرق جزیره از طرف مغرب بجزیره و ارمنستان ازطرف مشرق بدریای خزر وبلاد دیلم (گیلان) وازطرف شمال به اردن وازجنوب بـه جبال (عراق عجم) محدود است . حاکم نشین‌آن اردبیل . طول‌آن دومیل در دومیل است ومرکزحکمرانی و فرماندهی‌سپاه میباشد.مراغه شهردوم‌آذربایجان وقبلا حاکم نشین‌آن‌استان بوده است.ارومیه (رضائیه) درکنار دریاچه(شراةـرضائیه) سلماس،مرند، شیز ازشهرهای مهم‌آذربایجان‌است.

آران ـ شمال‌آذربایجان از مشرق بدریـای خـزر، از مغرب بارمنستان، از شمال بکوههای قفقاز، ازجنوب بآذربایجان محدود میشود، بردعه، تفلیس، باب، (دربند) بیلقان، شاوران وغیره ازشهرهای نامی‌آن استان است .

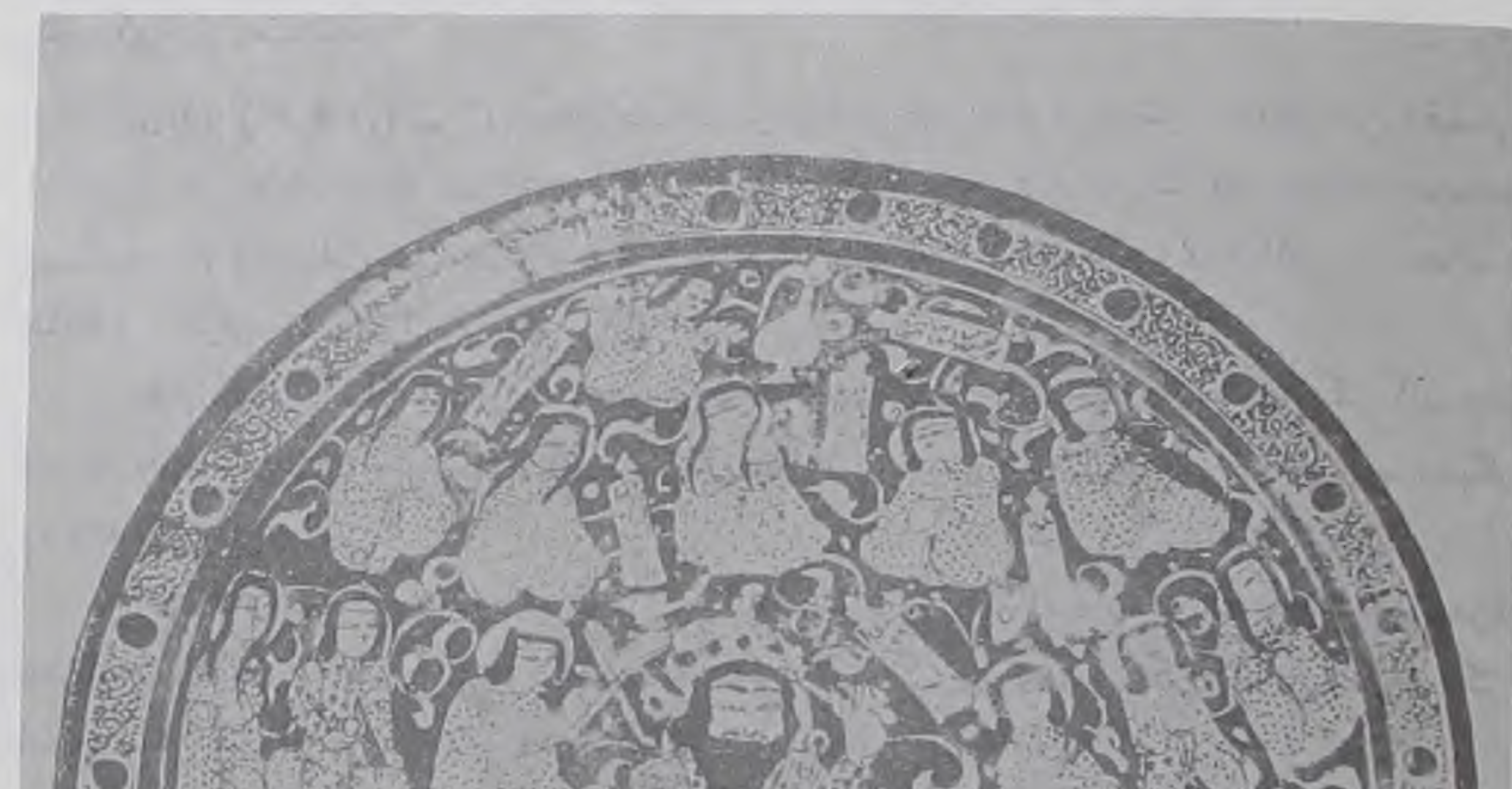
مقصودازجبال قسمت کوهستانی فارس‌است که‌بچنداستان تقسیم میشود.

جبال ـ عراق عجم مشهورترین‌آن ماه‌کوفه که آنرا دینور میگویند وماه بصره که‌آنـرا نهاوند میخوانند . بلاد جبال ازمشرق بصحرای خراسان و فارس ؛

---

۱ ـ فعلا ایالت سند جزء پنج ایالت کشور پاکستان میباشد از اینقرار:
آ ـ پاکستان غربی: سند جلو ـ بلوچستان ـ پنجاب غربی.
ب ـ پاکستان شرقی : بنگال شرقی وقسمتی از اسام (ناحیهٔکیسلت). مترجم

ازمغرب بعراق وجزیره ، ازشمال بآذربایجان ودیلم وری وقزوین وازجنوب بخوزستان و عراق محدود است ودارای شهرهای مهمی است که ازآنجمله همدان، دینور، ماسبذان، اصفهان، قم، کاشان ، لرستان ، کرج ، قزوین ، شهرزور وحلوان است .



نقشی سفالین (کاشی) روی یك بشقاب که درقرن ۷ ه در ری ساخته شده

مساحت همدان یك فرسخ در یك فرسخ و باروئی داشته‌که دروازه های‌آن از آهن بوده است .

دینور یاماه [۱] کوفه دوثلث‌همدان است ، اصفهان دوشهر بوده که دومیل میان‌آن دوشهر مسافت داشته است .

نهاوند یا ماه بصره در دامنهٔ کوه واقع شده و از گل بنا گشته است . حلوان نیز در دامنهٔ‌کوهی است‌که مشرف بر عراق می‌باشد . شهر زور نزدیك عراق است . قزوین برفراز فارس وازشهرهای سرحدی دیلم است . قم برج وباروئی دارد و شهرحاصلخیزی است،کاشان شهرکوچکی میباشد .

دیلم (گیلان) ـ کوهستان مشرف بردریای خزراست ، ازجنوب به قزوین وقسمتی ازآذربایجان و از شمال بدریای خزر واز مشرق به قومس واز مغرب باذربایجان محدود میباشد . مردم دیلم بعضی درکوهستان وبعضی دردشت اقامت دارند . ری ، البرز، زنجان ، طالقان ، قزوین ، رویان ازتوابع دیلم است .

طبرستان (مازندران) ـ درمشرق دیلم درکناردریای خزر ازمشرق بگرگان واز مغرب بدیلم محدود است . بزرگترین شهرآن‌آمل ، سپس ساری از شهرهای پرآب ودیگر دماوند یادنباوند است .

گرگان ـ در مشرق وشمال مازندران ازشمال بترکستان وازجنوب بقومس وازمشرق بخراسان وازمغرب بدریای خزرمحدود میشود ، بزرگترین شهرآن گرگان ازآمل‌بزرگتر است. سپس استراباد درجنوب ودهستان درکنار دریا قرار دارد .

قومس(سمنان ودامغان) در جنوب گرگان وطبرستان (مازندران) از طرف شمال‌بآن دواستان محدود میشود وازجنوب ومشرق بخراسان واز مغرب به ری محدود میگردد . حاکم نشین‌آن دامغان است .

دشت خراسان ـ در وسط بلاد مشرق واقع شده‌است از شمال بقومس ، از جنوب بفارس وسیستان ، و ازمشرق به سیستان و خراسان، از مغرب بجبال وری محدود می‌باشد. جمعیت‌آن از بادیةالعرب کمتراست ، بعضی ازدشت‌های خراسان تابع فارس وکرمان وبعضی تابع خراسان است وچون بی‌آب است عبور ازآن دشت‌ها (کویر) دشوار مینماید .

سیستان . واقع درشمال مکران ازمشرق بدشتی منتهی میشودکه میان مکران وسند واقع است. ازجنوب بمکران، ازشمال بهند وازمغرب بدشت (کویر) خراسان محدود است. بزرگترین شهرآن زرند ، بست ، طاق وغیره است .

---

۱ ـ ادوارد براون درجلد اول تاریخ‌ادبیات ایران‌میگوید‌کلمهٔ ماه‌که درکتب جغرافیائی‌اعراب آمده وبماهات جمع بسته شده معرب‌کلمهٔ ماد است وچون شهرهای مزبور (دینور وغیره) درماد قدیم بوده جغرافی‌نویسان عرب‌آنرا بماه‌کوفه وغیره تعبیرکرده‌اند .   مترجم

خراسان - بزرگترین وحاصلخیزترین اقلیمهای(استانها) مشرق میباشد، ازشمال شرقی بماوراءالنهر ، از جنوب شرقی بسند و سیستان ، از شمال بخوارزم و بلاد غز (ترکستان) ، ازجنوب بکویرخراسان وفارس وازمغرب بقومس محدود می‌باشد . خراسان بچند شهرستان تقسیم میشودکه مهمترین‌آن نیشابور، مرو، هرات ، بلخ،کوهستان ، طوس، نسا، سرخس ، اسفراین، بوشنگ، بادغیس، گنج رستاق ، مرو رود، گوزگان ،طخارستان، زم و آمل است .

حاکم نشین‌آن نیشابور بزرگترین شهر خراسان است وآنرا ابرشهر هم مینامند درجلگۀ هموارى ازگل بناشده ، مساحت‌آن یك فرسخ دریك فرسخ میباشد . شهرمرومشهور بمروشاه جهان ازشهرهای باستانی خراسان است خلاصه اینکه خراسان شهرهای‌آباد پر-جمعیت وزمین حاصل‌خیز دارد ودرآمد مسلمانان ازخراسان بسیار است .

ماوراءالنهر - آخرین استان شمال شرقی اسلامی است . ازشمال به ترکستان و هند ، وازجنوب غربی‌بخراسان ، ازشمال غربی بخوارزم ، وازجنوب به طخارستان محدود است ، رود جیحون میان خراسان و ماوراءالنهر جاری می‌باشد . شهرهای مهم آن عبارت است ازبخارا، سمرقند ،کش ، نخشب ، بیکند ، ساغانیان ، فرغانه ، سغد، شاش (چاچ) ، اشروسنه ، خوقند .

خوارزم - استخری خوارزم‌را جزء ماوراءالنهرمیشمارد چه‌که‌آن‌کشور تیکه خاك درازاندامی‌است ودرکرانۀ شمالی‌جیحون قرارگرفته است . ازشمال بدریاچۀ (اورال)، از جنوب بخراسان وسند، وازمشرق ومغرب بکویرهای وسیعی محدود میشود . حاکم نشین‌آن خوارزم است .

این‌بود خلاصه‌ای ازجغرافیای ممالك اسلامی درزمان مأمون وارتباط وتناسب پاره‌ای ازاستانهای‌آن بایکدیگرکه برای احاطۀکامل بروضع مالیاتی دورۀ عباسی دانستن‌آن‌لازم مینمود . وتنهاکشور اندلس‌که جزء ممالك اسلامی‌بوده درقسمت مالیات مستثنی میشده چه‌که مالیات‌آن‌کشور درزمان مأمون به بغداد نیامده است .

نکتۀ قابل ذکر اینکه مالیات هریك ازاین ممالك باسم آن مملکت یااستان پرداخت نمیشده زیرا بعضی‌ازآن استانها جزء استانهای دیگر درمیآمدند ودردوره های مختلف این وضع تغییرمیکرده است وچه بساکه درصورت مالیات نام یك اقلیم ذکرشده ومقصود دو یاسه اقلیم بوده‌که جمعاً تحت نظروالی‌اداره میشده است ودرغالب موارد خلفاء بجهاتی‌که تعیین وشمارۀآن امکان ندارد یك عامل (والی) را برچند اقلیم حکومت میدادند .

اکنون پیش ازآنکه راجع بمالیات این‌ممالك ودرآمدآن صحبت بداریم‌لازم است از ارتباط‌آن‌کشورها با بغداد پای تخت مملکت اسلامی‌ازنظروصول وایصال مالیات بدان مرکز سیاسی ومالی مطالبی بنگاریم .

روابط ممالك عباسی باپایتخت

درجلداول این کتاب هنگام گفتگو ازاستان وممالك اسلامی گفتیم که وضع حکومت مسلمانان دراین ممالك بیشتر به اشغال نظامی شباهت داشته‌است ودرزمان خلفای راشدین‌والیان (استانداران) درعین‌حال فرماندهان نظامی همان ممالکی بودندکه خودشان آن نواحی را گشوده بودند فقط ازمردم آنجامالیات‌های مربوط رادریافت میداشتند وبرای مسلمانان نماز جماعت بپامیکردند وسایرامور داخلی‌آن ممالك مانند گذشته (پیش ازاسلام) اداره میشد. منتهی حکام اسلام نیزدرآن نظارت داشتند. مأمورین وصول وایصال مالیات نیز خودبومیان بودند واگرمالیات وجزیه باهم جمع میشد ازمجموع آن درآمد هزینهٔ تحصیل داری وغیره‌را برداشت میکردند و بقیه را بوالی مسلمان میپرداختند. والـی مسلمان مقرری سپاهیـان و سرداران رامی‌پرداخت ومبالغی‌هم برای ساختن واصلاح پل‌ها وسدها وغیره مصرف میکرد و هرچه میماند بپایتخت (مدینه) میفرستاد.

پس‌ازخلفای‌راشدین همینکه نوبت بمعاویه رسید این‌وضع تغییرکرد. چه‌که وی برای سرکوبی مخالفان ودسته بندی احتیاج بپول وهمراهی اشخاص داشت وخواه وناخواه ممالك اسلامی را طعمهٔ عمال (والیان) قرار داده دست‌آنان را درکارها بازگذارد، سپس مسلمانان درصدد برآمدندکه امور دفتری و مالی ممالك اسلامی را خود اداره‌کنند وازآن رو اززمان عبدالملك دفترها بزبان عربی انتقال یافت ومأمورین دولتی هم از خود مسلمانان (عربها) انتخاب شدند. ولی تحصیل داران مالیه از خود اهالی بومی بودند، یعنی قبطی‌ها درمصر و دهقانان درایران وعراق مالیاتهای مربوط راجمع‌آوری میکردند، باین ترتیب‌که مأمورین بومی مالیات وجزیه وهرچه بود جمع‌کرده هزینهٔ وصول‌آن رابرمیداشتند وبقیه را بحـاکم مسلمان میدادند. حاکم مسلمان‌هم پس‌ازبرداشت مخارج لازم اگر چیزی باقی‌میماند بدمشق میفرستاد واگرکسری‌داشت ازدمشق میگرفت.

در زمان عباسیان نیز چنین بود ولی تدریجاً عمال (والیـان) استقلال بیشتری یافته مقاطعه‌کار شدند، بعبارت دیگر خلیفه مبلغ معینی هرسال ازوالی یك یاچند ایالت میستاند و اورا درجمع‌آوری درآمد وپرداخت هزینهٔ آن ناحیه آزاد میگذارد واین حکومت را امارت استیلاء می‌خواندند.

چنانکه هرون‌الرشید باابراهیم بن اغلب والی افریقیه همین معامله‌راکرد وآن‌کشور را بعد بسالی چهل هزار دینار باابراهیم واگذارد. در صورتیکه پیش ازآن سالی صد هزار دینار بابت‌کسر درآمد افریقیه ازمصر بافریقیه حواله میشد و همینقسم هرون یکی ازبندگان خودرا مأمور برقه نمود و درآمدآنجا را ۲۴ هزار دینار تثبیت‌کرد. مأمـون نیز مالیات خراسان وتوابع را در سالهای ۲۱۲-۲۱۱ در مقابل دریافت مبلغ معینی بعبدالله‌بن طـاهر واگذارد (تفصیل‌آن بیاید) همینطورفضل‌بن مروان درفارس واهواز وعمران بن موسی درسند

رفتار کردندورفته رفته این نوع مقاطعه رواج گرفته موجب استقلال‌والیان درنقاط حکمرانی خودشان شد .

درهرصورت مراد از درآمددولت (درزمان عباسیان) مبلغ خالصی بوده که بطورمقاطعه یاغیرآن همه ساله پس‌ازوضع کلیهٔ مخارج بخزانهٔ بغداد میآمده وبمصرف مأمورین دولتی مقیم بغداد وخود خلیفه وملازمان و گماشتگان اومیرسیده است و تفصیل آن بزودی خـواهدآمد ، ابن‌خلدون نیزاین موضوع را تصریح کرده میگوید :

«آنچه که من نقل کرده‌ام درآمد خالصی‌است که زمان مأمون ازاطراف ممالك اسلامی به بغداد میرسیده است . »

دراین صورت شکی نیست که منظور ازعایدات‌دولتی همان پولهائی‌است که پس ازوضع کلیهٔ مخارج به بغداد میرسیده است .

مالیات زمان عباسیان

دورهٔ اول

حال بشرح واردات یعنی مالیاتهای خالصی که زمان مأمون ببغداد میرسیده میپردازیم والبته تحقیق این موضوع کار آسانی نبود چه که تاریخ‌نویسان اسلام غالباً بامسائل مربوط بجنگ و فتح وکشتار را جزء تاریخ مینگاشتند وبمسائل مالی و امثال آن توجهی نمیکردند، ولی ما درضمن مطالعهٔ کتب‌تاریخی به‌صورت جامع‌از مالیات‌های عصر عباسی برخوردیم که یکی‌از ابن‌خلدون و دیگری از قدامه وسومی از ابن‌خردادبه میباشد .

۱ـ صورت‌حساب و درآمد و هزینه‌که از ابن‌خلدون نقل شده است

این صورت ازدوصورت دیگر قدیمی‌تر است وابن‌خلدون آن‌را در «مقدمه» خود ذکر نموده میگوید : «آثار هردولتی بنسبت اصل و اساس آن نیرومند میباشد» سپس گفته«که‌این صورت را از«جراب‌الدوله» نقل نموده ومقدار خراج(مالیات) سالانه‌ای‌که برای‌مأمون میرسیده در آن مذکور میباشد» اینك پیش‌از نگاشتن ایـن صورت حساب اشتباهاتی راکه بمرور زمان دراستنساخ آن‌رخ داده تذکر میدهیم، چون ازمطالعهٔ نسخه‌های چاپی مقدمهٔ ابن‌خلدون (چاپ‌مصر وشام) چنین مفهوم‌شد که‌در پاره‌ای‌کلمات متشابه اشتباهات خطی واقع‌شده‌که طبعاً باشتباهات معنوی منجر میشود وبایدتصحیح شود واینك اصلاح‌آن اشتباهات :

۱ـ کنگره‌که درست آن‌کسکر یکی‌از نواحی سواد میباشد .

۲ـ طبرستان، روبان نهاوند، اما درست‌آن رویان‌یکی ازنواحی دیلم است ودر جای خودآنرا ذکرنمودیم ونهاوند قصبه‌ای‌ازایالت ماه[1] بصره از ایالات‌جبال(عراق‌عجم) میباشد، اماچون روبان درطبرستان (مازندران) واقع‌شده وبانهاوند فاصلهٔزیادی دارد احتمال قوی میرودکه آن‌نام آخری‌دماوند باشد وچنانکه‌میدانیم دماوند یکی‌ازشهرهای مازندران‌است .

۳ـ مابین‌کوفه وبصره ـ چون در هیچ یك از صورت حسابهای دیگر ایالتی باین نام (مابین‌کوفه و بصره) ندیدیم تصور میرود این نیز اشتباه باشد وبعقیدهٔ بارون‌کرمر مستشرق آلمانی (مابین‌کوفه وبصره) یکی‌ازنواحی سواد واقع‌در ماوراءالنهرفرات میان‌کوفه است .

---

۱ ـ تعبیر و تفسیر کلمهٔ ما بعقیدهٔ براون‌ذکرشد. مترجم

ودرصورتهای دیگر بنام دیگری ذکر شده است .

اما عقیدهٔ ما بر آن است که کلمهٔ ما بین تحریف کلمهٔ ماهین (تثنیهٔ ماه) بوده واصلش ماها البصره والکوفه (دوماه بصره و کوفه است) واین دو ناحیه از نواحی جبال است. وچنانکه گفتیم کرسی‌نشین یکی از آنها نهاوند ومرکز دیگری دینور بوده است و دلیل بردرستی گفتار ما اینکه در صورت ابن خلدون نامی از این دو ناحیه ذکر نشده است .

۴ - ماسبذان ودینار - ماسبذان چنانکه گفته شد یکی از نواحی عراق عجم (جبال) میباشد. ولی دینار تصور میرود تحریف شدهٔ کلمهٔ دینار حاکم نشین ماه کوفه است. ولی چون در صورت حساب ابن خلدون نام (ماهین) باهم دیده شده ممکن است دینار دراصل ریان بوده وآن ناحیه‌ای در نزدیکی کسکر واقع در عراق است .

دیگر آنکه در مالیات پاره‌ای اشتباهات هست که تصحیح آن آسان بنظر میرسد، مثلا درقسمت مالیات ناحیهٔ دجله چنین نوشته‌اند: «مالیات ناحیهٔ دجله یك میلیون وهشت درهم بوده، درصورتی که معمولا هشت درهم درصورت حساب ذکر نمیشده و صحیح آن باید یك میلیون و هشتصدهزار درهم باشد.» همینقسم راجع بمالیات اهواز رقم ۲۵ هزار درهم ذکر شده ودرست آن بیست وپنج میلیون درهم است. واین رقم در دوصورت حساب دیگر ذکر شده است، مورد دیگر راجع بمالیات قومس است که درنسخهٔ چاپ بولاق میگویند هزار هزار دو مرتبه درهم و پانصدهزار شمش نقره. اما درست آن چنین میباشد یك میلیون وپانصدهزار درهم وهزار شمش نقره ونیز دربارهٔ مالیات موصل نوشته شده بیست میلیون رطل عسل ودرست آن ظاهراً بیست هزار رطل عسل میباشد . وهمین قسم مالیات مصررا هزار هزار . . . ودرست آن دو هزار هزار است که بامالیات آنروز مصر تطبیق میکند. وطبعاً این اشتباهات درموقع کتاب رخ داده است .

دیگر آنکه ابن خلدون سال معینی برای صورت مالیات خود ذکر نکرده وفقط گفته است که مربوط بسالهای خلافت مأمون میباشد. وچنانکه میدانیم مأمون ازسال ۱۹۶ تا ۲۱۸ مدت ۲۲ سال خلیفه بوده ودر جنگ امین ومأمون کلیهٔ دفاتر دولتی دربغداد آتش گرفت وازسال ۲۰۴ دفاتر تازه تهیه شد. از آنرو میتوان گفت که صورت حساب منقول ابن خلدون مربوط بیکی ازسالهای میان ۲۰۴ تا ۲۰۹ میباشد. وچون مالیات خراسان با آنچه که مأمون برای آن ایالت درسالهای ۲۱۱ و ۲۱۲ تعیین کرده وبعبدالله بن طاهر واگذارده اختلاف دارد لذا صورت منقول ابن خلدون باید راجع به یکی از سالهای میان ۲۰۴ و ۲۱۰ باشد .

ضمناً اینرا هم بگوئیم که فون کرمر خاورشناس آلمانی[1] از صورت منقول ابن خلدون

---

[1] - Alfred Freiherr von Kremer

آلفرد فرایهرفون‌کرمر ۱۳ مامه ۱۸۲۸ دروین متولدشد ودر ۲۷ دسامبر ۱۸۸۹ درگذشت. ازخاورشناسان نامی، زبان‌های عربی ، عبری، و فارسی‌را بخوبی میدانسته است. مدتی در قاهره و بیروت‌کنسول وسرکنسول بوده ودر تاریخ تمدن اسلام به خصوص قسمت مالی تتبعات و تألیفات مهمی دارد . مترجم

انتقاداتی کرده، میگویندصورت مزبور متعلق بزمان مأمون نیست وباید آنرا ازدورهٔ مهدی یاهادی (سالهای ۱۵۸ـ تا۱۷۰) دانست؛ دلیل کرمر برگفتهٔ خودآنست که در صورت ابن‌خلدون ازسند وافریقیه نام‌برده شده درصورتیکه این‌دو کشور درزمان‌مأمون ازتحت‌استیلای بغداد درآمده ومستقل شده‌بودند وقدامه وابن‌خردادبه هم درصورتهای خود از این‌دوکشور (سند ـ افریقیه) اسمی نبرده‌اند، حال‌میگوئیم فون‌کرمر ازخاورشناسان نامی آلمان میباشد ودرتاریخ اسلام تحقیق ومطالعهٔ بسیارنموده است معذلك‌دراین موردانتقاداورا ازصورت‌منقول ابن‌خلدون واهی میدانیم زیرا :

۱ـ مستقل شدن سند و افریقیه از بغداد دلیل برآن نیست‌که هیچ‌نوع باج وخراجی از آن دو ناحیه ببغداد نمیرسیده است، درست است کـه خاندان اغلبی از ۱۸۴ تـا ۲۹۶ مستقلا در افریقیه حکومت میکردند ولی خود مختاری آنان مانع فرستادن مالیات و باج و خراج نمیشده است. چنانکه مصر وخراسان وغیره‌نیز از خود استقلالی داشتند وباج وخراج هم ببغداد میدادند وبنام خلیفهٔ بغداد خطبه‌خوانده اورا پیشوای دینی‌خود میشمردند (مانند امرای طاهری خراسان وخاندان طولون در مصر) منتهی امـوالی‌که از آن نواحی ببغداد میرسیده گاه باسم هدیه وگاه‌بنام خراج وغیره‌بوده است، ازاین گذشته تاسال ۱۸۱ پولی از افریقیه به‌بغداد نمیآمده وفقط ازآن‌سال ابراهیم‌بن‌اغلب آن‌کشور را بسالی ۴۰ هزار دینار مقاطعه‌کرده وحکمران آنجاگشت وبعیدنیست‌که خاندان اغلب همان مبلغ (۴۰هزار دینار) را هرساله تازمان‌مأمون ببغداد میفرستادند وخلفای‌عباسی پیوسته‌افریقیه‌را جزء ممالك‌خود میدانستند وبرای‌آنجا حکمران تعیین میکردند و خاندان اغلب‌را تحت‌نظر آن حکمرانان محسوب میداشتند .

همینقسم راجع به‌سند گفتهٔ ابن‌خلدون درست‌تر درمیآید چه‌که مأمـون در سال ۲۱۶ حکمرانی بنام عمران‌بن‌موسی عتکی برای سند معین‌کرده بااوشرط نمودکه پس‌از وضع‌کلیهٔ مخارج‌سالی یك‌میلیون درهم ازسند ببغداد بفـرستد واین‌خود دلیل استیـلای مأمون برسند میباشد، اگرچه مبلغ یك‌میلیون درهم خیلی‌کمتر ازمبلغ مالیاتی است‌که ابن‌خلدون برای سندنقل‌میکند وشاید این‌اختلاف مبلغ‌بواسطهٔ اختلاف حدود سندبوده‌که غالباً کوچك وبزرگ میشده است .

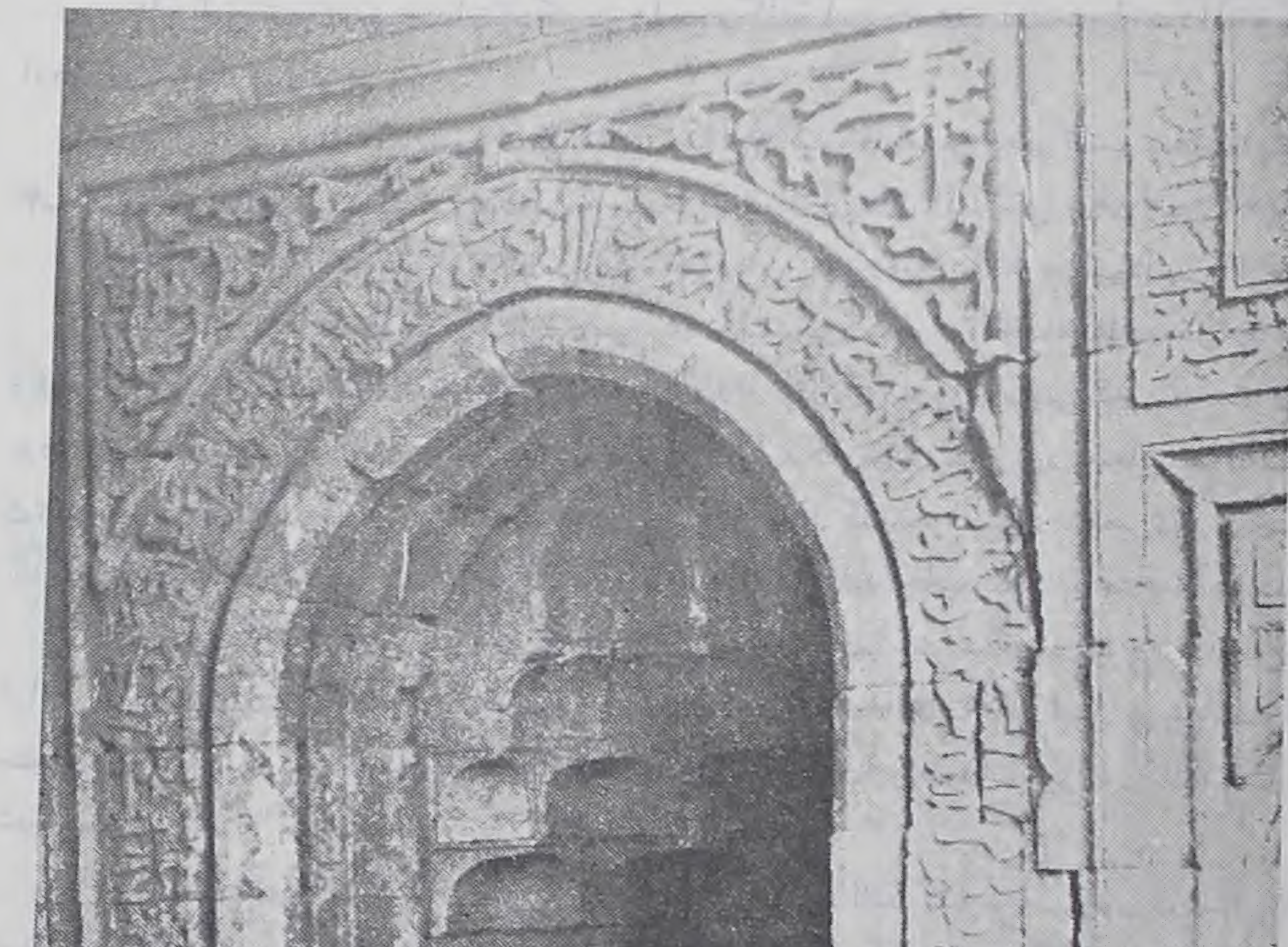
امااینکه اسم‌سند وافریقیه درصورت قدامه وابن‌خردادبه ذکر نشده شاید از آنروست که‌در زمان آنان مالیات این‌دوکشور قطع‌شده بود وممکن است جهات دیگری‌داشته‌که فعلا معلوم نیست .

در هرحال چون ابن‌خلدون مرد دانشمند بااحتیاط محققی بوده اتهام بروی چندان آسان‌نیست واولی اینکه اورا بادرنظر گرفتن جهات فوق‌حمل برصحت‌کنیم .

۲ ـ ابن‌خلدون چنانکه خودگفته برپاره‌ای از پرونده‌های رسمی دولتی زمان‌مأمون

دست‌یافته بوده وصورت‌مالیات ومطالب دیگری‌را ازآن‌پرونده‌ها درآورده است .

۲ـ چنانکه گفتیم دفاتر دولتی‌درجنگ امین ومأمون بکلی‌سوخته ونابودگشته است و



ع ـ محراب مرمرآبی‌که روی آن‌گل و بوته و نوشته‌هائی دیده میشود ودرمحلی موسوم به پنجه‌علی در موصل یافت شده متعلق بقرن هشتم هجری‌است

فقط ازسال ۲۰۴ هجری دفاتر رسمی تازه مرتب شده‌است و بااینوصف چگونه صورت‌حساب و مالیات‌سالهای خلافت هادی ومهدی محفوظ مانده بوده است .

بنا براین تصور میرود انتقادکرمر واهی و گفتهٔ ابن‌خلدون درست باشد والبته داناتر ازدانا هم یافت میشود .

۲- صورت منقول از قدامه

این‌صورت از کتاب خراج‌تألیف قدامة‌بن‌جعفر کاتب بغدادی نقل‌شده است. پدرقدامه مسیحی‌بوده ودرزمان المکتفی (۲۸۹-۲۹۵) اسلام آورده و در دستگاه عباسیان جاه ومقام یافته منصب‌های عالی داشته است وکتابهای بسیاری تألیف کرده که ازآنجمله کتاب خراج میباشد وظاهراً این‌کتاب درحدود سال۳۱۶ تألیف‌شده واز پاره‌ای اوراق رسمی که در دسترس وی بوده استنساخ شده است و از متن‌کتاب چنین برمیآید که صورت مزبور متعلق بمالیات سال ۲۲۵هجری میباشد. درهرحال قدامه در۳۳۷ هجری‌در گذشته است ومختصری‌ازکتاب وی که درلیدن(هلند) توسط دی‌کویه از خاورشناسان نامی‌هلند چاپ شده بدست ماآمده‌است .

۳- صورت منقول از ابن‌خردادبه - مؤلف‌کتاب فهرست میگوید ابن‌خردادبه رئیس ادارهٔ برید درایالت جبال (عراق‌عجم) بوده است ودر همان اوقات‌که رئیس برید بوده کتاب مشهور خود موسوم به(المسالك والممالك)را نگاشته است واین‌صورت نیز در آن‌کتاب ذکر شده است .

بعقیدهٔ دی‌کویه هلندی (ناشر کتاب المسالك والممالك) کتاب مزبور در سال ۲۳۲ نوشته‌شده و ازآن پس مؤلف (عبدالله‌بن‌خردادبه) مطالبی برآن افزوده‌که در هرحال تاریخ نگارش‌آن از ۲۵۰ نمیگذرد. این بود شرح مختصری از سه صورتی‌که بدست‌ما آمده و اینك هریك‌از آن‌را بارعایت تقدم در تاریخ مینگاریم‌که ابتداء صورت ابن‌خلدون، سپس‌صورت منقول قدامه وآنگاه ازابن‌خردادبه‌میباشد :

صورت مالیات دورهٔ عباسی (زمان مأمون)
نقل از مقدمهٔ ابن خلدون

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
سواد	۲۷/۸۰۰/۰۰۰	دویست جامهٔ نجرانی و دویست وچهل رطل گل مهروموم[1]
کسکر	۱۱/۶۰۰/۰۰۰	

۱ - گل مهروموم شبیه به‌لاک امروز بوده است .

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
شهرستان دجله	۲۰/۸۰۰/۰۰۰	
حلوان	۴/۸۰۰/۰۰۰	
اهواز	۲۵/۰۰۰/۰۰۰	سی‌هزار رطل شکر
فارس	۲۷/۰۰۰/۰۰۰	سی‌هزار شیشهٔ گلاب ، بیست‌هزار رطل روغن سیاه[1]
کرمان	۴/۰۰۰/۰۰۰	پانصد جامهٔ‌یمن، بیست‌هزاررطل‌خرما
مکران	۴۰۰/۰۰۰	
سند وتوابع	۱۱/۵۰۰/۰۰۰	صدوپنجاه رطل عود هندی
سیستان	۴۰/۰۰۰/۰۰۰	سیصدجامهٔ مخصوص‌و بیست‌رطل‌فانید[2]
خراسان	۲۸/۰۰۰۰/۰۰۰	دوهزارشمش نقره،چهار هزاریابو، هزاربرده، بیست‌هزارجامه، سی‌هزار رطل هلیله
گرگان	۱۲/۰۰۰/۰۰۰	هزارکلاف ابریشم
قومس (سمنان ودامغان)	۱/۵۰۰/۰۰۰	هزار شمش نقره
طبرستان_رویان ودماوند	۶/۳۰۰/۰۰۰	ششصد فرش مازندرانی (طبری) دویست عبا ، پانصد جامه ، سیصد جام ، سیصد دستمال
ری	۱۲/۰۰۰/۰۰۰	بیست‌هزار رطل عسل
همدان	۱۱/۳۰۰/۰۰۰	هزار رطل رب انار ، دوازده‌هزار رطل عسل
ماه بصره و ماه کوفه	۱۰/۷۰۰/۰۰۰	
ماسبذان و رویان	۴/۰۰۰/۰۰۰	
شهر زور	۶/۷۰۰/۰۰۰	
موصل وتوابع	۲۴/۰۰۰/۰۰۰	بیست هزار رطل عسل
آذربایجان	۴/۰۰۰/۰۰۰	
جزیره و توابع آن ازشهرستان کرانه فرات	۳۴/۰۰۰/۰۰۰	هـزار برده ، دوازده هزار خیک عسل ، ده باز شکاری ، بیست‌عبا ،

۱ _ ظاهراً روغن سیاه نفت است .
۲ _ فانید یا پانید نوعی حلوای سفید یا قند میباشد .

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
ارمنستان	۱۳/۰۰۰/۰۰۰	بیست قطعه چوب منبت کاری، پانصد وسی رطل پارچهٔ پشم وابریشم وخز.
برقه	۱/۰۰۰/۰۰۰	ده هزار رطل پارچه (یاجامه) پشمی سورمه‌ای رنگ، ده‌هزار رطل بقچه یا چادرشب «رختخواب» دویست استر، سی کره اسب.
افریقیه	۱۳/۰۰۰/۰۰۰	صدو بیست تکه فرش
جمع کل	**۳۱۸/۶۰۰/۰۰۰**	
قنسرین	۴۰۰/۰۰ دینار	هزار بار زیت (روغن)
دمشق	۴۲۰/۰۰۰ «	
اردن	۹۷/۰۰۰ «	
فلسطین	۳۱۰/۰۰۰ «	سیصد هزار رطل زیت
مصر	۲/۹۲۰/۰۰۰ «	
یمن	۳۷۰/۰۰۰ «	
حجاز	۳۰۰/۰۰۰ «	جنس آن ذکر نشده است
جمع کل به‌دینار و یا درهم	**۷۲/۲۵۵/۰۰۰**	اگر بحساب آن‌زمان هرپانزده درهم را یک دینار حساب کنیم مجموع دینارهای این ستون ۷۲۲/۲۵۵/۰۰۰ درهم میشود.
جمع کل مالیات شهرستانهای شرقی به‌درهم	**۳۱۸/۶۰۰/۰۰۰**	
جمع کل مالیات ممالک شرقی و غربی به درهم	**۳۹۰/۸۵۵/۰۰۰**	

بطوری که ملاحظه شد، مالیات ممالک شرق، به درهم و مالیات ممالک غرب (باستثنای برقه وافریقیه) به‌دینار نوشته شده وظاهراً برای آنست که معدن نقره درشرق زیاد ودرمغرب معدن زر افزون بوده است.

درهرحال مجموع مالیات ممالک مشرق (بضمیمهٔ برقه وافریقیه) ۳۱/۶۰۰/۰۰۰ درهم ومجموع مالیات سایرممالک مغرب ۴/۸۱۷/۰۰۰ دینار بوده که ازقرار هردیناری پانزده درهم (به‌نرخ آن ایام) ۷۲/۲۵۵/۰۰۰ درهم میشد ومجموع این دو رقم ۳۹۰/۸۵۵/۰۰۰ درهم میشده است!

نکتهٔ قابل توجه اینکه درنسخه‌ای که فون کرمر صورت منقول از ابن خلدون را درج کرده نام دو شهرستان گیلان(جیلان) وکرج ذکرشده‌است و مالیات شهرستان اولی را پنج میلیون درهم و دومی را سیصدهزار درهم نگاشته است. ولی درنسخه‌هائی که در دسترس ما



شمعدان ساخته شده در قرن ۶ یا ۷ ه

قرار گرفته نام این دوشهرستان نیست وشاید فون‌کرمر آنرا از نسخهٔ فون همر نقل کرده باشد ودرهرحال تحقیق آن موضوع دراینجا مورد ندارد .

بنا بر آنچه گفته شد مالیات یعنی وصولی خزانهٔ مأمون قریب چهارصد میلیون درهم نقد ومقداری هم جنس بوده که بهای تحقیقی آن معلوم نیست . ولی معمولا بهای اجناس را هم در صورت‌حساب‌ها تسعیر وتعیین میکرده‌اند .

چنانکه مؤلف کتاب جراب‌الدوله محصول سواد (حومهٔ بغداد) را که بیشتر آن گندم بوده به‌نقد تسعیر نموده وبهای‌آنرا مقابل مالیات نقدی قرارداده‌است . درصورت‌حساب قدامه وابن‌خردادبه (بزودی ملاحظه خواهد شد) بهای‌اجناس جریب‌های سواد مقابل مالیات‌نقدی ذکر شده است وباین وصف آنچه به‌بغداد میرسیده مبالغی هنگفت بوده است .

باری چنانکه قبلا نیز گفته شد ، مالیاتی‌که به‌خزانهٔ بغداد میرسیده پس از وضع کلیهٔ مخارج محلی بوده‌است وبه‌مصرف هزینهٔ ادارات بغداد ودربارخلافت وعمال واعضای‌مرکزی میرسیده است .

ممکن است خوانندگان درصحت صورت منقول ابن‌خلدون تردید پیداکنند چه که آن مبالغ با مبالغ مالیاتهای معمول این ایام اختلاف بسیار دارد ، بقسمی‌که ده یک آن مبالغ‌اکنون درخزانهٔ دولت‌های فعلی باقی نمیماند، ازآنرو دو صورت حساب قدامه وابن‌خردادبه را برای مقایسه با صورت منقول ابن‌خلدون ذیلا مینگاریم .

۲ ـ مالیات دورهٔ عباسیان

در ایام معتصم
مطابق صورت منقول قدامة بن جعفر

در زمان معتصم مالیات نواحی «سواد» بیشتر جو و گندم بوده وقدامة بن جعفر در صورت حساب خود آنرا بدو قسمت شرقی وغربی تقسیم کرده است .

صورت مالیات نواحی (طساسیج) سواد قسمت غربی

اسم ناحیه	گندم بەمقدار کر	جو بەمقدار کر	نقد بەدرهم
انبار ونهرعیسی	۱۱/۸۰۰	۶/۴۰۰	۴۰۰/۰۰۰
طسوج مسکن	۳/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
طسوج قطربل	۲/۰۰۰	۱/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰
طسوج بادوریا	۳/۵۰۰	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰/۰۰۰
بهرسیر	۱/۷۰۰	۱/۷۰۰	۱۵۰/۰۰۰
رومقان	۳/۳۰۰	۳/۳۰۰	۲۵۰/۰۰۰
کوثی	۳/۰۰۰	۳/۰۰۰	۳۵۰/۰۰۰
نهردرقیط	۲/۰۰۰	۲/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
نهرجوبر	۱/۵۰۰	۶/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
باروسما ونهرملک	۳/۵۰۰	۴/۰۰۰	۱۲۲/۰۰۰
زوابی سه گانه	۱/۴۰۰	۷/۲۰۰	۲۵۰/۰۰۰
بابل وخطرنیه	۳/۰۰۰	۵/۰۰۰	۳۵۰/۰۰۰
قلوجهٔ علیا	۵۰۰	۵۰۰	۷۰/۰۰۰
قلوجهٔ سفلی	۲/۰۰۰	۳/۰۰۰	۲۸۰/۰۰۰
طسوج نهرین	۳۰۰	۴۰۰	۴۵/۰۰۰
طسوج عین‌تمر	۳۰۰	۴۰۰	۴۵/۰۰۰
طسوج جبه وبداة	۱/۵۰۰۰	۱/۶۰۰	۱۵۰/۰۰۰

اسم ناحيه	گندم به‌مقدار کر	جو به مقدار کر	نقد به درهم
طسوج سورا و برنسيما	۱/۵۰۰	۴/۵۰۰	۲۵۰/۰۰۰
برس بالا و پائين	۵۰۰	۵/۵۰۰	۱۵۰/۰۰۰
فرات بادقلی	۲/۰۰۰	۲/۵۰۰	۶۲/۰۰۰
طسوج سيلحين	۱/۰۰۰	۱/۵۰۰	۱۴۰/۰۰۰
رودستان وهرمز گرد	۵۰۰	۵۰۰	۲۰/۰۰۰
تستر	۲/۲۰۰	۲/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰
ايقاريقطين	۱/۲۰۰	۲/۰۰۰	۲۰۴/۸۰۰
کسکر	۳۰/۰۰۰	۲۰/۰۰۰	۲۷۰/۰۰۰

ماليات نواحی شرقی سواد

اسم ناحيه	گندم به‌مقدار کر	جو به مقدار کر	نقد به درهم
طسوج بزرجسابور	۲/۵۰۰	۲/۲۰۰	۳۰۰/۰۰۰
طسوج راذانين	۴/۸۰۰	۴/۸۰۰	۱۲۰/۰۰۰
طسوج نهربوق	۲۶۰	۱/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
کلواذی ونهربين	۱/۶۰۰	۱/۵۰۰	۳۳۰/۰۰۰
جازر وشهر کهنه	۱/۰۰۰	۱/۵۰۰	۲۴۰/۰۰۰
روستاد باد	۱/۰۰۰	۱/۴۰۰	۲۴۶/۰۰۰
سلسل و مهرود	۲/۰۰۰	۱/۵۰۰	۱۵۰/۰۰۰
جلولا و جلتا	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
ذيبن	۱/۹۰۰	۱/۳۰۰	۴۰/۰۰۰
دسکره	۱/۸۰۰	۱/۴۰۰	۶۰/۰۰۰
بند نيجين	۶۰۰	۵۰۰	۳۵/۰۰۰
طسوج براز رود	۳/۰۰۰	۵/۱۰۰	۱۲۰/۰۰۰
نهروان بالا	۱/۷۰۰	۱/۸۰۰	۳۵۰/۰۰۰
نهروان وسط	۱/۰۰۰	۵۰۰	۱۰۰/۰۰۰
بادرايا وباکسايا	۴/۷۰۰	۵/۰۰۰	۳۳۰/۰۰۰
ناحيهٔ دجله	۹۰۰	۴/۰۰۰	۴۳۰/۰۰۰
نهرصله	۱/۰۰۰	۳/۱۲۱	۵۹/۰۰۰
نهروان پائين	۱/۷۰۰	۱/۳۰۰	۵۳/۰۰۰
جمع کل هردوناحيه	**۱۱۵,۶۰۰**	**۱۲۳,۹۲۱**	**۸,۸۴۱,۸۰۰**

بنابراین جمع کل مالیات نواحی شرقی و غربی بقرار زیر است :

۱ ــ گندم ۱۱۵/۶۰۰ کر.

۲ ــ جو ۱۲۳/۹۲۱ کر.

۳ ــ وجه ۸/۸۲۱/۸۰۰درهم.

ولی جمع این ارقام با جمع ارقامی که بطور تفصیل در صورت حساب قدامه ذکرشده اختلاف دارد چه که قدامه در آن‌صورت تفصیل مجموع ارقام مالیات سواد را چنین مینویسد:

۱ ــ گندم ۱۷۷/۲۰۰ کر .

۲ ــ جو ۹۹/۷۲۱ کر .

۳ ــ نقد ۸/۰۹۵/۸۰۰ ــ درهم (باستثنای مالیات بصره) .

وشاید این اختلاف درنتیجهٔ اشتباه کاتب واقع شده ودرهرصورت برای اصل موضوع که مورد نظر ماست این اختلاف چندان اهمیت ندارد .

اینك گندم و جو را مطابق میزان جعفر به‌پول نقد تبدیل میکنیم .

جعفر دو کر گندم و جو را شصت دینار وهردینار را پانزده درهم تسعیر کرده و بهای کلیهٔ غلات را ۱۰۰/۳۶۱/۸۵۰ درهم دانسته ومالیات بصره را شش میلیون درهم گفته است.

وبنابرآن مجموع مالیات سواد وبصره چنین میشود :

۱ ــ مالیات نقد ۸/۰۹۰/۸۰۰ درهم .

۲ ــ بهای جو و گندم ۱۰۰/۳۶۱/۸۵۰ درهم .

۳ ــ مالیات بصره ۶/۰۰۰/۰۰۰درهم

جمع کل ۱۱۴/۴۵۷/۶۵۰ درهم

صورت مالیات ممالک شرقی به‌روایت قدامه به‌ضمیمهٔ جمع مالیات سواد

نام مملکت	مبلغ نقد به درهم
سواد	۱۱۴/۴۵۷/۶۵۰
اهواز	۲۳/۰۰۰/۰۰۰
فارس	۲۴/۰۰۰/۰۰۰
کرمان	۶/۰۰۰/۰۰۰
مکران	۱/۰۰۰/۰۰۰
اصفهان	۱۰/۵۰۰/۰۰۰
سیستان	۱/۰۰۰/۰۰۰
خراسان	۳۷/۰۰۰/۰۰۰

نام مملکت	مبلغ نقد به‌درهم
حلوان	۹۰۰/۰۰۰
ماه کوفه	۵/۰۰۰/۰۰۰
ماه بصره	۴/۸۰۰/۰۰۰
همدان	۱/۷۰۰/۰۰۰
ماسبذان	۱/۲۰۰/۰۰۰
مهرگان قذق	۱/۱۰۰/۰۰۰
ایقارین	۲/۱۰۰/۰۰۰
قم و کاشان	۳/۰۰۰/۰۰۰
آذربایجان	۴/۵۰۰/۰۰۰
ری و دماوند	۲۰/۰۸۰/۰۰۰
قزوین وزنجان وابهر	۱/۸۲۸/۰۰۰
قومس	۱/۱۵۰/۰۰۰
گرگان	۴/۰۰۰/۰۰۰
طبرستان	۴/۲۸۰/۷۰۰
تکریت و تیرهان	۹۰۰/۰۰۰
شهر زور وصامغان	۲/۷۵۰/۰۰۰
موصل و توابع	۶/۳۰۰/۰۰۰
قردی وبذیری	۳/۲۰۰/۰۰۰
دیار ربیعه	۹/۶۲۵/۰۰۰
ارزن و میافارقین	۴/۳۰۰/۰۰۰
طرون	۱۰۰/۰۰۰
آمد	۲/۰۰۰/۰۰۰
دیار مضر	۶/۰۰۰/۰۰۰
نواحی فرات	۲/۹۰۰/۰۰۰

جمع کل مالیات ممالک شرقی ۳۱۱/۵۸۱/۳۵۰ درهم

صورت مالیات ممالک غربی به‌دینار

نام مملکت	مبلغ به‌دینار
قنسرین وعاصمه‌ها	۳۶۰/۰۰۰
اردوگاه حمص	۲۱۸/۰۰۰
اردوگاه دمشق	۱۱۰/۰۰۰
اردوگاه اردن	۱۰۹/۰۰۰
اردوگاه فلسطین	۲۹۵/۰۰۰
مصر واسکندریه	۲/۵۰۰/۰۰۰
مکه ومدینه (حرمین)	۱۰۰/۰۰۰
یمن	۶۰۰/۰۰۰
یمامه و بحرین	۵۱۰/۰۰۰
عمان	۳۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۵/۱۰۲/۰۰۰ دینار**

واگر دینارهای فوق‌را ازقرار هردیناری پانزده درهم به‌درهم تبدیل کنیم ، رقم زیر بدست میآید ، ۷۶/۷۱۰/۰۰۰ درهم و چون این مبلغ را به‌مجموع مالیات ممالک شرقی اضافه‌کنیم جمع کل ، ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم میشود .

دراواسط قرن سوم هجری بروایت ابن خردادبه

۳ ـ مالیات دولت عباسی

صورت‌حساب‌قدامه‌وابن‌خردادبه درقسمت‌مالیات سوادیکسان میباشد، جز اینکه ابن‌خردادبه شمارهٔ خرمن‌ها را نیز ذکر نموده‌که مورد احتیاج ما نیست وفقط گندم وجو و نقدینهٔ آنرا باختصار مینگاریم که از این قرار میباشد :

۱ ـ گندم ۶۳/۴۰۰ کر .

۲ ـ جو ۹۱/۸۵۰ کر .

۳ ـ نقد ۸/۴۵۶/۸۴۰ درهم .

واگر دوکر گندم وجو را به شصت دینار و هر دیناری را مانند سابق به پانزده درهم تسعیر کنیم قیمت گندم و جو ۶۹/۸۶۲/۵۰۰ درهم میشود و چون این مبلغ را به‌مالیات نقدی اضافه نمائیم رقم زیر :

۷۸/۳۱۹/۳۴۰ درهم بدست میآید .

سپس ابن‌خردادبه مالیات خراسان وتوابع‌آنرا ذکر میکند . وچنانکه میدانیم ازسال

۳۱۲ مالیات خراسان بطورمقاطعه بخاندان طاهریان واگذارشد ودرهرحال مالیات‌خراسان وتوابع مطابق صورت ابن‌خردادبه چنین است :

۱ ـ نقد ۴۴/۸۴۶/۰۰۰ درهم.

۲ ـ اسب سواری ۱۳ رأس.

۳ ـ گوسفند ۲/۰۰۰ رأس.

۴ ـ بردهٔ غز ، به‌قیمت ششصد هزار درهم ۲/۰۰۰ نفر.

۵ ـ کرباس کندچی ۱/۱۸۷ قواره.

۶ ـ آهن تخته ۱/۳۰۰ قطعهٔ دوتائی.

درآن ایام پنجاه شهرستان مانند ری ، قومس، گرگان، کرمان ، سیستان ، نیشابور، طخارستان، طالقان، ماوراءالنهر، بخارا، سند وغیره‌جزء خراسان بوده‌است‌وطاهریان‌درآن ممالک مستقلاحکمرانی‌داشته ومالیاتی‌بطورمقاطعه به‌بغداد میفرستادند. درهرحال برای‌اطلاع ازصورت‌ریزمالیات‌سوادوتوابع‌خراسان به‌کتاب‌المسالک والممالک ابن‌خرداد به‌مراجعه‌شود.

اینک بطور اختصار صورت مالیات ممالک دیگررا بروایت ابن‌خردادبه‌ذکرمیکنیم:

ممالک مشرق

نام	مالیات نقد به‌درهم
سواد	۷۸/۳۱۹/۳۴۰
خراسان و توابع	۴۴/۸۴۶/۰۰۰
شهر زور وصامغان	۲/۷۵۰/۰۰۰
ماسبذان ومهرگان قذق	۳/۵۰۰/۰۰۰
قم	۲/۰۰۰/۰۰۰
اهواز	۳۰/۰۰۰/۰۰۰
فارس	۳۳/۰۰۰/۰۰۰
قزوین	۱/۲۰۰/۰۰۰
ماه کوفه	۳/۸۰۰/۰۰۰
اصفهان	۷/۰۰۰/۰۰۰
دیار مضر	۵/۶۰۰/۰۰۰
موصل	۴/۰۰۰/۰۰۰
دیار ربیعه	۷/۷۰۰/۰۰۰
ارمنستان	۴/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۲۲۷/۷۱۵/۳۴۰ درهم**

ممالک مغرب	به‌دینار
قنسرین وعاصمه‌ها	۴۰۰/۰۰۰
اردوگاه حمص	۳۴۰/۰۰۰
اردوگاه دمشق	۴۰۰/۰۰۰
اردوگاه اردن	۳۵۰/۰۰۰
اردوگاه فلسطین	۵۰۰/۰۰۰
مصر	۲/۱۸۰/۰۰۰
یمن	۶۰۰/۰۰۰

جمع کل ۴/۷۷۰/۰۰۰ به‌دینار

وهرگاه مجموع دینارها را ازقراردیناری پانزده درهم تسعیر کنیم ۷/۱۵۵/۰۰۰درهم بدست میآید ومجموع کل آن چنین میشود :

۱ ـ مالیات ممالك شرق ۲۲۷/۷۱۵/۳۴۰ درهم
۲ ـ مالیات ممالك غرب ۷۱/۵۵۰/۰۰۰ درهم

جمع کل مالیات ممالک شرق وغرب ۲۹۹/۲۶۵/۳۴۰ درهم

صورت خلاصهٔ مالیات‌دورهٔعباسی.

بنابرآنچه گذشت در تمام دورهٔ خلفای عباسی زمان مأمون از حیث فزونی درآمد مهمتر از هردوره وپس‌ازمأمون بتدریج درآمدکم‌شده و در اواسط قرن سوم هجری چنانکه تفصیل آن بیاید این‌کسری آشکار گشته است و تاپیش از آن چندان محسوس نبوده‌است و البته موجباتی داشته‌که بزودی شرح میدهیم. اینك‌صورت خلاصهٔ درآمد عباسی از روی‌سه‌فهرستی که‌نگاشته شد :

۱ـ درزمان مأمون درحدودسالهای ۲۰۴ و ۲۱۰هجری ۳۹۶/۱۵۵/۰۰۰ درهم.
۲ـ درزمان معتصم یا کمی‌پس از او تاسال ۲۲۵ هجری ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم .
۳ـ دراواسط قرن سوم هجری ۲۹۹/۲۶۵/۳۴۰ درهم[1]

ازمقایسهٔ این‌سه‌فهرست معلوم میشودکه درنیمهٔ اول‌قرن سوم‌کسری درآمد شروع‌شده است، بخصوص‌اگرمقدار مالیات‌جنسی فهرست‌ابن‌خلدون را نیزدرنظر بگیریم‌که درآنصورت کسری درآمد بسیارمیشود .

ودرهرحال بطور متوسط سالی ۳۶۰ میلیون درهم عایدی خالص بخزانه (بیت‌المال)

---

۱ ـ باید در نظر داشت‌که تاریخهای فوق تقریبی است چه‌که مالیات پاره‌ای از ممالك بعینه همانطورکه درفهرست ابن‌خلدون ذکر شده ودر فهرست‌قدامه و یاابن‌خردادبه ویابعکس دیده میشود مؤلف.

بغداد واردمیشده است وتابحال شنیده نشده است که هیچ دولتی (چه‌قدیم وچه جدید) چنین عایدی داشته باشد فقط بطورضمنی چیزهائی راجع بمالیات‌ایران وروم میخوانیم که اگرقابل قبول بدانیم آن دو دولت نیزدرآمدهای سرشاری داشته‌اند مثلا گیبون درتاریخ رم[1] مینگارد که مالیات دولت روم سالی‌چهارصد میلیون‌درهم بوده وصدوسی وپنج میلیون آنرا از آسیای صغیر میگرفته‌اند وبنابنوشتهٔ‌ابن‌خردادبه مالیات ایران در زمان انوشیروان بچهارصد وبیست میلیون مثقال ویاهفتصد وبیست میلیون درهم بالغ میشده است . وبرفرض که صحت این‌ارقام را بپذیریم بازهم باید بدانیم که هزینهٔ روم وایران چه‌مبالغی بوده است وپس‌از وضع مخارج که‌مبالغی برای آن‌دو دولت باقی مانده است، چه‌که مالیات بیت‌المال بغداد چنانکه مکرر یادآوری شده عایدی خالص پس از وضع مخارج کلیهٔ نقاط‌کشور (باستثنای خودبغداد) بوده است. والبته چنان‌درآمد خالصی بسیار زیاد میباشد وتقریباً بی‌سابقه است. مثلا دولت‌عثمانی در زمان سلطان سلیمان قانونی‌در اواسط قرن دهم هجری به‌منتهای عظمت خود رسیده بود معذلك مالیات آن دولت ازهشتصد میلیون دوك یاششصد وپنجاه میلیون فرانك تجاوز نکرد[2] واین‌مبلغ خیلی‌کمتر ازدرآمد خالص‌عباسیان میباشد. وازمیان دولتهای عصرحاضر هم هیچ دولتی تاآن‌مقدار درآمد خالص‌ندارد. واینك مصارف آن‌همه درآمد را شرح میدهیم :

هزینهٔ دولتهای عباسی

از تاریخ نویسان قدیم عرب کسی را نمیشناسیم که راجع ببودجه و درآمد وهزینه چیزی مستقلا نوشته باشد و شاید هم نوشتهٔ آنان از میان‌رفته است واکنون چیزی ازآن‌موضوع در دست نیست ، تاریخ نویسان اسلام نیز تحت‌عنوان (ویامبنای) تمدن اسلام راجع بمقدار دخل وخرج ویااوضاع علمی واجتماعی ویاثروت عمومی مطالب مستقلی ننوشته‌اند مگراینکه درضمن شرح وقایع رزمی و یابزمی اشاره‌ای بآن موضوعات‌کرده باشند، فقط ابن‌خلدون در مقدمهٔ تاریخ خودضمن صحبت از تجمل وجلال دولت عباسی صورت درآمد آن‌دولت را ذکر کرده است، قدامه وابن‌خردادبه هم ضمن گفتگو از (برید) آن‌دوصورت را نقل نموده‌اند و پاره‌ای ازجغرافی‌نویسان نیزصورت‌هائی ازمالیات و درآمد دولتها نوشته‌اند ولی‌هیچ‌یك از آنان صورت‌هزینهٔ آن‌ایام را بتفصیل ذکر نکرده‌اند .

فقط ازروی قیاس میتوان گفت که ازمالیاتهای رسیده به‌بغداد ابتداء حقوق مأمورین لشکری وکشوری و قضاة و جیره‌خواران پایتخت داده میشده. همین‌قسم حقوق مأمورینی که بامرخلیفهٔ بغداد درخارج پایتخت مثل‌مأمورین برید انجام وظیفه میکردند مقرری پرداخت میشد[3] وآنچه‌باقی‌میماند تحت‌نظر خلیفه نگاهداری میشد[4].

۱- Gibbon,s Roman Empire -110

۲- Porter,s Conse. Hest. of Turkey Ms.

۳- ابن‌خردادبه ص۱۵۳ . ۴- ماوردی ص۱۷۹ .



ع - دورنمای هوائی جامع قدیمی سامره و گلدستهٔ آن که بنام علویه مشهور است. منظرهٔ شهر سامره و گنبد و بارگاه حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری و سرداب حضرت قائم نیز در این عکس نمایان میباشد

در هر حال میزان قطعی این هزینه‌ها معین نیست چه‌که باتغییر خلیفه و تغییر اوضاع میزان ومبلغ پرداختی‌تغییر میکرده است وتاکنون مدرکی‌راجع بآن نوع پرداخت‌هابدست نیامده، فقط باهمت فون‌کرمر صورتی‌از مخارج‌سالهای اول‌دورهٔ معتضدعباسی (۲۷۹هجری) یافتیم که ذیلامینگاریم: این‌صورت حساب بالغ بردومیلیون ونیم دینار بمأمورین لشکری و کشوری پرداخت میشده واحمدبن محمد طائی‌مأمور پرداخت آنروز، تأدیهٔ آنرا از خزانهٔ (بیت‌المال) بغداد تعهدکرده است وسمت‌شغل مأمورین ومیزان مقرری آنان درصوت ذکر شده است[۱].

۱- Einnahmebudjet des Abbasiden Reiches

صورت هزینهٔ دولت عباسی
در ایام المعتضدبالله بسال ۲۷۹ هجری بطور روزانه

دینار در روز	
۱/۰۰۰	مقرری روزانه کشیک‌چیان و نظایر آنان مانند دربانان سفیدپوست از مردم پایتخت و یا بصره و سپاهیان مأمور دربار و امثال آنان و دربانان سیاه‌پوست و غلامان ناصر.
۱/۰۰۰	مقرری غلامان آزادکردهٔ ناصر معروف بغلامان خاصه.
۱/۵۰۰	مقرری سواران ممتازمشهور باحرار.
۶۰۰	مقرری سپاهیان برگزیده که بدلیری ورشادت شهرت داشتند.
۵۰۰	مقرری سوارانی که از زمان ناصر باقی مانده بودند.
۱۱۰	مقرری هفده دسته از ملازمان مأمور درخانه و نامه‌رسانان وقاریان وخبرگزاران واذان گویان و ستاره‌شناسان و فنجامیان و علم‌داران و شیپورچیان ودلقکان و طبالان ومانند آنان .
۵۰	مقرری پلیس‌های بغداد وغیره .
۳۰۰	بهای خوراک بردگان وغیره .
۳۳۳ ۱/۳	هزینهٔ آشپزخانهٔ خصوصی و عمومی ونانواخانه و آشپزخانهٔ حرم وگماشتگان ونانواخانهٔ سیاهان .
۱۰۰	بهای اشیاء ولوازم آبدارخانهٔ عمومی وخصوصی وجامه‌خانه و عطریات وحوایج وضو واسلحه‌خانه وغیره.
۴	مقرری سقاهای اطراف قصر وانبارها ونانواخانه‌ها وخانه‌های ملازمان .
۱۶۷	مقرری غلام پیشخدمت‌هائی که فروتر از احرار وبزرگان میباشند و مقرری ملازمان بازنشسته.
۱۰۰ ۱/۳	مقرری ملازمان آبدارخانهٔ عمومی و صندوق‌خانه وصنعتگران مانندزرگران، خیاطان، تکمه‌بندان ،کفشگران، و آهنگران، و رفوگران و پوست‌دوزان و غلاف سازان وصحافان وعطاران و جارچیان و نجاران وخراطان و سبدبافان وامثال آنان .

دینار در روز

۱۰۰	مقرری اهل حرم .
۴۰۰	بهای علیق چهارپایان پنج‌اسطبل .
۶۶ ۲/۳	مصرف خرید چهارپایان مانند اسب وشتر وغیره.
۳۰	مقرری آشپزان .
۳۰	مقرری فراشان ، دوشندگان شیر، انبارداران فرش وباربران .
۵	مقرری رکابداران ، یدك کشان ، زین داران و خدمتگزاران چارپایان (برید) .
۴۴	مقرری ندیمان ومغنیان وامثال آنان.
۲۳ ۱/۳	مقرری دسته‌ای ازپزشکان‌وشاگردانشان.
۷۰	مقرری شکارچیان مانندبازداران، یوزبانان، توله‌داران، وماننددآنان .
۱۶ ۲/۳	مقرری ناوچیان وناویان‌جنگی وکشتیهای آتش‌انداز وکشتی‌های‌دیگر .
۴	مقرری‌بهای نفت، نفت‌اندازان ومشعل‌چیان واجرت مشعل‌چیان.
۱۵	مقرری پول صدقه که همه روزه هنگام نماز بامداد در پارچهٔ سیاه آماده میکردند .
۳۳ ۱/۳	مستمری فرزندان متوکل .
۱۶ ۲/۳	مستمری فرزندان واثق .
۱۶ ۲/۳	مستمری فرزندان ناصر
۲۰	مقرری سران بنی‌هاشم وصاحبان رتبه وخطیبان مسجدها .
۳۳ ۱/۳	مقرری عموم افرادخاندان هاشمی (طالبی - عباسی) .
۳۳ ۱/۳	مقرری عبیدالله‌بن سلیمان باضافهٔ مابقی پانصد دینار مستمری فرزندش قاسم در هرماه .
۱۵۶	مقرری رؤسای‌نویسندگان ودفترداران‌ودربانان‌ومدیران‌ومعاونهاوسایرکارمندان دفتری وبهای دفترها وکاغذهای آنان باستثنای نویسندگان دفاترمقرری و جانشینان آنان درمجالس پرداخت مقرری ومعاونان آنها وخزانه‌داران ، زیرا این‌جماعت اخیرمقرری خودرا ازمحل مقرریهای قطع‌شده وغرامت و جریمهٔ سوارانی‌که بچارپایان خود رسیدگی نمیکنندباید دریافت دارند .
۱۶ ۲/۳	مستمری اسحق‌بن ابراهیم قاضی وجانشین اویوسف‌بن یعقوب پدر ابوعمرو وفرزندان آن‌دو و ۱۰ فقیه دیگر .

دینار در روز	
	مستمری اذان گویان مسجدالحرام ومسجد حضرت رسول ومکبران واقامه‌گویان وپیشنمازان وبهای روغن چراغهای مساجد وحصیر وبوریا وآب و بهای پرده برای تابستان وتجیر وظروف سفالین واداره‌ٔمساجد درماه رمضان.
۳ ۱/۳	
۵۰ ۱/۳	هزینهٔ زندان وخوراك زندانیان.
۱۰	هزینهٔ دوپل وکشتیهای آن که عوض وبدل میشود ومزد پاسبانان دوجسر.
۱۵	هزینهٔ بیمارستان صاعدی (غیر از آن در آن ایام بیمارستانی نبوده است) ومقرری پزشکان وپرستاران وچشم پزشکان ونگاهبانان دیوانه‌ها ودربانها ومرده کشها وغیره بضمیمهٔ بهای خوراك ودارو وشربت بیماران.

جمع کل ۶,۹۷۴ دینار

بطوریکه ملاحظه میشود این اقام قریب هفت هزار دینار بوده که روزانه درایام خلافت معتضد (۲۷۹) مصرف میشده وجمع سالانهٔ آن دومیلیون ونیم (دینار) میباشد. حالا اگرهزینهٔ ایام خلافت مأمون ومعتصم را نیز بهمین مبلغ فرض کنیم، بعقیدهٔ ماهزینهٔ آنان کمتر بوده چه در اواخرقرن سوم شمارهٔ بردگان وزرخریدان بیش از اوایل قرن سوم بوده است، واگر دینارآنرا بحداکثر بیست درهم تبدیل نمائیم جمع میزان سالانهٔ آن پنجاه میلیون درهم میشود وهرگاه آنرا ازمعدل مالیات سالانه (سالی ۳۶۰ میلیون درهم) کسر کنیم بقیه ۳۱۰ میلیون درهم اضافه برخرج باقی میماند ویادست کم سیصد میلیون درهم خالص عاید خزانه میشده است ودولتی که هرساله چنین پس‌انداز بزرگی داشته باثروت‌ترین دولتهای روی زمین میباشد چه که تاکنون جز آنچه راجع بایران وروم گفته شد، نشنیده‌ایم که هیچ دولتی نصف این مبلغ ویا چهاریك ویاده‌یك آنرا پس‌انداز داشته باشد وعلاوه براین هزینهٔ مزبور قسمت کمی ازمجموع مالیات دولت عباسی بوده چه که این مقدار معادل اموالی است که احمدبن محمدطائی ازبابت مالیات نواحی ذیل تعهد کرده بود: زمینهای آب‌خور دجله ـ فرات ـ جوفی ـ واسط ـ کسکر ـ جریبهای نهر بوق ـ ذی‌بین ـ کلوازی ـ نهربین ـ ذانین ـ راه‌خراسان.

وتمام این نواحی ازکشورهای عراق است وخودجزئی از امپراطوری بزرگ اسلامی شمرده‌میشود. چنانکه‌ازمراجعهٔ بصورت‌حساب قدامه این‌موضوع بخوبی‌روشن‌میگردد. درهر حال‌شکی‌نیست که‌هزینهٔ دولت‌عباسی ازبابت یك‌قسمت ازمالیاتهای‌ممالك اسلامی تأمین‌میشده‌است.

تطبیق ومقایسهٔ آن ثروت باپول امروز

برای‌روشن شدن‌میزان ثروت آنروز باتمدن فعلی بایدآن اموال را بپول امروز تبدیل کنیم. ازآنرو میگوئیم که‌یك‌دینار درنیمهٔ اول‌قرن سوم هجری پانزده درهم خرد میشده وثروتی که سالانه بطورخالص بخزانه (بیت‌المال) میرسیده بیست میلیون‌دینار بوده است وبحساب

امروز بهای هرلیره (جینهٔ مصری[1]) دو دینار است وازآنرو هرساله ده میلیون لیره (جینهٔ مصری) پس‌انداز خالص خلفای عباسی میشده است.

نکتهٔ دیگر اینکه ارزش پول برحسب اختلاف کالائی که باآن مبادله میشود ویامردمی که بوسیلهٔ آن استخدام میشوند تفاوت مییابد. مثلا فرض کنیم دریك کشور، اردب[2] گندم پنجاه قروش [3] ودر کشور دیگرصد قروش میباشد البته درکشور اول ارزش هزارلیره باندازهٔ دوهزار لیره درکشور دوم است.

همینقسم دریك کشور ارزش پول بااختلاف زمان تغییر میکند. مثلا کسانیکه در اوایل قرن گذشته چند هزار قروش دارائی داشتند ازتوانگران (مصر) بشمار میآمدند، چه‌که بهای همه چیزارزان بود ولی رفته رفته جمعیت زیاد شد وتجملات زندگی افزون گشت وموجبات دیگرنیزپیش‌آمدکه درنتیجه طبقهٔ متوسط همان‌چندهزار قروش سابق‌را فعلا دریك‌ماه مصرف میکنند و چنانکه می‌بینیم بهای زر درکشور مصر در این سالهای اخیر تفاوت بسیار کرده، حکومت مصر باید متوجه این موضوع باشد زیراکه بهای طلا درحقوق‌کارمندان دولت تأثیر کلی دارد وبهای خوراکی وکرایهٔ خانه قریب یك ربع ازپنج شش سال پیش زیادترشده‌است. مثلاکارمندی‌که درآنموقع ماهی‌هزار قروش خرج زندگی خود وخانواده‌اش میکرده اکنون بزحمت با ماهی هزار و دویست و پنجاه یا ماهی هزار و سیصد قروش زندگی میکند. در صورتی‌که حقوق اوهمان بوده‌که آن موقع می‌گرفته است واین‌تفاوت را ناشی از تنزل‌بهای بهای طلا می‌دانند. و ازآن رو لازم است‌که بمقدارگرانی نرخ کالاها حقوق‌کارمندان نیز اضافه شود.

حال برای اینکه ازنظر ارزش پول مقدار ثروت دورهٔ عباسی باثروت امروز تطبیق شود باید بهای کالاهای آنروز و دستمزد کارگران آنروز را با بهای کالاهای امروز و دستمزد مزدوران امروز تطبیق و مقایسه کنیم. اینك میگوئیم‌که در صورتحساب قدامه یك کر، جو وگندم مخلوط آن‌زمان سی دینار می‌ارزیده‌است وکرعراقی مساوی چهل اردب است و بهای یك اردب گندم وجو در عصر حاضر (موقع تألیف کتاب سال ۱۹۰۲ میلادی در مصر) تخمیناً یك لیره است و چهل اردب هشتاد لیره یعنی سه برابر قیمت آن ایام ارزش دارد.

امامزد بنا درزمان منصور یك قیراط نقره و روزکاری یعنی‌کارگر روزانه دوحبه مزد داشته است. ودر عراق آنروزقیراط $\frac{۱}{۲۰}$ دینار و حه $\frac{۱}{۶۰}$ آن بوده‌است وازآن قرار مزد بنا با پول امروز مصر سه قروش ومزدکارگر (عمله) یك‌قروش میشدکه تقریباً یك سوم یایك‌چهارم

---

۱ - جینهٔ مصری‌برابر باپنج‌دلار است (تقریباً).
۲ - یك‌اردب‌گندم فعلامساوی با ۱۵۰ کیلوگرم میباشد.
۳ - صدقروش یك‌جینهٔ‌مصری است. مترجم

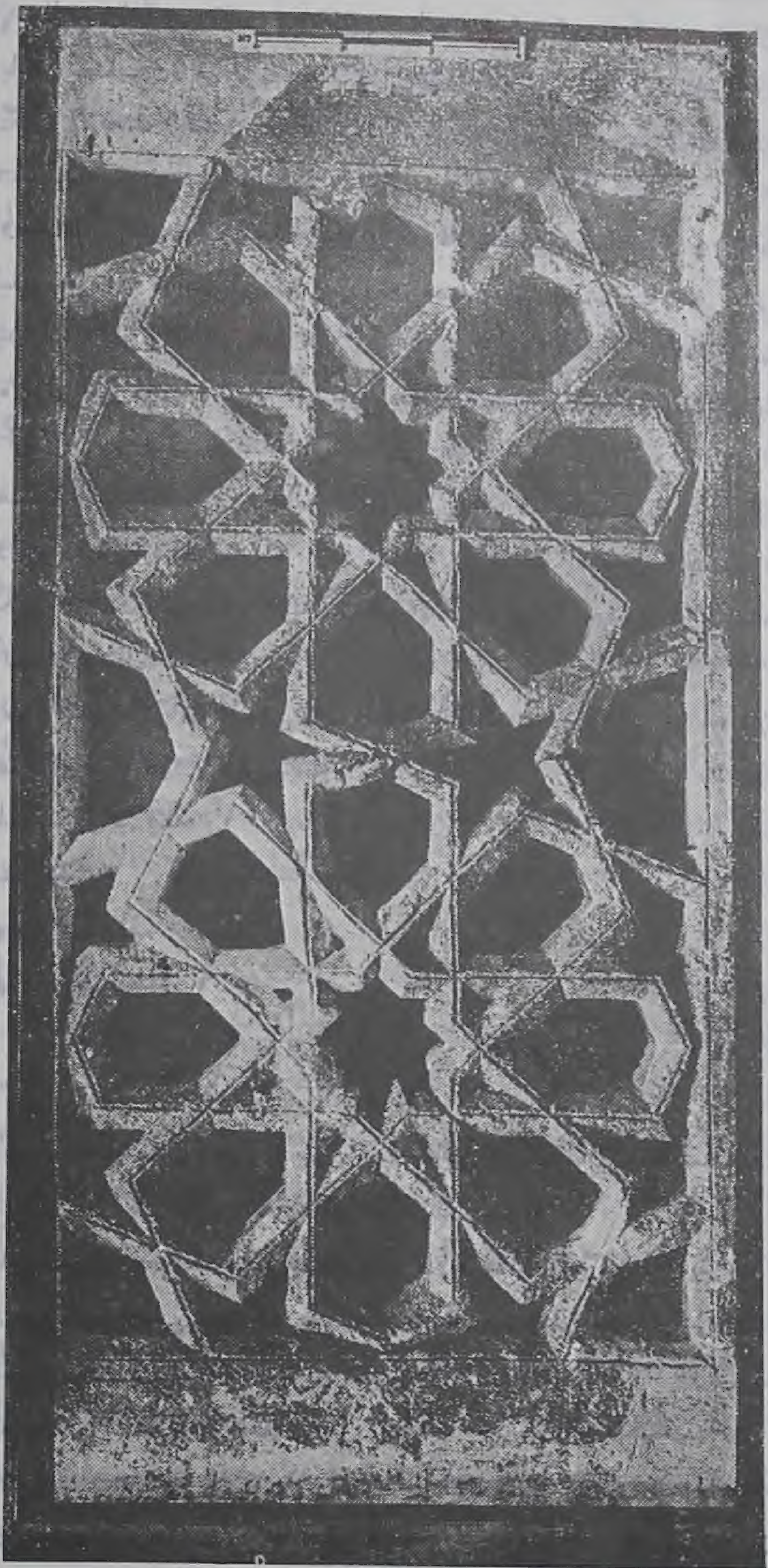
دستمزد کنونی میباشد وازاین مقایسه وتحقیق چنان برمیآید که ارزش پـول درعصرعباسی سه برابر بوده وبا آن حساب ده میلیون دینار پس‌اندازآنان، سی‌میلیون دینار ارزش داشته‌است. واین مبلغ هنگفت درتحت اختیار خلیفه بوده که هرنوع صـلاح خود ویامملکت را میدیدآن پول رامصرف میکرد .

بااین وصف اگرشنیده شودکه خلیفه برای فلان قصیده صد هزار درهم یاده هزاردینار جایزه داده نباید موجب تعجب گردد، چون در عصرحاضر بچشم خود می‌بینیم فلان توانگر هم برای خرید یك تابلوی نقاشی صد هزار لیره وبرای یك قطعه‌آثار عتیقه نیم میلیون ، یـا یك میلیون‌لیره پول میپردازد ، زیرا این‌نوع بذل وبخشش‌ها وخرید وفروش ها نتیجهٔ مستقیم زیادی ثروت است . بهرحال بااینکه درآمد دولت‌های فعلی بمراتب زیادتـر ازمنابع دولت عباسی‌میباشد معذلك کمتر دولتی درحال حاضرسالی یك میلیون لیره پس‌انداز پیدا میکند . مثلا درآمد دولتهای بریتانیای‌کبیرکه ازدولتهای بزرگ دنیا محسوب میشود وبما(بمصر) از دیگران نزدیکتراست درسال ۱۹۰۰میلادی قریب صد وبیست میلیون لیره میشده وپاره‌ای از ارقام درآمدآن اقلام ذیل است :

۱ ـ رسومات مشروبات الکلی وچای ودخانیات	۲۲/۰۰۰/۰۰۰ لیره
۲ ـ بهای پروانهٔ فروش این‌کالاها	» ۳۲/۰۰۰/۰۰۰
۳ ـ مالیات بر درآمد	» ۱۸/۵۰۰/۰۰۰
۴ ـ تمبرپست	» ۱۳/۰۰۰/۰۰۰
۵ ـ بهای تلگراف	» ۳/۰۰۰/۰۰۰
۶ ـ بهای تمبراسناد	» ۸/۵۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۹۷/۰۰۰/۰۰۰لیره**

بقسمی که ملاحظه میشود قریب چهار پنجم این درآمد در زمان عباسیان وجود نداشته است ، ومعذلك درآمدآنان بآن مبلغ عظیم میرسیده است .

دولت‌های امروز چنانکه می‌بینیم خرجشان بدخلشان نمیرسد وبااینکه دخل وخرجشان برابر میگردد وکمتر دولتی است‌که پس‌انداز مختصری (درحدود سالی یك‌میلیون لیره و کمتر) پیداکنند بلکه اگرپیشامدهای غیرمنتظره‌ای روی دهد خزانهٔ دولتهای بزرگ امروز از پـرداخت مخارج آن پیشامدها عاجز میمانند ، مثلا در سالهای اخیر دولت بریتانیا بواسطهٔجنگ افریقای جنوبی دچار بحران مالی‌گشت و بنا بقول مشهور مجبور بوام‌گرفتن شد . پس فرق میان بودجهٔ دولتهای فعلی و بودجهٔ دولت های عباسی چیست ؟ برای پاسخ باین پرسش‌باید دانست‌که چگونه واز چه راه‌هائی این ثروت درزمان عباسیان جمع میشده است.



ع - پنجرهٔ سنگی مسجد جامع موصل قرن ششم هجری

موجبات ثروت عباسیان

بدیهی‌است که پیدایش این ثروت دراثر کمی هزینه وفراوانی درآمد است وآنچه درخزانه (بیت‌المال) میمانده دخل اضافه برخرج بوده است . بنابراین ابتداء ازمنابع عایدات آنزمان وسپس ازاقلام هزینه صحبت میداریم‌واختلاف درآمد وهزینه را شرح میدهیم وعلل زیادی دخل وکمی خرج رابیان میکنیم .

منابع درآمد

در اوایل هجرت منابع درآمد منحصر به زکوة بود . سپس درواقعهٔ بدرکبری موضوع غنایم نیز برآن افزوده شد . پیغمبراکرم باعده‌ای ازیهود ونصارای مقیم عربستان صلح‌کرده‌ازآنان جزیه میگرفت از آنرو هنگام وفات حضرت رسول منابع درآمد مسلمانان زکوة وغنایم وجزیه بود .

بعد ازفتح شام ومصر وعراق خراج وده‌یك زمین وگمرك تجارت نیز اضافه گشت وتا پایان دورهٔ خلفای راشدین بهمین قرار رفتار میشد ، درزمان بنی‌امیه علاوه بر درآمد های قانونی فوق پاره‌ای مالیات‌های غیرقانونی نیز ازمردم می گرفتند چنانکه شرح‌آن داده شد. از جمله مالیات هـای مخصوص دورهٔ بنی امیه یکی مالیات مـاهی است‌که محمدبن مروان (سال۷۲) موقع حکمرانی درارمنستان برقرار ساخت وگمان میرود ده یك‌کشتیرانی نیزاز مالیات دورهٔ بنی‌امیه باشد ، همچنین مالیات پنج یك‌که ازمعدن‌ها دریافت میشدازدرآمدهای دورهٔ امویان بشمار میآید وبهمین ترتیب مبلغ عایدات متنوع ومتعددگشت و تازمان عباسی بیازده فقره رسید از این‌قرار :

۱ ـ صدقه یا زکوة ۲ ـ جزیه ۳ ـ خراج ۴ ـ گمرك داخلی۵ ـباج ماهی گیری ۶ ـ ده یك‌کشتیرانی ۷ ـ پنج یك معدنهـا ۸ ـ گمرك خارجی ۹ ـ عـایدات ضرابخانه ۱۰ ـ مستغلات ۱۱ ـ مالیات صنعتگران وغیره .

موجبات زیادی مالیات اراضی (خراج) چه بود ؟ خراج مالیاتی است که بر زمین و یا محصولات زمین وضع میشود و موجبات زیادی‌آن متعدد بوده که مهمترین آن بدینقرار میباشد :

۱ ـ وسعت مملکت عباسیان

چون‌مهمترین اقلام مالیات‌همان‌خراج‌است‌والبته فزونی خراج‌کشور بسته بوسعت حاصلخیزی اراضی‌آن میباشد . وچنانکه میدانیم ممالك اسلام درزمان عباسیان بسیار وسیع و بلکه وسیع‌ترین ممـالك دنیای قدیم بوده است (بویژه اگراسپانی را نیزجزء آن حساب‌کنیم) . و فقط ممالك اسکندرکبیر شاید بوسعت‌آن امپراطوری بزرگ میرسیده است.

برای پی‌بردن بوسعت ممالك اسلامی درزمان عباسی‌کافی‌است‌که وسعت‌آن ممالك رادر حال حاضرذکرکنیم .

مساحت ممالک عباسی در قرن سوم هجری

نام‌کشور	دولت فعلی که در آن حکومت‌میکند	مساحت بمیل مربع	ملاحظات مترجم
ایران تماماً	دولت ایران	۶۲۸/۰۰۰	
افغانستان	مستقل	۲۱۵/۰۰۰	
بلوچستان	انگلیس	۱۳۰/۰۰۰	قسمتی متعلق بپاکستان و قسمتی متعلق بایران است
سند	انگلیس	۴۸/۰۰۰	جزء پاکستان است
ترکستان	روسیه	۲۵۷/۰۰۰	
قفقاز (تفلیس)	روسیه	۱۵/۰۰۰	
ارمنستان وترکیه	ترکیه	۲۷/۵۰۰	میان روسیه وترکیه وایران وعراق تقسیم شده است
عراق جزیره سوریه فلسطین	ترکیه	۱۰۰/۲۰۵ ۱۰۹/۵۰۹	فعلامستقل هستند
عربستان	ترکیه	۲۰۰/۰۰۰	مستقل است
مصر	»	۴۰۰/۰۰۰	» »
نوبه وسودان	سودان	۳۰۰/۰۰۰	سودان مستقل است
طرابلس غرب	ترکیه	۳۹۸/۰۰۰	مستقل است
الجزایر	فرانسه	۱۸۴/۵۰۰	درحال شورش است
تونس	»	۵۱/۰۰۰	مستقل است
مراکش	»	۲۹۹/۰۰۰	مستقل است

جمع کل ۳/۳۴۸/۰۱۴ میل‌مربع

و بنابر این مساحت ممالک در زمان عباسیان (بدون اسپانی) برابر مساحت تمام اروپا بوده است . و اگر مسلمانان مالیات اراضی تمام اروپا را جمع میکردند از مالیات ممالک خودشان بیشتر نمیشد . حال باید درنظر گرفت‌که اکنون چه ممالک بزرگی دراروپا وجود دارد واگر دولتهای اروپائی فقط بمالیات ارضی اکتفا میکردند طبعاً کارشان راست نمیآمد از آنرو است که مالیات های غیر مستقیم مثل مالیات توتون و مشروب وغیره وضع کرده‌اند .

این راهم باید گفت‌که تنها وسعت مملکت موجب ازدیاد ثروت نمیباشد زیرا در زمان

سلطان سلیمان قانونی وسعت مملکت عثمانی تقریباً باندازهٔ وسعت ممالك عباسی بود ، معذلك درآمدآن از۶۵ میلیون فرانك تجاوز نکرد (چنانکه گفته شد) وبنابـرآن علاوه بر وسعت ممالك عباسی کوشش‌درامر کشاورزی ، سنگینی مالیات ، حاصلخیزی زمین وامثال‌آن موجب ازدیاد درآمد دردورهٔ عباسیان میباشد .

۳ ـ توجه مردم بامور کشاورزی

درفصل‌مربوط به‌بیت‌المال اشاره‌ای شدکه‌خلفای بنی‌امیه وعمال‌آنان برای وصول مالیات ارضی(خراج) همهٔ نوع جور وستم روامیداشتند وخواه وناخواه مردم ازکشاورزی دست‌کشیدند وزمین‌ها را بایـر گذاردند بعلاوه شورش وانقلابات داخلی نیز درعراق وایران وعدم رضایت مردم ازاولیای امور موجب شدکه امورکشاورزی مختل گـردد ومـردم بـرای زیان رساندن بدولت دست اززراعت بردارند ودرنتیجه ده‌ها ومزرعه‌ها را بی‌سرپرست رهاکنند . اما درزمان عباسیان قضیه برعکس شد. چون خلفای عباسی بااهل ذمه و موالی خوشرفتاری نمودند وجان‌آنانرا محفوظ ومحترم داشتند ومردم هم روبده‌هاومزرعه‌ها برگشته وبکشت و کار پرداختند .

خلفای دورهٔ اول عباسی برای‌آبادی شهرها وده‌ها وحفظ جان ومال مردم مساعی‌زیاد بکاربردند، مثلا منصور عمال ستمگررا بشدت تعقیب میکرد و اموال‌آنـان را ضبط مینمود و آنرا در خزانهٔ مخصوصی بنام بیت‌المال مظالم جمع میکرد و مأموریـن مخصوصی باطراف روانه‌کرده بهای‌غله راتحقیق مینمودتاازآنراه بمردم تعدی نشود . همین قسم عملیات والیان وقاضیان ومأمورین مالیات را بادقت رسیدگی میکرد واگر بهای غلات‌کم وزیاد میشد علت را میپرسید واگر درحکم قاضی تردید میشد قاضی‌را سرزنش نموده بازپرسی میکرد. موالی که درزمان بنی‌امیه مثل‌برده وزرخرید بودند ، درزمان عباسیان جزء ارکان دولت درآمدند ومورد توجه خلفاء واقع گشتند بقسمی‌که هرخلیفه بخلیفهٔ دیگـر از آنان سفارش مینمودند بخصوص مردم خراسان‌که بیش‌ازدیگران نوازش میشدند ازآنجمله منصور به پسرخود مهدی دربارهٔ‌آنان چنین میگوید :

«باموالی خود (ساده تربگوئیم بابندگانت . مترجم) به نیکوئی رفتارکـن ، مواظب حال‌آنان باش،آنهارا مقرب درگاه بنماکه اگردشواری توراپیش‌آیدآنان کمك‌کارتوهستند، مخصوصاً مردم خراسان را سفارش میکنم، آنان یاران وشیعیان تـوهستند و در راه استقرار دولت تومال وجان فداکردند» .

همینقسم مأمون وسایرخلفاء ، باموالی بمهربانی رفتار مینمودند . منصور تمام اوقات خودراصرف اصلاح امورملك وملت میکردوبآسایش وراهنمائی مردم توجه بسیارداشت وامور مالی را ازحیث درآمد وهزینه ازروی عدالت رسیدگی مینمود . همین منصور بپسر خود در بارهٔ مدارا وعدالت چنین‌وصیت میکند :

«پسرجان پادشاه بپرهیزگاری ، ورعیت باطاعت ، ومملکت بعدالت اصلاح میگردد».

دلایل بسیاری موجود است که پرهیزگاری ومهربانی وعدالت خواهی خلفای اول دورهٔ عباسی راثابت مینماید . مهدی مرتب درديوان مظالم جلوس میکرد و بشکایت مردم ازقضاة و مأمورين عالی‌رتبهٔ دولت رسیدگی‌میکرد. داستانهای بسیاری ازعدالت خواهی‌هرون زبانزد عام وخاص میباشد و هرگاه که درحضور وی ازبیداد صحبت میشد بگریه می‌افتاد، ازآنجمله هنگامیکه ابوالعتاهیه رابزندان افکند کسی رامأمور نمود تاگفتاروکردارآن زندانی‌رابرای وی گزارش داده ودر ضمن گزارش روزانه بهرون گفته شدکه ابوالعتاهیه این اشعار را روی دیوارزندان نگاشته است .

ترجمهٔ اشعار :

«بخدا سوگند ستمگری زشت است وستمگر همیشه سرزنش میشود.»

«بزودی پیش کردگارخواهیم رفت وآنجا دادرسی می‌شود.»

هرون که اینرا دانست بسیار گریست وزندانی راآزاد ساخت ازاوحلالیت طلبید وهزار دینار باوبخشید . موقع دیگر هرون خوان پرنعمتی گسترده بزم مجللی آراست وبزرگان را بمهمانی‌فراخواند وابوالعتاهیه را احضارکردکه دروصف آن بزم‌اشعاری بگوید، ابوالعتاهیه این ابیات راسرود .

ترجمهٔ اشعار :

«اکنون باپریرویان درکاخ‌های آراسته وپیراسته خوش باش.»

« ولی آن هنگام‌که جان بسینه‌ات میرسد خواهی دانست‌که خود پسند بوده‌ای.»

هرون ازشنیدن‌آن شعرها گریست. فضل‌بن یحیی باابوالعتاهیه پرخاش‌نموده گفت خلیفه ازتوخواسته‌که اورا شادمان سازی ولی تواوراگریانیدی .

هرون گفت : ابوالعتاهیه را واگذارید، اومارا درکوری ونابینائی دید ودلش نیامدکه گمراهی‌مافزون گردد .

این داستان و مانند آن ازهرون ومأمون بسیاراست ، بطوری‌که بیش ازیك جلدکتاب خواهد شد وبنابراین در زیرسایهٔ چنین حکمرانــی البته امنیت برقرار میگردد و زراعت و تجارت پیش می‌رود ومردم درخدمتگزاری‌حکمرانان‌آمادهٔ هرگونه فداکاری میشوند والبته مملکت درپرتوعدالت‌آباد میگردد ، چه عدالت ترازوی آسمانی درمیان مردم است . آبادی بدون عدالت میسر نمیشود وزندگی حقیقی‌بدون عدالت محقق نمیشود وبرای پادشاهان، جز باعدالت عزت وجلال فراهم نمیآید . چون ازقدیم گفته‌اند عظمت‌کشور بسته برجـال است و پایداری اموررجال برمال است، ومال باآبادی بدست میآید، وآبادی درپرتوعـدالت انجام می‌یابد، پس‌عدل اساس ملك میباشد . دیگـرازموجبات‌آبادی‌کشور عباسی آنکه خلفای این سلسله علاوه بر اینکه خود سدها وپلهـا میساختند ونهر میشکافتند با تمام قوا میکوشیدندکه

خرابی‌های دورهٔ بنی‌امیه را ترمیم نمایند و وسایل آبیاری و زراعت را رواج دهند.

سواد ـ ازآنرو مملکت رو بآبادی گذارد بخصوص قطعهٔ سواد (عراق) که از نقاط حاصلخیز جهان میباشد و چنانکه در فصل مربوط بخراج گفتیم مالیات ارضی این کشور (عراق) صدوبیست میلیون درهم ویا قریب یك ثلث خراج، تمام ممالك اسلامی بوده‌است، در زمان سلاطین‌ساسانی نیزمالیات‌سواد بیش‌ازنقاط دیگربوده،چه‌که درزمان قبادبن فیروزصدو پنجاه میلیون درهم ودرزمان انوشیروان دویست وهشتاد وهفت میلیون درهم ودر زمان سایر پادشاهان ایران یکصد وبیست میلیون درهم از عراق مالیات میگرفتند. وعلاوه برآن سالی سه میلیون درهم بابت خرج‌مطبخ پادشاه‌ایران ازآن‌کشور برداشت میشد.وصول این‌مالیاتهای سنگین‌بزور وظلم‌وبیداد نبوده بلکه بواسطهٔ اهتمام پادشاهان ایران وخلفای عباسی درترویج زراعت و تسهیل وسایل‌آبیاری و اجرای عدالت محصول زیاد میشده است. و چنانکه میدانیم کشورعراق مانند درهٔ نیل (مصر) کشور پرنعمت وحاصلخیزی میباشد ودو رود دجله وفرات زمین حاصلخیز عراق را ازهر جهت مثل اراضی مصر بارور میسازند. با این فرق‌که چون جریان نیل ازجنوب بشمال میباشد درایام تابستان لبریزمیگردد. برعکس دجله وفرات‌که ازشمال بجنوب جاری است ودر زمستان سرشارمیشود وازآنرو همه ساله پل‌ها وسدهائی‌که درنتیجهٔ طغیان زمستانی رود خراب شده محتاج به تعمیرمیگردد.

مجرای رود دجله درسابق غیرازمجرای امروز آن بوده است بقسمی‌که از بغداد تا مداین بطرف جنوب میآمد وازآنجابدیرعاقول وگرگروماذاریا میگذشت، سپس رو بمغرب گذارده بشکل عمودی تافم‌الصلح وواسط سیرمیکرد وازآن پس در مرداب و باتلاق (بطایح) می‌افتاد،وبفرات می‌پیوست و درنزدیکی بصره بدجلةالعوراء برمیخورد وکنارآبادان بخلیج فارس میریخت. اکنون ازمازاریا بمشرق میرود وبعد بجنوب شرقی برمیگردد. درآن‌ایام فرات دوشاخه داشت یکی ازکنارکوفه و دیگری ازشرق جاری بود وهر دوشاخه از بطایح عبور میکرد.

بطایح ـ زمین‌های گودی که در جنوب عراق میان بصره وکوفه زیرآب مانده بود بطایح یامرداب خوانده میشد وعلت پیدایش‌آن این بودکه درزمان قباد پسرفیروز روددجله درنزدیکی کسکرطغیان‌کرد وچون ازپیشرفت‌آن جلوگیری نشد زمین هـای پهناوری رافرا گرفته زیرآب‌برد. درزمان انوشیروان اقداماتی برای خشکانیدن‌آن اراضی بعمل‌آمد، اما پس‌ازانوشیروان درایام سلطنت پرویز درسال ششم هجری‌فرات‌ودجله هردوطغیان‌کرد بقسمی که نظیرآن تاآن روز دیده نشده بود، پرویزبرای بستن‌آب کوشش بسیار نمود ودریك‌روز بدستور وی چهل بند بررودها بستند ولی‌ازطغیان‌آب محافظت نتوانستند ومرداب‌هـا بهمان حال ماند تامسلمانان برای تسخیرعراق هجوم‌آوردند وایرانیان مشغول جنگ شدند و طبعاً ازترمیم سدها غفلت‌کردند والبته ازدهقانان نیزکاری‌برنمیآمد ورفته رفته مرداب‌ها و باتلاقها

فزونی یافت وبااین همه خراج آن اراضی هنگفت بود ، چه که عبدالله بن دراج درزمان معاویه پنج میلیون درهم ازآنجا خراج گرفت ، ودرعین حال باصلاح آن توجهی نکرد، در زمان حجاج (والی عراق) نیزجنگ‌های داخلی مجالی برای اصلاح سدها وپل‌ها نگذارد ودرنتیجهٔ همان غفلت‌هاوطغیان‌های متوالی دجله وفرات، مرداب‌ها وسعت یافت سرانجام حجاج شرحی بولیدبن عبدالملك نگاشته هزینهٔ سدبندی و خشکانیدن باتلاقها را سه میلیون درهم برآورد کرد، واین مبلغ درنظرولید بسیار بود، امامسلمه برادر ولید بوی گفت : من این پول را میدهم تابوسیلهٔ مأمورین مورد اعتماد خلیفه مصرف گردد ودرمقابل خراج زمین‌های پستی که آب درآن میماند برای من باشد .

ولید این پیشنهاد راپذیرفت ومسلمه مبلغ معهود رامصرف کرد ودرنتیجه مزارع آبادی پدیدآمد . مسلمه دونهردرآن نواحی کنده آنرا سیبین نامید وکارگران وکشاورزان بسیاری رابرای آبادی آن اراضی مأمور نمود ودراثر آن اقدامات سود بسیاری عاید وی و برادرش ولیدگردید وپس ازآنان هشام نیزاستفادهٔ زیادی ازآن اراضی برد وتا اواخر بنی‌امیه آن بهره برداری ادامه داشت .

وهمینکه خلافت به عباسیان رسید وسواد (عراق) مقر خلافت گشت در احیای اراضی آن کشور همت گماشتند ونهرهاکنده وسدها بستند بقسمی که سدها ونهرها وترعه‌ها بیکدیگر پیوسته میشد ومیان دجله وفرات باغها ومزرعه‌ها چنان متصل شدکه ازیکدیگرمتمایز نمیبود ونهرهای فرات آن نواحی‌راسیراب میساخت وسایرقسمتهای خاك عراق نیز بهمین وصف معمور وآبادگشت بطوریکه هیچ موقع آبادی و حاصل‌خیزی عراق مانند دورهٔ عباسیان نشد چه حاصل‌خیزی زمین وعلاقهٔ خلفای عباسی به‌آبادی‌کشور وتوجه مردم بامور زراعت دست بهم داده آنهمه نعمت وبرکت را فراهم میساخت .

خراسان - دیگر از ممالکی که مالیات زیاد میداد خراسان بود ، چون سرزمین آن حاصلخیز ومردمش بواسطهٔ همراهی با بنی‌عباس مورد توجه بودند لذا خراسان بسیار آبادگردید وخراج آن به چهل میلیون درهم رسیدکه بضمیمهٔ خراج عراق نصف‌کامل مالیات ممالك اسلامی میشد . درزمان عباسیان سه‌کشور بیش ازسایرممالك اسلامی مورد توجه بود. اول عراق‌که خاك حاصلخیزپرنعمت وبرکتی داشت . دوم خراسان‌که هم خاکش حاصلخیز وهم مردمانش سلحشور وپشتیبان بنی‌عباس بودند . سوم حجازکه ازنظراحترام مذهبی‌وتثبیت بیعت برای خلفاء مهم‌بود . اما آبادی خراسان درآن موقع طوری بودکه ازهمهٔ ممالك‌اسلام برترمینمود . مقدسی درضمن گفتگو ازشهرهای عراق شرح مبسوطی از آبادی‌آن بلادمیگوید ولی‌همینکه بخراسان میرسد اظهارنظرمیکند : « گرچه شهرهای عراق بسیارآباد وپرجمعیت است امادهای خراسان خیلی‌مجلل ترازهمین شهرهای پرنعمت عراق میباشد وبسیاری از خلفای عباسی اصلا خراسان را مملکت میدانستند . »

بلادماوراءالنهر نیزجزء خراسان محسوب میشود وآن محل نیزپرنعمت و بر کت‌است.

ابن‌حوقل میگوید : «درهیچ يك ازکشورهای اسلامی‌جائی نیکوترودلکش تر ازبیرون شهر بخارا ندیده‌ام، همینکه برفرازکهن دژ(قهندز) بخارا میروی تاچشم‌کار میکند بساط زمردین گسترده است . آسمان مانند گنبد نیلگون برروی‌آن درختها وگل‌ها وگیاهها پرتـوافکنده است وازمیان‌آنهمه سبزی وخرمی‌کاخهای مجلل ستاره‌های‌آسمانی ویاکلاه خودهای پولادین برروی سطح‌آبگونِ نور می‌افشاند» .

ابن حوقل میگوید : باصفاترین گردشگاههای روی زمین سند وسمرقند ورود ابله و غوطه دمشق است .

و البته بسیاری از ممالك اسلامی در آن عصر درخشان مانند خراسان وماوراءالنهر وغیره خرم وسرسبز وآباد بوده است (بنقشهٔ‌کتابهای اسلامی ضمیمهٔ این‌کتاب مراجعه شود.)

مصر ـ این‌آبادی وشادابی وشهرها وده‌ها طبعاً بواسطهٔ عدالت‌گستری خلفای عباسی بود چه اگرفرمانروایان عدالت پیشه ومهربان باشندآبادی وشادابی‌کشور تعجب ندارد زیرا مردم اگرامنیت وآزادی داشته باشند وحقوق حقهٔ‌آنان تأمین بشود خودبخود باصلاح‌آبادی میپردازند وهمینکه مملکت‌آبادشد خراج افزون میگردد، مثلا‌کشور مصر بنابگفتهٔ مورخین عرب دردورهٔ‌مسلمانان‌بیست میلیون جمعیت داشته‌است.امامردم امروزاین‌عدد رامبالغه‌میدانند ودراوایل قرن‌گذشته هرگزاین عدد را باورنمیتوانستند بکنند، مثلا دکترکلوت بیك میگوید بیست میلیون جمعیت برای‌کشوری مثل مصر دور ازاحتمال است چه‌کـه زمین مصر توانائی اداره‌کردن بیش ازيك سوم‌آن عدد را ندارد ، این گفتهٔ دکترکلوت بیك (درقـرن نوزدهم میلادی) بود ولی‌حالاجمعیت مصرازده میلیون‌هم تجاوزکرده‌است[1] ومرتب روبافزایش میرود ولی چون‌کتاب دکترکلوت بیك‌درسال ۱۸۴۰ نوشته شده ودرآنموقع جمعیت مصر سه‌میلیون بوده‌است ولذاتصوربیست‌میلیون‌نفوس‌زیادتر ازرقم معمول مینموده‌است وسه‌میلیون‌جمعیت‌زمان محمدعلی‌پاشاکه به جمعیت زمان‌ممالیك[2] بسیار بوده درنظردکترکلوت بیك‌عادی‌میآمده‌است.

اما درزمان ممالیك جمعیت مصر ازدومیلیون تجاوز نمیکرده شاید زمین های زراعتی يك‌میلیون فدان ویايك‌میلیون وکسری بیش‌نبود، زیرا فرمانروایان ممالیك مردم ستم پیشه‌ای

---

۱ ـ بموجب سالنامهٔ اخیرمصرجمعیت آن‌کشور بیش‌از ۲۱ یکمیلیون بوده است .

۲ـ مملوك یعنی‌زرخرید وجمع‌آن ممالیك است . نجم‌الدین ایوبی‌ازپادشاهـان مصر معمولا غلامانی‌میخریدودرجزیرةالروضه‌کنارنیل‌گرد میآوردواز‌آنرو‌آنان‌راممالیك‌بحری(زرخریدان‌دریائی) میگفتند وبالاخره یکی‌ازآن ممالیك برایوبیان تاخته خود فرمانروای مصرشد ویکـی از پادشاهان ممالیك بحری بنام منصور قلاوون مثل‌نجم‌الدین ایوبی‌گارد مخصوصی از زرخریدان خود تهیه‌کرد و آنان رامحافظ قلعه‌ها وبرج‌ها قرارداد واز آنروایندسته از غلامان به ممالیك برجیه‌مشهور شدند و سرانجام ممالیك‌برجیه برممالیك بحری شورش‌کردندوقریب‌دوقرن‌فرمانروای مصرشدند، برای‌اطلاع بیشتر بکتاب تاریخ مصرتألیف مترجم مراجعه شود . مترجم

بودند وهمینکه آنها رفتند ومحمد علی آمد وآن جورو بیداد برطرف شدوجانشین های محمد-علی‌مانند خود او برفاه حال مردم اهتمام ورزیدند مساحت اراضی مزروع تاپنج میلیون ونیم فدان [1] رسید وعدهٔ نفوس ازده میلیون بالا زده طبعاً میزان درآمد دولت فزونـی یافت چه‌که عدالت آبادی میآورد وآبادی برثروت می‌افزاید واگر میزان افزایش وکسری مالیات مصر رادرنظر بگیریم این قاعدهٔ کلی بخوبی ثابت میشودکه چگونه در دورهٔ بیدادگری درآمد دولت کم بوده وعکس آن عکس شده است .

مثلا دردورهٔ خلفای راشدین بیش ازهرموقع دیگرمالیات مصرافزایش داشته است زیرا عمروعاص درزمان عمر دوازده میلیون دینار ازمصرمالیات میگرفت ومساحت اراضی زراعتی به سی میلیون فدان میرسید وعبدالله سعد درزمان عثمان چهارده میلیون دینار (قدری بزورو اجبار) ازمصرمالیات گرفت اماهمینکه نوبت به‌بنی‌امیه‌رسید جورو بیدادپیش آمدمالیات‌مصر بسه میلیون دینار رسیدوفقط ابن‌حبحاب درزمان‌هشام بن‌عبدالملك آنرا به‌چهارمیلیون‌دینار بالا برد.

چون کشور مصردرزمان عباسیان ازمرکز خلافت دور افتاده وکسی بآن توجه نداشت میزان مالیات مثل زمان بنی‌امیه باقی‌ماند وهمینکه دولت عباسی روبانحطاط گزارد، میزان مالیات مصر بیش ازپیش کسری یافت ودرپاره‌ای سالها (قرن سوم هجری) بـه هشتصد هزار دینارتنزل یافت ودرزمان ابن‌طولون کـه بآبادی کشور توجه میکرد ناگهان بچهار میلیون دینار تجاوزکرد، درصورتیکه آنموقع نرخ گندم بسیار ارزان بود (ده اردب یك دینار.) پس از سپری شدن دوران ابن طولون واخشدیها درسال ۳۶۳ دردورهٔ حکومت فاطمیان جوهر سردارخلفای‌فاطمی‌مالیات مصربه هفت میلیون دیناربالغ شد اما باید گفت‌که جوهر بوسیلهٔ بالا بردن میزان مالیات‌آن مبلغ رابدست‌آورد، ازآن پس بازمالیات مصربواسطهٔ آمـدن ورفتن پاره‌ای دولتها بالا وپائین رفت. (شرح آن دراینجا مورد ندارد)

درزمان ممالیك یعنی دراواخرقرن ۱۸ میلادی میزان مالیات مصر باوجودسخت‌گیری آنان دروصول خراج به منتهی درجهٔ تنزل رسید .

واینك بودجهٔ حکومت مصر درسال ۱۲۱۳ هجری (۱۷۹۸ میلادی) .

درآمد

میده یانصف	
۸۰/۴۶۰/۰۶۸	مالیات ده‌ها وموقوفه‌ها .
۱۰/۸۷۰/۷۷۳	مالیات برواردات .
۲۲/۸۱۱/۸۰۵	مالیات خوراکی ومصنوعات .
۲۵/۰۰۹/۰۸۱	مالیات سرانه .
۱۱۶/۵۶۱/۷۲۷	**جمع کل**

۱ـ یك فدان مساوی با ۲۴۰۰ مترمربع میباشد . مترجم

هزینه

میده یانصف	
۲/۹۳۹/۲۴۷	حقوق افسران ارشد .
۲۹/۸۷۲/۶۵۷	حقوق سپاهیان .
۲/۶۵۳/۵۸۵	مخارج متفرقه .
۸/۴۳۸/۹۹۴	مستمری ملایان وهزینهٔ تعلیمات واوقاف.
۱۳/۸۹۲/۱۳۹	مستمری مبلغین و وعاظ وهزینهٔ مسجدها ومانند آن .
۴۲/۰۷۰/۶۵۴	هزینهٔ حج .

جمع کل ۹۹/۸۶۸/۲۷۶

جمع کل درآمد	**۱۱۶/۶۵۱/۷۲۷**
جمع کل هزینه	**۹۹/۸۶۸/۲۷۶**
باقی مانده	**۱۶/۷۸۳/۴۵۱**

این مبلغ باقیمانده باصطلاح آنروز خزانه نام داشت که همه‌ساله باستانبول حمل‌میشد امابس ازچندی حکومت مصر بادولت عثمانی درافتاد و تصمیم گرفت که اصلا پولی باستانبول نفرستد وپس‌از شور ومشورت مقرر داشتند که بیش‌از نیم‌آن مبلغ باقیمانده را بدین شرح در خود مصرخرج کنند .

میده یانصف	
۳/۰۰۰/۰۰۰	مرمت قلعه‌های قاهره .
۱/۵۰۰/۰۰۰	مرمت سایرابنیهٔ مصر .
۲/۰۰۰/۰۰۰	هزینهٔجلوگیری‌ازسیل وبازکردن‌سد .
۲/۷۸۳/۴۵۱	هزینه‌های دیگر باتصویب شهرداری .

جمع کل ۹/۲۸۳/۴۵۱

وهمینکه این نه‌میلیون وکسری‌را از باقیمانده منها کنیم هفت‌میلیون ونیم ماندهٔ بقیه‌را باستانبول میفرستادند .

در هرحال آنچه برای ما مهم است آنست که جمع کل درآمد مصردر زمان ممالیك ۱۶/۶۵۱/۷۲۷ نصف‌یامیده بوده ومیده‌درآن ایام چارسنت(تقریباً) میشده‌یعنی هر۲۸ نصف مساوی‌بایك‌فرانك بوده‌است. وازآنرودرآمد مصردرآن‌سالها سالیانه به ۴/۱۵۰/۰۰۰ فرانك بالغ میشده‌است بااین‌فرق که بهای‌پول‌درآن ایام بابهای پول این‌ایام تفاوت‌داشته است واین موضوع ازنرخ خوراکی‌ها بخوبی‌آشکار میگردد مثلا بهای‌یك رطل گوشت آنموقع نصف و بهای یك اردب گندم ۲۴۰ نصف‌بوده واکنون میده یانصف مساوی بانیم قروش مصری میباشد (تقریباً) ودر آن‌صورت درآمد مصر در زمان ممالیك ۵۸ میلیون قروش یا ۵۸۰ هزار لیره

میبوده است . ولی همینکه خاندان خدیوی فرمانروا گشتند وبآبادی مصر کوشیدند رفته رفته مالیات فزونی یافت تااینکه درسال ۱۱/۸۵۰/۰۰۰ لیره یابیش‌از بیست برابر مالیات زمان ممالیك بوده است درصورتی که خاك مصرهمان خاك، ورود نیل‌همان نیل و آب وهوا به‌همان وضع‌سابق میباشد وفقط عدالت وامنیت فرق کرده که درپرتو آن‌آبادی وثروت اضافه میشده است، این‌سنت دیرین الهی است که هیچگاه تغییر نمی‌یابد.

۳ـ مالیاتها سنگین بوده است

در زمان عباسیان خراج (مالیات ارضی) مختلف بود، دربعضی‌جاها ازروی مساحت و درپاره‌ای نقاط دیگراز روی محصول میگرفتند . درصورت اول‌چه زمین‌زراعت‌میشد وچه‌نمیشد پرداخت مالیات‌حتمی بود. ودر شق‌دوم وصول مالیات موکول بزراعت بودوهریك ازاین نوع مالیات مراتب ودرجاتی داشت که بزودی تفصیل آن‌بیاید .

اینك چون سواد(عراق) مهمترین کشورهای‌عباسی محسوب میگشت‌لذا ابتدا ازخراج آن کشور صحبت میداریم :

سواد ـ هنگامیکه مسلمانان سواد راگشودند مالیات آنجا ازروی مساحی پرداخت میشد یعنی ازهرجریب زمین دولت‌ایران یك‌قفیز ویك‌درهم مالیات میگرفت. جریب‌عبارت‌از مساحت شصت ذرع درشصت ذرع ویا ۳/۶۰۰ذرع‌مربع بوده‌است واماقفیزازحیث مساحت یك دهم جریب واز حیث وزن هشت رطل واز حیث قیمت سه درهم محسوب میشد ، مالیات قفیز درزمان جاهلیت نیز معمول بوده چنانکه زهیربن‌ابی‌سلمی میگوید :

ترجمهٔ شعر: «در ده‌های عراق ازقفیز ودرهم برای شما چیزهائی میگیرندکه برای اهالی آنجا مقدور نیست» .

حال‌اگر قفیز را سه‌درهم حساب‌کنیم جریب سی درهم میشود وایرانیان از هرجریبی چهار درهم یعنی $13\frac{1}{3}$ درصد مالیات میگرفتندکه البته‌چندان سنگین نیست منتها زمین‌هائی هم‌که زراعت نمیشده است بهمان‌میزان مالیات می‌پرداخته است .

همینکه در زمان عمر سواد فتح شدو مسلمانان طرز مالیات گرفتن ایران را دانستند بدستور عمرزمین‌های مزروع را مساحت‌کردند و برای هر نوع محصول یك‌نوع مالیات مقرر داشتند. ومالیات گندم مانند زمان‌ایرانیان بهمان‌یك قفیز ویك‌درهم ویاچهار درهم باقی‌ماند ومالیات تاکستان ازقرار هرجریبی ده درهم ونخلستان هشت‌درهم ونیشکر شش‌درهم ویونجه پنج‌درهم وجو دو درهم وهرانسان ۱۲یا۲۴ یا۴۸ درهم (باستثنای زنان وکودکان) تعیین‌شد. وجمع‌کل مالیات‌سواد درآن دوره صدوبیست‌میلیون درهم میشد باعتبار اینکه اراضی مزروع آنجارا سی‌میلیون جریب تخمین میزدند، درزمان خلفای راشدین‌زمین‌های سواد بسیارآباد شد ولی‌پس‌از قتل عثمان مسلمانان بجنگهای داخلی مشغول شدند و تازمـان معاویه وحجاج چنانکه‌سابق نیز اشاره کردیم بامورکشاورزی عراق توجهی نمیشد وبااین‌حال حجاج‌مالیات

عراق را بهمان میزان مالیات زمان عمر میگرفت و البته بمردم اجحاف و تعدی میکرد یعنی اگرزمینی درظرف سال زراعت نمیشد مالیات‌آن معاف‌نمیگشت واگرصاحب زمین‌نمیتوانست آن‌مالیات رابدهد قرض‌دولتی بگردن وی‌میماند وسال بسال سنگین‌تر میشد واز آنرو بیشتر روستائیان ازده خود میگریختند واملاکرا بایر میگذاردند تاآنکه ناچار مردم بوسیلهٔالجاء خودرا ازشر مأمورین دولت‌نجات میدادند وتفصیل الجاء راقبلا شرح‌دادیم.دیگراز موجبات خرابی عراق آنکه مردم آنجا از بنی‌امیه تنفر داشتند چون خلفای اموی آنان (مردم غیر عرب)را حقیر وذلیل میداشتند وهمین پیش‌آمدهای نامطلوب‌سبب ویرانی‌کشور عراق واختلال امور زراعت آنجاشد. ولی همینکه درسال ۱۳۲ عباسیان بخلافت رسیدند توجه خاصی‌نسبت بعراق وآبادی عراق مبذول‌داشتند ونخستین‌خلیفهٔ عباسی‌که بآبادی عراق‌همت‌گماشت منصور بود چه‌که‌وی طرز مالیات‌گیری مساحی‌را ظالمانه دید ومالیات‌جو وگندم‌را (بیشترمحصول عراق جو وگندم‌است) بطرز مقاسمه (مالیات‌از نوع محصول بمیزان معین گرفته میشد واگر زمین‌زراعت نمیشد ازمالیات معاف‌میگشت) تعیین‌نمود وفقط مالیات قسمت مختصر باقی‌مانده (حبوبات وخرما ومیوه) محصول را بطرز مساحی‌معین‌کرد. وگرچه‌میزان مالیات اخیرمعلوم نیست اماهمینقدر مسلم است‌که مهدی‌پسر منصور (۱۵۶-۱۶۹) برای دریافت مالیات‌مقاسمه درجات ذیل‌را تعیین‌کرد :

۱- زمینهای دیمی نصف‌محصول. ۲- زمینهائی‌که بادلوآبیاری‌میشود یك‌سوم وباچرخ یك‌چهارم محصول‌را مالیات بدهند. واما مالیات خرما وانگور وسایرمیوه‌ها ازروی نزدیکی باغ ببازار وبهای‌آن میوه‌هاکم وزیاد میگشت واین‌ترتیب باشارهٔ معاویة‌بن یسار وزیر مهدی انجام یافت ودر نتیجه نصف محصولات عراق بابت مالیات عاید دولت‌شد، چه‌که بیشترمحصول عراق جو وگندم‌بود وآن‌هم بطریق‌دیمی بدست میآمد وبااینکه چنین مالیاتی بسیار سنگین بنظرمیرسد، امادر آن‌زمان مردم عراق باشادی‌فراوان آن‌را استقبال‌کردند، زیرا از امویان جور زیاد تحمل‌کرده بودند.

ظاهراً رشید یاهادی ده‌یك‌نیز برآن‌مقدار افزودند. مالیات عراق‌شش درهم یعنی‌نصف بعلاوهٔ یك‌شد وتاسال ۱۹۲ بدین‌ترتیب ماند ودرآن‌سال رشید عشررا بخشوده همان نصف و نیمه‌را تثبیت‌کرد ودرسال ۲۰۴ مأمون مالیات نصف‌را بیست‌درصد تقلیل‌داد ودرسال ۲۱۰ که به ری آمد چندی در آنجاماند و مالیات آنجارا نیزسبك‌کرد و همینکه این‌خبر بمردم قم رسید آنها هم تقاضای تخفیف‌نمودند ولی مأمون تقاضای آنان‌را نپذیرفت، مردم قم بشورش برخاستند و مأمون آنان را سرکوب ساخته بجای دومیلیون درهم‌مالیات معمول سالانه هفت میلیون درهم از مردم قم مالیات گرفت.

بنابرآنچه گفته شد مالیات عراق نسبت بآنچه درزمان خلفای راشدین ازروی مساحی گرفته میشد بسی سنگین مینمودچه‌که‌درزمان خلفای‌راشدین‌ازهرجریب‌زمین‌چهاردرهم‌مالیات

میگرفتند و نسبت جریب به فدان مانند نسبت ۴/۲۰۰ تقسیم بر ۱/۲۶۰ یا نسبت $\frac{۱}{۳}$ ۳۳۳ تقسیم بر ۱۰۰ میباشد، باین‌معنی که اگر مالیات جریب‌چهار درهم‌بوده مالیات فدان $\frac{۱}{۳}$۱۳ درهم میشده‌است. واین‌میزان مالیات نسبت‌باراضی مزروع بسیار کم است اما اگر اراضی بایر را نیز بر آن بیفزائیم میزان مالیات مزبور سنگین‌میشود و شاید معدل هردونوع مالیات یکی بشود ودلیل این مطلب آنکه تفاوت مقدار و مبلغ مالیات خلفای راشدین (از روی مساحی) وبعداز آنکه بطور مقاسمه‌بوده چندان زیاد نمیباشد، ولی‌اگرمالیات‌آنروز عراق‌را بامیزان مالیات امروزی مقایسه‌کنیم میزان‌آنروز سنگین‌بوده‌است، زیرا حداکثر مالیات ارضی‌عراق فعلا پنج‌یك‌است وقسمت‌عمده‌ای از اراضی‌مزروع بطور ده‌یك مالیات‌میدهد. درلبنان اگرچه ظاهراً ازروی مساحت مالیات میگیرند ولی اساس‌آن برمقاسمه است‌چه هرچند درلبنان‌اراضی مساحت‌شده ولی بارعایت نوع محصول‌مالیات فرق‌کرده است. مثلا زمینی که محصول‌آن یك کیل زیتون یایك‌باربرگ توت یایك مدگندم تخم افشان دارد ویابهای‌آن‌زمین ۳۶۰ قروش باشد آنرا سهم میخوانند و مالیات هرسهمی بیست قروش و $\frac{۳}{۴}$ قروش‌ویاشش درصدمیگردد.

مصر- پس‌از عراق از نظر حاصل‌خیزی مصر درجهٔ دوم‌است و خراج آنرا از روی مساحت تعیین میکردند باین‌قسم که زمین‌ها را بفدان تقسیم مینمودند و هرفدان‌را چهارصد قصبه میدانستند وقصبه عبارت ازپنج ذرع نجاری ویاشش ذرع و $\frac{۲}{۳}$ ذرع بزازی بوده است و دراصطلاح حکومتی امروزهٔ مصر(زمان جرجی‌زیدان۱۹۰۲ میلادی) فدان$\frac{۱}{۳}$۳۳۳ قصبه‌است. قصبه ۳۵۵ مترمربع میباشد وچون آنرا بمتر مربع تبدیل‌کنیم هرفدان ۴/۲۰۰ متر مربع میشود وگاه ازاین مقدارکمتر یازیادتر میگردد وسابقاً گفتیم‌که در دورهٔامویان بمردم مصر جور وستم بسیار میشد ودرنتیجه‌ده‌ها ومزرعه‌ها بحال خرابی‌افتاده بود، مشهورترین‌والیان ستمگر بنی‌امیه عبدالله‌بن حب‌حاب است که‌درایام هشام‌بن عبدالملك والی‌مصرشد وبرهردینار جزیهٔ قبطیان یك قیراط افزوده بطوری‌که اشاره شد دراثر این‌تعدی قبطیان شورش کردند و فتنهٔ عظیمی برپاشد. اگرچه در زمان بنی‌امیه بواسطهٔ ظلم وتعدی والیان بنی‌امیه همه روزه مردم‌شورش میکردند وهمینکه عباسیان بخلافت رسیدند آبادیهای مصر بیشتر ویرانه وبایر بود ولی عمال بنی‌عباس درمصر نتوانستند مثل عمال‌عراق نسبت‌بمردم خوشرفتار و مهربان باشند ورعایت حال آنانرا بنمایند چه‌که مصراز مرکز خلافت (بغداد) دور افتاده بود و مأمورین دولتی هرچه میخواستند ازمردم مصر میگرفتند وبرآنان تحمیل مینمودند ، چنانکه موسی‌بن علی‌در سال ۱۵۶ هجری‌در اواخر ایام‌منصور وموسی‌بن‌صعب درزمان مهدی مالیات مصر را افزودند وبرای دریافت آنهمه نوع بمردم تعدی‌کردند وشایداین اقدام بدستور خودخلیفه‌بود چه‌که وی آنطورکه گفتیم مالیات مردم عراق را افزود .

امادر زمان مأمون یعنی‌در روزگار عظمت وثروتمندی‌دولت اسلام مالیات مصر ازقرار

هرفدانی ده‌دینار تعیین شد. وهرگاه ارزش پول امروز و آنروز را درنظر بگیریم مالیات آنروز نسبت بمالیات‌امروز سنگین بوده است، چه مالیاتی که اکنون‌از زمین‌های مالیات بده (اکثر اراضی مصر مالیات بده است) مصر گـرفته میشود از روی حاصلخیزی زمیـن تعیین میگردد واگرچه اسماً اساس‌آن برمساحی است ولی معناً از روی مقاسمه انجام میابد زیرا کشورمصر ازنظر حاصل‌خیزی بچند ناحیه تقسیم شده ومالیات آن بارعایت‌حاصلخیزی کم و بیش‌میگردد ومالیات‌حاصلخیزترین اراضی‌ازهرفدان ۱۸۰ قروش بیشتر نمیشود درصورتیکه این‌قبیل اراضی درمصر آنقدرها زیادنیست وبقیهٔ اراضی (اکثریت اراضی) ازده قروش تاصد قروش مالیات میپردازد. هرگاه میزان محصول زمین را مقیاس قرار دهیم معلوم میگردد که مالیات بیش ازیك‌پنجم نخواهدبود چه فدانی‌که صدقروش مالیات آن باشد به‌شش‌لیره یاپنج لیره اجاره‌میرود.

واگر معدل مالیات مصررا بحساب‌بیاوریم برای‌هرفدان بیش‌از۸۵ قروش‌نخواهد شد زیرا درکشور مصر پنج میلیون ونیم فدان مزروع میباشد و مالیات سال گـذشتهٔ آن اراضی ۴/۶۵۲/۵۷۰ لیره‌شدکه بهرفدان ۸۵ قروش تعلق‌میگیرد ودرجای دیگر این‌کتاب اشاره شدکه یك‌قروش امروز مساوی بایك‌سوم قروش ایام مأمون میباشد واز آنرو دو دینار مالیات زمان مأمون برابرباشش‌دینار امروز است که‌مساوی باسه‌لیره‌میشودوباآن‌حساب میران مالیات درزمان مأمون سه برابر امروز بوده است.

ظاهراً پس‌از مأمون مالیات مصر افزایش یافت وهمینکه دراواسط قرن چهارم هجری جوهرسردار خلفای فاطمی‌کشور مصررا گشود میزان مالیات سه‌دینار ونیم بود وجوهر آنرا به‌هفت‌دینار بالابرد والبته آن مالیات بسیار سنگین‌بوده است.

مقدسی‌درکتاب احسن‌التقاسیم‌مینویسد: «اساساً درمصرمالیات نبوده است بلکه‌کشاورز زمین‌را ازدولت میگیرد ودرآن زراعت میکند وهمینکه محصول بدست آمدآنرا خرمن‌کرده مهر میزند سپس‌نمایندهٔ دولت میآید وکرایهٔ زمین‌را از برزگر دریافت داشته باقی‌را بخود اومیدهد» اما بایددانست‌که این‌نوع‌رفتار مربوط به‌زمینهائی بوده‌که مالك معین نداشته است وکشاورزان آنرا ازدولت میگرفتند وصاحبان آن‌اراضی‌که از مأمورین دولت روم بوده‌اند یاکشته ویافراری‌شده بودند وزمین آنان‌بتصرف‌بیت‌المال درآمده بودودرنتیجه والی (حاکم شرع آنروز) آن‌اراضی دولتی راکرایه میداد و مال‌الاجارهٔ آنرا جنس یانقد میگرفت!

سایرممالك ـ درپاره‌ای ازممالك اسلامی از روی‌مساحی ودیگر ازروی‌مقاسمه ویا طور دیگر مالیات میگرفتند. مثلادر نقاط مختلف مملکت فارس سه‌نوع مالیات دریافت میشد یکی مساحی ویکری مقاسمه وسومی بطورمقاطعه. اما قسمت‌عمدهٔ اراضی‌فارس ازروی مساحی مالیات میداد ومیزان مالیات درشهرهای مختلف‌فارس تغییر میکرد، مثلاسنگین‌ترین مالیاتها را ازشهر شیراز میگرفتند بدین‌ترتیب :

۱- جو و گندم هرجریبی ۱۹۰ درهم. ۲- بوستان‌کاری ۲۳۷ $\frac{1}{2}$ درهم ۳- پنبه ۲۵۶ درهم وچهار دانگ ۴- تاك ۱۴۲۵ درهم - واگرچه جریب فارس هفتاد ذرع و هرذرعی نه قصبه بوده ودو برابر جریب عراق میشده، معذلك میزان مالیات آن بسیارسنگین بوده‌است. بهرحال این مالیات دراواسط قرن چهارم از شیراز گرفته میشد ولی میزان مالیات آن در زمان مأمون بدست نیامده است.

مالیات دیارمغرب (شمال افریقا) نیز درهمین حدودها سنگین بوده است. مثلا عباس ابن ابراهیم بن اغلب از هرفدان ۱۸ دینار مالیات میگرفت ولی تصور نمیرود که پرداخت چنین مالیاتی مدتی طول کشیده است بلکه بمقتضیات اوضاع تغییر کرده است.

خلاصهٔ کلام آنکه در زمان عباسیان مالیات سنگین بوده اما مقتضیات زمان واوضاع اجتماعی طوری بوده که سنگینی آن احساس نمیشد و مردم هم‌چندان شکایتی از سنگینی آن نداشتند وچه‌بسا که یك عامل درظرف چندروزه بآسانی چندین میلیون (درهم) مالیات جمع میکرد، چنانکه معتصم این‌عمل‌را انجام‌داد و هنگامیکه مأمون ازدمشق میگذشت نزد برادر خود معتصم (والی شام) از بی‌پولی شکایت کرد معتصم گفت تاهفتهٔ آینده هرچه بخواهی پول تقدیم میدارم - وبعداز چندروز سی‌میلیون درهم برای مأمون گردآورد ومأمون هم‌همانطور که ایستاده بود قسمت عمدهٔ آن پولهارا تقسیم کرد.

اینك برای تکمیل موضوع مختصری هم از مالیاتهای متنوعه دورهٔ عباسی میگوئیم وآن‌عبارت بود از:

مالیات‌های‌متنوعه

۱- ده یك کشتی - میزان و مشخصات این مالیات معلوم نیست همینقدر معین‌است که مبالغ بسیاری از این بابت عاید میشده است. زیرا بازرگانی‌عراق تا سایر کشورهای جهان حتی هند وچین دامنه داشته است وکشتی‌های بسیار باکالاهای گرانبها بممالك اسلامی آمدوشد میکرده است.

چنانکه‌درپاره‌ای ازکتب تاریخی نام بازرگانی را بنام حسن‌بن‌عباسی ازاهالی بصره ذکر میکنند که‌کشتی های متعددی داشته و کشتیهایش‌بدورترین نقاط هند وچین میرفته‌است وسالی صدهزار دینار (درقرن ششم‌هجری) مالیات کشتی میداده است. حال‌اگر یك‌بازرگان دربصره صدهزار دینار مالیات کشتی میداده سایر بازرگانان درسایربنادر اسلامی البته‌مبالغ گزافی ازآن‌بابت میپرداخته‌اند چنانکه مالیات کشتی دربندر عدن درقرن‌چهارم سالی‌دویست هزار دینار ودرقرن ششم صدوچهارده هزار دینار بوده است. ظاهراً در زمان عباسیان این مالیات آنقدرها زیادنبوده وتدریجاً افزایش یافته‌است چه‌که در صورت حساب علی‌بن‌عیسی (سال ۳۰۶ هجری) که‌برای‌مقتدر خلیفهٔ عباسی‌تنظیم‌شده مالیات کشتیهای‌بصره فقط ۲۲/۵۷۵ دینار است، درصورتیکه دویست‌سال بعدیك تاجر اهل‌بصره چندبرابر آن‌مبلغ مالیات کشتی میداده است.

۴- پنج‌یك معدنها - در آن ایام معدنها را دو قسمت میکردند روی زمینی مانند معدن نمك، سرمه، قیر، نفت، معدن زیرزمینی مثل فیروزه، طلا، نقره، مس و مانند آن که استخراج مواد معدنی بعملیات فوق‌العاده احتیاج داشته‌است. عمال اسلامی برای معادن قسمت اول هیچ نوع مالیاتی نمیخواستند و آنرا مانند آب وهوا جزء اموال عمومی مردم میدانستند و هر کس میتوانست بآزادی ازمعادن قسمت‌اول بهره بردارد اما از معادن قسمت دوم که بهره‌برداری از آن مستلزم انجام عملیاتی بود پنج‌یك محصول را دولت میگرفت و چون امپراتوری عباسی وسعت بسیار داشت معادن متنوع در نقاط مختلف مملکت مثل معدن طلاونقره ومس وزیبق و وفیروزه وزبرجد وغیره یافت میشد واینك نمونه‌ای ازآن معادن ونواحی آن :

درخراسان طلاونقره وفیروزه وسنگ‌مرمر وگل‌مهر وموم ونشادر وزیبق وجودداشت، در ماوراءالنهر معادن طلا و نقره وزیبقی بوده که مانند آن از حیث فراوانی مواد درجای دیگر یافت نمیشد، درفارس معدن نقره وآهن وسرب وگوگرد ونفت ومس و زیبق ودرمغرب اصفهان معدن سرمه بود. درکرمان شهری بنام دمندان بوده که‌معدنهای طلا ونقره وآهن و مس ونوشادر آن مشهور بوده است وهمین قسم درسواحل افریقای شمالی نقاط معینی برای صیدمرجان بودکه از یکی از نقاط آن پنجاه‌کرجی مرجان حمل میشد ودرهرکرجی بیست رطل‌مرجان بود: درسوریه ودر نزدیکی بیروت و مقرةالجید در حلب وکوههای سرخ در اطراف شام‌معدنهای آهن فراوان بود، درفلسطین معدن سنگ‌مرمر ودر اغوار معدن گوگرد ودرصعید مصر معدن سنگ شب[1] موجود بود، اعراب آن‌سنگهارا از معدن بسواحل اخمیم و اسیوط و بهنسا میبردند واز آنجا در موقع سرشاری رودنیل باسکندریه حمل میکردند و به بازرگانان رومی ازقرار هرقنطاری چهار تاشش دینار میفروختند ومیزان آن معدن تاسالی دوازده هزار قنطار میرسید[2].

در صحرای غربی درهٔ نیل ودرنقاط دیگرمصر نیترون یافت میشد وسالی‌ده هزار قنطار ازآن معادن استخراج میشد وگاه‌هم آن‌معادن را ازقرار سالی ۱۵/۵۰۰ اجاره میدادند. در نوبه موازی اصوان معدن طلای مهمی بوده است، ابن حوقل در آن باب چنین میگوید. «معدن از اراضی مصر نیست و در زمین‌های بجده شروع شده تاعیذاب میرسد، خود معدن زمین‌همواری است که پست وبلندی ندارد وسطح آن نرم وشنزار است وتجار درمحلی موسوم به (علاقی) واقع درآن نواحی جمع میشوند.

دربلاد مغرب درنزدیکی سجلماسه وهم‌چنین درماورای‌آن بلاد درسودان معدنهای‌طلا ونقره بوده است. ودرصعید مصر ودر جنوب‌درهٔ نیل (اینطور؟) ودرصحراهای دور ازآبادی معدن زبرجد وجود داشته است.

---

۱ - نوعی سنگ معدنی سرخ‌وسفید است.
۲ - هرقنطاری ۴۵کیلوگرام است(تقریباً). مترجم.

دربحرین مروارید صیدمیشده، در صنعاء معدن عقیق بوده و میان ینبع ومروه معادن طلایافت میشده ودر کرانهٔ عدن ومکا عنبر زیاد بوده‌است.

اینها نمونه‌ای بود ازمعدنهای ممالك اسلامی در دورهٔ عباسیان که ازآن نقاط مالیات پنج‌یك گرفته‌میشد و به‌بیت‌المال میرسید. گاه‌هم‌این معدنها راکرایه میدادندویا بمقاطعه واگذار مینمودند وپول‌زیادی میگرفتند ازآنجمله در اواسط قرن‌چهارم‌هجری معادن فیروزهٔ نیشابور را بمبلغ ۷۵۸/۷۲۰ درهم اجاره داده بودند.

۳ـ جزیه وزکوة ـ درآغاز پیدایش اسلام مبلغ‌جزیه زیاد بود ولی‌تدریجاً کم‌شد. زکوة عایدی‌مهمی بود اما رفته رفته از اهمیت افتاد و تفصیل آن‌خواهد آمد.

۴ـ حقوق گمرك‌داخلی وخارجی ـ در آن ایام چیزی شبیه بحقوق گمرکی از کالاهای رسیده میگرفتند خواه از دریا وخواه ازخشکی آمده بود، این حقوق گمرکی از انواع محصولات، مصنوعات، منسوجات وحتی از بردگان‌نیزدریافت میشده‌است وعایدی‌زیادی از آنراه بدست میآمد ولی مقدار مشخص‌آن معلوم نیست وآنچه مسلم است آنست که بحسب زمان ومکان تغییر میکرده وشاید در یك‌شهر در مواقع مختلف‌بچندنوع پرداخت میشده‌است. ودر هرشهری‌جریان خاصی داشته است واینك‌برای نمونه گفتهٔ شمس‌الدین‌مقدسی‌را دربارهٔ حقوق گمرکی شهرهای تیس ودمیاط (مصر) ذکر میکنیم که‌مقدسی‌خود دراواسط قرن‌چهارم



ع ـ نمونه‌ای از گچ‌کاری قرن سوم هجری‌که در خرابهٔ یکی از کاخهای عباسی درسامره بدست آمده

هجری شاهد آن جریان بوده است. مقدسی میگوید :

حقوق گمرکی بخصوص در کرانهٔ نیل وتنیس ودمیاط سنگین است وطرز فروش پارچه‌ها چنین است که: ابتدا مهر سلطان بآن پارچه میخورد و دلالانی که فروش آنرا بامر سلطان عهده‌دار شده‌اند آنرا میفروشند وبهای آنرا در دفتر ثبت میکنند از آن پس پارچه‌را پیش کسی میبرند که آنرا تامیکند بعد شخص دیگری آنرا تسمه‌پیچ مینماید وسومی آنرا درسبد مینهد وچهارمی بارمیگیرد وپنجمی تاکنار دریا میبرد وتمام این مأمورین نام ونشان خودرا روی پارچه قید میکنند وپیش از آنکه بار بکشتی برود مأمورین دولتی بدقت علامت ونام ونشان مأمورین‌را تفتیش میکنند وهریك از این چند مأموری که گفته شد مالیات مخصوصی دریافت میدارد، درتنیس مالیات یك خیك روغن یك دینار است . درکنار شهر فسطاط مجاور رودنیل مالیات گمرك بسیارسنگین است، من در کرانهٔ بندر تنیس باجستانی‌را دیدم که میگفت روزی هزار دینار ازهمین محل باج میگیرم و درکرانهٔ صعید و اسکندریه و غیره مانند آن باجخانه بسیار میباشد. دراسکندریه ازکشتی‌های مغرب ودرفرما ازکشتی‌های شام باج میگرفتند. باج کشتی‌ها در دریای سرخ (قلزم) ازقرار باری یك درهم بود.

ابن‌حوقل میگوید: «هرسالی یك میلیون درهم ازکالاهای صادره از آذربایجان بنواحی ری باج میگرفتند واین کالاها بیشتر برده وچهارپا وگاو وگوسفند واجناس دیگر بود.

درآغاز خلافت عباسی ودورهٔ ترقی آن‌مقدار این باج‌ها چندان زیاد نبود ولی‌درعصر انحطاط روبفزونی گزارد :

۵ - مستغلات و عایدات ضرابخانه - منظور از مستغلات کرایهٔ اماکنی است که زمین آن متعلق بدولت بوده ومردم درآن‌اماکن عمارت‌ساخته‌اند مانندبازار وخانه وآسیاب و غیره. ابن‌خردادبه میگوید: «تنها درآمد شهر بغداد از این‌بابت سالی یك‌میلیون ونیم درهم میشد ومستغلات وعایدی ضرابخانهٔ سامرا بسالی ده‌میلیون درهم رسیده بود.»

عباسیان در دورهٔاقتدار وعظمت‌خویش‌ازاین نوع مالیاتها استفاده میبردند، اما درآمد عمدهٔ آنان‌از مالیات زمینی (خراج) بود وتفصیل‌آن درفصل سابق گذشت.

۶ - درستکاری و امانت مأمورین‌در وصول و ایصال مالیاتها

بطوری که قبلا گفته شد درزمان امویان از هرجهت بمؤدیان مالیات ظلم میشد ومأمورین وصول‌وایصال یا بااجازهٔ خلیفه ویابدون‌اجازه خلیفه پولهائی از مردم برای خود میستاندند . مثلا معاویه برای استفاده ازسیاست وتدبیرعمروعاص درمقابل رقیبش علی(امیرالمؤمنین) سراسر مصر را طعمهٔ عمروعاص قرار داد واورا درتمام امور صاحب اختیار کرد، گاه‌هم عمال‌خلفاء بعنوان‌نیازمندی به‌پول برای‌جنگهای داخلی ازمردم پولهای گزافی میگرفتند. چنانکه حجاج والی عراق همان‌کار راکرد ویا به بهانهٔ ساکت‌کردن شخص متمردی‌پول زیادی جمع میکردند. ودر بعضی‌اوقات والی یاعامل

خلیفه پولهائی گرد میاورد وخودش ضبط میکرد و بخلیفه نمیداد از آن جمله مسلمة بن عبدالملك والیعراق برادر یزید بن عبدالملك خلیفهٔ اموی تمام مالیات عراقرا یکجا برای خود برداشت و برادرش از ترس شورش وطغیان مسلمه چیزیاز او نخواست ویا اینکه شرم کرد از وی مالیات را مطالبه کند.

گاه هم مأمورین عمل کرد (مالیات غنیمت وامثال آن) خودرا پنهان مینمودند و بخلیفه خبر نمیدادند، گاه هم خبرش را بسمع خلیفه میرساندند اما پولش را نمیفرستادند چنانکه یزید ابن مهلب پس از فتح گرگان درسال ۹۸ هجری اموال بسیاری غنیمت گرفت وشش میلیون درهم سهمیهٔ بیت المالرا نزد خودش نگاهداشته خبرش را برای خلیفهٔ بغداد فرستاد وهمین پیش آمدها سبب میشد که خلفاء اموال عمال را مصادره کنند.(شرح آن گفته شد).

عمال و مأمورین عباسان ابتدا ازکسان خودشان بودند و سپس ایرانیان را بآن سمتها برگماشتند وآنان (ایرانیان که خود دولت عباسی را برپا ساخته بودند) ازجان ودل با کمال دوستی بعباسیان خدمت میکردند ، عباسیان هم حقوقهای گزافی بآنان میدادند . مثلا همینکه مأمون سهلرا بفرمانروائی کلیهٔ ممالك مشرق تعیین کرد سالی سه میلیون درهم حقوق بوی داد در صورتیکه بزرگترین رقم حقوق عمال بنی امیه ۶۰۰ هزار درهم بود که به یزید بن عمر بن بصیره والی عراق پرداخت میشد .

هوش وکاردانی وخردمندی وزیران عباسی بخصوص برمکیان یکی از موجبات وپیشرفت کارخلفای عباسی بود. چه که باحسن تدبیر آنها کارهای دولت مرتب میگذشت مأمورین بدرستی وصداقت انجام وظیفه میکردند، خلاصه اینکه صمیمیت ودرستکاری ایرانیان سبب شد که دولت عباسی به منتهای عظمت وجلال برسد و صمیمیت ایرانیان طبیعی بوده زیرا امویان (مخالفان عباسیان) ایرانیان را بسیار پست و حقیر میشمردند. وآنان را آزار میدادند، موجبات دیگری هم برای ازدیاد درآمد عباسیان بوده که ازآنجمله امنیت داخلی ونبودن جنگهای خارجی درزمان مأمون میباشد و هرکس میداند که جنگ و ناامنی مردم را از زراعت و تجارت باز میدارد ودرآمد مردم را در میدانهای کارزار بهدرمیدهد .

موجبات کمی هزینه

در بخش اول این فصل موجبات ازدیاد درآمد عباسیان نسبت بامویان را شرح دادیم واینك ببخش دوم یعنی موجبات کمی هزینه پرداخته میگوئیم که مهمترین آن موجبات سه چیز بوده است از اینقرار:

۱- کمی کارمندان

شمارهٔ کارمندان هردولتی با رژیم آن دولت ارتباط دارد و بهمان نسبت کم و زیاد میشود. دررژیم های استبدادی شمارهٔ کارمندان زیاد نمیشود، چون حکمرانان مستبد احتیاجی بمراجعه به پرونده ومقررات ندارند و آنچه راکه بخواهند بمیل ونظر خود انجام میدهند، برای نمونه محاکم قضائی دورهٔ استبداد و مشروطه را درنظر میگیریم و شمارهٔ کارمندان آن دو محکمه را مقیاس قرار

میدهیم ، همینطور سایر مؤسسات دولتی که نظیرمحاکم قضائی میباشد ، برای نمونه‌کارمندان دولتی مصر را درزمان سابق ودر وضع فعلی مقایسه میکنیم.

تااواخر قرن ۱۸ میلادی یعنی پیش از آنکه ناپلئون بمصر بیاید اوضاع اداری مصر بهمان‌سیستم معمولی‌که سلطان سلیم وپسرش سلطان سلیمان مقرر داشته بود اداره میشد بدین معنی‌که فرمانروائی بنام پاشا ازاستانبول بمصر میآمد و۲۴ بیك (طلبه‌خانه) همراه وی بود دوازده‌نفر آنان مقامات مهمی‌را عهده‌دار میشدند از اینقرار:

۱ ـ کخیا قائم‌مقام پاشا ومنشی مخصوص‌او .

۲ ـ دفتردار یاوزیر دارائی .

۳ ـ امیرخزانه یامأمور ایصال سهم باب عالی باستانبول .

۴ ـ امیرالحاج که حاجیان‌را بمکه میبرد.

۴ ـ سه‌افسر برای ادارهٔ امورمرزی سویس (محل‌سابق‌کانال‌سویز . مترجم) ودمیاط و اسکندریه .

۶ ـ پنج‌فرماندار پنج‌شهرستان جرجا، بحیره، منوفیه، غربیه، شرقیه .

و چهار فرماندار شهرستان قلیوبیه ، منصوره ، جیزه، فیوم‌که آنان‌را مدیر میگفتند. بعلاوه ادارهٔ قضاة وامین‌ضرب واحتساب از ادارات دولتی آنروز بشمار میآمد .

سپاهیان شش‌هنگ بودند وهرهنگی‌را وجاق میگفتند ازاینقرار :

۱ـ وجاق متفرقه مرکب ازگارد مخصوص‌سلطان .

۲ ـ وجاق چاووشان مرکب از افسران هنگ سلطان سلیم که مأمور وصول مالیاتها میشدند .

۳ ـ وجاق شترسواران .

۴ ـ وجاق تفنگچیان .

۵ ـ وجاق ینی‌چری مرکب از افراد طوایف مختلف که تحت استیلای دولت عثمانی درآمده بودند و آنانرا مأمورین امنیت (مستحفظین) نیز میگفتند چه‌که حفظ امنیت شهرها بآنان واگذار میشده است .

۶ ـ وجاق عرب .

افراد این هنگها را وجاقی میخواندند . هروجاقی فرماندهی داشت که آنرا آغا میگفتند وچندین مأمور بنام‌کخیا ، باش اختیار ، خزانه‌دار ، روزنامه‌چی ، تحت نظر آغا انجام وظیفه میکردند . پاشای بزرگ ، مجلسی بنام پاشا از افسران وجاقها تشکیل میداد و تمام امور با نظر آن شوری حل وفصل میشد .

این بود هیئت مدیره وحاکمیت مصر درزمان سابق که شمارهٔ کارمندان آن باستثنای سپاهیان ازدویست تا چهارصد میشد وامور مربوط به‌هیئت وزیران ، وزارت‌خانه‌ها ، ادارات

بهداری ، شهربانی ، زندان وغیره را انجام میداد . درصورتیکه کارمندان ومأمورین آن ادارات فعلا به‌هزاران میرسد .

واینک وضع ادارات ومؤسسات فعلی دولت مصر را ازنظر تعداد کارمندان هم شرح میدهیم، اکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲) دونوع مستخدم در ادارات دولتی مصرهست یکی کارمند عالیرتبه مانند وزیر(ناظر) مدیر کل دفتردار ، محاسب وغیره ودیگرمستخدمین جزء مانند دربان وفراش وامثال آن وارقام ذیل مربوط بکارمندان قسمت اول است .

شمارهٔ کارمندان دفتری حکومت مصر در سال ۱۹۰۲

تعداد نفرات	
۱/۱۳۱	کارمندان دربار .
۱۸	هیئت‌وزیران.
۲۶	مجلس شوری.
۲۴	نظارت(وزارت) امورخارجه.
۴۱۹	دارائی.
۴۲۴	فرهنگ.
۱۸۶	کشور.
۲/۷۶۰	دادگستری.
۶۲۹	مشاغل عمومی.
۳/۳۰۶	جنگ.
۱/۷۱۵	ادارهٔ امورشهرستانها ومالیهٔ آن
۶/۶۴۴	شهربانی.
۵۲۶	بهداری.
۱۰۵	زندان.
۱۵	جلوگیری ازبرده‌فروشی.
۳۶	دفترخانه.
۲۱۸	مأمورین‌مرزی برای‌جلوگیری‌ازقاچاق.
۱۴۰	ادارهٔ پروانهٔورود(تذکره).

تعداد نفرات	
۵۱۰	گمرک.
۲۱۸	مأمورین بندری.
۱۴	ماهیگیری.
۱۳	حمل ونقل.
۱/۹۳۸	راه‌آهن.
۳۲۷	تلگراف.
۲۹	بندر اسکندریه.
۵۵۰	پست.
۱۰۳	فانوس دریائی.
۶	لنگرگاههای کشتی.
۱۵	مأمورین‌رسیدگی‌عیار زروسیم.
۳۰۱	آموزشگاههای دولتی.
۱۱	کتابخانهٔ خدیوی.
۴	آنتیک‌خانه(موزه).
۱۴	چاپخانهٔ ملی.
۹۰	املاک‌خالصهٔ‌مشترک‌ومخصوص
۲۲۷	کمیسیون شهرداری.

جمع کل ۲۲/۴۵۴ نفر

پس شمارهٔ مجموع کارمندان دولتی مصر ۲۲۴۵۴ میباشد از این عده کارمند بعضی‌ها فقط متصدی دریافت پاره‌ای درآمدها میباشند ودرادارهٔ امورمملکت مداخله ندارند مانند:

تعداد	نفرات	تعداد	نفرات
۱/۹۳۸	مأمورین راه‌آهن.	۱۰۳	فانوس دریائی.
۳۲۷	تلگراف.	۶	مأمور بندر.
۲۹	بندر اسکندریه.	۱۵	مهردار.
۵۵۰	پست.		**جمع کل ۲/۹۶۸ نفر**

باضافه ۱/۷۱۵ نفر کارمندان ادارات شهرستانها که جمعاً ۴/۶۸۳ نفر میباشند. وهرگاه این‌عدد را ازعدد اصلی کسر کنیم ۱۷/۷۷۱ نفر باقی میماند یعنی باستثنای سپاهیان متجاوز از هفده هزار کارمند فقط وفقط مأمور انجام مصالح عمومی کشور میباشند والبته با شمارهٔ کارمندان دولتی در زمان عثمانیان اختلاف فاحش دارد و از این‌رو میتوان شمارهٔ ناچیز کارمندان دولتی عباسیان را درنظر آورد وبامراجعه بصورت‌مندرج دراین کتاب بخوبی‌شمارهٔ کارمندان آن ایام معین میشود، چه بیشتر کارمندان مرقوم درآن‌صورت افسران سپاه و ملازمان دربار و گارد مخصوص وغلام وپیشخدمت‌ها وفراشان وشکارچیان وامثال آنان میباشند وفقط عدهٔ کمی ازآنها مأمورین واقعی ادارات دولتی هستند باین‌شرح : (سردفتران ومنشیان درجهٔ اول وخزانه داران و دربانان و... وعبدالله بن سلیمان وزیر و اسحق‌بن ابراهیم قاضی وسواران ومتصدیان زندان واصطبل).

تصورنمیرود که جمع هزینهٔ ادارات واقعی دولتی آنزمان بیش از نصف مبلغ مذکور درآنصورت یعنی یك میلیون و دویست و پنجاه هزار دینار میشده‌است، در صورتیکه هزینهٔ ادارات دولتی امروز مصر از سه میلیون ودویست و پنجاه هزار لیره افزون است. وچنانکه میدانیم مصر یکی ازممالك بالنسبه کوچك امپراتوری عباسی بشمار میرود ولی نظامات و مقررات کنونی ایجاب میکندکه شمارهٔ کارمندان دولتی مصر تا این اندازه افزون گردد.

این‌را هم بگوئیم که کم‌خرجی دولت عباسی تنها بواسطهٔ کمی عدهٔ کارمندان نبوده بلکه سبب مهم دیگری هم داشته وآن اینکه مقرری پاره‌ای از کارمندان دولتی از بودجهٔ دولتی پرداخته نمیشده بلکه ازمحل درآمدهای اتفاقی تأدیه میگشته‌است. مثلا دراین‌کتاب ضمن صورت هزینهٔ کارمندان نوشته شده که : حقوق روزانهٔ متصدیان دفاتر ومنشیان درجهٔ اول وخزانه‌داران ازقرار روزی $156\frac{2}{3}$ دینار میباشد واین مسلم است‌که حقوق کارمندان دفترها ومؤسسات دیگر جزء این رقم نبوده چه‌که درهمان‌صورت باین عبارات برمیخوریم:

«باستثنای مأمورین دیوان عطایا ونواب‌آنان درمجالس تقسیم عطایا وهمراهان و کمك دستهای آنها وخزانه‌داران بیت‌المال‌که حقوقشان از دو محل ذیل تأدیه میشود:»

آ ـ اموال مصادره.

ب ـ جریمهٔ‌کسانی‌که ستوران خودرا مرتب نگاه نمیدارند.

نکتهٔ دیگر آنکه تنظیم چنین صورت‌حساب مجمل ومبهمی حتی درمیان بازاریان امروز معمول نیست . چه رسد به‌ادارات دولتی کـه ناچار صورت‌حساب دقیق ومنظم تهیه میکنند واگرمأموریـن دولت عباسی واقعاً درصدد تنظیم صورت‌حساب دقیق بودنـد میبایستی مقدار حقوق همان مأموریـن درجهٔ دوم را در صورت هزینه ذکـر کنند ومبلغ اموال مصادره و جریمهٔ ستوران‌را نیز جزء درآمد بیاورند . وشاید هم بهمین نحوه عمل میکرده‌اند وصورت مزبور را ازنظر اختصار ویا جهات دیگر باین اجمال تهیه شده است .

۳ ـ دولت عباسی وام نداشت

از نتایج تمدن جدیـد آنکه حکومت های اروپائی امروز هریـک مبالغی وام دار هستند وهرساله مبلغی ازبودجهٔ خودرا صرف‌پرداخت اصل وفرع آن دیون میکنند و ناچار مالیاتهای متنوعی‌که در دورهٔ عباسیان نبوده بـر مردم تحمیل مینماینـد و بـا وجود آن چیزی پس‌انداز ندارند ، ویا پس انداز آنان ناچیز میباشد ، زیرا قسمتی از پس‌انداز بایـد بابت پرداخت اصل‌وفرع وام مصرف شود ، قبلا گفته‌شدکه درآمد دولت بریتانیا سالی ۱۲۰میلیون لیره میشود، $\frac{۴}{۵}$ این درآمد بابت مالیاتهائی است‌که تازه معمول شده معذلك دولت تمام این درآمدها را مصرف میکند زیرا $\frac{۱}{۴}$ کل بودجه بایـد به‌مصرف پرداخت وام برسد و اگـر دولت بریتانیا آن وام را نداشت سالی سی میلیون لیره پس‌انداز میکرد . یعنی ثروت دولت بریتانیا معادل ثروت دولتی عباسیان‌بود ، وام دولتی منحصر به‌بریتانیانیست وتمام دولتهای اروپائی کم‌وبیش وام دار هستند واینك صورتی از وام دولتهـای بزرگ اروپا در ربع اخیر قرن نوزدهم با حذف مبالغ کمتر از میلیون .

صورت وام دولتهای بزرگ اروپا[1]

نـام	مبلغ وام به‌لیره
فرانسه	۱/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰
انگلیس	۷۰۰/۰۰۰/۰۰۰
روسیه	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
اتازونی	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
عثمانی	۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰
اتریش	۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰
مصر	۱۰۳/۰۰۰/۰۰۰
آلمان	۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰
هلند	۹۳/۰۰۰/۰۰۰
چین	۵۴/۰۰۰/۰۰۰

1_ Statesman,s year book

نام	مبلغ وام به‌لیره
ژاپون	۴۸/۰۰۰/۰۰۰
ایتالی	۲۲/۰۰۰/۰۰۰
اسپانی	۱۲/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۳/۰۳۰/۰۰۰/۰۰۰لیره**

این وام‌ها بتدریج برای دولت‌های اروپائی پیدا شده وپول آنرا بمصرف جنگ ویا تأسیس مؤسسات عمومی رسانده‌اند. والبته عباسیان نیز چنین مخارجی پیدا میکردند ومحل پرداخت آنرا در دورهٔ ترقی وعظمت خود از پس‌اندازهای بیت‌المال تأمین میکردند. ودر روزهای بدبختی وتنزل که مالیات و درآمد کم شده بود برای این قبیل مخارج دارائی بزرگان و دولتمندان و وزیران را بنام مصادره برمیداشتند وآنان نیز البته بوسیلهٔ اختلاس



ابریق سفالین ساخت قرن ششم هجری مجموعه دکتر علی‌پاشا ابراهیم

آنهمه مال را اندوخته بودند .

گاه هم دولت‌های عباسی با تجار بخصوص یهودیان سفته بازی میکردند وحواله‌هائی وعده‌دار بآنها داده پول‌نقد میگرفتند واصل‌وفرع را درسرمدت می‌پرداختند والبته‌یهودیان که در رباخواری شهرهٔ جهان هستند بیش‌ازدیگران مورد معامله بودند و میزان سود این معاملات تا بیست درصد میرسید .

مثلا علی‌بن عیسی وزیرالمقتدر عباسی در اوایل قرن چهارم هجری سفته‌هائی به‌تجار میداد که وعدهٔ آن نرسیده بود ودرمقابل دریافت پول نقد برای هردینارماهی یك‌دانگ‌ونیم سود میداد و باین ترتیب سود ده‌هزار دینار ماهی ۲/۵۰۰ درهم میشد ، مشهورترین سفته‌بازهای یهودی آنزمان یوسف‌بن فنحاس بغدادی است که از بازرگانان اهوازی بوده است. ودیگر هرون‌بن عمران وجانشین‌های آن دو یهودی که شانزده سال تمام باین‌کار اشتغال داشتند ، بدیهی است که آن وام‌ها غیر از قرضهٔ ملی این ایام بوده است.

۳ ـ حسن تدبیر خلفاء واقتصاد آنان

ازمطالعهٔ تاریخ سیاسی چنین برمیآید که پایه‌گذاران دولت‌ها و امرای آنان مردم صرفه جو و با تدبیر و میانه روی هستند، اگر غیرازاین باشد اساس دولت‌های تازه استوارنمیگردد . فلاسفه تاریخ این را نوعی امساك میدانند که عبارت از تمایل به‌ذخیره کردن میباشد وهردولتی خواه ناخواه دورهٔ کودکی وجوانی دارد وسپس به‌سالخوردگی و پیری برمیگردد. مثلا دولت عباسیان در دامان سفاح نوزاد بود ومنصور عباسی آنرا مانند کودك پرورش داد وبه‌سن جوانی رسانیده ، به‌هرون و مأمون واگذارد وپس‌ازاین دو خلیفه دورهٔ پیری وعقب افتادگی آن پیش آمد .

سفاح پس‌ازچهارسال‌خلافت مرد وجز چند دست لباس چیزی باقی‌نگذارد والبته اگر طمع‌کار بود اموال زیادی جمع‌میکرد ، چه علاوه برمالیات‌های معموله تمام دارائی‌امویان بدست او رسید .

منصور جانشین سفاح بیست و چند سال حکومت‌کرد وچنانکه‌گفتیم ۸۱۰ میلیون‌درهم درآن مدت ذخیره کرد وبقدری درجمع‌آوری وذخیرهٔ مال حریص بود که او را بخیل میخواندند ، اما او بخیل نبود وفقط درموقعی بذل وبخشش بسیار میکردکه برای استحکام کار خلافت آنرا لازم میدید وهمانطورکه عمر در ابتدای اسلام با فکر و تدبیر واحتیاط و سختگیری وعدالت اساس خلافت‌را مستحکم ساخت منصور عباسی نیز باهمان رویه پایهٔ دولت عباسی‌را استوارساخت واین مراتب ازگفته‌های او درموقع مرگ به‌پسرش مهدی کاملاآشکار میگردد وازآن جمله چنین گفت :

«پسرجان بقدری برای تو ذخیره گذارده‌ام‌که اگرده سال تمام مالیات توکسر بیاید و وصول نشود هزینهٔ سپاه ومقرری افراد خانواده وحقوق مأمورین ازهمین ذخایر پرداخت

میشود ، مبادا زنان‌را درکارمملکت مداخله دهی ، ازخودپسندی واسراف اموال مردم‌پرهیز کن ، درمرزها مأمورین وسپاهیان‌لازم نگاهدار، اطراف مملکت وراهها را امن کن، بامردم به‌مهربانی ومدارا رفتار نما ومشکل آنانرا آسان ساز تا بتوانی مال ذخیره کن که‌کسی از پیش‌آمدها آگاهی ندارد وراه ورسم روزگار ستیزه‌جوئی وناسازگاری میباشد ، اسب وسوار وپیاده برای مبارزهٔ بادشمنان آماده دار ، کار امروز را بفردا مینداز که چاره‌ات ناچار میگردد ، مأمورین مخصوص بکار بگمار تا وقایع روزانه وشبانه را مرتب بتو اطلاع دهند، هرکاری‌را خودت شخصاً رسیدگی کن، هیچگاه ازکارخسته ودلتنگ نشو ، هیچگاه بدبین مباش ، فقط از مأمورین وعمال خویش بدگمانی داشته‌باش ومراقب آنها بشو».

در تمام دورهٔ خلافت منصور چیزی از ساز وآواز درسرای وی یافت نشد . گویند روزی جاروجنجالی بگوشش رسید وحماد ترك ملازم خودرا مأمور تحقیق نمود . حماد رفته وبازآمد، گفت: یکی‌ازغلامان طنبور مینوازد وکنیزکان دور او جمع شده‌اند . منصور پرسید طنبورچی است ؟ حماد شرح آنرا داد، منصوردوباره سؤال کرد تواز‌کجا آنرا میشناسی ؟ حماد پاسخ داد: که درخراسان دیده‌ام. آنموقع منصور برخاسته بطرف‌کنیزکان رفت، کنیزکان تا اورا دیدند ازترس گریختند ، منصور بدست خود طنبور را برسر نوازندهٔ طنبور شکست و فرمان داد آن غلام را اخراج‌کرده بفروشند .

منصور بقدری صرفه‌جوئی داشت که حتی جامهٔ نیکو نمیپوشید و جز یك جبهٔ هراتی چیزی تن نمیکرد وآنرا نیز پینه میزد وهرکس از او چیزی میخواست نمیداد مگراینکه بخشش را برای تقویت دستگاه خلافت لازم میدید که آن هنگام سخاوتمند میشد ، چه بساکه سائل را نیم درهم ندادی‌کسانیکه از وی چیزی نمیخواستند مال فراوان بخشیدی ، گویند روزی مردی بینوا ازآشنایان قدیمی منصور هنگام خلافت نزد وی‌آمد تا مگر به‌نوائی‌برسد. منصور از وی پرسید چند سر نان‌خور داری ، آشنای بینوا گفت : یك زن وسه دختر دارم ، منصور با شادی وشگفتی بوی اظهارداشت که تو ازتوانگران عرب هستی چه‌که چهار دوك پشم ریسی در خانه‌ات بکاراست ، و البته چیزی بآن بینوا نداد . ولی چون عیسی‌بن نهیك مرد ، منصور از ملازم وی پرسید عیسی چه باقی گذارد ؟ ملازم جواب داد : شش دختر و هزار دینار که زنش برای ایام سوگواری مصرف‌کرد . منصور بهردختری سی هزار دینار بخشید وآنها را شوهرداد، همچنین درظرف یك‌روز ده‌میلیون درهم میان افراد خانوادهٔ‌خود تقسیم‌کرد. پس از منصور پسرش مهدی خلیفه شد وازپاره‌ای جهات بخصوص ازحیث مراقبت درامورکشور مانند پدر بود ، درزمان مهدی دیوان دولتی مرتب‌گشت وباکمك معاویةبن‌یسار وزیر مهدی مقرراتی‌وضع واجراء شد، مهدی شخصاً بدیوان مظالم میآمد وبشکایات مردم میرسید وبا پرهیزکاری ودرستی حکومت مینمود ولی مانند پدر مقتصد نبود . پس‌ازوی هادی مدت کوتاهی خلیفه شد ، آنگاه نوبت به هرون رسید و امر وزارت بدست برمکیان

افتاد ودرآن دوران اموال فزونی یافت وازهرجهت گشایش حاصل گشت.



یکی از نوازندگان قرن سوم هجری

برمکیان خود مردمان با جود وسخاوت بودند، خلفاء نیز درجود وکرم بآنان تأسی کردند وبرسخاوت خویش افزودند، برمکیان اززمان خردسالی، خلفای عباسی‌را بسخاوت وکرم تشویق میکردند.

گویند روزی یحیی ورشید باهم راه میرفتند مردی نزد هرون‌آمده گفت ای خلیفه چهارپای من سقط شد، رشید گفت پانصد درهم باو بدهند، یحیی چشمکی به‌هرون زد و همین‌که آن مرد گذشت هرون سبب چشمك زدن را پرسید یحیی گفت مثل تو نباید پانصد درهم بزبان‌آورد بلکه باید ازپنج میلیون و ده میلیون سخن بگوید. هرون گفت: اگر بار دیگر چنین خواهشی از من شد چه‌کنم. یحیی گفت دستور میدهی برایش چارپا بخرند

ومانند همکارانش باوی رفتار کنند.

هرون طبعاً سخاوتمند بود وبرمکیان اورا درآن‌کار تشویق نمودند او هم بقدری در بذل وبخشش افراط کردکه ناچار او را محدود ساختند ، پس‌ازهرون خلفای دیگرعباسی در بذل وبخشش و تجمل افراط نمودند وهمین دو کار از موجبات سقوط آنان بود چنانکه تفصیلش بیاید .

خلاصهٔ مطلب اینکه زیادی درآمد و کمی هزینه دولت عباسی را ثروتمند نمود اما موجبات زیادی درآمد چهار چیز بود : ۱ ـ وسعت ممالك ۲ ـ پیشرفت تجارت و زراعت بواسطهٔ امنیت ۳ ـ سنگینی مالیات ارضی ۴ ـ درستکاری مأمورین در وصول و ایصال مالیاتها .ـ اما کمی هزینه سه سبب داشت : ۱ ـ کمی کارمندان ۲ ـ نداشتن‌وام دولتی ۳ ـ اقتصاد خلفای نخستین .

ثروت دولت عباسی

در دورهٔ انحطاط

مقدمه درتشریح موجبات انحطاط

هر دولتی مانند هر موجود زنده‌ای دوران کودکی را تا پیری میگذراند، دولت عباسی جوانی خودرا در روزگار هرون ومأمون گذراند وآن اوقات عصر طلائی عباسیان بود وسپس رو به پستی و ناتوانی رفت. همینقسم روزگارجوانی امویان درعهد عبدالملك بن مروان وفرزندش ولید بود، خلفای اموی اسپانی درزمان خلافت ناصروپسرش دوران جوانی داشتند ودولت عثمانی درزمان سلطان سلیمان قانونی بآن‌مرحله رسید وهمینطور سایردولت‌ها.

ابن‌خلدون دوران دولتهارا به‌پنج قسمت کرده است: ۱ ـ پیروزی. ۲ ـ استبداد. ۳ـ آسایش وراحتی. ۴ ـ قناعت ومسالمت. ۵ ـ اسراف وتبذیر. ولی این تقسیم‌بندی با اوضاع تمام دولت ها تطبیق نمیکند مگر اینکه آنرا تأویل نمایند. اما تقسیم بندی وتشبیه از نظر دوران زندگی کاملا صریح وآشکار میباشد. درهرحال پیش ازشروع بشرح ثروت عباسیان دردورهٔ انحطاط لازم است موجبات انحطاطرا ذکر کنیم، ازآنرو میگوئیم:

عربها وایرانیان

گفتیم که دولت عباسی باکمك ایرانیان بخصوص مردم خراسان پدید آمد وایرانیان فقط برای انتقام‌کشیدن ازبنی‌امیه باعباسیان همراه شدند، چون بنی‌امیه نسبت بعرب تعصب شدیدی داشتند وسایرملل‌را اگرچه مسلمان میشدند پست وزبون میشماردند، عباسیان مزایای ایرانیان را دانسته آنهارا مقرب ساختند و برای ادارهٔ امور کشور ازآنها کمك گرفتند، وزیران ووالیان ونویسندگان ومأمورین‌عالی‌رتبه ازمیان آنها بر گزیدند، طبعاً عربها عقب افتادند ونسبت به‌عباسیان اندیشناك گشتند وچاره‌ای هم نداشتند، درزمان برمکیان قدرت ونفوذ ایرانیان در دستگاه عباسی به منتهی درجه رسید وآنان برای جلب محبت اعراب دست ببذل وبخشش گشودند وشاید بیش ازآن چه که میلشان بود سخاوت بخرج میدادند تامگرازآنراه عربهارا رام سازند. اما عربها باآنکه ازنعمتهای برمکیان بهره‌مند میشدند کینهٔ آنانرا بردل داشتند وبرای سقوط آنان تلاش میکردند وسرانجام عربهاویاران آنان دربارهٔ برمکیان سعایت رابحدکمال رساندند وبرمکیان را بداعیهٔ خلافت متهم ساختند ودرنتیجهٔ آن فتنه‌انگیزی ها رشید آل برامکه را ازپا درآورد.

فضل بن ربیع با آنکه عرب نبود خودرا از نژاد غلام عثمان میدانست واز آنرو نسبت به برمکیان بدخواهی میکرد و بیش ازدیگران برای آنان توطئه میچید.

پس ازسقوط برمکیان عربها گمان بردندکه نفوذ ازدست رفته را بازمییابند ولی در آن اثنا هرون مرد ودو پسرش امین ومأمون برای خلافت بجان هم افتادند، مادرامین زبیده نوادهٔ منصور عرب و هاشمی بود. در صورتیکه مادر مأمون ایرانی و از مردم خراسان بود و خراسانیان دائیهای مأمون محسوب میشدند و در نتیجه مردم بغداد با کمك سپاهیان عرب (حربیه) طرفدار امین شدند و ایرانیان (مردم خراسان) بیاری مأمون که آن موقع در خراسان میزیست برخاستند، همانطور که نیاکان مأمون را نیزخراسانیان کمك کردند. سرانجام ایرانیان پیروز شدند وامین راکشتند وطبعاً بااستقرارخلافت مأمون نفوذ ایرانیان و ناتوانی اعراب بازگشت. بخصوص موقعی که حسن بن سهل ازایرانیان زرتشتی تازه مسلمان بوزارت رسید، عربها بیش ازپیش ناراضی‌شدند وازگوشه وکناراعتراض داشتندکه باین‌مجوسی مجوسی زاده تن درنمیدهیم ولی بزودی سرجای خود نشستند چه‌که مأمون ببغدادآمد وبا کمال قدرت زمام اموررا در دست گرفت وبه ترویج علوم وفلسفه پرداخت ودرنتیجه باین عقیده رسیدکه قرآن مخلوق است گرچه عربها ازاین بابت نیزبدشمنی وی برخاستند، اما کاری ازپیش نبردند.

ترکان - مأمون درسال ۲۱۸ مرد وخلافت ببرادرش معتصم رسید. مادر معتصم زنی ترك از سغد ترکستان بود وطبعاً این خلیفه متمایل به ترکان گشت بخصوص‌که بعد از قتل برادرش امین بدست ایرانیان ازآنها بدگمان بود زیرا نهضت ایرانیان درهمراهی مأمون و قتل امین نخستین قیام علنی آنان برضد خلفاء محسوب میشد، ازطرفی دیگر معتصم بسپاهیان عرب اعتماد نمیتوانست چون آنان درنتیجهٔ خواری دیدن ازخلفای اول عباسی ناتوان‌وپست شده بودند و ازآن گذشته برادرش مأمون هنگام مرگ اورا بمبارزهٔ بااعراب سفارش کرده بود لذاچاره‌ای جزآن نداشت‌که یارانی غیرازاعراب وایرانیان برگزیند. درآن هنگام فتوحات اسلامی بماوراءالنهر (آنطرف رود جیحون) رسیده بود ووالیان اسلام هدیه‌های فراوانی ازبلادترك ببغداد میفرستادندکه ازآن جمله غلامان ترك وفرغانی بود. معتصم گمشدهٔ خود را در آنان دید بویژه که طرف مادرنژادش به‌آنها می‌پیوست، لذا هزاران غلام ترك گردآورد وبعضی‌از آنان راخرید وبعضی‌هم جزء هدیه‌های ارسالی بود ودرمدت‌کوتاهی هیجده هزار سپاهی‌ترك دردربارمعتصم جمع‌شد بقسمی که درشهربغداد برای آنان جانماندوبغدادیان ازخلاف‌کاری آنها بتنگ‌آمدند. معتصم شهرسامره را ساخته ترکان را بآنجا فرستاد وبرای آنان مقرری تعیین نموده ازآنهاافواجی (سپاهی) تشکیل داد، البته این‌سپاهیان ترك معتصم را درمقابل حملات دشمنان رومی‌وترك حمایت‌کردند وسبب پیروزی وی گشتند اماچون مردمان حریص، طماع، جاه طلبی بودند، موجبات انحطاط وسقوط عباسیان نیزهم‌آنان شدند زیرا بیت‌المال وخلیفه

ودستگاه‌های دولتی یك‌جا طعمهٔ طمع‌کاری آنان گشته بود .

مأمون مرد دانشمند خردمندی بود وندیمان وی نیز ازهمان سنخ بودند وبااین‌همه ، ازملایمت ومهربانی‌مأمون حکایتهائی‌درمیان مردم ضرب‌المثل شده‌است . ازآنجمله یحیی‌بن‌اکثم میگوید : روزی بامأمون درباغ مونسه دختر مهدی قدم میزدیم طرفی‌که من بودم سایه وطرف مأمون‌آفتاب بودومن‌طوری میرفتم‌که مأمون از پرتوآفتاب محفوظ میماند وهمینکه بآخرخیابان رسیدیم برگشتیم، من (یحیی‌بن‌اکثم) می‌خواستم طوری قرارگیرم‌که مجدداً سایه‌بان مأمون باشم ولی مأمون مراقانع‌کرد وگفت : حالا من باید سایه بان توباشم ، من اظهارداشتم وظیفهٔ من است‌که در برابر آتش‌جان خود را پناهگاه خلیفه قرار دهم، اکنون هم اجازه میخواهم مثل‌آن مرتبه سایه‌بان بشوم. مأمون گفت: نه‌شرط رفاقت همین‌است‌که‌آن بار توسایه‌بان من شدی واین مرتبه من سایه بان توباشم .

ونیزیحیی‌نقل میکندکه شبی درمحلی بامأمون خوابیده بودم نیمه شب مأمون رادیدم ازبستر برخاسته وبانوك پابطرف کوزهٔ‌آب میرود ، تاآب بیاشامد . مأمون‌آن مسافت راکه بیش از سیصدگام بود طی‌کرد وآب نوشیده بهمان طرز برگشت تا مبادا من (یحیی) و دیگران بیدارشویم وبااینکه غلامان اطراف ماخوابیده بودند هیچ یك ازآنانراآواز نداد‌که آب بیاورند .

مهربانی و مدارای مأمون تاحدی بودکه ملازمانش براو جری میشدند و حرفش را نمی‌شنیدند، عبدالله‌بن‌طاهرمیگوید هنگامی‌نزد مأمون بودم غلامی را صدا زد غلام نیامد دفعهٔ دوم صدازد ، غلام ترکی توآمده‌گفت چه خبر است مگرغلام نباید چیزی بخورد و یاآب بیاشامد . مرتب غلام را احضار میکنی ؟ مأمون مدتی سر بزیر افکند من‌گمان‌کردم الآن فرمان میدهد سرغلام را ازتن جدا سازم ولی‌مأمون سربرآورده گفت: ای‌عبدالله اگراخلاق مابدباشد رفتارملازمان خوب‌میشودوعکس عکس است. ولی‌بعقیدهٔ‌ماهمان به‌که اخلاق مانیك بماند وبرای خوشرفتاری بندگان خود را بداخلاق نسازیم.

آری این بود صفات برجستهٔ مأمون‌که علم وحلم ومدارا ومهربانی وبلند همتی وفضل وادب وکمال حکایت میکرد. اماجانشین‌اومعتصم مردی بی‌خردوبی‌دانش بود، چنانکه بزحمت خواندن‌میتوانست. کینه‌جوئی‌وتند خوئی را ازحد میگذراند، بیش ازهرچیز بسواری‌وچوگان‌بازی وپهلوانی می‌پرداخت‌چه‌که نیرومندوقوی هیکل بود وهزار رطل رابردوش گرفته چند گام پیاده میرفت .

اطرافیان‌دولت‌که اورا چنین‌دیدندبخدمتش همت‌نگماشتند، اوهم بیش ازپیش بسپاهیان ترك وفرغانی خود نزدیك شد. بااین همه ازرأی برادر خود مأمون به مخلوق بودن قرآن پیروی‌میکرد ودرترویج این‌فکرخشونت وشدت‌بخرج‌میداد تاآنجاکه احمدبن حنبل پیشوای بزرگ مذهبی‌راخواسته نظراورا دربارهٔ قرآن خواست وهمینکه احمد برخلاف رأی مأمون

راجع بقرآن اظهار نظر کرد اورازیر تازیانه انداخت وآنقدر تازیانه زدکه پیرمرد بینوا، از شدت درد ازخودبیخود گشت وپوست تنش کنده شد، سپس اورا بـزندان افکند. مسلمانان و بخصوص عربها ازاین رفتار ناهنجار معتصم بسیار رنجیدند ولی‌او برنجش مردم اهمیت نمیداد وباپشتیبانی ترکان‌هرچه‌میخواست میکرد. درصورتیکه ترکان مردمی‌تازه مسلمان ونیم وحشی بودند وازجائی میآمدندکه مانند عربستان پیش ازاسلام درجهالت فرومـانده بود ودرنتیجه برای پیشرفت تمدن اسلام مانع بزرگی گشته وازآغازپیدایش‌آنان دردستگاه خلافت ترقی‌و پیشرفت خلفای عباسی‌متوقف گشته ودولتشان روبانحطاط گذارد واخلاق وافکار روبفساد نهاد واوضاع ملك وملت پریشان شد.

مال ــ دردورهٔ خلفای راشدین هدف‌مسلمانان ترویج اسلام وبالابردن مقام عرب بود. خلفای اموی‌که احتیاج مبرمی بمال داشتند هدف اساسی‌خودرا گردآوردن مال قرار دادند ودرعین حال نسبت بعرب متعصب مانده، سایرملل‌را تحقیرمیکردند وبترویج‌احکام دین اهمیت نمیدادند. اماعباسیان ازهواخواهی‌اعراب چشم پوشیده ترویج اسلام رابطور مطلق هدف قرار دادند ودرپیشرفت فرهنگ وبازرگانی وکشاورزی‌وغیره که ازعوامل‌توسعهٔ تمدن است‌کوشش بسیارنمودند وازایرانیان برای اجرای این‌نقشه‌های سودمند یاری جستند وآنان نیزبهترین کمك‌آنها بودند. چه‌که‌ایرانیان پیش ازاسلام دارای تمدن درخشانی بودند و طبعاً نیزمستعد هرگونه تعلیم‌وتربیت میبودند. ازآن گذشته چون مرکزخلافت عباسی درایران (عراق) بود، ایرانیان ازجـان ودل در تقویت دستگاه خلافت میکوشیدند، چه‌که تقویت خلافت را موجب آبادی میهن خویش میدانستند ودراثر خدمتگزاری صمیمی ایرانیان شهرها آباد شد، ثروت فزونی‌یافت، وازاطراف و اکناف اموال بیکران جمع‌آمد وخزانهٔ خلفاء ازپول لبریزشد. خلیفه واطرافیان‌وملازمان خلیفه‌دستگاه باشکوهی برهم زدندوبه تجمل‌وعیاشی وخوشگذرانی پرداختند، ودرزمان هرون ومأمون دولت عباسی به‌منتهی درجهٔ عظمت رسید اماهمینکه معتصم ترکان‌رامقرب‌نمودوکارها رابآنان‌واگذارد کشور روبخرابی‌نهاد، چه‌که مملکت مملکت‌ترکان نبودوامرای ترك جز گردآوردن مال برای‌خودشان فکردیگری‌نداشتند وبآبادی‌کشور اعتنا نمیکردند وشب وروز سعی‌داشتند پولهای بیشتری فراهم ساخته بترکستان بفرستند.رفته رفته خلفاء زیردست ترکان افتاده ازجلوگیری‌آنها عاجزشدند، وعمال دولتی بغـارت ویغما دست زده ازتوجه بمصالح عمومی چشم پوشیدند ودرنتیجه ثروت بیت‌المال بخانهٔ وزیران وامیران وسرداران وبزرگان دولتی منتقل شد. خلفاء برای حفظ مقام خویش بسپاهیان پناه بردند و سپاهیان ازآنان پول‌میخواستند وآنان‌که پولی‌نداشتند، اموال بزرگان را مصادره میکردند ومصادره و ضبط اموال محتاج به نیرو بود ونیرو جز باپول فراهم نمیگشت ودراثراین‌وضع، محورنیرومندی خلفاء مال بود. تاحدی‌که خلفاء نه تنها برای بیعت گـرفتن از بزرگان و مبارزهٔ با دشمنان، احتیاج بپول داشتند بلکه در داخل‌کاخ های سلطنتی جان خود را باپول

میخریدند، وآن مردانگی وجوانمردی معروف قریش ازخاندان خلفاء رخت بربست وهرجا وهمه جا صحبت از پول بمیان‌آمد . در اینجا بی مناسبت نیست‌که بـرای نمونه داستانی از جوانمردی ومردانگی قریش نقل کنیم :

درسال ۷۱ هجری عیسی پسرمصعب‌بن زبیر درخدمت پدر برای خـلافت عموی خود عبدالله‌بن زبیربا بنی‌امیه جنگ میکرد، سرانجام مصعب‌وپسرش عیسی درمقابل سپاهیان بنی‌امیه مقاومت نتوانسته مغلوب شدند، محمدبن مروان سردار بنی‌امیه و برادر عبدالملك مـروان خلیفهٔ اموی به مصعب پیشنهادکردکه خودرا تسلیم نموده درامان بماند، مصعب این پیشنهادرا ردکرد ولی به پسرش عیسی گفت توتسلیم شو ودرامان بمان .

عیسی گفت این‌کارنکنم چون زنان قریش ازاین پس گویندکه عیسی ناجـوانمرد بود ، خودزنده ماند وپدررا بکشتن داد. پدرگفت پس بقیهٔ سپاه رابرداشته بمکه بگریز وعمویت عبدالله را ازبی‌دفاعی مردم عراق آگاه‌ساز. عیسی گفت: من‌خبرخواری ترابقریش نمیرسانم. اماتوازاین میدان فرارکرده به‌بصره برو زیرا اهل‌بصره ازیاران توهستند. مصعب گفت: من اهل فرارنیستم واین ننگ را برخود نمی‌پسندم‌که قریش مرا مرد فراری بنامند .

خلاصه پس‌ازمدتی گفتگو پدر وپسر دست بدست هم داده‌آنقدر جنگیدندکه هردو در کنار یکدیگرکشته شدند .

باری این خودطبیعی است‌که اگردستگاه دولتی ناتوان وبی‌نظم گردد مالیات ودرآمد روبکاهش میرود وعکسش عکس‌است، چنانکه اززمان معتصم به‌آنطرف دولت‌عباسی روبضعف و اختلال‌گزارد وبهمان میزان درآمد دولت تنزل‌کرد چنانکه ازسه صورت حساب زیر این مطلب بخوبی پیداست :

۱ ـ صورت ابن‌خلدون مربوط بسنوات بین ۲۰۴ تا۲۱۰ هجری ۳۹۶/۱۵۵/۰۰۰ درهم .

۲ ـ صورت قدامه مربوط بسال ۲۲۵ هجری ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم .

۳ ـ صورت ابن خردادبه مربوط بسال ۲۵۰ هجری ۲۹۹/۲۵۶/۳۴۰ درهم .

بنابراین در آمد نقدی دولت بدون مالیاتهای جنسی درآغاز قرن سوم هجری قریب چهارصد میلیون بوده ودرربع اول قرن مزبور مالیات دولت منحصر بپول نقد شده ومالیات جنسی‌نداشته، معذلك مبلغ نقدی‌آن به ۳۸۸ میلیون کاهش یافته ودراواسط‌آن قـرن ازآن مبلغ هم‌کمترشده ودرحدود سیصد میلیون نقد تنزل‌کرده است وبهمین میزان تـا پایان دورهٔ عباسیان سال بسال‌کسرشده است . گرچه تعیین این جریان بطور دقیق فعلا میسرنیست، چه مدارکی ازدرآمدوهزینهٔ‌آن سنوات موجودنمیباشد وشاید دولت‌های وقت اصلا بودجهٔ منظمی تدوین نمیکرده‌اند ویااینکه درنتیجهٔ انقلابات‌آن اسناد نابود شده است .

مقدار مالیات در دورهٔ انحطاط

هرگاه مقدار پس انداز (ذخیرهٔ) خلفاء را با یکدیگر مقایسه کنیم خواهیم دید که درآغاز تأسیس هر سلسله خلفای اولیه بسیار مقتصد بودند واموال زیادی‌ذخیره میکردند وبعد ازآنها ناگهان ذخیره‌ها بباد میرفت ودر هرصورت میزان پس انداز خلفای نخستین با خلفای بعدی اختلاف بسیار دارد واگرهم درمیان خلفای بعدی (بعدازخلفای مؤسس سلسله) یکی دوخلیفهٔ بافکر وباتدبیر پیدا میشده ومالی ذخیره میگشته اتفاقاً جانشین‌آنان کسی میبوده که درمدت‌کوتاهی پس‌اندازآنان‌را برباد میداده است.

بهمین مناسبت مورخین اسلام گفته‌اندآنچه راکه سفاح ومنصور ومهدی وهادی ورشید اندوخته‌اند امین‌ازسال۱۹۳ تا۱۹۸ بربادداد وآنچه راکه مأمون ومعتصم وواثق گردآوردند، متوکل از۲۳۲ تا ۲۴۷ پراکند وآنچه راکه منتصر ومستعین ومعتز ومهتدی ومعتمد ومعتضد ومکتفی ذخیره نهادند مقتدر از۲۹۵ تا ۳۲۰ دور ریخت.

چنانکه گفته شد صورت جامعی از در آمد دورهٔ انحطاط عباسی بدست ما نیامد جز صورتیکه مربوط بسال ۳۰۶ ایا خلافت مقتدر میباشد و آنصورت را علی‌بن عیسی برای رفع مسئولیت خود ونمایاندن کسری درآمد تنظیم‌کرده بخلیفه تقدیم‌داشت. نسخهٔ مزبور پس از زحمات بسیاربدست فون‌کرمررسید وآنرا درکتاب‌خودموسوم ببودجهٔ دولت‌عباسی‌درج‌کرد[۱].

صورت مزبور بخط عربی غیرمألوف بوده وبارون‌کرمر برای خواندن‌آن زحمات بسیارکشیده است ودر مقدمه‌ای‌که بزبان‌آلمانی برکتاب خود نوشته کلیهٔ این جریانات را شرح داده وملازمات شخصی خویش رانسبت ببودجهٔ مزبور اضافه‌کرده است والبته ذکر تمام آن مطالب بطول می‌انجامد ازآنرو بنگارش بودجهٔ تنها اکتفاء میکنیم.

این بودجه یاصورت عایدات مشتمل‌برچهار قسمت است ازاینقرار:

۱ـ درآمد سواد ونواحی‌آن.
۲ـ « « ممالك واقع درمشرق سواد.
۳ ـ « « « در مغرب سواد.
۴ ـ مالیات املاك خالصه وموقوفه.

۱ ـ مالیات و درآمد سواد

جمع درآمد قطعهٔ سواد ونواحی‌آن وصدقات اراضی غربی واقع در بصره وکشتی‌ها و سایرملحقات ۱/۵۴۷/۷۳۴ دینار.

واینك شرح جزئیات‌آن:

---

۱ - Einuhmebudcet des Abbasiden Reiches

دینار	شرح
۱۶۶/۲۸۳	باذوریا ـ کلواذی ـ نهربین.
۱۹۸/۳۱۳	انبار ـ قطر ـ بل ـ سد.
۷۵/۵۷۶	نهر سیر ـ رومقان ـ ایقاریقطین ـ جازر ـ شهر کهنه
۲۵/۰۰۰	کوثی ـ نهر درقیط.
۹/۵۲۶	زاب اعلی ـ نهر گشتاسب.
۱۶/۱۳۶	فلوجهٔعلیاء ـ ارحاء.
۱۳/۵۸۵	فلوجهٔ سفلی ـ نهرین ـ عین‌التمر.
۱۴۰/۲۵۹	سیب‌اعلی ـ سورا ـ بابل خطرینه ـ باروسمای‌اعلی.
۳۸/۳۵۰	نهرالملك مورجا ـ نهرجوبر ـ اساسان ـ مالکیات.
۴۶/۳۳۶	باروسمای اسفل.
۱۱۰/۱۵۴	جریب‌های کوفه ومخزنها .
۵۰/۲۱۹	عمارت درسامراء
۴۰/۵۹۰	نهربوق ودیراسفل.
۲۴/۳۰۰	بزرگ شاپور.
۳۰/۰۳۵	راذانان .
۱۳/۶۶۶	روستاباد.
۴۶/۴۸۰	نهروان اعلی وسمنطای .
۴۰/۳۲۷	نهروان وسط.
۶۰/۵۳۲	نهروان‌اسفل.
۱۵۹/۰۸۹	صلح ومنازل.
۴۲/۴۹۹	بادرایا ـ باکسایا.
۳۱۰/۷۲۰	واسط با املاك خالصه و جدید وعباسیه پس از وضع مخارج معمولی .
۱۲۱/۰۹۵	بصره وشهرهای دجله.
۲۲/۵۷۵	کشتیهای بصره.
۴۲/۷۵۰	مال‌الاجاره‌ها ودرآمد نهرها بموجب ریزجداگانه.
۸۰/۲۵۰	پل هیت .
۱۶/۹۷۵	بازارگوسفند ـ بغداد، بصره، سامرا واسط، بصره، کوفه.
۱۶/۰۰۰	ضرابخانه ـ « « « « جزیهٔ بغداد.

دینار	شرح
۱۳/۸۷۴	آنچه بخلیفه ازبابت مالیات درخت وتیول وحق ارتفاق عاید میشود .

جمع کل ۱/۸۴۶/۱۸۱ دینار [1]

۲ - درآمد ممالك مشرق (فرات)

دینار	شرح
۱/۲۶۰/۹۲۲	مالیات استان اهواز که در مقاطعهٔ ابراهیم بن عبدالله مسبع و دیگران میباشد.
۱/۶۳۴/۵۲۰	مالیات فارس باضافهٔ آنچه که مونس خادم برای خود تجویز میکند وبا آنچه‌که مالکین اطراف بعنوان تقدیمی میپردازند.
۲۵۸/۰۴۰	املاك امراء درآن نواحی باضافهٔ درآمدکشتی‌های سیراف .
۳۶۴/۳۸۰	مالیات کرمان باضافهٔ‌املاك‌امراء باستثنای‌اموال‌عهد درح‌وده‌های کویروآنچه‌که‌مونس‌خادم‌برای‌خودازاموال خزانه‌وغیره‌برداشت‌میکند.
۸۰/۰۰۰	بابت مقاطعهٔ عمان باستثنای‌هدیه‌هائی‌که برای خلیفه میفرستند.
۱/۵۷۰/۵۲۵	بابت مالیات وعایدی املاك عمومی (مشرق) بموجب قرار داد و یااجاره ویابطور امانت .
۴۵۶/۰۷۸	ده یك و پنج یك ری و دماوند، بضمیمهٔ آنچه‌که ابن داودان و احمدبن علی استخراج‌کرده‌اند .
۱۲۲/۶۴۴	ده‌های‌آن نواحی .
	قم -
۱۱۵/۷۱۰	مالیات .
۸۰/۲۱۹	عایدی‌خالصه .
	اصفهان
۴۱۰/۱۷۸	مالیات طبق قراردادتازه بضمیمهٔ باج‌کردهاوعایدات ایغاروده‌های دولتی .
۱۸۹/۳۳۴	املاك اصفهان .

۱ - جمع‌کلی‌که در ذیل ارقام نگاشته شده با جمع‌کل بالای ارقام تفاوت دارد وشاید بواسطهٔ اشتباه در ارقام ریز این اختلاف پیش‌آمده است و درهر صورت ما جمع بالای صورت را مدرك قرار میدهیم . مؤلف

دینار	شرح
	ماه‌بصره وایغارین .
۱۸۵/۳۶۳	مالیات .
۵۵/۷۸۹	ده‌ها .
	همدان .
۱۵۰/۴۸۰	مالیات .
۵۵/۷۸۹	ده‌ها .
	ماسبذان .
۵۷/۷۴۶	مالیات .
۱۶/۷۵۰	ده‌ها .
۱۷/۶۲۵	ساوه وضرابخانهٔ آن .
۱۰۵/۶۷۸	ماه‌کوفه بابت مالیات ده‌های تازه وچراگاه .
۸۹/۵۰۰	املاك خالصهٔ دولتی کوفه .
۲۲۶/۳۷۰	حلوان عایدی ده‌های خالصه ومالیات .

۳- مالیات‌مغرب (فرات)

بابت عایدات‌خالصه ومالیات عمومی‌مغرب واردوگاه‌ها، بعداز وضع مخارج که از اصل مالیات‌کسر میشود (مطابق معمول) باستثنای مقاطعه‌ها وبهای غنیمت‌ها بانضمام آنچه‌که بمردم قبرس باید هرسال بپردازند واموال ومالیات نقاطی‌که بعداً ذکر میشود .

دینار	شرح
۴/۷۴۶/۴۹۲	عایدی ممالك غربی واردوگاههای آن .
۲۹۰/۷۷۳	مصر واسکندریه پس‌از وضع مصارف قدیم .
۱/۰۸۰/۰۰۰	باستثنای مصادرهٔ ماذرائیان و درآمدهای متفرقه و بازرگانی و غنیمت‌ها .
۸۰/۷۵۰	اردوگاه فلسطین پس‌از وضع مخارج .
۲۳۰/۶۴۷	نقد .
۴۰/۴۶۰	اردوگاه اردن پس‌از وضع مخارج .
۱۰۲/۰۶۲	نقد .
	اردوگاه دمشق پس‌از وضع مخارج .
۱۱۳/۰۵۷	نقد .
۳۱۵/۳۰۰	اردوگاه حمص پس‌از وضع مخارج .
۲۰۰/۴۶۰	نقد .

دینار	شرح
۱۱۵/۱۱۴	اردوگاه قنسرین وعاصمه‌ها پس‌از وضع مخارج .
۱۳۳/۰۹۷	نقد .
۳۵۲/۵۷۰	دلوك ورعبان .
۱۵/۷۶۵	سرحدات شام باستثنای صلح احمدبن حسین کاتب .
۵۲/۹۸۵	شمشاط وقلعهٔ منصور وکیسوم پس‌ازوضع مخارج .
۵/۳۹۷	نقد .
	سمیساط وملطیه پس‌از وضع مخارج .
۱۴/۵۰۱	نقد .
۳۴/۱۲۰	آمدباستثنای آنچه‌از تیول‌ها وکاسه‌جمع میشودپس‌از وضع‌مخارج .
۵/۴۷۸	نقد .
۸۲/۴۲۲	ارزن ومیافارقین پس‌ازوضع مخارج .
۵۶/۷۵۰	نقد .
۸۲/۴۲۲	
۲۵۷/۲۲۵	دیارمضر .
	دیار ربیعهٔ پس‌از وضع مخارج
۲۲/۷۹۷	نقد .
۳۰۴/۰۹۳	
۱۷/۷۵۰	موصل ومردین وبهذرا وده‌های‌کوهستانی پس‌از وضع مخارج.
۴۹۲/۴۳۰	نقد .
۹۶/۵۸۴	راه‌فرات .

جمع کل ۴/۶۵۹/۳۴۱ دینار [1]

٤ـ درآمد خالصهٔ املاك

مقصود املاك خالصه وموقوفه وغیرآن است

دینار	شرح
۲۸۹/۰۳۶	درآمدهای تازه‌پس‌از آنکه‌جزء اجارهٔ واسط درآمده وجزء اموال خالصه بحساب آمده .

۱ ـ این‌جمع‌کل باآن جمعی که دربالای صورت نوشته شده اختلاف دارد و بنظر ما همان جمع‌بالای صورت درست است . مؤلف

دینار	شرح
۵۱۶/۴۴۷	درآمدخالصه باستثنای آنچه‌درنواحی واسط است که بردرآمدعمومی‌اضافه شده وباآنهاجمع‌شده‌است وجزء بازگیری‌مخارج آن‌نواحی‌درآمده‌است.
۱۸۵/۴۱۱	عبر (درآمد ساحل‌ها) .
۱۱۶/۱۲۰	هور یاخلیج‌ها .
۷۲/۶۶۶	مشرق .
۱۰۴/۷۰۰	مغرب .
۱۸/۷۷۸	هیت وتوابع آن باستثنای ده‌های سکر .
۸/۲۴۰	مالیات ساحل‌ها . مغرب ۵۸/۴۵۰
۵/۲۶۲	مالیات هورها (خوریا خلیج‌کوچك) : مشرق ۶۲/۲۰
۱۴۴/۷۶۰	درآمد ده‌های عباسیه باستثنای نواحی واسط .
۱۴/۷۳۲	درآمد ساحل‌ها .
۱۴/۲۴۶	درآمد هورها (خور یاخلیج‌کوچك) .
۳۰/۶۷۲	مشرق .
۷۵/۱۱۶	مغرب .
۴/۵۷۰	درآمد موقوفات مسجد باستثنای نواحی واسط .
۲۴/۸۶۹	مشرق .
۱۲/۷۶۰	مغرب .
۶۱۷/۱۲۶	درآمد املاك فرات .
۱۷۰/۳۲۶	ساحل‌ها .
۱۲۹/۷۲۴	خورها .
۹۷/۳۳۶	فارس .
۹۴/۲۷۸	مشرق .
۱۱۴/۲۲۵	مغرب .
۱۰۰/۳۱۸	درآمد املاك متفرقه درسال سیصد وسه .
۷۶/۹۸۰	درآمد خزن‌وجهبذه باستثنای آنچه‌در اجارهٔ واسط است وباستثنای آنچه مونس‌خادم برای املاك‌خود درفارس تصویب کرده وباستثنای آنچه مأمورین بااصل واردات جمع کنند .

جمع کل ۱٬۷۶۸٬۰۱۵ دینار

صورت خلاصه

مالیات سواد	۱/۵۴۷/۷۳۴
« مشرق	۶/۴۳۹/۶۶۳
« مغرب	۴/۷۴۶/۴۹۲
« املاک خالصه	۱/۷۶۸/۰۱۵
جمع کل به دینار	**۱۴,۵۰۱,۹۰۴**

مقایسهٔ این درآمد با درآمد دورهٔ نخستین عباسی

جمع درآمد دورهٔ انحطاط چنانچه ملاحظه میشود بیش از ۱۴ میلیون ونیم دینار است و اگر بدرهم تبدیل شود چیزی از درآمد دورهٔ عباسیان کمی ندارد، معذلك اوضاع مملکت ودولت دراین دورهٔ اخیر رو بانحطاط بوده است، چه که در دورهٔ اول آن درآمد تکافوء تمام هزینه‌ها را میداد ومبالغی هم از آن باقی میماند اما درآمد دورهٔ انحطاط نه‌تنها ذخیره نمیشود بلکه مبالغی هم برای پرداخت هزینه‌های لازم کسر میآورد و این ازدیاد هزینه موجباتی داشته که شرح آن بزودی خواهد آمد. اینك نمونه‌ای ازهزینه‌های تازه که درزمان معتضد نبوده ودر بودجهٔ آن ایام ذکر نشده بود.

شرح	دینار
۱ ـ هزینهٔ مکه ومدینه وجاده‌های آن	۳۱۵/۴۲۶ $\frac{1}{2}$
۲ ـ « مرزی	۴۹۱/۴۵۶
۳ ـ حقوق قضاة کشور	۵۶/۵۶۹
۴ ـ حقوق مأمورین احتساب ودیوان‌مظالم	۳۴/۴۳۹
۵ ـ « مأمورین (برید)	۷۹/۴۰۲
جمع کل	**۹۷۷,۲۹۲ $\frac{1}{2}$ دینار**

صورت بالارا فون کرمر در کتاب‌خود موسوم ببودجهٔ دولت عباسی‌از کتاب عنوان‌السیر نقل کرده است. وچنانکه مؤلف عنوان‌السیر شرح داده این‌هزینه‌های خصوصی غیراز هزینهٔ عمومی بوده و در زمان علی‌بن‌عیسی وزیر مقتدر مصرف میشده‌است.

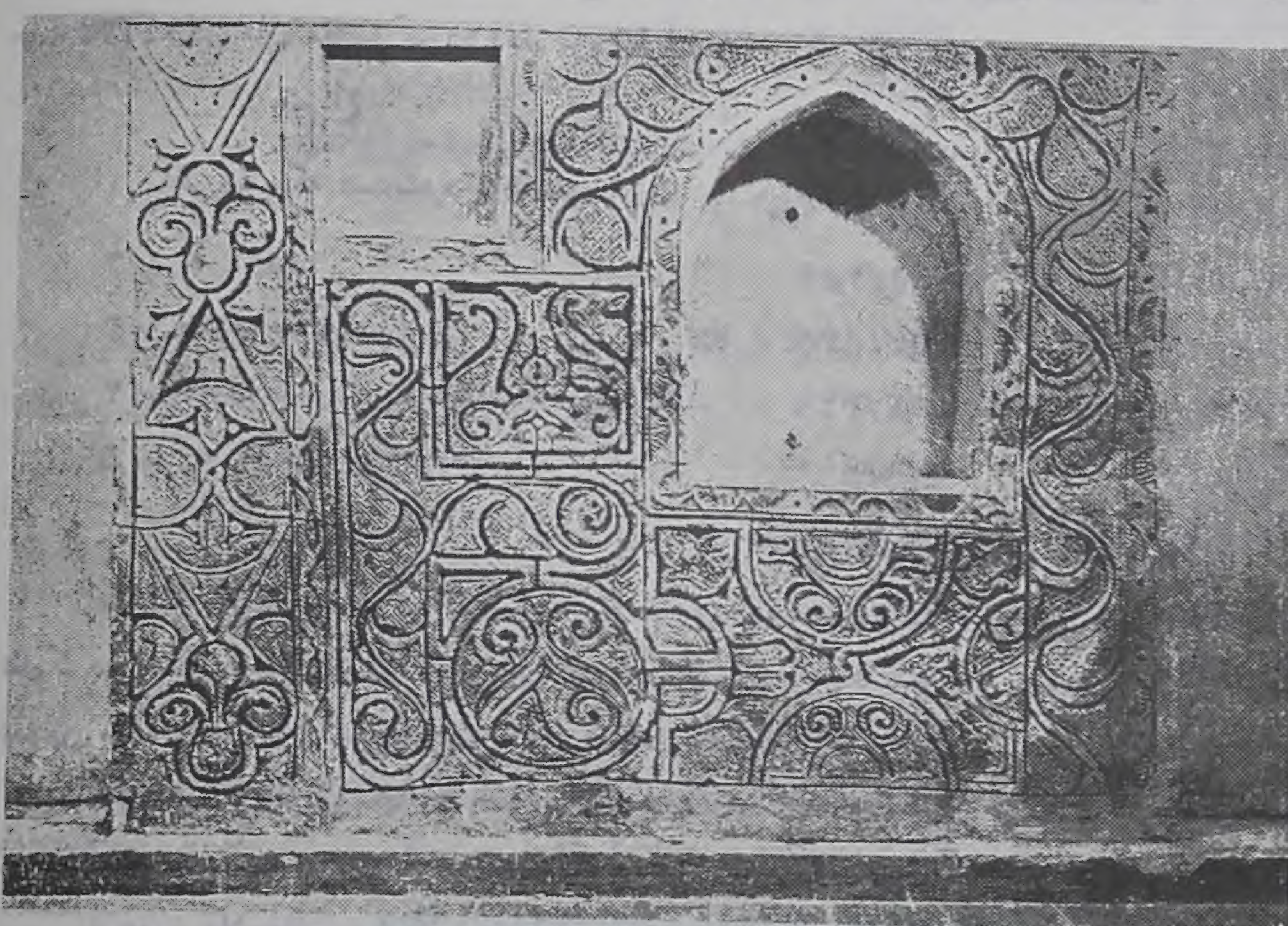
علاوه براین قبیل مخارج حقوق لشکریان وعدهٔ آنان افزوده شده‌بود، ودرنتیجه در ایام‌وزارت علی‌بن‌عیسی بودجهٔ دولت عباسی ۲/۰۸۹/۸۹۴ دینار کسری داشته‌است[1].

ازهمین ملاحظات میتوان باوضاع خراب بیت‌المال درزمان مقتدر وپس‌از وی پی‌برد چه‌که باآمد ورفت خلفاء و وزراء وعمال اوضاع تغییر میکرده است و بطورکلی باید گفت که پس‌از مأمون اوضاع مالی سیاسی خلفای‌عباسی روبپستی گذارد وثروتی که عبارت ازپس‌انداز

۱ ـ ازعنوان‌السیر درکتاب کرمر (بودجهٔ عباسی). مؤلف

دولتی باشد درکار نبود واگر هم چیزی میماند بسیاراندك بود، مثلا پس‌از معتصم فقط هشت میلیون درهم وپس‌از مستعین (۲۵۱هجری) نیم‌میلیون دینار و پس‌از مکتفی پانـزده میلیون دینار موجودی بود وظاهراً مبلغ‌اخیر پس‌از آمد ورفت‌چندین خلیفه گرد آمده‌بود. وهمینکه مقتدر بخلافت رسید آن پانزده میلیون را مصرف کرد و علاوه بردرآمدهای عادی مبالغی هم ازاموال بزرگان را مصادره کرد وتمام‌آن‌اموال را باتلف‌کاری برباد داد وبطوری‌که تخمین میزنند خلیفهٔ مذکور علاوه برتأدیهٔ هزینهٔ معمول دولتی بیش‌از هفتاد میلیون دینار راصرف هوی وهوس نموده دور ریخت ودرنتیجهٔاین ولخرجیها چنان‌تنگدست گشت‌که برای‌پرداخت حقوق‌سپاهیان وغلام بچه‌ها وجلب‌رضایت آنان، املاك وفرش وظروف طلای‌خویش‌را فروخته پولش‌را بآنان داد.

در زمان خلافت المطیع‌لله (۳۶۱ هجری) کار بدبختی وبی‌پولی خلیفه بآنجا رسیدکه برای پرداخت چهارصد هزار درهم حقوق آرتش درموقع شورش بغـداد لباس خلیفه ودر و پنجره خانهٔ اورا حراج‌کردند. رفته رفته بقدری‌اوضاع خلفاء بد شدکه درزمان الراضی‌بالله جز خطبه وسکه‌اثری ازنفوذ وقدرت خُلفاءِ باقی‌نماند. (۳۲۲ هجری).



ع - طاق‌نمای گچ‌بری مربوط بقرن سوم هجری دریکی ازخانه‌های سامره یافت شد

موجبات انحطاط خلافت‌عباسیان وکم وکاست‌ثروت آنان بسیار است، قسمت عمده‌ای ازآن موجبات‌را میتوانیم ازصورت درآمد علی‌بن‌عیسی درك کنیم، چه‌که‌درصورت مزبور به

يك نوع مالياتهای غیرعادی برمیخوریم .

موجبات انحطاط (کمی و کاستی) ثروت عباسیان

عصر دوم عباسی - درفصل مربوط بموجبات ثروت فراوان دورهٔ اول عباسی، گفته شد که موجب عمدهٔ آن، زیادی درآمد و کمی هزینه بوده است. وشرح مبسوطی درآن باره صحبت داشتیم، بنابراین طبعاً اگر درآمد کم وهزینه زیاد باشد ثروتی باقی نمیماند وهریك ازاین دوقسمت (کمی درآمد وزیادی خرج) بقسمتهای فرعی تقسیم میشود وهر کدام ازآن موجبائی دارد که تفصیل آن ازاین قرار است :

موجبات کمی درآمد

۱- کوچك شدن خطهٔ فرمانروائی عباسیان - درزمان هرون ومأمون ممالك عباسی به منتهای وسعت خود رسید وازآن پس نظر به پیش آمدهائی که شرح آن مفصل است ممالك مزبور روبتجزیه رفت، چنانکه قبلا اشاره کردیم پیش ازهمه افریقیه درزمان هرون خودمختار گشت، سپس درزمان مأمون خراسان مستقل شد، آنگاه دراواسط قرن سوم هجری در زمان معتمد مصر از دست رفت. سپس فارس وماوراءالنهر وسایر ممالك مجزا شدند بقسمی که در ربع اول قرن چهارم هجری ممالك وسیع عباسی به هفده تکه تقسیم شد ودرهریك ازآن نواحی يك دولت اسلامی پدید آمد. بااین حال غالب این حکومتهای اسلامی خلیفه را رئیس مذهبی خود میدانستند وبنام هدیه یااجاره یامصالحه یاامثال آن چیزی به بغدادمیفرستادند ولی بیشتر این اموال هرچند سال يك مرتبه به بغدادمیرسید؛ پرواضح است که باچنین جریانی اوضاع مالی مملکت خراب میشود .

پائین آمدن میزان مالیات

گفتیم که در دورهٔ اول عباسی یکی از موجبات زیادی ثروت سنگینی میزان مالیات بود بخصوص در عراق که تازمان مأمون بطور مقاسمه ونصف ونیمه دریافت میشد، ولی این خلیفهٔ خردمند همینکه خزانه را لبریز از اموال دید و سنگینی میزان مالیات را بنظر آورد دستور داد که مالیات عراق را بطور دوپنجم بگیرند، یعنی ازنصفه به بیست درصد پائین بیاورند والبته این تخفیف بزرگی بود که بمردم عراق داده شد وفوراً درپائین آمدن مبلغ مالیات عراق اثر کرد، چه بموجب صورت قدامه مالیات کشور عراق ۷۸/۳۱۹/۳۴۰ درهم است ودرصورت ابن خردادبه یعنی بعداز تخفیف ۱۴/۴۵۷/۶۵۰ درهم شده است .

خلفای بعداز مأمون نیز درکم کردن میزان مالیات بوی تأسی کردند، چنانکه واثق مالیات ده کشتی را که مبالغ هنگفتی بود بکلی معاف کرد (۲۳۲ هجری) و پس از واثق متوکل دوماه موعد پرداخت مالیات راعقب انداخت. مختصر آن تفصیل اینکه ایرانیان در آغاز نوروز مالیات میپرداختند وآنموقع نوروز آنان درپنجم حزیران (ژوئن - تیرماه) [1]

۱- نوروز ایرانیان سیار بود ودرزمان ساسانیان اول تابستان یعنی موقع برداشت خرمن نوروز ←

واقع میشد ودر هرصدوبیست سال یکماه آنرا عقب می‌انداختند تا به‌پنجم حزیران میرسید و همینکه ماه حزیران فرامیآمد پنجم‌حزیران (تیر) رابه پنجم ایار (خرداد) تبدیل میکردندو مالیات آنسال را بجای‌اینکه درپنجم خرداد بگیرند درپنجم‌تیر دریافت میداشتند وباین‌ترتیب مالیات یکماه ازبین میرفت، همینکه مسلمانان عراق‌را گشودند موضوع مالیات بهمان ترتیب سابق یعنی درپنجم تیرماه پرداخت میشد تا اینکه در زمان حکومت خالد قسری والی عراق و خلافت هشام بن‌عبدالملك اموی موعد صد وبیست سال رسید وایرانیان تقاضا داشتندکه یکماه تخفیف معمولی آنان ملحوظ شود. خالد تقاضای آنانرا نپذیرفته گفت این همان (نسیئی)[1] است‌که خداوند در قرآن ازآن نهی‌کرده است. هشام هم‌با نظرخالد موافقت نمودوایرانیان بدون تخفیف مالیات رادادند. پس‌از سقوط بنی‌امیه وپیدایش دولت عباسیان در زمان خلافت هرون‌ایرانیان به‌یحیی برمکی متوسل شدندکه‌کبیسه یاتخفیف سالانه رعایت شود، یحیی هم مقدمات‌کار را فراهم‌نمود اماعربها ومخالفین یحیی جاروجنجال راه‌انداختندکه‌کبیسه عادت زرتشتیان است و خلیفهٔ اسلام نباید آنرا مجری دارد تا اینکه نوبت خلافت بمتوکل عباسی رسید. وی‌روزی باندیمان در اردی‌بهشت‌ماه ازمزرعه‌ای میگذشت ودشت وبیابان راسبزوخرم دید واز یکی از همراهـان پرسید اکنون‌که محصول دست نیامده ومزرعه سبز است چگونه مأمورین مالیات جمع‌میکنند، ندیم خلیفه داستان‌کبیسه وعادت ورسم ایرانیان را از آغاز تا پایان شرح داد، خلیفه بحال ایرانیان ترحم نموده‌گفت: ازاین پس مالیات درهمان نوروز معمول جمع‌شود ودرآنموقع دوماه وچندروز بنوروز مانده‌بود ایرانیان از این بخشش خلیفه بسیار شادشدند چه بیش‌ازهفتاد روز ازپرداخت مالیات معاف گشتند (۲۴۳ هجری). بحتری شاعر آن‌زمان اشعاری درآن مورد گفته‌است.

ترجمهٔ شعر:

«خوشبختانه نوروز بهمان مرسوم اردشیر بازگشته‌است».

چیزی ازاین پیش آمد نگذشت‌که متوکل راکشتند واوضاع آشفته‌گشت تا بالاخره‌در سال ۲۸۱ هجری معتضد خلیفهٔ عباسی دستور داد موقع پرداخت مالیات‌را دوماه عقب‌ببرندو باآن دستور نوروزی‌که در اوایل محرم ۲۸۱ واقع‌شد به ۱۳ ربیع‌الاول ۲۸۲ برابر با ۱۱

← میگرفتند ودرسال ۴۷۱ هجری قمری سلطان جلال‌الدین ملکشاه نوروز را دراول فروردین تثبیت کرد و از آنرو بنوروز سلطانی مشهور شد. برای اطلاع بیشتر بگاهشماری آقای تقی‌زاده مراجعه شود.

۱- نسیئی بمبنای فراموشی است و عربهای پیش از اسلام را رسم بر آن بودکه برای رواج بازرگانی وتأسیس بازارمکاره هرسه‌سال یکبار حساب ماه‌هارا عمداً فراموش‌میکردند ویکماه‌کم وزیاد میکردند تاماه ذی‌الحجه همیشه بفصل پائیز بیفتد وبرای‌آمدن تجار وزوار وایجاد بازارمکاره‌در مکه فصل مناسبی‌پیداشودولی اسلام‌آنرانهی‌فرمود، چنانکه درسورهٔ توبه‌میفرماید انماالنسیئی‌زیادةفی‌الکفر یضل‌به‌الذین‌کفروا الی آخر. مترجم.

حزیران (ژوئیه ـ تیر) بازگشت ونیز از نظر رفاه ایرانیان مقرر گردید در ظرف چهار سال ازسالهای ایرانی یك روز راکبیسه بشمارند.

مهتدی (۲۵۵ هجری) خلیفهٔ عباسی کسور مساحت را بخشید باین‌قسم که اززمان‌منصور مالیات عراق بطور مقاسمه (نصف ونیمه) تعیین گردید ولی پارهٔ اراضی از روی‌مساحت‌مالیات میدادند وبتدریج مساحت آن زمین‌ها کم وکسر میشد ولی مأمورین دولت همان مالیات های اول‌را میخواستند مهتدی دستورداد کسری‌ها رادریافت ندارند واز آن‌راه‌سالی دوازده‌میلیون درهم ازمالیات عمومی کسرشد.

آری این تخفیف‌های مالیاتی نیز عامل مؤثری درکم شدن مبلغ مالیات بود.

جزیه وزکوة ـ مسلمان شدن مردم نیزاز مقدار جزیه‌کاست ودرآمد دولت‌های‌اسلام راکسر کرد، مثلا در اواسط قرن سوم هجری از شهر بغداد فقط صدوسی میلیون درهم جزیه میگرفتند، در صورتیکه مطابق صورت تنظیمی علی‌بن‌عیسی جزیهٔ بغداد شانزده هزار دینار یعنی دوبرابر صورت تنظیمی‌ابن‌خردادبه بوده‌است. حال‌اگر حدوسط میزان جزیه‌راازقرار هرمردی ۲۴ درهم حساب‌کنیم در آن هنگام نه هزار مردغیر مسلمان دربغداد بوده‌وهرگاه بطور متوسط سی‌هزار زن وکودك برآن بیفزائیم درشهر بغدادی‌که آنروز بیش‌ازیك‌میلیون جمعیت داشته فقط چهل‌هزار زن ومرد وکودك غیر مسلمان میزیسته‌اند والبته سایر شهرهاهم بدینقرار بوده‌اند.

موضوع زکوة هم بهمین ترتیب روبکاستن گذاشت تاآنجاکه پرداخت‌زکوة‌کاردشواری مینمود وهرکس زکوة میخواست بدمیشنید ودرکشور مصر بکلی‌موقوف شد، گرچه صلاح‌الدین ایوبی برای مدتی‌آنرا برقرار داشت امادر اثر نارضایتی مردم‌درزمان منصور قلاون درسال ۶۷۸ هجری تأدیهٔ زکوة رسماً در مصر ملغی شد.

۳ـ نادرستی مأمورین دروصول وایصال مالیات گفتیم که در دورهٔ استبداد بنی‌امیه مأمورین دولت‌در وصول وایصال مالیات بیداد میکردند ودر دورهٔ عباسیان آنوضع بهبود یافت، اما این ترتیب چندان دوام نیافت وفرمانروایان (عمال) از ضعف دستگاه خلافت استفاده‌کرده بفکر استقلال افتادند؛ خلفای ناتوان هم خواه ناخواه با آنان مدارا وسازش کردند وموضوع پرداخت مالیات بمقاطعه واجاره برگذار شد.

مثلا مأمون درسال ۲۰۵ هجری مالیات سند را بمبلغ یك میلیون درهم به‌بشیربن داود مقاطعه‌داد. درصورتی‌که مالیات حقیقی آن‌کشور سالی یازده میلیون ونیم‌درهم بود ودرزمان راضی خلیفهٔ عباسی، بریدی مالیات اهواز رابه ۳۶۰ هزار دینار بطور مقاطعه اجاره‌کرد که سالی چندقسط بپردازد، درصورتی‌که مالیات حقیقی آن استان درآنموقع یك‌میلیون‌ونیم‌دینار میشد. عجب‌اینکه غالب‌این اجاره داران ومقاطعه‌کاران ازپرداخت همان‌مال‌الاجاره ومقاطعه

هم‌سر می‌پیچیدند وهمینکه خلیفه‌بآنان سخت میگرفت اعلام‌استقلال میدادند ودر آنصورت‌میان طرفین جنگ درمیگرفت وچون خلیفه بی‌پول بود خواه‌ناخواه شکست میخورد.

۴ـ عدم امنیت مردم‌را ازکسب و کار باز میداشت

در دورۀ انحطاط‌دستگاه خلافت‌سران‌سپاه بایکدیگروسران‌سپاه باوالیان و عمال باخلیفه مرتب در زدوخورد بودندو در نتیجۀ این جنگ و جدالها مردم‌از زراعت وتجارت دست‌میکشیدندوطبعاً پول کم میشد. مأمورین و عمال دولت هم بواسطۀ ادامۀ زدو خورد داخلی محتاج به‌پول بیشتری میشدند واز آنرو فشار زیادتری وارد میآوردند تااز تاجر وزارع پول بستانند ونتیجه این بودکه روزبروز برخرابی وپریشانی‌افزوده شود وده‌ها ویران‌گردد وشهرها تهی بماند وچه عامل مخربی ازظلم هولنا کتر که دست مردم را می‌بندد وسعی وکوشش را بی‌اثر میسازد ودهقان و بازرگان و صنعتگـر را بگوشه‌ای دور ازکار و زندگی میاندازد و دولت را ناتوان وزبون میسازد، چه‌که دولت محتاج بپول است وپول با عدل وامنیت بدست میآید. میگویند ستمگری گرفتن مال‌دیگری است بدون اینکه چیزی در ازای آن بمالك بدهد ویاموجبی (قانونی) برای‌آن موجود باشد، درصورتیکه دایرۀ ستم و تعدی از این نیز وسیعتر میباشد بلکه‌گرفتن مال دیگران بـزور و یاتحمیل حق نامشروع برمردم وبازداشتن‌آنان ازکارشان ازانواع ستمگری میباشد، کسانی که‌مالیات ناحق‌میستانند ستمگرند. کسانی‌که بیش از میزان مقرر مالیات میگیرند ستمگرند، کسانی‌که همان مالیات را به‌یغما میبرند ستمگرند، کسانی‌که حق‌مردم‌را نمیدهند ستمگرند، وکسانی‌که اموال‌مردم را بدون حق میستانند ستمگرند. وهمینکه بیداد حکمروا گردد خرابی وپریشانی حتمی و قطعی است.

سدها ونهرهـا وترعه‌هائی‌که در دورۀ اول عباسی ایجاد شده بودند بدبختانه بواسطۀ همین انقلابات داخلی وعدم توجه ازکار افتاده خراب‌شد وچه بساکه درموقع‌جنگ سپاهیان یکطرف دستی آنها راویران میساختند تاکشتی و سپاه دشمن ازآن استفاده نکنند و بدیهی است‌که این‌اقدامات چه‌زیان عمده‌ای به‌تجارت وزراعت وارد میآورد.

۵ـ بیشتر ده‌ها و املاك تبدیل به «ضیاع» شد

باصطلاح آنروز مـزرعه‌ها را ضیاع (مفرد آن ضیعه است. مترجم) میگفتند چنانکه امروز در مصر بآن اراضی عزبه وابعادیه میگویند و غالباً ضیاع آن ایام متعلق بخلفاء، وزراء، امراء ومردم بانفوذ بود.

قبلا گفته شدکه عمر مسلمانان‌را از اشتغال بکشاورزی وزمین‌داری منع کرد. چه‌که میخواست‌آنان پیوسته آمادۀ میدان‌کارزار باشند وگرفتار وآلودۀ ملك‌داری نگردند وبهمان جهات ازگرد آوردن مال در خزانۀ دولتی جلوگیری میکرد وآنرا نوعی تجمل میدانست. اما این وضع‌دیری نپائید وهمینکه خلافت روحانی بسلطنت ظالمانه تبدیل

شد و بنی امیه روی کار آمدند خود صحابهٔ پیغمبر دست بکار جمع آوری ملك و مال شدند (تفصیل آن گذشت) و تابعین (پیروان صحابه) و تابعین تابعین و طبقات دیگر که بعد آمدند همان رویه را ادامه دادند و بیش از همه خلفای اموی در این کار افراط نمودند، چه که آنان نه تنها املاك و اموال میخریدند و از راه معمول گرد میآوردند بلکه دارائی سایرین را نیز بجور و ستم میگرفتند و کسی هم زورشان بآنان نمیرسید، بخصوص که بنی امیه غیرعرب را بنده وزرخرید خود میدانستند اگرچه آن اشخاص مسلمان باشند و همینکه جائی را فتح میکردند هرچه میل داشتند برای خود میگرفتند و هرچه میخواستند بصاحبان اصلی میدادند تا آنکه نوبت خلافت بعمر بن عبدالعزیز اموی رسید و چون او مرد پرهیزکاری بود بفکر اصلاحات افتاد و رفتار عمر (جد مادری خود) را سرمشق قرار داده املاك مغضوبهٔ یهود و نصاری و مجوس را بصاحبان اولیه برگردانید و در سایر موارد نیز بعدل و احسان عمل کرد. کسان وی که این عملیات را مخالف منافع خود میدیدند پیش از وقت کارش را ساختند و پس از درگذشت وی کارها بدتر شد.

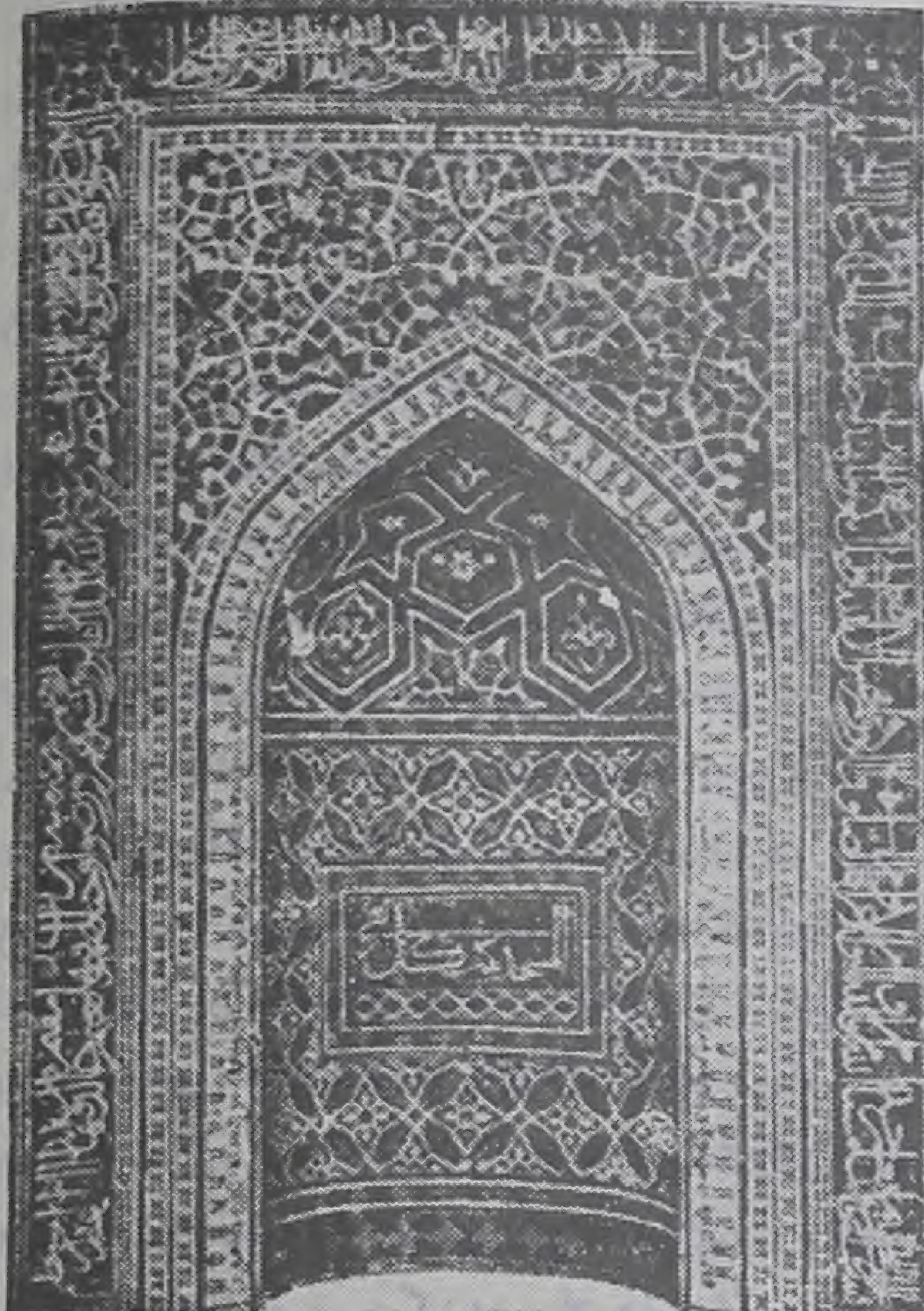
درسال ۱۳۲ که عباسیان بخلافت رسیدند آنچه توانستند از امویان کشتند و باقی ماندهٔ بنی امیه که جان در بردند اموال و املاك خود را رها کرده باطراف گریختند و بنی عباس تمام دارائی آنان را ضبط کردند، چه که مجوزی مخالف آن نمیدیدند. و برعکس تصرف آن اموال و املاك بیصاحب را ترکهٔ حلالی فرض میکردند که تملك آن برای ادارهٔ امور کشور ضروری مینمود و این طبیعی انسان است که تا بتواند برمال وجاه خود می افزاید.

با این حال بنی عباس نسبت بمردم ستم نمیکردند و مثل بنی امیه اموال و املاك را غصب نمیگرفتند و مخصوصاً در این نوع رفتار اصرار داشتند تا مردم بدانند که آنان مانند بنی امیه نیستند، ولی از طرف دیگر: وزیران و امیران و نزدیکان طمع کار آنان از دست اندازی باملاك و اموال مردم اباء نداشتند ولی هرگاه صاحبان اموال مغصوبه نزد خلیفه شکایت میبردند تا آنجاکه زور خلیفه میرسید رفع شکایت میکرد و املاك و اموال را به صاحبانش میداد و اگر در زمان زندگی غاصبین (وزیران ــ بزرگان ــ امیران و غیره) کاری از پیش نمیرفت اموال و املاك آنان پس از مرگ مصادره میگشت، چنانکه هرون دارائی محمد بن سلیمان عامل بصره پس ازمرگ او مصادره کرد و از آن بابت پنجاه میلیون درهم نقد و خانه‌ها و دکانها و املاك زیادی که اجارهٔ آن روزی صدهزار درهم بود بتصرف خلیفه درآمد.

و امثال اینگونه مصادره‌ها فراوان میباشد (تفصیل آن خواهد آمد) که در نتیجه خلفاء دارای املاك بسیار شدند.

اما این املاك بیشتر بدست نزدیکان و کسان خلیفه می افتاد و خود خلیفه کمتر از آن بهره میبرد و برسم حکومتهای استبدادی املاك منتسب بخلیفه مثل سایر سلاطین مستبد از آن حاشیه نشینان میگشت. بخصوص اگر خلیفه شخص باسخاوت و یا ضعیف الرأی بود که ربودن املاك وی اشکالی نداشت، روی همین جریانات اطرافیان خلیفه املاك زیادی بهم زدند. بقسمی

که املاك‌را میان خود هدیه میدادند و یا در برابر يك قصیده یا يك لطیفهٔ ادبی یا يك درخواست تملق آمیز ملك و املاکی می - بخشیدند و از برمکیان و دیگران در این باره داستانها در میان است. از آنجمله هنگامیکه مأمون دختر حسن بن سهل را گرفت پدر عروس نام بسیاری از املاك و مزرعه‌های متصرفی خود را در تکه‌های کاغذ کوچکی نگاشت و آن کاغذ را میان سران سپاه و بزرگان نثار کرد و هريك از آن رقعه‌ها بدست هر کس می‌افتاد ملك و مزرعه‌ای که نامش در آن بود نصیبش میگشت. دیگر از موجبات ملاکی اطرافیان خلیفه آنکه در زمان بنی‌امیه بسیاری از اراضی و املاك حاصل خیز بایر مانده بودو خلیفه احیاء آن املاك را باطرافیان خود واگذار میکرد و مطابق قانون اسلام هر کس ویرانه‌ای را آباد سازد در آن زمین حق مالکیت پیدا میکند چنانکه منصور املاك بایر خوزستان به‌را به‌پسرش صالح واگذارد و او آن املاك را دایر کرده ملاك بزرگی شد.



قطعه‌ای از يك محراب کاشی‌کاری که فعلا در موزهٔ متروپولیتان نیویورك است

الجاء - دیگر از موجبات ملاك‌شدن بزرگان دورهٔ عباسی یکی‌هم الجاء بود، الجاء یعنی‌پناه بردن وموضوع آن چنان است که مالکین اصلی از بیداد وتعدی باج گیران، املاك ومزارع وباغهای خود را بمردم بانفوذ واگذار میکردند وچیزی درعوض از آنان میگرفتند باین قسم که با اجازهٔ شخص‌متنفذ ملك‌را باسم‌او قباله مینمودند وازتعدی باجگیران بنفوذ آن شخص پناه‌میبردند، طبعاً آن‌ملك در دفاتر دولتی بنام مالك جدید ثبت‌میشد ورفته رفته مالك قدیم از آن بی‌بهره می‌ماند، هم‌اکنون‌در ممالك دیکتاتوری واستبدادی موضوع الجاء رواج دارد.

الجاء در آغاز زمان بنی‌امیه معمول‌شد چه‌که عمال آن‌سلسله بمالکین اجحاف‌میکردند

واول مرتبه در زمان خلافت ولید عده‌ای ازمالکان عراق املاك خودرا ازبیم تعدی باجگیران بنام مسلمة‌بن عبدالملك والی عراق و برادر خلیفه ثبت دادند و چنانکه تصور میرفت املاك مسلمه شد وتازمان عباسیان ازآن بهره میبردند ودرآنزمان املاك مسلمه‌تیول داودبن‌علی‌بن عبدالله‌بن عباس درآمده سپس خالصهٔ سلطانی شد .

همینقسم مالکین‌مراغه املاك خودرا بهمان جهات بنام مروان‌بن‌محمد والی ارمنستان وآذربایجان ثبت‌کردند واملاك مزبور درخاندان مروان باقی ماند و سرانجام عباسیان آن املاك مانند دیگر املاك بنی‌امیه را ضبط‌کردند .

موضوع الجاء در دوران عباسی نیز دوام یافت چنانکه ملاکین زنجان برای دفع شر راهزنان املاك خودرا بنام قاسم پسرهرون ثبت‌کردند تامگر نزد اوتقرب هم‌بیابند وقباله‌ها باسم قاسم تنظیم‌نموده خودکشاورز وی گشتند وپس‌ازچندی آن املاك تیول سلطان شد .

ملاکین فارس هم بدیگـران تأسی جسته املاك خود را بملازمان سلطان مقیم عراق واگذاردند وبااین تدبیر از پرداخت یك‌ربع مالیات معاف شدند ومدت زمانی املاك مزبور بنام آن بزرگان بوده‌آنرا خرید وفروش‌میکردند وازیکدیگر ارث میبردند ومالکین واقعی آن املاك شدند[1] .

خلاصهٔ‌کلام اینکه هنوز دورهٔ طلائی‌عباسیان پایان‌نیافته‌بود که‌خلیفه ونزدیکان وملازمان وی از آنراه‌که گفتیم املاك بسیاری بدست‌آوردند و دولت دفتر مخصوصی برای رسیدگی بامور این املاك دایر ساخته آنرا دیوان ضیاع نامید که البته غیر از دیوان خراج بوده است .

درصورتی‌که علی‌بن‌عیسی درسال ۳۰۶ تنظیم‌کرده مبلغ درآمد خراج ملاحظه شد و اتفاقاً کلیهٔ ضیاع‌درممالك‌شرقی(ری، دماوند، قزوین، زنجان، قم، اصفهان، همدان، ماسبذان وغیره) بوده است. ودرپارهٔ نواحی درآمد ضیاع ازمالیات معمولی زیادتر میشده است. مثلا درآمد ضیاع درماه بصره وایغارین ۲۶۷/۵۲۰ دینار بوده، درصورتیکه‌مالیات سایر اراضی آن‌نقاط ۱۸۵/۶۳۶ دینار میشده است واگر مالیات درآمد ضیاع‌را مثل سایر اراضی وصول میکردند البته چندین برابر آن میشدکه صورت داده‌اند چه‌که مالیات ودرآمد ضیاع‌غالباً خفیف بوده وگاه‌هم همان‌مالیات‌کم بواسطهٔ نفوذ مالکان اسمی وصول نمیشده وچه‌بساکه سالها عقب‌می‌افتاد وهمین‌که سیاست واوضاع‌تغییرمیکرده مالیات ودرآمدعقب افتادهٔ‌چندساله مطالبه میشده وبیك ترتیبی وصول وایصال میگشته است.

---

۱ - پیش‌از تأسیس ادارهٔ ثبت اسناد پاره‌ای از املاك ومزارع ایران‌نیز بهمین وضع بود یعنی مالکین اسمی درعین حال‌که همه نوع تصرف مالکانه در اراضی خود داشتند، ملزم بودندکه آن‌املاك‌را بکشاورزان‌محلی مزارعه دهند باین ترتیب‌که سهم‌مالك و زارع پس‌از وضع مخارج نصف ونصف‌میشد واگرچه این املاك‌خرید وفروش میشد اما بواسطهٔ همین الزام قیمت آن املاك ازاملاك مشابه کمتر بود، پس‌از تأسیس ادارهٔ ثبت آن‌و[illegible] خورد. مترجم .

ضیاع سلطانی

حال که مفهوم ضیاع دانستیم میگوئیم که ضیاع بردو قسم بوده ضیاع عمومی یعنی املاك رجال دولت ومردمان با نفوذ. ضیاع سلطانی که آن نیزچهار قسم بوده است :

۱ـ ضیاع خاصه یعنی املاك شخصی خلیفه که هیچ کس بااو شریك نبوده‌است. درصورت تنظیمی علی‌بن‌عیسی مالیات این‌املاك ۵۱۶/۴۴۷ دینار بوده (باستثنای املاك نواحی واسط که‌جزء املاك عمومی درآمده بود) .

۲ ـ ضیاع‌عباسی که غالباً متعلق بافراد خاندان‌عباسی‌بود وشمارهٔ آنان درزمان مأمون به‌سی وسه‌هزار میرسید ودر سال ۳۰۶ مالیات آن املاك ۱۴۴/۷۶۰ دینار بوده (باستثنای ضیاع عباسی واقع در واسط .)

۳ ـ ضیاع مستحدثه (نوبنیاد) که مالیات آن ۲۸۹/۰۳۶ دینار میشده است .

۴ ـ ضیاع فرات، درکنار رود فرات ودرسال ۳۰۶ هجری مبلغ ۶۱۷/۱۲۶ دینار مالیات میداده است .

این املاك در سواد (بغداد، کوفه، بصره، واسط) و خوزستان واصفهان وغیره بوده و مالیات و درآمد آن‌بطور اجاره یامقاطعه تعیین میشده و دفتر مخصوصی برای ضیاع تأسیس شده بود .

املاك مزبور گرچه بسیارحاصلخیز وآباد بوده اما بجهاتی که گفته شدکمتر ازهرجا مالیات میداده ودرآمد داشته است وگاه هم‌هیچ مالیات ودرآمدی نمیداده است. بااینوصف ضیاع سلطانی باستثنای آنچه در واسط بوده متجاوز ازیك‌میلیون ونیم مالیات میداده است و این میرساند که املاك مزبور تاچه‌اندازه آباد وحاصلخیز بوده است .

معمولا درممالك دیکتاتوری واستبدادی بهترین وحاصلخیزترین املاك متعلق بشخص دیکتاتور وبستگان نزدیك او میباشد وقبلا گفته شدکه مالیات دولت عثمانی در زمان سلیمان هشت میلیون دوك بوده که‌از آن‌جمله پنج میلیون فقط از املاك‌سلطانی دریافت میشده است .

ایغار ـ ایغاربزبان عربی‌بمعنای‌دریافت‌داشتن‌تمام مطالبات واستیفای‌آن‌است وهمینکه میگویند مأمور مالیات مطالبات خودرا ایغار کرد مقصود آنست که تمام آنرا دریافت نمود ودر اصطلاح آنروز (زمان عباسیان) ایغار بدان معنی بودکه مالك زمین مبلغی نقداً بدولت میداد وبرای همیشه از پرداخت مالیات معاف[1] میشد و یااینکه مالك مستقیماً مبلغی بسلطان میپرداخت وازتعرض مأمورین مالیات وتحصیلداران معاف میگشت. از ایغارهای مشهورزمان

---

۱ ـ خدیو اسماعیل فرمانروای تلف‌کار مصر نیز درنتیجهٔ میلیونها لیره اسراف وتبذیر مجبور شد سیستم «ایغار» را درمصر نیز اجراء کند. اسماعیل از۱۸۶۳ تا ۱۸۷۱ میلادی فرمانروای‌مصر بود،وی پنجمین فرمانروا ازخاندان محمدعلی میباشد. برای تفصیل بکتاب تاریخ مصرتألیف مترجم این کتاب مراجعه شود . مترجم.

عباسیان ایغار یقطین است که شخصی بنام (یقطین) املاك بسیاری را بطور ایغار تصرف کرده بود وسپس آن املاك خالصهٔ دولت شد.

موجبات زیادی هزینه

۱- ولخرجی خلفاء وزنان آنها - این طبیعی است که اگر پول در دستگاههای دولتی فراوان باشد بذل وبخشش و ولخرجی هم زیاد میشود، بخصوص در دولت‌های استبدادی و دیکتاتوری مانند دولت عباسی که خلیفه دیکتاتور و صاحب اختیار تمام اموال و املاك بوده است وبرای دفع شر مخالفان و گردن کشان بوسیلهٔ پول با آنان مبارزه میکرده باینقسم که یا پول بسپاهیان داده آنهارا بجنگ بامدعیان میفرستاد ویازبان ودهان خود مدعیان‌را باپول می‌بست والبته این‌وسیلهٔ دومی سهل‌تر ومؤثرتر بوده بخصوص اگر پول فراوانی در دسترس خلیفه بود چنانکه در زمان هرون و مأمون همانطور بود اما خلفای عباسی علاوه برآنکه پول را وسیلهٔ دفع شر مخالفان خود قرار دادند برای فراهم ساختن بساط عیش ونوش و تجمل همه‌نوع ولخرجی میکردند، کنیزان وغلامان به‌قیمت‌های گزاف میخریدند، فرش و اثاث ازخز ودیبا وحریر تهیه میکردند، حتی میخ‌های دیوار را از نقره میساختند، باغها و کاخها وگردشگاه‌ها و شهرهای مخصوص بخود بنا مینمودند، مجالس خوشگذرانی باتجمل فراوان ترتیب میدادند، ندیمان وحاشیه‌نشینان استخدام میکردند. وازحیث خوراك وپوشاك وتفنن وتنقل همه نوع تجمل فراهم میکردند، وانجام این‌خوشگذرانی‌ها برای آنان آسان بود، چون درعراق وایران میزیستند واز عیش ونوش وتجمل وخوشگذرانی بزرگان ایران بخوبی اقتباس میکردند وبدتر ازهمه آنکه دست‌زنان ومادران وکنیزان ونزدیکان خویش‌را در چپاول اموال عمومی باز میگذاردند.

تجمل وثروت زنان خلفاء

سفاح مؤسس سلسلهٔ عباسی فقط یك‌زن داشت‌منصور پیش‌از مرگ‌پسر خود مهدی‌را سفارش کرد که زنان را درکار مملکت مداخله ندهد با این همه خیزران مادر هرون درایام خلافت هادی و هرون همه‌کارهٔ دولت بودویحیی وزیرهرون فرمانبردار خیزران گشته بدستورآن‌زن رفتارمیکرد، خیزران‌درنتیجهٔ این اختیارات املاك واموال‌زیادی گرد آوردبقسمی که درآمد املاك او بسالی‌صد وشصت میلیون درهم یانصف عایدات مملکت عباسی بالغ شد، درصورتیکه درآمد متمول‌ترین اشخاص امروز (زمان تألیف‌کتاب ۱۹۰۲) منتهی دوسوم درآمد خیزران میشود. مثلا درآمد رکفلر میلیونر مشهور آمریکائی سالی ده‌میلیون ونیم لیره است و درآمد خیزران ده میلیون ونیم‌دینار بوده است. ودرچند جای این‌کتاب تذکردادیم که ارزش پول‌در آنروزها سه‌برابر امروز میباشد، پس اگر هردیناری را نیم‌لیره حساب‌کنیم درآمد رکفلر دوسوم در آمد خیزران میشود.

این زن طمع‌کار جاه‌طلب (خیزران) بقدری شقاوت داشت‌که بمحض احساس‌تمرد در

فرزندش هادی (خلیفه) کسانی را مأمور نمود تااو راکشتند و بیخود نبود که هرون پس از مرگ چنین مادری نفس راحت کشیده اموال اورا تصرف کرد وبسیاری از املاکش را بدیگران تیول داد.

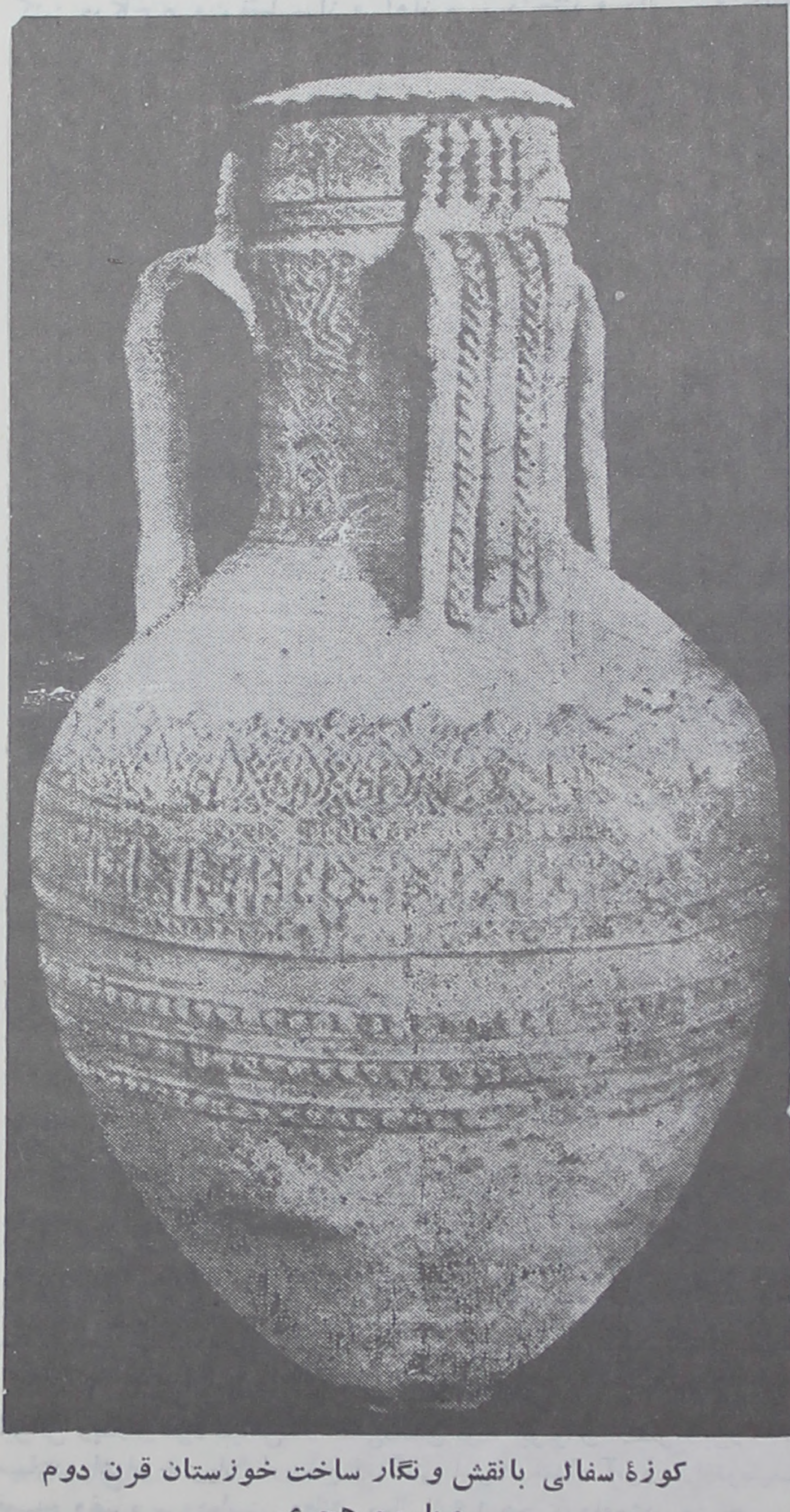
بااین همه خیزران زنی کاردان و باتدبیر و دانشمند بوده ودر دورهٔ طلائی عباسیان میزیسته است. و بنابرآن اگر آنهمه مال گرد میآورد چندان شگفتی نداشت وشگفتی در آنست که در دورهٔ پستی عباسی مادران پاره‌ای ازخلفاء که زنان عادی بودند باتهی بودن خزانه اموال زیادی می‌اندوختند. مثلادر سوراخ وپستوی دالانهای عمارت قبیحه مادر (خلیفهٔ عباسی) دومیلیون دینار ومقدار زیادی جواهرات واشیاء نفیس یافتند، از آنجمله مقدار زیادی زمرد قیمتی، مروارید درشت، یاقوت سرخ که بهای آنرا دو میلیون دینار تخمین زدند و عجب‌تر آنکه پسرهمین مادر برای پنجاه‌هزار دینار کشته‌شد ومادر بحال وی‌ترحم نکرد واز آنهمه دارائی این مبلغ بالنسبه مختصر را نداد وجان پسررا نخرید.

درآمد مادر محمدبن واثق سالی‌ده میلیون دینار یعنی معـادل درآمد خیزران مادر هرون بوده واین‌خود بسیار عجیب است‌که در دورهٔ انحطاط وبی‌پولی خلفاء درآمد یکی‌از زنهای آن خاندان سالی ده میلیون دینار بوده است و همینکه مادر مقتدر مرد و خواستند او را در گور بگذارند ششصدهزار دینار از گورش درآوردند که پیش‌ازمرگ درآنجا نهفته بود وکسی ازآن خبری نداشت وعجب آنکه مقتدر درآنموقع بی‌اندازه تنگدست بود ودرخزانه چیزی یافت نمیشد. البته وضع مادران سایر خلفاء درسایر ممالك اسلامی نیز بهمین منوال میگذشت باینقسم که مادران خلیفه معمولا باسران سپاه وبزرگان همدست شده اموال دولتی‌را میان خود قسمت میکردند وگاه هم خود خلفاء این زمینه را فراهم میساختند. مثلا مستعین عباسی (۲۴۹هجری) بمادر خود و دوسردار ترك: اتامش و شاهك اختیارات تام داد وآنان آنچه راکه ازهرجا میرسید سه‌قسمت‌کرده هرکدام سهمی برمیداشتند.

درنتیجه اموال عمومی‌میان زنان وسرداران وملازمان‌قسمت میشد وآنان ازاین‌پولهای گزاف انواع واقسام تجملات فراهم میساختند مثلامادر همان‌مستعین فرشی برای‌خودفراهم کرده بود که‌شکل حیوانات وپرندگان باتارهای زربرآن‌بافته بودند وچشمان آن پرندگان وجانوران ازجواهر بود وبهای آن به‌صدوسی‌هزاز دینار (شایددرهم) بالغ میشد ویامادرفلان دهان فلان شاعر را پرازگوهر و مروارید میکرد وشاعر آن جواهر را به‌بیست هزار دینار میفروخت‌ویاقطر الندی وزنان دیگر خلفاء اموال بسیار وجواهرات‌زیاد بشاعران ومتملقان بذل و بخشش میکردند. البته این اخبار حقیقت دارد وجای تعجب هم‌نیست درنتیجهٔ ضعف خلفاء زنان دست‌اندرکار میشدند وهرچه میخواستند ازمردم میگرفتند وبهرکس میل‌داشتند بذل وبخشش مینمودند.

دستهٔ دیگر اززنان‌حرمسراکه آفت‌زر وسیم محسوب می‌شدند بنام‌گیس‌سفید(قهرمانه)

امور حرمسرا و کاخ خلفای عباسی را در دست داشتندو باهمدستی وزیران و جانشینان آنان هرچه میخواستند میگرفتندومی اندوختند ودرتمام مملکت مداخله مینمودند ، ام موسی قهرمانه مشهور اوایل قرن چهارم هجری در ایام خلافت مقتدر همه کارهٔ مملکت بود بدون اجازه ونظر او هیچ مهمی انجام نمیگرفت و اگر در سرای خلفاء کنیزکان و ملازمان و غلامان نبودندقهرمانه‌هاراهی برای مصرف کردن پولهای خود نداشتند.



کوزهٔ سفالی بانقش و نگار ساخت خوزستان قرن دوم ویاسوم هجری

کنیزان و غلامان

قبلا ضمن گفتگو از اخلاف منصور گفته‌شد که‌وی طنبور را برسر نوازندهٔ طنبور فرو کوفت اما هنوز چهل سال‌ازمرگ‌وی نگذشته بود که سرای خلیفه نمایشگاه ساز و رقص وآواز شدبقسمی که از قرار مذکور سیصد